مظفر الدین شاه قاجار

در عهد میمون
اعلیحضرت
اقدس

همایون شهریار
معظم شاهنشاه اسلام پناه
منبع ادراک و عدل معدن جود و
[illegible] مظهر الطاف ربانی و مهبط فیوضات
سبحانی ظل الله فی ارضه و امین الله علی عباده ابن
السلاطین العظام ابو الفتح و الظفر ادام الله
ظلال شوکته علی رؤس العالمین
رساله معین العوام طبع شد کتاب
طهارت و صلوة و صوم و
زکوة

فطره
و زکوة مال و خمس
و کتاب اعمال حج جدید
کاشف طبع شد

فی سنه ۱۳۱۷

رسالهٔ

معین العوام که از تصنیفات جناب

مستطاب شریعتمآب حاوی الفروع والاصول جامع

المعقول والمنقول فخر المجتهدین حجة الاسلام سرکار

آقای ملا محمد تقی فاضل کاشانی سلمه الله

تعالی ساکن طهران میباشد

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا الی الدین المبین بمتابعة شریعة خاتم النبیین وسید المرسلین والائمة المعصومین بالدلایل والبراهین ونجانا برحمته من غباوة الغوایة بارشاد سید الاولین والاخرین وکشاف الکربات فی یوم الدین والصلوة والسلام علی افضل السالکین واکمل الراشدین المبعوث علی الاولین والاخرین محمد وعترته امناء الدین وائمة الموحدین اولهم علی واخرهم محمد بن الحسن المهدی صاحب العصر والزمان صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین ولعنة الله علی اعدائهم ومبغضیهم ابد الابدین **اما بعد** چنین گوید بندهٔ خاطی عاصی بدرگاه خداوند باقی محمد تقی بن الحاج محمد حسین الکاشانی سامحهما الله یوم یوخذ بالنواصی که این رساله ایست مسمی به معین العوام در بیان مسائل شرعیه وفروعات نادره که علم بانها بر هر یک از افراد مکلفین واجب ومتحتم

در بیان آب مطلق

است که این بی بضاعت با عدم استطاعت بجهة طالبین توشهٔ روز معاد وسالکین راه رشاد برشته تحریر وتالیف بیرون آورده که بفهم عوام نزدیک باشد وملتمس از ارباب انصاف واشخاصی که بزیور علم وحلیه فضل آراسته وپیراسته اند آنکه چون سهو ونسیان از لوازم ذات انسانی است چنانچه بخطائی برخورند ومطلع کردند از طریقهٔ طعن وجدال محترز وبذیل عفو ملبوس ومستور دارند وباصلاح آن کوشند تا در دایرهٔ فمن عفی واصلح فاجره علی الله داخل کردند وبنای این رساله بر دو مجلد گذارده شده مجلد اول در بیان مسائل طهارت ونماز ومجلد دویم در بیان مسائل روزه وزکوة فطره وخمس وزکوة مال وحج وعلی الله التوکل وبه الاعتصام **بدانکه** مجلد اول مشتمل است بر دو مطلب **مطلب اول** در بیان مسائل طهارت **مطلب دویم** در بیان مسائل نماز مطلب اول در بیان مسائل طهارت ودر آن چهار باب است **باب اول** در اقسام آبها بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف پس در اینجا دو مبحث است **مبحث اول** در آب مطلق ومراد از آب مطلق آن است که در عرف بتوان از آب گفت بدون اینکه احتیاج شود باضافه کردن بچیزی اگرچه از اکاهی اضافه بچیزی کنند چون آب دریا وآب چاه واز برای آب مطلق اقسامی است بسبب اختلاف حکم شرعی چون آب جاری وآب ایستاده وآب حمام وآب مستعمل یعنی آبی که استعمال در ازاله نجاست یا رفع حدث شده باشد که از اغسال میکویند وآب باران وآب سؤر وآب مشتبه وآب چاه وآب نجس وآب غصبیه واز برای این آبها احکامی است که همه در آن شریک میباشند واحکامی

۲ بعبارتی

مبحث اول

احکامی است که مختص بهر یک از انها است و احکام مشترکه را در یک فصل
ابتدا ذکر می نمائیم و بعد از ان احکام مختصه هر یک را در فصلی علیحده ذکر
میکنیم پس در این جا یازده فصل است **فصل اول** در احکام مشترکه آب
مطلق **بدانکه** جمیع افراد اب مطلق در اصل خلقت پاک و پاک کننده است
از حدث و خبث و اما هرگاه در آبی شک شود که اب مطلق است یا مضاف مثل
بعضی از نهای سیل که بسیار غلیظ است در اینجا نه همه احکام آب مطلق بر آن
جاری است و نه همه احکام اب مضاف بلکه بعضی از احکام هر یک در آن جاری است
مثل انکه در اب سیلی که شک شود در ان میگوئیم که غسل و وضو از آن نمیتوان
ساخت و ازاله نجاست نیز نمیتوان از آن نمود اما اگر آن اب جاری باشد یا
انکه ایستاده باشد لکن بقدر کر باشد حکم میکنیم که بمجرد ملاقات نجاست نجس
نمیشود و هرگاه غیر از این آب مشکوک دیگر آبی یافت نشود و وضو یا غسل ضرور
باشد احتیاط آن است که هم وضو بگیرد از ان و هم تیمم نماید و جمیع افراد آب
مطلق خواه جاری باشد یا ایستاده و خواه بقدر کر باشد یا کمتر نجس میشود به
متغیر شدن رنگ یا طعم یا بوی آن بملاقات نجاست و اما هرگاه بمجاورت نجاست
متغیر شود یکی از اوصاف مذکوره نجس نمیشود مثل انکه مرداری در کنار آب
باشد و داخل آب نباشد اما اب بسبب بوی آن بدبو شود باین جهت آب نجس
نمیشود و همچنین نجس نمیشود هرگاه سایر اوصاف آب تغییر کند مثل انکه بسبب
ملاقات نجاست وزن آن سنگین تر شود یا حرارت آن زیادتر شود یا برودت
آن تغییر کند بلکه نجس شدن آن دو وقتی است که متغیر شود یکی از سه وصفی که

که ذکر شد و همچنین فرقی نیست در نجس شدن بسبب تغیر میان انکه رنگ
نجاست در ان حاصل شده باشد یا رنگ علیحده و هرگاه متغیر شود یکی از
اوصاف متنجس یعنی چیزی که ملاقات با نجسی کرده باشد باین واسطه نجس
شده باشد پس اگر تغیر بعینه باشد که اثر رنگ نجاست کرده باشد نجس می
شود و اگر برنگ نجاست نشده باشد بنابر اظهر و اشهر نجس نمیشود پس اگر شیره
نجس داخل اب شود و ان را شیرین کند نجس نمیشود مگر اینکه از اب مطلق بودن
خارج شود و اقوی ان است که باید متغیر شدن آب یکی از سه وصف مذکور
محسوس بشود یعنی حقیقت متغیر بشود و بچشم و دهن و دماغ ادراک شود
و تغیر تقدیری معتبر نیست پس اگر مثلا بولی که بو و رنگ ان زایل شده باشد
مخلوط باب شود و ان آب متغیر نشود لکن ان بول بقدری باشد که اگر بو و رنگ یا
بوی خود باقی میبود ان اب را متغیر میکرد این باعث نجاست ان اب نمیشود مگر
انکه بقدری داخل اب شود که آب در جنب ان مستهلک شود که در این صورت حکم
بنجاست آب میشود و اما هرگاه در آب مانعی باشد از ظهور تغیر که اگر آن نمیبود
اب از نجاست متغیر میشد مثل اینکه خونی داخل آب سرخ رنگ شود احوط بلکه
اظهر انست که ان آب نجس میشود و هرگاه مطلق بودن آب بسبب دخول نجاست
دران تمام شود ان اب نجس خواهد شد و اما هرگاه شک کنیم که اطلاق ان
تمام شده یا بر اطلاق خود باقی است اظهر بقای اطلاق است اما احتیاط
اجتناب از ان اب است و بدانکه انچه مذکور شد در وقتی است که آب متغیر بنجاست
شود اما هرگاه متغیر بچیز پاکی بشود مثل گل زرد رنگ نیل و امثال آن پاک

و پاک کننده خواهد بود مگر آنکه از مطلق بودن بیرون رود و مضاف بشود و هرگاه شک بشود در آبی که متغیر باشد که آیا تغیر آن از نجاست هم رسید یا از چیز پاکی شرعاً آن آب پاک است **فصل دویم** در حکم آب جاری بدانکه آب جاری اگر نابع از زمین باشد یعنی از زمین بجوشد و جاری شود خواه بقدر کر باشد یا کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه متغیر شود یکی از سه وصفی که مذکور شد که در این صورت نجس میشود و اما هرگاه آب جاری نابع نباشد مثل آب سیل و آب برفی که آب شده باشد حکم آن حکم آب ایستاده است بنا بر اظهر و حکم آب ایستاده در فصل بعد می آید و شهید اول رحمة الله علیه شرط کرده است در آب جاری که باید بیرون آمدن آب از سر چشمه دوام داشته باشد و بعضی تفسیر کرده اند باینکه مراد او از دوام آن است که بعنوان ترشح آب بیرون نیاید و شکی نیست که این شرط اولی و احوط است و هرگاه آب از سر چشمه خود منقطع شود بجهة خابلی یا نحو آن از حکم آب جاری بیرون خواهد رفت مادامی که منقطع هست و هرگاه آب قلیلی یعنی آبی که کمتر از کر باشد متصل شود باب جاری اگر سطح آن با آب جاری مساوی باشد یا آنکه سطح جاری بلندتر باشد آن آب قلیل در حکم آب جاری خواهد بود و اگر چنانچه سطح آب جاری در اسفل باشد یعنی پائین تر باشد آن آب قلیل حکم آب جاری را نخواهد داشت و هرگاه آب قلیلی باشد که فواره در تحت آن باشد که آب جاری از آن فواره داخل آن آب قلیل شود حکم آن حکم جاری خواهد بود و هم چنین است هرگاه آب کری از آن

اشهر — [margin]

فواره داخل آن شود لکن این حکم در صورتی است که فواره متصل باب باشد پس هرگاه خارج از آب باشد و از تحت متصل بآن نباشد مثل فوارهائی که الحال متعارف است که آب از آنها جستن میکند بسوی هوا و رجوع میکند پس احوط و اظهر آن است که در این صورت آن آب قلیل حکم آب جاری یا کر را نخواهد داشت و اگر چنانچه بعضی از آب جاری متغیر شود آن بعض متغیر نجس است باتفاق همه علما و ما فوق آن بعضی که متغیر نیست و متصل است بسر چشمه نجس نیست خواه بقدر کر باشد یا نباشد اما آنچه در تحت آن است که متصل بسر چشمه نیست اگر بقدر کر باشد باز نجس نیست و پاک است و اگر کمتر از کر باشد پس اگر تغیر عمود آب را فرو نگرفته باشد باز پاک است و اگر عمود آب را فرو گرفته باشد نجس است و مراد از عمود آب ما بین دو طرف نهر است بحسب عرض و عمق و بدانکه پاک شدن آب جاری هرگاه متغیر شود موقوف است بتمام شدن آن تغیر بشرط متصل بودن آنچه متغیر شده است بسر چشمه یا اگر متصل بجانب دیگر آب آن جانب بقدر کر یا زیادتر از کر باشد و اقوی آن است که علاوه بر اتصال امتزاج نیز شرط است باین معنی که باید دفع تغیر حاصل شود از پی در پی آمدن آب بنحوی که آن آب نجس با آبهای پاک که از عقب میرسد ممزوج و مخلوط شوم و آب نجس از دفعات آمدن آب پاک مغلوب بشود **فصل سیم** در حکم آب راکد یعنی آب ایستاده مثل آبی که در کوزها یا حوضها یا ظرفها باشد و آب ایستاده بر دو قسم است یکی آنکه بقدر کر باشد و دیگر آنکه کمتر از کر باشد پس در این جا دو بحث است **بحث اول** در حکم آبی که بقدر کر باشد پس بدانکه کر را دو تقدیر

۳. بجانب — [margin]

در تعریف آب کر

مقدار است یکی بحسب وزن و دیگری بحسب مساحت اما بحسب وزن پس آن
هزار و دویست رطل عراقی است بنا بر اشهر و اظهر و رطل عراقی یکصد و سی
درهم شرعی است و هر درهمی هفت عشر مثقال شرعی است پس رطل بمثقال
شرعی نود و یک مثقال است بجهت آنکه هر ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است
و رطل بمثقال صیرفی متعارف در این زمان شصت و هشت مثقال و ربع است
بجهت آنکه هر یک مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و هر چهار مثقال
شرعی سه مثقال صیرفی است پس مقدار کر به مثقال صیرفی هشتاد و یک هزار
و نهصد مثقال است و چون که من شاهی متعارف در این زمان در بیشتری از
بلاد هزار و دویست و هشتاد مثقال صیرفی است پس مقدار کر به من شاهی شصت و چهار
من است به بیست مثقال صیرفی کم و به من تبریز که هشت عباسی الحال متعارف
در بیشتری از بلاد است که نصف من شاهی است یکصد و بیست و هشت من
تبریز است به بیست مثقال کم و اما بحسب مساحت پس هشت قول در آن است
و بنا بر مشهور و اقوی در نزد حقیر آن است که هرگاه سه وجب و نیم طول آب باشد
و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن باشد بوجب شخص مستوی الخلقه
این مقدار کر است و این در صورتی است که هر یک از طول و عرض و عمق مساوی باشد
اما در صورت اختلاف چنانچه غالب احوال آبها هر یک از سه بعد آنها مساوی
نیست بلکه مختلف میباشند پس مناط حاصل ضرب این سه بعد است و حاصل
ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن یک وجب میباشد و هر یک از
طول و عرض و عمق هر وجبی یک وجب باشد پس هرگاه طول آب چهل و دو وجب

در آب کر است

وجب و هفت ثمن باشد و عرض آن یک وجب و عمق آن یک وجب آن کر است و
هم چنین هرگاه طول آن بیست و یک وجب و نیم باشد و عرض آن دو وجب و
عمق آن یک وجب باز کر است و هم چنین قیاس کن در صورتهای دیگر پس چون
مقدار کر را دانستی پس بدانکه هرگاه آب بقدر کر باشد پس آن بمجرد ملاقات
نجاست نجس نمیشود بنا بر اظهر و اشهر مگر آنکه متغیر شود بتفصیلی که مذکور
شد بدانکه تحدید کر تحقیقی است و تقریبی و تخمینی نیست پس هرگاه بقدر یک مثقال
مثلا کمتر باشد از آنچه مذکور شد کر نخواهد بود و بملاقات نجاست نجس
خواهد شد و احتیاط در نجس نشدن آب کر بملاقات نجاست آن است که آب کر
همه در یکجا بنحوی مجتمع باشد که پست و بلند نباشد که همه را در عرف یک آب
گویند پس اگر قدری از کر در گودالی باشد و قدری در بلندی باشد و از آنجا
آب فرو رود به پایین و جمع شود و مجموع آب بالا و پایین بقدر کر باشد فایده
ندارد و بنجاست هر یک از اینها اگر برسد آن نجس میشود و برسیدن نجاست
باب بالا آب پایین نجس میشود اما برسیدن نجاست بآب پایین آب بالا نجس نمیشود
و هرگاه یک کر آب در نهر باریکی باشد که بقدر هزار ذرع طول آن باشد و آب
آن متصل باشد در اینجا مشکل میشود زیرا که صدق عرفی باینکه آب یک جا
مجتمع است ندارد پس در اینجا احتیاط را از دست نباید داد پس هرگاه نجاستی
بموضعی از آن آب برسد از آن موضع و آنچه نزدیک باین موضع است احتیاطا
اجتناب نماید و هرگاه آب کر متغیر شود بسبب رسیدن نجاست باین نجس میشود
بتفصیلی که مذکور شد و اما متغیر شدن آن بچیز پاک ضرر ندارد مادامی که او را

او را در عرف آب بگویند و اسم مطلق از او بر نخواسته باشد بملاقات نجاست
نجس نمیشود و اما هرگاه آب متغیر بچیز پاک را بنجاستی عارض شود و بسبب آن تغییری
کرداشت معلوم نشود که تغیر بنجاست در او حاصل شده یا نه حکم بنجاست آن
نمیتوان کرد مگر اینکه علم حاصل شود بر اینکه تغیر بنجاست در آن حاصل شده
و هرگاه آبی بقدر کر باشد و بعضی از آن متغیر بنجاست شود پس یا این است که آن
آب متغیر قطع عمود آن کر را کرده است یا نکرده است پس اگر قطع عمود را کرده است
پس این هم نیز بر دو قسم است یا این است که دو طرف آن متغیر یا یک طرف آن
بقدر کر است یا بقدر کر نیست اگر بقدر کر باشد پس در این صورت مختص خواهد
بود نجس شدن به همان قدری که متغیر شده و ما بقی که بقدر کر است نجس
نخواهد بود بلکه آن آب متغیر پاک خواهد شد به ممزوج شدن و مخلوط شدن
آن آب کر با آن بعد از آنکه تغیر آن برطرف و تمام شود و محتاج باینکه آبی از خارج
داخل آن کنی که او را پاک کند نخواهد بود بلکه شرط است در تطهیر که علم بجدا شدن
بعضی از اجزاء آب کر حاصل نشود که اگر چنین علمی حاصل شود پاک نخواهد کرد آن
آب متغیر را بجهة آنکه همین که آن آب کر منفصل و جدا شد بعضی از آن که ملاقات
با آب متغیر کرد نجس میشود و آن تتمه کمتر از کر خواهد شد و پاک کننده نخواهد
بود مگر آنکه آن تتمه که منفصل نشده باز بقدر یک کر باشد و همچنین شرط است
که علم به متغیر شدن بعضی از آن کر پیش از تمام شدن تطهیر حاصل نشود که اگر
علم به متغیر شدن بعضی از آن کر حاصل شود و باقی مانده از کر کمتر باشد آن پاک
کننده دیگر نخواهد بود و اگر چنانچه متغیر قطع عمود را کرده باشد لکن دو طرف

طرف متغیر یا یک طرف آن بقدر کر نباشد در این صورت طرفی که بقدر کر
نیست نجس خواهد شد پس بنابراین هرگاه دو طرف آن کمتر از کر باشد همه آن آب
نجس خواهد شد و مراد از عمود آب مابین دو طرف کر است بحسب عرض و عمق چنانچه
سابقاً مذکور شد و هرگاه متغیر قطع عمود آن را نکرده باشد پس یا این است که باقی
بقدر کر است یا نیست اگر بقدر کر است که آن آب نجس نمیشود پاک است و آن آب متغیر
پاک خواهد شد به ممزوج شدن آب کر با آن بعد از برطرف شدن تغیر بهمان قسمی که
گذشت و اگر باقی بقدر کر نباشد آن باقی هم مثل متغیر نجس خواهد بود و هرگاه آبی
که بقدر کر باشد بعضی از آن مضاف شود بسبب رسیدن نجاست با آن در این صورت
آن بعض نجس است و حکم باقی آن مثل باقی آبی است که بعضی از آن متغیر بنجاست
شده باشد در همه صورتهائی که مذکور شد و مذکور شد که اگر باقی بقدر کر باشد
آن آب متغیر پاک میشود به ممزوج شدن و مخلوط شدن آب کر با آن پس آیا شرط شده
است حاصل شدن علم باینکه تغیر بجهت مزج و مخلوط شدن آن آب کر با آن برطرف
شده نه از غیر آن یا آنکه کفایت میکند اینکه علم نداشته باشی باینکه تغیر از غیر
مزج از قبیل وزیدن باد مثلا تمام شده و اول موافق احتیاط است اما ثانی
اظهر است و هرگاه بعضی از آب کر متغیر شود و باقی مانده هم بقدر کر باشد و ظرفی را
در آن آب فرو کنی و قدری از آن آب را با آن ظرف برداری و بجهت برداشتن
آن آب باقی مانده کمتر از کر شود در این صورت همه آن آب نجس میشود و پشت آن
ظرف هم نجس میشود و اما آنچه را که برداشته شده که در آن ظرف است پاک خواهد
بود و هرگاه از ظرفی قدری از آن کر برداشته شود و آن وقت شک بشود در

در اینکه بسبب این برداشتن کمتر از کر شد یا نه شرعاً آن آب نجس نخواهد بود
و هرگاه مقارن باشد یعنی یکدفعه باشد برداشتن آب از ظرف با تمام شدن
تغیّر از آن قدری که متغیّر بوده و بجهت برداشتن کمتر از کر بشود پس دور
نیست که حکم بشود در این صورت بنجس نشدن آن آب اگرچه احتمال نجس شدن
در آن میرود و احتیاط دوری نمودن از آن آب است و هرگاه شک بشود در اینکه
برداشتن آب پیش از تمام شدن تغیّر بود یا بعد از آن بود پس اقرب نجس نشدن
آن آب است و هرگاه مظنّه حاصل شود از برای شخصی بیکی از آنچه مذکور شد
آن مظنّه اعتبار نخواهد داشت و عمل بمظنّهٔ خود نه میتواند بکند و هرگاه
دست شخصی خون آلود باشد و آن شخص آن دست را بآبی فرو برد که آن آب بقدر
کر باشد بدون کم و زیاد همه آن آب نجس خواهد شد و آن دست پاک نخواهد شد
بجهت آنکه قدری از آن آب برنگ خون متغیّر میشود و این قدر متغیّر نجس است
چنانکه مذکور شد و باقی آن آب کمتر از کر خواهد بود و ملاقات با نجاست
کرده پس آن هم نجس است پس از این جهت تمام آن آب نجس است امّا اگر دستی به
بول نجس شده باشد و بول خشک شده باشد بآن آبی که بقدر کر است بدون
کم و زیاد فرو برده شود آن دست پاک میشود و آن آب نجس نمیشود جهت آنکه
چیزی از کر کم نشده است و اگر قطره خونی بآبی بیفتد که زیادتر از کر باشد و
قدری از آن آب را متغیّر کند در این صورت اگر آنچه متغیّر نشده بقدر کر باشد
آن آب پاک است و اگر کمتر از کر باشد تمام آن آب نجس است و اگر موی سگی یا خوکی
مثلاً بیفتد در آبی که بقدر یک کر باشد بدون زیاده و نقصان و شخصی بظرفی آن

موی را اندرون آب یک دفعه بردارد اندرون آن ظرف با آبی که داخل آن
شده نجس خواهد بود و بیرون آن ظرف با آبی که باقی مانده است پاک خواهد
بود و اگر آن مو در آن ظرف در نیامده باشد و در آب باقی مانده باشد
اندرون آن ظرف با آبی که داخل آن شده پاک خواهد بود و بیرون آن ظرف
با آبی که باقی مانده است نجس خواهد بود و بدانکه پاک شدن آب کر
هرگاه متغیّر شود موقوف است بر اینکه تغیّر آن برطرف شود بسبب یکی از چند
چیز اوّل آنکه یک کر آب یا بیشتر یک دفعه بآن بیندازند بر سبیل
اتّصال یعنی انفصال در میان اجزای آن کر حاصل نشود و علم نداشتن
به انفصال اجزاء آن کفایت میکند و باید که آن کر پاک ممزوج و مخلوط بر آن
کر متغیّر شود و مجرّد اتّصال کافی نیست و چنانچه بقدر یک کر یا بیشتر
بعنوان تدریج و فاصله بر آن ریخته شود باین طریق که از چاه کشیده شود
بدلو و بر مجرای آن ریخته شود و بتدریج داخل آن شود این کافی نیست
بلکه باید یک کر یک دفعه بر آن ریخته شود خواه مجموع یک کر در یک ظرف
باشد چنانکه در بعضی ولایات متعارف است که خیک های بزرگ دارند
که هر یک بقدر کری آب میگیرند و خواه آن کر در چند ظرف باشد لکن بنحوی
ریخته شود که پیش از رسیدن باب نجس آب همه ظروف بهمدیگر متصل شوند
و هرگاه قدری از آب کر پاک پیش از برطرف شدن تغیّر متغیّر بشود آن باقی فایده
نخواهد بخشید و هرگاه بریختن یک کر تغیّر آن برطرف نشود باید یک کر دیگر
بنحوی که مذکور شد بر آن بریزند و اگر باز رفع تغیّر آن نشود یک کر دیگر هم

همین قسم بریزند تا وقتی که تغیر آن تمام شود **دوم** متصل شدن آن باب
ایستاده که بقدر کر باشد و مخلوط شدن بان تا انکه زوال تغیر آن بشود و
احتیاط ان است که سطح ان کری که متصل بکر متغیر میشود باسطح کر متغیر
مساوی باشد یا انکه ان کر پاک سطحش بلند تر باشد پس هر گاه سطح ان پست
تر از سطح آب نجس باشد منشأ پاکی آن نمیشود **سیم** متصل نمودن آن کر
متغیر را باب جاری بشرط انکه بان ممزوج و مخلوط شود تا انکه تغیر آن بر
طرف شود و شرط است در تطهیر کر سطح آب جاری مساوی باسطح اب نجس
باشد یا انکه بلند تر باشد پس هر گاه سطح آب جاری پست تر باشد منشاء
پاکی ان نخواهد شد و مراد بر آب جاری در اینجا آبی است که از زمین
بجوشد و جاری شود زیرا که مذکور شد که اب جاری که از زمین نجوشد
و از سر چشمه ببرد ن بناید حکم ان حکم اب ایستاده است **چهارم** متصل
شدن ان کر متغیر باب باران وقت آمدن باران و ممزوج شدن آب باران با ان
تا انکه رفع تغیر ان بشود و اما هر گاه رفع تغیر بیکی از این چهار چیز حاصل
نشود بلکه بسببی دیگر حاصل شود و بعد یکی از این چهار چیز بعمل آید
یا از آب پاک میشود اما هر گاه تغیر خود بخود یا بسبب وزیدن باد بر آن یا
داخل نمودن کلاب بران یا باب قلیل یا تابیدن افتاب بر طرف شود پس آن
فایده ندارد و اب بر نجاست خود باقی خواهد بود و معتبر در بر طرف شدن
تغیر هم حسی است که باید رفع تغیر از ان اب محسوس شود و در اینجا دو
مسئله است که باید اشاره بان بشود **مسئلهٔ اول** هر گاه از چاهی آب

اب بکشند بدلو و بر مجرای حوضی بریزید و داخل ان حوض شود تا بقدر
کر یا بیشتر شود پس اگر نجاستی در مجری یا در حوض باشد همان ابها نجس خواهد
شد و اگر علم باینکه نجاستی در حوض یا مجری هست نباشد اب حوض پاک و پاک
کننده خواهد بود بجهت انکه اصل عدم نجاست حوض و مجری است تا علم بنجاست انها
حاصل شود پس هر گاه بعد از آن نجاستی داخل ان شود نجس نخواهد شد
اگر بقدر کر باشد مگر انکه متغیر شود بنجاست و هر گاه نجاست مجری یا حوض
محتمل باشد بهتر از برای اشخاصی که صاحب تقوی و ورع میباشند و طالب
یقین بطهارت هستند اینست که هر گاه اراده نمایند که از چاه حوض را
آب کنند اول بقدر یک کر بطریقی که ذکر شد در ان بریزند و بعد از ان
پیش از انکه کمتر از کر شود بتدریج اب از چاه بکشند و داخل ان نمایند
و استعمال کنند **مسئلهٔ دوم** هر گاه شک کنیم در آبی که ایا بقدر کر است
یا نه پس اگر ابتدا میدانستیم که ان آب بقدر کر است و شک کنیم در اینکه
ایا کمتر از کر شده یا نه حکم بر کریت ان میشود و اگر ابتدا میدانستیم که
کر نیست و شک نمائیم که ایا بقدر کر رسیده یا نه حکم بکر نبودن ان می
شود و هم چنین هر گاه ابتدای انرا ندانیم که بقدر کر بوده یا نبوده باز
حکم بکر نبودن آن اب میشود شرعا **بحث دوم** در حکم آبی که کمتر از کر
باشد و انرا آب قلیل گویند و مذکور شد که هر گاه یک مثقال از آن
تحدید که از برای کر کردیم کمتر باشد ان آب کر نخواهد بود بلکه ان آب
قلیل خواهد بود پس بدانکه اب قلیل هر گاه ملاقات بنجاست شود اگر متغیر

در حکم آب قلیل

متغیّر شود که باتفاق نجس است چنانچه مذکور شد و اگر متغیّر نشود پس
دران خلاف عظیم است و چند قول دران است مشهور ان است که بمجرد
ملاقات نجاست نجس میشود خواه نجاست وارد بر آب شود یا بر عکس و خواه
نجاست خون باشد یا غیر ان از نجاسات دیگر و خواه زیاد باشد یا کم باشد
اگرچه در کمی بمرتبهٔ باشد که در غایت اشکال محسوس شود و ابن ابی عقیل
و مرحوم فیض اعلی الله مقامهما فرموده اند که اب قلیل مطلقا بملاقات
نجاست نجس نمیشود مگر انکه متغیّر شود به نجاست و قول مشهور در نظر
حقیر ضعیف است و این قول ازان ضعیف تر است و لکن انچه در نظر حقیر
قوّتی دارد قولی است که سید مرتضی با جمعی دیگر از اعیان علما بان قائل
شده اند و ان این است که اگر نجاست وارد بر آب شود اب نجس میشود خواه
نجاست خون باشد یا غیر خون و خواه کم باشد یا زیاد و خواه نجاست از بالا
وارد بر آب شود یا از پهلو وارد شود امّا اگر از تحت وارد شود حکم به
نجس شدن آب مشکل است و لکن احتیاط آن است که اجتناب از ان آب نمایند
و امّا هرگاه آب وارد بر نجاست شود آب نجس نمیشود خواه نجاست خون باشد
یا غیر خون کم باشد یا زیاد مگر انکه متغیّر بنجاست شود چنانچه مذکور
شد و همچنین هرگاه بنا بر مختار متنجّس یعنی چیزی که ملاقات با نجسی
کرده باشد و بان جهت قبول نجاست کرده باشد وارد شود بر آب قلیل ان را
نجس خواهد کرد پس اگر شیره نجس مثلا وارد شود بر آن ان را نجس خواهد
کرد و همچنین هرگاه جامه نجسی را مثلا در طشتی که اب داشته باشد فرو

فرو بری ان آب نجس خواهد شد و آن جامه هم پاک نخواهد شد بنا بر مختار
که تطهیر با آب قلیل نمیتوان کرد مگر انکه اب وارد بر نجاست شود که اگر چیز
نجس را داخل اب قلیل کنی اب نجس میشود و ان چیز هم پاک نمیشود و تفصیل
این در جای خود خواهد آمد انشاء الله تعالی و حکم غساله آب قلیل و
اقسام ان در فصل پنجم می آید و چونکه دانستی که همین که آب وارد بر نجاست
شود آب نجس نمیشود پس بدانکه فرقی نیست در آن میانه انکه آب وارد بر
نجاست شود یا وارد بر متنجّس شود که متنجّس را ازان بشوئی یا اینکه داخل
بشود در ظرفی که دران چیز نجسی بوده باشد مثل اینکه قطرهٔ بولی در ظرفی
باشد اب در میان ان ظرف بریزی یا اینکه وارد شود بر زمین نجسی و از آن
ترشّح کند که ترشح ان پاک خواهد بود پس در همه آنچه مذکور شد آب نجس
نخواهد شد مگر اینکه متغیّر به نجاست شود و لکن احتیاط را بقدر امکان
از دست ندهد و همچنین فرقی نیست در وارد شدن آب میانه انکه آب
از بالا وارد بر نجاست شود یا از پهلو امّا اگر از تحت یعنی از پائین آب وارد
بر نجاست شود آب نجس خواهد شد و محل نجس هم پاک نخواهد شد پس اگر کسی خواهد
استنجا کند باب کر یا جاری باید خود را متصل باب کند و اگر خود را متصل
باب نکند و بدست آب را از انجا بردارد و بر خود بریزد اگر از دست بنحوی
بریزد که آب از بالا بر محل نجس وارد شود آن موضع پاک خواهد شد و اگر
بنحوی بریزد که آب از تحت متصل بر موضع نجس شود و آن موضع در بالای
آب باشد پاک نخواهد شد بلکه بر نجاست خود باقی خواهد بود و هرگاه آب

در حکم آب قلیل

که آب و نجاست یک دفعه وارد شوند بهم پس آب نجس خواهد شد و هم چنین
هرگاه آب قلیل و نجاست هر دو باهم یک دفعه ملاقات کنند که وارد شدن یکی
از برای هیچ کدام نباشد باز آب نجس خواهد شد مثل اینکه آبی باشد بقدر
کر و نجاستی در ان باشد که او را متغیر نکرده باشد و قدری از ان آب را بردارند
که کمتر از کر بشود و نجاست در ان باقی باشد در این صورت هر دو باهم ملاقات
کرده اند و یا اینکه آبی که بقدر کر باشد و بعضی از ان متغیر بنجاست شود
و باقی ان آب بقدر کر نباشد که در این صورت ان باقی نجس میشود بملاقات آن
متغیر و هر دو باهم یک دفعه ملاقات کرده اند و یا اینکه حیوانی که مرده آن
نجس باشد بیفتد در حالتی که زنده باشد در آب قلیل و در ان بمیرد که در این
صورت هر دو باهم یک دفعه ملاقات کرده اند و هرگاه آب قلیل بلند و پست
باشد یعنی بعضی اجزای ان بالای بعضی اجزای دیگر باشد پس اگر اجزای بالا
ملاقات کند با نجاستی تمام ان نجس میشود بدون اشکال و اما اگر اجزای پائین
نجس شود اجزای بالا باین جهت نجس نمیشود خصوص هرگاه اجزای بالا جاری
و وارد بر اجزای پائین باشد مثل ریختن آب از افتابه و مانند ان بجامه نجس
و غیر ان که در این صورت ان نجاست را پاک میکند و انچه از آب که در فوق است
و ملاقی نجاست نشده نجس نمیشود اگرچه متصل باشد با ان جزئی که ملاقی نجاست است
و هم چنین هرگاه ته افتابه سوراخ شده باشد و ان افتابه بنجاستی متصل
شود منشأ نجاست آب افتابه نخواهد شد بلکه بر طهارت خود باقی خواهد بود
اگرچه موافق احتیاط ان است که اجتناب از ان نمایند اما در وقت ریختن آب

ریختن آب از آفتابه ته افتابه که نجس شده باشد چون در فوق واقع میشود و نجاست
از سوراخ متصل باب است منشأ نجاست ان آب میشود و طهارت از ان صحیح
نخواهد بود و هرگاه سوزن نجسی را از بالا داخل آفتابه کنی آب ان آفتابه
نجس میشود اما هرگاه ته افتابه مثلا سوراخ باشد و سوراخ آنرا بمثل موم
گرفته باشند و سوزن نجسی از ان موم داخل افتابه کنی که از تحت آن نجاست
وارد بر آب شود در اینجا مشکل میشود و احتیاط انست که اجتناب از آب آن
نمایند و هرگاه مگس یا زنبور و یا مانند اینها بر نجاستی که رطوبت داشته باشد
بنشینند و از انجا برخیزند و بآب قلیل بنشینند حکم بنجاست ان آب قلیل
نمیشود مگر اینکه یقین شود که نجاست این مگس یا زنبور رسیده که در این
صورت حکم به نجاست آن میشود اگرچه شک شود که در وقت نشستن بران
ان نجاست باقی بوده یا نبوده و هم چنین است حکم هرگاه بآب مضاف یا چیزهائی
که مایع و روان باشد بنشینند و هم چنین هرگاه بر جامه و غیر ان از چیزهای
خشک بنشینند حکم به نجاست جامه نمیشود مگر یقین شود که نجاست بان
رسیده اگرچه شک شود که در وقت نشستن بان جامه خشک بعلاوه باقی
بودن نجاست یا رطوبت در پای مگس باقی بوده یا نبوده مگر اینکه یقین حاصل
شود که رطوبت ان خشک شده که در این صورت باعث نجاست جامه نخواهد
شد و بدانکه یخ و برف مثل آب قلیل نیستند که بمجرد رسیدن نجاست
بانها تمام انها نجس شود بلکه حکم ان است که هرگاه ملاقات با نجاست کنند
همین موضع ملاقات نجس خواهد شد خواه کم باشد یا زیاد اگرچه بقدر صد

صد کر باشد مثلاً و پاک شدن اینها با آب قلیل است که با اینها بریزند تا نجاست را
بر طرف کند یا آنکه آب کر یا آب جاری از آن فرو برند تا عین نجاست آن تمام شود
یا آنکه موضعی که نجاست بآن رسیده قطع نمایند و هرگاه آب قلیل متصل شود
بآب کر پس این آب قلیل در حکم آب کر خواهد بود هرگاه سطح این قلیل مساوی
باشد با سطح آب کر یا آنکه سطح کر بلندتر باشد و اما هرگاه سطح کر پست‌تر از سطح
آب قلیل باشد در حکم آن نخواهد بود و هرگاه این قدر آب پاک ریخته شود بر
آب قلیلی که نجس شده باشد یا باو متصل شود قدری آب پاک که مجموع بقدر
یک کر شود اقوی در نزد حقیر این است که این آب نجس پاک نخواهد شد و نزد
بعضی پاک میشود و این قول ضعیف است و جمعی گفته‌اند که اگر آب قلیل نجسی
باشد و این قدر آب نجس دیگر براو بریزند تا بقدر یک کر شود همه پاک خواهد
بود و این قول ضعیف‌تر از قول اول است و اقوی این است که هیچ یک از این
دو نوع پاک نمیشود بلکه پاک شدن آب قلیلی که نجس شده موقوف بیکی از
چند چیز است **اول** آنکه آنرا ببرند در یک کر آب پاک تا مخلوط و ممزوج
بهم شود پس بنا بر این هرگاه آفتابه و مانند آن از آب نجس پر باشد کسی در
آبی که بقدر کر باشد فرو برد بمجرد این پاک نمیشود مگر آنکه آبی که در آن
آفتابه باشد و آنرا فرو برد و آب کر داخل آن شود و ممزوج بهم شود آنوقت
پاک میشود و همچنین است حکم اگر آن آفتابه را بآب جاری فرو برده شود **دوم**
آنکه یک کر آب پاک یا بیشتر را یکدفعه بآن بیندازند یا بآن متصل کنند تا
آنکه بآن ممزوج و مخلوط شود به همان نوعی که در طریق پاک کردن آب کر متغیر

متغیر گذشت و هرگاه کر آبی در برابر قلیل نجس باشد و از آنجا بجوشد و داخل
قلیل نجس شود پس هرگاه بنحوی باشد که عرفاً صدق میکند که اینها یک آب اند پس
این نیز بعد از مخالطه و ممازجه پاک میشود و اگر صدق نکند پاک نخواهد شد
و هرگاه این آب قلیل متغیر باشد و قدری از کر را متغیر کند این باقی مانده فائده
نخواهد بخشید چنانکه گذشت **سیم** بآب جاری یعنی آبی که از زمین بجوشد
که آنرا متصل بآب جاری نمایند تا ممزوج و مخلوط بآن شود بنحوی که گذشت
چهارم بآب باران متقاطر یعنی پی در پی که بران ببارد و آن ممزوج و مخلوط
شود و اگر متغیر باشد باید بقدری بران بیارد که تغیر آنرا بر طرف کند بدانکه
هرگاه آب قلیل نجس که متغیر نباشد جمع شود تا آنکه بسیار شود مثلا بقدر
صد کر یا زیادتر شود پس در این جا طریق پاک کردن آن مشکل میشود بجهت
اینکه علما فرق نگذارده اند در چیزهائی که آب نجس را پاک میکند میان آنکه
آب نجس کم باشد یا زیاد بلکه بطریق اطلاق گفته اند که آب نجس پاک میشود به
ریختن یک کر آب بر آن بنحوی که مذکور شد پس در این صورت امر مشکل میشود
بجهت آنکه یک کر آب پاک که ریخته شود در صد کر آب نجس این آب پاک مغلوب و
مستهلک میشود در جنب این آب نجس و چگونه آنرا پاک میکند و توجیه آنرا
باین طریق بعضی از محققین کرده است که یک کر آب پاک که ریخته شود بر آن
صد کر نجس اصل در این یک کر این است که اجزاء آن از هم منفصل و جدا نشود
تا اینکه مخلوط و ممزوج شود بیک کر دیگر از آن آب نجس پس همین که ممزوج شد
این کر پاک بیک کر نجس مثلا آن کر نجس را پاک خواهد کرد پس در این صورت در

دو کر پاک مثلا خواهد بود پس بعد از ان این دو کر مثلا ممزوج و مخلوط شود
برد و کر دیگر مثلا وان دو کر را نیز پاک کند و همچنین این چهار کر مخلوط شود
مثلا به چهار کر دیگر و همچنین تا انکه همه آن آب مخلوط بهم شود باین نوع پس همه آن
آب باین قسم پاک میشود و لکن هرگاه چنین صورتی در نماید احوط و اولی آنست
که اجتناب از ان آب نماید و هرگاه چند کر آب نجس مثلا در یخته شود بر یک کر آب
پاک قطعا ان کر پاک نجس خواهد شد **فصل چهارم** در حکم آب حمام و مراد
باب حمام درین جا آن حوضهای کوچک است که در جنب خزانه میسازند و سوراخی
دارد بخزانه که از انجا آب باین حوض جاری میشود و این در بلاد حجاز و عراق
عرب متعارف است پس حکم آب این حوضها حکم آب جاری است در نجس نشدن
به مجرد ملاقات بنجاست مگر انکه متغیر شود بشرطی که سوراخی بخزانه داشته
باشد و آب خزانه بقدر کر یا زیاد تر بوده باشد پس اگر سوراخ بخزانه نداشته
باشد یا انکه داشته باشد و لکن آب خزانه به تنهائی بقدر کر نباشد خواه ان
حوض و خزانه باهم بقدر کر باشد یا نباشد در این صورت حکم ان حکم آب قلیل
ایستاده خواهد بود و حکم ان مذکور شد و احتیاط ان است که سطح
ظاهر خزانه با سطح حوض مساوی باشد و در حکم آب حمام است غیر ان مثل
منبعها و حوضها در هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره و هرگاه آب
حوض نجس شود یا متغیر شود پس پاک شدن ان بیکی از چیزهائی است که
در طریق تطهیر آب کر متغیر و آب قلیل نجس مذکور شد و همچنین پاک
میشود باز به متصل کردن حوض بخزانه بشرط انکه آب خزانه بقدر کر بلکه

در حکم آب حمام

بلکه زیاد تر باشد و مخلوط و ممزوج بان شود و اگر متغیر است زوال تغیر ازو
بکند بشرطی که سابقا مذکور شد و هرگاه شک بشود در آب خزانه که آیا بقدر
کر هست یا نه پس اگر ابتدا علم بکر بودن ان بوده باز حکم بر کر بودن ان میشود
و اگر ابتدا علم بکر نبودن ان بوده باز حکم بکر نبودن آن میشود و اگر علم بکر بودن
و کر نبودن هیچ کدام نبوده باز حکم بر کر نبودن ان میشود و هرگاه حوض
نجس یا متصل بخزانه نباشد پس اگر ابتدا علم بکر بودن آب خزانه بوده پس آن حوض
پاک میشود به ممزوج شدن آب خزانه بان و اگر ابتدا علم بکر نبودن آب خزانه
بوده یا کر بودن و کر نبودن هیچ یک معلوم نبوده در این صورت آب حوض
پاک نمیشود و بر نجاست خود باقی خواهد بود **فصل پنجم** در حکم آب مستعمل
یعنی آبی که استعمال در ازاله نجاست یا رفع حدث یا غیر اینها شده باشد که
از او غساله میگویند و غساله ان آبی است که از شستن و شو جمع میشود پس
بدانکه غساله بر چند قسم و حکم هر یک مختلف است و همه را در پنج مبحث
ذکر مینمائیم **مبحث اول** در حکم غساله ازاله نجاست غیر از غساله
استنجا پس بدانکه آبی که در ازاله نجاست مانند بدن و لباس و ظروف استعمال
میشود پس اگر ان آب متغیر بنجاست شود نجس است باتفاق همه علما و اگر متغیر
به نجاست نشده باشد اظهر در نزد حقیر ان است که پاک است مطلقا هرگاه آب
وارد بر نجاست شود و هرگاه نجاست وارد بر آب شود مثل انکه جامه نجس را
مثلا فرو بری در ظرف آبی و در ان بشوئی ان جامه پاک نمیشود و ان آب هم
نجس است بنا بر قولی که تطهیر حاصل نمیشود از آب قلیل مگر انکه آب وارد شود

در حکم آب مستعمل

شود بر چیز نجس و این قول اقوی است در نظر حقیر چنانچه اشاره بآن شد
سابقا و در موضع خود نیز خواهد آمد و بنا بر قول ابن ابی عقیل و مرحوم فیض
اعلی الله مقامهما که میگویند آب قلیل مطلقا بملاقات نجاست نجس نمیشود
چنانچه مذکور شد غساله آب قلیل هر غساله که باشد مطلقا پاک است و اما
بنا بر قول مشهور که آب قلیل مطلقا بملاقات نجاست نجس میشود چنانچه مذکور
شد یا بنا بر قولی که آب قلیل نجس نمیشود مگر بورود نجاست بر آب لکن تطهیر
مطلقا حاصل میشود از آب قلیل خواه آب وارد شود بر چیز نجس یا بر عکس پس
در نجاست غساله و طهارت غساله مطلقا بنا بر قول مشهور و با ورود نجاست
بنا بر قول دویم اختلاف کرده اند فقهاء و اقوال بسیار در مسئله هست و
اقوی در نظر حقیر ان است که نجس است مطلقا یعنی بنا بر این دو قول نجاست
آن در نظر حقیر اقوی است و اما مختار خود این حقیر آن بود که مذکور شد و
در این مسئله غساله اختلاف عظیم ما بین علما هست و اقوال بسیار در آن است
جمعی مطلق غساله را پاک میدانند و جمعی مطلق انرا نجس میدانند و جمعی قائل
بتفصیل شده اند و قول بتفصیل هم متعدد است و اظهر در نزد حقیر آن است
که مذکور شد و بنا بر نجاست غساله ان آبی که در محل نجس باقی میماند خواه
جامه باشد یا غیر آن بعد از فشردنی که واجب است آن آب پاک خواهد بود
و هم چنین آن رطوبتی که باقی میماند در بدن انسان بعد از ازاله نجاست
پاک خواهد بود و بنا بر قول بطهارت غساله پس خلاف است که ایا پاک کننده
هم هست یا نه اقوی ان است که ازاله نجاست از آن میتوان نمود اما رفع حدث

از آن نمیتوان کرد پس وضو و غسل از ان ساختن جایز نیست و آنچه مذکور شد
مخصوص است بآب قلیل اما آب جاری یا کر مانند آب حوض و خزانه حمام هر گاه در
ان جامه نجسی مثلا بشویند پس ان پاک و پاک کننده خواهد بود و هر گاه غساله
ممزوج شود بغیر غساله از آب مطلق پس اگر آب بقدری باشد که غساله در جنب
ان مستهلک شود پس حکم آب را خواهد داشت و اگر آب در جنب غساله مستهلک
و مغلوب شود حکم غساله در ان جاری خواهد بود و اگر هر دو مساوی باشند
یا اگر زیاد و کم باشند بقدری نباشد که یکی از انها مستهلک بشود پس در اینجا
ازاله نجاست بان میتوان نمود اما رفع حدث کردن بان مشکل است و حق ان است
که رفع حدث نیز میتوان بان نمود اما احتیاط ان است که اگر آبی دیگر ممکن شود
از ان آب دیگر رفع حدث نمایند و بنا بر قول بنجاست غساله هر گاه جامه یا بدن
مثلا ملاقات با غساله کند در شستن ان خلاف است که چند دفعه باید شسته
اقوی آنست که یکدفعه شستن کفایت میکند و احتیاط انست که اگر غساله از
نجاستی باشد که دو دفعه شستن ان لازم باشد ان چیزی که ملاقات با غساله
ان نموده نیز دو دفعه شسته شود و هر گاه جنب علاوه بر جنابت بدن او هم
نجس باشد به بول یا غیر ان جمعی گفته اند که جایز است که از آب قلیلی که استعمال
نشده باشد غسل ترتیبی کند که آب را بریزد بر بدن و ازاله نجاست را بکند و
رفع حدث را هم بکند و این قول خلاف احتیاط است بلکه اشهر و احوط آنست
که اول بدن را تطهیر کند و بعد از ان غسل نماید و اما غساله آن پاک است و
ازاله نجاست از ان نمیتوان کرد اما رفع حدث از ان نیز میتوان کرد اما هر گاه

مطلقا ع

بان بدن نجس در اب قلیل غسل ارتماسی کند فرو رود دران اب نجس خواهد
شد غسل ان هم صحیح نخواهد بود بدنش نیز بنجاست خود باقی خواهد بود
مبحث دوم در حکم غسالهٔ استنجا و ان خواه از بول باشد یا از غایط
پاک است مادامیکه علم به متغیر شدن ان بنجاست حاصل نشود و ازاله نجاست
از ان میتوان نمود اما وضو و غسل کرفتن از ان جایز نیست و اما فرو خوردن و
اشامیدن ان جایز است و شرط شده است در پاک بودن ان اینکه نجاستی از خارج
وارد بران غساله نشده باشد اکرچه ان نجاست از مخرج بول و غایط باشد
و اینکه اجزاء نجاست دران متمیز و ظاهر نباشد لکن تجسس واجب نیست اکر
علم داشته باشد باینکه اجزاء نجاست درمیان ان هست آن وقت نجس خواهد
بود و اکر علم نداشته باشد پاک است و نیز شرط شده است در طهارت آن
اینکه بول و غایط مخلوط بنجاست دیکر از مخرج بیرون نیاید مثل انکه منی یا
بول و خون یا غایط بیرون اید یا انکه مخرج بول الوده بمنی باشد پس غساله
ان در این صورت نجس خواهد بود پس انهائی که ناخوشی بواسیر دارند و
خون با غایط از انها دفع میشود غساله ان نجس است اما هرکاه مثلا از خون
یا منی بقدری باشد که در جنب غایط یا بول مستهلک باشد و غساله از
اسم استنجا بیرون نرفته باشد در این صورت حکم بنجاست ان نمیشود و لکن احتیاط
تمام ان است که از غساله ان اجتناب شود و بعضی کفته اند که شرط است در پاکی
غساله استنجا اینکه وزن ان آب زیادتر از اول نشده باشد و این قول فاسد است
و هرکاه بول یا غایط تعدی از مخرج کرده باشند ضرر ندارد مکر انکه بسیار تعدی

تعدی کرده باشد که در این صورت باید اجتناب از غساله ان بشود و فرقی
نیست در پاک بودن غساله مابین اینکه مخرج بول و غایط مخرج طبیعی باشد
یا غیر طبیعی بشرط اینکه هرکاه از غیر طبیعی بیرون آید مخرج طبیعی سد شده
باشد و همچنین فرقی نیست در طهارت غساله بول در اینکه از شستن
دفعه اول باشد یا دفعه دویم بنا بر قولی که دو دفعه شستن مخرج بول
واجب است و شیخ طوسی رحمة الله علیه در کتاب خلاف فرموده اند که غساله
دفعه اول بول نجس است و غساله دفعه دویم ان پاک است و این قول ضعیف است
و فرقی نیست در اینکه دست پیشتر بنجاست برسد یا آب پیشتر برسد در هر
دو صورت پاک است مکر اینکه پیشتر از استنجا دست ان شخص بدون قصد
استنجا بر مخرج برخورد و نجس شود بعد از ان خواهد استنجا کند در این صورت
ظاهر این است که ان در حکم نجاست خارجی باشد پس غساله آن نجس خواهد بود
و هرکاه شک شود در بعض انچه مذکور شد ان شک اعتبار نخواهد داشت
تا اینکه یقین حاصل شود و اما هرکاه کسی مخرج غیر از خودش را بشوید پس
در اینجا اشکال است که ایا غساله ان پاک است یا نه و اقوی ان است که
پاک است و لکن احتیاط ان است که اجتناب از ان بشود و هرکاه کسی مخرج
حیوانی که حرام کوشت است بشوید مثل کربه که بعضی از انها نکاه میدارند پس
در این جا بدون اشکال غساله ان نجس است **مبحث سیم** در حکم غساله
وضو و ان پاک و پاک کننده است مطلقا پس میتوان ازاله نجاست از ان نمود
و دوباره وضو کرفت و غسل کرد و همچنین از زیادتی اب وضو میتوان.

وضو و غسل کرده و فرو ریختن را شامل است غساله وضو و هر نوع از استعمال
آن جایز است و شیخ مفید رحمة الله علیه فرموده است که مستحب است ترک
استعمال غساله وضو و غساله غسل مستحبی و غساله دست شستن بعد
از غذا و این قول ضعیف است و بعضی گفته اند که مستحب است وضو ساختن
از غساله وضو و این قول نیز ضعیف است **مبحث چهارم** در حکم غساله
غسل جنابت است و آن پاک است و ازاله نجاست نمودن از آن جایز است
اما وضو و غسل کردن از آن جایز نیست بنا بر احوط بلکه اظهر و مراد بغساله
غسل جنابت در اینجا در وقتی است که بدن جنب خالی از نجاست باشد و اگر
بدن او نجس باشد غساله آن در حکم غساله ازاله نجاست خواهد بود هم
چنانکه مذکور شد و اما از زیادتی آب غسل وضو و غسل میتوان کرد و
هرگاه در اثناء غسل قطره قطره مثلا از بدن جنب یا از زمین بپاشد و
داخل ظرف آبی شود که از آن غسل میشود ضرر ندارد و مراد از غساله آن
آبی است که از بدن جدا شود که بآن نمیتوان وضو یا غسل کرد اما از آن آبی که
متصل ببدن است جایز است پس هرگاه موضعی از بدن آب بآن نرسیده باشد
میتوان از آن آبی که در بدن هست بآن موضع رسانید و آنچه مذکور شد که
نمیتوان از غساله غسل جنابت وضو و غسل کرد مخصوص باب قلیل است و
اما حوض و خزانه حمام که بقدر کر و زیادتر هستند هرگاه هزار نفر هم در آن
غسل نمایند ضرر ندارد ما دامیکه رنگ یا بوی یا طعم آن متغیر بنجاست نشود
و شیخ مفید رحمة الله علیه فرموده که مکروه است غسل کردن در آب کری که

که جنبی در آن غسل کرده باشد و این قول باطلاقه مشکل است بلکه لازم
میآید که مکروه باشد غسل کردن از آب دریا و مانند آن بمحض اینکه یک
جنبی در آن غسل کرده باشد و این بسیار دور است مگر اینکه گفته شود
که آب دریا و مثل آن استثنا شده است از قاعده و حکم مخصوص بآبهای محصوره
متعارف است و لکن اگر کسی از آبی که استعمال کرده نشده باشد غسل کند
چه ترتیبی باشد و چه ارتماسی افضل است از خزانه های حمام که بسیار در آن
غسل میشود و از این معلوم میشود که آنچه متعارف اکثر بلاد عرب است که
کسی داخل خزانه حمام نمیشود و از شیر و مانند آن آب برمیدارند و غسل
ترتیبی میکنند افضل است از آنچه در بلاد عجم متعارف است که در خزانه ها
داخل میشوند و همه در آن غسل میکنند و هرگاه شخصی غسل ارتماسی بکند
در آب قلیل اگر بعد از آنکه در آب فرو رفت نیت کند آن آب مستعمل و غساله
خواهد بود و غسل آن صحیح است بنا بر قول جمعی که گفته اند بعد از فرو رفتن
باب اگر نیت کند جایز است و لکن جایز نخواهد بود وضو و غسل کردن از آن
آب بنا بر اظهر و اما پیش از آنکه آن شخص بیرون بیاید از آب جایز نیست وضو و غسل کردن
از آن از برای کسی دیگر یا آنکه جایز نبودن وقتی است که آن شخص از آب بیرون
آمده باشد اظهر در نزد حقیر آن است که اگر بیرون هم نیامده باشد باز جایز
نیست از برای کسی دیگر و بعضی گفته اند که جایز است و این ضعیف است و اگر
چنانچه بیرون آب نیت کند و بعد غسل کند بلا خلاف است اقوی آن است که
غسل آن صحیح است و از آن آب جایز نیست غسل کردن و وضو گرفتن از برای

برای کسی دیگر بعد از انکه غسل ان تمام شود واما هرگاه سر خود را در بیرون
آب بشوید بعد از ان دست خود را داخل اب کند بقصد برداشتن اب از برای
طرف راست و چپ خود پس ان آب مستعمل و غساله نخواهد شد و وضو و غسل
کردن از آن جایز خواهد بود و هرگاه به نیت شستن دست خود دست را باب
فرو برد بان غساله نخواهد شد ان آب و علامه اعلی الله مقامه در کتاب منتهی
فرموده که در این صورت ان آب غساله میشود وان اگرچه ضعیف است و لکن موافق
احتیاط است و هرگاه غساله غسل با غساله وضو مخلوط شود پس اگر غساله غسل
در جنب ان مغلوب و مستهلک شود حکم ان آب حکم غساله وضو خواهد بود
و حکم ان مذکور شد در مبحث سابق و اگر غساله وضو در جنب غساله غسل
مغلوب و مستهلک شود حکم ان باب حکم غساله غسل خواهد و هرگاه مساوی
باشند یا انکه زیاد و کم ان بقدری نباشد که یکی از انها در جنب دیگری مغلوب
شود پس در اینجا در رفع حدث نمودن بان اب اشکال است و اظهر آن است که
جایز است و لکن احتیاط ان است که وضو یا غسل از ان نکنند اگر اب دیگر ممکن
شود غیر از این اب و هم چنین است حکم هرگاه غساله غسل مخلوط شود باب مطلق در
انچه مذکور شد و هرگاه غساله کم کم جمع شود تا بقدر کر شود بعضی گفته اند
که از حکم غساله بودن بیرون میرود جهت انکه حالا بقدر کر است و جایز است از آن در
این صورت رفع حدث نمودن و لکن این قول ضعیف است و اقوی آن است که باز
حکم اول را دارد پس وضو و غسل از ان باز جایز نخواهد بود و بدانکه این حکمی که
مذکور شد از برای غساله غسل جنابت این حکم مخصوص بغساله غسل جنابت است و غساله

۲ بود و ۴

و غساله غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و میت این حکم از برای
انها نخواهد بود بنا بر اظهر پس بنا بر این غسل و وضو از غساله انها جایز خواهد بود
و اکثر علما گفته اند که غساله این پنج غسل هم در حکم مثل غساله غسل جنابت
است و این موافق احتیاط است و اما غساله غسلهائی که واجب نیست مثل غسل
جمعه و مانند آن پس اشکالی در آن نیست که حکم غساله جنابت از برای انها
نیست بلکه از غساله انها وضو و غسل کردن جایز است و هرگاه کسی غسل جنابت
بر او واجب شود از حدث مشکوک مثل کسی که منی بیابد در جامه که مخصوص
بخودش میباشد که در این صورت غسل بر ان واجب است یا کسی که یقین بانکه
غسلی کرده داشته باشد و یقین بانکه جنب هم شده داشته باشد اما شک
داشته باشد که کدام یک اخر بودند در این صورت هم غسل بر او واجب میشود پس
ایا غساله این غسل هم در حکم مثل غساله غسلی است که یقین بحدث داشته باشد
یا نه اظهر ان است که در حکم تفاوتی ندارند و مثل هم میباشند و بعضی در ان
اشکال کرده اند و ان بیجا است مبحث پنجم در حکم غساله حمام یعنی ابی
که از شستن شو جمع شود در منجلاب پس اگر علم بنجاست ان داشته باشد یا علم
بطهارت ان داشته باشد در ان اشکال نیست پس اگر علم بر هیچ یک ان نباشد پس در
ان خلاف است و اشکال و اقوی ان است که پاک است اما پاک کننده نیست مطلقا نه ازاله
نجاست از ان جایز است و نه رفع حدث و جمعی گفته اند که نجس است و این قول موافق
احتیاط است و جمعی دیگر گفته اند که پاک و پاک کننده است و این قول ضعیف است
و اما حکم مختص است بابی که داخل منجلاب شده باشد یا اینکه شامل میشود آبی

در غساله حمام

آبی را که هنوز داخل منجلاب نشده باشد حق آن است که شامل میشود و اما
اصل زمین حمام پس آن نیز پاک است مگر اینکه علم بنجاست آن حاصل شود مثل
اینکه دیده شود که خون بر او ریخت یا منی بان رسید یا از جائی که بول بود پا را
برداشتند و بنابران مالیدند که در این صورت حکم بنجاست آن و نجاست
چیزی که بان ملاقات کند خواهد شد تا وقتی که علم بزوال نجاست و پاک شدن
آن حاصل شود و احتمال آنکه تطهیر کرده باشند کفایت نمیکند و اگر کسی مطلقا
احتیاط کند بسیار خوب کرده خواهد بود زیرا که در غالب حمامها مردم بیت
الخلا میروند و از آنجا داخل فرش حمام میشوند باین جهت اگر احتیاط بشود بسیار
خوب است پس اگر نماز را بیرون حمام بکند بهتر است و اگر خواهد در حمام بکند
اول موضع نماز را آب بریزد تا آنکه آب بان موضع جاری شود و بعد نماز کند و
بدانکه هرگاه زمین حمام نجس شود میتوان آنرا پاک کرد اگرچه آب قلیل باشد از
قبیل آب دلو و طاس هرگاه بران بریزد پاک میشود **فصل ششم** در حکم آب
باران بدانکه باران هرگاه متقاطر باشد یعنی پی در پی بیاید حکم آن حکم آب
جاری است در نجس نشدن بمجرد ملاقات نجاست مگر آنکه یکی از اوصاف
آن متغیر شود بنجاست که در این صورت نجس است چنانچه مذکور شد و فرقی
نیست میانه جاری بودن آب باران از ناودان و مانند آن یا جاری نبودن آن
بلکه مادامیکه میبارد حکم آن حکم آب جاری است اگرچه جاری نباشد از
ناودان و شیخ طوسی رحمة الله علیه و جمعی دیگر شرط کرده اند که باید جاری
باشد از ناودان و مثل آن اگرچه جریان نداشته باشد بمجرد باریدن حکم آب

در حکم آب باران

آب جاری را ندارد و این قول ضعیف است و لکن موافق احتیاط است و شکی
نیست که پاک میکند باران هر چیزی را که نجس شده باشد بشرط آنکه بان ببارد
و او را فرو گیرد تا عین نجاست زایل شود پس لازم نیست که آب باران جاری
شود بر موضع نجس و لکن لازم است و شرط است که آب باران بیشتر از نجاست
باشد هرگاه نجاست عینی داشته باشد پس هرگاه زمینی نجس باشد اگر عین
نجاست در آن هست باید این قدر بران زمین ببارد که آن عین را ازاله کند
آن وقت پاک میشود و اگر عین نجاست در آن زمین نباشد پس بمجرد تقاطر
و باریدن بران زمین آن زمین پاک میشود و هرگاه آب نجسی در جائی باشد
بمجرد ورود باران بان پاک نمیشود مگر اینکه آب باران در حین باریدن جاری
شود از ناودان و مانند آن و داخل شود بان آب نجس و ممزوج و مخلوط شود بان
یا آن قدر باران ببارد بان آب نجس که بان ممازجه و مخالطه حاصل شود و بسیار
شود پس بمجرد اتصال باران بان بدون ممزوج شدن پاک نمیشود چنانچه مذکور
شد و هرگاه آن آب متغیر باشد پس باید آن قدر ببارد بران یا جاری شود بر
آن و ممزوج بان شود تا تغیر آنرا برطرف کند چنانچه سابق بر این مذکور شد
و بعضی از علما گفته اند که اگر یک قطره باران ببارد بر آب نجس آن آب را پاک میکند
و این قول بسیار دور است و هرگاه قدری از آب باران که کمتر از کر باشد در
کودالی [2] و بعد از آن باران بران ببارد مادامیکه باران بران میبارد آن آب همان
حکم را خواهد داشت که گفتیم که مثل آب جاری است پس بمجرد وارد شدن
نجاست بران نجس نخواهد شد و اما هرگاه آب قلیلی از غیر باران در جائی باشد

۲ بوده باشد

باشد و باران بنبارد پس درینجا اشکال اکثر آیا انهم همین حکم را دارد یا نه اظهر در
نزد حقیر آن است که این آب هم همین حکم را دارد بمجرد وارد شدن نجاست
بران نجس نخواهد شد مادامیکه باران بران میبارد و آنچه مذکور شد در
حکم آب باران در وقتی است که باران میبارد و هرکاه قطع شود باریدن ان پس
اکر آب باران جاری باشد باز بر زمین پس باز همان حکم را خواهد داشت و بمجرد
وارد شدن نجاست بران نجس نخواهد شد و اکر جاری نباشد بر زمین بعد
از قطع باریدن بلکه ایستاده باشد در کودالی مثلا ان آب در حکم آب ایستاده
خواهد بود پس اکر کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس نخواهد شد مکر انکه
مکر انکه متغیر شود بنجاست بتفصیلی که مذکور شد و هرکاه ان آب باران هم وقتی
که ایستاده در جائی جمع باشد که کل مخلوط بان شده باشد پس اکر عرفا ان را آب
کویند و اسم مطلق از او بر نخاسته باشد حکم ان چنان است که مذکور شد و
اکر اسم مطلق از او برطرف شده باشد پس ان حکم آب مضاف را خواهد داشت
و پاک خواهد بود اما پاک کننده نخواهد بود و وضو و غسل کردن ازان جایز نخواهد
بود و بمجرد ملاقات نجاست نجس خواهد شد اکرچه بقدر کر باشد و هرکاه شک شود
که اسم اطلاق از او برخاسته است یا نه حکم ان در فصل اول مذکور شد

فصل هفتم در حکم آب سؤر و ان آب قلیلی است که دهن انسانی یا حیوانی
بان رسیده باشد بسبب آشامیدن یا غیر ان و از رسیدن عضوی دیکر غیر از
دهن سؤر نمیشود و بدانکه سؤر هر حیوانی در نجاست و طهارت تابع ان حیوانی است
که با ان ملاقات نموده پس اکر حیوان پاک باشد مثل انسان و کوسفند و شتر و کاو

کاو و قاطر و اسب و کربه و مانند اینها سؤر ان نیز پاک است و اکر حیوان نجس باشد
مثل سک و خوک و کافر سؤر ان نیز نجس است و میتوان سؤر حیوانات پاک را
آشامید و استعمال کرد در ازاله نجاست و رفع حدث و لکن سؤر بعضی از حیوانات
که پاک اند آشامیدن و وضو و غسل کردن ازان مکروه است پس بدانکه مکروه است
سؤر الاغ و اسب و قاطر و بعضی سؤر مرغ خانکی را نیز مکروه دانسته اند و
این قول ضعیف است و نیز مکروه است سؤر هر حیوانی که مسخ شده است و مسوخ
بنابر حدیث صحیحی که وارد شده فیل و کرک و خفاش و میمون و خوک و جریث که
نوعی است از ماهی و سوسمار و موش و عقرب و خرس و کرپاسه و زنبور است
و در بعضی روایات طاوس و در بعضی سک هم وارد شده است و لکن سؤر خوک
و سک نجس است چنانچه مذکور شد و بعد هم انشاء الله تفصیل حیواناتی که مسخ
شده اند ذکر خواهد شد و نیز مکروه است سؤر هر حیوان پاکی که نجاست خوار
باشد یا مردارخوار بشرط انکه دهن انها نجس نباشد جهت انکه اکر نجاستی در
دهن انها باشد بمجرد ملاقات با آب نجس خواهد شد و نیز مکروه است سؤر
هر حیوانی که حرام کوشت باشد مکر کربه که سؤر ان مکروه نیست و نیز مکروه است
سؤر جنبی که اطمینان بطهارت و تقوای ان نباشد و لکن کراهت ان منحصر است
در وضو و غسل کردن پس آشامیدن ازان مکروه نیست و نیز مکروه است سؤر
زن حایضی که اطمینان بطهارت و تقوای او باشد یا انکه احوال ان زن مجهول
باشد و ندانیم که طهارت و تقوائی دارد یا نه اما هرکاه اطمینان بطهارت و تقوای
او نباشد پس احتیاط ان است که از سؤر ان وضو و غسل جایز نباشد اما آشامیدن

اشامیدن و مثل ان جایز است و لکن مکروه است و نیز مکروه است سؤر ولد
الزنا خواه پیش از بلوغ ان باشد یا بعد از ان باشد لکن شرط است که اظهار
اسلام را بکند که اگر اظهار اسلام را نکند و معلوم شود که کافر است سؤر آن
نجس خواهد بود و جمعی گفته اند که سؤر اشخاصی که متهم بنجاست هستند و
اطمینان بطهارت و تقوای ایشان نیست مکروه است و این قول موافق احتیاط
است و اما کسی که اطمینان بطهارت و تقوای او باشد استعمال سؤر آن
اصلا کراهتی ندارد و نیز مکروه است استعمال ابی که وزغه یا مار یا عقرب
دران افتاده باشند و بدانکه انچه مذکور شد در اینکه مکروه است استعمال
سؤر حیوانات مذکوره پس ان کراهت در وقتی است که آبی دیگر از برای
اشامیدن یا غیر ان از استعمالات دیگر یافت بشود اما هرگاه آبی دیگر یافت
نشود مگر سؤر یکی از این حیواناتی که مذکور شد که سؤر ایشان مکروه هست پس در
این صورت مکروه نخواهد بود بلکه کراهت ان بجهت مضطر بودن تمام میشود
و هرگاه دهن حیوانی نجس شود و ما علم بان هم رسانیم مثل انکه گربه موش را
بگیرد و بخورد پس اگر ان گربه از نظر غایب شود بقدری از زمان که ممکن باشد
خود را بیاک کننده رسانیده باشد و دهن ان بملاقات ان پاک شده باشد
و بعد که حاضر شود عین ان نجاست باقی نباشد شرعا باید حکم بطهارت ان
کرد پس اگر دهن خود را در اب قلیل نموده از ان بخورد ان اب باقی مانده که سؤر
ان است پاک خواهد بود و هرگاه غایب نشود از نظر این قدر از زمان پس حکم
بپاکی دهن آن نخواهد شد اگرچه عین ان نجاست دران باقی نباشد پس هرگاه از

اب قلیل بخورد سؤر ان نجس خواهد بود و در اینجا چند مسئله است که
اشاره بانها باید بشود **مسئلهٔ اولی** بدانکه هر کرمی که از چیزهای
پاک بهم رسد مثل کرمی که در میان میوه یا پنیر و مانند اینها متکون و موجود
میشود پاک است پس اگر در اب قلیل بیفتد ان آب نجس نخواهد شد و اما
کرمی که از نجاست بهم رسد مثل کرمی که از فضله انسان یا از چیز مایع نجسی
متکون و موجود شود پس اگر ظاهرش پاک باشد و الوده بنجاست نباشد و
در میان اب قلیل بیفتد احتیاط ان است که از ان اب اجتناب شود و اگر
ظاهرش الوده بنجاست باشد معلوم است که اب نجس میشود هرگاه ان وارد
شود بر اب قلیل **مسئلهٔ دویم** هرگاه صیادی تیری بیندازد بر صیدی
و ان صید در اب قلیل بیفتد و در میان آب حیات ان تمام شود پس اگر جراحت ان
تیر کشنده باشد و سایر شرایط نیز دران موجود باشد ان صید حلال است و
ان آب پاک است بشرطی که خونی از ان صید داخل ان اب نشده باشد مثل انکه
پهلوی شکار را زده باشند و سر آن در اب افتاده باشد و اگر خونی از ان صید
دران آب ریخته باشد چون ان اب قلیل است نجس خواهد شد بجهت انکه خون
بران وارد شده اما صید حلال خواهد بود و اگر چنانچه جراحت آن تیر
کشنده نباشد ان صید حرام خواهد بود و ان اب نجس است و مراد از انکه آن
جراحت کشنده باشد ان است که یقین باشد که تمام شدن حیات از ان بسبب
جراحت تنها شده پس اگر تمام شدن حیات بسبب جراحت و اب باهم شده باشد
یا بسبب آب تنها شده باشد یا شک شود که ایا از تیر تنها بوده یا از آب و تیر یا

بام بوده یا از آب تنها بوده در همه این صورتها صید حرام و آب نجس خواهد
بود **مسئله ششم** بدانکه هر حیوانی که نفس سائله نداشته باشد یعنی
خون جهنده نداشته باشد باعتبار انکه رگ نداشته باشد بنا بر قول
بعضی یا باعتبار انکه جهندگی و سیلان از برای خون ان نباشد اگرچه
رگ داشته باشد مثل پشه و کنه و شپش و مگس و عقرب و ماهی پس مرده
ان حیوان نجس نیست پس هرگاه بیفتد در آب قلیل ان آب نجس نمیشود و بر
طهارت خود باقی خواهد بود و هم چنین هرگاه بچیزی که مایع باشد یعنی
در اصل روان باشد بیفتد نجس نمی شود ان چیز **فصل هشتم** در حکم
آب مشتبه و دران چند مسئله است **مسئله اولی** بدانکه هرگاه
دو ظرف باشد که یکی آب پاک داشته باشد و دیگری آب نجس و این دو ظرف
بیکدیگر مشتبه شوند واجب است که از هر دو اجتناب کند و وضو و غسل از
انها جایز نیست و اگر وضو یا غسل از انها بکند بدن ان نجس میشود و با ان وضو و
غسل نماز نمیتوان کرد و هم چنین آشامیدن ان و داخل چیز خوردنی نمودن
ان حرام است و چیز نجس را جایز نیست با انها بشوید و اگر بشوید ان چیز پاک نمی
شود و فرقی نیست میان انکه از اول بر او مشتبه باشد یا انکه اول یقین داشت
که ظرف آب پاک کدام است بعد از ان بر او مشتبه شد و هرگاه رفع اشتباه
بمظنه بشود عمل بان نمیتوان کرد و هرگاه آب پاکی دیگر یافت نشود غیر از این
دو ظرف واجب است که تیمم بکند و هرگاه یکی از ان دو ظرف ملاقات کند با آب
پاکی یا چیز دیگر که پاک باشد از انجس نمیکند بلی هرگاه ان دو ظرف یا ان آب یا آن

در حکم آب مشتبه

با ان چیز ملاقات کند حکم بنجاست ان آب یا ان چیز میشود و هرگاه دو حوض آب
باشد که یکی آب پاک داشته باشد و دیگری نجس و بیکدیگر مشتبه شوند ظاهر
این است که حکم ان نیز مثل حکم دو ظرف است چنانچه مذکور شد **مسئله
دوم** واجب بودن اجتناب منحصر است باشتباه میان دو ظرف پس
اگر اشتباه در میان سه ظرف یا زیاده بشود خواه محصور باشد یا غیر
محصور که یکی از انها یا دو ظرف از انها یا زیاده نجس باشد مثلا و باقی پاک
باشد پس اجتناب از همه واجب نیست بلکه باید از یک ظرف یا بیشتر مقابل
عددی که ظرف نجس داخل در انها هست که مشتبه شده است اجتناب کند
و باقی از ان ظرفها را هر قدر که باشد میتواند استعمال کند چه در وضو و
غسل و چه در آشامیدن و ازاله نجاست نمودن و غیر اینها **مسئله سیم**
هرگاه دو ظرف آب باشد که یکی را بیقین پاکی ان داشته باشد و یکی را شک
در نجاست ان داشته باشد و بیکدیگر مشتبه شوند در این صورت اجتناب
از هیچ کدام لازم نیست و استعمال هر دو ظرف جایز است **مسئله چهارم**
هرگاه دو آب باشد که یکی مضاف باشد و دیگری آب مطلق مشتبه شوند و آب دیگر
هم یافت نشود در اینصورت واجب است که وضو یا غسل از هر دو آب بعمل
آورد تا انکه یقین باستعمال آب مطلق حاصل شود و هرگاه آبی دیگر یافت
شود در این صورت واجب نیست لکن جایز است که وضو یا غسل از هر دو آب
بعمل آورد و اگر یکی از انها بریزد و آبی دیگر نباشد اقوی آنست که اول از ان آبی که
باقی مانده وضو یا غسل بعمل اورد و بعد از ان تیمم هم نیز بکند **مسئله**

۲ دیگر را

۲ و بیکدیگر
... کرده ...
۲ یا بعض ...
یا وضو غسل بعمل آورد

مسئلهٔ پنجم هرگاه مشتبه شود آب مطلق بنساله وضو یا غسل پس حکم آن مثل حکم آب مشتبه بمضاف است هم چنانکه ذکر شد مسئلهٔ ششم هرگاه دو ظرف آب باشد که یکی آب مطلق مباح باشد و دیگری آب مطلق غصبی و بیک دیگر مشتبه شوند پس حکم آن مثل حکم آب مشتبه بآب نجس است بنا بر اظهر پس وضو و غسل از آن نمیتوان کرفت و آشامیدن آن حرام است بلی ازالهٔ نجاست بآن میشود اگرچه فعل حرام کرده خواهد بود و آنچه مذکور شد در صورتی است که یقین داشته باشد که یکی از آن دو ظرف غصبی است پس هرگاه حاصل شدن اشتباه بجهت این باشد که شک کرده باشد در غصبی بودن آب یکی از آن دو ظرف در این صورت شک اعتبار ندارد و اجتناب واجب نیست و واجب بودن اجتناب در صورت اشتباه منحصر است بدو ظرف پس اگر اشتباه در میانه سه ظرف یا ده ظرف یا زیادتر باشد پس حکم آن مثل حکم آب مشتبه بنجس است در صورتیکه زیادتر از دو ظرف باشد بتفصیلی که ذکر کردیم **فصل نهم** در بیان حکم آب چاه است بدانکه مراد از چاه چاههای متعارف است که آب از زمین آن میجوشد و در آنجا جمع میشود و بیرون نمی آید از آنجا پس چاه قنوه که آب آن در زیر زمین جاری میشود تا بروی زمین جاری میشود آن داخل در آب جاری است و داخل در این چاه مصطلح نیست و هم چنین هرگاه چاهی بکنند که آبی از آن بیرون نیاید بلکه از بیرون آب در آن بریزند و در آنجا جمع شود آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر کمتر از کر است در حکم آب قلیل است و اگر بقدر کر است در حکم آب کر است پس بدانکه در آب چاه متعارف

> در احکام آب چاه است

فقهاء خلاف کرده اند بر چهار قول مشهور میانه علماء متأخرین و اظهر در نزد حقیر آن است که آب چاه بمحض ملاقات نجاست بآن نجس نمیشود خواه آب آن کمتر از کر باشد یا بقدر کر باشد بلی هرگاه نجاستی بچاه بیفتد که طعم یا بوی یا رنگ آب چاه بملاقات آن نجاست تغییر کند در این صورت نجس میشود و طریق پاک کردن آن را در صورت متغیر شدن آن بطریق مذکور بعد بیان میکنیم و چونکه محض رسیدن نجاستی بآب چاه باعث نجاست آن نمیشود پس آنچه در اخبار وارد شده است که از برای فلان حیوان هرگاه در چاه بیفتد فلان عدد دلو باید کشید و از برای فلان چیز نجس[2] فلان عدد دلو باید کشید نه از برای پاک کردن چاه است بلکه بجهت دفع نفرت از طبع است پس کشیدن آنچه رسیده است در اخبار مستحب است نه واجب و لکن احتیاط آن است که ترک نکنند کشیدن آنچه را که وارد شده است بجهت آنکه اکثر علماء متقدمین قائل شده اند باینکه آب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و آنچه در اخبار رسیده است بجهت هر یک از نجاساتی که بچاه بیفتد واجب میدانند پس بدانکه مستحب است کشیدن تمام آب چاه از برای مردن گاو نر یا گاو ماده در آن و مردن شتر در آن چه شتر نر باشد یا ماده و چه کوچک باشد یا بزرگ و بجهت ریختن هر یک از خون حیض و نفاس و استحاضه خواه کم باشد یا زیاد و ریختن منی انسان و منی حیوانی که خون جهنده داشته باشد و ریختن هر چیز مست کننده که در اصل روان باشد اگرچه بعد جمود عارض آن شود مثل شراب

> ۲ که در چاه میریزد

شراب و عرق شراب و غیر اینها و ریختن فقاع و آن چیزی است که از شیره
جو گرفته میشود و شهید اول رحمة الله علیه در بعضی از کتب خود ملحق نموده
کرده است آب انگور را اگر بجوشد و هنوز دو ثلث آن تمام نشده باشد و بعضی
خون نجس العین را اگر خون سگ و کافر باشد ملحق بخون حیض و نفاس و
استحاضه در حکم کرده اند و گفته اند که اگر خون نجس العین هم بچاه ریخته شود تمام
آب را باید کشید و مستحب است کشیدن یک کر آب از برای مردن هر یک از قاطر
و اسب و حمار در آن و در حدیثی وارد شده است که اگر دابه کوچکی در چاه
بمیرد هفت دلو بکشند و مستحب است کشیدن هفتاد دلو از برای مردن مسلمان
در آن خواه مرد باشد یا زن و خواه کوچک باشد یا بزرگ و همچنین است هرگاه
میت مسلمان پیش از غسل یا پیش از تمام کردن غسل در آن بیفتد لکن هرگاه بعد از تمام
کردن غسل در آن بیفتد کشیدن استحبابی ندارد و هرگاه کافر در آن بمیرد
مشهور این است که مثل مسلم است و بعضی گفته اند که اگر کافر در آن بیفتد
خواه در آن بمیرد یا زنده بیرون آید داخل در چیزهائی است که حدیثی در آن وارد
نشده و حکم جداگانه دارد چنانچه بعد ذکر خواهیم کرد و لکن هرگاه مرده کافر
در آن بیفتد حکم آن مثل مسلم است و هفتاد دلو باید کشید و مستحب است
کشیدن چهل دلو از برای مردن هر یک از روباه و خرگوش و سگ و گوسفند و
گربه و خوک در آن و همچنین گفته اند که حیواناتی که مثل اینها باشد در جسم هرگاه
یکی از اینها بیفتد در آن و بمیرد باز چهل دلو باید کشید و فرقی نیست در خوک و
سگ میانه اینکه بیابانی باشد یا اهلی و مستحب است کشیدن سی دلو از برای

آب باران که داخل شده باشد ببول و عذره انسان و فضله سگ و مخلوط شود
در میان چاه و مستحب است کشیدن هفت دلو از برای مردن هر مرغ پرنده که مثل
کبوتر باشد یا مثل شترمرغ و مابین اینها باشد در آن یعنی از شترمرغ بزرگتر نباشد
و از کبوتر کوچکتر نباشد پس از برای هر مرغی که مثل کبوتر و بزرگتر از آن باشد
تا بحد شترمرغ برسد باید هفت دلو کشید و همچنین از برای مردن مثل موش
در آن و مثل آن در جسم هرگاه موش مرده و از هم پاشیده باشد یا باد کرده باشد
هفت دلو باید کشید لکن هرگاه از هم پاشیده نشده باشد و باد هم نکرده باشد
سه دلو باید کشید و از برای مردن مرغ خانگی در آن و مثل آن نیز هفت دلو باید
کشید و از برای سگی که بیفتد بچاه و زنده بیرون آید باز هفت دلو باید کشید و از
برای غسل کردن جنب در چاه باید هفت دلو کشید هرگاه بدن او خالی از عین نجاست
مثل منی یا خون باشد و اگر عین نجاست در بدن او باشد باید از برای آن نجاست
جداگانه بقدری که وارد شده است کشید و همچنین از برای ریختن بول پسر
که دو سال بیشتر داشته باشد و بالغ نشده باشد در آن باید هفت دلو کشید
و در حکم آن است ریختن بول پسر شیرخواری که غذا خوردن او زیادتر از شیر
خوردن او یا مساوی آن باشد و مستحب است کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن
غایط انسان در آن که تر باشد یا خشک باشد و از هم پاشیده شده باشد و فرقی
میانه غایط مسلم و کافر نیست و همچنین از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن
گوسفند هرگاه بریزد در آن پنجاه دلو باید کشید بشرطی که خون حیض و نفاس
و استحاضه نباشد و حکم اینها پیش ذکر شد و مستحب است کشیدن ده دلو از بر

برای ریختن غایط انسان که خشک باشد و از هم پاشیده نشده باشد و هم چنین از برای ریختن خون کم در ان مثل خون سر بریدن مرغ خانگی یا خون شدن بینی ده دلو باید کشید و مستحب است کشیدن چهل دلو از برای ریختن بول انسان در آن خواه کم باشد یا زیاد و خواه مسلم باشد یا کافر و خواه مرد باشد یا زن بنا بر اظهر و جمعی گفته اند که بول زن و خنثی ملحق به بول مرد نمیشود بلکه داخل در چیزهائی است که حدیثی در انها وارد نشده است و جمعی گفته اند که بول زن و خنثی هم مثل بول مرد است و مستحب است کشیدن پنج دلو از برای افتادن فضله مرغ خانگی که نجاست خوار باشد در آن و مستحب است کشیدن سه دلو از برای مردن هر یک از مار و عقرب و وزغ که کرپاسه باشد در ان و هم چنین از برای ریختن بول پسر شیر خواری که غذا خور نشده باشد در آن سه دلو باید کشید و بعضی گفته اند یک دلو کافی است و مستحب است از برای مردن گنجشک و مثل ان در ان کشیدن یک دلو و مراد بمثل ان هر مرغی است که کوچکتر از کبوتر باشد در جثه خواه بزرگتر از گنجشک باشد یا نباشد و فرقی میانه حلال گوشت و حرام گوشت انها نیست و در اینجا چند مسئله است که باید ذکر شود **مسئله اولی** بدانکه کوچک هر حیوانی از حیوانات مذکوره حکم ان در کشیدن اگر بچاه بیفتد مثل بزرگ آن است و بچه هر حیوانی مثل همان حیوان است و ماده هر حیوانی مثل نر آنست **مسئله دوم** بدانکه بعضی گفته اند که جزء و پاره هر حیوانی که بچاه افتد حکمش مثل همان حیوان است که بچاه افتد پس اگر دست انسان بیفتد مثلا باید هفتاد دلو کشید و بعضی گفته اند داخل در چیزهائی است که حدیثی

در ان وارد نشده چنانچه حکم ان را بعد ذکر خواهیم کرد و بعضی گفته اند که اگر حکم همه ان در کشیدن کمتر از حکم چیزهائی است که حدیثی در آن وارد نشده پس اکتفا بحکم همه آن میشود و اگر کمتر نباشد پس ملحق میشود بچیزهائی که حدیثی در آن وارد نشده **مسئله سیم** هرگاه چند پاره از یک حیوان بیفتد بچاه مثل انکه سر انسان اول بچاه بیفتد بعد از ان پای همان انسان بچاه بیفتد بعد از ان دست همان انسان بیفتد در این صورت بنا بر اقوی از برای همه این چند پاره هفتاد دلو که حکم همه انسان است باید کشید و از برای هر پاره جدا گانه نباید کشید **مسئله چهارم** هرگاه یکپاره از حیوانی بچاه بیفتد و یک پاره دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس است باز بیفتد مثل انکه سر گربه بیفتد و بعد پای گربه دیگر غیر از ان گربه بیفتد ظاهر اینست که در این صورت مستحب است که از برای هر یک جداگانه کشیده شود **مسئله پنجم** هرگاه دو پاره از دو حیوان که دو جنس مختلف اند بچاه بیفتد مثل انکه سر گوسفند مرده بیفتد و یک دست انسان هم بیفتد در این صورت محل خلاف است اظهر آنست که مستحب است از برای هر یک جداگانه بکشند **مسئله ششم** هرگاه دو چیز نجس یا بیشتر بچاه بیفتد خواه هر دو از یک جنس باشند مثل انکه دو گوسفند بیفتد در چاه و در آن بمیرد یا انکه از دو جنس باشند مثل انکه گوسفندی بیفتد و موشی هم بیفتد در هر دو صورت مستحب است که از برای هر یک جداگانه بکشند بنا بر اقوی و جمعی گفته اند که اگر از یک جنس باشند از برای هر یک جداگانه باید کشید و هرگاه آب چاه کفایت نکند یا بیکر از برای هر

[illegible]

برای هر یک از نجاسات جداگانه بکشند پس در این صورت کشیدن تمام آب
چاه کافی است و هرگاه متعذر باشد از کشیدن تمام آب بجهت بسیاری آب چهار
مرد از طلوع فجر تا مغرب بکشند کفایت میکند بتفصیلی که بعد میاید و بنابر مختار
احوط است **مسئلهٔ هفتم** هرگاه حیوانی که فضلهٔ او نجس باشد
بچاه بیفتد و بمیرد و دانسته شود که آب بفضلهٔ او هم رسیده پس در این جا
اشکال است که آیا باید از برای فضلهٔ او هم جداگانه کشید یا نه و هم چنین
اشکال است هرگاه حیوان آبستن بیفتد و دانسته شود که آب به بچهٔ آن هم
رسیده است و بنابر مختار احوط است **مسئلهٔ هشتم** بدانکه در چیزهائی
که حدیثی در آن وارد نشده است که اگر بچاه بیفتد چه قدر باید کشید محل
خلاف است که چه قدر باید کشید و بنابر مختار که آب چاه بمجرد رسیدن نجس بان
نجس نمیشود مگر اینکه متغیر شود چیزی نباید کشید لکن آن کسانی که قائل
بنجاست شده اند چنانچه پیش گذشت اختلاف کرده اند در اینجا بچند قول
اکثر اینها قائل شده اند باینکه تمام آب چاه را باید کشید و این قول موافق احتیاط است
مسئلهٔ نهم چیزهائی که پیش ذکر کردیم که هرگاه بچاه بیفتد تمام آب چاه را باید
کشید هرگاه در این صورت کشیدن تمام آب چاه متعذر باشد بجهت بسیار بودن
آن یا بجهت آنکه هر قدر بکشند باز بجای آن بیرون بیاید در این صورت چهار
نفر مرد از طلوع صبح تا وقت مغرب دو نفر دو نفر آب بکشند کفایت میکند و
دیگر تمام آب را نباید کشید باین طریق که یکی میکشد و دیگری دلو را میگیرد
و میریزد و این دو نفر که خسته شدند آن دو نفر دیگر بکشند باین طریق بکشند

بکشند تا مغرب و دو نفر که مقابل چهار نفر بکشند کافی نیست بلکه باید چهار
نفر باشند و چهار نفر زن یا چهار طفل بلکه چهار خنثی هرگاه بکشند کافی
نیست و بهتر آن است که اسباب کشیدن آب را پیش از طلوع فجر آماده کنند که
وقت طلوع شروع بکشیدن نمایند و فرقی میانه روز کوتاه و بلند نیست و
کشیدن در شب هم بقدر یک روز اگرچه بقدر روز بلند باشد کافی نیست و مرکب
از شب و روز هم بقدر یک روز کافی نیست و جایز است از برای چهار نفر که نماز
جماعت بکنند لکن همه یک دفعه نماز نکنند بلکه دو نفر نماز بکنند خواه جماعت
و خواه فرادی بعد آن دو نفر آب بکشند و آن دو نفر دیگر نماز کنند و هم چنین
همه یک دفعه غذا نخورند بلکه دو نفر غذا بخورند بعد آن دو نفر آب بکشند
و آن دو نفر دیگر غذا بخورند **مسئلهٔ دهم** بدانکه دلوی که آب باید از آن
کشید مقداری در شرع از برای آن نشده بلکه همان دلوی که عادت همان
چاه جاری شده است بکشیدن باز از آن دلو بکشند و هرگاه آن دلوی که عادت
جاری شده است که از آن میکشند چند دلو باشد پس آن دلوی که بیشتر اوقات
از آن میکشیده اند از آن بکشند و اگر همه در این خصوص مساوی باشند هر
کدام را که میخواهد اختیار کند و از آن بکشد و بهتر آنست که هر کدام بزرگتر است
از آن بکشند و اگر دلوی که عادت جاری شده باشد بکشیدن از آن نداشته
باشد آن دلوی که عادت آن بلد جاری شده است بکشیدن مثل این چاه در
کوچکی و بزرگی از آن بکشند و اگر دلو عادت آن بلد هم متعدد باشد یا دلو مثل
چنین چاهی هم مختلف باشد پس بهمان تفصیلی که گذشت عمل نمایند و هرگاه

وهرگاه دران بلد دلوی که عادت جاری شده است بکشیدن ازان نباشد
پس از دلوی که نزدیکتر است باین بلد که عادت جاری شده است بکشیدن
مثل این چاه ازان بکشند **مسئلهٔ یازدهم** بدانکه در جائی که بیست دلو
مثلا مستحب است بنا بر مختار که باید کشید اگر یک دلو بزرگی که مقابل ده دلو عادی
این چاه آب میگیرد ده دلو بکشند کفایت نمیکند بلکه باید همان بیست دلو را کشید
ولکن در جائی که عدد معینی باید کشید هر کس بکشد خواه مرد باشد یا زن یا خنثی
یا طفل کفایت میکند **مسئلهٔ دوازدهم** آب کشیدن از چاه واجب است بنا
بر قول بوجوب و مستحب است بنا بر مختار که بعد از بیرون آوردن نجاست از چاه
باشد پس هرگاه دلو از چاه بیرون آید و یک مرغ خانگی مرده مثلا دران باشد پس
این دلو حساب نمیشود و بعد از آن هفت دلو باید کشید و هرگاه نجاستی که باشد
مستهلک بشود در چاه مثل خون که دیگر بیرون آوردنی ندارد و نیز هرگاه نجاستی باشد
که تمام آب را باید کشید اگر قدری پیش از بیرون آمدن نجاست کشیده شود آنجا
تفاوتی نمیکند و هرگاه موی حیوان نجس العین یا اجزاء نجاست پراکنده شده
باشد همه را بیرون آورند و بعد آب بکشند و مظنه بر بیرون آمدن همه اجزاء در
صورتیکه یقین حاصل نتوان کرد کفایت میکند **مسئلهٔ سیزدهم** هرگاه
نجاستی بچاه بیفتد و ندانند و بیرون بیاید و باز مطلع نشوند و بقدری که از برای
این نجاست باید کشید بعد از بیرون آمدن آن کم که بجهت استعمال کشیده شده باشد
و بعد مطلع شوند از این کیفیت در این صورت همین اکتفا میشود **مسئلهٔ ۱۴**
هرگاه آب چاه پیش از کشیدن مقدار شرعی تمام آن خشک کرده و بعد از آن باز

باز بیرون آید ظاهر این است که بنا بر قول بوجوب دیگر کشیدن واجب نباشد
خصوصا هرگاه ته چاه بباران یا آفتاب پاک شود و بنا بر مختار مستحب نباشد
مسئلهٔ پانزدهم بدانکه قطره هائی که وقت کشیدن از دلو میچکد دیگر از برای
اینها جداگانه نباید کشید و بنا بر قولی که چاه نجس میشود آن آبی که از دلو میچکد
بکنارهای چاه و لجنی که در چاه است و دلو و ریسمان و چرخ و دست و رخت کسی
که آب میکشد همه اینها بعد از کشیدن مقدار شرعی پاک میشود و بنا بر مختار امر
آسان است **مسئلهٔ شانزدهم** پیش گفتیم که آب چاه بمجرد ملاقات نجاست
نجس نمیشود مگر اینکه نجاستی بچاه بیفتد که بملاقات آن نجاست طعم یا بوی یا رنگ
آب تغییر کند که در این صورت نجس میشود ~~که در این صورت نجس میشود~~ و طریق
پاک کردن آن در این صورت یا آب کر است یا آب جاری یا آب باران بتفصیل و
شرایطی که پیش گفتیم در طریق پاک کردن سایر آبهای نجس و یا بکشیدن آب از چاه است
تا آنکه زوال تغیر آن بشود و هرگاه حیوانی بچاه بیفتد که آب آنرا متغیر کند و از برای
این حیوان وارد شده باشد که چند دلو بکشند پس آنچه وارد شده است بکشند
اگر رفع تغیر شد که کفایت میکند و اگر رفع تغیر نشد ایضا بکشند تا وقتیکه تغیر بتمامی
برطرف شود و اگر پیش از کشیدن تمام آنچه وارد شده است بجهت آن حیوان تغیر
برطرف شود مستحب است که باقی مانده را هم بکشند و در اینجا عدد معینی نباید
کشید و از دلو هم شرط نیست که بکشند بلکه بهر ظرفی باشد که بردارند و هر کس
بردارد از مرد و زن و طفل تا آنکه رفع تغیر بشود کافی است و همچنین است در جائی
که باید یک کر آب کشید یا تمام آب را کشید **مسئلهٔ هفدهم** هرگاه آب چاه بر

به نجاست متغیر شود بعد از آن بخودی خود بر طرف شود پس آن آب پاک نمیشود بلکه آب از آن باید کشید و در اینکه چه قدر باید کشید محل خلاف است بعضی گفته اند که همه را باید کشید و اقوی آن است که اگر توان دانست که اگر تغیر باقی میبود بچه قدر کشیدن بر طرف میشد پس در این صورت همان قدر را بکشند و اگر نتوان دانست تمام آب را بکشند **مسئله هجدهم** هرگاه چاه آب نزدیک باشد به بالوعه و آن چاهی است که در آن بول یا غایط یا آب نجس و سایر نجاسات باشد پس تا وقتیکه بیقین حاصل نشود باینکه رطوبت آن بچاه رسیده است آب چاه پاک است و همین که بیقین حاصل شد که رطوبت آن بالوعه بچاه رسیده است پس نجس نمیشود بنا بر مختار مگر اینکه طعم یا بوی یا رنگ آب چاه بسبب رسیدن نجاست بالوعه بان متغیر شده باشد که در این صورت نجس میشود و مستحب است که دور باشد چاه آب از بالوعه پنج ذراع هرگاه زمین سخت باشد یا اینکه زمین ته چاه بلندتر از زمین ته بالوعه باشد و هرگاه چنین نباشد پس مستحب است که هفت ذراع دور باشد چاه آب از بالوعه و جمعی گفته اند که اگر چاه آب در جانب شمال باشد پس آن مثل بلندتر بودن زمین آنست اگرچه زمین آن مساوی باشد با زمین بالوعه و همچنین اگر بالوعه در جانب شمال باشد پس آن مثل بلندتر بودن زمین بالوعه است از چاه **فصل دویم** در بیان بعضی از حکمهای آبها و در این جا چند مسئله است **مسئله اولی** بدانکه اصل در همه آبها و سایر چیزها پاکی است تا نجس بودن آن ثابت شود و ثبوت نجاست یا بعلم قطعی است مثل اینکه خودش ببیند که نجاستی بان ملاقات کند یا بشهادت دو

نفر عادل است بشرط آنکه آن دو عادل در رای موافق باشند با این شخص و اظهر آن است که بشهادت یک عادل ثابت نمیشود مگر اینکه از قول او علم حاصل شود و اگر ظن بنجاست هم حاصل شود باز ثابت نمیشود اگرچه احتیاط این است که اگر یک عادل شهادت بنجاست بدهد یا ظن بنجاست حاصل شود اجتناب نماید بلی هرگاه مسلم ذوالید یعنی کسی که آب یا جامه یا غیر اینها بدست او است و بتصرف او است خواه مالک آنها باشد یا وکیل یا مستعیر یا اجیر باشد و خبر بدهد بنجاست یا پاکی اظهر آنست که باید قول او را بشنود خواه عادل باشد یا فاسق ولکن قبول کردن قول ذوالید در صورتی است که علم بخلاف قول آن حاصل نشود و هم چنین قبول قول صاحب ید مادامی است که آن چیز در دست او است پس هرگاه بعد از بیرون رفتن از دست او و استعمال کردن بگوید اعتبار ندارد مثل اینکه آبی بکسی داد که وضو بسازد بعد از وضو بگوید که این آب نجس بود یا اینکه جامه بکسی داد بعاریه که بپوشد و نماز کرد بعد بگوید که نجس بود بلی هرگاه آن چیز تلف نشده باشد قول او از برای بعد اعتبار دارد **مسئله دویم** بدانکه استعمال آب نجس حرام است در حال اختیار ولکن در حال اضطرار جایز است و وضو و غسل کردن از آن صحیح نیست و ازاله نجاست بان نمیشود و هرگاه آبی دیگر یافت نشود غیر از آب نجس واجب است که تیمم نماید و هرگاه میدانست که آب نجس است و فراموش کرد و از آن وضو یا غسل کرد و نماز کرد اظهر آنست که واجب است که اگر وقت باقی است نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا نماید و هرگاه از راه جهل یا فراموشی آب نجس را استعمال در ازاله نجاست آن جامه یا بدن خود بکند و با آن جامه یا بدن نجس نماز کند حکم آن بتفصیل اید

در کتاب نماز خواهد آمد مسئله سیم هرگاه حاصل شود از برای آن علم
بنجاست آب بعد از آنکه وضو یا غسل از آن کرده ولکن شک دارد که آیا این آب بعد
از وضو و غسل نجس شد یا پیش از آن نجس شده در این صورت بنا بر صحت وضو و غسل
میگذارد و اینکه بعد نجس شده است مسئله چهارم هرگاه ظرفی باشد که
آب پاک در آن باشد و کسی شک کند که آیا نجاستی داخل آن ظرف شده یا نه آن آب
پاک است و آن شک اعتبار ندارد و وضو و غسل از آن میتوان کرد مسئله پنجم
هرگاه خونی در آب قلیل بریزد و شک شود که آیا این خون حیوانی است که نفس
سائله دارد تا آنکه نجس باشد یا خون حیوانی است که نفس سائله ندارد مثل کیک
و مگس و ماهی و عقرب و پشه و شپش و غیر اینها تا آنکه آب پاک باشد در اینجا حکم
بپاکی آب میشود مسئله ششم حرام است استعمال کردن آب غصبی و وضو و غسل
از آن صحیح نیست مگر آنکه نداند که این آب غصبی است یا آنکه میدانسته لکن در وقت
استعمال فراموش کرده همچنان که تفصیل آن در مبحث وضو ذکر خواهد شد
و ازاله نجاست با آب غصبی میشود لکن بجهت استعمال آن فعل حرام کرده خواهد
بود مسئله هفتم هرگاه مالک آب بعد از آنکه آب او را غصب کرده اند
بغاصب یا غیر غاصب اذن دهد که از آب او که غصب کرده اند استعمال نماید
در این صورت از برای آن شخص که مالک اذن باو داده خواه غاصب باشد یا
غیر آن جایز است که از آن آب استعمال کند خواه استعمال در وضو یا غسل باشد
یا غیر اینها مسئله هشتم هرگاه مسلمانی مالک چشمه آبی یا قناتی باشد پس
از برای دیگران که با او در دین و مذهب یکی هستند یا او شریک و خلیط و نزاعی اگر

اصلا ندارند و سبب نمیشد که اگر از آب چشمه او استعمال کنند اصلا ضرری برای او ندارد پس
در این صورت از برای اینها اذن شاهد حال است و جایز است که از آب قنات یا چشمه آن
بیاشامند و وضو و غسل بگیرند مسئله نهم بدانکه مکروه است که میت را
از آبی که با آتش گرم کرده باشند غسل بدهند مگر با ضرورت مثل آنکه هوا بسیار
سرد باشد و شخص غسل دهنده بترسد که آب سرد برای خودش ضرر داشته باشد
که در این صورت کراهت ندارد و همچنین استعمال آن در وضو و غسل و استعمال
دیگر غیر از غسل میت کراهتی ندارد مسئله دهم مکروه است وضو و غسل
و خمیر کردن و شستن بدن و آشامیدن از آبی که از آفتاب گرم شده باشد خواه آن
آب را بخصوصه در ظرفی کرده باشند و در آفتاب گذارده باشند بقصد اینکه گرم شود
و استعمال نمایند یا آنکه بر سبیل اتفاق آب در ظرفی بوده آفتاب بآن رسیده باشد
و آن را گرم کرده باشد و لکن استعمال آن در ازاله نجاست و مانند آن کراهتی ندارد
و اگر آن آبی که با آفتاب گرم شده قدری بماند و گرمی آن تمام شود باز استعمال آن در آنچه
گفتیم مکروه است و در مکروه بودن فرقی در میان اینکه آب کم باشد که با آفتاب گرم شده
باشد یا زیاد نیست و همچنین فرقی در میان ولایتی که هوای آن سرد باشد یا گرم نیست
و همچنین فرقی میان اینکه آب در ظرف مس یا آهن باشد یا در ظرف چوب و سفالی باشد
نیست ولی ظاهر اینست که کراهت مختص است بصورتیکه آب در ظرف باشد و آفتاب
آن را گرم کند پس هرگاه آب حوض یا نهر بزرگ یا نهر کوچک یا مانند اینها از تابیدن
آفتاب بر آنها گرم شود در این صورت استعمال آب آنها مکروه نخواهد بود و هرگاه
آبی دیگر یافت نشود غیر از این آبی که با آفتاب گرم شده است و محتاج بوضو و غسل باشد

باشد پس مشهور آن است که در این صورت استعمال آن مکروه نخواهد بود مسئله
بدانکه استعمال آبهای گرم که از چشمه‌ها میجوشد و بیرون میاید مکروه نیست
خواه در وضو و غسل باشد یا غیر اینها بلی استعمال کردن آن بقصد شفا
یافتن از بعضی از آنها خوشها مکروه است مبحث دویم در آب مضاف است
بدانکه آب مضاف آن چیزی است که از او در عرف آب نتوان گفت مگر آنکه آنرا
اضافه بچیزی نمایند خواه از جسم فشرده شده باشد مثل آب غوره و آب انگور
و آب نارنج و آب لیمو و مانند آنها یا از بخار چیزی حاصل شده باشد مثل گلاب
و عرقهای دیگر یا داخل شده باشد آب مطلق بچیزی دیگر بطریقی که از آب نتوان
گفت مثل آب نخود و آب گوشت و هر آب مضافی پاک است لکن پاک کننده نیست و
وضو و غسل از آن باطل است و ازاله نجاست بآن نمیشود خواه آبی دیگر یافت شود
یا نشود و شیخ صدوق رحمة الله علیه گفته است که غسل جنابت و وضو با گلاب
میتوان کرد و لکن بآب مضاف دیگر غیر از گلاب جایز نیست و شیخ مفید و سید
مرتضی رحمة الله علیهما گفته‌اند که ازاله نجاست بآب مضاف خواه گلاب باشد
یا غیر آن میشود و این دو قول بسیار ضعیفند و در اینجا چند مسئله است
مسئله اولی بدانکه نجس میشود هر آب مضافی بمحض رسیدن نجاست
بآن اگرچه ده کر و زیادتر بوده باشد مگر آنکه آب مضاف از بالا وارد و جاری شود
بر نجاستی که در پایین است که در این صورت نجاست از پایین ببالا سرایت نمیکند
پس در این صورت آن جزء متصل بنجاست نجس میشود و آنچه بالای جزء متصل بنجاست است
نجس نمیشود پس اگر مسلمانی گلاب پاشی که گلاب دارد گلاب بریزد بدست کافری پس

پس در این صورت آن جزء گلابی که متصل بدست آن کافر است نجس میشود و آنچه
بالای آن جزئی است که متصل بدست آن کافر است یا آن گلابی که در گلاب پاش است
همه پاک است مسئله دویم بدانکه اگر شخصی قدری آب مطلق داشته باشد
و لکن آنقدر نباشد که برای وضو یا غسل کافی باشد و محتاج بوضو یا غسل هم باشد
در این صورت هرگاه آب مطلقی که دارد اگر بقدری هست که اگر قدری هم آب مضاف
داخل آن نماید که ممزوج شود کفایت وضو یا غسل را بکند و آب مطلق هم از اطلاق
خود بیرون نرود پس در این صورت هرگاه آب مضاف داشته باشد جایز است که آنرا
داخل آب مطلق نموده وضو یا غسل را بکند و لکن در وجوب آن محل خلاف است بعضی
گفته‌اند واجب است و بعضی گفته‌اند واجب نیست و احوط قول اول است مسئله سیم
هرگاه آب مضاف نجس شود پس پاک نمیشود مگر آنکه از مضاف بودن بیرون رود و آب مطلق
شود پس در این هنگام پاک میشود بآب جاری یا کر یا باران بتفصیلی که پیش گفتیم
مسئله چهارم هرگاه آب مطلق با آب مضافی که پاک باشد ممزوج شود خواه
آب مضاف در رنگ یکی باشد با آب مطلق مثل گلاب یا مخالف باشد مثل آب غوره
پس هرگاه بعد از مخلوط شدن هر دو آن آب را در عرف آب مطلق نتوان گفت بلکه اضافه
بچیزی باید نمود آن آب مضاف خواهد بود و حکم آب مضاف بر آن جاری میشود و اگر
در عرف آنرا آب توان گفت آن آب مطلق خواهد بود و حکم آب مطلق بر آن جاری
میشود مسئله پنجم بدانکه هرگاه شخصی محتاج بوضو یا غسل باشد و آب
مطلق یافت نشود و اگر هم یافت شود بقدر کفایت نباشد و آب مضاف هم نداشته
باشد که مخلوط بآن نماید تا کفایت کند لکن برف یا یخ داشته باشد و بتواند آنرا آب

آب کند پس در این صورت واجب است که ازاله کند و از آن وضو یا غسل را بعمل
آورد و اگر نتواند آب کند واجب است که تیمم کند و هم چنین اگر بتواند آب کند و لکن
وقت تنگ باشد که اگر بخواهد آنرا آب کند نماز قضا شود در این صورت نیز واجب است
که تیمم نماید **باب دویم** در نجاسات است یعنی چیزهائی که عین آنها
نجس است و آن سیزده چیز است **اول و دویم** بول و غایط و این دو نجس
میباشند از هر حیوانی که حرام باشد گوشت او و خون جهنده هم داشته باشد خواه
آن حیوان حرام گوشت صاحب خون جهنده از مرغان پرنده باشد یا از غیر پرنده و
خواه بول و غایط از موضع معتاد بیرون آید یا از غیر آن و فرقی میانه بول مرد و
پسر شیرخواره نیست و بعضی گفته اند که بول پسر شیرخواره که هنوز غذا خور
نشده باشد پاکست و آن ضعیف است و اعتباری ندارد و شافعی که یکی از علمای
اهل سنت است گفته است که بول حضرت رسول صلی الله علیه و آله پاک است بجهت
آنکه ام ایمن بول آن جناب را اشامید و آنحضرت انکار نفرمودند و فاضل مجلسی ره
در بحار الانوار چنانچه بعضی نقل کرده اند ذکر کرده است که از جمله خصایص آن
جناب است تبرک ببول او و خونش و بدانکه بول و غایط هر حیوان حلال گوشتی
پاک است و بول و سرگین اسب و خر و قاطر پاک است لکن نماز کردن با آنها کراهت دارد
و بول و غایط هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد پاک است پس بول و غایط
ماهی حرام گوشت و عقرب و جعل و سوسک و پشه و زنبور و مگس و مانند آنها
پاک است و در اینجا چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه هر حیوانی که
در اصل گوشت او حلال باشد لکن بسبب عارضی گوشت او حرام شود مثل حیوان

در نجاسات و احکام آن

حیوان نجاست خوار که قوت غالبش نجاست باشد خواه مرغ خانگی باشد یا غیر آن
یا حیوانی که انسان با او جماع کرده باشد یا گوسفندی که بشیر خوک یا سگ پرورش
یافته باشد که در این صورت گوشت آنها حرام میشود و بول و غایط آنها نیز نجس
میشود **مسئله دویم** هرگاه حیوان حرام گوشتی مشتبه بشود باینکه آیا این
از حیوانیست که خون جهنده دارد تا اینکه بول و غایط آن نجس باشد یا از آن نیست
پس در این صورت بول و غایط آن پاکست و هم چنین هرگاه بول و غایطی مشتبه
شود باینکه آیا این از حیوانی است که بول و غایط آن نجس است یا از آن نیست پس محکوم
بپاکی است **مسئله سیم** هر چیزی که بیرون آید از مخرج غایط مثل کرم یا دانه
مثل گندم و عدس و جو و غیر اینها مادامیکه ظاهر آن ملاقات بغایط نکرده باشد
پس آن پاک است مگر آنکه بنوعی شده باشد که اسم غایط بر او صدق کند در عرف که
در این صورت نجس خواهد بود و احتیاط آن است که در صورت اوّلهم از آن دوری
نماید **مسئله چهارم** هر رطوبتی که از مقعد مرد یا ذکر آن یا از مقعد
زن و فرج آن بیرون آید غیر از بول و غایط و منی و خون و یا او نجاستی نباشد
پاک است و اگر از آن رطوبت هم دوری شود موافق احتیاط است **مسئله پنجم**
بدانکه آنچه را که انسان قی میکند پس آن پاک است مگر آنکه غذائی که خورده استحاله
شده باشد بغایط که در این صورت آن قی نجس خواهد بود و هم چنین اگر چیز
نجسی خورده باشد و همانرا قی کند یا نجس خواهد بود و قلس نیز پاک است
و مراد بقلس آن غذائی است یا آبی است که از شکم بیرون می آید تا بدهن برسد خواه
آنرا بیرون اندازد یا فرو برد که اگر غلبه کند و خودش بیرون آید آن قی خواهد بود

بود و هم چنین نخامه پاک است خواه از سر او فرود آمده باشد یا از سینه او
بیرون آمده باشد و مراد بان آن چیزی است که بیرون میآورد انسان او را از حلق
خودش از مخرج خاء نقطه دار و هم چنین چرکی که از انسان می آید پاک است مادامی
که خون داخل آن نباشد که اگر خون داخل ان باشد نجس است و بدانکه در صدید
که مراد از ان آبی است که از جراحت می آید که بعضی از ان چرک و خون گفته اند و بعضی
گفته اند که آبی است بی رنگ خون خلاف کرده اند جمعی گفته اند که پاک است و بعضی
گفته اند که نجس است مگر انکه خالی از خون باشد که در این صورت پاک است و
احتیاط ان است که از ان دوری کنند و بدانکه هر چیزی که از سر فرود آید بدهن
یا از معده بیرون آید بدهن مثل رطوبتی که بیرون آید از معده و مثل صفرا و سوداء
و بلغم همه اینها پاک است بغیر از خون و بدانکه همه چیزهائی که گفتیم که اینها پاک است
از انسان مسلمان پس اینها از حیوانی که طاهر باشد عین آن یعنی ظاهرش پاک باشد
همه اینها پاک است و اینها از حیوانی که نجس باشد عین آن یعنی ظاهرش نجس باشد مثل
سگ و خوک و کافر همه اینها نجس است **سیم** خون است و آن نجس است از
هر حیوانی که صاحب خون جهنده باشد خواه انسان باشد یا غیر ان و خواه حیوان
بیابانی باشد یا دریائی و خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و خواه خون کم باشد
یا زیاد اگر چه بقدر سر سوزن باشد و خواه خون از سر بریدن باشد یا از رگ زدن
یا از خراشیدن یا غیر ان باشد مگر خونی که بعد از کشتن حیوان حلال گوشت در اعضا
او باقی میماند که ان پاک و حلال است خواه در میان گوشت ان باشد یا در میان رگهای
ان باشد یا در دل ان باشد بشرط انکه بعد از انکه او را ذبح شرعی نمودند بقدری که

که عادت و متعارف هست از خون ان بیرون بیاید ان قدر متعارف بیرون آمده باشد
که اگر ان قدر متعارف بیرون نیامده باشد بجهت انکه نفس کشیدن خون را
فرو برده باشد یا بسبب انکه در وقت ذبح کردن سر او در مکان بلندی بوده باشد پس
در این صورت ان قدر خونی که از قدر متعارف در اعضای او باقی مانده نجس
و حرام است و بجهت داخل شدن ان باقی خونی که در اعضای او است همه خونی که
در اعضای او است نجس خواهد شد و خونیکه در اجزای حرام ان حیوان باشد
مثل سپرز نجس است بدانکه پاک بودن خونی که باقی مانده است در اعضا بعد
از انکه بقدر متعارف بیاید موقوف نیست بر شستن حلقوم که محل ذبح است
بلکه هرگاه حلقوم را هم نشویند ان خون باقی مانده پاک است بلی پاک شدن
حلقوم موقوف بر شستن آنست و بدانکه هرگاه خونی در شکم حیوان جمع شود
و احتمال برود یا مظنه بهم رسد باینکه این خون بجهت انکه سر آن در بلندی بوده
یا بجهت نفس کشیدن در شکم او باقی مانده و بقدر متعارف بیرون نرفته در این
صورت محل اشکال است و احوط آن است که از ان خون دوری نمایند و در اینجا
چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه خون هر حیوانی که خون جهنده
ندارد مثل پشه و مگس و ماهی و عقرب و شپش و کیک و کنه و سرخک و وزغ
و زنبور و موریچه و سوسک و کوکال و مانند اینها پاک است و در مار خلاف
کرده اند که خون جهنده دارد یا ندارد پس احتیاط ان است که از خون ان اجتناب
شود **مسئله دویم** بدانکه خون بسته که از نطفه حیوانانی که خون جهنده
دارند بهم میرسد که انرا علقه میگویند خواه از انسان باشد یا غیر آن نجس است مسئله

مسئلهٔ سیم بدانکه خونی که در میان تخم مرغ بهم میرسد نجس است و در
نجس شدن تخم بملاقات آن اشکال است و احوط اجتناب است و هم چنین خونی
که در میان شیر حیوان ظاهر شود نجس است مسئلهٔ چهارم بدانکه هرگاه
در خونی شک شود که آیا این از خونهای پاک است یا از خونهای نجس است پس
این خون شرعا پاک است مسئلهٔ پنجم بدانکه در خونی که در باطن باشد و
از جای خودش بجای دیگر نقل شده باشد مثل اینکه خونی از سر بیاید بسوی
بینی و ظاهر نشود بلکه در آنجا خشک شود دو قول است یک قول آنست که پاک است
پس هرگاه استنشاق آب کند آن آب بجهت خونی که در دماغ خشک شده باشد
نجس نخواهد شد یک قول آنست که نجس است و بعضی قول بنجاست را نسبت به
مشهور داده اند و احوط اجتناب است چهارم منی است و آن نجس است
از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه انسان باشد یا غیر آن و خواه
نر باشد یا ماده و خواه بیابانی باشد یا دریائی و خواه حلال گوشت باشد یا حرام
گوشت و منی حیوانی که خون جهنده ندارد پاک است و مذی بذال نقطه دار پاک است
خواه از روی شهوت بیرون آید یا بدون آن مگر آنکه سر ذکر نجس باشد و آن آب
نازک لزجی است که در وقت بوسیدن و دست بازی کردن بدون جهندگی و
سستی بدن بیرون میآید و در حدیث وارد شده است که پیش از آمدن منی بیرون
میآید و بعضی گفته اند که از مجرد خیال و تصور از روی شهوت هم بدون بوسیدن
و دست بازی بیرون میآید و بعضی گفته اند که مذی در زنان بیشتر از مردان است
و هرگاه کسی وضو داشته باشد و مذی از او بیاید وضوی او صحیح است بلی مستحب

است که دو باره وضو بگیرد و همچنین وذی بذال نقطه دار و ودی
بدال بی نقطه هر دو پاکند و مراد بوذی نقطه دار آبی است که بیرون میآید از
ناخوشیها و مراد بودی بی نقطه آن آب لزجی است که بیرون میآید بعد از بول
کردن و استبرا نمودن پنجم و ششم سگ و خوک دشتی است اگر چه
سگ شکاری باشد پس سگ و خوک دریائی پاکند اگر چه حرام گوشتند و موی
و ناخن خوک و سگ که حیوة در آنها حلول نکرده است نجس است و بچه آنها نیز
نجس است و اگر بچه از این دو متولد شود نجس خواهد بود اگر چه اسم هیچ کدام بر آن
صدق نکند لکن اگر خوک یا سگ با حیوانی که عین او پاک باشد جفت شوند و بچه
از آنها متولد شود آن در حکم تابع اسم خواهد بود اگر بخوک یا سگ شبیه باشد
و اسم یکی از آنها بر آن صدق کند نجس خواهد بود و اگر بآن حیوان طاهر شبیه
باشد و اسم آن بر او صدق کند پاک خواهد بود و اگر به هیچ کدام شبیه نباشد
و اسم هیچ کدام بر آن صدق نکند و بحیوانی دیگر هم غیر از این دو شبیه نباشد
و اسم هیچ حیوانی بر آن صدق نکند در این صورت آن پاک خواهد بود و لکن گوشت
آن حرام خواهد بود هفتم کافر است بدانکه کفاری که اهل کتاب نیستند
بدن و لعاب دهان و اجزای آنها همه نجس اند باجماع شیعه امّا بلی در اجزائی
که حیوة در آنها حلول نکرده است مثل مو و ناخن و استخوان خلاف است و لکن
مشهور و اقوی آنست که آنها نیز نجس است و نیز کفاری که اهل کتاب اند مثل یهود
و نصاری یا شبیه باهل کتاب اند مثل مجوس بدن و لعاب دهان و اجزای آنها
نیز همه نجس است بنا بر مشهور و اقوی و همچنین اجزائی که حیوة در آنها حلول نکرده

٢ و استخوان

[illegible]

نکرده نیز نجس است و بعضی از علما اهل کتاب را پاک میدانند هم چنانکه اهل سنت
انها را پاک میدانند و این قول ضعیف است و اما کسانی که قبول اسلام را کرده اند
پس ناصبیها و خارجیها که اظهار عداوت اهل بیت پیغمبر را میکنند اجماعی است
که نجس اند و هم چنین غلات یعنی کسانی که قائل اند بخدائی پیغمبر یا یکی از ائمه یا
انکه میکویند خدا در آنها حلول کرده است پس نجاست انها نیز اجماعی است و
هم چنین مرتد یعنی کسی که از دین اسلام برکشته باشد خواه مرتد فطری باشد
یعنی یکی از پدر و مادر او در وقت بسته شدن نطفه او مسلمان بالاسلام یا مرتد ملی
باشد یعنی هیچ یک از پدر و مادر او در وقت بسته شدن نطفه او مسلمان نباشد
نجس است و هر کاه کسی انکار یکی از ضروریات و بدیهیات دین اسلام را بکند مثل انکه
انکار کند وجوب روزه ماه مبارک را یا انکار کند وجوب نماز پنج کانه را یا انکار
نماید وجوب زکوة یا غسل جنابت و مانند انها را که وجوب انها ضروری دین است
و ترک یکی از انها را مباح و جایز بداند و در حق او شبهه نبوده که ممکن باشد که از
برای او علم بوجوب انها حاصل نشده باشد پس در این صورت کافر و نجس است
ولکن اکر انها را واجب بداند و ترک انها را حرام بداند پس در این صورت اکر یکی
از انها را ترک نماید کافر و نجس نخواهد بود اکرچه کناه کار خواهد بود و تفصیل
این مسئله را با بعضی از مسائل دیکر که در این مقام است در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم و مراد از ضروری دین انست که ثبوت ان حکم و بودن ان از دین اسلام
ضروری و بدیهی شده باشد بطوریکه احتیاج بدلیل نداشته باشد و هر
کسی که این دین را اختیار کرده باشد بداند که این از دین اسلام است مکر کسی که

تازه مسلمان شده باشد یا در دولایاتی که از ولایات اسلام دور است نشو و نما کرده
باشد و هنوز بر ان حکم مطلع نشده باشد و بدانکه اقوی آن است که ان کسانی
که خدا را جسم میدانند مثل این جسم ها کافر و نجس اند ولکن ان کسانیکه میکویند
از برای خدا جسم لایق بجلال است نه مثل این جسم ها باشد اقوی ان است که انها
پاکند و اشهر و اظهر انست که طایفه جبریه و تفویضیه پاکند و مشهور و حق
انست که اهل سنت که منکر خلافت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام میباشند در
مثل این زمانها حکم اسلام بر ایشان جاری است و پاکند اکرچه بعد از ظهور
صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه حکم کفار را بر انها جاری خواهد فرمود و نیز در
اخرت بنا بر مشهور و اقوی مثل کفار مخلد در جهنم خواهند بود و از بعضی احادیث
ظاهر میشود که اکر خدا در این زمانها حکم بکفر و نجاست اهل سنت میفرمود
شیعیان بزحمت و هلاکت می افتادند و با وجود خلفای جور عیش بر شیعیان
تلخ میشد و فساد عظیم رو میداد و عسر و حرج شدید از برای شیعیان بهم میرسید
و سید مرتضی ره کفته است که اهل سنت در دنیا و اخرت هر دو حکم کفار را دارند
و در دنیا مثل کفار نجس اند و در اخرت هم مثل کفار مخلد در جهنم خواهند بود
و بعضی کفته اند که مستضعفین از انها پاکند و باقی انها در دنیا و اخرت حکم
کفار را دارند که در دنیا نجس اند و در اخرت مخلد در جهنم خواهند بود و بعضی
دیکر کفته اند که در اخرت اهل سنت را داخل جهنم خواهند کرد و بعد از انکه انها را
عذاب کردند از جهنم بیرون خواهند آورد و در اعراف خواهند بود و داخل
بهشت نخواهند کرد و بعضی دیکر کفته اند که بعد از عذاب طولانی آنها را از

از جهنم بیرون نیامده اند و داخل بهشت نخواهند کرد و این قول بعضی است
بلکه بعضی گفته اند که قائل آن معلوم نیست و بدانکه سایر طوایف شیعه غیر از
شیعه اثنی عشریه مثل زیدیه و اسمعیلیه و غیر اینها در دنیا حکم اسلام بر
ایشان جاری است و همگی پاک اند اگرچه در آخرت اینها را نیز بجهنم خواهند برد و بدانکه
ولد الزنا هرگاه پدر و مادر او یا یکی از اینها مسلمان باشد مشهور و اقوی آنست که
حکم باسلام و طهارت او میشود و حکم مستضعفین را در طهارت و نجاست در سفینة
النجاة ذکر نموده ایم و مراد بمستضعفین کسی است که قدرت بر تمیز حق از باطل
نداشته باشد و بدانکه حقیر تفصیل هفتاد و سه فرقهٔ اسلام را که موافق حدیث
یکی از اینها در بهشت و باقی در جهنم خواهند بود در کتاب بحر الفواید که در غالب (اواخر)
علوم نوشته ام ذکر نموده ام و اطفال کفار که بحد بلوغ نرسیده باشند نجس اند
و اگر دیوانه شوند و در هنگام دیوانگی بحد بلوغ رسند باز نجس اند بلی هرگاه اطفال
کفار تمیز داشته باشند و از دین پدران خود بیزاری بجویند و اظهار اسلام کنند
پس در این صورت ظاهر اینست که نجس نباشند همچنانکه جمعی تصریح بآن کرده اند
و هرگاه مسلمانان اطفال کفار را اسیر نمایند پس مشهور میانه علما آنست که آنها
تابع مسلمانان اند در پاکی و بعضی گفته اند که اگر اینها بحد تمیز رسیده باشند
و اظهار اسلام نمایند پاک اند و اگر اظهار کفر نمایند نجس اند و اگر اظهار هیچ یک را
نه نمایند پس در این صورت اشکال است و بدانکه ظروف کفار و آنچه در دست
ایشانست پاک است و حکم بنجاست آنها نمیشود مگر آنکه علم حاصل شود که برطوبت
با آنها ملاقات کرده اند و لکن احتیاط آنست که از ظروف آنها اجتناب نمایند و هرگاه

هردو

و هرگاه بجهت تقیه لازم شود که کسی با کفار برطوبت ملاقات نماید و عملی که باید با
طهارت بجا آورد بکند جایز است و لکن واجب است که بعد از تمام شدن تقیه
تطهیر نماید بشرطی که موجب عسر و حرج نشود هشتم مرده است و آن نجس است
از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه انسان باشد یا غیر آن و خواه
حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و خواه دریائی باشد یا صحرائی پس مرده هر حیوانی
که خون جهنده ندارد پاک است و در مردهٔ آدمی که هنوز بدن او سرد نشده باشد
دو قول است قول اول آنست که نجس است و قول دویم آنست که پاک است و این قول
خالی از قوة نیست و لکن قول اول موافق احتیاط است و همه اجزای مرده نجس است
مگر اجزائی که حیوة در آنها حلول نکرده باشد که آنها پاک است در غیر نجس العین که سگ
و خوک و کافر باشد و آن اجزائی که حیوة در آنها حلول نکرده است مثل استخوان
و دندان و پر مرغ و پشم و کرک و مو و ناخن و شاخ و سم و تخم و شیر و پنیر مایه است
و شرط است در تخم که پوست بالای آن روئیده شده باشد پس تخمی که در شکم مرغ
مرده باشد و پوست بالای آن روئیده شده باشد پاک و حلال است و لکن لازم است
که ظاهر آنرا اگر بمرده ملاقات کرده بشویند و اگر پوست بالای آن نروئیده باشد
نجس و حرام است و شیری که در پستان حیوان حلال گوشت مرده باشد پاک و
حلال است و اگر آن حیوان پاک باشد لکن حلال گوشت نباشد پس آن شیر حلال
نیست لکن پاک است و جمعی گفته اند که آن شیر بملاقات پستان مرده نجس میشود و این
قول موافق احتیاط است و بدانکه مایه بزغاله و بره مرده پاک و حلال است و جایز است
آنرا بشیر زدن که پنیر شود و ظاهر آن است که مراد به پنیر مایه همان آغوزی است که

کہ بچہ حیوان در اول تولد بخورد و در شیردان او بسته میشود و پوستی کردد ظرف ان است داخل ان نیست پس ان پوست نجس است و لکن شستن انچه در میان ان پوست است و باو ملاقات کرده واجب نیست و شرعا عفو شده است و بدانکه هرکاه پشم و موی و کرک و پر مرغ را بمقراض یا کارد ببرند شستن ضرور ندارد لکن هرکاه بکنند بیخ انها را بشویند و ظاهر اینست که سم و شاخ نیز چنین باشد و در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه هرکاه مرده که صاحب خون جهنده باشد اکر برطوبت با چیزی دیکر ملاقات نماید انرا نجس میکند و اکر بخشکی بان چیز ملاقات کند انرا نجس نمیکند بلی هرکاه مرده انسان باشد و کسی دست بران بکذارد یا موضع دیکر خود را بکذارد باید ان موضع را بشوید **مسئلهٔ دوم** پاک نمیشود جلد حیوان مرده بدباغت کردن **مسئلهٔ سیم** هر قطعه که جدا شود از مرده نجس است و هرکاه از بدن زنده قطعه جدا شود خواه روح از آن قطعه بیرون نرفته باشد هنوز یا رفته باشد نجس است و هرکاه روح از جزئی از بدن انسان یا غیر ان بیرون رفته باشد بجهت ناخوشی و بی حس شده باشد و هنوز جدا نشده باشد پاک است و اکر بعد از بیرون رفتن روح جدا شود پس دران اشکال است و احوط اجتناب است و اما مثل پوست دمل و پوستهای نازک و کوچکی که از دست و لب و باقی اعضا بخودی خود یا بجرد دست مالیدن جدا می شود خواه از انسان باشد یا غیر ان پس انها پاک است و بعضی کفته اند که اکر پوستهای نازک در وقت جدا شدن از محلش درد بیاید پس ان نجس است و اکر درد نیاید پاک است و این قول موافق احتیاط است **مسئلهٔ چهارم** نافه مشک که از

که از اهوی زنده جدا شده باشد یا از اهوئی که ذبح شرعی شده باشد پاک است و اکر از مرده آن جدا شده باشد دران اشکال است و احوط اجتناب است و احتیاط آنست که انرا در نماز همراه نکاه ندارند مکر انکه ذبح شرعی شده باشد و کفایت میکند در حکم بذبح شرعی خریدن ان از مسلم و اما اصل مشک پس ان پاک است خواه از زنده کرفته شده باشد یا از مرده **مسئلهٔ پنجم** مرده معصوم و مرده کسی که در راه خدا شهید شده باشد و مرده که او را غسل داده باشند پاک است و هم چنین مرده کسی که پیش از کشته شدنش او را امر نمایند که غسل میت بکند پاک است **نهم شراب** است و آن بنا بر مشهور و اقوی نجس است و جمعی از پاک دانسته اند و این قول ضعیف است و هر مست کننده که در اصل روان باشد مثل شراب نبیذ که از خرما میسازند اکرچه خشکی عارض ان شود نجس است و اما مثل بنک و چرس که در اصل روان نیستند پاکند اکرچه بعرض از روان نمایند مثل انکه آب داخل ان نمایند **دهم** فقاع است بر وزن عناب و آن شرابی است که از شیرهٔ جو میکیرند و آن نجس است اکرچه مست نکند و ماء الشعیر که اطبا بان معالجه بعضی مرضها را میکنند آن فقاع نیست و پاک و حلال است **یازدهم** آب انکور است که فشرده شده باشد از انکور و آن نجس و حرام است هرکاه بجوش بیاید بطوری که زیر و بالا شود و غلیظ شود و هنوز دو ثلث ان کم نشده باشد و فرقی نیست میانه انکه مست بکند یا نکند و میانه انکه جوشش ان بخودی خود باشد یا از آتش باشد یا از آفتاب باشد پس هرکاه بجوش نیامده باشد پاک و حلال است و هم چنین هرکاه بعد از جوش آمدن دو ثلث ان بحرارت آتش یا آفتاب برود و یکی نماند ان باقی مانده پاک و حلال است و هم چنین ظرفی که

ظرفی که در آنست با همه متعلقات آن بعد از آنکه دو ثلث آن برود پاک میشود بتبعیت
و بدانکه آب مویز و کشمش و خرما هرگاه یکی از اینها بجوش بیاید و هنوز دو ثلث آن
کم نشده باشد پاک و حلال است و بعضی گفته اند که نجس و حرام است و این قول
ضعیف است لکن موافق احتیاط است و بدانکه پوست انگور را اگر در بعضی
ولایات بعد از آنکه آب انگور را کشیدند خشک میکنند حکم آن مثل مویز است
چنانچه ذکر شد پس بنا بر مختار هرگاه خرما و کشمش را داخل کوفته نمایند پاک و
حلال است و اگر چه احوط اجتناب است و هرگاه اینها را سرخ کنند در روغن و داخل پلو
نمایند پاک و حلال است و احوط آن است که اول روغن را روی پلو بریزند و اگر
آب هم لازم باشد چنانچه بعضی میکنند بروی آن بریزند و بعد از آن اینها را سرخ
نکرده لای پلو بگذارند یا آنکه اگر سرخ میکنند وقتیکه روغن بجوش آمد روغن را
بزمین بگذارند که از جوش بیفتد آنوقت خرما یا کشمش را در آن بریزند که سرخ شود
بعد لای پلو بگذارند و این طریق از برای کسی است که نهایت احتیاط را بخواهد بکند
و اگر نه حکم همان بود که گفتیم و بهر قسم که بکنند پاک و حلال است و بعضی گفته اند که شیره
انگور پیش از آنکه دو ثلث آن تمام شود هرگاه شیره شود بطوریکه در عرف آنرا شیره
گویند پاک است و حکم بپاکی آن نزد حقیر در نهایت اشکال است و احوط آنست که از
آن اجتناب شود و هرگاه شیره انگور پیش از کم شدن دو ثلث منقلب بسرکه شود
پاک است **دوازدهم** عرق جنب از حرام است و آن بنا بر احوط بلکه بر وجهی که
خالی از رجحان نیست نجس است خواه آن جنب مرد باشد یا زن و خواه در حال
جنابت آن عرق بیاید یا بعد از آن و خواه جنابت از حرام ذاتی باشد مثل زنا و

زنا و لواطه و طلب منی کردن بدست و جمع شدن با حیوانات یا از حرام عرضی باشد
مثل جماع کردن با زن خود در حالت حیض یا ایام ظهار یا در روزه ماه رمضان و
جمع کثیری گفته اند که مطلقا پاک است و جمعی گفته اند که هرگاه از حرام ذاتی باشد
نجس است و هرگاه از حرام عرضی باشد پاک است و جمعی گفته اند که هرگاه در حین جنابت
بهم رسد نجس است و هرگاه بعد از آن بهم رسد پاک است و از بعضی ظاهر میشود که
هرگاه در حین جنابت بهم رسد و مسبب از آن فعل حرام باشد نجس است لکن هرگاه در حین
جنابت بسبب حرارت هوا بهم رسد پاک خواهد بود و در عرق جنبی که از جماع بشبهه
حاصل شود اشکال است و احوط اجتناب از آنست و بدانکه عرق جنب از حلال
و عرق زنی که در حال حیض یا نفاس یا استحاضه باشد هرگاه جامه اینها از عین نجاست
خالی باشد اتفاقی است که پاک است **سیزدهم** عرق شتر نجاست خوار است
یعنی شتری که غالب قوت آن نجاست باشد و آن بنا بر اقوی نجس است و بعضی گفته اند
که عرق هر حیوانی که نجاست خوار باشد اگر چه شتر نباشد نجس است و اقوی آنست
که عرق غیر از شتر پاکست لکن احوط اجتناب است و بدانکه هر چیزی غیر از آنچه ذکر
کردیم پاک است مادامیکه یکی از نجاساتی که گفتیم با رطوبت ملاقات نکند پس اقوی
آن است که روباه و خرگوش و موش و وزغه و آهن و حرامزاده و شیر دختر و مسوخ
غیر از آن و خوک همه پاکند و بعضی قائل بنجاست همه اینها شده اند و آن ضعیف است
و مراد به مسوخات آن حیواناتی است که مسخ شده اند و تفصیل اینها و سبب مسخ
شدن اینها را حقیر در کتاب بحر الفوائد که از هر علمی در آن نوشته ام ذکر کرده ام
و مسوخ هم چنانکه در حدیث صحیح مذکور است فیل و کرک و خفاش که آنرا شب پره

شب پره مگو بند بجهت ضعفی که در بصران است و میمون و خوک و جریث که نوعی است
از ماهی و سوسمار و موش و عقرب و کرباسه و زنبور است و در بعضی اخبار طاوس
و در بعضی سگ هم وارد شده است و چند حیوان دیگر هم در بعضی اخبار وارد شده
است که داخل مسوخات اند و بدانکه اظهر آنست که گلی که در بازارها و کوچها و بناها
بهم میرسد پاک است خواه از آب باران بهم رسیده باشد یا از غیر آن و خواه در فصل زمستان
باشد یا غیر زمستان مگر اینکه علم حاصل شود بنجس بودن آن که در این صورت
نجس خواهد بود و چون سرایت را باطل میدانیم پس هر گاه ببینند که در موضعی از
راهی که گل است نجاستی هست یا سگی از آنجا عبور نمود حکم بنجاست غیر آن موضع
نمیشود هر چند که بان نزدیک باشد و اگر سرایت ثابت باشد باید هر گاه سگی در
بنایانی که هزار فرسخ مثلا طول و عرض آن باشد و همه آن گل باشد راه رود همه
آن بنایان نجس شود و این باطل است و هر گاه آن گل از آب باران بهم رسیده باشد
مستحب است که بعد از گذشتن سه روز از آن باران از آن گل اجتناب شود و بدانکه
زمینی که گل باشد و موضعی از آن نجس شود بجهت آمد و شد پاک نمیشود و بعضی
گفته اند که امید است از رحمت خداوند عالم اینکه کافی باشد در طهارت راه رفتن
در گل هم و اگر نه لازم میاید حرج عظیم در بعضی از فصلها و در اینجا چند مسئله است
که باید اشاره بانها بشود **مسئله اول** بدانکه هر گاه سگ یا خوک یا بدن کافر
خواه مرده باشد یا زنده و خواه سگ سگ شکاری باشد یا غیر آن در حالتیکه
خشک باشند بجامه کسی برسد مستحب است که آب بران جامه بپاشد و همچنین هر
نجاست خشکی که بجامه برسد یا موش یا وزغ بخشکی بجامه کسی برسد مستحب است که آب

(حاشیه: ۲ و خرس)

بران بپاشد **مسئله دویم** هر گاه کسی شک کند که بول یا منی یا غیر
آنها از نجاسات دیگر بجامه یا بدن او رسیده مستحب است که آب بجامه یا بدن خود
خود بپاشد و همچنین هر گاه شک کند که بول خر یا قاطر یا اسب بجامه او رسیده آب
بران بپاشد **مسئله سیم** هر گاه مذی یا عرق جنب از حلال یا بول گوسفند
یا بول شتر یا خون حیوانی که خون جهنده نداشته باشد بجامه کسی برسد مستحب است
که آب بران بپاشد **مسئله چهارم** هر گاه موش تری بجامه کسی راه رود و اثر
از تری آن ظاهر نباشد بجامه مستحب است که آب بران بپاشد و اگر ظاهر باشد مستحب است
شستن آن جامه **مسئله پنجم** هر گاه کسی دست بمالد بروباه یا سگ یا کافر یا موش
خواه مرده باشد یا زنده در حالتی که خشک باشد یا انکه دست بمالد بنجاست خشکی
مستحب است که دست خود را بخاک خشک بمالد **مسئله ششم** در کافی بودن
شستن بعوض آب پاشیدن یا مالیدن یا دست مالیدن بران یا پاشیدن کسی دیگر بران محل
اشکال است و بهتر آن است که خود آب بران بپاشد **باب ششم** در احکام
نجاسات بدانکه حرام است خوردن نجاسات و آشامیدن و فروختن و خریدن آنها
بتفصیلی که بعد از این ذکر خواهد شد و واجب است ازاله آنها از جامه و بدن
از برای نماز واجب و طواف واجب در صورت امکان و عفو نشدن از جانب شارع
بتفصیلی که بیاید و واجب است ازاله آنها از خوردنیها و آشامیدنیها و از ظروفی
که استعمال میشود در خوردنی و آشامیدنی با رطوبت مگر در حال اضطرار و از محل
سجده پیشانی بنا بر مشهور چنانچه هر یک ذکر خواهد شد و مستحب است ازاله
آنها از برای نماز و طوافی که مستحب باشند لکن ازاله نجاست شرط صحت آنها است

(حاشیه: در احکام نجاسات)

انها است چنانچه در مقام خودش بیان خواهد شد و بدانکه داخل کردن نجاست
در مسجد حرام است بدون شبهه هرگاه ان نجاست سرایت کند در مسجد یا فرش ان
ولکن هرگاه ان نجاست ملوث نکند مسجد را و سرایت در ان نکند پس در آن دو
قول است جمعی باز حرام میدانند و جمعی حرام نمیدانند و بعضی گفته اند که هرگاه
نجاست را بزمین مسجد برسانند اگرچه رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند
حرام است لکن مطلق داخل کردن آن در صورتی که بزمین مسجد نرسانند حرام نیست
پس اگر کسی دستمال نجس در جیب او باشد یا جامه او نجس باشد و داخل مسجد شود
عیب ندارد لکن هرگاه غایط خشکی را مثلا بر زمین مسجد بگذارد حرام است و این
قول نزد حقیر اقوی است و لکن احتیاط انست که هر نجاستی که باشد خواه سرایت
بکند یا نه و خواه بزمین مسجد برسانند یا نه داخل مسجد نکنند اما دیوار و در مسجد
و سقف داخل آن و بام ان و امثال اینها هر چند در عرف مسجد نگویند لکن احتیاط انست که نجاست را
از انها دور نمایند و واجب است ازاله کردن نجاست از مسجد و وجوب آن فوری است
پس هرگاه کسی مطلع شود که در مسجد نجاستی هست و پیش از ازاله آن عمل مباحی را بجا
آورد بر او حرام است و هرگاه وقت نماز تنگ باشد و فرصت ازاله نباشد و نماز کند
نماز او صحیح است و لکن هرگاه وقت نماز وسعت داشته باشد و پیش از ازاله نماز کند
خواه در مسجد نماز کند یا در بیرون مسجد پس در اینجا جمعی گفته اند که نماز او باطل است و
جمعی گفته اند که صحیح است و قول اول موافق احتیاط است و نیز وجوب ازاله کفائی است
باین معنی که بر هر کسی که مطلع شود واجب است که آن نجاست را از مسجد ازاله نماید
لکن هرگاه دیگری ازاله نماید از او ساقط میشود و همچنین مثل مسجد است در

در حرمت داخل کردن نجاست و وجوب ازاله ازان از قبرهای حضرت رسول خدا
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و ضریحهای مقدس ایشان و قرآنها
و جلدهای انها و بعضی گفته اند که قبرهای امامزاده ها و علما و اخیار نیز همین حکم را دارد
و دلیلی بران نیست لکن اولی است و بدانکه اصل در هر چیزی پاکی است تا نجاست ان
ثابت شود بتفصیلی که در فصل دهم در احکام آبها گذشت و هرگاه کسی در جامه کسی
که در آن نماز میکند نجاستی ببیند بر او واجب نیست که او را خبر دهد لکن
بهتر ان است که او را مطلع کرداند و همچنین اصل در هر چیزی که نجاست ان ثابت
شده باشد باقی بودن بر نجاست است تا تطهیر و پاک کردن ان ثابت شود و شک
در تطهیر بلکه ظن بان اعتبار ندارد و بلی ثابت میشود تطهیر بشهادت دو نفر عادل
یا بخبر دادن صاحب ید بتفصیلی که در فصل دهم گذشت و همچنین هرگاه جامه
نجسی را به مسلمانی بدهد که بشوید همین که بگوید شستم و تطهیر کردم ظاهرا این است
که کفایت میکند هرگاه محل اطمینان باشد و بهتر انست که ان جامه را بان شخصی که
مباشر شستن جامه او است ببخشد یا بفروشد و بعد از شستن همین که خبر داد از
پاکی او چون صاحب ید است قبول قول او لازم است و بعد همان مباشر ان جامه را
منتقل نماید بصاحبش و بدانکه هر چیزی که نجس شده باشد نجس کننده است مثل
نجاست پس اگر با رطوبت بچیزی دیگر ملاقات کند ان را نجس میکند و بدانکه هرگاه
دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید که نجاست ملاقات نمود باین چیز معین و دیگری
بگوید نکرد اقوی انست که ان چیز پاک است و همچنین هرگاه نجاست معینی در خارج
بهم رسد و یک نفر شهادت بدهد که باین جامه رسید و دیگری بگوید بجامه دیگر رسید

رسیده اقوی انست که هر دو جامه پاک است و بدانکه هرگاه چیزی با نجاستی ملاقات
نماید لکن هر دو خشک باشد آن چیز نجس نمیشود ولکن هرگاه یکی از انها تر باشد
آن چیز نجس میشود بشرطی که تری ان بقدری باشد که از ملاقات اثری از ان چیز نجس
بان چیز دیگر برسد پس آن نجس اگر نم کمی داشته باشد و جامه بان برخورد که اصلا
اثری از ان چیز نجس بان جامه نرسد ان جامه نجس نمیشود و بدانکه تاثیر نجس در چیز
دیگر در وقتی است که در ظاهر بدن باشد لکن هرگاه نجاستی در باطن باشد باطن را
نجس نمیکند پس هرگاه مثلا دهان خون شود و بظاهر لب نرسد داخل دهان
همین که ازاله عین خون از دهان بشود پاک است و احتیاج نشستن لب نیست

در بیان مطهرات

باب چهارم در بیان مطهرات یعنی چیزهائی که پاک کننده است و کیفیت تطهیر
بانها است بدانکه مطهرات سیزده چیز است پس در این باب چند فصل است

فصل اول در بیان آب است و آن پاک کننده است و کیفیت تطهیر بآب در ضمن
چند مسئله بیان میشود **مسئله اول** بدانکه در پاک کردن چیزی که نجس
شده باشد بآب کمتر از کر اقوی آنست که شرط است که آب وارد بر آن چیز نجس شود
پس اگر آن چیز نجس را در آب کمتر از کر بگذارند آن آب نجس میشود و آن چیز پاک نمیشود
و تفصیل این مسئله را در مبحث حکم آب قلیل و در مبحث حکم غساله ازاله نجاسات
از بدن و لباس و ظرف ذکر نمودیم **مسئله دوم** هرگاه زمینی نجس شود شکی
نیست که پاک میشود بجاری ساختن آب جاری یا کر یا باران پی در پی بران بشرطی
که ازاله عین نجاست را بکند و همچنین پاک میشود ظاهر آن بجاری ساختن
آب قلیل غالب قاهر بران بشرطیکه ازاله عین نجاست از آن بشود و غساله آن نیز

نیز پاک است **مسئله سیم** جامه که بچیز نجسی رنگ شده باشد اگر آن چیز
نجس عینی داشته باشد باید این قدر شست که ازاله عین نجاست از آن بشود
و اگر رنگ او باقی بماند عیب ندارد و اگر آن نجاست عینی نداشته باشد بمجرد شستن
پاک میشود خواه آن جامه و رنگ آن خشک شده باشد یا تر باشد و خواه در آب کر
یا جاری شسته شود یا در آب کمتر از کر و همچنین است حکم لیقه مرکب و شنجرف
لکن اگر تطهیر انرا بآب قلیل کند اجزاء انرا متفرق کند که آب پاک بهر جزء آن برسد
مسئله چهارم گوشت نجس بآب جاری و کر بلکه بآب کمتر از کر پاک میشود خواه
پخته باشد یا نه و اگر نجاست بباطن آن رسیده باشد باید آب بباطن آن برسد و تا
آب بباطن آن نرسد پاک نمیشود پس اگر بآب قلیل باعانت دست مالیدن ممکن باشد که
آب بباطن ان برسد که خوب و اگر نه لازم است که انرا بآب کر یا جاری فرو برند تا مدتی
که آب بباطن ان برسد **مسئله پنجم** هرگاه شیر یا روغن یا ماست بسته شده
نجاستی بهر یک از انها در حالتی که بسته اند برسد همان موضع نجس را بر میدارند
و باقی آن پاک است **مسئله ششم** بدانکه صابون و نان و خرما و مویز که در
آب نجس یا چیز روان نجسی خیسیده باشد یا پخته شده باشد قابل پاک شدن
نیست بلکه اگر ظاهر انها نجس شده باشد در حالتیکه خشک باشد و بباطن ان نرسیده
باشد پاک میشود بفرو بردن آن بآب کر یا جاری با ازاله عین نجاست و بآب قلیل نیز پاک
میشود و بریختن بران تا ازاله عین نجاست بشود و همچنین گندم و برنج و جو و عدس
و مانند اینها که در چیز روان نجسی یا آب نجسی خیسیده باشند باطن انها قابل پاک
شدن نیست اگر چه انها را خشک کنند و دوباره در آب کر یا جاری بخیسانند ولکن

رسیده اقوی آنست که هر دو جامه پاک است و بدانکه هرگاه چیزی با نجاستی ملاقات
نماید لکن هر دو خشک باشند آن چیز نجس نمیشود ولکن هرگاه یکی از آنها تر باشد
آن چیز نجس میشود بشرطی که تری آن بقدری باشد که از ملاقات اثری از آن چیز نجس
بآن چیز دیگر برسد پس آن نجس اگر نمی داشته باشد و جامه بآن برخورد که اصلا
اثری از آن چیز نجس بآن جامه نرسد آن جامه نجس نمیشود و بدانکه تاثیر نجس در چیز
دیگر در وقتی است که در ظاهر بدن باشد لکن هرگاه نجاستی در باطن باشد باطن را
نجس نمیکند پس هرگاه مثلا دهان خون شود و بظاهر لب نرسد داخل دهان
همین که ازاله عین خون از دهان بشود پاک است و احتیاج نشستن لب نیست

باب چهارم در بیان مطهرات یعنی چیزهائی که پاک کننده است و کیفیت تطهیر
بآنهاست بدانکه مطهرات سیزده چیز است پس در این باب چند فصل است

فصل اول در بیان آب است و آن پاک کننده است و کیفیت تطهیر بآب در ضمن
چند مسئله بیان میشود **مسئله اول** بدانکه در پاک کردن چیزی که نجس
شده باشد بآب کمتر از کر اقوی آنست که شرط است که آب وارد بر آن چیز نجس شود
پس اگر آن چیز نجس را در آب کمتر از کر بگذارند آن آب نجس میشود و آن چیز پاک نمیشود
و تفصیل این مسئله را در مبحث حکم آب قلیل و در مبحث حکم غساله ازاله نجاسات
از بدن و لباس و ظروف ذکر نمودیم **مسئله دویم** هرگاه زمینی نجس شود شکی
نیست که پاک میشود بجاری ساختن آب جاری یا کر یا باران پی در پی بر آن بشرطی
که ازاله عین نجاست را بکند و همچنین پاک میشود ظاهر آن بجاری ساختن
آب قلیل غالب قاهر بر آن بشرطیکه ازاله عین نجاست از آن بشود و غساله آن نیز

نیز پاک است **مسئله سیم** جامه که بچیز نجسی رنگ شده باشد اگر آن چیز
نجس عینی داشته باشد باید این قدر شست که ازاله عین نجاست از آن بشود
و اگر رنگ او باقی بماند عیب ندارد و اگر آن نجاست عینی نداشته باشد بمجرد شستن
پاک میشود خواه آن جامه و رنگ آن خشک شده باشد یا تر باشد و خواه در آب کر
یا جاری شسته شود یا در آب کمتر از کر و همچنین است حکم لنگه مرکب و شنجرف
لکن اگر تطهیر آنرا بآب قلیل کنند اجزاء آنرا متفرق کنند که آب پاک بهر جزء آن برسد
مسئله چهارم گوشت نجس بآب جاری و کر بلکه بآب کمتر از کر پاک میشود خواه
پخته باشد یا نه و اگر نجاست بباطن آن رسیده باشد باید آب بباطن آن برسد و تا
آب بباطن آن نرسد پاک نمیشود پس اگر با آب قلیل باعانت دست مالیدن ممکن باشد که
آب بباطن آن برسد که خوب و اگر نه لازم است که آنرا بآب کر یا جاری فرو برند بقدری
که آب بباطن آن برسد **مسئله پنجم** هرگاه شیر یا روغن یا ماست نجس شد
نجاستی بهر یک از آنها در حالتی که بسته اند برسد همان موضع نجس را برمیدارند
و باقی آن پاک است **مسئله ششم** بدانکه صابون و نان و خرما و مویز که در
آب نجس یا چیز روان نجسی خیسیده باشد یا پخته شده باشد قابل پاک شدن
نیست بلی اگر ظاهر آنها نجس شده باشد در حالتیکه خشک باشند و بباطن آن نرسیده
باشد پاک میشود بفرو بردن آن بآب کر یا جاری با ازاله عین نجاست و با آب قلیل نیز پاک
میشود بریختن بر آن تا ازاله عین نجاست بشود و همچنین گندم و برنج و جو و عدس
و مانند اینها که در چیز روان نجسی یا آب نجسی خیسیده باشند باطن اینها قابل پاک
شدن نیست اگر چه آنها را خشک کنند و دوباره در آب کر یا جاری بخیسانند ولکن

ولکن ظاهر انها پاک میشود مسئلهٔ هفتم بدانکه طلا و نقره و مس کر انها
بگدازند هرگاه در حالتیکه گداخته شده و روان شده چیز نجسی بانها برسد دیگر
باطن انها پاک شدنی نیست بلی بعد از بسته شدن اگر ظاهر انها شسته شود همان
ظاهر انها پاک خواهد بود مسئلهٔ هشتم بدانکه غیر از اب از چیزهائی که
کر روان باشند هرگاه نجس شوند مثل روغن روان و شیره روان و گلاب و شکر اب
کره و آب غوره و آب انار و آب گوشت و مانند انها قابل پاک شدن نیستند بنابر
اقوی و همچنین گلی که از اب نجس ساخته شده باشد و کاغذی که از اب نجس ساخته
شده باشد و خمیری که از آب نجس خمیر شده باشد و مانند انها نیز قابل پاک شدن نیستند
بلی هرگاه انها را در آب کر یا جاری بیندازند و اجزای انها از هم جدا شوند بنحوی که
علم حاصل شود برسیدن آب برطوبتهای همه اجزای انها پس در این صورت هرگاه
اجزای انها را جمع کنند پاک خواهد بود لکن این بسیار مشکل است مسئلهٔ نهم
هرگاه خمیر نجسی بر تنوری بسته شود آن تنور نجس میشود و بر پختن نان در ان پاک
نمیشود و پاک میشود باینکه آب بران ریخته شود بطریقی که همه مواضعی که احتمال
نجس شدن آن میرود آب بر آن جاری شود و اگر تراشیدن ان ممکن باشد بطریقی که
یقین شود بازاله مواضعی که نجس شده ظاهر اینست که تراشیدن باین طریق کفایت
کند مسئلهٔ دهم هرگاه جامه یا چیز دیگر نجس شود به بول طفل شیرخواره که
بخواهش خود غذا خور نباشد شستن و فشردن آن واجب نیست بلکه مجرد ریختن
آب یکدفعه بران بنحویکه همه محل نجس را آب فرو گیرد کفایت میکند و هرگاه دوائی
بطفل بدهند آن داخل غذا حساب نمیشود و هرگاه طفل پیش از دو سال غذا خور شود

شود اگر بول او بجامه برسد واجب است شستن ان و بول دختر شیرخواره حکم بول
پسر را ندارد بلکه شستن ان واجب است بلی هرگاه دختر شیر پسر را بخورد در
این صورت ظاهر این است که حکم بول آن مثل پسر است مسئلهٔ یازدهم
هرگاه جامه یا چیز دیگر که نجاست در آن فرو میرود به بول یا بنجاستی دیگر نجس شود فشردن
آن واجب است هرگاه ممکن باشد پس اگر جامه یا چیز دیگر نجس شود بنجاستی که یک
بار باید شست بعد از شستن واجب است فشردن آن و اگر نجس شود بنجاستی که
دو بار باید شست پس در اینجا اقوی انست که یک نوبت فشردن آن کفایت میکند
و آن فشردن را بعد از دو دفعه شستن بعمل آورد و احتیاط انست که دو دفعه
بفشرند بعد از هر شستنی یکنوبت بفشرند و دست مالیدن ببدن و مثل ان در وقت
شستن واجب نیست بلکه مستحب است بلی هرگاه ازاله نجاست نشود مگر بدست
مالیدن انوقت واجب خواهد بود و اگر این چیز نجس را در آب کر یا جاری بشویند
فشردن واجب نیست بلکه مجرد شستن بشرط انکه ازاله عین نجاست بشود کفایت
میکند و هرگاه دوشک و بالش و لحاف و مانند اینها از چیزهائی که فشردن انها
ممکن نیست نجس شود در شستن انها باب قلیل فشردن و کوبیدن واجب نیست بلکه
دست مالیدن کفایت میکند بلکه اظهر انست که اگر ازاله عین نجاست بدون دست
مالیدن بشود آن نیز واجب نیست بلی احتیاط آنست که اگر نجاست بباطن آن فرو
رفته باشد چیزی مانند چوب یا سنگ بجای فشردن بان بزنند و هرگاه باب جاری
یا کر بشویند مجرد فرو بردن در اب کفایت میکند و احتیاج بدست مالیدن نیست
بشرط انکه ازاله عین نجاست بشود مسئلهٔ دوازدهم هرگاه موضعی از

از جامه نجس شود اگر آن موضع معلوم است واجب است که همان موضع را بشویند
و اگر آن موضع معلوم نباشد واجب است که هر قدر از جامه که اشتباه در آن باشد
و احتمال نجاست در آن برود شسته شود و اگر اشتباه در همه جامه باشد یعنی
نجاست هر جزئی از آن احتمال برود باین طریق که یک موضع آن نجس شده است
لکن نمیداند کجاست باید همه جامه را بشویند و همچنین است حکم در بدن و اگر
کسی دو جامه داشته باشد و یکی از آن دو نجس شود و بیکدیگر مشتبه شوند
واجب است هر دو جامه را بشوید و از هر دو باید اجتناب کند و اگر سه جامه یا بیشتر
باشد و یکی از آنها نجس شود و مشتبه بباقی شود یا اشتباه در میانه چند
ظرف یا چند موضع از زمین یا چند چیز دیگر حاصل شود پس در این صورت
اگر محصور باشد مشهور و احوط آنست که باید همه را بشوید و اگر غیر محصور باشد
عرفا مثل آنکه جامه بسیاری باشد و بداند که یکی از آنها نجس است و لکن شستن
همه آنها باعث مشقت و دشواری میشود پس شستن همه واجب نخواهد بود و
اجتناب از همه واجب نخواهد بود بلی اگر یکی از آنها نجس است مثلا از یکی از آنها
اجتناب کند و باقی را میتواند استعمال کند و همچنین هر شبهه که چنین باشد
اجتناب از آن واجب نیست مثل اینکه بداند که در این شهر سه خانه غصبی است و
لکن نداند که آن سه خانه کدام است پس اجتناب از همه خانهای آن شهر واجب نیست
بلی از سه خانه از خانهای آن شهر واجب است اجتناب کند و تصرف نکند و همچنین
هرگاه بداند که در این شهر دو گاو حرام است که شیر میدهند و نداند که آنها
کدامند از شیر همه گاوهائی که در آن شهر میباشند اجتناب واجب نیست بلکه از شیر

شیر دو گاو باید اجتناب کند و شیر باقی را میتواند بخورد و اظهر آنست که اگر چیز
پاکی ملاقات کند با رطوبت با بعضی از چیزهای بسیار که بعضی از آنها نجس
باشند و مشتبه شده باشند بیکدیگر چنانچه گفتیم خواه محصور باشد یا غیر
محصور آن چیز پاک نجس نخواهد شد مگر آنکه بهمه آنها ملاقات کند که در این صورت
نجس خواهد شد و هرگاه بیقین برسیدن نجاست بچیزی هم نرسد بر پاکی خود باقی
خواهد بود اگرچه ظن برسیدن نجاست باین حاصل شود مثل آنکه بول ترشح کند
یا باد از آن بر گرداند و ظن هم رسد که بر رختهای آن پاشیده است پس از شستن
آنچه را ندیده و یقین هم نرسانیده واجب نیست و تفحص هم واجب نیست ۱۳ مسئله سیزدهم
هرگاه جامه یا بدن نجس شود ببول پسر شیرخواره حکم آنرا گفتیم و هرگاه نجس شود
ببول غیر پسر شیرخواره پس اگر با آب قلیل شسته شود واجب است که دو دفعه
شسته شود و اگر با آب جاری یا کر شسته شود یکنوبت کفایت میکند اگرچه
احوط دو نوبت است و اما در شستن غیر بول هر نجاستی که باشد و هر چیزی که
نجس شده باشد خواه جامه و بدن نجس شده باشد یا غیر اینها بغیر از ظرفها که
حکم آن خواهد آمد یکنوبت کفایت میکند بشرط آنکه ازاله عین نجاست بشود
اگرچه در همه احوط آنست که دو نوبت بشویند و هر جائی که دو نوبت شستن
لازم است باید یکنوبت آب بریزند و دست نگاه دارند که فاصله بشود پس نوبت
دیگر آب بریزند پس یکنوبت آب ریختن کفایت نمیکند اگرچه زمان آن بقدر زمان
دو نوبت آب ریختن و فاصله میانه آنها طول بکشد و بدانکه اگر نجاست عینی
داشته باشد آن چیزیکه نجس شده است پاک نمیشود مگر آنکه بشستن زوال عین

عین نجاست بشود پاک میشود اگرچه رنگ یا بوی ان نجاست باقی باشد بنابر مشهور
واقوی واحوط انست که اگر ازاله رنگ وبوی مشقتی نداشته باشد بنوعی
بشوید که ازاله انها بشود مسئله چهاردهم هرگاه ظرفی از شراب نجس
شده باشد به سه مرتبه شستن پاک میشود بنابر اظهر واستعمال ان جایز است
خواه آن ظرف مس وچینی ومانند انها باشد یا سفال وچوب وکدو ومانند انها
باشد لکن اگر از قبیل کدو وچوب ومثل انها باشد که نجاست دران نفوذ کرده باشد
ظاهر ان پاک میشود وهمین قدر در جواز استعمال ان کفایت میکند اگرچه استعمال
آن بعد از تطهیر مکروه است وبهتر انست که ظرفی که از شراب نجس شده است هفت
مرتبه بشویند وبعضی گفته اند اگر ظرف سفال وکدو وچوب از شراب نجس شود پاک
نمیشود واین قول ضعیف است واحوط انست که اگر ظرف از غیر شراب از هر چیز که مست
کننده باشد ودر اصل روان باشد نجس شود نیز سه دفعه بشویند مسئله پانزدهم
هرگاه سگی در ظرفی ولوغ کند یعنی بسر زبان از ظرف اب یا چیز دیگر که روان باشد
بیاشامد یا ظرفی را بزبان بلیسد واجب است که اول ان ظرف را بخاک پاک بمالند وبعد
از ان دو نوبت باب بشویند واحوط انست که اگر باب جاری یا کر بشویند باز دو دفعه
شسته شود بعد از خاک مالیدن واظهر انست که خاک خشک باید مالید وبعضی
گفته اند که باید خاک را داخل آب کرد وآنوقت مالید که شبیه شستن بعمل بیاید
واحوط انست که یک دفعه بخاک خشک بمالند ویک دفعه دیگر بگل روان بمالند
وبعد از ان دو بار باب بشویند وظاهر انست که همان خاک ریختن وحرکت دادن تا که ب
بهمه مواضع ان ظرف برسد کفایت میکند ودیگر دست مالیدن واجب نیست خصوصا در ظرف

دران تنگ باشد اگرچه احوط دست مالیدن است واشنان وسبوس وآهک و
مانند انها کفایت میکند بعوض خاک اگرچه خاک ممکن نشود پس اگر خاک ممکن نباشد
ظرف بر نجاست خود باقی خواهد بود تا بخاک مالیده شود وهمچنین اگر خاک ممکن
شود واب نباشد ظرف بر نجاست خود باقی خواهد بود تا باب شسته شود واحوط
آن است که اگر لعاب دهن یا عرق یا سایر رطوبات سگ در ظرف بیفتد نیز بکدفعه
بخاک بمالند ودو دفعه باب بشویند وهرگاه سگ در ظرفی بیفتد یا دست یا پای خود
در ظرفی کند حکم ان مثل سایر نجاسات است چنانچه خواهیم گفت وهرگاه ابی که دران
سگ ولوغ کرده در ظرف دیگر بریزد یا ببدن یا جامه برسد حکم آن نیز مثل سایر
نجاسات گفته خواهد شد وهرگاه چند سگ از یک ظرف ولوغ کنند یا انکه یک سگ
چند مرتبه در یک ظرف ولوغ کند از برای همه یک نوبت خاک مالیدن ودو دفعه
شستن کفایت میکند وهرگاه خوک در ظرفی ولوغ کند خاک مالیدن لازم نیست
بلکه واجب است که هفت دفعه باب شسته شود بنابر اقوی واگر چند خوک در یک
ظرف ولوغ کنند یا یک خوک چند دفعه در یک ظرف ولوغ کند از برای همه هفت
دفعه شستن کفایت میکند وهرگاه از ظرفی سگ وخوک هر دو ولوغ کنند در اینجا
تداخل میشود پس باید یک دفعه بخاک مالید وهفت دفعه شست حاصل انست که
اگر ظرفی از چند نجاست نجس شود پس هرگاه ان نجاسات در حکم مساوی باشند
تداخل میشود هم چنانکه مذکور شد واگر در حکم مختلف باشند باید انچه بیشتر است
بجا آورد واحتیاج بکمتر نیست پس اگر خوکی از ظرفی ولوغ کند که از شراب نجس شده
باشد همین هفت مرتبه شستن کفایت میکند واحتیاج بسه مرتبه شستن جداگانه از برای

برای شراب نیست و اگر سگ از ظرفی ولوغ کند و شراب هم داخل آن شود باید یک
دفعه بخاک مالید و سه دفعه شست و هم چنین است حکم در جمع شدن باقی نجاسات
با یکدیگر و هرگاه در اثناء شستن نجاست ظرفی نجاستی دیگر در آن ظرف داخل
شود باید عددی که از برای نجاست دوم مقرر شده بجا آورد پس عددی که از نجاست
اول باقی مانده اگر مساوی همه عدد نجاست دوم باشد همان باقی مانده کفایت میکند
و اگر بیشتر باشد باز باید باقی مانده که بیشتر است بجا آورد و اگر کمتر باشد باید عدد
نجاست دوم که بیشتر است بجا آورد مثلا اگر در اثناء شستن ظرف از ولوغ خوک
شرابی در آن ریخته شود اگر چهار نوبت پس شسته شده است که شراب در آن ریخت
سه نوبت دیگر که باقی مانده است و مساوی عدد شستن نجاست شراب است کفایت
میکند و اگر سه مرتبه شسته شده باشد که شراب در آن ریخت باید چهار مرتبه که باقی
مانده است بجا آورد و اگر پنج دفعه شسته شده است که شراب در آن ریخت باید سه
دفعه که مقرری شراب است بجا آورد و هم چنین است حکم در باقی نجاسات هرگاه
در اثناء شستن ظرفی داخل آن شود **مسئله شانزدهم** هرگاه جُرَذ
در ظرفی بمیرد هفت مرتبه باید شست بنابر اقوی و جُرَذ بر وزن عُمَر بضم جیم و فتح
راء و ذال معجمه موش نری است که بزرگ است و در بیابانها میباشد و در سایر موشها
سه دفعه شستن کفایت میکند اگرچه احوط آنست که از برای آنها نیز هفت مرتبه
شسته شود **مسئله هفدهم** در شستن ظرفها در باقی نجاسات غیر
آنچه گفتیم هر نجاستی که باشد اگر با آب قلیل شسته شود واجب است که سه دفعه
آن ظرف شسته شود بنابر اظهر و احوط آنست که اگر با آب کر یا جاری هم شسته شود باز سه

سه دفعه بشویند و طریق شستن ظرف با آب قلیل آن است که اندکی آب در آن بریزند
و آنرا حرکت دهند بطریقی که آب بهمه جای آن برسد پس آن آب را بریزند پس در جائی
که سه دفعه باید شست سه دفعه باین طریق کنند و در جائی که هفت دفعه باید شست
هفت دفعه چنین کنند و اگر ظرف را از آب پر کنند احتیاج بحرکت دادن نیست اگرچه
بهتر آنست که باز حرکت داده شود اگرچه بدست مالیدن آن ظرف باشد و هرگاه ظرف
بعض ظرفی باشد که در زمین نصب کرده باشند مثل خم رنگرزی و دیگ بزرگ و
مانند آنها پس طریق تطهیر آن دو قسم است **قسم اول** آنست که از آب پر کنند
از آب و بشویند تا سه نوبت تمام شود اگر ظرف از نجاستی نجس شده باشد که سه
نوبت باید شست و اگر بیشتر باشد که بیشتر چنین کنند **قسم دوم** آنست
که یک ظرفی را آب کنند و از بالا گرفته آب بریزند که آب بهمه موضع آن برسد

۲ بطریقی که

و در ته آن جمع شود پس آنرا با ظرفی بردارند و نوبت دیگر چنین کنند تا سه
نوبت بعمل آید اگر نجاست نجاستی باشد که سه دفعه باید شست و بنابر قول بنجاست
غساله هر مرتبه که ظرف را آب میکنند و بیرون میآورند آن ظرف را با دست
باید شست و دوباره فرو برد تا تمام آب را بردارند و اگر ته آن چیزی باقی بماند
پنبه و مانند آن بیندازند تا آب را اخذ کند و بنابر مختار که غساله را پاک
میدانیم هر مرتبه که ظرف را بیرون میآورد احتیاج بشستن ظرف و دست نیست
مسئله بیستم ظرفهای کفار پاک است و استعمال آنها جایز است مگر
آنکه علم بهم رسد که کفار با رطوبت بآن ظرفها ملاقات کرده اند و هم چنین آنچه در
دست کفار باشد اگرچه چیز مایع روانی باشد بغیر پوستها و گوشتهائی که مرده

مرده آنها نجس است پاک است مادامیکه علم بهم نرسد که با رطوبت با آنها ملاقات
کرده اند لکن استعمال ظرفها و آنچه در دست ایشان است مکروه است و اجتناب
از آنها مستحب است و هرگاه ظن بهم رسد که کفار با رطوبت با آنها ملاقات کرده اند
اگرچه ظن مقرون بقرینه خارجیه باشد یا یک عادل شهادت بدهد اجتناب
از آنها واجب نخواهد بود اگرچه احوط در این صورت اجتناب است بلی هرگاه دو
نفر عادل شهادت بدهند اجتناب واجب میشود و اما در پوست و گوشت که در دست
کفار باشد نجس است و گرفتن از ایشان اصلا جایز نیست نه در بازار مسلمانان
و نه در غیر آن چنانچه تفصیل آن را خواهیم گفت و تفصیل آنچه در دست کفار است
و از ایشان خریده میشود یا از ولایات کفار می‌آورند اینست که این چیزها یا از
ذبایح است که پوست و گوشت باشد و حکم آن مذکور شد و یا از غیر ذبایح است و آن
نیز بر دو قسم است یا اینست که از چیزهائی است که صنعت آن موقوف بملاقات
بدن با رطوبت با آنها نیست مثل آلات سلاح و ظروف و نقود و مانند آنها و این چیزها
پاک است شرعا خواه صنعت آنها مختص بولایات کفار باشد یا در ولایات مسلمانان
نیز صنعت آنها باشد مادامیکه خود برویت نه بینند که همین کافر مثلا یا کافری
دیگر با رطوبت با این چیز مخصوص ملاقات نمود و یا این است که از چیزهائی که صنعت
آن موقوف بملاقات صانع است با رطوبت با آن مثل قند و شکر و کاغذ و نبات و
مانند اینها که بدون ملاقات عضو صنعت اینها بحسب عادت ممکن نیست و این قسم
نیز بر دو قسم است یا اینست که از چیزهائی است که صنعت آن مشترک است که هم در
بلاد کفر میشود و هم در ولایات اسلام میشود و این چیزها نیز بدون کلام پاک است

پاک است شرعا و یا این است که صنعت آن چیزها مختص بولایات کفار است یعنی آن
ولایاتی که حکم کفر غالب است و این چیزها نیز شرعا پاک است مگر آنکه خود ببیند که
این کافر مثلا یا کافری دیگر با رطوبت با این چیز موجود معین مخصوص ملاقات نمود
که در این صورت نجس خواهد بود و بمقتضای قواعد شرعیه اصل طهارت همه
اشیاء است تا اینکه علم بنجاست حاصل شود علاوه بر آن احتمال میرود که یکنفر یا
زیادتر مسلمان در میان آن کفار باشند که این صنعت را بکنند اگرچه در ظاهر بصورت
کفار باشند و در باطن مسلمان باشند و سد این احتمال را نمیتوان نمود و علم باینکه این چیز
مخصوص مثلا این قند او شی موجود معین مخصوص مصنوع کافر است حاصل نیست و اگر
کسی ادعا کند که من علم دارم که آنچه جنس از ولایت کفار می‌آورند همه مصنوع کافر است
و در حال صنعت با رطوبت با آنها ملاقات کرده این ادعا ممکن نیست بلکه جهل مرکب است
بجهت آنکه اسباب علم سه چیز است یا رؤیت است که خود مشاهده نموده باشد که این
چیز مخصوص را کافر صنعت نمود و اینکه مفروض ما نیست و یا خبر متواتر است در باب
همین چیز جزئی مخصوص که بسر حد تواتر برسد که این چیز مخصوص صنعت کافر است
و با رطوبت با او ملاقات نموده و این هم که در مقام نیست و یا خبر محفوف بقرینه قطعیه است
که مثلا یک نوع چیزی باشد که در یک کارخانه صنعت آن را نمایند و عمله جات آن همه
اظهار کفر نمایند و این هم که در مقام نیست پس این سه چیز که مفید علم است در این
اجناسی که از دست کفار خریده میشود یا از ولایت کفار می‌آورند هیچ کدام نیست و
نهایت امر این است که غالب اینست که این چیزها و این اجناس بدست کفار ساخته
میشود و غلبه مفید ظن است و بیش از ظن افاده نمیکند و ظن بنجاست هم کفایت

کفایت نمیکند در حکم بنجاست بلی هرگاه ظن بنجاست منضم بشهادت دو نفر عادل که
در نماز اقتدای بانها جایز باشد یا ذکر سبب این معنی کرده دو نفر عادل اما می شهادت
بدهند که این چیز مخصوص بسبب ملاقات کافر با رطوبت این و باقی بودن بر نجاست
نجس است در این صورت این چیز مخصوص محکوم بنجاست خواهد بود پس مطلق مظنه
کفایت نمیکند پس همه این چیزهائی که گفته شد غیر انها که از ولایات کفار میاورند
یا در دست کفار است بغیر از پوست و گوشت شرعا محکوم بپاکی است خواه از دست
کافر خریده شود یا از دست مسلمان و استعمال انها جایز است مگر انکه خود ببیند
یا علم برای او حاصل شود بملاقات کافر با رطوبت این چیز مخصوص که در این صورت
اجتناب از آن چیز مخصوص واجب است و استعمال آن جایز نیست پس مناط از برای
هر کسی علم او است بتفصیلی که گفته شد استعمال ان مکروه است و اجتناب مستحب است
چنانچه جمعی از فقها تصریح کرده اند و احتیاط اجتناب است و بدانکه علم عادی در
مسئله بنجاست اصلا اعتبار ندارد **مسئله نوزدهم** حرام است بر مرد
و زن چیز خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره بلکه مطلق استعمال ان حرام است
مگر در حال اضطرار که در اینصورت مباح خواهد بود و در نگاه داشتن ظرف
طلا و نقره بدون استعمال کردن بلکه بجهت زینت مجلس یا مجرد نگاه داشتن خلاف
است مشهور آنست که حرام است و جمعی گفته اند که جایز است و این قول خالی از قوت
نیست و لکن احوط اجتناب است و بنا بر قول کسانیکه حرام میدانند مجرد نگاه داشتن
انرا شکستن ظرف طلا و نقره واجب خواهد بود و اگر کسی ظرف طلا و نقره کسی را
بشکند غرامتی بر او نخواهد بود و نیز بنا بر این قول فروختن ان جایز نخواهد بود

[illegible]

بود مگر انکه هیئت و صورت ظرفیت انرا بشکستن و مانند ان بهم زنند و انوقت آنرا
بفروشند و بدانکه ماکول و مشروبی که در ظرف طلا و نقره است حرام نمیشود اگر چه
استعمال ان ظرف حرام است پس هرگاه مرتکب فعل حرام شود و آنچیز را از ان ظرف بیرون
بیاورد بقصد خوردن و بخورد چیز حرام نخورده خواهد بود و جمعی تصریح کرده اند
که جایز است کم انرا بیرون بیاورد بقصد انکه بجائی دیگر بگذارد و بعد از ان بخورد
و بعضی گفته که حرام است بیرون اوردن مطلقا خواه بقصد خوردن باشد یا بقصد
انکه بجائی دیگر بگذارد و بعد بخورد و این قول احوط است و از شیخ مفید علیه الرحمه
نقل شده است که ماکول و مشروبی که در ظرف طلا و نقره است حرام میشود و این قول
موافق احتیاط است و بدانکه هرگاه اصل ظرف را از طلا و نقره ساخته باشند و بعد
انرا برنج کوب یا مس کوب کرده باشند یا آب برنج یا آب مس در کش ان کرده باشند
استعمال ان باز حرام خواهد بود و همچنین هرگاه اصل ظرف از طلا باشد و انرا نقره
کوب کرده باشند یا اصل ان از نقره باشد و انرا طلا کوب کرده باشند یا انکه ظرف را
از طلا و نقره ساخته باشند [2] در همه آن صورتها باز استعمال حرام خواهد بود و بدانکه

[2] باهم

هرگاه ظرف را از نقره و مس یا از طلا و برنج ممزوج بهم ساخته باشند استعمال آن
جایز است بشرطی که مس و برنج ان بقدری کم نباشد که در جنب نقره و طلا مستهلک
شوند مثل انکه پنج مثقال مس را داخل هزار مثقال نقره نمایند یا پنج مثقال برنج را
داخل هزار مثقال طلا نمایند و انرا ظرف بسازند که در این صورت نیز استعمال
ان ظرف حرام خواهد بود و بدانکه اظهر و اشهر انست که استعمال ظرف مذهب و
مفضض جایز است لکن مکروه است اما واجب است اجتناب از موضع طلا و نقره یعنی

یعنی ظرفی که بر لب آن طلا یا نقره قرار داده باشند واجب است اجتناب از گذاردن دهن
در حال خوردن و آشامیدن بر آن موضع و در معنی مذهب و مفضض سه احتمال
میرود اول آنکه اصل ظرف از مس یا برنج یا مانند اینها باشد لکن بعضی از مواضع
بیرون یا باطن آنرا یا هم بیرون و هم باطن آنرا طلا کوب یا نقره کوب کرده باشند و ظاهر
اینست که از مذهب و مفضض همین معنی مراد باشد و این قسم استعمال آن جایز است
با وجوب اجتناب از موضع طلا و نقره چنانچه گفتیم دویم آنکه اصل ظرف از برنج یا
مس و مانند اینها باشد و بر روی آن خط طلا و خط نقره کشیده باشند یا آب طلا
و آب نقره بر روی آن مالیده باشند و استعمال این قسم نیز جایز است با کراهت و
وجوب اجتناب از موضع طلا و نقره سیم آنکه بعضی از اجزا و قطعات آن از مس
یا برنج و مانند اینها باشد و بعضی از طلا یا نقره باشد و احوط اجتناب از استعمال این
قسم است و اگر ظرفی تمام آنرا یا بیشتر آنرا یا بیرون آنرا یا باطن آنرا روکش کرده باشند بطلا
یا نقره اگر آن ظروف بقسمی است که نقره یا طلای آنرا هرگاه جدا کنند ظرف مستقلی در عرف
بگویند خواه بیرون آنرا نقره گرفته باشند یا باطن آنرا احوط اجتناب است و اگر مجموع
آن ظروف روکش طلا یا نقره آن بطریقی باشد که همه آنرا در عرف یک ظرف بگویند استعمال
آن جایز است اگرچه احتیاط نیز اجتناب است و اگر بعضی از آن ظروف را طلا یا نقره گرفته
باشند بطریقی که اگر آن بعض جدا شود آنرا ظرف مستقلی نخواهند گفت استعمال آن
جایز است با کراهت و وجوب اجتناب از گذاردن دهن بر موضع طلا و نقره چنانچه گفتیم
و بدانکه هر چیزی که در عرف صدق ظرف بر آن نشود و اگر از نقره یا طلا باشد استعمال
آن جایز است با کراهت مانند میل و قلم و حلقه و انگشتر و قفل و کلید و سوزن و انگشتانه

و انگشتانه و چفت و پره در اطاق و زنجیر و زین و لجام اسب و قاطر و الاغ و قاب
قران و دعا و لوله بازوبند و میانه قلیان خواه قلیان کلی دار باشد چنانچه سابق
بر این زمان متعارف بوده یا گرناهی و غلاف کارد و شمشیر و خنجر و قاب ساعت خصوص
کرانساعت شکاری باشد و شمعدان که استعمال اینها جایز است و حدیثی که وارد
شده است در منع سوار شدن اسبی که زین و لجام آن از نقره باشد آن محمول بر کراهت است
و در حدیث است که شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله حلقه نقره داشت و نیز زره آن
حضرت حلقه نقره داشت و حضرت امام موسی علیه السلام آینه داشت که حلقه آن
نقره بود بدانکه سر قلیان طلا و نقره نیز صدق ظرف در عرف بر آن نمیشود و استعمال
آن جایز است علاوه بر آن اگر صدق ظرف بر آن میشد چون روکش آن طلا یا نقره است
و زیر آن مس است و بنحوی که در عرف همه آنرا یک چیز میگویند استعمال آن جایز بود
و بدانکه در استعمال سرمه دان و ظرف غالیه و دوات و تریاکدان و قاشق چای خوری
و قاب شانه و قاب آینه و سرچپق طلا و نقره و مانند اینها که گاهی اطلاق ظرف بر آنها
میشود لکن ظرف حقیقی نیستند و از افراد شایعه ظروف نمیباشند بلکه از افراد
نادره اند یا اطلاق ظرف بر آنها بعنوان مجاز است خلاف کرده اند جمعی استعمال
آنها را جایز میدانند و جمعی حرام میدانند و قول اول اگرچه خالی از رجحان نیست
و لکن قول بحرمت موافق احتیاط است و بدانکه جایز است زینت نمودن در و دیوار
خانه و اطاق و سقف آن بطلا و نقره و لکن احوط اجتناب است و همچنین زینت
کردن شمشیر و کارد و خنجر و مانند اینها بطلا و نقره جایز است و همچنین زینت کردن
قران و کتاب دعا و غیر آن بجدول طلا و نقره یا بر نوشتن طلا و نقره بر روی کاغذ آن

غالیه چیزیست خوشبو که از مشک و عنبر و کافور و چوب عود میسازند. منه

آن و بر روی آن نوشتن یا نوشتن اسمها را از خط طلا و نقره جایز است و هم چنین
آویختن قندیلهای طلا و نقره در مشاهد مشرفه و مساجد و هم چنین روپوش ضرایح
مقدسه را طلا بافی کردن جایز است و نیز جایز است زینت کردن در و دیوار و سقف
مشاهد مقدسه بنقره و طلا و هم چنین استعمال ظرفهائی که از غیر طلا و نقره از
باقی معدنیها مثل یاقوت و زبرجد و فیروزج و بلور و زمرد و الماس و مانند اینها
از انواع جواهر جایز است اگرچه در قیمت بالاتر از طلا و نقره باشد و بدانکه وضو ساختن
از ظرف طلا و نقره و آب وضو را در آن ریختن حرام است و لکن اگر قدرت بر ظرف آبی
دیگر نداشته باشد و وضو ساختن از آن موقوف باشد بر اینکه از این ظرف بعمل آورد
در این صورت اظهر اینست که وضو باطل است بجهت آنکه تکلیف او در این صورت آنست
که تیمم نماید و اگر قدرت بر ظرف آبی دیگر داشته باشد و منحصر بآن نباشد از آن وضو
بسازد وضوی او صحیح است اگرچه گناه کرده خواهد بود در اصل استعمال و هم چنین
است حکم در غسل کردن در طشت یا حوض طلا و نقره خواه غسل ارتماسی بکند یا ترتیبی
بلی اگر زمین آن حوض از نقره و طلا نباشد غسل او صحیح خواهد بود اگرچه قدرت بر
غسل کردن در موضعی دیگر نداشته باشد و هم چنین است حکم در وضو ساختن و غسل
کردن از ظرف غصبی که اگر منحصر بآن باشد وضو و غسل باطل است و اگر منحصر نباشد
وضو و غسل صحیح است **فصل دوم** در استحاله است و آن پاک کننده است
خواه بآتش باشد یا بغیر آن و معنی استحاله عبارتست از تغییر یافتن اسم و صورت یعنی
اسم و صورت چیزی زایل شود و اسم و صورتی دیگر بجهت او بهم برسد پس بدانکه
هر نجاستی که بآتش سوخته شود و خاکستر شود آن خاکستر پاک است و دودی هم که از

که از آن بر میخیزد پاک است و هم چنین اگر غایط یا مرده کرم شوند یا خاک شوند آن
کرم و آن خاک پاک است و هم چنین اگر سگ یا خوک در نمکزار افتند و نمک شوند
آن نمک پاک است و هم چنین اگر بول نجسی یا آب نجسی را حیوان حلال گوشت بخورد
و بول یا عرق یا لعاب آن حیوان شود یا غذای نجسی را بخورد و سرگین یا شیر یا گوشت
آن شود همه اینها پاک خواهد بود و هم چنین اگر خون نجس چرک شود آن چرک پاک
خواهد بود و اما متنجس یعنی چیزی که بسبب یکی از نجاسات نجس شده باشد مثل چوب
نجس مثلا هرگاه سوخته شود و زغال شود آن زغال نجس خواهد بود و هم چنین
گندم نجس اگر آرد شود آن آرد نجس خواهد بود و خمیر نجس اگر پخته شود و نان شود
باز نجس خواهد بود و گل نجس اگر از پختن آجر یا کوزه شود باز نجس خواهد بود و شیر
نجس اگر پنیر یا کشک شود باز نجس خواهد بود و پنبه نجس اگر رشته شود آن رشته
باز نجس خواهد بود و رشته آن اگر بافته شود آن بافته باز نجس خواهد بود بلی
هرگاه آن چیز متنجس استحاله شود بمثل دود و مثل آنکه روغن نجسی را بسوزانند دود
آن پاک است بنا بر اقوی و هم چنین هرگاه آن چیز متنجس مثل علف نجس مثلا حیوان
حلال گوشتی بخورد که آن استحاله شود ببول یا غایط یا اجزاء آن حیوان شود اینها
پاک خواهند بود و بدانکه نان نجس یا چیز دیگر را اگر نجس باشد بحیوان جایز است بدهند
که بخورد و در فروختن چیزی که نجس باشد و قابل تطهیر نباشد مثل نان نجس یا شیر
نجس و مانند اینها خلاف است اظهر در نزد حقیر آنست که فروختن آن جایز نیست
از برای مسلم خواه مشتری عالم بوده باشد یا نباشد و خواه بایع مشتری را اعلام نماید

نماید یا ننماید و خواه مشتری کافر باشد یا مسلم مکر روغن نجس که فروختن ان بجهة سوزانیدن جایز است و بدانکه زمینی که بملاقات غایط تری متنجس شود و آن غایط خاك شود بعضی کفته اند که ان زمین نیز پاك میشود و بعضی کفته اند که پاك نمیشود و این قول احوط بلکه اقرب است پس هر نجاستی که باستحاله پاك شود هر چیزیکه بملاقات آن با رطوبت متنجس شده آن پاك نخواهد شد و بدانکه ظاهر اینست که بخاری که بر میخیزد از چیزهائی که در اصل روان و نجس اند آن بخار پاك است مثل بخار شیره انکور بعد از انکه از آتش بجوش اید پیش از انکه دو ثلث آن برود و هم چنین بخار بول و غایط در زمستان پاك است و اکر بخاری از آب نجس بالا رود و بر جسم صیقلی مثل مس و مانند ان جمع شود و آب شود و قطره قطره بچکد ظاهر اینست که پاك است لکن احوط اجتناب است **فصل سیم** در انقلاب است هر کاه شراب منقلب شود بسرکه بخودی خود یا بعلاج یعنی با انداختن چیزی مثل نمك یا سرکه در ان پس آن پاك میشود لکن علاج کردن مکروه است و هم چنین اب انکور هر کاه بجوش بیاید و پیش از انکه دو ثلث ان برود منقلب شود بسرکه پاك میشود و هر کاه شراب را ممزوج نماید بسرکه بسیاری بطریقیکه شراب در جنب سرکه مستهلك شود پاك نمیشود بنا بر مشهور و اقوی انست هر کاه اینقدر از زمان بکذرد که علم بهم رسد که ان شراب منقلب بسرکه شده است پاك میشود لکن در مواضعی که استهلاك حاصل شود لکن بدانیم که انقلاب متحقق نمیشود طهارت حاصل نخواهد شد مثل اینکه قدری خون نجس یا بول نجس داخل شیره یا شیر بسیاری شود که در این صورت آن

ان شیره و شیر نجس میشود اکر چه ان بول و خون در جنب شیره و شیر مستهلك میباشد و بدانکه ظرفی که در ان شراب است بعد از منقلب شدن ان بسرکه ان ظرف نیز بتبعیت ان پاك میشود **فصل چهارم** در انتقال است و آن عبارت است از نقل شدن خون نجسی بشکم حیوانی که خون جهنده نداشته باشد که خون او پاك باشد مثل نقل شدن خون انسان بشکم پشه و کیك و کنه و شپش و مکر و مانند انها اکر بعد از نقل شدن نسبت ان خون را بمکس و پشه مثلا میدهند در عرف خون انسان نمیکویند که در این صورت ان خون پاك است پس اکر بعد از نقل شدن نسبت داده نشود یا شك در نسبت حاصل شود مثل خونی که زالو میمکند از بدن انسان میکشد و بعد از ان خالی میشود پس در ان اشکال است و احوط بلکه اظهر انست که نجس است **فصل پنجم** در آفتاب است و آن پاك میکند زمین و بوریا و حصیر و هر چیزی را که بحسب عادت نقل کردن آن ممکن نباشد اکر چه قابل نقل کردن باشد مثل دیوار خانه و دیوار الطاق و پشت بام و درختها و میوه ها که بر درخت باشد و هنوز نچیده باشند و کیاه ها که هنوز نچیده باشند و درها و میخها و پنجره ها و چوبها که داخل عمارت کرده باشند و هم چنین سنك و ریك و سنك ریزه و آجر و خاك و خشت که هر یك از اینها را پاك میکند هر کاه نجس شده باشد ببول یا آب نجس یا شراب یا هر نجاستی دیکر که جرم نداشته باشد یا انکه اکر جرم داشته باشد جرمش زایل شده باشد و رطوبت ان باقی مانده باشد مثل تری غایط که بعد از ازاله عین ان باقی بماند و پاك ساختن در وقتی است که آفتاب بر انها بتابد و انها را خشك کند بشرط انکه ازاله عین نجاست شده

در احکام انتقال

در احکام آفتاب

شده باشد پس بدانکه جامه‌ها و ظرفها و چیزهائی که بحسب عادت قابل نقل است
غیر از انچه ذکر کردیم هرگاه نجس شوند از تابیدن افتاب بر انها و خشک شدن پاک
نمیشوند و شرط است در پاک شدن اینکه خشک شدن از تابیدن افتاب باشد پس
اگر ان چیز نجس از حرارت و گرمی افتاب خشک شود و اصل افتاب بر ان نتابد پاک
نمیشود و هم چنین اگر از غیر آفتاب بخشکد مثل هواء بتنهائی یا باد یا آتش پاک
نمیشود و اگر از آفتاب و سایه یا افتاب و باد هر دو بخشکد پس اظهر انست که اگر خشک
شدن از افتاب باشد باین معنی که تمام شدن تری از افتاب باشد اگر چه از سایه یا
باد ابتدا تری کم شده باشد بعد از ان با افتاب خشک شود پس در این صورت پاک
میشود و اگر برعکس باشد پاک نمیشود و اگر خشک شدن از آفتاب و باد مثلا هر
دو با هم در یک زمان باشد پس درینجا دو قول است و اقوی انست که پاک میشود
بشرطی که تاثیر آفتاب در خشکانیدن کمتر از تاثیر باد نباشد مگر اینکه علم حاصل
شود باینکه خشک شدن از باد بوده است و هرگاه موضع نجس بغیر آفتاب خشک
شده باشد پس بعد از ان آب بران بریزند و آفتاب بر آن بتابد و انرا خشک کند
پاک میشود و هرگاه متصل شد نجاست ظاهر یا باطن در یک چیز مثل دیواری که
از گل نجس ساخته شده باشد و آفتاب بر ظاهر ان دیوار بتابد و تاثیر در باطن کند
و همه دیوار را بخشکاند پس اگر دانسته شود که اخر خشک شدن تری [illegible] باطن از
افتاب شده است پس ظاهر و باطن ان دیوار هر دو پاک میشود و اگر دانسته شود
که اخر خشک شدن باطن از غیر آفتاب بوده است یا انکه هیچ دانسته نشود که اخر
خشکیدن باطن از کدام بوده است در این دو صورت ظاهر ان دیوار پاک میشود لکن

لکن باطن ان پاک نمیشود و هرگاه دو چیز نجس باشد که از هم جدا باشند که یکی از انها
فوق دیگری باشد و آفتاب بران چیزی که در فوق است بتابد و از حرارت و گرمی
آفتاب انچه در تحت است خشک شود ان چیزی که در تحت است پاک نخواهد شد

فصل ششم در زمین است و ان پاک میکند زیر کفش و گیوه و چکمه و نعلین
خواه چوبی باشد یا چرمی و ته پا را اگر نجس باشند براه رفتن بر زمین یا مالیدن
بران اگر چه بدست باشد تا ازاله عین نجاست بشود و فرقی نیست در پاک کردن
میانه انکه راه رفتن یا مالیدن بر خاک باشد یا بر سنگ و ریگ باشد و اگر پای کسی
بریده شده باشد و بعوض پا از چوب چیزی ساخته باشند ان چوب نجس شود از راه
رفتن بعد از ازاله عین نجاست پاک میشود اما ته عصا و نیزه و چوب و سم
حیوانات بمالیدن زمین و راه رفتن پاک نمیشود و هر چیزیکه زمین بر او صدق
نکند پاک کننده نیست مثل آهن و مس و چوب و حصیر و گیاه‌ها و اجر و گچ و آهک
و مانند انها و شرط است که زمین پاک باشد که اگر نجس باشد اقرب انست که پاک
نمیکند و خشک بودن زمین لازم نیست پس اگر نمناک باشد باز پاک میکند و اگر
زمین گل باشد بعضی گفته اند که پاک میکند و اگر قائل بتطهیر نشویم حرج عظیم
لازم میاید خصوص در فصل زمستان و بعضی گفته اند که پاک نمیکند و این قول
احوط است و خشک شدن نجاست پیش از مالیدن بر زمین شرط نیست بلکه اگر
نجاست تر باشد و براه رفتن یا مالیدن ازاله عین ان نجاست بشود پاک میشود
و هم چنین شرط نیست اینکه نجاست دارای جرمی باشد پس اگر زیر کفش یا ته پا با آب نجس
یا بول نجس شده باشد بقدری راه برود یا بزمین بمالد که تری انرا دفع کند پاک میشود

در مطهریت زمین

میشود و اگر ان بول یا آب نجس خشک باشد بطریقی که دیده نشود بلکه مرتبه مالیدن
پاک میشود و ظاهر اینست که فرقی نیست در صورت مالیدن ته کفش و پا بخاک یا
سنگ یا ریگ میان انکه هر یک از اینها متصل بزمین باشد و ته کفش و پا بر آن
مالیده شود یا از زمین برداشته شود و ته کفش و پا بران مالیده شود یا انها را
بته کفش و پا بمالند **فصل هفتم** در زوال عین نجاست و بان پاک میشود

در زوال عین

هر عضوی از هر حیوانی غیر از انسان که نجس شده باشد بشرط انکه از نظر غایب
شود بقدری از زمان که احتمال برود که خود را بپاک کننده رسانده باشد پس بعد
از انکه حاضر شود و عین نجاست از ان عضوی که نجس شده برطرف شده باشد
حکم بپاکی ان میشود و اگر این احتمال نرود احوط اجتناب است و هم چنین انسانی
هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب شود بقدری از زمان که ممکن باشد ازاله
نجاست در آن زمان و علم بنجاست هم ان شخص که نجس شده داشته باشد و اهلیت
هم باشد که ازاله نجاست بکند و مثل طفل و دیوانه نباشد پس در این صورت
همین که عین نجاست در ان عضو باقی نباشد حکم بپاکی ان میشود و در اینجا چند
قول دیگر هست که همه ضعیفند و اما جامه انسان و فرش و ظرف و همه چیزهائی که
متعلق باو است و از توابع او است هرگاه نجس شوند و صاحبش عالم بنجاست انها
باشد و بعد از غایب شدن مذکور استعمال و تصرفی در انها بکند که علامت
طهارتش باشد و عین نجاست هم در آنها باقی نباشد پاک خواهند بود و هم چنین
زوال عین نجاستهای باطنها مثل اندرون دهن و بینی و چشم و گوش و غیره پاک
کننده است و بعد از برطرف شدن عین نجاستها انهارا دیگر احتیاج بشستن نیست

نیست و رطوبتی هم که حادث میشود در باطن مثل اشک چشم و آب دهن در حکم باطن
است هرگاه میان دندانها نان یا گوشت و مانند اینها باقی مانده و دهن نجس
شود بخون آمدن یا غیر آن پس بدو مرتبه مضمضه کردن انها پاک میشوند بشرط
انکه آب بانها برسد **فصل هشتم** در نقصان است چنانکه شیره انگور
را چون بجوشانند نجس میشود و بکم شدن دو ثلث ان پاک میشود **فصل
نهم** در تبعیت است مثل انکه ظرف شراب بعد از انکه منقلب بسرکه شود
بتبعیت ان پاک میشود و هم چنین اگر کافری مسلمان شود اولاد ان بتبعیت
ان که بالغ نباشند پاک میشوند و هم چنین اگر مسلمی طفلی از کافر را اسیر کرده
باشد ان طفل بتبعیت آن مسلم پاک میشود بنا بر انچه اکثر گفته اند و هم چنین
شیره انگور چون برفتن دو ثلثان پاک شود دیگ و سایر الات پختن ان و بیل
و دستهای پزنده ان همه بتبعیت ان پاک میشوند **فصل دهم** در غسل
است و بان پاک میشود مرده انسان از نجاست موت چنانچه تفصیل ان بیاید
فصل یازدهم در اسلام است و ان پاک میکند همه اقسام کفار را مگر
مرتد فطری که مرد باشد یعنی مسلمان زاده که کافر شود بعد توبه کند و اسلام
اورد و احوط اجتناب است از مرتد فطری خنثی بلی مرتد فطری مرد توبه او قبول
میشود در باطن نسبت بخودش و صحت عبادتش که مشروط باسلام و پاک بودن
است بنا بر اظهر و بدانکه کافر بعد از اسلام اوردن همه چیزهائی که متصل باو است
مثل مو و ناخن و آب دهن و شیر زنان همه پاک میشوند و در پاک شدن زخمهای
او که نجس شده است برطوبت بدنش پیش از اسلام اشکال است و احوط اجتناب است

مسح بظاهر خاک مطهرند

اجتنابست و هرگاه بدن او یا رخت او پیش از اسلام نجس شده باشد بنجاست
دیگر مثل بول و شراب پس آن پاک نمیشود باسلام بلکه باید بعد از اسلام بآب
تطهیر کند **فصل دوازدهم** در مسح بطاهر است که چون مخرج غایط را
بسه سنگ یا سه کلوخ که پاک باشد مسح کنند مخرج پاک میشود بتفصیلی که ذکر کرده
خواهد شد **فصل سیزدهم** در خاک است آن در ولوغ سگ جزو علت
تطهیر است هم چنانکه گفته شد پس آن پاک کننده است فی الجمله **باب پنجم**
در بیان حکمهای پوستها است بدانکه استعمال پوست حیوان نجس العین مثل سگ
و خوک و پوست مرده مطلقا جایز نیست خواه در حالتی باشد یا غیر آن و خواه
استعمال آن با رطوبت باشد یا بدون آن و خواه استعمال آن بجهت برکشیدن
برای زراعت باشد یا غیر آن و بدانکه پوست هر مرده نجس است و بدباغت پاک
نمیشود اگرچه در حالت حیوة پاک باشد و بدانکه هر حیوانی که حلال گوشت باشد
تذکیه و ذبح شرعی بر آن واقع میشود باتفاق همه علما پس بسبب تذکیه گوشت
آن پاک و حلال میشود و جلد آن پاک میشود و استعمال آن جایز میشود و اما
حیوان حرام گوشت پس آن چند قسم است اول آنچه تذکیه بر آن واقع میشود بدون
شبهه و آن سنجاب و خز است دویم آنچه تذکیه واقع نمیشود بر آن باتفاق همه علما
و آن سگ و خوک و انسان است پس تذکیه کرده شده اینها نیز مثل مرده اینها نجس
خواهد بود سیم آنچه در واقع شدن تذکیه بر آن خلاف است و اظهر و اشهر واقع
شدن تذکیه است و آن سباع است یعنی حیوانات درنده که غیر سگ است مثل
پلنگ و شیر و مانند اینها پس بتذکیه گوشت و جلد اینها پاک میشود چهارم آنچه

۲ و این در غایط است

حکم پوستها

در واقع شدن تذکیه بر آن محل خلاف است و اظهر واقع نشدن است و آن حشرات
و مسوخات است و حشرات حیوانات صغار است که بر زمین حرکت میکنند مثل مار
و سوسمار و عقرب و موش و کرمها و مورچه و مانند اینها پس هر یک از حشرات
که خون جهنده نداشته باشد پوست و گوشت آن پاک است اگرچه قبول تذکیه نکند
و مسوخات را پیشتر ذکر کردیم که چه چیزها است و بدانکه ظاهر اینست که غیر سباع
از حیوانات حرام گوشت چه مرغ حرام گوشت چه ماهی حرام گوشت چه وحوش
حرام گوشت مثل حشرات و مسوخها میباشند که تذکیه بر اینها واقع نمیشود پس پوست
و گوشت اینها نجس خواهد بود اگرچه اینها را بطریق شرعی ذبح نمایند و سگ آبی
از سباع است که تذکیه بر آن واقع میشود پس هر گاه او را ذبح نمایند بطریق متعارف
پس خایه آن که آن را جند میگویند پاک خواهد بود لکن حرام است و سریشم ماهی
پاک است اگرچه آن قسم ماهی که سریشم از آن بعمل میاید حرام گوشت است و قبول تذکیه
نمیکند لکن چون مطلق ماهی خون جهنده ندارد از این جهت گوشت و پوست
آن پاک است و بدانکه هر پوستی که علم حاصل شود که از مرده است گرفتن و استعمال
کردن آن حرام است خواه در دست مسلمان باشد یا کافر و اگر علم حاصل شود
که از حیوانیست که تذکیه بر آن واقع میشود و تذکیه شده است گرفتن و استعمال
آن جایز است اگرچه در دست کافر باشد بنا بر اقوی و اگر معلوم نباشد که از حیوانی
است که تذکیه کرده شده است یا از مرده است پس اگر در دست کافری باشد یا
در بازار اهل کفر باشد از نصاری و یهود و فرنگی و مجوس و هنود و غیر اینها
از اهل کفر گرفتن و استعمال آن جایز نیست هم چنین اگر در زمینی افتاده باشد

فصل نوزدهم

باشد که همه یا بیشتر اهل آن زمین کافر باشند برداشتن و استعمال آن جایز نیست
و همچنین هر پوستی که مالک آن نگوید این تذکیه نشده است گرفتن و استعمال آن جایز
نیست خواه مالک آن کافر باشد یا مسلمان و اگر در دست مسلمان باشد یا در بازار
مسلمانان باشد یا در زمینی که همه اهل آن زمین یا بیشتر آن مسلمان باشند اگر آن
باشد گرفتن و برداشتن و استعمال آن جایز است اگرچه آنکسیکه آن پوست را داشته
باشد ذبح نصاری و یهود را حلال داند مثل اهل سنت پس خریدن پوست از اهل
سنت جایز است مگر آنکه علم بهم رسد یا مالک آن خبر بدهد که آن از حیوانی نیست
که ذبح آن در دست نصاری و یهود شده است که در این صورت خریدن و استعمال
آن جایز نیست و احوط آنست که اجتناب شود مطلقا از گرفتن پوست از دست کسیکه
ذبح یهود و نصاری را حلال میداند و اگر پوستی در دست مسلمی باشد در بازار
مسلمین یا ولایتی که بیشتر اهل آن مسلمان باشند و علم حاصل شود که این شخص
مسلم این پوست را بواسطه یا بدون واسطه از کافری گرفته است پس در این جا دو
قول است بعضی گفته اند گرفتن و استعمال آن جایز است و جمعی گفته اند که جایز نیست
این قول احوط است و اگر پوستی در دست کافری باشد در بازار مسلمانان یا ولایتی
که بیشتر اهل آن مسلمان باشند و علم بهم رسد که این شخص کافر این پوست را بواسطه
یا بدون واسطه از مسلمانی گرفته است گرفتن آن پوست و استعمال آن جایز است
و هر پوستی که از قرینه خارجیه علم بهم رسد که از دست مسلمانان بیرون آمده و آنکه
در نزد ایشان بوده میتوان او را گرفت اگرچه حال در دست کافر باشد مثل جلد
قرآن و کتاب حدیثی که در دست کافر باشد و بدانکه بعضی از پوستها که در ولایات مسلمانان

حکم پوستها

مسلمانان یافت میشود و شهرت دارد که از دست کفار بیرون می آید مثل بلغار
و بعضی از پوستهای کلاه پس اگر یقین حاصل شود که از دست کفار بیرون آمده گرفتن
و استعمال آن جایز نیست و اگر یقین بهم نرسد گرفتن و استعمال آن جایز است
و بدانکه بلغار را گفته اند که در ولایت حاجی ترخان که مشهور باشترخان است
و در آنجا جماعت تاتاریه میباشند و ایشان سنی اند و سنی پاکست و ذبیحه او پاک و
حلال است از هر مذهبی از چهار مذهب که باشد بنابر مشهور و اقوی مگر آنکه سنی
ناصبی باشد یعنی که اظهار عداوت یکی از دوازده امام یا حضرت فاطمه زهرا
نماید و چنین کسی در این عصرها در میان اهل سنت ظاهر نیست که بهم نرسد مگر
بر فرض نادر و مثل این فرض در میان شیعه نیز میشود بلکه بسیاری از شیعیان
دیده شده است که گاهی کفر گفته اند و این باعث حکم بنجاست همه شیعه نمیشود
خلاصه هر مسلمانی پاکست مگر آنکه خارجی یا ناصبی یا غالی باشد چنانچه پیش گفتیم
و بدانکه غیر از پوست و گوشت از چیزهای دیگر که در ولایات مسلمانان یافت می
شود و شهرت دارد که از دست کفار بیرون آمده مثل شکر و زنجبیل پرورده و
قند روسی و ماهوت و چیت فرنگی و غیر اینها پس اینها در حکم مثل پوست و گوشت
نمیباشند بجهت آنکه غیر از پوست و گوشت این چیزهای دیگر همه پاک و حلال است
اگرچه دانسته شود که از دست کفار بیرون آمده تا وقتی که علم بهم نرسد باینکه کفار
با رطوبت بآنها ملاقات کرده اند چنانچه این مسئله را بتفصیل ذکر کردیم پیشتر
و بدانکه حیوانات حرام گوشت که پوست آنها را انتفاع میشود مثل سباع هرگاه ذبح
شرعی شوند استعمال پوست آنها در هر امری غیر از نماز پیش از دباغت کردن جایز است

 و جایز است با کراهت و بعد از دباغت کراهتی ندارد تا مادامی که پس جایز نیست بجهة
انکه استعمال پوست حرام گوشت در نماز جایز نیست اگرچه ذکیه بران واقع شود
و دباغت پوشانی هم بشود **باب ششم** در احکام خلوت و مستحبات و مکروهات
آن و اداب حمام و بیان چیزهائی که باعث پاکیزگی بدن است و در ان چند فصل است
فصل اول در احکام خلوت است بدانکه واجب است بر هر مکلفی که از جهة قضای
حاجت به بیت الخلا میرود که در هنگام خلوت بلکه در سایر احوال عورت خود را
بپوشاند از کسیکه حرام است که انکس نظر بعورت ان بکند پس بر هر مردی واجب است
که عورت خود را بپوشاند مگر از زن خود و کنیزی که از ان شوهر نداده باشد که
در عده هم نباشد و مگر از طفل غیر ممیز و نیز بر هر زنی واجب است که عورت خود را
از هر کسی بپوشاند مگر از شوهر خود یا اقای خود اگر کنیز باشد و شوهر نداشته
باشد و در عده هم نباشد و مگر از طفلی که تمیز نداشته باشد و پوشانیدن زن
عورت خود را از زنان نیز واجب است و اگرچه مثل دختر و خواهر و مادر و عمه
بوده باشند و نیز واجب است بر هر زنی و بر هر مردی که نظر بعورت نامحرم در
حال در سایر احوال نکند و نظر کردن بر عورت نصاری و یهود نیز حرام است بنابر
اظهر اگرچه بشهوت نباشد و در وقت نشستن برای قضای حاجت اگر علم یا ظن داشته
باشد که اگر عورت خود را نپوشاند نامحرمی عمدا یا سهوا بعورت او نظر خواهد
کرد در این صورت پوشانیدن واجب است و اگر علم یا ظن داشته باشد باین که اگر عورت را
نپوشاند نامحرمی نیست که بر او نظر کند در این صورت پوشانیدن واجب نیست
لکن مستحب است و مراد بعورت ذکر است و حلقه دبر و خایه بنابر اقوی و بدانکه

 و بدانکه حرام است در وقت بول و غایط کردن رو بقبله و پشت بقبله نشستن
بنابر اقوی خواه در صحرا باشد یا در بنا باشد و مراد از رو بقبله و پشت بقبله
نشستن انست که بهم بدن باشد پس اگر رو بمشرق بنشیند و سر عضو خود را
بسمت قبله نماید و بول کند حرام نخواهد بود اگرچه احوط ترک است و مستحب است
که رو بمشرق یا بمغرب بنشیند و در حال استنجا یعنی شستن مخرج بول و غایط
رو بقبله و پشت بقبله نشستن مکروه است بلکه احوط ترک است و اگر کسی مضطر
باشد در نشستن رو بقبله یا پشت بقبله در این صورت حرام نخواهد بود و هرگاه
امر منحصر شود باین که رو بقبله بنشیند یا پشت بقبله پس جمعی گفته اند که پشت
بقبله بنشیند بهتر است و اگر منحصر شود امر باین که رو بقبله بنشیند یا انکه اگر
رو بقبله نکند شخص نامحرمی عورت او را ببیند پس در این صورت جمعی گفته اند
که رو بقبله بنشیند بهتر است و هرگاه کسی جهت قبله را نداند و بخواهد بول یا
غایط کند واجب است بر او که بقدری که ممکن او میشود سعی در تحصیل جهت قبله نماید
پس اگر از علامات جهت قبله معلوم [۲] نشد در این صورت بهر جهت که بخواهد
جایز است که بنشیند و بدانکه واجب است شستن مخرج بول باب و مالیدن سنگ
یا کلوخ کفایت نمیکند باتفاق علمای شیعه پس اگر باب قلیل شسته شود دو نوبت
واجب است که اب بران ریخته شود و اگر باب کر یا جاری باشد یک نوبت هم بس
در ان کفایت میکند و بدانکه هرگاه غایط از مخرج تجاوز نکرده باشد یعنی از حوالی
دبر تجاوز نکرده باشد و حوالی انرا الوده کرده باشد واجب است که تطهیر انرا باب
کند و مالیدن سنگ و کلوخ کفایت نمیکند و حد تطهیر انست که عین نجاست

[۲] شد که بدان عمل نماید و اگر معلوم ان

نجاست زایل شود یعنی جرم غایط یا رطوبت لزجی که بموضع می چسبد برطرف شود
و اعتباری ببو نیست پس اگر بعد از ازاله عین و حاصل شدن پاکی بوئی باقی مانده
باشد عیبی ندارد و فقط واجب شستن ظاهر مخرج است و شستن باطن و ازاله نجاست
ازان بانگشت و مانند ان واجب نیست بلکه از وسوسه شیطانی است که مذمت
دران وارد شده است هرگاه غایط از مخرج تجاوز نکرده باشد پس در این صورت
مجز است میانه شستن به آب یا ازاله کردن عین نجاست ازان بمالیدن سه سنگ
یا سه کلوخ یا سه کهنه یا سه پنبه یا سه سفال یا سه چوب و مانند اینها از چیزهائی که
پاک باشند و ازاله عین نجاست از انها ممکن باشد بغیر از انچه استثنا شده که خواهیم
گفت و شستن باب افضل است از مالیدن سه سنگ و اگر شستن و مالیدن هردو
را بجا آورد کامل است و در این صورت مستحب است که اول سه سنگ را بمالد و بعد
ازان باب بشوید و هرگاه مخرج به سه سنگ پاک نشود واجب است که زیاد کند تا انکه
پاک شود و هرگاه بکمتر از سه سنگ پاک شود واجب است که سه سنگ را تمام کند
و استعمال یک سنگ که سه جهت داشته باشد کفایت نمیکند بلکه باید سه مسح از سه
سنگ بجا آورد نه از سه جهت از یک سنگ و استعمال سنگ و کلوخ نجس جایز نیست
و اگر به سنگ نجس یا چیز دیگر که نجس باشد مسح کند واجب است که بعد ازان مخرج را
باب بشوید و واجب نیست که هر یک از سه سنگ همه موضع نجس را فرو گیرد بلکه
اگر از هر یک مسح بعضی از محل بشود بطریقی که از همه سه سنگ پاکی حاصل شود کفایت
میکند بلی افضل انست که هر یک از سه سنگ همه محل نجس را فرو گیرد و لازم است که اول
سنگ را بر موضعی گذارد که پاک باشد و از ان بطریقی بمالد که نجاست را بردارد و آن را

و آن را بموضعی دیگر نقل کند و واجب است که بعد ازان باب بشوید و حرام است استعمال
کردن چیزهای خوردنی مثل نان و میوه و غیر اینها و استعمال کردن سرگین و چیزهائی
که از برای اینها احترامی باشد مثل ورق قران و ادعیه و کاغذی که بران احادیث یا علوم
دینیه نوشته شده باشد و تربت حضرت سید الشهداء ع و اگر بیکی از اینها مسح کند
محل پاک نمیشود و اگر چیز محترم را مثل ورق قران از روی استخفاف و اهانت
استعمال کند کافر میشود و مسح کردن بچیزهای صیقلی چون شیشه و مانند ان
کفایت نمیکند و استعمال زغال کفایت نمیکند و استعمال چیزهای رخو مثل زغال
و مانند ان اگر نجاست را قلع کند و ازاله نماید کفایت میکند و اگر نه کفایت نمیکند
و ظاهر است که سنگی که تر باشد یا چیز دیگر که تر باشد و پاک باشد استعمال ان
کفایت میکند اگرچه احوط کفایت نکردن است و سنگی که شخص دیگر ان را استعمال
نموده باشد میتواند که بعد از شستن ان سنگ ان را استعمال کند و کفایت میکند
و همچنین میتواند و کفایت میکند که موضعی از ان را که پاک باشد استعمال کند
اگرچه موضعی دیگر از ان بنجاست الوده باشد لکن هرگاه خود شخص ان سنگ را
استعمال کند جایز نیست که در همان وقت بعوض سنگ دویم یا سیم ان را بشوید
و استعمال کند بجهت انچه پیش گفتیم که واجب است که بسه سنگ مسح حاصل شود
و هرگاه سنگریزه یا کرمی از مخرج بیرون اید که الوده بنجاست نباشد یا اب ماله
که وقت بیرون امدن پاک بوده بر کرده استنجا واجب نخواهد بود اگرچه احوط و افضل
استنجا است لکن هرگاه بچیز نجس الوده باشند بعد از انکه بیرون اید استنجا
واجب خواهد بود و بدانکه اگر کسی عمداً استنجا را ترک نماید و وضو ساخته و نماز

و نماز کند وضوی او صحیح است لکن نماز او باطل است و اعاده نماز باتفاق همه علما واجب است و اگر کسی از روی فراموشی استنجا را ترک کند و وضو ساخته نماز کند مشهور و اقوی است که وضوی او صحیح است لکن نماز او باطل است اگر وقت باقیست واجب است که اعاده کند و اگر وقت گذشته واجب است که قضا نماید

فصل دویم در مستحبات است مستحب است که در وقت قضای حاجت بموضعی برود که همه بدن او از مردم پوشیده باشد و کسی او را نبیند پس اگر در جائی باشد که در بیت الخلا باشد همان کفایت میکند و اگر در صحرا باشد باید از مردم دور شود بطریقی که کسی او را نبیند یا در عقب دیواری یا گودی بنشیند که از نظر مردم پوشیده باشد و مستحب است که از برای بول کردن اختیار کند مکانی را که بول از آن ترشح نکند یعنی در زمینی بنشیند که خاک بسیار داشته باشد یا در موضع بلندی بنشیند و مستحب است که در وقت داخل شدن به بیت الخلا پای چپ را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن پای راست را مقدم دارد و اگر در صحرا باشد محل مقدم داشتن موضع نشستن است و مستحب است که در اثنا سر خود را بپوشاند و در وقت نشستن تکیه بر طرف چپ کند و در وقت داخل شدن مستحب است که این دعا را بخواند بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الرِّجْسِ النَّجِسِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و در حدیثی وارد شده است که اگر کسی در نماز بسیار سهو کند در وقت داخل شدن به بیت الخلا این دعا را بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و در وقت کشف عورت خواه برای بول باشد یا غیر آن بگوید بسم الله و در وقت نشستن این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ

عَنِّی الْقَذَی وَالْاَذَی وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ و در وقت حدث این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ کَمَا اَطْعَمْتَنِیهِ طَیِّبًا فِی عَافِیَةٍ فَاَخْرِجْهُ مِنِّی خَبِیثًا فِی عَافِیَةٍ و در وقت نظر کردن بغایط این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِی الْحَرَامَ و در وقت نظر کردن بآب این دعا را بخواند بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا و در وقت استنجا این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَاَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِی وَحَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ و در وقت فارغ شدن از آن این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَی مَا اَخْرَجَ عَنِّی مِنَ الْاَذَی فِی یُسْرٍ وَعَافِیَةٍ و در وقت اراده بیرون آمدن از بیت الخلا این دعا را بخواند بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَافَانِی مِنَ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ وَاَمَاطَ عَنِّی الْاَذَی و در وقت بیرون آمدن دست بر شکم خود بمالد و این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَمَاطَ عَنِّی الْاَذَی وَهَنَّاَنِی طَعَامِی وَشَرَابِی وَعَافَانِی مِنَ الْبَلْوَی و بعد از بیرون آمدن از بیت الخلا این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی لَذَّتَهُ وَاَبْقَی فِی جَسَدِی قُوَّتَهُ وَاَخْرَجَ عَنِّی اَذَاهُ یَا لَهَا نِعْمَةً یَا لَهَا نِعْمَةً لَا یَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا و مستحب است که بعد از استنجا بول بیاید و مستحب است از برای مردان که استبرا نمایند و در کیفیت استبرا کردن در میان فقها خلافست و چند قول در آن است و احوط آنست که سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر دست بکشند و از بیخ ذکر تا سر آن را سه مرتبه دست بکشند پس سه نوبت سر ذکر را بیفشارد و اگر بعد از استبرا رطوبتی بیرون آید حکم بول ندارد بلکه پاکست و اگر پیش از بیرون آمدن رطوبتی نو

وضو ساخته باشد وضو را باطل نمیکند و اگر بعد از بول کردن استبرا نکرده
باشد و تری از مخرج بیرون آید حکم بول دارد و واجب است که مخرج را بشوید
و وضو را باطل میکند و مستحب است که بدست چپ استبرا نماید اظهر آنست که
استحباب استبرا برای زنان نیست و از برای ایشان استبرا نیست و اگر بعد از بول کردن
تری از ایشان بیرون آید که مشتبه ببول باشد نجس نخواهد بود و وضو را باطل
نخواهد کرد اگر چه افضل و احوط آنست که در این صورت مخرج را بشویند و وضو را
اعاده نمایند **فصل سیم** در مکروهات آنست بدانکه مکروه است بول یا غایط
کردن در سر راهها و در درخانهای مردم بشرطیکه مملوک نباشد و اگر مملوک
باشد نشستن در آنجا بدون اذن حرام است و در جائی که مردم آب از نهر یا بود خانه
یا چاه بر میدارند و در در مسجد و پشت دیوارهای آن و بر سر منزلها و در موضعی
که قافله و منزل دین فرود می آیند تا مردم در آنجا اجتماع مینمایند و در زیر درختی
که میوه بدهد خواه در آن وقت میوه داشته باشد یا نه بشرطیکه درخت و زمینی که درخت
در آنست مملوک آن باشد که اگر چنین نباشد بدون اذن مالک حرامست و مکروه
است بول کردن در حمام و مکروه است بول کردن در سوراخ حشرات الارض
مثل موش و مار و مورچه و مانند اینها و در زمین سخت بلکه در هر موضعی که خوف
برگشتن بول و رسیدن آن بجامه و بدن باشد در احادیث وارد شده که اجتناب
نکردن از بول باعث عذاب قبر است و در حدیثی وارد شده که بیشتر عذاب قبر
از بول است و مکروه است ایستاده بول کردن و مکروه است بول و غایط کردن
در آب خواه جاری باشد یا ایستاده و کراهت در ایستاده بیشتر است و در شب

بد در شب کراهتش زیاد تر است خواه جاری باشد یا ایستاده و شکی نیست
که در وقت ضرورت مثل وقتی که کسی بکشتی سوار شده باشد یا مانند
آن کراهتی نیست و مکروه است که از جای بلندی بر هوا بول کند که بپائین بپاشد
و کراهت در صورتی نیست که بر در آن موضع بنشیند و بر هوا بول کند پس اگر بول بر
زمین آن موضع کند و از آنجا بپائین جاری شود از ناودان نباید و نان کراهت
نیست و مکروه هست که در وقت بول و غایط کردن عورت خود را رو بقرص
آفتاب یا ماه کند و هر گاه حایلی مثل دیوار یا درخت یا ابر و مانند اینها در میان
بهم رسد کراهت بر طرف خواهد شد و بکسوف و خسوف کراهت بر طرف
نخواهد شد و همچنین پشت بقرص آفتاب یا ماه در وقت غایط کردن مکروه
است لکن در وقت بول کردن پشت بقرص اینها کردن کراهتی ندارد و مکروه
است در وقت غایط کردن رو یا پشت خود را بباد کند و در وقت بول کردن
رو بباد داشتن مکروه است لکن پشت بباد کردن کراهتی ندارد و مکروه
است در وقت قضای حاجت خواه بول باشد یا غایط چیز خوردن و آشامیدن
و مسواک کردن و بسیار نشستن در وقت غایط کردن و حرف گفتن مگر آن
دعاهائی که در این مقام رسیده است که گفتن و خواندن آیة الکرسی و حکایت
اذان و الحمد لله گفتن هر گاه در آن حال عطسه کند و امر ضروری که اگر سخن نگوید
فوت شود و دست زدن و امثال آن کفایت نکند و اگر کسی بر او سلام کند جواب
سلام او واجب است و هر گاه اسم پیغمبر را بشنود صلوات بر آنحضرت بفرستد و
مکروه است استنجا کردن بدست راست و بدست چپ مکروه نیست مگر آنکه

انکه در دست چپ انگشتری باشد که اسم خدا یا اسم یکی از پیغمبران یا یکی از ائمه یا حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام یا ایه از قران بران نقش باشد و مراد اسمی است که قصد یکی از ایشان شده باشد هم چنانچه در نگینهای عقیق و مانند ان نقش میکنند نه اسمی که موافق اسم یکی از ایشان باشد اگرچه قصد اسم ایشان نشده باشد مثل انکه شخص اسم خود را که مطابق با اسم یکی از پیغمبران یا ائمه است در نگین انگشتر نقش کند هم چنانکه در مهر خود نقش میکند که در این صورت مکروه نخواهد بود **فصل چهارم** در اداب حمام بدانکه مستحب است رفتن بحمام از جهت پاک نمودن بدن از چرک و کثافات و بهتر است که روز چهارشنبه یا جمعه بر در رود. جمع افضل است و واجب است که در وقت داخل شدن عورت خود را بپوشاند اگر دیگری در حمام باشد و مکروه است که عورت خود را نپوشیده داخل اب شود بلکه باید با لنگ باشد و تا در آب است لنگ را از خود بر ندارد مگر انکه احتمال نجاستی در ان برود که در این صورت گشودن ان بجهة شستن ان که مطمئن شود عیبی ندارد و اگر بی لنگ در میان اب غسل کند غسل و صحیح است اگرچه مرتکب فعل مکروه شده خواهد بود و اگر بی لنگ در بیرون اب باشند در خارج حمام و غسل ترتیبی کند مکروه نخواهد بود و اگر در حمام در بیرون اب باشد و بی لنگ غسل ترتیبی کند باز مکروه خواهد بود و کراهت در وقتی است که کسی دیگر در انجا نباشد که نظر بعورت او نماید پس اگر کسی دیگری باشد واجب است که عورت خود را بپوشاند هر گاه یا وجود انکه کسی دیگر در انجا باشد و نظر بعورت او کند در این صورت غسل او صحیح خواهد بود اگرچه مرتکب

فعل حرام شده خواهد بود و مکروه است که ناشتا بحمام برود و یا انکه شکم پر بحمام برود بلکه باید اندکی چیزی بخورد و برود و مکروه است در حمام شانه بر ریش زدن و مسواک کردن و لنگ بر سر و ما البدن در برود ما البدن که اب دور امیبرد و مستحب است که در وقت رخت کندن ابتدا را که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست بخواند اللّهُمَّ انْزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النِّفَاقِ وَثَبِّتْنِي عَلَى الْإِيمَانِ و در وقت داخل شدن خانه اول بگوید اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَأَسْتَعِيذُ بِكَ مِنْ أَذَاهُ و در وقت داخل شدن خانه دوم بگوید اللّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الرِّجْسَ النَّجِسَ وَطَهِّرْ جَسَدِي وَقَلْبِي پس اندکی در خانه دوم درنگ کند و چون خواهد داخل خانه سیم شود که خزانه اب است قدری اب گرم بر سر و پاها بریزد و در خانه سیم مکرر بگوید اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَأَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ و در وقت رخت پوشیدن بگوید اللّهُمَّ أَلْبِسْنِي التَّقْوَى وَجَنِّبْنِي الرَّدَى و مراد از خانه اول حمام همان رخت کن میباشد و خانه دوم و سیم دو احتمال دارد یکی بهمین طریقی که الحال هست یعنی از سر حمام تا میان حمام که امدی ان خانه دوم است و خزانه خانه سیم است و احتمال میرود که در زمان سابق بعد از رخت کن هم خانه دیگر بوده است که از انجا داخل میان حمام میشده اند چنانچه الحال هم در بعضی حمامها قدیم باین طریق هست و مستحب است که در وقت بیرون امدن دستار عمامه بر سر ببندد و همچنین کسیکه از حمام بیرون اید باینست که با او بگوید طَهُرَ مَا طَابَ مِنْكَ وَطَابَ مَا طَهُرَ مِنْكَ و مستحب است شستن سر بسدر

بیند و خطمی خصوصاً در روز جمعه که احادیث بسیار در فضیلتش وارد
شده است و مستحب است خضاب کردن ریش بحنا و وسمه احادیث بسیار
در فضیلتش وارد شده و در حدیثی وارد شده که چهارده خاصیت دارد
از آن هست که از جمله است که باد را از گوشها میبرد و تاریکی را از چشم بر طرف
میکند و خوش میکند بوی او را و سخت میکند گوشت دندانرا و کم میکند وسوسه
شیطان را و شاد میشود بان ملائکه و مستحب است نوره کشیدن در هر
پانزده روز یکمرتبه و سه روز و بیست روز و چهل روز هم حدیث وارد
و ترک کردن مردان نوره کشیدن را تا چهل روز و زنان تا بیست روز
کراهت شدیده دارد و نوره کشیدن زیر بغل و تراشیدن آن مستحب است
و نوره کشیدن بهتر است و در حدیثی وارد شده که وقت نوره کشیدن
قدری نوره بر سر انگشت کوچک بو کند و بر سر بینی قرار دهد و بگوید
صَلَّی اللهُ عَلی سُلَیمانَ بنِ داوُدَ کَما اَمَرَنا بِالنُّورَة و در حدیث دیگر
بجای صَلَّی اللهُ اَللّٰهُمَّ ارحَم وارد شده پس هر گاه چنین کند نوره
او را نمیسوزاند انشاء الله و مکروه است نوره کشیدن در روز چهارشنبه
و در روز جمعه احادیث اختلاف دارد و از بعضی از آنها کراهت معلوم میشود
شود و اظهر نزد حقیر آنست که در روز جمعه مکروه نیست و روزهای دیگر
نیز عیب ندارد و مکروه است که در وقتی که نوره کشیده باشد بنشیند
و بعد از نوره کشیدن حنا بر موضع آن مالیدن مستحب است و حنا بر
دست و پا بستن هم بطریقی که متعارف است مستحب است و حنا بعد از نوره

نوره بلکه در هر وقتی بر ناخنها بستن که رنگ ناخن مرده نباشد در حدیث
وارد شده است و مستحب است بر همه بدن هم مالیدن در احادیث وارد شده
است در جنابت نوره کشیدن عیبی ندارد و مکروه است که پیر زنان بحمام
روند و در بعضی احادیث وارد شده که باید زنان را از رفتن حمام منع کنید
و مراد آنست که جمع شدن ایشان در حمام مکروه هست باید هر زنی تنها
بحمام رود مگر آنکه ممکن نباشد که در این صورت با وجود جمعیت رفتن زنان بحمام
مکروه نیست و سلام کردن در حمام کراهت ندارد بلی کسیکه لنگ نبسته باشد
سلام کردن و قرآن خواندن او مکروه است و بعضی گفته اند که سلام کردن
مکروه است و بهر صورت اگر کسی سلام کند جواب سلام او واجب است مثل
سایر اوقات و جماع کردن با زن خود در حمام اگر اتفاق افتد مکروه نیست
و در حدیث وارد شده که در حمام خوردن آب سرد و ریختن آن بر بدن باعث
بعضی ناخوشیها میشود مگر ریختن بر پاها در وقت بیرون آمدن که باعث
بر طرف شدن بعضی ناخوشیها میباشد و مکروه است بیک پهلو خوابیدن
در حمام که پیه گرده را آب میکند و شستن سر بگل که عزت را میبرد و هر روز
بحمام رفتن که پیه گرده را آب میکند و لاغر میکند بدن را و سنت است که یکروز برود
و یک روز نرود که گوشت بدن را زیاد میکند

فصل پنجم

در آداب اقسام نظافت و پاکیزگی و آن هشت چیز است اول تراشیدن موی سر است
از برای مردان هم چنانکه از احادیث بسیار معلوم میشود و از بعضی احادیث
میشود که افضل واگذاردن موی سر و نتراشیدن است بشرطی که موی

سر بلند شود از آنچند شعبه نماید بطریقی که هر یک از آنها قطعه جداگانه شود و
از باقی قطعها جدا شود و از بعضی احادیث میرسد که تفریق مکروه است و اظهر
در تفریق تخییر است که تراشیدن موی سر از برای مردان مستحب است و در حدیث
هفته یکمرتبه تراشیدن موی سر در روز جمعه وارد شده است و اما زنان پس
بدون ضرورت و علتی حرام است که موی سر خود را بتراشند دوم گرفتن شارب است
در هر روز جمعه و در حدیث است که بجهت سعت رزق ناخن و شارب را در هر
روز جمعه بگیرند و در حدیث است که هر کس ناخنها و شارب خود را بگیرد در هر
جمعه و در وقت گرفتن بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلَى سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ نمی افتد ریزه
ناخنی و ریزه از مویی مگر آنکه نوشته میشود از برای او باین سبب ثواب آزاد نمودن
بنده و ناخوش نمیشود مگر در مرض موت و گرفتن در روز پنج شنبه نیز خوب
است و افضل است که جمعه بگیرد و آنچه از موها اگر گرفته میشود دفن آن سنت
است سیم اصلاح ریش است یعنی مدور ساختن آن و گرفتن آنچه زیادتر از یک
قبضه است از آن و اول قبضه از زیر زنخ است نه از زیر لب چهارم شانه زدن
بر ریش است و در نزد هر نماز واجب یا نافله مستحب است و در حدیث است که هر کس
هفتاد مرتبه شانه بر ریش زند و این عدد را شماره کند تا چهل روز شیطان
از او دور شود و نزد او نیاید و در حدیث است که شانه نمودن ریش از زیر چهل
بار و از بالا هفت بار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده است و فرمودند
که قطع میکند بلغم را و زیاد میکند ذهن را و مستحب است که شانه از عاج باشد
که استخوان فیل است و بعضی گفته‌اند که استخوان دندانهای پیش است و در حدیث

استعمال بوی خوش

و در حدیث است که هر کس ریش خود را [illegible] شانه کند از وبا سالم میماند
و مکروه است که ایستاده شانه نماید که باعث فقر و قرض و ضعف قلب میشود
و نشسته شانه زدن باعث قوة قلب میشود و مستحب است که ابتدا از زیر ریش
بسمت بالا شانه بزند و سوره انا انزلناه را در آن وقت بخواند و بعد از آن
از جانب بالا بپایین شانه بزند و سوره والعادیات را بخواند پنجم سرمه
کشیدن است در وقت خوابیدن و در حدیث است که سرمه کشیدن در شب
نفع دارد چشم را و بروز زینت است و در حدیث دیگر وارد است که سرمه سنگ
خوش میکند بوی دهان را و سخت میکند مژهای چشم را و مستحب است که عدد میلها
طاق باشد نه جفت و در حدیثی است که چهار میل بچشم راست بکشید و سه میل
بچشم چپ بکشید و در حدیثی دیگر است که حضرت رسول سه بار در چشم راست میفرمود
و دو بار در چشم چپ و در حدیثی دیگر است که در هر چشمی سه بار میفرمودند
ششم استعمال بوی خوش است از گلاب و عنبر و احادیث در فضیلت آن بسیار
وارد شده است و در حدیثی است که یک نماز با بوی خوش افضل است از هفتاد
نماز بدون آن و فرمودند که از اخلاق پیغمبران است و نیز وارد است که قوی میکند
دل او زیاد میکند جماع را و مستحب است که در وقت هر نمازی استعمال شود و
اگر آن ممکن نشود در روزی یکمرتبه و اگر آن نیز ممکن نشود یک روز استعمال کند و
یک روز ترک کند و استعمال آن در روز جمعه سنت مؤکده است هفتم مسواک کردن است
و آن ثواب بسیار دارد و در وقت وضو ساختن و اراده نماز کردن و خواندن
قرآن و در سحرها سنت مؤکده است و مکروه است مسواک کردن در حمام

در حمام و در بیت الخلا و اقل مسواک کردن است که بانگشت بمالد هشتم گرفتن
ناخن است و گرفتن همه ناخنهای دستها و پاها در روز جمعه سنت مؤکد است
و در وقت گرفتن بگوید بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه
حدیث آن در گرفتن شارب ذکر نمودیم و در بعضی از احادیث وارد شده که
اگر در روز جمعه احتیاج بگرفتن ناخن نباشد باید کارد یا مقراض بر آن مالیده
شود تا استحباب بعمل آید و بعد از جمعه روز پنجشنبه افضل است و روز سه شنبه
و یکشنبه مکروه است و مستحب است که در گرفتن ناخنهای دست ابتدا شود
بانگشت کوچک دست چپ و ختم شود بانگشت کوچک دست راست و بعد از گرفتن
مالیدن کارد و مانند آن بر سرهای ناخن بجهت هموار شدن آن مستحب است و
مکروه است که ناخن بدندان گرفته شود و آنچه از ناخن گرفته میشود دفن آن
مستحب است و شستن سرهای ناخن بعد از گرفتن که آهن بآن رسیده مستحب است
و از برای زنان بهتر نگرفتن ناخنها است مگر آنکه بحدی رسد که باعث غدغن
در وضو شود که در این صورت گرفتن لازم است

باب هفتم

در بیان وضو و احکام آنست و در آن چند فصل است

فصل اول

در موجبات وضو یعنی چیزهائی که باعث شکستن وضو میشود و آن شش چیز است
اول بول دویم غایط سیم بادیکه از موضع معتاد بیرون آید چهارم خوابی که بر
چشم و گوش غلبه کند بنحوی که نه ببیند و نشنود پنجم هر چیزیکه عقل را زایل کند
مثل دیوانگی و مستی و بی هوشی ششم بعضی از افراد استحاضه است که در مقام
خودش ذکر خواهد شد و هیچکدام از مذی و بوسیدن زن بشهوت و دست مالیدن

وضو مستحب

۱۱۷ مخرج بول یا ازدم

مالیدن بفرج آن و اماله کردن و خنده قهقهه کردن و بیرون آمدن خون از
مخرج غایط هرگاه با آن خون بول و غایط نباشد و قی کردن باعث شکستن
وضو نمیشود

فصل دویم

در اقسام وضو است بدانکه وضو بر دو قسم است
واجب و مستحب بدانکه وضو واجب میشود جهت نمازهای واجبی خواه نمازهای یومیه
باشد یا غیر اینها و همچنین واجب است از برای نماز احتیاط و اجزاء نماز واجبی
که فراموش شده باشد و بعد از نماز آنرا بجا آورد و از برای سجدهٔ سهو نیز
واجب است و از برای اذان و اقامه گفتن و سجدهٔ شکر و سجدهٔ تلاوت قرآن و نماز
میت وضو واجب نیست و همچنین وضو واجب است از برای طواف واجب و
رسانیدن دست ببدن نوشته قرآن هرگاه آن رسانیدن دست ببدن
بنذر یا قسم یا عهد واجب شده باشد و فروع رسانیدن دست بنوشته قرآن
را در فصل ششم که در احکام وضو است ذکر خواهیم نمود و همچنین واجب میشود
وضو بنذر و شبه آن هرگاه نذر کرده باشد و بدانکه وضوی مستحبی بسیار است
اول بجهت نماز سنتی لکن در نماز سنتی وضو واجب شرطیست باین معنی که شرط صحت
نماز است که اگر بدون وضو بجا آورد صحیح نخواهد بود دویم بجهت طواف
سنتی سیم بجهت دست مالیدن بنوشته قرآن اگر واجب نباشد چهارم
بجهت خواندن قرآن و برداشتن آن پنجم بجهت نماز میت ششم بجهت داخل
شدن مسجدها و روضات پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام هفتم بجهت [illegible]
در آن شرط نیست از اعمال حج هشتم بجهت زیارت پیغمبر و ائمه علیهم السلام بزیارت
قبرهای مؤمنین نهم بجهت سعی در حاجت خود یا حاجت مؤمنی دهم بجهت

بجهت خوابیدن خصوصا اگر جنب باشد و اولی آنست که اگر کسی وضو را فراموش
کند در وقت خوابیدن برود و جامهٔ خواب تیمم کند و بخوابد یازدهم بجهت جماع
کردن با زن آبستن دوازدهم بجهت جماع کردن محتلم پیش از آنکه غسل بکند سیزدهم
بجهت ذکر کردن حایض در وقت نماز چهاردهم بجهت حصول تجدید یعنی اگر کسی وضو
داشته باشد مستحب است که دفعهٔ دیگر وضو را تازه کند در وقتیکه فاصلهٔ
معتدبه حاصل شده باشد از وضوی اول خواه با وضوی اول نماز کرده باشد[2]
پانزدهم بجهت همیشه با وضو بودن یعنی هر وقت وضوی او باطل شود مستحب است
که وضو بسازد که همیشه با طهارت باشد شانزدهم بجهت داخل کردن میت در
قبر هفدهم بجهت جماع کردن غسل دهندهٔ میت هرگاه غسل مس میت نکرده
باشد هیجدهم بعد از بوسیدن از روی شهوت نوزدهم بجهت بیرون آمدن
مذی بیستم بجهت بیرون آمدن وذی است بیست و یکم بعد از دست مالیدن بفرج
زن بیست و دوم بعد از خواندن زیاده از ۴ شعر باطل یعنی شعریکه در هجو مومنی
یا در مدح کردن شخصی باشد بصفاتی چند که در آن نباشد یا در ترغیب مردم با
امریکه حرام باشد بیست و سیم بعد از قی کردن بیست و چهارم بعد از خون آمدن
از بینی بیست و پنجم بعد از خلال کردن دندان که از آن خون بیرون آید بیست و
ششم بعد از خندهٔ قهقهه در نماز کردن بیست و هفتم بجهت کسیکه جنب باشد
هرگاه ارادهٔ اکل و شرب نماید بیست و هشتم از جهت مهیا شدن نماز فریضه
یعنی مستحب است که پیش از دخول وقت وضو بسازد که نماز را در اول وقت
بجا آورد بیست و نهم بجهت کسیکه از سفر خواهد وارد خانه خود شود که مستحب است

[2] یا نکرده باشد

[4] چهار بیت

مستحب است وضو بسازد و داخل خانه شود سی‌ام بجهت داخل شدن زن و شوهر
بر یکدیگر در شب زفاف که از برای هر دو مستحب است که وضو بسازند و بدانکه
غیر از این مواضع ۳ دیگر هست که مستحب است و همه را ایراد در کتاب سفینة النجاة
که بعربی نوشته‌ایم ذکر کرده‌ایم **فصل سیم** در واجبات وضو از افعال و شرائط
آن اول نیت است که مراد از نیت قصد فعل مأمور به معین است که ممتاز باشد
از غیر آن و قربة الی الله و حق آنست که کافی است از برای او آنکه داعی و باعث
بر فعل همان معنی باشد یعنی آن فعل معین از برای خدا او را باین امر داشته
باشد هرچند در وقت کردن فعل بخاطرش نگذراند پس هرگاه پیش از وقت
فعل را معین کند باین معنی که منظورش اینست مثلا وضو بسازد بعد از این که
حدثی از او سر زده باشد از برای نماز مغرب از برای خدا و بعد از زمانی که می
آید وضو بسازد همان معنی که در نظر داشته باعث اینست که او را بر این فعل وا دارد
پس همان کافیست و ضرور نیست که در وقت شستن رو در دل بگذراند که وضو
میسازم بلی هرگاه غافل باشد بکلی از آنچه منظور داشت در این صورت واجب است
که در وقت شستن رو یا وقتیکه شروع میکند در شستن دستها که مستحب است
بیاد خود بیاورد و بدانکه حق در نزد حقیر این بود که ذکر شد لکن احوط
آنست که بدل بگذراند در وقت شستن رو که وضو میسازم قربة الی الله و مراد از
قصد قربة کردن فعل از برای خدا آنست که منظورش این باشد که این عبادت را
بجهت فرمان برداری خدا یا بجهت اینکه این عمل شکر الهی است و موجب تعظیم
او است بجا آورد و بدانکه قصد وجوب یا سنت و قصد رفع حدث و مباح بودن

[illegible marginal notes]

۱۰۲۰

بودن نماز واجب نیت اگرچه موافق احتیاط است باین طریق که نیت کند که
وضو میسازم جهت مباح بودن نماز و رفع حدث بجهت آنکه واجب است یا سنت
است قربة الی الله و بدانکه گذرانیدن نیت در دل واجب است و بزبان
گفتن لازم نیست بجهت اینکه نیت عبارت از قصد خاص است و قصد فعل
قلب است پس محل نیت قلب است پس هرگاه بزبان بگوید که وضوئی که خدای تعالی
بر من واجب کرده است بجا می آورم قربة الی الله هرگاه با قصد قلبی نیت باشد
آن وضو صحیح است و اگر مجرد گفتن بزبان باشد بدون قصد قلبی باطل است
و همچنین است در سایر عبادتها و احتیاط آنست که بزبان نیت را نگوید اگر
چه با قصد قلبی باشد و بدانکه هرگاه وقت نماز واجبی داخل نشده باشد
و بر ذمه او عبادت واجبی نباشد که مشروط بوضو باشد مثل قضای نمازهای
یومیه یا نمازی که بنذر واجب شده باشد و مانند آن در این صورت قصد وجوب
وضو را نکنند بلکه قصد سنت کنند یا بمجرد قربت اکتفا کنند و اگر با این وضو
باشد تا وقت نماز واجبی برسد ظاهر آنست که میتوانند با او نماز واجبی را بکنند
و بعضی گفته‌اند که بوضوء مستحبی جایز نیست نماز واجبی را بکنند مگر آنکه قصد
رفع حدث در آن وضو نموده باشد و آن موافق احتیاط است و واجب است که بر
حکم نیت باقی باشد تا از وضو فارغ شود یعنی نیتی که منافی نیت باشد
نکند مثل آنکه عضوی را بقصد تبرید بشوید یا آنکه قصد قطع کردن وضو را
بکند یا قصد فعلی کند که آن فعل باطل کننده وضو باشد مثل بول کردن و
اخراج ریح و مانند اینها پس هرگاه در بین وضو قصد کند که وضو را قطع نماید

نیت وضو

۲۲

نماید پس اگر عود کند به نیت پیش از آنکه موالات فوت شود و تمام کند وضو را
پس وضوی آن صحیح خواهد بود و اگر عود نکند به نیت یا آنکه بعد از فوت شدن
موالات عود کند و وضو را تمام نماید آن وضو باطل خواهد بود و واجب است
که نیت مشتمل بر قربت باشد اگر قصد قربت نداشته باشد و بقصد ریا وضو
بسازد وضوی او باطل است و اگر فعل راجحی را که مطلوب شارع است با آن ضم
کند مثل قصد تعلیم کردن کسی را در وضو ضم کند یا کسیکه روزه میگیرد
به نیت قربت قصد پرهیز را ضم کند یا آنکه پیش از نماز در بلند گفتن تکبیرة
الاحرام به نیت قربت قصد اعلام مأمومین را ضم کند یا کسیکه خمس و زکوة
میدهد قصد متابعت دیگران را ضم کند پس در این امور ضمیمه ضرری ندارد
و بدانکه در ضم کردن چیزهائی که مباح است به نیت مثل خنک شدن در وضو
باب سرد یا گرم شدن در غسل به آب گرم یا گرم شدن نماز در آفتاب و مانند
اینها پس در اینها خلافست و حق آنست که ضم کردن این امور باعث بطلان نمیشود
هرگاه مقصود بالذات قربت باشد که اگر اینها هم در نظر نمیبود تفاوتی از برای
او حاصل نمیشد ولکن احوط اجتنابست اما مثل لذت بردن از خنکی آب
بهجت در بین وضو و خوشحال شدن از اینکه کسی او را در عبادت ببیند پس
اینها ضرر ندارد و هرگاه ضم کند به نیت قربت قصد ریا و خودنمائی را یا آنکه
در بین عبادت قصد ریا کند پس عبادت خواه وضو باشد یا غیر آن باطل است
و مثل نیت وضو است نیت در سایر عبادات در همه آنچه ذکر شد و در اینجا
چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم دوم از واجبات

از واجبات شستن روی میباشد و حدّ آن در طول از موضع رستنگاه موی سر است تا آخر ذقن و در عرض آنقدر است که میان دو انگشت ابهام که بزرگ باشد و انگشت وسطی که میانه باشد از کسیکه خلقت او با اعتدال باشد پس کسیکه غیر مستوی الخلقه باشد مثل آنکه انگشتهای او بسیار بلند یا کوتاه یا روی او بسیار بلند باشد یا بعکس این باشد باید رجوع بمستوی الخلقه کند و باید از هر طرف قدری زیاده داخل کند تا علم بوجوب یقین شستن شود و واجب نیست شستن نزعتین یعنی دو سفیدیکه در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی که مو ندارد و هم چنین واجب نیست شستن عِذار یعنی موضعی که مقابل گوش است که بر آن موی ریش میروید و هم چنین است عذار یعنی آن سفیدیکه میان گوش و عذار است که مو در آن نمیروید و هم چنین شستن عارض واجب نیست و آن از پایین عذار است تا ذقن هر قدر از اینها که ذکر شد داخل حدّ مذکور باشد که احاطه کند بآن دو انگشت بطریقیکه گفتیم شستن آن واجب است هر قدر که خارج باشد واجب نیست و هرگاه کسی انزع باشد یعنی موی سر او بسیار بالا باشد یا اغم باشد یعنی موی سر او بسیار پایین آمده باشد تا نزدیک ابرو و پیشانی باید رجوع بمستوی الخلقه بکند و باید هر چه مانع باشد از رسیدن آب بپوست و موها ابرو و غیرها ازاله کند مثل وسمه که زنها میکشند هرگاه جرم داشته باشد و مثل خالی که بصورت[2] میگذارند که جرم دارد و مثل آب بینی که خشک شده باشد و چرک چشم و سایر جرمها که در رو یا لب یا حوالی چشم بهم رسیده باشد باید هر یک از اینها که مانع رسیدن آب باشد ازاله نماید و باید گوشهای چشم را دست بکشد که یقین برسد

[حاشیه:] و شستن صدغ و آنچه میان جامه ... صدغ بضم اول ... میان چشم و گوش است ... از آنجا که بیند و موی ... است که او ... در آنجا ... از زلف میگویند ... عارض ... ریش ... تا ...

[حاشیه:] [2] میگذارند صح

برسیدن آب بآن بهم رسد و هر قدر از موی ریش که از حد رو تجاوز کرده باشد واجب نیست شستن آن یعنی در طرف طول هر قدر از حدّ ذقن زیاده باشد و در طرف عرض هر قدر از میان دو انگشتی که گفتیم بیرون باشد واجب نیست شستن آن و هرگاه موی ریش که از حد مذکور بیرون نباشد بسیار باشد بطوری که بشره از زیر آن هیچ نمایان نبوده باشد شستن ظاهر آن کفایت میکند و رسانیدن آب بزیر آن واجب نیست بلکه مستحب هم نیست و بعضی مستحب دانسته‌اند و اگر ریش کم مو باشد بطریقیکه بعضی از بشره که در زیر آنست نمایان باشد در این صورت هر قدر از بشره که ظاهر و نمایان است باید شسته شود ولکن رسانیدن آب بزیر موها واجب نیست اگرچه احوط است و هم چنین رسانیدن آب بزیر موی ابرو و پلکهای چشم و شارب و سایر موهایی که در رو میباشد واجب نیست و در شستن رو واجب است که ابتدا از بالای رو کند یعنی ابتدا از موضع رستنگاه مو بریزد و از آنجا فرود آورد تا آخر و ترتیب در شستن واجب نیست باین معنی که واجب نیست که از بالا که کم کم تا پایین بیاید بلکه همان که شروع از رستنگاه موی سر کرد بهر طریقیکه شستن بعمل آید هر چند که یکمرتبه تا پایین شسته شود و سمت دیگر[2] شسته نشده باشد و اگر در آب بجهت ابتدا بموضع رستنگاه مو نکند بلکه ابتدا از پایین رو یا وسط رو بریزد و از آنجا ببالا ببرد وضوی او باطل و نماز او بی وضو است و جایز است شستن رو بهر یک از دست راست یا چپ یا هر دو با هم ولکن افضل آنست که بدست راست بشوید سیم از واجبات شستن دستها است و واجب است که ابتدا بمرفق کند و اصل مرفق را نیز داخل کند و از آنجا بشوید

[حاشیه:] [2] کفایت میکند

بشوید تا سر انگشتان و اگر بر عکس کند یعنی ابتدا بطرف انگشتان کند و از اینجا
بشوید تا مرفق هم چنانکه سنیها میکنند وضوء او باطل خواهد بود. و در شستن
دستها جایز است که آنرا باب فرو برند بطریقیکه آب بهمان برسد بشرطیکه در
فرو بردن ابتدا بمرفق شود و همین که آب بهمه دست برسد کفایت میکند و دست
مالیدن بران لازم نیست اگر چه احوط است و آنکسیکه از مرفق تا بند دست بشوید
و از بند دست تا سر انگشتان را نشوید یا آنکه بعضی از انگشتان را یا ما بین آنها
را نشوید وضوء او باطل خواهد بود و هرگاه موی دست کم باشد واجب است
که آب بزیران برساند و هرگاه بسیار باشد بطریقیکه بشره از زیران نمایان نباشد
پس در اینصورت احوط است که نیز آب بزیران برساند و اگر در دست انگشتری
یا دست بند باشد و مانع از رسیدن آب باشد واجب است که از او حرکت بدهند
که آب بزیران برسد و واجب است شستن ناخنها اگر چه بسیار بلند شده باشد
و زیر ناخن تا حدیکه ظاهر است و بچشم دیده میشود واجب است شستن آن و
زیاده بران واجب نیست پس هرگاه چرک در زیر ناخن باشد اگر مانع باشد
از رسیدن آب بظاهر واجب است ازاله آن بشرطیکه ضرر در ازاله آن نباشد و
اگر در باطن باشد ازاله آن واجب نیست و سیاهیها قلیلی که نازک است و در زیر
ناخنها پیدا میشود از چرک یا از دودها مانع رسیدن آب نیست پس ازاله آنها
واجب نیست پس ازاله آنها واجب نیست و هرگاه بعد از وضو مانعی در مواضع
وضو ببیند و احتمال بدهد که این مانع بعد از وضو بهم رسیده باشد ظاهر
است که وضوء او صحیح است و هرگاه کسی انگشت زیادی یا گوشت زیادی که

زیادی که پایین تر از مرفق باشد داشته باشد واجب است شستن آن و هرگاه
دست کسی بریده باشد پس اگر از بالای مرفق بریده شده است پس شستن آن
دست ساقط است از او باتفاق علما و اگر از پایین مرفق بریده باشند که چیزی
از مرفق باقی باشد واجب است شستن باقی مانده باتفاق علما و اگر از مرفق بریده
شده است که استخوان ساق تمام بریده شده پس در اینجا محل خلاف است
احوط بلکه اقرب آنست که سر استخوان بازو را بشوید و در شستن رو و
دستها فقد واجب است که مسمای شستن بعمل آید یعنی در عرف آنرا شستن
بگویند هر چند که باب کمی باشد و شستن عرفی وقتی بعمل می آید که جریان آب
بعمل آید هر چند باعانت دست باشد پس مجرد مالیدن دست تر بر ساختن عضو
بدون جریان کفایت نمیکند چهارم از واجبات وضو مسح مقدم سر است یعنی مسح
موی پیش سر بتفصیلی که بعد ذکر خواهد شد یا جای مو اگر مو نباشد و مسح
پیشانی این صورت نیست بجهت آنکه پیشانی محل شستن است نه محل مسح و مسح بر
حایل مانند عمامه و جرم حنا و مانند آن جایز نیست باتفاق علما مگر در حال
ضرورت و واجب نیست که مسح از بالا بپایین باشد بنا بر اظهر بلکه مستحب است
پس از پایین ببالا هم جایز است لکن مکروه است و در مسح مسمای یعنی آنچه را
در عرف مسح بگویند کفایت میکند پس گذاشتن یک انگشت و حرکت دادن آن
بطریقیکه مسمای کشیدن بعمل آید کفایت میکند و اکتفا بگذاشتن آن بدون کشیدن
جایز نیست بعضی کمتر از یک انگشت را جایز نمیدانند و آن ضعیف است لکن احوط
است و مستحب است که بقدر سه انگشت مضموم بکشد بکر مسح نماید هم چنانچه

که از بازو نیز بریده شده است

باشد و استخوان بازو تمام بریده باشد

هم چنانچه در بعضی اخبار وارد شده است و احتمال میرود که سر انگشتان جانب
طول سر مراد باشد و احتمال میرود که از جانب عرض مراد باشد و بهتر است که عمل
هر دو احتمال را بکند که هر دو بعمل آید باین طریق که سر انگشت را بطول بگذارد
بر عرض سر و بعد بعرض یک انگشت انگشتان را پائین بکشد و هر گاه موضع
مسح را بجای مسح نشوید کفایت میکند و واجب نیست که مسح بانگشت باشد
بلکه بهر جزء از دست که مسح کند کفایت میکند لکن احوط است که مسح بباطن
کف بشود و بظاهر آن نکند و بهتر است که از انگشت مسح کند و اگر از باطن
دست متعذر باشد بر پشت دست مسح کند و اگر از آن هم متعذر باشد بذراع
مسح کند و مستحب است که مسح سر بدست راست بشود و بر زنان واجب نیست
که در وقت مسح کشیدن مقنعه را از سر بردارند بلکه همین که انگشتان را
بزیر مقنعه کنند و مسح نمایند بعمل آورند کفایت میکند اگر چه بهتر است
که مقنعه را بردارند و مسح کنند و جایز است که بر روی موی سر مسح نمایند بشرط
موی پیش سر باشد و این قدر بلند نشده باشد که از حد پیش سر تجاوز
کرده باشد پس اگر موی از غیر پیش سر رسته باشد و بر پیش سر آمده باشد
مسح بر آن جایز نیست و هر گاه موی پیش سر بلند شده باشد بطریقیکه از پیش
گذشته باشد و بر پیشانی و غیر آن افتاده باشد تا بطریقی باشد که اگر کشیده
شود از پیش سر بگذرد و بموضع دیگر برسد مسح بر آنقدریکه از پیش سر نمی
گذرد جایز است بر زیادتی آن جایز نیست و بر غضبل و رنگ سر زن و مرد
هر دو جایز نیست پنجم از واجبات مسح پاها است و حد آن از سر انگشتان است

انگشتان است تا کعب و احوط آنست که خود کعب را هم مسح کند و کعب بنا بر مشهور
و اقوی عبارت است از قبه قدم یعنی بر آمدگی که بر پشت پا است و جمعی گفته اند که
کعب مفصل ساق و قدم است که مفصل پا باشد و این احوط است و فرق کرده نشده
عرض پاها در مسح ضروری نیست بلکه اگر بقدر یک انگشت دست از سر انگشتان
پا بکشد تا کعب کفایت میکند و مستحب است که بهمه کف دست پا را مسح کند یعنی
کف دست را بر سر انگشتان پا بگذارد و بطریقی بکشد که در آخر مسح سر انگشتان
دست از کعب جدا شود و باید پا را محکم کند و دست بران بکشد نه آنکه پشت
پا را بر کف دست بکشد و هر گاه مسح پاها را از کعب ابتدا کند تا سر انگشتان
صحیح است بنا بر مشهور و احوط است که از سر انگشتان ابتدا کند و بکشد تا کعب
و هر گاه بر روی پا حایلی باشد مانند چکمه و جوراب و مثل اینها مسح بر آن جایز نیست
مگر در حال ضرورت چون وقت برف و شدت سرما در سفر که در این صورت
مسح بر روی چکمه و جوراب جایز است و از ابن حنبل است که هر گاه بخواهد چکمه را بر
آورد از قافله باز ماند و خوف ضرر دیگر باشد و هم چنین در حال تقیه مسح بر
چکمه و مانند آن جایز است چون سنیان چنین میکنند جمعی گفته اند که بعد از
زوال ضرورت آن وضو باطل نمیشود بلکه تا حدثی صادر نشود باقی است و با آن
وضو نماز میتوان کرد و اگر چه ممکن باشد که وضوئی کرد بی نقصان باشد نماز
و جمعی دیگر گفته اند که بعد از زوال ضرورت آن وضو باطل میشود و باید دوباره
وضو بسازد و این قول احوط است و هر گاه پاها را بعوض مسح بشوید جایز نیست مگر
در حال تقیه چون سنیان چنین میکنند و واجب است که مسح سر و پاها از بقیه

از باقی آب وضوی که در دستها مانده است باشد و مادامی که تری در دستها
باقی باشد از سایر مواضع وضو جایز نیست که آب بگیرد و مسح کند و هرگاه در (لکن)
دستها تری باقی نمانده باشد بلکه خشک شده باشد جایز است که از سایر مواضع
وضو مثل ذراع و روی و موی ابرو و مژه و ریش بردارد و مسح کند و در صورتی
که از ریش بردارد احوط است که از موهائی بردارد که از حد رو بلند نشده باشد
شستن آن لازم نیست بردارد و اگر تری در دست و سایر مواضع (وضو) باقی نباشد از
آب تازه نمیتواند بردارد و مسح کند بلکه در این صورت باید وضو را از سر بگیرد
اگر در زیر باران وضو بسازد بعد از شستن رو و دستها باید احتیاط کند که دست
او از آب باران تر نشود و با آن تری تازه مسح کند ولی اگر باین جهتی از دست که با آن
مسح میکند باران نرسیده باشد مسح او صحیح است اگرچه بیایی اجزاء آن باران برسد
و هرگاه در محل مسح تری باشد پس اگر تری دست بر تری آن غالب باشد مسح
صحیح است و اگر تری محل مسح خواه سر باشد یا پاها بیشتر از تری دست باشد
مسح باطل است پس باید در این صورت محل مسح را خشک کند و اگر وقت
مسح کند و فرقی نیست در تری محل مسح میان آنکه تری آن از آب باشد یا از عرق
باشد و هرگاه آب وضو قدری زیادی از تری در دست باشد که از کشیدن آن
بمحل مسح شستن بعمل آید یعنی جریان حاصل شود اولی است که اگر بشستن ضعیفی
باشد که در ضمن او مسح بعمل آید ضرر ندارد بشرطی که قصد شستن نداشته باشد
بلکه قصد مسح داشته باشد و بدانکه این زیادتی کار است و برای او لازم نیست
ششم از واجبات وضو ترتیب است بطریقی که ذکر کردیم یعنی اول رو را بشوید و

بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن مسح کند[۲]
پاها را و در مسح پاها مشهور است که ترتیب واجب نیست و میتواند که اول پای
چپ را مسح کند و بعد از آن پای راست را و لکن احوط بلکه اقرب بصدق ترتیب است
که واجب است مسح پای راست را اول بکند و بعد از آن پای چپ را مسح کند و هرگاه
کسی مخالفت ترتیب کند و عضوی را که اول باید شست عقب بیندازد هرگاه اعضای
پیش خشک شده باشد واجب است که وضو را از سر بگیرد خواه از روی عمد مخالفت
کرده باشد یا از راه جهل و یا از راه فراموشی باشد و هرگاه اعضای پیش خشک
نشده باشند از جائی که مخالف ترتیب شده بشوید بطریقی که ترتیب حاصل شود
پس اگر دست چپ را پیش از دست راست شسته باشد و تری رو باقی باشد واجب
است که بعد از آن دست راست را بشوید و بعد از آن باز دست چپ را بشوید و شستن
رو دوباره در این صورت که تری آن باقیست لازم نیست و اگر اول دست چپ
را از روی فراموشی بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید و بعد از آن بیاد
او بیاید در این صورت واجب است که دست چپ را دوباره بشوید و شستن دست
راست دوباره واجب نیست و احوط است که در این صورت بعد از تمام کردن وضو دو
باره وضو بسازد و اگر از روی عمد اول دست چپ را شسته باشد و بعد دست
راست را شسته باشد در این صورت واجب است که دوباره دست راست را بشوید
و بعد از آن دست چپ را هم نیز بشوید هفتم از واجبات موالات است و اظهر و اشهر
است که مراد از موالات است که هر عضو را پیش از آنکه همه عضوها پیش خشک
شود بشوید پس اگر تاخیر بیندازد تا اینکه عضوهای پیش خشک شود وضوی او

[۲] پیش سر را و بعد از آن مسح کنیم

[illegible]

واجبات وضو

از باقی آب وضوئی که در دستها مانده است باشد و مادامی که تری در دستها
باقی باشد از سایر مواضع وضو جایز نیست که آب بگیرد و مسح کند و هرگاه در
دستها تری باقی نمانده باشد بلکه خشک شده باشد جایز است که از سایر مواضع
وضو مثل ذراع و رو و موی ابرو و حره و ریش بردارد و مسح کند و در صورتی
که از ریش بردارد احوط آنست که از موهائی بردارد که از حد رو نگذشته باشد
شستن آن لازم نیست بر ندارد و اگر تری در دست و سایر مواضع باقی نباشد از
آب تازه نمیتواند بردارد و مسح کند بلکه در این صورت باید وضو را از سر بگیرد
اگر در زیر باران وضو بسازد بعد از شستن رو و دستها باید احتیاط کند که دست
او از آب باران تر نشود و بان تری تازه مسح کند بلی اگر بانجائی از دست که با آن
مسح میکند باران نرسیده باشد مسح او صحیح است اگرچه بباقی اجزاء آن باران برسد
و هرگاه در محل مسح تری باشد پس اگر تری دست بر تری آن غالب باشد مسح
صحیح است و اگر تری محل مسح خواه سر باشد یا پاها بیشتر از تری دست باشد
مسح [illegible] مسح باطل است پس باید در این صورت محل مسح را خشک کند و انوقت
مسح کند و فرقی نیست در تری محل مسح میان آنکه تری آن از آب باشد یا از عرق
باشد و هرگاه آب وضو قدر زیادی از تری در دست باشد که از کشیدن آن
بمحل مسح شستن بعمل اید یعنی جریان حاصل شود اولی آنست که اگر شستن ضعیفی
باشد که در ضمن او مسح بعمل آید ضرر ندارد بشرطیکه قصد شستن نداشته باشد
بلکه قصد مسح داشته باشد و بدانکه این ترتیبی که دانستی بر او لازم نیست
ششم از واجبات وضو ترتیب است بطریقی که ذکر کردیم یعنی اول رو و [illegible] بشوید و

او باطل خواهد بود اگرچه از راه اضطرار یا جهل یا فراموشی باشد پس اگر دست
راست او وقتی خشک شود که روی او خشک شده باشد وضوی او باطل خواهد بود و
همچنین هرگاه دست چپ او وقتی خشک شود که رو و دست راست او هر دو خشک
شده باشد وضوی او باطل است لیکن هرگاه دست چپ او وقتی خشک شود که تری دست
راست او یا روی او یک کدام باقی بوده باشد وضوی او صحیح خواهد بود و بعضی
گفته‌اند که مراد از موالات پی در پی شستن همهٔ عضوها می‌باشد بطریقی که
بحسب عرف و عادت جدائی در میان دو عضوها حاصل نشود پس اگر کسی رو را بشوید
و بعد از فاصله و جدائی عرفی دست راست را بشوید وضوی او باطل خواهد
بود اگرچه تری روی باقی باشد و این قول ضعیف است لیکن احوط می‌باشد و
هرگاه هوا بسیار رطوبت داشته باشد و بجهت کامل ساختن وضو طول در
وضو بهم رسد بطریقی که اگر هوا معتدل می‌بود در وقت شستن هر عضوی
تری در عضوهای پیش باقی نمی‌ماند نقصی در وضو نخواهد بود بجهت آنکه مناط
باقی بودن تری است بحسب حس و در این صورت تری باقی است و زایل شدن
تری بر تقدیر معتدل بودن هوا مدخلیتی ندارد و باعث بطلان وضو نمی‌شود
و هرگاه کسی پی در پی وضو بسازد بطریقی که در میان هیچ یک از دو عضو
جدائی نباشد لیکن بجهت شدت گرما یا آمدن باد سخت یا مانند اینها عضو پیش
خشک شود پیش از آنکه عضو بعد را بشوید و بطریق دیگر وضو ممکن نباشد در
این صورت وضوی او صحیح خواهد بود و هرگاه در این صورت تری در اعضا
باقی نماند از برای مسح کردن باید وضو را از سر بگیرد و به آب تازه نمی‌تواند که مسح

واجبات وضو

کند مسح بکند بلی هرگاه باقی ماندن تری در اعضا بجهت مسح متعذر باشد بای
طریق که اگرچه مکرر وضو بسازد باز تری در اعضا بجهت مسح باقی نماند در
این صورت بجهت ضرورت و اضطرار جایز است که به آب تازه مسح کند و وضوی
او صحیح خواهد بود و بعضی در این صورت احتمال واجب بودن تیمم را داده
اند و آن ضعیف است هشتم مباشرت است یعنی واجب است که مکلف خودش
مباشر وضو شود پس اگر دیگری رو و یا دست او را بشوید یا مسح سر و پاهای
او را بکند وضوی او باطل است مگر در حالت ضرورت و اضطرار مثل آنکه
مریض باشد یا عذری دیگر داشته باشد که از وضو گرفتن عاجز باشد که در
این صورت واجب است که نایب بگیرد بجهت شستن اعضای وضو و در این صورت
نیت وضو را خود آن شخص باید بکند و هرگاه هم خود نیت کند و هم نایب احوط
است و هرگاه نایب اجرت خواسته باشد باید بدهد بشرط قدرت و ضرر نرسیدن
باو و هرگاه نایب گرفتن ممکن نشود یا بجهت نبودن کسی که نایب شود و یا بجهت
آنکه نایب اجرت بخواهد و او قدرت نداشته باشد که بدهد در این صورت تیمم
بکند و آنچه واجب است که خود بجا آورد همان شستن و مسح کردن است چنانچه گفتیم
پس هرگاه دیگری آب از برای وضوی او حاضر کند یا آب بر کف دست او بریزد و او
خودش آن آب را به رو یا دست ببرد ضرری ندارد اگرچه مکروه است و هرگاه دیگری
آب بر رو یا دستهای او بریزد و خود دست بر آن بکشد بعضی گفته‌اند که در این صورت
باز وضوی او باطل است بجهت آنکه از ریختن آب بر عضو شستن تمام یا فی الجمله
حاصل می‌شود و بعضی گفته‌اند که صحیح است و احوط ترک است نهم آنکه آب وضو

واجبات وضو

وضو با آب مطلق باشد و آب مضاف نباشد و معنی آب مطلق و مضاف پیش ذکر شد
پس اگر کسی از آب مضاف وضو بسازد اگرچه از راه اضطرار و نایافت شدن آب
باشد وضوی او باطل است **دهم** آنکه آب وضو پاک باشد پس وضو ساختن
با آب نجس جایز نیست باتفاق همه علما و حکم آبی که مشتبه باشد به نجس یا آب مضاف نجس شده
باشد پیش ذکر شد و در پاک بودن همه عضوهای وضو پیش از وضو ساختن
خلاف است بعضی گفته اند که شرط نیست در صحت وضو اینکه اعضای وضو پیش
از وضو پاک باشد بلکه یک شستن از برای ازاله نجاست و وضو کفایت میکند
و بعضی گفته اند اگر با آب قلیل وضو بسازد واجب است که پیش از وضو اعضای
وضو را اگر هر یک که نجس باشد بشوید و هر گاه به آب جاری یا کر وضو بسازد ضرر
ندارد از برای وضو نجاست اعضا اگر آن نجاست جرمی نداشته باشد بلکه همان
عضو نجس را فرو برد در آب جاری یا کر بقصد وضو بیرون می آورد و وضوش صحیح است
و درستش هم شسته شده است و مشهور میانه علما آنست که باید اعضای وضو
پیش از ساختن وضو پاک باشد خواه با آب قلیل وضو بسازد یا با کر و جاری پس اگر
نجس باشد باید اول ازاله نجاست را بکند و بعد از آن وضو بسازد و این قول احوط
است و ظاهر اینست که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن آن عضو کافی باشد
و واجب نیست که همه اعضا را قبل از وضو تطهیر کند **یازدهم** آنکه مکان وضو
مباح باشد و غصبی نباشد پس وضو ساختن در مکان غصبی باطل است خواه
خود غصب کننده آن مکان باشد یا کسی دیگر آن مکان را غصب کرده باشد و اگر جاهل
باشد و نداند که این مکان غصبی است و در آن وضو بسازد وضوی او صحیح است

است و اگر بداند که غصبی است این مکان لکن نداند که در مکان غصبی وضو باطل است
و وضو بسازد این ندانستن فایده ندارد و وضوی او باطل است و در صحیح بودن
وضو در فرش یا آجر یا کفش غصبی یا آنکه بر قاطر یا اسب غصبی سوار باشد و بر روی
آن وضو بگیرد خلاف است بعضی گفته اند که وضو در همه اینها صحیح است و مشهور اینست
است که باطل است و این قول احوط بلکه اقرب است و آنچه از کفشهای مردم که از راه اشتباه
در مجالس یکی بدیگری مشتبه شود در حکم کفش غصبی نیست و ظاهر اینست که صاحبش
راضی به وضو ساختن در آن باشد بلی هرگاه مظنه برضا بودن صاحب کفش نداشته
باشد احتیاط آن باشد بلکه لازم است که وضو بدان نسازد و حکم وضو ساختن از ظرف
غصبی و ظرف طلا و نقره پیش از این مذکور شد **دوازدهم** آنکه آب وضو مباح
باشد و غصبی نباشد پس هرگاه وضو بسازد به آبی که بداند غصبی است وضوی او
باطل است پس واجب است که آب وضو مباح باشد خواه ملک او باشد یا از انهار
و رودخانهها و کوهها باشد پیش از آنکه کسی آنها را ملک خود بکرداند و یا آنکه مال
غیر باشد لکن صاحبش اذن داده باشد در وضو ساختن و بدانکه اذن بر سه قسم
است یکی اذن صریح مثل اینکه صاحب آب بگوید که وضو بساز از آب من و یکی اذن
فحوی مثل این که کسی دیگری را مهمان کند و خرج او بکند و تعظیم و تکریم او بکند
که این دلالت میکند بر اینکه صاحب خانه راضی است که مهمان از آب او وضو بسازد
یکی اذن شاهد حال است مثل این که شخصی دوستی دارد که از احوال او می فهمد که او
راضی است باین که از آب او وضو بسازد و در اذن شاهد حال لازم است که باید
علم حاصل شود باین که صاحب آب راضی است یا مظنه کفایت میکند اظهر بلکه اشهر

اشهر است که مظنه کفایت میکند و جمعی گفته‌اند که تا علم حاصل نشود استعمال
جایز نیست و اما نهرها و قناتها که مال غیر است پس جایز است استعمال آنها در وضو
و غسل و آشامیدن و رخت شستن بدون اذن گرفتن از صاحبانش مگر آنکه
صاحب آنها منع کند تا علم یا ظن بهم رسد که راضی نیست و چون این را دانستی پس
بدانکه غصبی بودن آب بچند طریق میتواند شد که یکی از آنها اینست که کسی در
زمین غیر بدون اذن و رضای او چاهی بکند که در این صورت آب اینجا غصبی
خواهد بود و وضو و غسل از آن باطل خواهد بود و این محل خلاف و گفتگو
نیست و چند طریق دیگر را در ضمن اقسام آنها بیان میکنیم که کیفیت مغصوب
شدن هر یک بچه طریق است پس بدانکه آب از چهار قسم بیرون نیست اول اینکه
کسی آنرا احراز کرده باشد یعنی آب صاحب داشته باشد[۲] و شبهه نیست که این
آب را آن شخص مالک میشود پس اگر دیگری این آب را بجبر بگیرد یا بدون اذن و رضای
او آنرا استعمال کند آن آب غصبی میشود و وضو و غسل از آن باطل است و این قسم
هم محل خلاف و گفتگو نیست دوم مثل آب شطها و رودخانها و امثال آنها و آب بارانی
پیش از آنکه کسی مالک بشود با اینکه در ظرف خود کند یا در نهری که مملوک خود
باشد جاری کند و این قسم هم محل گفتگو نیست بجهت آنکه خلافی نیست که همه
مسلمانان در این آب شریکند و هر کس بخواهد میتواند آنرا بردارد و در وضو
و غسل و سایر چیزهای دیگر استعمال کند سیم آبی از آنها مباح است که ذکر کردیم
شخصی آنرا داخل نهر مملوک خود کرده باشد که در اینصورت ظاهر و اظهر است
که آن شخص آنرا مالک میشود چهارم آبهای قناتها و چشمه‌هائی که مردم

[۲] و در ظرف خود یا در حوض خانه خود کرده باشد صح

که مردم آنرا بقصد تملک کنده باشند و آب از آنها بیرون آمده و در نهری جاری کرده
باشند و در این باب علما خلافی نیست که هر کس قناتی بکند و آب از آن بیرون
جاری کند آن قنات با آن آب مالک میشود و هر نهری هم که از برای جاری شدن
آن آب درست کرده مالکی نداشته باشد بکند از املاک میشود و در قسم سیم
و چهارم ظاهر اینست که خلافی در میان مجتهدین نیست که غصبیت آن بیکی از
دو چیز متحقق میشود اول شق کردن نهر یا این طریق که دیگری متصل بنهری که
مملوک این شخص است خواه آب آن از قسم سیم باشد یا از قسم چهارم باشد نهری
بکند که قدری از آب آن شخص را باو بدون رضای او داخل نهر خود کند دوم
آنکه اصل نهر و قنات و آب را بدون رضای آن شخص مالک ضبط کند و مالک
را از تصرف در مجرای آب منع کند و چون این را دانستی پس میگوئیم نظر بفتوی علما
و فتاوای مجتهدین بعد از تحقق غصبیت بهر یک از دو طریق که گفتیم باید
وضو و غسل و غیر آنها از آن آب جایز نباشد بجهت آنکه کلام مجتهدین مطلق است
در اینکه غسل و وضو از آب غصبی جایز نیست نه از برای غصب کننده و نه از برای
غیر او پس هر آبی که صدق کند بر آن که غصبی است باید وضو و غسل از آن باطل
باشد و شکی نیست که چشمه و قناتی که با آب آن دیگری بجبر ضبط کرده باشد
و صاحبش را منع کرده باشد از تصرف کردن در آن بر آب آن صدق میکند که
غصبی است باتفاق پس باید وضو و غسل از آن باطل باشد و این مطابق قواعد
و کلام فقها است و مخالفی در اینجا از مشاهیر مجتهدین نیست مگر اینکه سید
مرتضی و ابو الفتح کراجکی و بعضی دیگر چون مانند صحرای غصبی را تجویز کرده‌اند

کرده اند نظر بنا بر بودن اذن شاهد حال الظاهر اینست که در این قسم آب غصبی
نیز تجویز وضو و غسل بکنند و بعضی از علما متاخرین نیز قایل شده اند بصحت وضو
و غسل از این آب یعنی آب نهر و قناتی که مغصوب شده باشد پس مخالفتی که در این
مقام واقع است در دو موضع میباشد موضع اول مخالفتی است که ظاهرا آن نسبت
مرتضی و بعضی دیگر است و بعضی از متاخرین نیز از آن اختیار نموده است
چنانچه ذکر شد و حاصل قول ایشان اینست که شکی نیست که این آب غصبی است لکن
این آب پیش از مغصوب شدن نظر باذن شاهد حال وضو و غسل از آن صحیح بود
پس باید بعد از مغصوب شدن نیز جایز باشد نظر باستصحاب اذن مذکور و این
کلام از دو وجه باطل است **اول** آنکه شکی نیست که تصرف کردن در مال غیر
بدون اذن او بهیچ وجه جایز نیست باتفاق همه علما پس بنا بر این استعمال آب دیگری
جایز نیست مگر باذن او بیکی از سه قسمی که پیش گفتیم که اذن صریح یا فحوی یا شاهد
حال باشد پس باید هر موضعی که ماذون نباشد بیکی از این قسم تصرف جایز
نباشد چون میگوئیم که قد ثابت است که تصرف در آب مذکور پیش از غصب شدن
جایز است بجهة حاصل شدن اذن شاهد حال و مظنه برضای صاحبان بجهة
اینکه اجماعی است که پیش از غصب شدن وضو و غسل از آن جایز است اما بعد از
غصب شدن اجماعی بر جایز بودن وضو و غسل از آن نیست بلکه ظاهر اینست که
اجماع بر خلاف است و همچنین مظنه برضای مالک هم حاصل نیست در تصرف
کردن در آن اما از برای غاصب پس آن ظاهر است که مالک قطعا راضی بتصرف
کردن آن نیست و اما از برای غیر غاصب پس بجهة آنکه ظن غالب اینست بلکه گاهی

گاهی علم حاصل میشود باینکه در این صورت مالک از جهت تنگ کردن بر
غاصب و انتقام کشیدن از آن راضی نیست که هیچ کس از آن آب استعمال کند بجهة
آنکه شکی نیست که اگر آب غصبی را همه مردم از آن دوری کنند و هیچ کس از آن
استعمال نکند و اجاره نکند و از آن دوری نماید امر بر غاصب تنگ میشود
و باین جهت گاه باشد که دست بردارد و آب را بصاحبش واگذارد و هر مالکی
که اینمعنی را احتمال بدهد یقین است که باستعمال مردم راضی نمیشود و اگر فرض
شود که بجهة اختلاف احوال صاحبان و اختلاف استعمال کنندگان و اوقات و مکانها
بعضی از صاحبان آب بعد از آنکه آب ایشان را غصب کنند راضی باشند که غیر از
غاصب باقی مردم آن آب را استعمال کنند پس شکی نیست که بعضی دیگر راضی
نباشند پس در همه مواضع آبهای غصبی اذن شاهد حال و مظنه برضای مالک
بهم نمیرسد بلکه شک در رضا و اذن شاهد حال در این صورت بهم میرسد
و همین که شک بهم رسید نظر باینکه اصل در مال غیر حرمت تصرف است تا اذن
و رضای او بیکی از سه قسمی که مذکور شد حاصل شود پس در این مقام که هیچ
یک از سه قسم اول اذن حاصل نیست نباید که وضو و غسل از آن آب جایز باشد
و اگر فرض شود که بعد از غصب شدن علم برضای مالک در استعمال کردن بهم رسد
جایز است استعمال آن آب و لکن حاصل شدن این علم بی گفتن مالک در نهایت
اشکال است بلکه در اغلب اوقات از جمله محالات است و اگر کسی بگوید که منشا
در جواز استعمال اذن شارع است میگوئیم که اذن شارع هم در صورتیست
که غصب نشده باشد و نیز عمل و طریقه مسلمین هم در استعمال آب نهرها و قناتها

و قناتهای مملوکه در صورتی بوده که مغصوب نشده باشند بجهت آنکه بعد از
غصب وقف میکرده اند وجه دویم آنستکه مجتهدین مطلقا حکم کرده اند که وضو
و غسل از آب غصبی جایز نیست و غصبی بودن بر این آب صدق میکند پس هرگاه
وضو و غسل از این آب غصبی جایز میبود چگونه همه مجتهدین حکم مطلق میکردند
و متعرض این قسم آب غصبی نمیشدند که وضو و غسل از آن جایز است و حال آنکه
بیشتر افراد آب غصبی این قسم است که اصل نهر و قنات بجبر ضبط شده باشد پس
معلوم میشود که غرض مجتهدین از اذن شاهد حال در صورتیست که غصب نشده
باشد و در صورتی که مغصوب شده باشد اذن شاهد حال برطرف میشود
و بجهت عارض شدن غصب استصحاب جاری نمیشود هم چنانچه در زمین غیر هرگاه
غصبی نباشد وضو و نماز را بجهت اذن شاهد حال همه مجتهدین جایز دانسته
اند و لکن بعد از غصب شدن زمین همه مجتهدین تصریح کرده اند باینکه وضو
و نماز در آن جایز نیست و اجماعی است مگر سید مرتضی و ابو الفتح که مخالفت
کرده اند و جایز میدانند هم چنانکه مذکور شد و مخالفت ایشان قادح در اجماع نیست
پس معلوم است که اذن شاهد حال را بعد از غصب شدن زمین مستقیم نمی
دارند و آنرا برطرف میدانند پس باید در آب هم بعد از غصب شدن اذن شاهد
حال باقی نماند و در این حکم با زمین غصبی شریک باشند زیرا که فرق گذاردن
بی وجه است پس میگوئیم که بطلان وضو و غسل از این قسم آب غصبی در نزد مجتهدین
ظاهر بلکه اجماعی بوده که بطریق مطلق حکم کرده اند پس با وجود اجماعی که ظاهر
میشود از سایر مجتهدین اعتنائی بخلاف سید و بعضی دیگر نیست و خلاف

و خلاف ایشان قادح در اجماع نیست **موضع دویم** از مخالفت ایشان آنکه
بعضی توهم کرده اند که این آب وقتی غصبی میشود که غاصب آنرا بگیرد و بر زمین خود
جاری کند پس اندر قنات تا موضعی که پیش از غصب هم آنجا آب میرفته است
حکم مغصوب نیست و وضو و غسل از آنجا صحیح است و از آن موضعی که غاصب
آب را میگیرد و در زرع خود یا خانه خود یا ملک دیگری جاری میکند مغصوب است
و شبهه نیست که این سخن باطل است بجهت آنکه حقیقت غصب عبارتست از مستولی
شدن کسی بر مال دیگری بدون رضای او بطریقیکه صاحب مال متمکن از تصرف
در مال خود نباشد و شکی نیست که قناتهائی که غصب کرده میشود که مثل کهنک
میباشد قناتهائی است که مالک داشته یا وقف بوده و صاحب جور دست آنرا
ضبط و تصرف کرده اند بطریقیکه مالک یا متولی بالکلیه وجه اختیار تصرف در آن
نیست بجهت آنکه اگر مالک بخواهد قنات را پر کند یا تنقیه کند یا آب آنرا از ابتدای
قنات بجهت دیگر جاری کند نمیتواند و اگر کاری دیگر را بر روی او ببیند از دهی
نتواند و غاصب انواع تصرف در آن مینماید و منع دیگران نموده زیرا که
قنات را تنقیه میکند و اگر چاهی از آن خراب شود میسازد و هر نوع تصرف که
باید که در قنات متصور میشود غاصب بعمل می آورد پس هرگاه اصل قنات غصبی
شود و آب آنرا غاصب بمصرف برساند البته آب آن از توابع قنات تا هر کجا
که برود مغصوب خواهد بود اگر چه قدری از مجرای آن مجرائی باشد که پیش از
غصب نیز از آنجا میرفته و حال آنکه در حقیقت اصل مجری نیز مغصوب است زیرا
که اگر پر شود و عیبی بهم رساند غاصب آنرا اصلاح میکند و مالک آن هیچ تصرفی

۲ خواهد

تصرفی دران نمی تواند بکند پس درین صورت که مالک آن اصلا متمکن از هیچ
دخل و تصرفی دران قنات نباشد بکلی از آن آب مغصوبه ممنوع باشد
و از سر چشمه هم نتواند تصرف بکند همان قنات مغصوب خواهد بود و از هیچ
موضع آن استعمال جایز نخواهد بود بلی سخن این شخص که این توهم کرده در
وقتی صحیح است که پیش از آن جائی که غاصب آب را می برد مغصوب نباشد یعنی مالک
آن هر تصرفی بخواهد بتواند بکند مثل این که قنات سر چشمه آن در قریه باشد
و آب آن هم در آن قریه و هم در قریه دیگر بزرع رود و غاصب در قریه دوم آب آن را
تصرف نکرده باشد و بزرع خود کند و لکن آن غاصب تسلط بر قریه اول نداشته
باشد و مالک اگر خواهد همان آب را در قریه اول بگرداند و نگذارد که بقریه
دوم برود بتواند و غاصب نتواند که او را منع کند و اگر سر چشمه آن قنات غصب
کرده باشد مالک متمکن از درست کردن باشد بغیر هر تصرفی که بخواهد
در اصل قنات بکند بتواند و غاصب نتواند او را منع کند در این صورت آب سر چشمه
تا موضعی که غاصب آب را می برد مغصوب نیست و وضو و غسل از سر چشمه تا آن
موضع صحیح است و از آن موضعی که غاصب آب را می برد و در زرع خود می کند
مغصوب است و وضو و غسل از آن باطل است و مخفی نماند که در صورتی که بعضی
از آب قناتها و چشمه ها غصب شود و بعضی دیگر در تصرف صاحبانش باشد پس
در این صورت اگر آن قدر که غصب شده است جدا باشد که آب غیر غصبی در فلان
روز است و آب غصبی در فلان روز است و این تقسیم را هم مالکین آب پیش از آنکه
غصب کنند کرده باشند نه اینکه آن شخصی که غصب کرده است بعد از غصب کردن

کردن این قرار داده باشند یا کسانی که در آب شریکند داده باشند پس در این صورت
استعمال آن آب در وضو و غسل و غیر آنها در روز یکه مغصوب است جایز
نیست و در روز یکه مغصوب نیست جایز است بشرطیکه آب مغصوبه در مجری
نمانده باشد و اگر آن قدر غصبی با غیر غصبی از هم جدا نباشند بلکه مثلا آبی
که پنج سهم است نصف آن را کسی غصب کرده و پیش از غصب کردن تقسیمی نکرده
بودند لکن بعد از آن آن شخص غصب کننده با باقی کسانی که شریکند در آب
تقسیمی نمایند و هر کدام سهم خود را در روز معینی قرار بدهند در این صورت
نیز جایز نیست چون تا بحال دانستی پس هر گاه استعمال آب غصبی و اشباه
آن حرام است وضو و غسل از آن باطل است لکن ازاله نجاست با آن می شود
اگر چه بجهت استعمال آن فعل حرام کرده خواهد بود و هر گاه مالک آب بعد از
غصب کردن آب او بغاصب یا غیر غاصب اذن بدهد که از این آب او استعمال
نمایند در این صورت برای آن شخصی که مالک باو اذن داده خواه غاصب باشد
یا غیر غاصب جایز است که از آن آب استعمال نماید و وضو و غسل از آن آب
صحیح است و هر گاه مالک اذن مطلق یا عام بدهد که هر کس می خواهد از
آب قنات من استعمال کند غاصب داخل این اذن نخواهد بود بجهت آنکه علم
برضای مالک در حق غاصب در این صورت حاصل نمی شود لکن دیگران می
توانند استعمال نمایند و هر گاه مالک غاصب را اذن بدهد در وضو گرفتن
یا غسل کردن بتنهائی پس از برای غاصب جایز است لکن از برای غیر غاصب
جایز نخواهد بود استعمال آن آب لکن هر گاه مالک غاصب را در مطلق تصرف

تصرف و اذن بدهد در این صورت ظاهر این است که غصبیت برطرف میشود
و آن برای دیگران هم جایز خواهد بود که از آن نهرها و قنات استعمال نمایند و
هرگاه کسی علم بغصبیت آب نداشته باشد و وضو و غسل از آن بگیرد یا ابتدا
علم داشت بغصبیت آب لکن در وقت استعمال فراموش کرد تا آنکه از وضو و غسل فارغ شد
در این دو صورت وضو و غسل آن صحیح است لکن قیمت آب را باید بصاحبش بدهد
هرگاه قیمت داشته باشد و هرگاه بآبی وضو ساخت و پیش از مسح معلوم او شد
که این آب غصبی است ظاهر این است که این باقی مانده تری که در دست است میتواند
مسح بکند و هرگاه علم بغصبیت آب داشت لکن نمیدانست که وضو بآب غصبی
باطل است در این صورت هرگاه احتمال اینکه وضو بآب غصبی باطل باشد نمیداد
و اصلا ابدا خطور نمیکرد قریب است که وضوی آن صحیح است و اگر این احتمال را
میداد و با این وجود وضو از آن ساخت در این صورت وضوی آن باطل است و هرگاه
میدانست که این آب غصبی است و نیز میدانست که وضو به آب غصبی باطل است
لکن در وقت وضو فراموش کرد که وضو بآب غصبی باطل است تا آنکه از وضو
فارغ شد در این صورت اظهر این است که وضوی او صحیح است و بدانکه باطل
بودن وضو و غسل از آب غصبی در صورتی است که علم بغصبیت داشته باشد پس احتمال
غصبی بودن یا مظنه بغصبی بودن کفایت نمیکند پس اگر در جائی آبی ببینیم
و یکنفر بگوید که این آب غصبی است اگرچه عادل باشد یا چند نفر غیر عادل
بگویند وضو و غسل از آن صحیح خواهد بود مگر آنکه از قول آن یکعادل یا آن
چند نفر غیر عادل علم بهم رسد که در اینصورت وضو و غسل از آن باطل خواهد

آب غصبی

خواهد بود اگرچه احوط است که اگر مظنه بغصبی بودن بهم رسد تا آنکه یکعادل
یا چند نفر غیر عادل خبر دهند از غصبی بودن آن در اینصورت اگرچه از قول
اینها علم حاصل نشود وضو و غسل از آن آب نکنند و اگر دو عادل شهادت بر غصبی
بودن آبی بدهند استعمال آن جایز نخواهد بود و هرگاه آب غصبی با آب مباح
مخلوط بهم شود باز وضو و غسل از آن جایز نخواهد بود و بدانکه استعمال کردن
آبیکه مال صغیر یا دیوانه یا سفیه باشد جایز است باعتبار آنکه در اینها شاهد
حال لازم نیست که مالک معلوم باشد بلکه همین که وضو و غسل کردن از آن
آب ضرری برای مالک آن نداشته باشد و مظنه حاصل شود باینکه صاحبش
راضی است استعمال میتوان کرد اگرچه صاحبش مجهول باشد پس بنا بر این هرگاه
آبی مال صغیر یا دیوانه یا سفیه باشد یا آنکه اینها در آن آب شریک باشند و از
استعمال کردن آن اصلا تصور ضرری نباشد بطریقی که مظنه حاصل شود که بجهت
ضرر نداشتن ولی ایشان میتواند اذن بدهد باستعمال کردن و مظنه هم حاصل
باشد که ولی راضی است در این صورت استعمال کردن جایز است و مناط اذن ولی
است نه اذن خود اینها تا گفته شود که اذن ایشان صحیح نیست و مظنه هم حاصل
هست که ولی ایشان که پدر یا جد پدری یا وصی یا مجتهد باشد با وجود ضرر
نداشتن راضی است باستعمال کردن از آب اینها بلی اگر علم یا ظن براضی نبودن
ولی حاصل شود باید دوری از استعمال کردن نمود و بدانکه هرگاه کسی آبی را
بفروشد بکسی دیگر ولکن بیع بوجه باطل بعمل آید که آن بیع شرعا صحیح نباشد
در این صورت آن برای مشتری جایز است استعمال کردن آن آب در وضو و غسل

دیگران خواه بایع و مشتری هر دو علم داشته باشند بغصبیت آب یا هر دو جاهل
بغصبیت آب باشند یا یکی از آنها علم داشته باشد و یکی جاهل باشد بجهت آنکه
اذنی که باعث صحت استعمال است (در اینجا) حاصل شده است غصبی بودن هم براین ضرر
نمیکند بلی هرگاه مشتری علم بغصبیت آب داشته باشد و بایع جاهل بغصبیت باشد
مشتری مظنه کند یا احتمال بدهد راضی نبودن مالک را هرگاه مطلع بر غصبیت
آب بشود در این صورت ظاهر اینست که وضو و غسل از آن جایز نباشد و بدانکه
هرگاه شخصی از راه دروغ ادعا کند که این قنات یا این چاه را از صاحبش تا فلان
مدت اجاره کرده‌ام و با این ادعای دروغ آن قنات یا چاه را بگیرد تا مادامی که در
تصرف او است مغصوبست و وضو و غسل از آن جایز نیست و بدانکه از برای صاحب
آب جایز است که از آب خودش بعد از آنکه از او غصب کرده باشند استعمال نماید
و وضو و غسل از آن بگیرد و همچنین هرگاه قنات یا چاهی وقف خاص باشد
مثل آنکه وقف بر اولاد باشد و آن قنات یا چاه را از ایشان غصب کنند هر یک از اولاد
میتوانند از آن آب استعمال نمایند در وضو و غسل مگر آنکه حق شخص معینی با آن
تعلق گرفته باشد و از آن شخص غصب نموده باشند مثل آنکه متولی آن وقف
آن آب را بشخصی اجاره داده باشد تا مدتی و غاصبی از آن شخص مستاجر غصب کرده
باشد که در این صورت وضو و غسل غیر مستاجر تا آن مدت اجاره باقی است از آن
آب صحیح نخواهد بود مگر باذن مستاجر و هرگاه آبی که وقف اولاد باشد و غصب
کرده باشند آن اولاد که موقوف علیهم میباشند همگی اذن بدهند بدیگران
که از آن استعمال نمایند در این صورت جایز است از برای دیگران که از آن آب استعمال نمایند

آب غصبی

نمایند وضو و غسل از آن صحیح است و هرگاه یکنفر از اولاد اذن بدهد ظاهر اینست
که کفایت نمیکند و هرگاه آبی وقف عام باشد مثل آنکه وقف بر همه مسلمین
باشد و آن آب را از ایشان غصب نمایند وضو و غسل هر یک از موقوف علیهم که
همه مسلمین باشند از آن آب صحیح است و از قبیل وقف بر مسلمین است آبی که وقف
کرده باشند بر مسجدها و مزارهای معصومین و کاروانسراهائی که در صحراها
میباشند بجهت منزل کردن مسافرین پس جایز است وضو و غسل کردن هر یک
از مسلمین از این آب اگرچه آنرا غصب کرده باشند و هرگاه آبی وقف بر سادات
یا علما یا فقرا باشد و از ایشان غصب کنند وضو و غسل هر یک از سادات یا
علما یا فقرا از آن صحیح است بلکه دور نیست که وضو و غسل غیر سادات یا علما
یا فقرا هم جایز باشد هرگاه باذن یکی از علما یا سادات یا فقرا باشد یا اینکه
باذن متولی آن باشد و بدانکه ظاهر اینست که جایز است وضو و غسل کردن
شیعیان از آبهائی که مجهول المالک میباشند و صاحب معینی از برای آنها نیست
اگرچه در دست غاصب باشند و لکن خود غاصب از آنها نمیتواند استعمال بکند
و بدانکه حکم غسل از آب غصبی و آب وقفی و آب مجهول المالک که غصب شده است
مثل حکم وضو از آنها میباشد در همه آنچه ذکر شد و حکم نماز کردن در مکان
غصبی و مکان وقفی و مجهول المالک که غصب شده اند مثل حکم وضو از آب غصبی
و آب وقفی و مجهول المالک که غصب شده باشند میباشد بتفصیلی که گفته شد
بدون تفاوت **فصل چهارم** در مستحبات وضو و آن چند چیز است اول
آنکه در وقت وضو ساختن رو بجانب قبله کند و در موضعی که مظنه داشته

داشته باشد که نجس است وضو نماند دویم آنکه اگر ان ظرف سر گشاده و مثل
آن باشد آن را بجانب راست خود گذارد و بدست راست آب بردارد و نیز بجهت شستن
دست راست آب را بدست راست بردارد و از آن بدست چپ بریزد و از آن
دست راست را بشوید و اگر از آفتابه وضو بسازد آن را بجانب چپ خود گذارد و
از آن آب را بدست راست بریزد سیّم آنکه رو را بدست راست بشوید و مسح سر
و پای راست را نیز بدست راست بکشد و مسح پای چپ را بدست چپ بکشد
چهارم آنکه در وقتیکه اراده وضو میکند پیش از آنکه دست در آب کند بگوید
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ
و وقتیکه دست خود را در آب میگذارد باز همین دعا را بخواند و در وقت
مضمضه این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَأَطْلِقْ لِسَانِي
بِذِكْرِكَ و در وقت استنشاق این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ
وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطِيبَهَا و در وقت ریختن آب بر جبین
بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ و در وقت شستن رو این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ
بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ الْوُجُوهُ
و در وقت شستن دست راست این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي
بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا و در وقت شستن
دست چپ این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي وَلَا تَجْعَلْهَا
مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ و در وقت مسح
کردن سر این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ

وَعَفْوِكَ و در وقت مسح پاها این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ
الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي و در
وقتیکه از وضو فارغ شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و در بعضی اخبار
وارد شده که هر کس سورهٔ انّا انزلناه را در وضویش بخواند بیرون میرود از
گناهانش مثل روزیکه مادرش او را زائیده و همچنین خواندن آیة الکرسی
در بعضی اخبار وارد شده که هر کس آیة الکرسی را بخواند بعد از وضویش عطا میکند
حق تعالی باو ثواب چهل سال و بلند میسازد از برای او چهل درجه و تزویج میکند
او را چهل حوریه و بدانکه مستفاد از حدیث اینستکه دعای هر فعلی را بعد از فارغ
شدن از آن بخواند ولکن ظاهر اینستکه اگر در اثنای آن فعل هم بخواند باز مستحب
را بعمل آورده است پنجم آنکه پیش از وضو هر دو دست را از مچ دست بشوید
پس اگر آن وضو بعد از خوابیدن یا بول کردن باشد یکنوبت بشوید و اگر بعد
از غایط باشد دو نوبت بشوید **ششم** آنکه سه نوبت مضمضه کند و سه نوبت
استنشاق کند و مضمضه اینستکه آب در دهان کند و در تمام دهان بگرداند
و بریزد و استنشاق اینستکه آب را باندرون بینی کند و بر گرداند و بیک کف
آب میتوان سه مرتبه استنشاق کرد ولکن مستحب اینستکه هر بار بسه کف باشد
و باید که اول مضمضه کند و بعد از آن استنشاق کند **هفتم** آنکه آب وضو
یعنی آنچه از آب که در وضو صرف میشود بمقدار یکمد باشد و آن بنابر اشهر و اظهر
یکصد و پنجاه و سه مثقال و ربع صیرفی است یکمد خود و بنابر اینکه بحساب من
تبریزی متعارف در این زمان که ششصد و چهل مثقال است هفت یک چارک است .

بلکه است بیش مثقال وده نخود و نیم که هشتم آنکه در شستن دستها مردان
در شستن اول آب را بر پشت مرفق بریزند و در شستن دویم آب را بر باطن و شکم
مرفق بریزند و زنان بر عکس مردان کنند و این بنا بر قول مشهور و اظهر است
که شستن مرتبه دویم صورت و دستها مستحب است چنانچه بعد خواهیم گفت
نهم آنکه چشم را در حال وضو بگشاید بدون آنکه آب داخل چشم بکند دهم
آنکه پیش از وضو مسواک نماید بچوب و مانند آن یا بانگشت و اگر پیش از وضو
فراموش کند بعد از آن بعمل آورد **فصل پنجم** در مکروهات وضو
یعنی چیزهائی که بجا آوردن آنها ضرری بوضو نمیرساند لکن ترک کردن آنها
بهتر است و آن چند چیز است اول طلب اعانت نمودن بدیگری است در وضو ساختن
باین طریق که دیگری آب بکف دست او بریزد تا آن خودش وضو بسازد لکن هرگاه
دیگری آب از برای او حاضر کند یا گرم کند هرگاه محتاج بگرم کردن شود یا
جوراب از پای او بیرون کند اینها مکروه نخواهند بود دویم وضو ساختن
از ظرفی که در آن صورت انسان یا حیوان دیگر نقش کرده باشند سیم وضو ساختن
در مسجد از حدث بول و غایط لکن اگر از حدث خواب یا باد باشد کراهتی ندارد
چهارم خشک ساختن آب وضو از اعضا بمندیل بلکه ظاهر این است که اگر بغیر مندیل
مثل جامه و آستین و دستمال و مانند اینها خشک کند کراهتی نداشته باشد
و نیز خشک ساختن بآفتاب و آتش کراهتی ندارد و بدانکه وضو ساختن از بعضی
آبها مثل آبی که سؤر بعضی از حیوانات باشد یا آبی که با آتش گرم شده باشد یا آبی
که رنگ یا بوی آن بغیر نجاست تغییر یافته باشد مکروه است بتفصیلی که پیش

پیش از این گفته شد و همچنین وضو ساختن از بعضی ظرفها مثل ظرفی که نقره
کوب یا طلا کوب باشد مکروه است بتفصیلی که در مقام خودش گفته شد
فصل ششم در باقی احکام و مسائلی که متعلق بوضو میباشد و آن چند
مسئله است **مسئله اول** شستن هر یک از رو و دستها یک نوبت واجب است
باتفاق علما و نوبت دویم مستحب است بنا بر اشهر و اظهر و نوبت سیم بدعت
حرام است و شکی نیست در باطل شدن وضو هرگاه برطوبت شستن سیم مسح نماید
پس هرگاه دستها را دو مرتبه بشوید شستن مرتبه دویم که مستحب است آب آن
آب وضو است و مسح بآن صحیح است و بعضی گفته اند مرتبه دویم مستحب نیست
لکن جایز است و باین جهت مسح کردن از آب آن مانعی ندارد زیرا که آن آب خارج
از وضو نیست و این قول ضعیف است زیرا که معنی ندارد فعلی جزء عبادت باشد
نه واجب باشد و نه مستحب باشد و بعضی گفته اند مرتبه دویم جایز نیست و بدعت
است و آب آن آب وضو نیست پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و این قول
نیز بسیار ضعیف است و مخالف مشهور و احادیث بسیار است و خلاف اصل است
که مشهور و اظهر آن است که مستحب است که هر کدام از صورت و دستها را دو مرتبه
بتمام بشوید بلی اگر کسی بخواهد احتیاط کند باید بیشتر از یک مرتبه نشوید زیرا
که یک مرتبه شستن باجماع علما کفایت میکند و وضو صحیح است بلی بنا بر قول
مشهور و اظهر فعل مستحبی که شستن دویم باشد ترک شده خواهد بود و آن
ضرری ندارد و هرگاه مسح سر یا پاها را دو نوبت بعمل آورد بقصد اینکه شارع
تجویز آن نموده حرام و بدعت است لکن وضوی او صحیح خواهد بود و لکن بگذ

بدون این فصد هرگاه دو نوبت بعمل آورد مکروه است **مسئلهٔ دوم**
هرگاه عضوی از کسی شکسته باشد و بر آن جبیره باشد یعنی آنرا بچوب و کرباس یا
بکرباس تنها بسته باشند یا جرم دوائی بر آن مالیده باشند که بر آن چسبیده
باشد و در حکم جبیره است پارچه که بر روی زخم یا جراحت یا دمل یا موضع حجامت
و فصد و مانند اینها بسته باشند پس آن جبیره یا در موضع شستن است از وضو
یا در موضع مسح پس اگر در موضع شستن باشد پس اگر ممکن باشد که آن جبیره
را بردارد و زیر آنرا بشوید بدون اینکه مشقتی و ضرری داشته باشد اگرچه آب
گرم باشد و قدرت بر آب گرم هم داشته باشد واجب است که بردارد و زیر آن
را بشوید و اگر این ممکن نباشد لکن ممکن باشد که آبرا مکرر بر آن بریزند بطریقی
که زیر آن شسته شود واجب است که چنین کند و اگر این هم ممکن نباشد که آن عضو
که جبیره بر آنست در میان آب بگذارد بطریقی که آب بزیر آن جبیره برسد واجب است
که چنین کند و اگر هیچیک از این سه طریق که گفتیم ممکن نباشد واجب است که
بدست تر روی جبیره را مسح نماید و اطراف آنرا بشوید و اگر جبیره بزرگتر از محل
شکسته یا زخم و جراحت باشد پس اگر ممکن باشد شستن آن مواضعی که زخم
نیست و جبیره بر روی آنست بیکی از سه طریقی که گفتیم بزیر پس واجب است که
آن مواضع را بشوید و اگر ممکن نباشد در اینجا باز روی جبیره را بدست تر
مسح نماید و هرگاه موضع شستن شکسته یا زخم باشد لکن جبیره بر روی
آن نباشد پس اگر شستن آن اگرچه باب گرم باشد ممکن باشد و ضرر و مشقتی
نداشته باشد واجب است که بشوید و اگر شستن ممکن نباشد آن موضع را بتری

دست هرگاه ممکن باشد و ضرری نداشته باشد مسح کند و اگر مسح کردن
هم ممکن نباشد پس در این صورت مخیر است میان اینکه چیز پاکی مثل کرباس
و مانند آن بر آن موضع بیندازد و روی آنرا بدست تر مسح کند و یا اینکه اکتفا
نماید بشستن اطراف آن موضع و یا اینکه تیمم نماید و احوط آنست که جمع کند
میانه گذاردن چیز پاکی بر آن و مسح کردن بر روی آن و تیمم که هر دو را بعمل آورد
و هرگاه آن زخم یا شکستگی در موضع مسح باشد پس اگر بر روی آن جبیره
باشد و ممکن باشد برداشتن جبیره و مسح کردن بدون اینکه ضرری داشته
باشد واجب است که چنین کند و اگر ممکن نباشد روی جبیره را بتری دست
که از آب وضو باشد مسح کند و اگر بر روی آن جبیره نباشد پس در این صورت
اقرب آنست که تیمم نماید و احوط آنست که هم تیمم کند و هم یک چیز پاکی مثل
کرباس بر آن موضع گذارد و بر روی آن مسح کند و بدانکه آنچه ذکر شد در صورتی
است که آن موضع زخم یا شکستگی و اطراف آن که جبیره بر روی آن نباشد پاک
باشد و اگر جبیره هم بر روی آن باشد زیر آن جبیره هم پاک باشد لکن هرگاه آن
موضع یا اطراف آن یا جبیره که بر روی آنست نجس باشد پس در این صورت
بنا بر قول باینکه پاک بودن محل وضو و غسل شرط است هم چنانکه مشهور و
احوط است چنانچه پیش گفتیم پس هرگاه نجاست تجاوز باطراف آن موضع کرده
باشد واجب است که در این صورت تیمم نماید و هرگاه نجاست تجاوز نکرده باشد
بلکه آن موضع زخم بتنهائی نجس باشد یا جبیره که بر روی آنست بتنهائی نجس باشد
پس در این صورت واجب است که پارچه پاکی بر روی آن موضع یا بر روی آن جبیره

احکام جبیره

جبیره هرگاه جبیره نجس باشد بگذارد و بدست تر روی آنرا مسح کند و احوط
آنستکه در اینصورت هم مسح کند بطریق مذکور و هم تیمم نماید و هرگاه عضوی
ناخوش باشد نه آنکه شکسته و مجروح باشد بلکه مثل چشمی که درد کند یا دستی
که آنرا داغ کرده باشد یا خلطی بر آن ریخته باشد و درد آمده باشد و مانند
اینها و رسانیدن آب بآن عضو ضرر داشته باشد و بر روی آن عضو هم جبیره
باشد پس در اینصورت اگر قطع حاصل شود باینکه صاحب او مریض است تیمم واجب
است که تیمم نماید و اگر این قطع حاصل نشود پس در این صورت احوط آنستکه
هم تیمم نماید و هم وضوی جبیره بسازد بطریقی که گفته شد و هرگاه جبیره بر روی
آن نباشد پس اظهر آنستکه در اینصورت واجب است که تیمم نماید و هرگاه کسی
ناخوشی شکم روش داشته باشد یا بیمار باشد و مانند اینها در این صورت
واجبست که تیمم نماید و هرگاه جبیره تمام عضو را یا همه اعضای وضو را فرو
گرفته باشد پس ظاهر اینستکه در اینصورت واجب است که بر همه مسح کند و شستن
بکلی ساقط میشود و هرگاه در اینصورت مسح بر همه ضرر داشته باشد تیمم نماید
و در مسح بر جبیره هرگاه در موضع شستن باشد باید مسح همه جبیره را فرو گیرد
لکن شرط نیست که همه سوراخهای آنرا هم شامل بشود و هرگاه جبیره بر موضع مسح
تا بالای پی و باشد در این صورت واجب است که ابتدا جبیره را مسح نماید و بعد از آن پا
را بشوید و هرگاه صاحب جبیره وضو بسازد بطریقی که گفته شد و نماز کند و آن
وضو را داشته باشد که عذر او برطرف شود یعنی زخم یا شکستگی او خوب شود
و وقت نماز هم هنوز باقی باشد اعاده نماز در این صورت بر او واجب نیست باتفاق

[illegible]

همه علما و همچنین اعادهٔ وضو هم واجب نیست بنا بر اظهر هرگاه عذر
برطرف شود اگر چه پیش از نماز کردن باشد بلکه بهمان وضو میتواند نماز بکند
و جمعی اعادهٔ وضو را در این صورت واجب میدانند و این موافق احتیاط است
و احوط آنستکه چیزی که باعث شکستن وضو میباشد بعمل آورد و بعد از
آن وضو را اعاده کند و بدانکه همه آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در وضو
در غسل هم جاریست و فرقی میانه وضو و غسل در آنچه ذکر شد نیست بلکه
در تیمم هم جاریست **مسئله** حرام است بر هر مکلفی که بی وضو باشد
بدن خود را بنوشتهٔ قرآن مالیدن خواه دست او باشد یا جزء دیگر اگر چه
ناخن او باشد بلی رسانیدن موی خود را بنوشتهٔ قرآن یا جامه و آستین
خود را جایز است و فرقی در قرآن میانهٔ سورهٔ آن یا آیه از آن یا کلمه از آن
یا حرفی از آن نیست بلکه هرگاه جزئی از بدن خود را بحرفی از قرآن برساند حرام است
و بر طفل نابالغ و دیوانه حرام نیست و بر ولی اینها هم واجب نیست که اینها را منع
نمایند بلکه مستحب است از برای ولی که اینها را منع نماید بجهة عادت کردن
اینها و جایز است از برای مکلف مالیدن جزئی از بدن خود را بغیر نوشتهٔ قرآن
مثل حاشیهٔ آن و میان سطرهای آن و همچنین همراه نگاه داشتن قرآن از برای
بی وضو جایز است و فرقی نیست در حرام بودن میانه آنکه خط قرآن خط عجمی
باشد یا خط کوفی و هندی باشد یا آنکه بر کاغذ نوشته باشد یا بر انگشتری و
مانند آن نقش کرده باشند یا با بریشم دوزی بر روی جامه نقش کرده باشد
و بدانکه اظهر آنستکه حرام نیست مس ترجمهٔ قرآن بدون وضو و همچنین

چنین مس کتابهای پیغمبران گذشته که نسخ شده اند و کتاب دعا و کتاب تفسیر
و کتاب احادیث بدون وضو جایز است و جمعی گفته اند که حرام نیست مس کتابت
اسم جلاله که لفظ الله باشد خواه بعربی باشد یا فارسی و هم چنین حرام نیست
مس کتابت صفات خاصه خدا و بعضی گفته اند که حرام است و این قول احوط و انسب
بتعظیم است بلکه احوط اجتناب است از مس کتابت باقی صفات خدا اگرچه صفات
خاصه نباشد بدون وضو بلکه احوط اجتناب است از مس اسمی که جزء علم شده باشد
مثل عبدالله و عبدالصمد و عبدالخالق و اما اسما انبیا و اوصیا و ملائکه
پس اگر داخل در قرآن باشد شبهه در حرمت مس کتابت آنها بدون وضو نیست و
اگر داخل در قرآن نباشد جمعی گفته اند که مس کتابت آنها حرام نیست و بعضی گفته
اند حرام است و قول اول اظهر است و لکن قول دویم اولی و احوط است و اما در الفاظ
که مشترک است میان انبیا و اوصیا **مسئله چهارم** صاحب سلس البول
یعنی کسیکه بول او قطره قطره باید و نتواند بول خود را نگاه بدارد خواه مرد باشد
یا زن پس اگر آمدن بول او شدت و ضعفی داشته باشد و بعضی اوقات او را
فرصتی بهم رسد که بتواند با طهارت نماز کند واجبست که چنان نماید پس اگر
آن وقت فرصت معین باشد باید نماز را تاخیر بیندازد تا آن وقت و اگر معین
نباشد باید نماز را تاخیر بیندازد تا آخر وقت نماز و اگر آمدن بول او مستمر
باشد بطریقیکه نتواند یکنماز را با طهارت بجا آورد در این صورت بنابر
اشهر و اظهر واجب است که از برای هر نمازی یک وضو بسازد و بعد از وضو
ساختن باید مبادرت کند بنماز و با وجود مبادرت بعد از وضو ساختن تا فارغ

تا فارغ شدن از آن نماز هر بولیکه بیاید بخشیده شده است و ضرری بنماز
نمیرساند خواه پیش از داخل شدن در نماز بیاید یا در اثنا نماز بیاید لکن بقدر
مقدور باید سعی کند که آن بول تجاوز بجامه او نکند یعنی آلت خود را
در کیسه که غلظتی داشته باشد بگذارد تا بول بجامه و بدن او سرایت نکند
مسئله پنجم صاحب مبطون یعنی کسیکه مبتلا بناخوشی شکم باشد که خود
را از غایط یا باد محافظت نتواند بکند پس اگر شکم آمدن او مستمر باشد بطریقی
که ممکن نباشد که بقدر نماز کردن خود را از غایط یا باد محافظت بکند پس
حکم آن در این صورت مثل سلس البول است که از برای هر نمازی یک وضو میگیرد به
تفصیلی که گذشت و اگر بطریقی باشد که بتواند بقدر وضو ساختن و نماز کردن
خود را محافظت بکند واجب است که چنان کند لکن در این صورت اگر در اثنا
نماز حدثی بهم رسد مشهور آنست که نماز را قطع کند و وضو بسازد و از آنجا
که نماز را قطع کرده بنا بگذارد و نماز را اتمام نماید و باید که در وقت وضو فعلی
که منافی نماز است از روی عمد بجا نیاورد مثل سخن گفتن و پشت بقبله کردن و
مانند آن و بعضی گفته اند که در این صورت که در اثنای نماز حدثی بهم رسد
نماز را قطع کند و وضو بسازد و نماز را از اول گرفته بجا آورد و احوط است
که جمع کند میانه این قول و قول مشهور و بدانکه ظاهر آنست که اعاده وضو و بنا
گذاشتن نماز بنابر قول مشهور در صورتی نیست که در اثنای نماز زیاد حدث اتفاق
بیفتد و اگر زیاد واقع شود بطریقیکه اعاده وضو و بنا گذاشتن باعث مشقت
و حرج باشد اعاده وضو لازم نیست و از برای هر نمازی یک وضو کفایت میکند و نماز

وظاهر اینست که کسی که نتواند خود را از خواب محافظت بکند مثل بعضی از پیران
و کسانی که بخوردن تریاک عادت دارند در حکم مثل صاحب مبطون باشد و
بدانکه کسیکه نتواند حفظ باد یا غایط را در هر وقت بقدر نماز بکند لکن از حبس
کردن آن ضرر بآن برسد بطریقیکه حال او ناخوش شود در اینصورت ظاهر
اینست که نتواند نماز را قطع کند پس اگر حاصل شدن آن باد یا غایط همیشه نباشد
بلکه در بعضی وقتها تواند شد که بقدر یک نماز اثری از آن ظاهر نشود در اینصورت
باید بعد از ساختن وضو نماز را از سر بگیرد تا یک نماز را بدون حدث دریابد
اگر حاصل شدن باد یا غایط بطریقی باشد که نتواند شد که بقدر یک نماز
از آن اثری ظاهر نشود در اینصورت بعد از فارغ شدن باد یا غایط باید وضو بسازد
و از هر جا که نماز را قطع نموده بنا بگذارد مثل صاحب مبطون بنا بر قول مشهور
و هرگاه کسی صاحب مبطون و سلس البول هر دو باشد پس اگر بتواند شد که هر دو
بقدر طهارت و نماز قطع شوند باید صبر کند تا وقت قطع شدن او وقت نماز را
بکند و اگر یک کدام باین قدر قطع شود و دیگری قطع نشود باید نماز را در وقت
قطع شدن اول بکند و حکم دیگر از برای آن دیگری است بعمل آورد و اگر هیچ کدام
بقدر طهارت و نماز قطع نشوند اگر هر دو پی در پی بیایند از برای هر نمازی یک
وضو کفایت میکند و حدثی که در بین نماز بیاید بخشیده شده است و همچنین است حکم
هرگاه غایط پی در پی بیاید اگر چه بول پی در پی نیاید بلکه در بین نماز بعضی وقتها
بایستد و بعضی وقتها بیاید و اگر هیچکدام پی در پی نیایند بلکه در بین نماز مثلا
هر یک دو مرتبه یا سه مرتبه بیاید در این صورت احوط و اولی اینست که هر نمازی را

هر نمازی را دو وضو بجا آورد در یکی بیک وضو اکتفا نماید و در دیگری در هر وقت
که حدثی در بین عارض شود وضو را اعاده کند و از هر جا که واگذارده است
بنا بگذارد بنا بر قول مشهور و نماز را تمام کند **مسئله ششم** بدانکه با وضوی
مستحبی میتوان نماز واجب بجا آورد و احتیاج بوضوی جداگانه از برای آن نیست
و همچنین با وضوی مستحبی طواف واجب و سنت ما لابد منه بنوشتن قرآن اگر واجب
شده باشد میتوان بجا آورد **مسئله هفتم** هرگاه در بین وضو کسی یقین
کند که هر یک عضو را یا بعضی از آن را نشسته است واجب است که همان عضو را با آن
که بعد از آنست بشوید و شستن اعضائی که پیش از آنست واجب نیست و اگر بعد از
فارغ شدن از وضو این یقین را بکند اگر اعضائی که پیش از آن عضو است همه خشک
شده باشد واجب است که وضو را از سر بگیرد و اگر بعضی از اعضائی که پیش از آن
عضو است خشک نشده باشد و تری آن باقی باشد در این صورت واجب است
که همان عضو را با عضوهائی که بعد از آنست بشوید و شستن عضوهائی که پیش از آن
است واجب نیست **مسئله هشتم** هرگاه کسی در بین وضو شک کند که عضو
را شسته است یا نه واجب است که آن عضو را بشوید و عضوهائی که بعد از آنست
نیز بشوید اگر چه آنها را شسته باشد و هرگاه بعد از فارغ شدن از وضو شک
کند که عضوی را شسته است یا نه یا شک کند که مسح سر یا پاها را کشیده است یا نه
آن شک اعتبار ندارد و وضوی او صحیح است **مسئله نهم** هرگاه کسی دو وضو
بسازد و بعد از آن دو وضو نماز کند و بعد بخاطرش بیاید که یکی از آن دو وضو
بجهت ترک شستن یک عضو از آن باطل بوده نماز او صحیح است خواه هر دو وضو

وضو واجب باشد یا هر دو مستحب باشد یا یکی از آنها واجب باشد و دیگری
مستحب باشد و اگر هر یک از آن دو وضو نماز جداگانه بعمل آورد و بعد بخاطرش
بیاید که یکی از آنها بجهت ترک شستن یک عضو از آن یا ترک مسح کردن یک عضو
از آن باطل بوده واجب است که نماز اول را اعاده کند بنا بر اقوی و اگر هر یک از آن
دو وضو نمازی جداگانه بجا آورد و بعد یقین کند که بعد از یکی از آن دو وضو
حدثی از او سر زده لکن نداند که آن حدث بعد از وضوی اول بوده یا دوم در این
صورت اگر آن دو نماز در عدد رکعات مختلف بوده مثل اینکه یکی نماز مغرب بوده
باید هر دو نماز را اعاده کند و اگر در عدد مساوی بوده مثل اینکه یکی نماز ظهر
بوده و دیگری نماز عصر در این صورت اشهر و اظهر است که یک نماز چهار رکعتی
اعاده میکند و نیت آن را چنین میکند که نمازی که در ذمه است بجا می آورم بجهت
آنکه واجب است قربة الی الله و جمعی گفته اند که در این صورت هم نیز باید هر دو
نماز را اعاده نماید و این قول موافق احتیاط است **مسئلهٔ دهم** هرگاه
کسی پنج نماز یومیه را با پنج وضو بعمل آورد یعنی بعد از هر نمازی وضو را باطل
نموده و از برای نماز بعد وضوی تازه بگیرد و بعد از کردن همه نمازها یقین
کند که بعد از یکی از آن پنج وضو پیش از داخل شدن در نماز حدثی از او سر زده
لکن نداند که آن حدث بعد از کدام وضو بوده در این صورت یک نماز غیر معین
از آن باطل خواهد بود و باقی صحیح خواهد بود پس در این صورت اقوی آنست که واجب
است که سه نماز را اعاده کند صبح و مغرب و یک چهار رکعتی که اگر آنچه بی وضو
بوده ظهر یا عصر یا عشا هر کدام بوده بآن محسوب شود و نیت چهار رکعتی را

با بعضی که گذشت میکند و مخیر است در نماز چهار رکعتی میان آنکه نیت
ادا کند یا قضا و میان آنکه حمد و سوره را بلند بخواند یا آهسته و نیز مخیر
است میان آنکه هر یک از این سه نماز را که میخواهد اول بکند و باید آنکه واجب بودن
سه نماز در صورتیست که آنشخص مسافر نباشد بلکه در حضر باشد پس اگر
مسافر باشد دو نماز را اعاده کند یکی مغرب یکی دو رکعتی به نیت نمازیکه در
ذمه است بطریقیکه گفته شد **مسئلهٔ یازدهم** اگر کسی یقین
داشته باشد که حدثی از او سر زده لکن شک یا ظن داشته باشد که بعد
از آن وضو ساخته است یا نه در این صورت واجب است بر او که وضو بسازد
و همچنین اگر یقین داشته باشد که هم وضو ساخته و هم حدث از او سر زده
ولکن نداند که کدام یک اول بوده در این صورت اشهر و اظهر آنست که بر او نیز
واجب است که وضو بسازد و اگر کسی یقین داشته باشد که وضو ساخته لکن
شک یا ظن کند که بعد از آن حدثی از او سر زده یا نه وضوی او صحیح است
و با آن وضو میتواند نماز بکند و اگر کسی در اول وقت نماز چنان داند که وضو
دارد و نماز کند و بعد از فارغ شدن از نماز یقین کند که وضو نداشته
در این صورت باید وضو بسازد و نماز را اعاده کند و اگر بعد از فارغ شدن
از نماز یقین کند بحدث پیش از نماز لکن شک نماید در وضو ساختن بعد
از آن حدث ظاهر اینست که باز واجب است نماز را اعاده کند بجهت آنکه
این صورت در حقیقت راجع است بیقین داشتن بحدث پیش از نماز و
بشک بعد از نماز **مسئلهٔ دوازدهم** هرگاه کسی مخرج بول یا غایط

غایط را از روی فراموشی نشست و وضو ساخت و نماز کرد و بعد از آن
بخاطرش آمد همان محل را اگر نشسته است باید بشوید و نماز را اعاده کند
تا اگر وقت گذشته قضا نماید و وضوی او صحیح است **مسئله سیزدهم**
هرگاه کسی بعد از نماز بخاطرش بیاید که یک واجبی از وضوی خود را ترک
کرده است واجب است که وضو و نماز هر دو را اعاده کند و هرگاه در بین
نماز بخاطرش بیاید نماز را قطع کند و وضو بسازد و بعد از آن نماز را از
سر گرفته اعاده نماید **باب هشتم** در بیان غسلهای واجبی و مستحبی
و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در بیان غسلهای واجبی بدانکه
غسل واجب شش است اول غسل جنابت دویم غسل حیض سیم غسل
استحاضه چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل میت
و این شش غسل را در شش مبحث بیان میکنیم **مبحث اول** در بیان غسل
جنابت و در آن چند فصل است **فصل اول** در سبب جنابت و آن دو
چیز است اول بیرون آمدن منی است خواه در بیداری بیرون آید یا در خواب
و خواه بجماع باشد یا غیر آن و خواه از مرد بیرون آید یا از زن و هرگاه چیزی
بیرون آید و مشتبه باشد که آیا منی است یا نه پس اگر مرد صحیح المزاج باشد
اگر با جستن و لذت و سستی بدن بیرون آمده باشد منی خواهد بود و
غسل بر او واجب است و اگر این سه صفت یا بعضی از آن در آن نباشد غسل
واجب نخواهد بود و اگر مرد مریض باشد یا زن باشد اگر با لذت و سستی
بدن بیرون آمده باشد منی خواهد بود و جستن در مرد مریض و زن شرط

شرط نیست بلکه لذت و سستی بدن در منی بودن کفایت میکند و در واجب
شدن غسل بیرون آمدن منی فرقی میانه مرد و زن نیست پس اگر از زن
منی بیرون آید غسل بر او واجب میشود و هرگاه منی مرد از فرج زن بعد از آن که
زن غسل کرده باشد بیرون آید بآن جهت غسل بر او واجب نمیشود مگر آنکه
یقین کند که منی خودش با منی مرد باهم ممزوج شده و باهم بیرون آمده که در
این صورت غسل بر او واجب میشود و جمعی گفته‌اند که منی مرد غالباً
غلیظ و سفید است و منی زن رقیق و مایل بزردیست و هرگاه کسی بعد از آن
که از خواب بیدار شده باشد در زیر جامهٔ خود تری بیابد و یقین کند که
منی است غسل بر او واجب خواهد بود اگرچه خوابی ندیده باشد و هیچ یک
از جستن و لذت و سستی بدن را نیافته باشد بلی هرگاه تری بیابد که یقین نداشته
باشد که آن منی است و این سه چیز را هم نیافته باشد در اینصورت غسل بر او
واجب نیست و بعضی گفته‌اند که در صورت مشتبه شدن اگر آن چیز بیرون آمده
تر باشد و در بو مثل شکوفهٔ خرما یا خمیر باشد منی است و اگر خشک باشد
در بو مثل سفیدهٔ تخم مرغ باشد باز منی است و اگر چنین نباشد منی نخواهد
بود و این قول ضعیف است و بهتر در این حکم پیروی کردن مشکل است اگرچه احتیاط
در این است و هرگاه کسی در خواب ببیند که محتلم شده و چون بیدار شود اثری
از منی در بدن و جامهٔ خود نه بیند غسل بر او واجب نخواهد بود و اگر تری
ببیند و یقین کند که منی است غسل بر او واجب است و اگر بر او مشتبه باشد
و احتمال بدهد که چیز دیگر مثل مذی و بول باشد در اینصورت غسل بر او واجب

غسل جنابت

واجب نیست اگرچه احتیاط است که در این صورت بیشتر نیز غسل بکند
لکن چون یقین بجنابت ندارد با آن غسل نماز نکند بلکه اگر اراده نماز دارد
بچیزی که ناقض و شکننده وضو باشد مثل بول کردن و اخراج ریح بعمل
آورد و بعد از آن وضو بسازد و نماز کند و هرگاه در وقت غالب شدن
شهوت منی از محل خود حرکت کند و خود را نگاه دارد که منی بیرون نیاید
غسل بر او واجب نمیشود و اگر بعد از آن بیرون آید اگر یقین کند که منی است
غسل بر او واجب میشود و هرگاه کسی در بدن خود یا جامه که مخصوص باو باشد
منی بیابد و احتمال ندهد که از غیر او باشد غسل بر او واجب است و اگر احتمال
برود که از غیر او باشد غسل واجب نیست اگرچه احوط است که غسل را بکند
و بعد از آنکه احتمال ندهد که از غیر او است و غسل بر او واجب شود باید نمازهائی
را که در جنابت کرده اعاده نماید و اگر وقت گذشته قضا نماید یعنی هر نمازی
که احتمال بدهد پیشتر بودن آن نماز را بر جنابت آنرا باید اعاده یا قضا نماید
و هرگاه جامه در میان دو نفر مشترک باشد که هر یک گاهی بپوشند بطریق نوبت
و در وقتی که نوبت یکی از آنها برسد منی در آن بیابد و احتمال ندهد که
آن از شریک بوده باشد در این صورت احوط بلکه اقرب این است که غسل بر او
واجب است و اگر احتمال بدهد که از شریک است غسل بر او واجب نیست و هرگاه
عبائی یا لحافی یا دوشکی یا فرشی و مانند اینها در میان دو نفر مشترک باشد
باین طریق که هر دو در یک وقت در آن جمع شوند و بخوابند و در آن منی ببینند
و معلوم نباشد که از کدام یک میباشد بر هیچ کدام غسل واجب نیست و حکم

جنب بر ایشان جاری نخواهد بود پس از برای هر دو جایز است که داخل
مسجد شوند و نیز چهار سوره قرآن که سجده واجب دارند خواندن آنها
بر جنب حرام است جایز است که بخوانند و میتوانند که یکی از آنها نماز خود را اقتدا
کند بآن دیگری ولکن از برای هر یک از آن دو شریک مستحب است که از جهت
احتیاط بیشتر نیز غسل نمایند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در کتاب تحفة النجاة
که بعربی نوشته‌ایم ذکر کرده‌ایم **دویم** جماع کردن است که آن نیز سبب
جنابت است هرگاه حشفه یعنی ختنه گاه پنهان شود در قبل زن یا دبر یا در دبر
مرد یا پسر اگرچه منی نیاید و همچنانکه غسل بر شخص وطی کننده واجب میشود
همچنین بر زن و مرد دیگر یا وطی کرده شده نیز غسل واجب میشود و همچنین
اگر کسی بمرده جماع کند که ختنه گاه پنهان شود غسل بر آن شخص واجب میشود لکن
واجب نیست که میت را غسل جنابت بدهند و واجب نمیشود غسل بداخل شدن
بعضی از ختنه گاه و هرگاه قدر کمی از حشفه را بریده باشند ظاهر است که داخل
کردن باقی حشفه باعث جنابت و وجوب غسل میشود و هرگاه بیشتر حشفه را
یا نصف آن را بریده باشند در این صورت همینکه بقدر تمام حشفه که هیچ از آن
نبریده باشند داخل شود آنوقت باعث جنابت و وجوب غسل میشود و اظهر و
اشهر این است که داخل کردن حشفه در فرج حیوانات هرگاه منی نیاید باعث وجوب
غسل نمیشود اگرچه احوط است که غسل نماید و هرگاه غیر بالغ حشفه خود را
داخل کند ببالغ یا بالغ داخل کند حشفه خود را بغیر بالغ بدون اینکه منی بیاید
در هر دو صورت غسل بر بالغ واجب است و بر غیر بالغ بعد از آنکه بالغ شود

شود غسل واجب است هرگاه پیش از بلوغ غسل کند کفایت نمیکند و داخل
شدن مسجد و خواندن سورهائی که سجده واجب دارد و چیزهائی دیگر که
که بر جنب حرام است بتفصیلی که در فصل بعد می آید در این صورت بر غیر بالغ
حرام نخواهد بود و بر ولی آن و بود بگوان واجب نیست که او را منع نماید از داخل
شدن مسجد و خواندن سورهائی که سجده واجب دارد و از سایر چیزهائی
که بر جنب حرام است هرگاه شخصی لفافه مانند کیسه مثلا بر ذکر خود بپیچد
و بقبل زن یا دبران یا دبر مرد داخل کند بطریقیکه ختنه گاه پنهان شود
غسل بر هر دو واجب میشود اگرچه منی بیاید و حکم خنثی را که هرگاه مردی
با او داخل کند یا خنثی بزنی دخول کند یا چند مسئله دیگر که در این مقام است در
کتاب سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل دویم** در بیان چیزهائی که بر جنب
حرام است بدانکه حرام است بر جنب نماز کردن خواه واجب باشد یا مستحب بغیر
از نماز میت که آن با جنابت جایز است چنانچه بعد ذکر خواهد شد و همچنین حرام
است بر او روزه و طواف خواه واجب باشد یا مستحب چنانچه تفصیل روزه
و طواف در محل خود ذکر خواهد شد و همچنین حرام است مالیدن جزئی از بدن
خود را بنوشته قرآن و اسم خدا تعالی خواه بر روی کاغذ یا غیر آن نوشته باشد
یا بر روی درهم و دینار و مانند آن نقش کرده باشد بتفصیلی که در وضو گفته
شد و بعضی اسماء انبیا و ائمه علیهم السلام ملحق کرده اند باسم خدای تعالی و این قول
موافق احتیاط و مناسب تعظیم است و همچنین خواندن هر یک از چهار
سوره قرآن که سجده واجب دارد که آن سوره الم تنزیل و حم سجده و النجم و اقرا

باسم ربک باشد بر جنب حرام است و خواندن بعضی از این سورها بلکه گفتن
بسم الله بقصد خواندن یکی از این سورها نیز حرام است و همچنین حرام است بر او داخل
شدن در مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول اگرچه بطریق عبور باشد که از دری داخل شود و از دری
دیگر بیرون رود و همچنین حرام است بر او مکث کردن در سایر مسجدها
لکن اگر بگذرد از آن داخل شدن و از دری دیگر بیرون رفتن جایز است و بعضی
گفته اند که حرام است بر او داخل شدن در روضات مقدسه ائمه ع و موافقت کرده اند
مثل مفید و شهید و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است و مناسب
تعظیم است بلی شکی در مکروه بودن نیست و همچنین حرام است بر او چیزی
گذاردن در مسجد اگرچه در حالت عبور باشد لکن چیزی برداشتن از مسجد جایز است
و بدانکه مراد از مسجد موضعی است که در آن نماز شود اگرچه در بعضی اوقات در
آن نماز نشود پس مواضعی که خارج از موضع نماز است و هرگز در آن نماز نمیشود
حکم مسجد را ندارد و نشستن جنب و چیزی گذاردن او در آن مواضع جایز
است و آنچه متصل بموضع نماز است از پله و دیوار در حکم مسجد است ممکن
است که در تحدید مسجد رجوع بعرف شود یعنی هر موضعی را که در عرف مسجد
بگویند احکام مسجد برای آن ثابت باشد اگرچه در آن هرگز نماز نشود
فصل سیم در بیان چیزهائی که مکروه است از برای جنب خوردن و آشامیدن
مگر اینکه وضو بسازد که کراهت برطرف میشود و نیز کراهت برطرف میشود بشستن
دستها و مضمضه و استنشاق کردن و لکن وضو افضل است و همچنین مکروه
است از برای او مالیدن جزئی از بدن خود را بآنچه سوای نوشته قرآن است

قرآن است مثل ورق و جلد آن و برداشتن آن و آویختن آن بر خود نیز مکروه است
از برای او و خواندن قرآن اگر هفت آیه زیاده از آن باشد و اگر چه از حفظ بخواند غیر از
سوره‌هائی که سجدهٔ واجب دارد که خواندن آنها بر او حرام است چنانچه گذشت
و هم چنین مکروه است از برای او خواب کردن مگر آنکه وضو بسازد و هرگاه ممکن
نباشد که وضو یا غسل بکند باز مستحب است که تیمم نماید بجهت خوابیدن
بقصد بدل از وضو یا غسل و بقصد بدل از غسل بهتر است و هم چنین مکروه
است از برای او خضاب کردن و روغن مالیدن ببدن خود و جماع کردن اگر چه
جنابت او از احتلام باشد **فصل چهارم** در بیان چیزهائی که غسل
از جهت آنها واجب میشود بدانکه واجب میشود بر جنب غسل کردن از برای نماز
های واجب خواه نمازهای پنجگانه باشد یا غیر آنها بغیر از نماز میت که از برای
آن غسل مستحب است و از برای اجزاء نماز واجب که فراموش شده باشد و بعد از
نماز قضا شود و از برای سجدهٔ واجب قرآن و از برای دو سجدهٔ سهو بتفصیلی
که ذکر خواهد شد و از برای روزه واجب هرگاه بطلوع صبح این قدر از وقت
باقی مانده باشد که غسل کند چنانچه تفصیل در محل خودش ذکر خواهد شد
و از برای طواف واجب و از برای خواندن سورهای سجده و مالیدن بدن خود
بنوشته قرآن و اسم خدای تعالی هرگاه خواندن اینها و مالیدن بدن بنذر و نحو
آن واجب شده باشد و از برای داخل شدن بمسجد الحرام و مسجد حضرت رسول و
مکث کردن در سایر مسجدها و چیز گذاردن در مسجد که بی داخل شدن در آن دو
مسجد و مکث در سایر مسجدها و چیز گذاردن واجب شده باشد و هم چنین واجب میشود

میشود غسل بنذر و مانند آن و بدانکه وجوب غسل از برای چیزهائی که گفتیم
مبنا شد و بنفسه واجب نیست بلکه مستحب بنفسه است بنابر اظهر پس کسیکه نماز
قضا یا واجب دیگر که طهارت شرط او باشد در ذمه او نباشد یا باشد لکن نخواهد
که نماز قضا بکند بلکه بخواهد که رفع حدثش بشود و با طهارت باشد اگر پیش
از داخل شدن وقت نماز غسل کند باید نیت وجوب نکند بلکه نیت مستحب
یا نیت قربت تنها بکند و هم چنین هرگاه کسی جنب شود در شبی که روزش
روزش بر او واجب باشد در هر وقتی از شب که بطلوع صبح بیشتر از قدری
مانده باشد که در آن غسل بعمل آید اگر غسل کند باید نیت وجوب نکند بنابر
اقوی بلکه نیت مستحب یا قربت تنها بکند **فصل پنجم** در بیان چیزهائی که
غسل از برای آنها مستحب است بدانکه غسل مستحب است از برای نماز مستحب و
طواف مستحب و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول و مکث
کردن در سایر مسجدها و مالیدن بدن خود را بنوشته قرآن و اسم خدای تعالی
و خواندن قرآن و خواندن سورهای سجده و از برای اینکه همیشه با طهارت باشد
و از برای مهیا شدن نماز واجب یعنی پیش از وقت نماز غسل نماید که نماز را در
اول وقت بجا آورد **فصل ششم** در واجبات غسل است و آن چند چیز است اول
نیت است و چنین نیت کند که غسل جنابت میکنم از جهت تقرب بخدا قربة الی
الله و همین قدر بنابر اظهر کفایت میکند و اگر قصد رفع حدث و مباح بودن
نماز و وجوب کند بهتر و احوط خواهد بود لکن اگر وقت نماز واجب داخل نشده
باشد و نماز قضا و واجب دیگر در ذمه او نباشد باید قصد وجوب نکند چنانچه

واجبات غسل

چنانچه پیشتر گفتیم و واجب است که نیت مقارن اول غسل باشد پس در غسل
ترتیبی در اول شستن سر نیت کند یا در وقت شستن دستها که مستحب است
نیت کند و در ارتماسی نیت را مقارن سازد با هر جزئی که اول داخل آب شود
و واجب است که بر حکم نیت باقی باشد تا از غسل فارغ شود یعنی نیتی که منافی
و مخالف نیت اول باشد نکند و هر گاه در وقت شستن عضوی در غسل
ترتیبی نیت منافی کند و بعد از شستن آن عضو رجوع بنیت کند هر گاه همان عضو
را با اعضائی بعد از آن بشوید غسل او صحیح است و احتیاج بشستن اعضائی که پیش
از نیت منافی شسته شده نیست و اگر رجوع به نیت نکند و باقی اعضا را بشوید
غسل او باطل است و آنچه ذکر کردیم در نیت وضو در نیت غسل نیز همه اینها جاری
است دویم شستن همه ظاهر بدن است از سر تا ناخن پا بطریقی که در عرف
شستن صدق کند هر چند به آب کمی باشد بتفصیلی که در وضو گفتیم و واجب
است که آب بن بن موی ریش برساند خواه زیاد باشد که زیر آن نمایان نباشد یا
کم باشد که زیر آن نمایان باشد و همچنین بن بن موی سر و جلد آن و زیر تمام موها
واجب است که آب برساند و هر گاه مانعی از رسیدن آب به بشره مثل انگشتری
و دست بند و غیر اینها باشد آن را بردارد یا حرکت دهد بطریقی که آب باصل
بشره برسد و شستن خود مو واجب نیست خواه موی ریش باشد یا گیسوان زنان
یا غیر اینها پس بر زنان واجب نیست که در وقت غسل گیسوان خود را اگر بافته
اند بگشایند و نیز شستن آنها بعد از رسیدن آب باصل پوست سر ضرر ندارد
بلی شستن موئی که شستن بشره موقوف بر آن باشد مثل موی ابرو و مژه چشم

چشم واجب است و احتیاط آنست که همه موها را نیز بشوید و در انگشتان دست
و پا باید احتیاط کند که یقین حاصل شود که آب بمیان آنها برسد و هر چه از اعضا
که از باطن باشد و ظاهر نباشد مثل باطن دهان و باطن بینی و سوراخ گوش و
باطن چشم و باطن فرج شستن آنها واجب نیست و باقی اجزاء گوش غیر از سوراخ
واجب است که شسته شود اگر چه بعضی از اجزاء آن بجهت مانع بودن بعضی از اجزای
دیگر نمایان نباشد و اگر گوش را سوراخ کنند بجهت آنکه حلقه در آن کنند آنچه
از سوراخ که ظاهر و نمایان نیست شستن آن واجب نیست بنا بر اظهر و اگر کسی عضو
زیادی یا سلعه یا مانند آن داشته باشد شستن آن واجب است و شستن ناخن
نیز واجب است و حکم ناخنی که از حد انگشت تجاوز کرده باشد با حکم پوست زیر
آن بطریقی است که در وضو گفتیم **سیم** آنکه آب غسل آب مطلق باشد و آب مضاف
نباشد مثل گلاب و مانند آن بتفصیلی که در مبحث آبها گفته شد پس اگر کسی به آب
مضافی غسل کند اگر چه آب مطلق یافت نشود غسل او باطل خواهد بود **چهارم**
آنکه آب غسل پاک باشد پس اگر به آب نجس غسل کند باطل خواهد بود **پنجم**
آنکه آب غسل مباح باشد و غصبی نباشد بتفصیلی که در وضو گفتیم و ظرف آب
غصبی همه اینها در غسل نیز جاری است **ششم** آنکه مکان غسل غصبی نباشد
و اگر غصبی باشد و علم بغصبی بودن آن نداشته باشد تا از غسل فارغ شود
غسل او صحیح است **هفتم** آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد
بتفصیلی که در وضو گفته شد **هشتم** ترتیب است در غسل ترتیبی باین طریق
که اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست از شانه تا ناخن پا بشوید

واجبات غسل

بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید به همین طریق و در شستن هر یک از این سه
اعضا لازم است که از باب مقدمه جزئی از دو عضو دیگر را داخل کند که یقین به شستن
همه عضو حاصل شود و هر یک از سر و گردن را مقدم داشتن بر دیگری جایز است
و در اجزای هر یک از جانب راست و چپ ترتیب نیست یعنی جایز است که از بالا بشوید
تا پایین و جایز است که از پایین بشوید تا بالا و چونکه بعضی گفته‌اند که گردن داخل
بدن است لهذا از این جهت احتیاط است که بعد از آن که گردن را با سر شستند و ناف
نصف کردن اگر در سمت راست است با طرف راست بشوید و نصف دیگر را اگر در
سمت چپ است با طرف چپ بشوید و در ناف و عورتین پس نصف آنها را که در سمت
راست است با یکی از پادنرها جانب راست بشوید و نصف دیگر را که در جانب
چپ است با یکی از پادنرها از باب مقدمه با جانب چپ بشوید و جایز است که
همه آنها را یکدفعه با جانب راست بشوید و یکدفعه با جانب چپ بشوید لکن اول احوط
است و در غسل ترتیبی موالات یعنی پی در پی شستن واجب نیست پس جایز است
که کسی سر و گردن را بشوید و یک ساعت تا یک ماه صبر کند و بعد سایر بدن را
بشوید و هرگاه کسی از راه فراموشی یا ندانستن مسئله شستن یکی از دو جانب را
بر شستن سر و گردن مقدم دارد یا شستن جانب چپ را بر شستن جانب راست
مقدم دارد غسل او باطل است پس اگر جانب راست را بر سر و گردن مقدم داشته
باید غسل را از سر بگیرد و اگر سر و گردن را اول شسته باشد لکن جانب چپ را
پیشتر از جانب راست شسته باشد در این صورت جانب راست را بشوید و بعد از آن
جانب چپ را دوباره بشوید و احتیاج به شستن سر و گردن نیست و بدانکه غسل

غسل ارتماسی نیز صحیح است و آن بایین طریق است که کسی یکدفعه در آب فرو رود
که در عرف بگویند که یکدفعه در آب فرو رفت و واجب است که آب به همه بدن
برسد و اگر مانعی از رسیدن آب به بشره باشد مثل انگشتر و دستبند آن را
بیرون کند که آب به زیر آن برسد و نیز در زیر آب به زیر موها آب برساند
به تفصیلی که گفته شد و لازم نیست در ارتماسی که همه بدن از آب بیرون باشد
بلکه اظهر است که اگر نصف بدن او یا زیادتر در میان آب باشد و نیت
کند و سر را به آب فرو برد غسل او صحیح است لکن لازم است که سر و گردن او
از آب بیرون باشد بلکه احتیاط است که قدری از بدن او هم بیرون باشد
و هرگاه کسی در غسل ارتماسی در میان آب باشد و پاهای او بر زمین چسبیده
باشد واجب است که در وقت فرو رفتن پاهای خود را از زمین حرکت دهد
تا آب بر کف پاهای او برسد پس اگر هر دو پای او یا یک پای او بر زمین
چسبیده باشد به طریقی که بعد از فرو رفتن آب بر آن نرسد غسل او باطل
خواهد بود و اگر بر روی پله حوض یا خزانه حمام بایستد و از آنجا به آب فرو
رود بهتر است و هرگاه بعد از غسل ترتیبی معلوم شود که جزئی از بدن آب
نرسیده اگر در سر باشد همان موضع را بشوید با جانب چپ و اگر در جانب
چپ باشد همان موضع را تنهائی بشوید و هرگاه بعد از غسل ارتماسی و بیرون
آوردن بدن از آب معلوم شود که جزئی از بدن آب نرسیده اظهر است که
واجب است که دوباره غسل کند و اگر پیش از بیرون آوردن دفعه عرفی سر را از آب
بیرون آورد و آب به همه اجزاء سر رسیده باشد لکن بعضی از اجزا بدن که هنوز داخل

داخل آبست تخلیل نشده باشد و آب بآن نرسیده باشد اگر بزودی بیرون
بیاورده آب بآن برساند صحیح است اگر در میان آبست در اینصورت بعضی گفته‌اند
که ممکن است که کفایت بکند ولکن احوط آنست که در این صورت نیز غسل را دو
باره بکند و هر گاه به نیت غسل ارتماسی کسی بآب فرو رود هر عضو او که اول آب
باو برسد دیگر احتیاج بدوباره آب رسیدن باو ندارد پس اگر کسی در نهر
یا حوضی که کر داشته باشد غسل ارتماسی کند و پیش از آنکه آب همهٔ بدن
او را فرو گیرد پای او بگل فرو رود غسل او صحیح است بجهت آنکه وقتیکه به قصد
غسل در آب فرو رفت اول آب بکف پای او رسید و هر گاه کسی در میان آب
ایستاده باشد و بخواهد غسل ترتیبی کند باید در وقت شستن هر عضوی آنرا
از آب بیرون بیاورد و آب بران بریزد و آنرا بشوید و اگر در میان آب سر و گردن را
بشوید پس بعد از آن طرف راست را حرکت دهد بقصد غسل بهمان آبی که در
آن ایستاده است و بعد از آن طرف چپ را بهمین قصد حرکت دهد پس در اینجا
جمعی گفته‌اند که غسل او صحیح است ولکن صحت آن در نزد حقیر اشکال دارد
و خلاف احتیاط نیز هست بلی هر گاه سر و گردن را بشوید و از بدن هم تا اینجا که آن
طرف راست از آب بیرون است آب بران بریزد و بشوید و بعد از آن باقی مانده
آنرا از آب بیرون بیاورد و بنیت غسل آن باقی مانده را در آب فرو کند و بعد
از آن طرف چپ را هر قدری از آن که از آب بیرون است آب بران بریزد و بشوید و بعد
باقی مانده آنرا از آب بیرون آورد و بنیت غسل در آب فرو کند در اینصورت
ظاهر اینست که کفایت کند و صحیح باشد لکن بیرون آوردن از آب و آب بران ریختن

منه عفی عنه

بهتر و نیز شستن موافق احتیاط است و بدانکه در همهٔ غسلهای واجبی و مستحبی
جائز است که غسل ارتماسی بکند و جائز بودن غسل ارتماسی مخصوص بغسل جنابت
نیست و بدانکه جائز است که کسی در زیر باران یا ناودان یا آبشار و مانند اینها
بایستد و غسل کند و اظهر آنست که این قسم از غسل غسل ترتیبی است نه غسل
ارتماسی چنانچه جمعی گفته‌اند پس واجب است که بعد از نیت غسل اول دست
بر سر و گردن بمالد که آب که بر آن ریخته میشود بهمه اجزای آن برسد پس بعد
از آن دست بجانب راست بمالد که آب بهمه اجزای آن برسد پس بعد از آن دست
بجانب چپ بمالد تا آب بهمه اجزای آن برسد **فصل هفتم** در مستحبات
غسل است و آن چند چیز است اول آنکه دست بر بدن بمالد در غسل ترتیبی
و نیز مستحب است که آن جاهائی که آب بآنها [illegible] در دست مالیدن
و دست مالیدن آب بآنها بکند مثل زیر موئی که کم باشد و چین بدن **دوم**
موالات است در غسل ترتیبی و معنی موالات در وضو گفتیم **سیم** آنکه هر گاه
جنابت از انزال حاصل شده باشد پیش از غسل بول کند اگر ممکن باشد تا باقی
مانده منی با بول بیرون آید و استحباب بول کردن مخصوص بمرد است بجهت آنکه مخرج
بول و منی در زن هر یک جداگانه میباشد **چهارم** آنکه از برای مردی
که انزال او شده باشد هر گاه بول ممکن نباشد استبرا کند بطریقیکه در مستحبات
بیت الخلا گفته شد و بعضی گفته‌اند که از برای زنان نیز مستحب است و این قول ضعیف
است لکن موافق احتیاط است و طریق استبرا کردن زن آنست که با انگشتان
خود از جانب عرض فرج از هر دو طرف بقوت فرج را بفشارد **پنجم** آنکه پیش

پیش از غسل هر دو دست را تا مرفقها تا بند دست سه نوبت بشوید پیش از انکه فرج را
بشوید و مضمضه و استنشاق کند ششم و هفتم انکه بعد از شستن فرج سه نوبت
مضمضه کند و بعد سه نوبت استنشاق کند بطریقی که در وضو گفته شد هشتم انکه
چون دست را به اب گذارد باید که این دعا را بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من
التوابین واجعلنی من المتطهرین و در حین غسل کردن باید که این دعا را بخواند
اللهم طهرنی وطهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک
والثناء علیک اللهم اجعله لی طهوراً وشفاءً ونوراً انک
علی کل شیء قدیر نهم انکه در غسل ترتیبی هر عضو را سه دفعه بشوید
دهم انکه ابی که در غسل ترتیبی صرف میشود بقدر یک صاع باشد که انتشمند
چهارده مثقال و چهار یک مثقال تا الاصیبا شد بمثقال صیرفی که یکمن بود
تبریز را ابن زمان که ششصد و چهل مثقال صیرفی است میباشد بر یک من
پنج مثقال و سه ربع مثقال کم و بدانکه مکروه است که کسی اب بد سنا ورد
و او غسل کند و نیز مکروه است غسل کردن از بعضی ابها مثل ابی که در افتاب
گرم شده باشد و غیر ان بتفصیلیکه در مبحث ابها گفتیم و نیز مکروه است
غسل کردن از بعضی ظرفها مثل ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد به
تفصیلی که در محل خودش گفتیم و حکم غسل کردن از ظرف طلا و نقره را ببین
ذکر کردیم **فصل هشتم** در احکام غسل است و دران چند مسئله است
مسئله اول هرگاه در بین غسل جنابت حدث اصغر یعنی بول یا غائط یا
بادی از او بیاید ظاهر انستکه ان غسل را از سر بگیرد خواه ترتیبی باشد یا ارتماسی

احکام غسل

تا ارتماسی و اگر بخواهد احتیاط را بعمل اورد ان غسل را تمام کند و دوباره غسل
کند و بعد از ان چیزیکه باعث شکستن وضو باشد بعمل اورد و وضو بسازد
از برای عبادتی که مشروط بوضو میباشد و هرگاه در بین باقی غسلهای دیگر
خواه واجب باشد یا مستحب غیر از غسل جنابت حدث اصغری از او سر بزند در
اینجا ظاهر انستکه ان غسل را تمام کند و بعد از ان وضو بسازد **مسئله دویم**
وضو با غسل جنابت از برای عبادتی که مشروط بوضو میباشد واجب نیست بلکه
بدعت است و همچنین مستحب هم نیست بنا بر اشهر واظهر و در باقی غسلهای
واجبه و مستحبه غیر از غسل جنابت وضو واجب است بجهت عبادتی که مشروط
باانست و مستحب است که وضو را پیش از غسل بسازد و بعضی گفته اند که واجب است
که پیش از غسل بسازد وان موافق احتیاط است **مسئله سیم** مشهور و اظهر
انستکه هرگاه عضوی از بدن نجس باشد پیش از غسل ان را بشوید و تطهیر کند
و بعد از ان غسل کند **مسئله چهارم** هرگاه از برای مکلفی چند غسل
با بیشتر جمع شود جایز است که در نیت قصد همه ان غسلها را بکند و یک غسل بکند
پس ان یک غسل از همه ان غسلها کفایت میکند خواه ان غسلها همه واجب باشند
یا همه مستحب باشند یا بعضی از انها واجب باشد و بعضی مستحب باشد و اگر
قصد تعیین نکند بلکه نیت مطلق بکند و یک غسل بکند و هیچکدام را معین نکند
بجهت فراموش کردن یا بجهت ملتفت نبودن در حین غسل پس در کفایت کردن
این یک غسل از همه غسلها و کفایت نکردن ان دو قول است ظاهر انستکه کفایت
میکند و هرگاه بعضی را در نیت تعیین کند و بعضی را تعیین نکند بجهت فراموش

احکام غسل

فراموش کردن یا ملتفت نشدن در وقت غسل پس اگر آن بعضی را که در نیت تعیین
نموده است غسل جنابت باشد از سایر غسلهای واجبی و مستحبی کفایت خواهد
کرد بنا بر اشهر و اظهر بشرط اینکه قصد داخل بودن آن غسل دیگر را در نیت بکند
پس اگر غسل جنابت و حیض بر او واجب باشد مثلاً و در وقت غسل قصد جنابت
بدون حیض کند و نیت او چنان باشد که غسل حیض را بعد خواهم کرد ظاهر
اینست که این غسل جنابت از غسل حیض کفایت نکند و اگر آن بعضی را که در نیت
یقین کرده است جنابت نباشد در این صورت همان غسلی که یقین نموده صحیح
است و از برای غسلهای دیگر کفایت نخواهد کرد بلکه باید آنها را بعمل بیاورد
و اگر خواهد بیک غسل اکتفا کند باید قصد همه را بکند چنانچه ذکر شد و هرگاه
کسی غسل جنابت را فراموش کند لکن در وقتیکه جنابت داشته غسل مس میت یا غسل
حیض یا غسل جمعه یا غیر اینها را بعمل آورده باشد آن غسلی که بعمل آورده از غسل
جنابت کفایت نخواهد کرد و باید که در وقتیکه بخاطرش آمد غسل جنابت بکند
و عباداتی که از وقت جنابت تا آن وقت بعمل آورده همه را قضا نماید و هرگاه
غسل جنابت با بعضی غسلهای دیگر جمع شود و قصد همه را بکند در یک غسل و
اکتفای بآن نماید در این صورت چون غسل جنابت هم داخل آن غسلها بوده و همه
را بیک نیت کرده وضو واجب نخواهد بود **مسئله بیستم** هرگاه مرد بعد
از غسل کردن رطوبتی از مخرج بول او بیرون آید پس اگر یقین کند که آن منی است
یا بول است بحکم آن عمل کند و اگر مشتبه باشد بر او پس در اینجا پنج صورت است اول آنکه
پیش از آنکه غسل کند بول و استبراء هر دو را بعمل آورده باشد در این صورت اعاده

احکام غسل

اعادهٔ غسل بر او واجب نیست و نیز وضو هم بر او واجب نیست باتفاق همهٔ علما
دویم آنکه پیش از غسل بول و استبرا هیچ کدام را بعمل نیاورده باشد در این صورت
اشهر و اظهر اینست که بر او واجب است که دوباره غسل کند سیم آنکه پیش
از غسل استبرا کرده باشد لکن بول نکرده باشد یا آنکه بول کردن ممکن او
نباشد در این صورت نیز مشهور و اقوی اینست که دوباره واجب است که غسل نماید
چهارم آنکه پیش از غسل استبرا کرده باشد لکن بول نکرده باشد و بول
کردن هم برای او ممکن بوده باشد در این صورت اشهر و اظهر اینست که دوباره غسل
کردن بر او واجب نیست و بعضی گفته اند که واجب است که دوباره غسل نماید و
آن موافق احتیاط است **پنجم** آنکه پیش از غسل بول کرده باشد لکن استبرا
نکرده باشد در این صورت واجب است بر او که وضو بسازد و دوباره غسل کردن
بر او واجب نیست و بدانکه آنچه بعد از غسل بیرون می آید از منی یا رطوبتی که مشتبه
باشد و از جهت آن غسل واجب شود آن حدث تازه است پس نمازی که بعد از آن غسل
و پیش از بیرون آمدن آن کرده است صحیح است و اعادهٔ آن واجب نیست و هرگاه
رطوبتی از فرج زن بیرون آید بعد از آنکه غسل کرده باشد اعادهٔ غسل و نیز
وضو ساختن بر او واجب نیست اگرچه یقین کند باینکه آن رطوبتی که از فرج
او آمده منی است در صورتی که احتمال بدهد که آن منی از مرد باشد بلی هرگاه
یقین بکند باینکه این منی که از فرج او بیرون آمده منی خودش و مرد هر دو باهم
می باشد که مخلوط بهم شده و بیرون آمده در این صورت غسل بر او واجب است
هم چنانکه پیش از این تفصیل این مسئله را ذکر کردیم **مسئله ششم** هرگاه زن

روزه واجب باشد یا مستحب نباشد یا محرم باشد مثل سر بآب فرو بردن بر او حرام است
پس اگر از روی عمد غسل ارتماسی کند غسل او باطل است و اگر از روی سهو
و فراموشی غسل ارتماسی کند غسل او صحیح است و تفصیل این مسئله را ان شاء
الله در کتاب صوم و حج ذکر خواهیم کرد و بدانکه غسل حیض و نفاس و استحاضه
و سایر غسلهای واجبه و مستحبه در کیفیت و واجبات و مستحبات و مکروهات و بعضی
از احکام مثل غسل جنابت است و در بعضی از احکام فرق دارند مثل اینکه با
غسلهای دیگر واجب است که وضو بسازد پیش از غسل یا بعد از آن بتفصیلی که گفته
شد [illegible] غسل جنابت است و در این چند فصل است **فصل اول**
در علامات خون حیض و این خونی است که خدای تعالی در زنان قرار داده است
که بحسب طبع در مزاجهای ایشان متکون شود از جهت تربیت ولد بجهت آنکه بعد از
قرار گرفتن نطفه در رحم این خون غذای آن میشود و گوشت و سایر عضوهای
طفل از آن بهم رسد و قدری از آن همیشه احاطه کننده بطفل است در رحم تا او را
از صدمها حفظ نماید و در وقتیکه طفل بیرون می آید آن خون باتفاق آن بیرون
می آید و اینجا او بیرون نمی آید بعد که بیرون می آید و خون نفاس عبارت از آن
خون است پس خون نفاس در حقیقت خون حیض است و بعد از تولد طفل
خدای تعالی این خون را بقدرت کامله خود شیر میگرداند از جهت غذای طفل
و هر وقتیکه فارغ شد از شیر دادن پس خون حیض در رحم [illegible] میماند
[illegible] در رحم و بعد از فراهم جمع شدن بیرون می آید از
او و از رحم پس خون حیض طبیعی است و از غرض [illegible] نیست لکن خون استحاضه از آزار

خون حیض زنان

و ناخوشی است که عارض زنان میشود و طبیعی و خلقی نیست و بدانکه خونی
که از قُبُل او بیرون می آید پنج نوع است خون حیض و خون استحاضه و خون نفاس
که بیان این سه خون را کردیم و علامات و احکام هر یک را بتفصیل ذکر میکنیم و خون
چهارم خون بکارت است و آن خونیست که بیرون می آید از قُبُل زن بجهت پاره شدن
پرده که آن برای بکرها میباشد و خون پنجم خون زخم و جراحت است و آن خونی
است که از جراحت و زخمی که در اندرون فرج است بیرون می آید و بدانکه اظهر
اینست که خون حیض و خون نفاس وضو را بشکنند و نیز بعضی از افراد خون
استحاضه وضو را میشکند چنانچه تفصیل آنرا بعد از این خواهیم گفت و بعضی
گفته اند که خون حیض و نفاس وضو را نمیشکند و آن ضعیف است و بدانکه
خون بکارت و خون زخم وضو را نمیشکنند پس هرگاه زن با وضو باشد و از فرج
او خونی بیاید که از پاره شدن پرده بکارت او باشد یا از زخم او بوده باشد
باعث شکستن وضوی او نخواهد شد و هرگاه خونی از فرج او بیاید و مشتبه باشد
که این خون بکارت است یا خون زخم است پس فایده در تمیز دادن نیست بجهت
آنکه هر کدام که باشد وضو را نمیشکند و هرگاه اشتباه میان خون حیض و خون
بکارت باشد یا میان خون حیض و خون زخم و جراحت اندرونی باشد پس طریق
شناختن و تمیز دادن هر یک را بعد ذکر خواهیم کرد و بدانکه علامات خون حیض
چند چیز است اول آنکه خون حیض در غالب اوقات گرم و سیاه و درخشنده و اندک
سوزشی دارد و مراد بسیاه بودن خون در اینجا آن سرخی شدید است که نزدیک
بسیاهی باشد دویم آنکه خون حیض از طرف چپ می آید ولکن اعتبار این علامت

علامت در صورتی نیست که خون حیض مشتبه شود بخون جراحت و زخمی که در اندرون است
که در این صورت باید زن بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند کند و انگشت میانی خود
را داخل فرج کند و ببیند اگر خون از جانب چپ می‌آید حیض است و اگر از راست
می‌آید از جراحت است سیم آنکه خون حیض تمام پنبه را فرو میگیرد و اعتبار این
علامت در صورتی است که خون حیض مشتبه شود بخون بکارت که در این صورت
باید زن پنبه بخود بردارد و اندک زمانی صبر کند و بعد از آن بمدارا و نرمی پنبه
را بیرون آورد و ببیند اگر خون تمام دور پنبه را سرخ کرده باشد حیض است
و اگر سر حلقه پنبه بطریق طوق باشد از خون بکارت است چهارم آنکه خون
حیض پیش از تمام شدن نه سال نمی‌باشد پس هر خونی که دختر پیش از سن نه سالگی
می‌بیند حیض نیست باتفاق علما یعنی اگر سن او معلوم باشد تا نه سال تمام
نرسیده است هر خونی که ببیند حیض نیست و این منافات ندارد با آنچه مجتهد
فرموده‌اند که از جمله علامات بالغ شدن دختر حیض شدن او است بجهت
آنکه مراد ایشان در صورتی است که سن او معلوم نباشد و خونی که بصفات حیض باشد
ببیند پنجم آنکه خون حیض بعد از سن یأس نمی‌باشد پس هر خونی که زن بعد
از سن یأس می‌بیند حیض نیست باتفاق علما و در سن یأس اختلاف کرده‌اند
و اظهر در نزد حقیر است که سن یأس در زنانی که از طایفه قریش نیستند پنجاه
سال است و در طایفه قریش شصت سال است و معروف از طایفه قریش در این
زمان سادات‌اند و مراد از زن قرشیه زنیست که پدر او یا پدر و مادر او هر دو
قرشی باشند و احتمال میرود چنانچه جمعی گفته‌اند که اگر همین مادر او هم بنی‌هاشمی

بنی‌هاشمی قرشی باشد کفایت بکند و طایفه بنی هاشم بعضی از طایفه قریش
باشند و هرگاه بر زنی مشتبه شود که آیا او از قرشیه است یا از غیر قرشیه
است ملحق میسازیم او را بغیر قرشیه و همچنین است حکم هرگاه بر شوهر
مشتبه شود بجهت طلاق دادن یا رجوع کردن یا جماع کردن و لکن هرگاه مراعات
احتیاط بشود بهتر است ششم آنکه حیض کمتر از سه روز نمی‌باشد و بیشتر از ده
روز هم نمی‌باشد پس هر خونی که کمتر از سه روز باشد حیض نیست اگر چه یکساعت
کمتر باشد و همچنین هر خونی که زیادتر از ده روز باشد آن زیادتی حیض نیست
و در سه روز که اقل حیض است پی در پی بودن شرط است و ظاهر و احوط آنست
که مراد از پی در پی بودن آنست که در این سه روز هر وقت پنبه بگذارد بخون آلوده شود
و اگر چه بسیار کم باشد نه آنکه باید که تمام این سه روز بطور جریان بیاید یا آنکه
بطوری باشد که بر سبیل استمرار بگویند که هرگاه میگذارند برسد جمعی گفته‌اند
که مراد از پی در پی بودن آنست که در هر یک از سه روز مسمای خون را ببیند و
بعضی دیگر چنین گفته‌اند و بنابر مختار هرگاه گاهی بعنوان نقطه در زمان کمی اندکی
خالی از آلوده‌گی باشد منافات با حیض نخواهد داشت و بدانکه مراد از روز
در سه روز روز روزه است یعنی از طلوع صبح صادق تا مغرب نه آنکه مراد
روز اجاره باشد که از طلوع آفتاب تا غروب است و بدانکه خلافیست که آیا شب
هم معتبر است در سه روز اقل حیض یا نه و شکی نیست که شب دوم و سوم داخل باشد
پس هرگاه اول صبح خون ببیند تا مغرب روز سیم پس ظاهر این است که این حیض
باشد و هرگاه روز اول در وقت ظهر خون ببیند مثلا و در ظهر روز چهارم

چهارم قطع شود این هم سه روز است و خون حیض است و موقوف نیست بر اینکه خون
تا مغرب روز چهارم بیاید بیست و بدانکه اقل طهر یعنی کمتر ایام پاکی ده روز است
باتفاق علما و از این کمتر نیست و لکن حدی و اندازه برای بیشتر ایام پاکی نیست
پس هرگاه بعد از قطع شدن خون حیض پیش از آنکه ده روز تمام بگذرد باز
خونی ببیند آن خون حیض نخواهد بود هر چند بصفات حیض باشد مگر در
روز دیگر این ده روز و روز دویم است چنانچه ذکر شد و بدانکه فقها خلاف کرده
اند در اینکه آیا حیض با حمل جمع میشود یا نه مشهور و اظهر در نزد حقیر اینست که
حیض با حمل جمع میشود پس ممکن است که زن آبستن خون حیض ببیند اگر چه غالب
اینست که در وقت حامله بودن حیض نمی باشد و سبب اینست که در وقت آبستن
بودن زن بیشتر خون حیض از راه ناف طفل بشکم او میرود و غذای او میشود
و قدری از آن بپستان زن میرود و شیر میشود و باین سبب چیزی نمی ماند
که بیرون آید مگر در زنانی که مزاج ایشان بسیار گرم باشد و غذاهائی که تولید خون
کند بسیار بخورند که در اینصورت میتواند شد که قدری از خون از غذای طفل
و شیر زیاد بیاید و بیرون آید **فصل دویم** در بیان اقسام زنان بدانکه
زنان بملاحظه حیض سه صنف میباشند صنف اول مبتدئه است صنف دویم
ذات عادت است صنف سیم مضطربه است که او را ناسیه نیز میگویند و بیان
هر یک از این سه صنف در سه مطلب ذکر میشود **مطلب اول** در بیان مبتدئه است
و آن زنی است که ابتدای خون دیدن او باشد یعنی دفعه اول خون ببیند و پیش
از آن خون ندیده باشد یا آنکه پیش از آن خون دیده باشد لکن در وقت و عدد

شود بحسب تمیز باید رجوع بآن عادت کند و پنج روز اول را حیض قرار دهد و هم
چنین در ماه چهارم و ماههای بعد از آن مگر اینکه عادت تازه بحسب تمیز از برای
او حاصل شود که در اینصورت باید بعد از این رجوع بآن عادت نماید در بیان
سه قسم ذات عادت و در سه مسئله ذکر میکنیم **مسئله اول** در بیان ذات عادت
وقتی و عددی بدانکه زنی که صاحب عادت وقتی و عددی باشد هرگاه در وقت
عادت خون ببیند عبادت را ترک میکند اگر چه آن خون بصفت حیض نباشد باتفاق
علما و هرگاه چند روز پیش از وقت عادت خون ببیند یا در اثنای ایام عادت
خون ببیند هم چنانکه در بسیاری از زنان اتفاق می افتد آنرا حیض قرار میدهد
خواه بصفت حیض باشد یا نباشد بنابر اظهر و اشهر و نماز و روزه را ترک میکند
و هرگاه بعد از ایام عادت خون ببیند اگر بصفت حیض باشد شبهه نیست که
حیض قرار میدهد باتفاق علما پس اگر پیش از سه روز قطع شد معلوم میشود که
حیض نبوده و عباداتی که ترک کرده قضا میکند و اگر بصفت حیض نباشد حیض قرار
نمیدهد و عبادت را بجا می آورد تا آنکه سه روز پی در پی ببیند و اگر سه روز دید
حیض قرار میدهد و روزه که گرفته است باید قضا نماید و هرگاه خون او از ایام عادت
تجاوز نکند شکی نیست که همه آن حیض است خواه خون او متصل بوده باشد یا در
بین آن گاهی پاکی بهم رسیده باشد و باز خون عود کرده باشد بشرطیکه در سه روز
اول پی در پی خون دیده باشد و اگر خون او از ایام عادتش بگذرد پس اگر عادتش
ده روز باشد آنچه زیاده از ده روز است استحاضه خواهد بود و اگر عادتش کمتر
از ده روز باشد در اینجا بنابر اقوی مستحب است که استظهار کند خواه خون او

او بصفت حیض باشد یا نه و معنی استظهار طلب ظهور حقیقت حالست در این خونی که زیاده
تر از عادتست که آیا این خون حیض است یا خون حیض نیست و استظهار در اینجا باین
طریق است که عبادات را ترک کند و عمل حایض کند و در عدد ایام استظهار چند قولست و خوبتر
آنست که این زن اگر ایام عادتش نه روز باشد یکروز استظهار کند و اگر عادتش
هشت روز باشد اختیار دارد میان آنکه یکروز استظهار کند یا دو روز و اگر
عادتش هفت روز باشد یا شش روز یا پنج روز یا چهار روز یا سه روز باشد
اختیار دارد میان آنکه یکروز استظهار کند یا دو روز یا سه روز بکند و بعد
از ایام استظهار اگر هنوز به ده روز نرسیده باشد و یا خون را ببیند در این
صورت واجب است که عبادات را بکند و عمل استحاضه بجا بیاورد تا آخر روز دهم
و اگر بعد از تمام شدن ده روز یا پیش از ده روز خون قطع شود همه خونی که در
این ده روز یا کمتر از ده روز دیده حیض خواهد بود بنا بر مشهور و اظهر پس
اگر ماه مبارک باشد واجب است بر او که روزه ده روز را قضا کند اگر چه بعد از
ایام استظهار تا روز دهم هرچه باشد روزه گرفته باشد و اگر بعد از تمام
استظهار خون تا ازده روز بگذرد معلوم میشود که آنچه بعد از ایام عادت
بوده حیض نبوده استحاضه بوده است پس فقط ایام عادت را حیض قرار میدهد
و عباداتی اگر در ایام استظهار ترک نموده چه از نماز و چه از روزه تا روز ایام
عادت قضا میکند خواه این زن صاحب تمیز باشد یعنی خون او بعضی اوقات بصفت
حیض باشد و بعضی اوقات بصفت استحاضه باشد یا صاحب تمیز نباشد یعنی خون
او همیشه یکطور باشد یعنی خون ایام عادت بصفت حیض باشد و خون غیر ایام

[illegible]

ایام عادت بصفت استحاضه باشد یا مخالف او باشد یعنی خون ایام عادت بصفت
استحاضه باشد و خون غیر ایام عادت بصفت حیض باشد و خواه در صورت
مخالفت اقل طهر یعنی کمتر ایام پاکی که ده روز باشد میان ایام عادت و ایام غیر
فاصله شده باشد یا ده روز فاصله نشده باشد و خواه در صورت فاصله نشدن
ده روز جمع کردن میان ایام عادت و ایام تمیز ممکن باشد باین که مجموع زیادتر
از ده روز نباشد یا جمع میان هر دو ممکن نباشد باین که در ایام عادت خون را
بصفت استحاضه ببیند و پیش از آن یا بعد از آن بصفت حیض ببیند و مجموع آن
ده روز زیادتر باشد خلاصه حیض ایام عادت که خون از ده روز بگذرد بنا بر
اظهر در همه صورتهائی که گفتیم باید رجوع بعادت خود کند و آنرا حیض قرار
بدهد و در باقی ایام خون عمل استحاضه بکند و بعضی گفته اند که در صورتی که
ده روز فاصله شود میان خون ایام عادت خود و خونی که بصفت حیض است
هر دو را حیض قرار میدهد یعنی بنا میگذارد که هر یک حیضی است جداگانه
و این قول ضعیف است بلکه اظهر است که گفتیم که ایام عادت را حیض قرار میدهد
و باقی را استحاضه مگر آنکه عادت این زن این باشد که در ماهی دو دفعه حیض
بشود که در این صورت هر دو را حیض قرار میدهد و بنا میگذارد که هر یک حیضی
است جداگانه و چون که گفتیم که در صورتی که عادت او کمتر از ده روز باشد
و خون او از ایام عادت تجاوز کند مستحب است که استظهار کند پس هر گاه استظهار
را اختیار نکند باید بعد از ایام عادت غسل حیض بکند و تا خون می بیند عمل
استحاضه بجا بیاورد تا روز دهم پس اگر خون او از ده روز تجاوز نکند پس حیض

چیزی بران نیست یا از عمل استحاضه بجا می آورد و اگر از ده روز تجاوز نکرد بلکه
روز دهم یا پیشتر قطع شد همه ایام خون را چه ایام عادت و چه بعد از ان را حیض
قرار میدهد و قضای روزه ان ایام بر او واجب است هر گاه صاحب عادت وقتیه
و عددیه پیش از وقت خون بر بیند و از ده روز تجاوز کند و در اخر وقت عادت
قطع شود مثل اینکه عادتش هفت روز اول ماه باشد و در بیست و پنجم ماهی که
پیش از ان ماه است خون بر بیند و در هفتم ماه بعد که اخر عادتش است قطع شود
در اینصورت پنج روز اول خون را استحاضه قرار میدهد و هفت روز اخر خون را
که اول ماه باشد که عادت اوست حیض قرار میدهد و اگر از اخر عادتش هم
تجاوز کند مثل انکه در مثال مذکور خون در هفتم ماه هم قطع نشود و تجاوز
کند در اینصورت هفت روز اول ماه را که عادت اوست حیض قرار بدهد پیش
از ان و بعد از ان را استحاضه قرار میدهد و اگر پیش از عادت خون بر بیند از عدد
عادت تجاوز کند و در اثنای عادت قطع شود مثل این که همین زنی که مثال زدیم
در بیست و سیم ماه خون بر بیند و در چهارم ماه بعد قطع شود در اینصورت چهار
روز اول ماه را با سه روز پیش از ان که هفت روز باشد که عدد عادت اوست حیض
قرار میدهد و انچه سابق بر اینست استحاضه قرار میدهد و اگر خونش و هیچ در حال
وقت عادت نشود مثل اینکه همین زن در اخر ماه خونش قطع شود همان عدد
عادت را حیض قرار میدهد و اعتنائی بوقت نمیکند و بدانکه بسیار میشود که عادت
زنان مختلف میشود بحسب وقت و عدد هر دو یا بحسب وقت تنها یا بحسب عدد تنها مثل
اینکه کاهست زنی عادتش و چنانست که در اول هر ماه شش روز حیض میشود

و عدد مختلف بوده باشد و بحسب هیچکدام عادتش بهم نرسانیده باشد
پس بدانکه زنی که مبتدئه باشد خواه بمعنی اول و خواه بمعنی دوم هر گاه خون
خون بر بیند مشهور و اظهر انستکه بمجرد خون دیدن انرا حیض قرار بدهد
عبادتش را ترک میکند و جمعی گفته اند که تا سه روز عبادتش را ترک نکند بلکه
احتیاط بکند بکردن عبادت تا سه روز اگر خون تا سه روز پی در پی امداد یافت
عبادتش را ترک میکند و این قول احوط است و قولی دیگر هم در اینجا هست که ان
ضعیف است بنابر مختار هر گاه خون او پیش از ده روز یا همان روز دهم قطع
شود همه ان ایام را حیض قرار میدهد خواه خونش بصفت حیض باشد یا نباشد
و خواه خونش در این ایام متصل بوده یا در اثنا گاهی پاکی بهم رسیده و باز عود
کرده بشرطیکه در سه روز اول پی در پی خون دیده باشد و روزه همان ایام
را هر گاه ماه مبارک رمضان باشد قضا میکند و همچنین هر گاه بقول دیگر
که احوط است عمل کرده باشد و تا سه روز عبادت را کرده باشد روزه انسه
روز را باید قضا کند و هر گاه خونش از ده روز بگذرد پس هر گاه تمیزی از برا
او حاصل شده باشد مشهور و اقوی انستکه رجوع بان میکند و انچه از خون که
بصفت و علامات حیض است حیض قرار میدهد و انچه را که بصفات استحاضه است
استحاضه قرار میدهد و در حاصل شدن تمیز چند شرط است چنانچه بعد ذکر
میشود و اگر تمیزی بهم نرسیده باشد بجهة انکه یکی از شرایط تمیز موجود نباشد
در اینصورت رجوع میکند بعادت زنانی که از خویشان پدر و مادری او باشند یا
تنها یا مادری تنهای او میباشند مثل خواهر و عمه و خاله و دختران انها و ایام عادت

عادت ایشان ایام حیض خود قرار میدهد اختیار دارد که عدد ایام عادت ایشان
در هر وقت از ایام خون دیدن خود که میخواهد قرار بدهد اگرچه بهتر است
که در اول خون دیدن خود قرار بدهد و فرقی در رجوع بعادت خویشان مابین
اینکه ایشان مرده باشند یا زنده نیست همچنین فرقی نیست مابین انکه خویشان
او با او در سن و بلد مختلف باشند یا مساوی باشند و هرگاه خویشان او
در عادت با یکدیگر مختلف باشند دور نیست که اگر اکثر ایشان در
عادت موافق باشند در این صورت رجوع باکثر کند چنانچه جمعی قائل باین
شده اند و اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد یا داشته باشد ممکن
نباشد از برای او که اطلاع بر عادت ایشان بهم رساند در این صورت ظاهر اینست
که عمل بعادت همسالان خود از کسانی که اطلاع بعادت ایشان می تواند بهم رساند
بکند بشرط انکه همشهری او باشند و اگر اختلاف کمی در سن داشته باشند ضرر
ندارد و هرگاه همسالان نداشته باشد یا داشته باشد و ممکن نباشد برای او که
اطلاع از عادت ایشان بهم رساند پس در اینجا چند قول است ظاهر اینست که در این
صورت در هر ماهی هفت روز حیض خود قرار میدهد بیست و سه روز دیگر را
ایام پاکی قرار میدهد و اختیار دارد که این هفت روز را از هر وقت ایام خون دیدن
خود هرگاه مستمر باشد تا اخر ماه که میخواهد قرار بدهد اگرچه احوط و اولی
اینست که از اول خون دیدن قرار بدهد و این اختیار در ماه اول است و در ماه
بعد این هفت روز را از وقتی باید بگیرد که در ماه اول از انوقت گرفته بود مثلا
خون تا بعد از پانزده روز قطع شود و در ماه دوم تازه بهم رسد تا انکه

تا انکه مستمر باشد تا ماه دوم و قطع نشود و بدانکه در حاصل شدن تمیز چند شرط است
اول انکه انچه از خون که بصفت حیض است از سه روز پی در پی کمتر نباشد و
بیش از ده روز زیادتر نباشد **دویم** انکه انچه بصفت حیض نیست باید
به تنهائی تا ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد تا اقل طهر یعنی کمترین ایام پاکی که
ده روز است بعمل اید **سیم** اختلاف خون است یعنی که بعضی از ان شباهت
بحیض داشته باشد و بعضی نداشته باشد و شباهت بحیض بچند چیز حاصل
میشود که حرارت و سیاه بودن رنگ و درشتی باشد چنانچه
بتفصیل ذکر شد پس اگر یکی سیاه رنگ باشد و دیگری سرخ انخون سیاه
رنگ حیض است و سرخ استحاضه است و بعضی اعتبار کرده اند غلیظ بودن
و بدبو بودن را و گفته اند که اگر یکی غلیظ باشد و دیگری نازک باشد انکه
غلیظ است حیض است و انکه نازک است استحاضه است و اگر یکی غلیظ باشد و دیگری
غلیظتر باشد انکه غلیظتر است حیض است و همچنین اگر یکی بدبو باشد و دیگری
بدبو نباشد ان بدبو حیض است و ان دیگری استحاضه است و نیز گفته اند که اگر
در یکی دو صفت باشد و در دیگری یک صفت باشد مثل اینکه یکی سیاه و بدبو باشد و
دیگری غلیظتر باشد باید انکه صاحب دو صفت است اعتبار شود پس در این صورت
حکم بحیض میشود و اگر یکی بدبو باشد و دیگری زرد و نازک باشد در این صورت
حکم باستحاضه میشود **صنف دویم** زنان صاحب عادت است یعنی زنی که صاحب عادت
باشد و زنان صاحب عادت بر سه قسم است **قسم اول** زن صاحب عادت وقتی و عددی
است و ان زنیست که دو مرتبه خون حیض را در وقت و عدد موافق همدیگر ببیند

ببیند مثل آنکه در اول ماهی مثلاً شش روز خون ببیند و قطع شود و دیگر
خون نبیند تا داخل ماه دویم شود و در اول ماه دویم نیز شش روز خون ببیند
و چون در اول ماه دویم بطریق ماه اول شش روز خون ببیند آن زن را صاحب
عادت وقتی و عددی میگویند ظاهر است که پیش و پس یکساعت تا دو ساعت
تا سه ساعت بلکه نصف روز هم منافاتی با ذات عادت وقتی و عددی بودن
ندارد **قسم دویم** زنان عادت عددی تنها است و آن زنی است که دو مرتبه
خون او در عدد موافق و مساوی ببیند نه در وقت مثل آنکه در اول ماهی شش
روز مثلاً خون ببیند و بعد از آن این عدد را در آخر همان ماه یا در دهم ماه
دویم مثلاً ببیند و چون در هر دو مرتبه دویم خون را باین طریق ببیند آن زن را صاحب
عادت عددی گویند **قسم سیم** زنان عادت وقتی تنها است و آن زنی است که دو
مرتبه خون را در وقت موافق و مساوی ببیند نه در عدد مثل آنکه در اول ماهی
شش روز مثلاً خون ببیند و در اول ماه دویم هفت روز مثلاً خون ببیند و
چون در ماه دویم خون را باین طریق ببیند آن زن را صاحب عادت وقتی گویند
بدانکه همچنانکه عادت حاصل میشود بمساوی دیدن اول و آخر خون در دو ماه
پی در پی همچنین عادت حاصل میشود بتمیز پس زنی که رجوع بتمیز کند در دو
ماه پی در پی خون را بحسب صفت مساوی ببیند مثل اینکه در اول ماهی پنج روز
مثلاً خون را بصفت حیض ببیند و باقی را بصفت استحاضه ببیند و در اول ماه دویم
نیز پنج روز بصفت حیض ببیند و باقی بصفت استحاضه ببیند در این صورت آن زن
صاحب عادت وقتی و عددی میشود بحسب تمیز پس اگر در ماه سیم خون مختلف شود

و در ماهی عادت او بگردد و در اول ماه پنج روز خون ببیند یا بعد از گذشتن
شش روز از اول ماه شش روز یا پنج روز یا هفت روز خون ببیند یا در وسط ماه
پنج روز یا شش روز مثلاً خون ببیند پس اگر در ماه دویم عود بطریق پیش کند
عادت او همان عادت پیش خواهد بود و اگر عود بعادت پیش نکند بلکه باز بطریق
ماه پیش که تغییر یافته بود ببیند در این صورت عادت او گردیده و عادت ثانی
برای او بهم رسیده است و باید این عادت ثانی را اعتبار کند و در وقت گذشتن خون
از ده روز رجوع باین عادت تازه کند نه عادت کهنه بلکه باید عادت کهنه را از دست
بردارد و همچنین هرگاه این عادت نیز بگردد و عادت دیگر تازه نیز برای او بهم رسد
باید رجوع باین عادت تازه نیز کند و معنی این است که هرگاه در دو حیض پی در پی
وقت یا عدد یا هر دو موافق ببیند باید آن را اعتبار کند و در وقت گذشتن خون
از ده روز رجوع باین کند پس اگر در یک حیض اختلافی بهم رسد بمجرد آن عادت ثانی بهم
نمیرسد پس اگر زنی که عادت او شش روز باشد مثلاً در ماهی اتفاق افتد که هفت
روز یا پنج روز خون ببیند تا آن حیض قرار میدهد لکن اگر در ماه بعد از آن خون او
از ده روز بگذرد رجوع بهفت روز یا پنج روز نمیکند بلکه رجوع بعادت پیش خود
که شش روز باشد میکند و گاهی میشود که صاحب عادت وقتی و عددی عادت او
میگردد و صاحب عادت عددی تنها یا صاحب عادت وقتی تنها عادت او میگردد
و صاحب عادت وقتی و عددی میشود و معیار در حاصل شدن هر عادت تازه است که
در دو ماه پی در پی بیک طریق ببیند **مسئله** [illegible] در بیان زنان عادت عددی
تنها این زنان در ابتدای حیض مثل مبتدئه عمل میکنند بطریقی که گفتیم یعنی هر وقت

حیض

هر وقت خون دید از حیض قرار میدهد بنا بر اظهر خواه بصفت حیض باشد یا نباشد و عبادت را ترک میکند و جمعی گفته اند که تا سه روز عبادت را ترک نکند بلکه احتیاط بکند بکردن عبادت تا سه روز تا که خون تا سه روز پی در پی امداد وقت عبادت را ترک میکند و این قول احوط است و در قدر حیض رجوع میکند بعدد ایام عادت خود پس اگر خون بر عدد عادت قطع شود که همان حیض است و اگر از آن بگذرد در این صورت این زن مثل صاحب عادت وقتیه و عددیه است از برای آنکه استظهار کند بترک عبادت بتفصیلی که گفتیم در آنجا پس بعد از ایام استظهار اگر هنوز به ده روز نرسیده باشد و پاک نشود واجب است که عبادت را بکند و عمل استحاضه بکند تا آخر روز دهم و اگر بعد از تمام شدن ده روز یا پیش از ده روز خون قطع شود که همان ایام را حیض قرار میدهد پس اگر ایام روزه واجب باشد روزه همان ایام را قضا میکند اگرچه بعد از آن ایام استظهار چند روز روزه گرفته باشد و اگر خون از ده روز بگذرد رد بعادت خود میکند همان عدد را که عادت او بوده حیض قرار میدهد اگرچه خون عدد ایام عادت بصفت حیض نباشد و آنچه زاید بر آنست بصفت حیض باشد و باقی ایام خون را استحاضه قرار میدهد نماز و روزه ایام استظهار را با روزه ایام عادت قضا میکند و چون استقرار عادت او منحصر در عدد است و وقت معین ندارد جمعی گفته اند که احتیاط دارد که آن عدد عادت را از هر وقت ماه در صورتی که خون او مستمر باشد بگیرد و اظهر در نزد حقیر آنست که آن عدد را از اول ایامی که خون می بیند بگیرد و آن عدد را حیض قرار بدهد و باقی را استحاضه و چون که

گفتیم که استظهار مستحب است پس هرگاه استظهار را اختیار نکند باید بعد از عدد ایام عادت غسل حیض بکند و عمل استحاضه بکند بتفصیلی که گفته شد مسئله سیم در بیان صاحب عادت وقتیه تنها مثل اینکه در اول ماه شش روز مثلا خون ببیند پس این زن هرگاه در ماه سیم بعد از آن در وقت خود خون ببیند از حیض قرار میدهد و عبادت را ترک میکند پس اگر خون او از ده روز نگذرد باین که پیش از ده روز یا روز دهم قطع شود در این صورت همه را از حیض قرار میدهد و اگر از ده روز بگذرد در این صورت حکم آن در قرار گذاشتن عدد ایام حیض مثل حکم زنیست که مضطربة العدد باشد یعنی زنی که عدد ایام حیض خود را فراموش کرده باشد لکن وقت را فراموش نکرده باشد و حکم آن ذکر میشود صنف ششم مضطربه است که او را ناسیه میگویند و آن زنیست که عادت خود را فراموش کرده باشد و آن نیز بر سه قسم است قسم اول زنی است که ابتدا عادت مستقره داشته است و بعد از آن وقت و عدد عادت خود هر دو را فراموش کرده باشد و این قسم را متحیره نیز میگویند قسم دویم آنست که وقت ایام حیض خود را بتنهائی فراموش کرده باشد لکن عدد را فراموش نکرده باشد قسم سیم آنست که عدد ایام حیض خود را بتنهائی فراموش کرده باشد لکن وقت را فراموش نکرده باشد و این زن در دو قسم اول و دویم در ابتدای حیض مثل مبتدئه عمل میکند بنا بر مشهور و اظهر یعنی هر کدام از این دو قسم که خون ببینند بمجرد دیدن خون از حیض قرار میدهند و عبادت را ترک میکنند و در قسم سیم بمجرد دیدن خون در وقت عادت خود یا اندکی پیش از آن یا بعد

یا بعد از آن امر را حیض قرار میدهد و عبادات را ترک میکند و بعضی گفته‌اند که
این دو قسم اول و دوم بمجرد خون دیدن حیض قرار نمیدهند و عبادات را ترک نمی
کنند مگر آنکه سه روز پی در پی خون ببینند آن وقت حیض قرار میدهند و این قول
احوط است و باید که در قسم اول و سوم آنچه خونی که می‌بینند اگر پیش از ده روز یا در
دهم قطع شود همه از ایام حیض خواهد بود خواه در عرض ده روز تا کمتر بعضی اوقات
خون او قطع شده و باز عود کرده باشد یا نه بلکه بر سبیل استمرار جاری بوده
باشد و در قسم دوم عدد ایام عادت خود را حیض قرار میدهد پس اگر خون
تجاوز از ایام عادت کند پس در اینجا استظهار مستحب است بتفصیلی که مذکور
شد و اگر استظهار را اختیار نکند باید غسل حیض بکند و آن خونی که زاید بر ایام
عادت می‌بیند آن را استحاضه قرار بدهد و عمل استحاضه بکند و هرگاه خون
در هر سه قسم از ده روز بگذرد پس در این صورت اگر هر سه قسم صاحب تمیز باشند
پس در قسم اول اتفاقی است که رجوع بتمیز میکند و آنچه از خون که بصفت حیض
است حیض قرار میدهد و در باقی عمل استحاضه میکند و در قسم دوم و سوم محل
خلاف است که آیا رجوع بتمیز میکنند یا رجوع بعادت خود میکنند پس قسم دوم
حکم آن حکم ذات عادت عددیه است بتفصیلی که مذکور شد و قسم سوم حکم آن
حکم ذات عادت وقتیه است چنانچه گفته شد و اگر هیچ یک از این سه قسم صاحب
تمیز نباشند بلکه خون اینها همیشه بیک طریق باشد پس در این صورت [illegible]:
قسم اول باشد خون او از ده روز بگذرد در هر ماهی هفت روز از ایام خون را
حیض قرار میدهد بنا بر اظهر و باقی ایام خون را استحاضه قرار میدهد و احتیاط

و احتیاط دارد که این هفت روز را از هر وقت از ایام خون که خواهد حیض قرار بدهد
و شوهر او را بر او تسلطی نیست که بگوید این هفت روز را از فلان وقت و لکن
این احتیاط در ماه اول است و در ماه دوم متعین است که موافق آن اختیار کند که در
ماه اول باشد هرگاه در آن وقت از ماه دوم خون ببیند خواه بعد از تجاوز
ده روز در ماه اول بچند روز خون قطع بشود و در ماه دوم تا بهم رسد
یا در ماه اول خون قطع نشود و مستمر باشد تا ماه دوم و اگر از قسم دوم باشد
که وقت تنها را فراموش کرده باشد و عدد را بداند پس این زن چون خون او از ده
روز بگذرد و تمیزی برای او نباشد عدد ایام عادت خود را حیض قرار میدهد
و احتیاط دارد که آن عدد را از هر وقت از ایام خون که بخواهد قرار بدهد یعنی
میتواند از اول خون یا وسط آن یا آخر آن بگیرد و در آن عمل حایض را بجا
آورد و در باقی عمل استحاضه بجا آورد اگر چه اولی و احوط است که در اول خون
قرار بدهد بتفصیلی که گفته شد و اگر از قسم سوم باشد که عدد تنها را فراموش
کرده باشد و وقت را بداند پس این زن چون خون او از ده روز بگذرد و تمیزی
از برای او نباشد پس در این صورت تا بیند اگر اول وقت حیض خود را بداند مثل
اینکه یقین داشته باشد که روز اول هر ماه اول عادت او بود در این صورت بیقین
خواهد دانست که روز اول و دوم و سوم از ماه ایام حیض او میباشد و چون
باید باقی عدد را بنا بر اظهر تا هفت روز تمام کند پس چهار روز دیگر بر این سه
روز زیاد خواهد کرد یعنی بعد از سه روز این چهار روز را قرار خواهد داد
که هفت روز تمام شود و اگر آخر وقت حیض خود را بداند مثل اینکه یقین داشته

داشته باشد که اول هر ماه آخر ایام حیض او بود در این صورت از هر دو اخر ایام
عادت خود قرار بدهد واز روز دو روز پیش از ان بیقین حیض خواهد بود
و چهار روز دیگر را پیش از ان دو روز تا بد خواهد کرد تا هفت روز تمام شود
واگر وسط حیض خود را بداند مثل اینکه بیقین داشته باشد که اول هر ماه وسط
عادت او بود در اینصورت یکروز پیش از اول ماه و یکروز بعد از ان بیقین حیض او
بوده تا بد دو روز پیش از ان سه روز و دو روز بعد از ان سه روز بان ضم نماید
تا هفت روز تمام شود واگر وقت فی الجمله از حیض خود بداند مثل اینکه بیقین داشته
باشد که روز اول هر ماه در حیض میبود لکن نداند که این روز اول حیض او بوده یا
وسط ان بوده یا اخر ان بود در اینصورت همان روز بیقین حیض خواهد بود و باید
تا هفت روز باید از پیش یا بعد یا بعضی از پیش و بعضی از بعد زیاد کند تا عدد
هفت روز تمام شود **فصل سیم** در بیان احکام حایض است و در ان چند مسئله
است **مسئله اول** هر گاه حایض خون او بحسب ظاهر در کمتر از ده روز قطع
شود واجب است بر او که استبرا کند باین طریق که پنبه داخل کند و اندک صبر کند
بیرون اورد و بهتر است که پای چپ خود را بلند کند بچسبد بدیوار و مانند ان و شکم
خود را بدیوار و مانند ان بچسباند و پنبه را بدست راست داخل کند و اندک
صبر کند و بیرون اورد اگر پنبه الوده نباشد پاک است و واجب است که غسل کند
خواه صاحب عادت باشد یا غیر او اگر چه باز احتمال بلکه مظنه داشته باشد که
خون باز عود خواهد کرد ولی هر گاه صاحب عادت باین طریق بوده عادت او باشد که گاه
او در اثنا عادت قطع شود و باز عود کند و خون او بر سبیل استمرار نباشد بیقین

و یقین عادی برای او حاصل شود که باز عود خواهد کرد در اینصورت لازم نیست
که بمجرد پاک شدن در اثنا عادت غسل کند و اگر حایض پاک شود و غسل کند
و بعد از غسل باز خون ببیند ان پاکی و خون هر دو حیض است بجهت انکه پاکی
از ده روز کمتر نمیباشد پس اگر در ظرف ده روز بعد از انکه در سه روز اول پی در
پی خون ببیند پاک شود و خون ببیند همه انخونها و پاکیها حیض است و اگر از
ده روز تجاوز کند انچه زاید بر عادت است حیض نیست و تفصیل ان و حکم ان
گذشت و اگر بعد از قطع شدن خون بحسب ظاهر و پنبه گذاردن پنبه بخون الوده
شود هر گاه این مبتدئه باشد باید صبر کند تا پاک شود یا ده روز بشود و
حکم ان بتفصیل گذشت و اگر صاحب عادت باشد و هنوز در ایام عادت باشد
تا ان باید عمل حایض بکند و اگر بعد از گذشتن ایام عادت باشد حکم ان بطریقی
است که بتفصیل گفته شد **مسئله دویم** حرام است بر حایض نماز کردن
وطواف کردن خواه واجب باشد یا مستحب و همچنین حرام است بر او روزه گرفتن
و نیز حرام است بر او رسانیدن جزئی از بدن خود را بنوشته قران بتفصیلی که
در جنب گذشت و نیز حرام است بر او عبور کردن از مسجد الحرام یا مسجد حضرت
رسول ص و مکث نمودن در سایر مسجدها لکن داخل شدن و گذشتن از باقی مسجد
حرام نیست اگر چه مکروه است و نیز حرام است بر او چیزی گذاردن در مسجدها
لکن چیزی برداشتن از انها حرام نیست و تفصیل این مسائل نظیر بعینه که در جنب
ذکر شد و نیز حرام است بر او خواندن چهار سوره از قران که سجده واجبی در
انها است بتفصیلی که در جنب گذشت و هر گاه مرتکب حرام بشود و ایه سجده را بخواند

بخواند سجده کردن بر او واجب است و همچنین واجب است بر او سجده کردن هرگاه
دیگری آیهٔ سجده را بخواند و او بقصد گوش دادن گوش بدهد و بشنود و اگر بی
قصد از او بشنود در وجوب سجده خلاف است و اظهر اینست که واجب است و این خلاف
مخصوص حایض نیست بلکه غیر حایض هم هرگاه بدون قصد از او بشنود سجده
بر او واجب است و نیز حرام است جماع کردن با حایض در قُبُل او یعنی در طرف پیش او
و این حرمت ثابت است از برای آن زن که تمکین بدهد از برای شوهر او یا آقای او
هرگاه آن زن کنیز باشد و هرگاه مرد با زن جاهل بحیض باشد یعنی ندانسته باشد
که حیض بهم رسیده یا پیشتر دانسته است لکن فراموش کرده باشد پس بر او چیزی نیست
و اگر در بین جماع حیض معلوم شود واجب است که فوراً ترک نماید و اگر زن خبر
دهد بحیض بودن خود واجب است بر مرد که قبول کند و جماع نکند بشرطیکه علم
بکذب او نداشته باشد و جایز است تمتع و فایده بردن از بالای ناف یا بین زانوی
حایض بدون کراهت و مکروه است تمتع بردن از آن و میان ناف و زانوی او بغیر از
وطی در قُبُل که مذکور شد پس وطی در دُبُر او نیز جایز است اگرچه کراهت شدیده
دارد و بعضی وطی در دُبُر زن را حرام دانسته‌اند و این قول اگرچه ضعیف است لکن
موافق احتیاط است و هرگاه کسی با وجود علم بحیض از روی عمد جماع کند پس در
اینجا خلاف کرده‌اند که آیا کفاره واجب است یا مستحب است مشهور و اقرب بنزد
حقیر اینست که واجب است بر مرد که کفاره بدهد و بر زن اصلاً کفاره واجب نیست
بلی هرگاه زن بخواهش خود تمکین نموده باشد معصیت کرده خواهد بود و مقدار
کفاره در ثلث اول حیض یک مثقال شرعی طلای خالص سکه‌دار است و در ثلث وسط

وسط حیض نیم مثقال شرعی است و در ثلث آخر حیض ربع مثقال شرعی است که چهار
یک مثقال باشد و یک مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است که هیجده نخود باشد
که وزن اشرفی در این زمان است و ظاهر اینست که تصدق نمودن قیمت طلا کفایت
نکند بلکه باید خود طلا را بدهد و این کفاره که مذکور شد در صورتیست که زن
حایض آزاد باشد پس هرگاه کنیز باشد پس بر مرد واجب است که سه مُد از طعام کفاره
بدهد و سه مُد را در سه مسکین قسمت کنند و هرگاه مکرر در حیض جماع کند پس در
مکرر شدن کفاره محل خلاف است و بهتر اینست که کفاره نیز مکرر شود هرگاه مکرر
شدن جماع در زمانهای مختلف باشد مثل اینکه یکبار در اول حیض جماع کند و یکبار
در وسط آن و یکبار در آخر آن و همچنین کفاره مکرر میشود هرگاه جماعی که دفعه
دوم میکند بعد از کفاره دادن از جماع پیش باشد و مکرر شدن جماع صدق
میکند بداخل کردن و بیرون آوردن و باز داخل کردن اگرچه در یک وقت باشد
و دخولی که حرام است و موجب کفاره میشود و مراد از آن همان دخولیست که موجب
غسل میشود که پنهان شدن ختنه‌گاه باشد و در اینجا چند مسئله دیگر هست
که در کتاب سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **مسئله** مستحب است بنابر مشهور
و اقوی آنست برای حایض که در اوقات نمازها بعد از تطهیر وضو بسازد بنیت قربت و
در مکانی که غالب اوقات در آنجا نماز میکرده رو بقبله بنشیند و بقدر ادای
نماز بذکر خدا مشغول شود و بهتر اینست که ذکر او از قبیل سُبحانَ اللهِ و
الحَمدُ لِلّهِ و لا اِلهَ اِلّا اللهُ و اللهُ اکبَر باشد و جمعی گفته‌اند که واجب است
از برای حایض که وقت نمازها بذکر مشغول شود بطریقی که گفته شد و این قول

قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است **مسئلهٔ چهارم** واجب است بر
حایض قضای روزهٔ ماه مبارک رمضان اگر در وقت حیض خورده است و بعد از
قطع شدن حیض تا وقتی که غسل نکند روزهٔ او صحیح نیست و قضای نمازهای
یومیه که در ایام حیض از او فوت شده بر او واجب نیست **مسئلهٔ پنجم** مکروه است
از برای حایض خضاب کردن و برداشتن قرآن و آویختن آن بگردن خود و دست مالیدن
بحاشیه و میان سطرهای آن و دور نیست که دست مالیدن بجلد قرآن هم کراهت داشته
باشد و نیز مکروه است برای حایض خواندن غیر از چهار سورهٔ سجده واجب
از قرآن اگرچه یک آیه باشد بنابر اظهر **مسئلهٔ ششم** هرگاه زن پاک باشد
که وقت نماز داخل شود و بقدر وضو ساختن و نماز کردن اگرچه اکتفا بواجبات
باشد از اول وقت بگذرد که در آن وقت حایض شود قضای آن نماز بر او واجب
است و اگر پیش از آنکه این قدر دیگر گذشته شد بگذرد حایض شود قضای نماز بر او
واجب نیست و بعضی گفته‌اند که اگر بقدر مضیق بیشتر نماز پاک باشد که حایض
شود قضا بر او واجب است و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است و هرگاه
زنان از حیض پاک شود و این قدر از وقت نماز باقی باشد که وضو و غسل را بکند
و یک رکعت نماز را بجا بیاورد در این صورت واجب است که آن نماز را بنیت ادا بجا آورد
و اگر آن نماز را نکند قضای آن نماز بر او واجب است و هرگاه بعد از پاک شدن این
قدر از وقت نماز ظهر و عصر باقی باشد که وضو و غسل را بکند و پنج رکعت نماز
بکند در این صورت واجب است بر او که هر دو نماز را بنیت ادا بکند و اگر نکند قضای
هر دو نماز بر او واجب است و هرگاه این قدر از وقت باقی باشد که چهار رکعت نماز

نماز بکند در این صورت واجب است که نماز عصر را بنیت ادا بکند و اگر بجا نکند
همان قضای نماز عصر تنها بر او باید بکند و همچنین است حکم در نماز شام و خفتن
و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **مسئلهٔ هفتم**
مشهور و اقوی است که حایض بعد از پاک شدن از حیض پیش از آنکه غسل کند
جماع با او جایز است بشرطی که فرج خود را بشوید ولی پیش از غسل کردن جماع مکروه
است و بعضی حرام دانسته‌اند و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است
مسئلهٔ هشتم طلاق حایض صحیح نیست هرگاه شوهرش با او دخول کرده
باشد و نیز شوهرش در همان ولایتی که زوجه هست حضور داشته باشد و
در حکم حضور است هرگاه شوهرش در سفری باشد که بتواند بر حال زن خود
مطلع شود که در این صورت نیز اگر طلاق بگوید و طلاق در حیض اتفاق افتد
آن طلاق باطل است و موضع تفصیل این مسئله در کتاب طلاق است **مسئلهٔ
نهم** واجب است بر حایض بعد از پاک شدن از حیض غسل حیض از برای هر
چیزی که مشروط است صحت آن بطهارت مثل نماز واجب و طواف واجب و دست
مالیدن بنوشتهٔ قرآن که بسبب نذر واجب شده باشد و مانند اینها پس هرگاه پیش
از آنکه وقت نماز واجبی داخل شده باشد بخواهد غسل حیض بکند باید به
نیت سنت غسل بکند نه واجب مگر اینکه قضای نماز واجبی بر ذمهٔ او باشد
و اراده داشته باشد که نماز قضا بکند که در این صورت می‌تواند بنیت واجب
بکند و غسل حیض در کیفیت مثل غسل جنابت است مگر اینکه در غسل حیض
بجهت نماز و سایر چیزهایی که مشروط بوضو می‌باشند واجب است که پیش از غسل

غسل استحاضه

از غسل تا بعد از آن وضو نشود و مستحب است که وضو را پیش از غسل بگیرد و تفصیل
این مسئله در غسل جنابت گذشت **مبحث سیم** در غسل استحاضه است
و در آن چند فصل است **فصل اول** در علامات خون استحاضه است
بدانکه خون استحاضه در غالب اوقات با اندک زردی و سرد و نازک است و در وقت آمدن
چندان سوزشی ندارد پس هر خونی که چنین باشد و دانسته نشده باشد که این
خون از جراحت اندرون یا از بکارت است آن خون استحاضه خواهد بود و همچنین
هر خونی که زن حایض یا صاحب نفاس بعد از ده روز از گذشتن حیض یا نفاس
ببیند آن نیز استحاضه خواهد بود و همچنین هر خونی که صاحب عادت بعد از ایام عادت
خود ببیند بشرط اینکه از ده روز تجاوز کند آن نیز استحاضه است تا دوباره
حیض شود و همچنین هر خونی که زن مبتدئه زیاده از ایام تمیز یا عادت خویشان یا
هم سالان خود اگر تمیز نداشته باشد ببیند آن نیز استحاضه است بتفصیلی که
در حیض گفته شد و همچنین هر خونی که زن کمتر از سه روز میبیند و آنچه [illegible]
و خونی که بعد از سن یأس می بیند و خونی که پیش از رسیدن سن او بنه سالگی ببیند
اینها نیز خون استحاضه خواهد بود خواه بصفت استحاضه باشند یا نه بنا بر اقوی **فصل
دویم** در اقسام استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است **اول**
قلیله است بدانکه زنان مستحاضه را عادت چنان است که پنبه بخود بر میدارند و بر روی
آن کهنه مثل کمربند بر خود میبندند که آن پنبه نیفتد پس خون استحاضه اگر بظاهر پنبه
نرسد استحاضه قلیله خواهد بود و مقدار پنبه را که بر میدارند در اخبار معین نشده است
گرچه قلیل باشد و فقها هم ذکر نکرده اند و حال آنکه باختلاف مقدار آن حکم مختلف

احکام مستحاضه

مختلف میشود و ظاهر اینست که در مقدار آن رجوع بعرف و عادت شود و اگر عادت
زنان در مقدار پنبه مختلف باشد مناط مقدار پنبه ایست که بیشتر زنان بر میدارند
و اگر اختلاف بسیار کمی در پنبه ها باشد حکم مختلف نمیشود و در این قسم استحاضه
واجب است که زن پنبه را بیندازد در وقت هر وضوئی و پنبه پاک دیگر بجای آن
بگذارد و اگر ظاهر فرجش هم خون آلوده شده باشد بشوید و از برای هر نمازی از
نمازهای پنج گانه یک وضوی جداگانه بسازد اگرچه چیزی که باعث شکستن وضو
میباشد مثل بول و باد و مانند اینها رو نداده باشد و بعد از وضو بدون فاصله
عرفی نماز کند و غسلی اصلا از او واجب نیست و فرقی در اینچه گفتیم میانه نماز واجب
و مستحب نیست و هرگاه بعد از وضوئی که از برای نماز ظهر یا مغرب ساخته پنبه خون
آلوده نشده باشد تا بعد از نماز ظهر یا مغرب در این صورت دوباره وضو ساختن
برای نماز عصر یا خفتن واجب نیست **دویم** متوسطه است و استحاضه متوسطه
آنست که خون بظاهر پنبه برسد ولکن از پنبه تجاوز نکند که جاری بروی آن کهنه
کمربند شود و در این صورت آنچه بر قلیله واجب بود از عوض کردن پنبه و شستن
ظاهر فرج اگر آلوده بخون شده باشد و وضو کردن از برای هر نمازی جداگانه
نیز همه اینها بر صاحب متوسطه واجب است که بجا آورد و بعلاوه اینها یک غسل از
برای نماز صبح واجب است که بکند مادامی که خون باین طریق هست و عوض کردن کهنه
یا شستن آن نیز بر او واجب است **سیم** کثیره است و آن آنست که خون بظاهر
پنبه برسد و از آن تجاوز کند و جاری شود بر روی کهنه کمربند و در این صورت واجب
است بر صاحب کثیره که پنبه را عوض کند و کهنه را نیز عوض کند یا بشوید و ظاهر

و ظاهر و صبح را نیز اگر چنین آلوده شده باشد بشوید و سه غسل نیز بر او واجب است
یکی از برای نماز صبح و نماز شب و جمع کند میان آنها اگر نافله گذار بوده باشد
و اگر نه از برای نماز صبح بتنهائی بکند و یکی از برای نماز ظهر و عصر و جمع کند
میان آنها و یکی از برای نماز شام و خفتن بکند و جمع کند میان آنها و در وجوب
وضو علاوه بر سه غسل در استحاضه کثیره محل خلاف است و احوط آنست که
واجب است از برای هر نمازی نیز وضو جداگانه بسازد **فصل سیم** در باقی
احکام استحاضه و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه وجوب سه غسل
در استحاضه کثیره در صورتیست که جاری شدن خون از پنبه یکپهنه را استمرار داشته
باشد تا استحاضه کثیره در میان هر دو نماز حاصل شود مثل آنکه پیش از نماز
صبح و بعد از آن و بعد از نماز ظهر و عصر جاری شدن خون از پنبه یکپهنه را که
استحاضه کثیره است ببیند پس هرگاه پیش از نماز صبح استحاضه کثیره بهم رسد
و بعد از آن تا ظهر بهم نرسد بلکه استحاضه قلیله یا متوسطه بشود در اینصورت
یک غسل از برای نماز صبح میکند و از برای هر یک از نماز ظهر و عصر وضو میسازد
و اگر بعد از نماز صبح نیز استحاضه کثیره ببیند و بعد از نماز ظهر و عصر بدل
باستحاضه قلیله یا استحاضه متوسطه گردد در اینصورت از برای نماز ظهر و عصر
نیز یک غسل میکند و غسل از برای نماز شام و خفتن واجب نیست بلکه از برای هر یک
از آنها یک وضو میسازد و اگر بعد از نماز ظهر و عصر نیز استحاضه کثیره ببیند و بعد
از نماز شام و خفتن نیز ببیند در اینصورت از برای نماز شام و خفتن غسل واجب است
لکن از برای نماز صبح واجب نیست و بدانکه اظهر آنست که هر قسم از استحاضه در هر وقتی

هر وقتی که بهم رسد حکم آن بر نماز بعد از آن قسم است جاری میشود اگر چه آن وقت
پیش از وقت آن نماز باشد و هنوز وقت آن نماز داخل نشده باشد پس اگر زنی
بعد از بجا آوردن نماز شام و خفتن یا در نصف شب یا در سحر استحاضه کثیره
ببیند و قطع شود و دیگر اثر نبیند بلکه بدل باستحاضه قلیله شود یا آنکه
استحاضه او بکلی قطع شود غسل نماز صبح بر او واجب است و شرط نیست در وجوب
غسل که در وقت نماز صبح جاری شدن خون از پنبه یکپهنه را که آن استحاضه کثیره
است ببیند و همچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از طلوع آفتاب یا وقت چاشت
استحاضه کثیره را ببیند و قطع شود و بدل باستحاضه قلیله یا متوسطه شود
واجب است که از برای نماز ظهر و عصر یک غسل بکند و وضو از برای هر یک از نماز
ظهر و عصر بسازد و همچنین است حکم در باقی نمازها و همچنین است حکم استحاضه
متوسطه و قلیله پس هرگاه بعد از نماز شام و خفتن بدون فاصله استحاضه
متوسطه ببیند و بعد تا صبح نیز نبیند بلکه بکلی قطع شود یا بدل بقلیله شود غسل
و وضو از برای نماز صبح واجب است و هرگاه بعد از نماز صبح یکمرتبه استحاضه
قلیله ببیند و بعد از آن بکلی قطع شود از برای ظهر واجب است که وضو بسازد
و حاصل آنست که بعد از هر نمازی هر قسم از استحاضه ببیند باید حکم آن در
نماز بعد جاری شود پس اگر دو قسم ببیند واجب است که حکم هر دو قسم را بجا بیاورد
پس اگر پیش از ظهر استحاضه قلیله ببیند و بعد از کردن نماز ظهر پیش از آنکه نماز
عصر را بکند استحاضه کثیره بهم رسد باید از برای نماز عصر غسل کند و وضو
بسازد و بدانکه استحاضه قلیله هرگاه پیش از وضوی نماز صبح مثلا قطع شود

شود دیگر وضو بجهت نماز ظهر از جهت استحاضه و عملی دیگر واجب نیست مگر
آنکه حدثی که باعث شکستن وضو میباشد مثل بول و باد و مانند اینها از
او سر زده باشد که در این صورت وضو بجهت اینها واجب است و هرگاه بعد از وضوی
نماز صبح قطع شود وضو بجهت نماز ظهر بر او واجب است چنانچه ذکر شد و همچنین
است حکم در باقی نمازها و همچنین هرگاه استحاضه متوسطه پیش از غسل
نماز صبح مثلا قطع شود دیگر وضو از برای نماز ظهر از جهت استحاضه بر او واجب
نیست مگر آنکه حدثی از او سر زده باشد و هرگاه بعد از غسل صبح قطع شود
وضو از برای هر یک از نماز ظهر و عصر بر او واجب است و همچنین است حکم
در سایر نمازها و همچنین هرگاه استحاضه کثیره پیش از غسل نماز صبح قطع
شود پس دیگر غسلی بر او از برای نماز ظهر و عصر واجب نیست از جهت استحاضه
و هرگاه بعد از غسل صبح قطع شود باید از برای نماز ظهر و عصر نیز غسل بکند
و همچنین است حکم در سایر نمازها **مسئله دویم** هرگاه زن پنبه و کهنه
برنداشته باشد که خون بریده در این صورت اگر خون بطریقی باشد که بداند
که پنبه و کهنه اگر برمیداشت بچه طریق میبود و بداند کدام قسم استحاضه بود که بهمان
طریق قرار میگذارد و اگر نه بنا را بر کثیره میگذارد **مسئله سیم**
واجب است بر زن مستحاضه که بعد از وضو یا غسل بدون فاصله عرفی نماز
کند که اگر نماز را تاخیر بیندازد از غسل یا وضو نماز آن باطل است بلی تاخیر
انداختن بجهت مشغول شدن بمقدمات نماز مثل پوشیدن عورت و تحصیل
قبله و گفتن اذان و اقامه ضرر ندارد **مسئله چهارم** شکی نیست که

که زن مستحاضه بعد از آنکه عملهائی که بر او واجب است از وضو یا غسل و عوض
کردن پنبه و کهنه و شستن ظاهر فرج بجا بیاورد جماع با او جایز است لکن
پیش از آنکه این عملها را بجا بیاورد محل خلاف است که جماع با او جایز است یا نه ظاهر هم
در نزد حقیر آنست که جایز است لکن احوط آنست که پیش از بجا آوردن همه عملهای
مذکوره با او جماع نشود **مسئله پنجم** جایز است از برای زن مستحاضه دست
مالیدن بنوشته قرآن و خواندن سورههای سجده واجب اگرچه اعمال مذکوره را
بعمل نیاورده باشد بنابر اظهر لکن کراهت دارد و همچنین داخل شدن در مسجد و مکث
نمودن در آن و عبور از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلعم جایز است اگرچه اعمال
مذکوره را بعمل نیاورده باشد لکن مکروه است بلی احتیاط آنست که هرگاه غسل
نکرده باشد و پنبه و کهنه یا ظاهر فرج او بخون آلوده باشد داخل مسجد نشود
مسئله ششم هرگاه غسل کند یا وضو بگیرد از برای نماز پس بعد از آن هرگاه خون
پیش از نماز یا در نماز ببرید ۲ بنابر اظهر بخشیده شده است بشرطیکه فاصله عرفی
در میان غسل یا وضو و نماز اتفاق نیفتد و بعضی گفتهاند که اگر بعد از وضو خون
ببرید و قطع شود پیش از آنکه داخل نماز شود واجب است که دوباره وضو بسازد
و این قول موافق احتیاط است **مسئله هفتم** واجب است بر زن مستحاضه
که در نزد هر نمازی بعد از شستن ظاهر فرج و عوض کردن پنبه پارچه بر روی آن به
بندد که منع بیرون آمدن خون بقدر امکان بکند و محل بستن پارچه در استحاضه
قلیله پیش از وضو میباشد و در استحاضه متوسطه و کثیره بعد از غسل میباشد
و باید آن پارچه را بنوعی ببندد که از جای خود حرکت نکند که خون بموضع دیگر

۲ از وضو

دیگری تعدّی کند و بنا بر این که لیکن هرگاه کمتر از درهم بغلی باشد در نماز بخشیده شده است بنا بر تفصیلی که در مبحث لباس نماز کننده انشاء الله تعالی خواهد آمد **مسئلهٔ هشتم** بدانکه صحّت روزه موقوف بر عوض کردن پنبه و کهنه و شستن فرج و وضو نمی‌باشد لکن صحّت آن موقوف بر غسل می‌باشد بنا بر مشهور و اظهر پس اگر صاحب استحاضهٔ کثیره هر سه غسل را ترک کند شکی نیست که روزهٔ او باطل است و نیز هرگاه غسل صبح یا غسل ظهر و عصر را ترک نماید روزهٔ آن روز او باطل است و اظهر آنست که صحّت روزهٔ هر روزی موقوف بر غسل شب آینده نیست پس هرگاه بعد از نماز ظهر و عصر استحاضهٔ کثیره بر بیند صحّت روزهٔ آن روز موقوف بر کردن غسل شام و خفتن نخواهد بود و در موقوف بودن صحّت روزه بر غسل شام و خفتن شب گذشته محلّ خلاف است و احوط موقوف بودن است هرگاه غسل شام و خفتن را ترک نماید لکن غسل صبح را بجا آورد دور نیست که آن غسل صبح کفایت از غسل شام و خفتن شب گذشته که ترک نموده است بکند چنانچه بعضی تصریح بکافی بودن آن کرده‌اند و بدانکه صاحب استحاضهٔ متوسطه هرگاه غسل صبح را ترک نماید روزهٔ امروز او باطل خواهد بود و ظاهر آنست که تقدیم غسل صبح بر صبح واجب نیست پس هرگاه از آن تا خبر بیندازد تا صبح شود باعث بطلان روزهٔ امروز نمی‌شود بلکه بعضی گفته‌اند که احوط آنست که آن غسل را در شب بجا نیاورد بلکه هرگاه پیش از صبح بجا بیاورد باید بقدری پیش بیندازد که بعد از فارغ شدن از غسل صبح داخل شود و بدانکه هرگاه زن مستحاضه غسلها روزه را ترک نماید روزه امروز او باطل است لکن

لکن باعث بطلان روزه روز بعد از آن اگر غسلهای روز بعد را بکند نخواهد بود و بدانکه صاحب استحاضهٔ قلیله هرگاه وضو را ترک نماید و بعد از آن استحاضهٔ او قطع شود ظاهر این است که نماز او باطل است و هم چنین صاحب استحاضهٔ متوسطه و کثیره هرگاه بعضی از غسلها را ترک نماید و بعد از آن استحاضهٔ او قطع شود که دیگر هیچ غسلی نکند ظاهر این است که هم عبادات او باطل باشد و هرگاه چند غسل را ترک نماید ظاهر این است که قدر واجب بر او همین است که یک غسل استحاضه بکند به نیّت قربت و آن از همهٔ غسلهائی که از او ترک شده است کفایت می‌کند و هرگاه غسل جنابت یا حیض کند جمعی گفته‌اند که از آن غسلهائی که از او ترک شده است کفایت می‌کند **مسئلهٔ نهم** غسل استحاضه مثل غسل حیض است در هر چیزی مگر آنکه در غسل استحاضه هرگاه پیش از قطع شدن خون باشد و غسل ترتیبی بکند بر خلاف باقی غسلها اگر موالات در آنها واجب نیست و هرگاه بعد از قطع شدن استحاضه غسل بکند دیگر موالات واجب نخواهد بود و مشهور آنست که هرگاه غسل پیش از قطع شدن استحاضه باشد واجب است که نیّت استباحه بکند نه نیّت رفع حدث

مبحث چهارم

در بیان غسل نفاس است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه نفاس خونی است که با زائیدن یا بعد از زائیدن طفل بیرون می‌آید و اگر طفل سقط شود خواه خلقت آن تمام شده باشد یا نه بلکه اگر مضغه هم باشد که سقط شود که دانسته شود که آن گوشت طفل است با خونی که با آن یا بعد از آن می‌آید نفاس است و مراد بمضغه پارچه گوشت کوچکی است بقدر یک لقمه که در دهن بگذارند

غسل نفاس

بگذارند و امّا خونی که با نطفه یا بلکه با علقه یا چیز خون بسته بیرون می‌آید
آن نفاس نیست و هر خونیکه در وقت درد زائیدن پیش از بیرون آمدن جزئی
از طفل بیرون می‌آید آن نفاس نیست اگرچه از فتنی باشد که طفل در شکم دیده
باشد پس آن خونی که پیش از زائیدن می‌بیند حکم خونی دارد که زن آبستن می‌بیند
پس اگر در ایام عادت حیض او باشد و آخر آن خون نیز تا اول نفاس ده روز فاصله
باشد حیض خواهد بود و اگر در ایام عادت نباشد یا آنکه آن زن صاحب عادت
نباشد و این خون هم شرایط حیض نباشد بتفصیلی که در مبحث حیض گفته شد
در این صورت آن خون استحاضه خواهد بود مسئله دویم بدانکه اقل
زمان نفاس حدّی ندارد بلکه می‌تواند شد که یک لحظه باشد و در اکثر آن خلاف است
اقوی اینستکه زنی که در حیض صاحب عادت باشد ایام عادت حیض خود را
نفاس قرار میدهد پس اگر خون بسر عادت یا پیش از عادت قطع شود همان
قدر نفاس است و اگر خون از عادت بگذرد هرگاه عادت او ده روز باشد
که همان ده روز را نفاس قرار میدهد و آنچه زیاده براست استحاضه خواهد
بود و اگر عادت او کمتر از ده روز باشد پس در اینجا مستحب است که یک روز یا
دو روز تا سه روز بتفصیلی که در حیض گفته شد استظهار کند بترک عبادت
پس اگر خون در روز دهم یا زودتر قطع شود همه آن خون نفاس خواهد بود
و اگر از ده روز بگذرد رجوع بعادت خود میکند و همان ایام عادت خود را
نفاس قرار میدهد و زیاده بر آن را استحاضه قرار میدهد و عباداتی که در ایام
استظهار ترک کرده قضا میکند بتفصیلی که در حیض گفتیم و هرگاه زن صاحب

صاحب عادت نباشد بلکه مبتدئه یا مضطربه باشد اکثر نفاس او ده روز
است پس اگر خون او بیش از ده روز یا روز دهم قطع شود همان نفاس خواهد
بود و اگر از ده روز بگذرد ده روز آن نفاس خواهد بود و آنچه زیاده بر ده
روز است استحاضه خواهد بود و واجب است بر صاحب نفاس نزد قطع شدن
خونی که استبراء نماید بداخل کردن پنبه در فرج خود تا اینکه بداند پاک شده
است یا نه که اگر پاک شده است غسل نماید بتفصیلی که در حیض گفتیم مسئله
سیم هرگاه بعد از تمام شدن نفاس باز خون ببیند پس اگر ده روز از
آخر نفاس تا این خون فاصله شده باشد پس در این صورت اگر آن زن در حیض
صاحب عادت است و این خون هم در ایام عادتش واقع شده باشد در این صورت
این را حیض قرار میدهد و اگر صاحب عادت نباشد بلکه مبتدئه یا مضطربه باشد
پس اگر شرایط حیض قرار دادن مبتدئه و مضطربه بتفصیلی که در مبحث حیض
گفتیم در این خون باشد باز این را حیض قرار میدهد و اگر نباشد استحاضه قرار
میدهد و اگر ده روز از آخر تمام شدن نفاس این خون فاصله نشده باشد
در اینصورت این خون را استحاضه قرار میدهد اگرچه این خون در ایام عادت
او واقع شده باشد یا آنکه بصفت حیض باشد مسئله چهارم
بدانکه آنچه بر حائض حرام است بر صاحب نفاس نیز حرام است و آنچه بر او واجب است
بر این نیز واجب است و آنچه بر او سنت یا مکروه یا مباح است بر این نیز مستحب و
مکروه و مباح است بلی در بعضی احکام فرق دارد که در سفینة النجاة ذکر
کرده‌ایم و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم

غسل مس میت

چون نیستا که احتیاج میشود از این جهت فارسی نکردیم **مسئلهٔ پنجم** غسل نفاس در کیفیت و احکام مثل غسل حیض است پس واجب است که با غسل نفاس وضو بسازد پیش از غسل یا بعد از آن ولی مستحب است که پیش از غسل وضو بسازد **مبحث پنجم** در بیان غسل مس میت است بدانکه هر کسیکه یک جزئی از بدن او ببدن میت آدمی برسد بعد از سرد شدن آن و پیش از غسل دادن آن واجب است بر او که غسل مس میت بکند و هرگاه بدن او پیش از سرد شدن میت برو رسد مکروه است ببدن او برسد غسل واجب نیست و هرگاه بدن او بپاره از بدن میت یا پاره که از بدن انسان زنده جدا شود که استخوان داشته باشد برسد آن نیز حکم میت دارد در اینچه گفتیم و هرگاه بعضی از اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی را نداده باشند پس بدن شخصی برسد بآن عضوی که او را غسل داده اند پس دور نیست که در اینصورت غسل بر آن شخص واجب باشد و بدانکه اظهر و اشهر آن است که ملاقات بدن میت وضو را میشکند و بعضی گفته اند که وضو را نمیشکند و آن ضعیف است و بدانکه کسیکه غسل مس میت بر او واجب باشد پیش از غسل کردن و وضو گرفتن داخل مسجد میتواند بشود و روزه را میتواند بگیرد لکن نماز نمی تواند بکند و طواف نمیتواند بعمل آورد و بدن خود را بنوشته قرآن نمی تواند برساند و سورهای سجدهٔ واجب را نمی تواند بخواند و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و بدانکه غسل مس میت در کیفیت و احکام مثل غسل حیض است پس واجب است که با آن وضو بسازد پیش از آن یا بعد از آن ولی مستحب است که پیش بکند **مبحث ششم** در بیان

غسل مس میت

در بیان غسل میت و باقی چیزهائی که متعلق بمیت است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان احکام محتضر است یعنی سکرات موت بدانکه در وقت احتضار واجب است که میت را رو بقبله بخوابانند بطریقیکه پشت او بر زمین باشد و کف پاهای او رو بقبله باشد و بعضی مستحب دانسته اند و آن ضعیف است و فرقی در وجوب میان صغیر و کبیر نیست و باید بعد از مردن هم رو بقبله باشد تا او را بردارند و هرگاه قبله مشتبه باشد وجوب رو بقبله خوابانیدن ساقط میشود و در اینجا چند امر مستحب است **اول** آنکه او را در وقت احتضار تلقین شهادتین و اقرار بائمه و دوازده امام یکی یکی نمایند **دوم** آنکه کلمات فرج را تلقین او کنند که بخواند و آن این است لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و کلمهٔ طیبهٔ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را نیز با بگوید و آخر سخن گفتن خود را لا اله الا الله قرار بدهد که در حدیث وارد شده است از رسول خدا که فرمودند هر که آخر سخن او لا اله الا الله باشد داخل بهشت میشود و مستحب است که مکرر بگوید اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی فَاِنَّکَ کَرِیمٌ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی فَاِنَّکَ رَحِیمٌ و نیز این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الْکَثِیرَ مِنْ مَعَاصِیکَ وَاقْبَلْ مِنِّی الْیَسِیرَ مِنْ طَاعَتِکَ **سیم** آنکه او را بجائی که نماز میکرد نقل دهند **چهارم** آنکه قرآن در نزد او بخوانند پیش از بیرون آمدن روح

روح و بعد از آن خصوصا سورهٔ والصافات را پیش از بیرون آمدن روح
بخوانند و سورهٔ یس را پیش از آن و بعد از آن بخوانند **پنجم** آنکه هرگاه
جان کندن بر او دشوار باشد او را ببرند بموضعیکه غالب اوقات در آنجا
نماز میکرده یا بروی فرشی که جای نماز او بوده بخوابانند تا باسانی جان بسپارد
ششم آنکه چون جان سپارد دو چشم و دهان او را بهم گذارند و چانهٔ او را
ببندند که دهانش باز نشود **هفتم** آنکه دو دست او را بپهلوی او بکشند
و دو ساق پای او را نیز بکشند **هشتم** آنکه او را جامه بپوشانند **نهم**
آنکه اگر در شب بمیرد چراغی نزد او روشن نمایند هرگاه در روز بمیرد و بماند
تا شب **دهم** آنکه مؤمنان را خبر نمایند تا بتشییع جنازهٔ او حاضر شوند
یازدهم آنکه در برداشتن و غسل دادن و کفن کردن و دفن کردن آن
تعجیل نمایند در صورتیکه مردنش یقینی باشد پس هرگاه اشتباهی در مردن
او باشد واجب است که صبر نمایند تا یقین بمردن او حاصل شود یا اینکه بوی بد
از او بهم رسد تا آنکه سه روز بگذرد و چند چیز دیگر فقها ذکر کرده اند از برای
علامات مرگ که آنها را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و بدانکه مکروه است که جنب
و حائض در نزد کسیکه در حال احتضار است حاضر شوند که باعث متأذی شدن
ملائکه میشود و بعضی گفته اند که هرگاه حائض خونش قطع شده باشد اگرچه
غسل یا تیمم در صورت تعذر غسل نکرده باشد کراهت تمام میشود و بعضی
بعضی گفته اند که جنب در صورتیکه متعذر باشد او غسل کردن هرگاه تیمم
نماید کراهت تمام میشود و نیز مکروه است که محتضر را در خانه تنها گذارند و نیز

غسل میت

در بیان غسل دهندهٔ میت

و نیز مکروه است که آهن بر روی شکم میت گذارند لکن غیر آهن مکروه نیست اگر
چه بعضی قائل بکراهت غیر آهن نیز شده اند **فصل دویم** در بیان غسل
دهندهٔ میت است بدانکه غسل دادن میت و باقی احکام واجبهٔ او از رو بقبله
خوابانیدن وقت احتضار و کفن کردن و نماز کردن و دفن نمودن آن همه واجب کفائی
است یعنی بر همه مکلفین از مسلمین واجب است لکن هرگاه یکنفر بعمل آورد از دیگران
ساقط میشود و همچنین احکام مستحبهٔ میت مستحب کفائی است بلی وارث میت
یا کسیکه وارث او را اذن داده باشد اولی است در غسل و سایر احکام میت
از سایر مردم بنابر مشهور و اظهر و بدانکه ظاهر اکثر فقها و صریح جمعی از آنها
اینست که اگر کسیکه وارث نباشد بخواهد متوجه احکام میت بشود واجب است
بر او که اذن از وارث بگیرد و بدون اذن او نمیتواند آنها را بعمل آورد و اگر بدون
اذن او را غسل دهد یا نماز گذارد باطل است و بعضی گفته اند که اذن از وارث
مستحب است و اگر بدون اذن وارث کسی بعمل آورد عملش صحیح است لکن ترک
مستحب کرده است و احوط قول اول است و ظاهر اینست که اذن شاهد حال از
وارث کفایت میکند و اذن صریح لازم نیست اگرچه احوط است و بدانکه هرگاه
کسی مطلع شود بر فوت مسلمانی پس در ساقط شدن وجوب احکام میت
از آن خلاف کرده اند که آیا باید علم بهم رسد که دیگری آن احکام را بعمل آورده
یا مظنه کفایت میکند و در نیست که ساقط شدن موقوف بر این باشد که علم
حاصل شود لکن غالب است که در بلاد مسلمانان علم عادی باین معنی حاصل
میباشد و چونکه گفتیم که وارث میت اولی میباشد در احکام از غیر وارث پس

پس بدانکه هر شخص بدو یکی باشد خواه مرد باشد یا زن وخواه میت نیز مرد باشد
یا زن احتیاج غسل دادن وباقی احکام او خواهد بود اگر میتواند خودش بجا می‌آورد
واگر نتواند هر کسی را که او اذن بدهد آن شخص بعمل آورد واگر وارث چند نفر باشند
مردان وزنان ولی میت باشند از زنان وشرط این که خود بعمل آورند یا اذن
بدیگری بدهند وپدر میت اولی تر است از پسر میت و پسر میت اولی تر است
از غیر ایشان وتفصیل این مطلب را در نماز میت ان شاء الله ذکر خواهیم کرد وشوهر در
غسل وباقی احکام اولی تر است از دیگران حتی از پدر و پسر و برادر وخواه آن زن
دائمی باشد یا متعه وخواه آزاد باشد یا کنیز وخواه دخول با ان کرده باشد یا نه
ومطلقه رجعیه هم مثل زوجه است دوم بدانکه شرط است در غسل دهنده میت که
مثل میت باشد در مرد بودن و زن بودن پس واجب است که مرد را مرد غسل دهد
و زن را زن مگر در چند جا که جایز است که هر یک از مرد و زن دیگری را غسل بدهد
اول جایز است که زن اجنبیه پسر سه ساله یا کمتر را برهنه غسل دهد خواه
مرد هم برسد که او را غسل بدهد یا نه واگر بیش از سه سال داشته باشد نمیتواند
بنا بر اظهر وهمچنین جایز است که مرد اجنبی دختر سه ساله یا کمتر را برهنه غسل
دهد خواه زن هم برسد که او را غسل بدهد یا نه واگر بیش از سه سال داشته
باشد جایز نیست بنا بر اظهر دوم جایز است که مرد زن خود را جامه
پوشیده او و بیندازد و او را غسل دهد خواه زن هم برسد که او را غسل بدهد
یا نه بنا بر اظهر واشهر ونیز جایز است که زن شوهر خود را از عقب جامه غسل
بدهد خواه مرد هم برسد که او را غسل دهد یا نه و فرقی نیست میان آنکه

آنکه زن زوجه دائمی باشد یا متعه باشد و میان آنکه شوهر دخول با ان کرده
باشد یا نه و مطلقه رجعیه هم مثل زوجه است سیم هر گاه زنی فوت
شود و زنی نباشد که او را غسل بدهد جایز است که مردی که محرم او باشد مثل
برادر و فرزند و پدر و عم و خال او را غسل دهد بشرط اینکه در عقب جامه باشد
و در صورتی که زنی باشد که او را غسل دهد جایز نیست که مرد محرم او را غسل
دهد بنا بر اقوی و نیز هر گاه مردی فوت شود و مردی نباشد که او را غسل دهد
زنی که محرم او باشد مثل خواهر و مادر و عمه و خاله جایز است که او را غسل
دهد از عقب جامه و در صورتی که مردی باشد که او را غسل دهد جایز نیست
و مراد از محرم در اینجا کسی است که حرام باشد نکاح او همیشه خواه بنسب باشد
یا بشیر دادن یا بمصاهرت پس خواهر زن محرم نیست بجهت اینکه همیشه حرام نیست
چهارم جایز است که آقا کنیز خود را غسل بدهد هر گاه آن کنیز زن کسی
دیگر نباشد و نیز در عده کسی نباشد لکن کنیز جایز نیست که آقا را غسل بدهد
بنا بر اظهر و بدانکه هر گاه مردی بمیرد و مردی نباشد در آنجا که او را غسل بدهد
و نیز زنی که محرم او باشد نباشد بلکه زن غیر محرم در آنجا باشد در این صورت
غسل ساقط میشود بنا بر مشهور و اقوی و تیمم نیز ساقط میشود و اگر در اینصورت
مرد کافری که از اهل کتاب باشد در آنجا باشد و زنی نیست که جایز باشد که آن
مرد کافر او را غسل دهد بعد از آنکه امر کند کافر خودش غسل بکند چنانچه مشهور
نیز اینست و نیز هر گاه زنی بمیرد و زنی نباشد در آنجا که او را غسل دهد مردی
هم که محرم او باشد نیز نباشد بلکه مرد غیر محرم باشد در اینصورت نیز غسل و تیمم

و تیمم از او ساقط میشود و اگر دست و صورت زن کافره که از اهل کتاب باشد در
اینجا باشد و زن بسته که جایز باشد که آن زن را و تیمم از آنکه خود را غسل
کند او را غسل بدهد چنانچه مشهور فقها است بجواز شده اند و جمعی بجهت نجاست
کافر و کافره و صحیح نبودن نیت قربت از ایشان گفته اند که در این صورت غسل
ساقط است و باید بدون غسل دفن نمود و بنا بر قول مشهور و مختار احوط
آنست که نیت را مسلمان بکند و کافر بجز غسل بدهد که دست او به آب بدن
میت نرسد مثل اینکه بکفش چوب یا مثل آن میت را بگرداند و دیگری بسبو
یا مثل آن آب بریزد و هرگاه بعد از غسل دادن کافر مسلمانی بهم رسد که تواند
غسل بدهد در این صورت در وجوب دوباره غسل دادن دو قول است
اظهر آنست که واجب نیست ولکن احتیاط آنست که دوباره او را غسل بدهند
و بدانکه جایز است از برای جنب و حایض اینکه غسل بدهند میت را **فصل**
سیم در بیان میتی که غسل دادن آن واجب است و در آن چند مسئله
است **مسئله اول** بدانکه غسل و نماز و سایر احکام میت واجب است
برای میت مومن یعنی شیعه اثنی عشری بدون خلاف و همچنین اطفال شیعه
و در سنی که حکم بمسلمان بودن آنها میشود خلاف مشهور آنست که واجب است
و جمعی جایز نمیدانند و قول مشهور خالی از رجحان نیست و این در صورتیست
که تقیه نباشد و اما هرگاه در مقام تقیه باشد پس اتفاقی است که غسل دادن و
سایر احکام واجب است باید بطریقه خود آنها غسل داد آنها را و هرگاه کسی
نباشد که بطریقه آنها بداند بطریقه شیعه اثنی عشری غسل بدهند **مسئله دوم**

دوم بدانکه حرام است بر مومن غسل دادن و کفن کردن و نماز کردن کفار خواه
اهل کتاب باشند یا کافر حربی باشند خواه از کسانی باشند که در ظاهر قبول
اسلام کرده اند مثل طایفه خوارج که خروج بر امیرالمومنین نمودند و جنگ
و دشمنی با آنجناب کردند و مثل ناصبیها یعنی کسانی که اظهار دشمنی با اهل
بیت یا یکی از ایشان بکنند و مثل غالیها یعنی کسانی که پیغمبر یا امیرالمومنین یا
یکی از ائمه را خدا میدانند و همچنین است حکم کسیکه کافر میشود بجهت انکار کردن
یکی از بدیهیات دین مثل آنکه انکار بکند نمازهای پنجگانه یا زکوة یا حج یا
روزه ماه مبارک رمضان و مانند اینها و او شبهه در حق او نبوده و راه نداشته
باشد که بتواند بگوید که من نمیدانستم که این از دین پیغمبر است و تفصیل کفر
نیز در مبحث نجاسات گفته شد **مسئله سیم** غسل دادن بچگان از مومنین
و طفلهای مومنین واجب است بدون خلاف **مسئله چهارم** در وجوب غسل
کسیکه معلوم باشد که ولد زنا میباشد اشکال است احوط بلکه اظهر آنست که غسل
و سایر احکام نسبت باو واجب است **مسئله پنجم** بدانکه طفلیکه در شکم
چهار ماه تمام یا زیادتر شده باشد و سقط شود غسل و کفن کردن و دفن کردن
او واجب است و ظاهر کلام جمعی آنست که حنوط کردن او نیز واجب است و این احوط
است و لکن نماز بر او واجب نیست چنانچه در فصل نماز میت ذکر خواهد شد و
هرگاه کمتر از چهار ماه داشته باشد که سقط شود غسل او واجب نیست بلکه او را
در کهنه می پیچند و دفن میکنند **مسئله ششم** هر طفلی که مسلمانی او را از
ولایت کفر اسیر نموده باشد یا او را در ولایت اسلام جسته باشد اگر چه پدر و

پدر و مادر او معلوم نباشد در حکم مسلمانست و غسل او واجب است
مسئله هفتم شهید یعنی کسی که در جهاد با امام زمان یا نایب خاص او در معرکه جنگ
مرده باشد او را غسل نمی دهند و کفن نمیکنند بلکه بر او نماز میکنند و با جامه‌ای
که پوشیده است دفن میکنند و تفصیل احکام شهید را با چند مسئله دیگر
در کتاب سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **فصل چهارم** در بیان کیفیت غسل میت
است و در آن چهار مقصد است **مقصد اول** در بیان واجبات است
و آن چند چیز است **اول** آنکه واجب است در غسل دادن عورتین او را بپوشانند
دویم آنکه واجب است که پیش از غسل ابتدا نجاساتی که در همه اعضای
میت است بشویند بعد از آن او را غسل دهند هر چند نجاست و باقی
بماند بر طرف نمیشود مگر بعد از غسل میت **سیم** نیت قربت است که
آن واجب است بتفصیلی که بیاید **چهارم** آنکه واجب است که میت را سه غسل
بدهند باین ترتیب اول باب سدر دویم باب کافور سیم باب خالص و جمعی
گفته‌اند که از برای هر یک از این سه غسل نیت جداگانه واجب است که بکنند و
دور نیست که اگر ابتدا نیت هر سه غسل را بکنند کفایت بکند چنانچه جمعی قائل
باین شده‌اند ولکن قول اول که نیت هر یک جداگانه باید بکنند احوط است و
هرگاه نیت هر سه غسل را در اول بکند پس باید در اول نیت کنند که این میت
حاضر را غسل میدهم باب سدر و کافور و آب خالص از جهت آنکه واجب است
قربة الی الله و هرگاه نیت هر یک جداگانه بکنند پس در غسل اول که غسل
سدر است نیت میکنند که این میت را غسل میدهم باب سدر از جهت آنکه وا

واجب است قربة الی الله و وقت غسل کافور نیت آن را جداگانه میکنند و
وقت شروع در غسل باب خالص نیت آن را جداگانه میکنند و بدانکه هر
گاه غسل دهنده یکی باشد خودش بتنهائی نیت میکند و اگر دو نفر یا بیشتر
باشند پس اگر هر یک بتنهائی عضوی را بشویند مثل آنکه یکی یک عضو را بشوید
و برود و کسی دیگر بیاید و عضو دیگر را بشوید و همچنین در این صورت
باید هر یک در وقت شستن آن عضو نیت جداگانه بجهت همان عضوی که می
شوید بکند و نیت شخص اول کفایت نمیکند و اگر همه شراکت آب بر یک عضو
بریزند و بشویند و میت را بگردانند باید همه نیت بکنند و هرگاه یکنفر آب بریزد
و یکنفر میت را بگرداند پس در این صورت اگر جاری شدن آب بر همه اعضا
از آب ریزنده حاصل میشود اگر چه موقوف باشد باینکه دیگری میت را بگرداند
واجب است که آب ریزنده نیت کند و بر گرداننده میت نیت واجب نیست اگر
چه مستحب است و اگر جاری شدن آب بر همه اعضا از هر دو حاصل میشود
باینکه کدام آب بر عضوی میریزد و دیگری باعانت دست یا بحرکت دادن
عضو آب را جاری میکند بسایر اعضا در این صورت واجب است که هر دو نیت
کنند و بدانکه ترتیب میانه عضوها در هر یک از این سه غسل واجب است
مثل غسل جنابت پس باید ابتدا کند بسر و گردن و بعد از آن بجانب راست
و بعد از آن بجانب چپ اما ترتیب میانه اجزای هر عضوی پس آن واجب نیست
اختیار دارد که اول از بالای عضو بشوید تا پائین یا آنکه از پائین بشوید
تا بالا ولکن افضل آنست که از بالا بشوید تا پائین و در هر یک از این سه غسل

٣ یکی که کدام

واجبات غسل میت

۲۲۲ غسل جایز است که بطریق ارتماس باشد یعنی میت را یکبار در آب فرو برند
لکن افضل و احوط آنست که او را غسل ترتیبی دهند و بدانکه سدر و کافور
مقداری ندارد که از هر یک آنها چه قدر باید در آب بریزند بلکه واجب است که
از هر یک این قدر در آب بریزند که آن آب را آب سدر و آب کافور در عرف و
عادت بگویند پس باید که بسیار کم نباشد بحدیکه او را در عرف آب سدر و
آب کافور نگویند و نیز باید بسیار نباشد سدر و کافور در آب نریزند بحدی
که آب مضاف شود و آب مطلق بر او صدق نکند که اگر چنین شود جایز نخواهد
بود غسل دادن بآن آب مضاف بنابر مشهور و اقوی و واجب است که برگ سدر
اگر خشک باشد آنرا بسایند تا با آب ممزوج شود و اگر تر باشد آنرا بدست بمالند
و در آب حل کنند تا با آب ممزوج شود و بدانکه شرط است در آب خالص این که
سدر و کافور داخل آن نباشد یا اگر باشد بسیار کم باشد بطریقیکه آنرا آب سدر
و کافور نگویند و اگر تا کل داخل در آب خالص باشد ضرری ندارد مگر آنکه بقدری
باشد که آب مضاف شود و در عرف آنرا آب مطلق نگویند که در این صورت جایز
نخواهد بود و بدانکه هرگاه میت محرم باشد یعنی احرام از جهت حج بسته باشد
بتفصیلی که در کتاب حج بیاید انشاء الله تعالی در اینصورت کافور در آب غسل او
داخل نکنند بلکه بعوض غسل کافور او را باب خالص غسل میدهند پنجم
آنکه واجب است که غسل دهنده در وقتیکه عورتین میت را میشوید کهنه بر
دست خود بپیچد ششم آنکه واجب است که مکان غسل و تخته که بر آن غسل میدهند
و ظرفی که آب میریزند بر میت و سدر و کافور همه مباح باشند هفتم آنکه

مستحبات غسل میت

آنکه واجب است آب غسل مباح باشد و غصبی نباشد هشتم واجب است که آب ۲۱۲
غسل پاک باشد و نجس نباشد نهم آنکه آب غسل واجب است که مطلق باشد
و مضاف نباشد **مقصد دویم** در بیان مستحبات غسل میت است و آن
چند چیز است اول آنکه در وقت غسل دادن میت را بر روی تخته بخوابانند بطریقی
که روی او بقبله باشد بطریقیکه در حال احتضار گفتیم و بعضی رو بقبله
کردن را واجب دانسته اند و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است دویم
آنکه جای سر میت بلندتر از جای پاهای او باشد تا آنکه آلوده نشود و آب در
زیر او جمع نشود **سیم** آنکه چون گفتیم که پوشانیدن عورتین میت واجب است
پس مستحب است که عورتین او را به پیراهن او بپوشانند و او را در پیراهن غسل
بدهند هرگاه پیراهن آن بزرگ باشد بطریقیکه عورتین او را بپوشاند و در
این صورت مستحب است که بعد از غسل پیراهن او را از طرف پا بیرون کنند
و اگر تنگ باشد باذن ورثه بشکافند یا پاره نمایند و اگر وارث صغیر یا غایب
باشد شکافتن و پاره کردن جایز نیست و فشردن پیراهن یا جامه دیگر که عورتین
را با او میپوشانند واجب نیست **چهارم** آنکه او را در زیر سقفی یا خیمه
غسل بدهند که در زیر آسمان نباشد **پنجم** آنکه پیش از غسل انگشتان میت
را بملایمت نرم کنند و اگر نرم نشود و خوف شکستن باشد ترک نماید **ششم**
آنکه دستهای میت را پیش از غسل سه مرتبه با آب سدر از سر انگشتان تا نصف ذراع
بشوید **هفتم** آنکه عورتین میت را سه مرتبه پیش از غسل با آب سدر و اشنان
بشوید و در وقت شستن عورتین واجب است که کهنه بر دست خود بپیچد که

دستش بعورتش نرسد چنانچه گفته شد **هشتم** آنکه میت را وضو دهند مثل وضوی
زندگان پیش از غسل اول و نیت وضو را چنین کند که این میت را وضو میدهم
قربة الی الله **نهم** آنکه سر و ریش میت را بکف سدر پیش از غسل سدر بشویند
دهم آنکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه مرتبه بشویند در هر یک
از سه غسل **یازدهم** آنکه در دو غسل اول پیش از شروع در هر یک از آنها
دست بر شکم میت گذارد و بهمواری بپایین کشد تا اگر فضله باشد بیرون آید
و اگر چیزی بیرون آید باز آن محل را بشوید و اگر میت زن حامله باشد و طفل او
در شکم مرده باشد و خوف افتادن طفل باشد دست بر شکم او نکشد که مکروه
است و نیز پیش از غسل سیم هم دست نکشد که مکروه است **دوازدهم**
آنکه یک کرباس داخل بر او نمایند و اگر میت زن باشد داخل قبل او هم نیز نمایند
و جمعی گفته اند که داخل دهان و بینی میت نیز نمایند هرگاه خوف بیرون آمدن
خون از آنها باشد **سیزدهم** آنکه گودالی برابر قبله بکنند و تخته که میت را برای
غسل بر آن میخوابانند سر او را بلند بگذارند که آب غسل داخل آن گودال شود **چهاردهم**
آنکه غسل دهنده میت در جانب راست او بایستد **پانزدهم** آنکه بعد از تمام
شدن غسل بدن میت را بجامه خشک کند **شانزدهم** آنکه غسل دهنده بعد از
هر یک از سه غسل دستهای خود را تا مرفق بشوید **هفدهم** آنکه هرجا که میت را
از جانبی بجانب دیگر بگرداند بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا بَدَنُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ
وَقَدْ اَخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُما فَعَفْوَكَ عَفْوَكَ و اگر میت
زن باشد بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا بَدَنُ اَمَتِكَ الْمُؤْمِنَةِ وَقَدْ اَخْرَجْتَ

اَخْرَجْتَ رُوحَها تا آخر و در سایر احوال غسل مستحب است که مکرر بگوید
رَبِّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ و باید غسل دهنده آنچه از عیبهای میت که بر او ظاهر
میشود بکسی نگوید تا خدا تمام گناهان او را بیامرزد و باید که در هنگام
آب ریختن بهمواری دست بر پشت و شکم او بمالد که آب خوب برسد دست
میت را از پهلو جدا کند که آب بزیر آن برسد و چنان کند که آب بزیر بغل و
عورت و ران و باقی عضوها خوب برسد و جاری گردد **مقصد سیم**
در بیان مکروهات غسل است و آن چند چیز است اول آنکه آب غسل را بموضعی
که در آن بول و غائط کنند بریزند و اگر در چاهی که از برای آب باران و رخت
شوئی و مانند اینها باشد بریزند کراهتی ندارد **دویم** آنکه غسل دهنده
میت را میان پاهای خود بگیرد **سیم** نشانیدن میت است و بعضی حرام دانسته
اند و آن ضعیف است **چهارم** آنکه میت را بآبی که از آتش گرم شده باشد
غسل دهند مگر آنکه غسل دهنده از شدت سرما خوف ضرر از برای نفس
خود داشته باشد **پنجم** گرفتن ناخن و شانه کردن موی او و سر او و تراشیدن
و موی زیر بغل او را تراشیدن و گرفتن شارب است که اینها همه مکروه است و
بعضی حرام دانسته اند و آن احوط است و اگر چیزی از مو یا ناخن یا دندان یا عضو
دیگر در بین غسل دادن جدا شود واجب است که او را در میان کفن او گذارند
بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته اند که شستن اینها نیز واجب است که اول بشویند
و بعد در میان کفن نمایند و آن احوط است و بدانکه هرگاه میت ختنه نکرده باشد
حرام است که او را ختنه نمایند بنا بر اظهر **مقصد چهارم** در بیان احکام

احکام غسل است و آن چند مسئله است **مسئله اول** هر گاه سدر و
کافور بهم نرسد لیکن میت را با آب خالص غسل میدهند و بعضی گفته‌اند که واجب است
که سه مرتبه با آب خالص غسل بدهند و هر گاه سدر بهم رسد و کافور نباشد واجب
و هر گاه پیش از دفن سدر و کافور یا یکی از اینها بهم رسد اظهر اینست که اعاده
غسل واجب نیست لکن احوط اعاده است و هر گاه بعد از دفن بهم رسد اجماعی
است که اعاده واجب نیست **مسئله دویم** هر گاه نجاستی از بول یا غایط
یا خون از میت بیرون آید و ببدن او برسد در بین غسل یا بعد از آن در این
صورت شستن آن نجاست واجب است ولکن اعاده غسل واجب نیست بنابر
مشهور و اظهر و هر گاه نجاست بکفن او برسد حکم او می‌آید **مسئله سیم**
هر گاه جنب یا حایض یا صاحب نفاسی بمیرد همان یک غسلی که بمیت میدهند
کفایت میکند و این غسلهای دیگر واجب نیست **مسئله چهارم** هر گاه
میت سوخته باشد یا آبله داشته باشد و مانند اینها و خوف آن باشد که اگر
غسل دهند پوستش برخیزد در این صورت غسل ساقط است و تیمم بدل
از غسل واجب است و جمعی گفته‌اند که یک تیمم کفایت میکند ولکن احوط اینست
که سه تیمم بدهند بدل از سه غسل **مسئله پنجم** هر گاه آب مطلق یا آب مباح
بهم نرسد یا آب باشد لکن استعمال آن متعذر باشد در این صورت غسل
ساقط است و واجب است که او را تیمم بدهند و احوط اینست که او را سه تیمم
بدهند و هر گاه آب بقدر یک غسل باشد و سدر و کافور هم باشد سدر ممزوج
با آن نموده و او را غسل سدر بدهند و احوط اینست که دو تیمم هم بدل از

بدل از غسل کافور و خالص بدهند و هر گاه آب بقدر دو غسل باشد احوط
اینست که یک تیمم بدل از آب خالص نیز او را بدهند و طریقه تیمم دادن میت
مثل تیممی است که زنده‌گان خود میکنند بدل از غسل و هر گاه آب یافت
نشود و غسل دهنده نباشد لکن کسی باشد که او را تیمم بدهد در این صورت
تیمم دادن او واجب است و احوط اینست که سه دفعه او را تیمم بدهند

فصل دوازدهم در بیان کفن کردن میت است و در آن چند مسئله است
مسئله اول بدانکه کفن واجب میت خواه مرد باشد یا زن سه پارچه است
که آن سه پارچه لنگ و پیراهن و سرتاسری است بنابر مشهور و اقوی و شرط است
در لنگ اینکه بپوشاند ما بین ناف و زانو را و مستحب است که از سینه تا پاها را
بپوشاند و در پیراهن اینکه تا نصف ساق پا را بگیرد از روی عرف و شرط است
در سرتاسری اینکه طول آن از سر تا پای میت افزون گیرد و پهنای آن بقدری باشد
که همه بدن را بپوشاند نیز یکطرف آن را بروی طرف دیگر بتوان انداخت و مستحب است
که طول آن بقدری زیادتر باشد که از جانب سر میت و پاها آن بتوان محکم کرد
و گره زد و جمعی شرط کرده‌اند که کفن باید بسیار نازک نباشد بطریقی که بدن
میت در زیر آن نمایان باشد و جمعی شرط ندانسته‌اند و احوط قول اول است
مسئله دویم مستحب است که از برای میت مرد دو پارچه دیگر علاوه
بر سه پارچه واجب زیاد کنند اول عمامه که تحت الحنک داشته باشد و در
این اندازه وارد نشده است همین قدر که کیفیت عمامه بعمل آید کفایت
کند و کیفیت آن اینست که پارچه که طولانی باشد مثل آن را بر سر میت بپیچند

۲ و شرط است

بپیچند و دو سر عمامه را از دو طرف تحت الحنک بیرون می آورند و بر سینه میت می اندازند باین طریق که آنچه از طرف راست است بر جانب چپ می اندازند و آنچه از طرف چپ است بر جانب راست می اندازند **دویم** ران پیچ که طول آن سه ذراع و نیم باشد بذراع دست و عرضش یکوجب تا یکوجب و نیم باشد که از ناف تا پاهای میت بپیچد باین طریق که سر آن که پاسرا شق کند بقدر یک دو جانب شق را بر کمر میت توان بست تا آنکه بعوض شق کردن ریسمانی در سر آن قرار بدهد بطریقیکه دو سر ریسمان را بکمر میت توان بست پس بطریقی که بیان شد دو طرف شق را یا دو طرف ریسمان را بر کمر میت ببندد و پنبه بسیاری بر عورتین میت بگذارد پس سر دیگر آنرا از عقب از میان دو پای او بیرون آورد و از زیر آنچه بر کمر او بسته شده بیرون کند و محکم کند که عورت و پنبه که بر او گذارده است فرو گیرد و تا پاها را بهم آورد و آنها را بایکدیگر بآن ببندد و بپیچد تا هر جا منتهی شود پس سر آنرا در همان توی آن که پیچیده است فرو برد **مسئله سیم** مستحب است که از برای میت زن سه پارچه دیگر علاوه بر سه پارچه واجب باید کنند اول مقنعه که آن بدل است از عمامه مرد دویم ران پیچ بطریقیکه از برای مرد مذکور شد سیم پستان بند و آن پارچه ایست که بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرفش را بر پشتش گره زنند و جمعی از مجتهدین یک پارچه دیگر از برای مرد و دو پارچه دیگر از برای زن زیادتر از آنچه گفتیم مستحب دانسته اند و نزد حقیر زیاد نکردن اینها احوط است بلکه خالی از قوه نیست و از این جهت اینها را ذکر نکردیم و در کتاب سفینة النجاة بتفصیل اینها را ذکر کرده ایم **مسئله**

چهارم بدانکه مشهور در کیفیت کفن کردن باین طریق است که اول ران پیچ را ببندند بعد از آن پیراهن را باو بپوشانند بعد از آن میت را در لنگ تا سر بپیچند و اما عمامه پس در حدیثی وارد شده که او را بعد از سر تا سر بر سر او گذارند بطریقیکه کفن شد و در حدیث دیگر وارد شده که پیش از سر تا سر بر سر او گذارند **مسئله پنجم** جمعی گفته اند که واجب است بر کسیکه میت را کفن میکند اینکه نیت قربت بکند پس اگر بدون نیت قربت او را کفن کند واجب است که دوباره با نیت او را کفن نماید و جمعی نیت قربت را در اینجا واجب ندانسته اند و قول اول احوط است بلکه خالی از قوه نیست **مسئله ششم** واجب است که کفن میت ابریشم خالص نباشد خواه میت زن باشد یا مرد و خواه طفل باشد یا بالغ باشد و جایز است کفن کردن بچیزیکه از ابریشم و ریسمان باهم بافته باشند بشرط آنکه ریسمان آن بیشتر از ابریشم باشد لکن مکروه است و جمعی گفته اند که واجب است که کفن از چیزی باشد که نماز در آن صحیح است پس در این صورت جایز نیست که کفن از مو و کرک و پشم حیوان حرام گوشت باشد و لکن هرگاه از مو و کرک و پشم حیوان حلال گوشت باشد پس مشهور آنست که کفن کردن باو جایز است و در حال الاحتیاط را باید از دست نداد و نیز واجب است که کفن طلا باف یا طلا دوزی نباشد و جایز است کفن کردن بکتان و جایز نیست کفن کردن بپوست خواه از حلال گوشت باشد یا از حرام گوشت بنابر مشهور و اظهر و نیز واجب است که کفن نجس نباشد و نیز واجب است که کفن مباح باشد و غصبی نباشد و باید سعی در حلال بودن آن بکند که شبهه در آن نباشد و هرگاه میت را در کفنی

در کفنی که کفن کردن بآن حرام است مثل حریر و غصبی و مانند آنها از پیچه
واجب خواهد بود بر مکلفین که دوباره او را کفن نمایند **مسئله هفتم**
مستحب است از برای هر مکلفی اینکه کفن خود را مهیا کند و نیز مستحب است این که
کفن از پنبه سفید باشد و نیز مستحب است که کفن خوش قماش و پر قیمت باشد
و نیز مستحب است که کفن تازه باشد و کهنه و مستعمل نباشد مگر جامه که در
آن نماز کرده است که مستحب است که از جمله کفنهای میت جامه باشد که در آن
نماز کرده است و بهتر است که آن جامه که در حج و عمره با آن احرام بسته است از آن
کفن نماید و نیز مستحب است که ریسمانی که کفن را از آن میدوزند از خود کفن بیرون
آورند و نیز مستحب است که کفن را خوشبو نمایند بکافور و نیز مستحب است که
بر حاشیه سر تا سری شهادتین و اقرار بامامت ائمه علیهم السلام را بنویسند
باین طریق که فلان بن فلان یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
تا آخر ائمه علیهم السلام بنویسند و نیز دعای جوشن در بعضی احادیث وارد شده
که بنویسند و در نوشتن قرآن بر کفن جمعی از علما تأمل دارند و حقیر نیز در آن
تأمل دارم و نیز مستحب است که آنچه بر کفن نوشته میشود بتربت حضرت امام
حسین باشد و اگر آن نباشد بگل دیگر بنویسند و اگر گل دیگر نباشد بآب مطلق
بنویسند و اگر آن هم نباشد مشهور آنست که بانگشت بنویسند و نیز مستحب است
که چون غسل میت تمام شود غسل دهنده بخواهد او را کفن کند اول دستهای
خود را تا دوش یا تا مرفق بشوید و نیز پاهای خود را تا زانو بشوید
و بعد از آن او را کفن نماید **مسئله هشتم** مکروه است که کفن از کتان باشد

نباشد و نیز مکروه است که پیراهنی که از برای میت تازه مهیا کنند آستین داشته
باشد لکن هرگاه میت را در پیراهن خودش کفن نمایند آستین داشتن آن مکروه
نیست لکن تکمهها و بندها را باید ببرند و نیز مکروه است کفن کردن بجامه سیاه
بلکه جمعی رنگهای دیگر را هم مکروه دانستهاند و نیز مکروه است تر نمودن ریسمانی
که بآن کفن میدوزند از آب دهن لکن تر کردن بآب کراهتی ندارد و نیز مکروه است
بخور دادن کفن ببوهای خوش و نیز مکروه است مجمره بردن از عقب میت و مجمره
آن چیزی است که آتش در او میکنند و بوی خوش در آن میریزند و نیز مکروه است
خوشبو کردن کفن بغیر از کافور و ذریره و ذریره در این زمان معلوم نیست که
چه چیز است و مشتبه است و نیز مکروه است نوشتن کفن بسیاهی بلکه بسایر
رنگهای دیگر نیز مکروه است بغیر از سفیدی و نیز مکروه است بریدن کفن با آهن
مسئله نهم مستحب مؤکد است که دو شاخه تر از درخت خرما با میت
گذارند خواه میت طفل باشد یا بالغ و خواه عاقل باشد یا دیوانه و در اخبار
وارد شده که تا آن دو شاخه تر است میت را عذاب نمیکنند و بدانکه فایده این دو شاخه
از برای صغیر و دیوانه که عذاب قبر از برای آنها نیست حاصل شدن انس و دفع
وحشت است از آنها که این هم یک سبب دیگر است از برای استحباب گذاردن این دو
شاخه پس سبب استحباب آن منحصر برفع عذاب نیست بلکه بعضی گفتهاند وحشت
نیز یکنوع عذابی است که مختص بمکلفین نیست بلکه از برای غیر مکلف هم هست
و بدانکه اگر درخت خرما یافت نشود از درخت سدر باشد و اگر درخت سدر
نباشد از هر درخت تری که باشد خوب است و جمعی گفتهاند که اگر درخت بید باشد

نباشد از درختان انار باشد و اگر این نباشد از هر درختی که باشد
خوبست و باید که تر باشد از درختان ببرند و چوب خشک فایده ندارد
و مستحب است که هر یک از آن دو شاخه بقدر استخوان ذراع باشد بنابر مشهور
و اظهر و باید که هر یک از آن دو شاخه درست باشند و پوست چوب را شق نکرده باشند
و بدو نصف نکرده باشند و مستحب است که یکی را بجانب راست میت بگذارند
باین طریق که سر او برابر چنبر گردن میت باشد و به پهلوی او بکشند تا هر جا که برسد
و ببدن آن بچسبانند یعنی میان او و بدن میت حایلی نباشد و یکی دیگر را
بجانب چپ او گذارند بهمین طریق لکن در میان پیراهن و سر تا سری گذارند
که میان آن و بدن پیراهن حایل باشد و جمعی گفته اند که باید آن دو شاخه را
به پنبه بپیچند و این دلیلی ندارد و بهتر آنست که پیچیدن به پنبه را ترک
نمایند و چون سنت است گذاردن این دو شاخه را باید غفلت ننمایند پس اگر
وقت تقیه باشد یا آنکه فراموش کرده باشند که بگذارند پس اینها را در میان
قبر بیندازند و اگر بعد از پوشاندن قبر بخاطر ایشان آمد در میان قبر فرو برند
مسئله دهم بدانکه کفن واجب میت غیر از زن شوهردار و مملوک
با سایر اخراجات واجبه از سدر و کافور و غیر اینها از اصل مال میت برداشته
میشود و مقدم بر قرض و وصیت و ارث است و کفن مستحب میت را اگر وصیت
کرده است از ثلث مال او برمیدارند و اگر وصیت نکرده باشد از مال میت
نمیتوان برداشت مگر باذن وارث بالغ عاقل بعد از بیرون کردن قرض میت
و از برای وارث مستحب است که اذن بدهد و کفن واجب زن شوهردار بر شوهر

بر شوهر او واجب است هر چند زن صاحب مال باشد بشرطیکه شوهر صغیر
نباشد و اگر فقیر باشد نیز از مال خودش کفن میکنند و فرقی در زن نمیباشد
زن صغیره و بالغه و میان آزاد و کنیز و میان زنی که با او دخول کرده باشد
یا نکرده باشد و میان زن مطیعه و ناشزه بنسبت بلی در بعضی که کفن هم
بر شوهرش واجب نباشد چنانچه بعضی تصریح بآن کرده اند و مطلقه رجعیه
مثل زوجه است و احوط آنست که سایر اخراجات واجبه مثل سدر و کافور و غیر اینها
نیز بر شوهر واجب است و هرگاه زن وصیت کند که از مال خودش او را کفن
نمایند در اینصورت کفن او را از ثلث مال او برمیدارند و از شوهر ساقط میشود
و کفن واجب بنده با سایر اخراجات واجبه بر آقایش واجب است و کفن واجب النفقه
دیگر که غیر از زن و بنده است بر آنشخص واجب نیست اگرچه زن صاحب مال نباشد
و شوهر فقیر باشد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
کرده ایم **مسئله یازدهم** هرگاه میت مالی نداشته باشد که او را
کفن کنند بکفن او پس اگر رختی که پوشیده است بتوان او را کفن کرد او را کفن نمایند
و اگر رخت پوشیده هم که کفن تواند شد نداشته باشد واجب است که کفن
او را با سایر اخراجات واجبه از زکوة نمایند و هرگاه زکوة هم یافت نشود او را
برهنه دفن میکنند بر مسلمانان واجب نیست که کفن او را بدهند بلکه دادن اینها
مستحب است و ثواب بسیار دارد **مسئله دوازدهم** هرگاه نجاستی از بدن
میت بیرون آید که کفن را نجس کند پس مشهور و اظهر آنست که اگر او را هنوز در
قبر نگذاشته باشند واجب است که آنرا بشویند و اگر او را در قبر گذارده باشند همان

کفن میت

همان موضعی که از کفن نجس شده مقراض میکنند و کفن را آن یکدیگر میکنند دانند
کردن میت نمایان نشود و بعضی گفته‌اند که هرگاه ممکن باشد شستن آن در
غیر مثل آنکه افتاب برآید لکن با طشت باشد بدون ببرند و کفن را بشویند باید
چنان کنند و اگر آن ممکن نباشد او وقت مقراض کنند و در اینجا چند مسئله
دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **فصل ششم** در بیان حنوط کردن
میت است بدانکه واجب است حنوط کردن میت خواه مرد باشد یا زن
وخواه طفل باشد یا بالغ بغیر از کسیکه احرام بسته باشد در حج که حنوط کردن
او حرام است بلکه او را بدون کافور و سایر بوهای خوش دفن میکنند و مراد
از حنوط بنا بر مشهور و اظهر آنست که واجب است که کافور بر هفت موضع سجده
او که پیشانی و دو کف دست و دو زانوها و دو انگشت بزرگ پاها بوده باشد
بمالند اگرچه کم باشد و سنت او آنست که پیش از شروع در کفن کردن او را حنوط
نمایند و مستحب است که کافور بر سر بینی و سینه و دو بند دست و دو مرفق و دو
بند پا و دو زیر بغل و دو بیخ ران و بندهای انگشتان او نیز بمالند و اگر از آن
کافور زیاد بیاید مستحب است که بر سینه او بریزند و مشهور و اظهر آنست که
مکروه است که در چشم و گوش و دهن و سوراخ بینی او کافور داخل کنند بلکه
احوط ترک است و واجب است که حنوط بکافور باشد و بغیر از آن جایز نیست
اگر کافور نباشد بدون حنوط میت را دفن میکنند و مستحب است که کافور را در
کف دست نرم نمایند و بعضی گفته‌اند که مکروه است که کافور را بسنگ و مانند
آن مثل هاون نرم نمایند و افضل آنست که کافور حنوط کافور خام چون دانه باشد

دانه باشد و بدانکه کافور حنوط مقدار معینی ندارد بلکه قدر واجب آن برای هر موضع
مسمّی است ولکن اقل فضل در آن یک درهم شرعیست و افضل از آن یک مثقال
شرعیست و افضل از آن یک مثقال و نصف شرعیست و افضل از آن چهار درهم
شرعیست و افضل از آن چهار مثقال شرعیست و افضل و اکمل از همه سیزده درهم
شرعی و سه یک یک درهم است و بدانکه ده درهم شرعی هفت مثقال شرعی است
و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست که هیجده نخود باصطلاح صرافان
بوده باشد پس سیزده درهم و سه یک یک درهم هفت مثقال صیرفی میشود و بدان
که استحباب این قدر از حنوط که گفتیم از برای حنوط کردن تنها میباشد و کافور
غسل باید غیر از این باشد **فصل هفتم** در بیان نماز میت است و در
آن چهار مسئله است **مسئله اول** در بیان آنست که نماز کردن بر او واجب است
بدانکه نماز کردن بر میت مؤمن که شیعه اثنی عشری باشد واجب است و نماز کردن
بر مرتد و کافر حرام است بتفصیلیکه در غسل میت گفته شد و نماز کردن بر سنی و
سایر طوایف شیعه نیز بتفصیل آن در غسل گفته شد و بدانکه هر طفلی از مؤمنین
که شش سالش تمام شده باشد نماز بر او واجب است خواه دختر باشد یا پسر خواه
آزاد باشد یا بنده و طفلیکه کمتر از شش سال داشته باشد مشهور آنست که نماز
بر او مستحب است و جمعی گفته‌اند که مستحب نیست و احوط ترک نماز است بر او و بدان
که نماز بر طفلیکه در ولایت مسلمین از اجسته باشند واجب است هرچند معرفی
باسلام پدر و مادر آن نداشته باشند و بدانکه نماز بر دیوانگان از اهل نماز
واجب است و مشهور و اقوی آنست که نماز بر ولد زنائی که مسلمان باشد واجب است

واجب است و بعضی منع کرده اند و آن ضعیف است و در اینجا چند مسئله دیگر هست
که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مسئلهٔ دوم** در بیان نماز کننده بر میت
بدانکه نماز میت واجب کفائی است یعنی واجب است بر همهٔ مکلفین از مسلمین که علم بفوت
شخصی بهم رسانند و اگر یکنفر از ایشان بکند از دیگران ساقط میشود و اگر هیچ یک نکنند
همه معاقب خواهند بود بلی اولی ترین مردم بنماز بر میت وارث او است و در
معنی اولویت خلافست ظاهر کلام بسیاری از فقها و صریح بعضی از ایشان اینست
که بمعنی تعیین و وجوبست باین معنی که بدون اذن وارث هرگاه کسی پیش نمازی
بکند در نماز بر میت یا بتنهائی خودش براو نماز کند آن نماز باطل است و دوباره
باید باو نماز کرد و در کلام بسیاری از فقها احتمال میرود که مراد از اولویت
استحباب باشد باین معنی که اذن از وارث مستحب است پس اگر کسی بدون اذن بر
میت نماز کند خواه پیشنمازی کند یا بتنهائی براو نماز کند آن نماز صحیح است
و دوباره نباید براو نماز کرد و جمعی گفته اند که وجوب اذن از وارث مختص به
پیشنماز است که بخواهد پیش نمازی کند در نماز میت پس بدون اذن از وارث
جایز نیست که پیشنمازی کند ولکن هرگاه خودش بتنهائی بر میت نماز کند یا داخل
صف ماموین شود بدون اذن وارث پس نماز او صحیح است و کفایت میکند
و این قول نزد حقیر خالی از قوت نیست لکن احوط قول اول است و بعضی گفته
اند که مراد بنمازیکه بی اذن وارث نمیتوان کرد آن نمازیست که واجب کفائی
بان ساقط میشود خواه فرادی باشد که کسی بنماید و اول بار بدون اذن بر میت
نماز کند یا اول بار پیشنمازی بهم رسد که بدون اذن پیش بایستد و جمعی باو اقتدا

اقتدا کنند که در این دو صورت بدون اذن نماز باطل است بجهت آنکه مردم در
حالات و تقوی و مظنهٔ مستجاب شدن دعا مختلف میباشند گاه است وارث
میخواهد که آن نمازیکه بر میت واجب است از جانب او از کسی ساقط شود که باو
اعتمادی دارد در مستجاب شدن دعای او بیشتر از غیر او ولکن در صورتیکه جماعت
منعقد شده باشد پس داخل شدن بر ماموین بدون اذن یا فرادی کردن
در بین منعقد شدن جماعت بدون اذن پس از ضرری و نقصی بخواهش وارث
ندارد و بدون اذن آن جایز است و بدانکه هرگاه کسی بدون اذن وارث پیش
بایستد و پیشنمازی کند و جمعی هم باو اقتدا نمایند پس پیشنماز فعل حرام کرده
است ولکن در باطل شدن نماز آن دو قول است بعضی گفته اند که باطل است و
بعضی گفته اند که باطل نیست و دور نیست که در این صورت نماز ماموین باطل
نشود و نماز واجب بر میت بهمین نماز ساقط بشود چنانچه جمعی گفته اند ولکن
احتیاط است که در اینصورت دوباره باو نماز کنند و بدانکه وارث میت هرگاه
منحصر در یکی باشد اختیار با او است در نماز کردن خودش بر میت یا اذن دادن بدیگری
و هرگاه چند نفر باشند پس در اینصورت مردان اولی تر میباشند از زنان اگر
چه زن بمیت نزدیکتر باشد مگر آنکه مرد صغیر یا دیوانه باشد و زن کبیره و عاقله
باشد که در اینصورت ولایت با زن است و شوهر نسبت بزن اولی تر است از همه
خویشان اگر چه زن کنیز باشد یا متعه باشد لکن حکم زن چنین نیست که او اولی
تر باشد بشوهر خود از خویشان دیگر و نیز در مردان فقها گفته اند که پدر میت
اولی تر است بنماز کردن بر میت یا اذن دادن از پسر میت و پسر میت اولی تر است

تر است از غیر آن و هرگاه پدر و پسر هیچ کدام نباشند اختیار با مادر و دختر است
و دور نیست که مادر بر دختر مقدم باشد و با وجود بودن کسی از طبقه اول
میراث هیچ کس از طبقه دویم ولایت ندارد و بعد از آنکه طبقه اول که پدر و مادر
و اولاد و اولاد اولاد باشند هیچیک نباشند اختیار با طبقه دویم است که برادر
و خواهر و اولاد ایشان و جد و جده باشند و در این طبقه جد و جده اولی تر است
از برادر و کسیکه نسبتش از جانب پدر و مادر هر دو باشد اولی تر است
از کسیکه نسبتش از جانب پدر تنها یا مادر تنها باشد و کسیکه نسبتش
از جانب پدر تنها باشد اولی تر است از کسیکه نسبتش از جانب
مادر تنها باشد و همچنین بعد از آنکه از طبقه دویم میراث هیچ کس نباشد در
اینصورت ولایت با طبقه سیم است که عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان باشند
و عم اولی تر است از خال و همچنین در این طبقه کسیکه نسبتش از جانب پدر
و مادر هر دو باشد اولی تر است از کسیکه از یکجهت نسبت داشته باشد و کسیکه
از جانب پدر تنها نسبت داشته باشد اولی تر است از کسیکه از جانب مادر تنها داشته
باشد و هرگاه وارث منحصر در صغیر یا دیوانه یا غایب باشد که دور باشد که ممکن
نباشد اذن گرفتن از آن غایب پیش از فوت شدن وقت نماز پس در این چند
صورت اختلاف کرده اند و دور نیست که در همه اینصورتها ولایت ساقط باشد
و از برای هیچ کس ولایت نباشد و هر کس بخواهد پیش بایستد و نماز بر او بکند
چنانچه جمعی گفته اند و بعضی گفته اند که در این چند صورت ولایت با حاکم
شرع است که باید از او اذن گرفت و هرگاه دست بحاکم شرع نرسد ولایت

ولایت با عدول مؤمنین است و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است
و هرگاه از برای میت هیچ یک از خویشانش از سه طبقه ارث که گفتیم نباشد
در اینصورت ولایت با معتق است و آن ولایت شرعی است که بسبب آزاد
کردن بنده بهم میرسد بتفصیلی که در کتاب ارث مذکور است و اگر او نباشد
ولایت با ضامن جریره است و آن ولایتی است که از عهده گرفتن هر یک غرامت
دیگری را که از خطا مترتب میشود بهم میرسد که تفصیل این نیز در کتاب ارث
مذکور است و اگر او نباشد ولایت با حاکم شرع است که از او باید اذن گرفت و
هرگاه دست بحاکم شرع نرسد ولایت با عدول مؤمنین است و ظاهر اینست
که در اذن گرفتن از ولی اکتفا باذن شاهد حال میتوان نمود و بدانکه مشهور
است که هرگاه میت وصیت کرده باشد که شخصی بر او نماز کند و آن شخص وارث
نباشد در اینصورت آن شخص وصی بدون اذن وارث نمی تواند بر او نماز بکند
و بعضی گفته اند که وصی مقدم است بر وارث و بدون اذن وارث میتواند نماز
بکند ۲ظ از برای وارث است که وصی را مقدم بدارند بنماز کردن و نیز احتیاط
از برای وصی است که بدون اذن وارث نماز نکند و بدانکه شرط است در
کسیکه بتنهائی بر میت نماز میکند این که عادل باشد لکن مشهور و احوط بلکه اظهر
است که در پیشنماز عدالت شرط است خواه پیشنماز وارث باشد یا غیر آن و
در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مسئله سیم**
در بیان کیفیت نماز میت است بدانکه واجب است در نماز میت نیت قربت ولکن
نیت وجوب کردن واجب نیست اگر چه احوط است و واجب است که بر میت باقی

۲ و احتیاطا

باقی باشد تا آن نماز فارغ شود و باین طریق نیت کند که نماز بر این میت حاضر
میکنم [2] واجب قربة الی الله و اگر اقتدا به پیش نمازی کند نیت اقتدا هم باید بکند
باین طریق که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهت آنکه واجب است اقتدا به پیشنماز
حاضر قربة الی الله و بعد از نیت واجب است که پنج تکبیر بگوید یعنی در مؤمن
که شیعهٔ اثنی عشری باشد که اول آنها تکبیرة الاحرام است اما در منافق پس چهار
تکبیر باید بگوید و کیفیت نماز منافق و نماز مستضعف و نماز مجهول الحال با
دعاهائی که در نماز آنها خوانده میشود در سفینة النجاة ذکر کرده ام و مشهور
و اظهر آنست که چهار دعا واجب است که در میان این پنج تکبیر بخواند و جمعی گفته
اند که این چهار دعا مستحب است و آن ضعیف است پس بنا بر وجوب این چهار
دعا جمعی گفته اند که دعای مخصوصی واجب نیست بلکه هر دعائی بخواند کفایت
میکند و مشهور آنست که واجب است که بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید بهر
لفظی که باشد و بعد از تکبیر دوم صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بهر لفظی که باشد و بعد از تکبیر سوم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات بکند بهر
لفظی که باشد و بعد از تکبیر چهارم دعا بمیت بکند بهر لفظی که باشد و بعد از
آن تکبیر پنجم بگوید و فارغ شود و دیگر بعد از تکبیر پنجم دعائی نیست و این قول
مشهور احوط است بلکه خالی از قوت نیست پس هرگاه بعد از تکبیر اول بگوید
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ و بعد از تکبیر
دوم بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سوم
بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ و بعد از تکبیر چهارم بگوید

[2] او برای آنکه

بگوید اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیِّتِ و بعد تکبیر پنجم بگوید همین قدر کفایت
میکند و مستحب است که بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا
اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ
اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَةِ و بعد از تکبیر
دوم بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلی
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ
وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی اِبْراهِیمَ وَ آلِ اِبْراهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ وَ
صَلِّ عَلی جَمِیعِ الْاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلِینَ و بعد از تکبیر سوم بگوید
اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ
مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنَّکَ مُجِیبُ الدَّعَواتِ
اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است
بگوید اَللّهُمَّ اِنَّ هذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ
بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ
اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسِیئاً
فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اَعْلی عِلِّیِّینَ
وَ اخْلُفْ عَلی اَهْلِهِ فِی الْغابِرِینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ
پس تکبیر پنجم را بگوید و از نماز فارغ شود و اگر میت زن باشد بعد از
تکبیر چهارم بگوید اَللّهُمَّ اِنَّ هذِهِ اَمَتُکَ وَ ابْنَةُ [2] اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ
وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ

اَعْلَمُ بِهَا مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی اِحْسَانِهَا وَاِنْ کَانَتْ
مُسِیئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَاغْفِرْ لَهَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَكَ فِی اَعْلَا
عِلِّیِّینَ وَاخْلُفْ عَلَی اَهْلِهَا فِی الْغَابِرِینَ وَارْحَمْهَا بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ
الرَّاحِمِینَ و بدانکه بر میت شیعهٔ اثنی عشری بهمین طریق که مذکور شد باید
نماز خواند هرچند معلوم نباشد که اصول دین خود را از روی ادله اخذ کرده
است بلکه همین که در ولایت شیعیان و از جملهٔ شیعیان است بهمین طریق
بر او نماز میکنند اگرچه بخصوص از حال او بتفصیل مطلع نباشد و هرگاه میت
پسر نابالغ باشد که شش سال یا زیاده داشته باشد در سر تکبیر اول دعاهائی
که گفتیم میخوانند و بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنَا
سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا و اگر میت دختر نابالغ باشد که شش سال یا زیاده
داشته باشد و بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا لِاَبَوَیْهَا وَلَنَا
سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا و بدانکه واجب است که نمازگزارنده رو بقبله بایستد
مگر آنکه قبله مجهول باشد که در این صورت ساقط میشود و نیز واجب است قیام
با ممکن بودن و هرگاه عاجز باشد از ایستادن بهر طریق که ممکن باشد نماز بکند
بتفصیلی که در نماز یومیه خواهیم گفت و نیز واجب است که نماز کردن بر میت بعد
از غسل دادن و کفن کردن او باشد و نیز واجب است که نمازکننده بسیار از جنازه
دور نباشد بطریقیکه در عرف بگویند که بر این میت نماز میکنند بلکه جمعی گفته
اند که مستحب است که چنان بایستند که هرگاه بادی بوزد جامهٔ او را بر روی میت
بیندازد و آنچه گفته شد در پیشنماز بود یا کسیکه تنها نماز کند و اما در مأموم

مأمومین پس هرگاه دوری از جنازه بسبب بسیاری صفهای مأمومین باشد
پس آن ضرر ندارد هرگاه صفها متصل بهم باشد و نیز واجب است که سر
میت بجانب راست نمازکننده باشد مگر در مأموم که این شرط ساقط
است و واجب است که میت را بر پشت بخوابانند بطریقیکه اگر بر پهلوی راست
بخوابد روی او بقبله باشد و هرگاه سر میت را بطرف چپ نمازکننده گذاشته
باشند و نماز کرده باشند باید نماز را اعاده کنند مادامیکه او را دفن
نکرده باشند و هرگاه او را دفن کرده باشند دیگر اعاده نباید کرد و بدان
که در این نماز طهارت از حدث شرط نیست پس کسیکه وضو نداشته باشد
یا حایض باشد یا جنب باشد میتواند این نماز را بکند و همچنین طهارت
از نجاست نیز در این نماز شرط نیست پس کسیکه بدن یا جامهٔ او نجس باشد
میتواند این نماز را بکند و نیز پوشانیدن عورت و سایر شرطهای نماز
یومیه از حریر نبودن جامه و غصبی نبودن آن و غیر اینها در این نماز شرط نیست
اگرچه احتیاط است که رعایت اینها را بکنند و بدانکه مستحب است که پیشنماز
یا کسیکه تنها بر میت نماز میکند برابر کمر میت بایستد هرگاه میت مرد باشد
و برابر سینهٔ میت بایستد هرگاه میت زن باشد بنابر مشهور و اظهر و نیز
مستحب است که مأموم اگرچه یکنفر باشد در عقب امام بایستد و مثل نماز یومیه
نیست که اگرچه مأموم یکی باشد مستحب است که در پهلوی راست امام بایستد و
هرگاه زنان با مردان جمع شوند در نماز میت زنان در عقب مردان بایستند
و اگر حایضی باشد مستحب است که در صف جداگانه بایستد و نیز مستحب است که زنان

که نماز کننده با وضو باشد و اگر آب نباشد یا علتی داشته باشد که نتواند وضو
بسازد مستحب است که تیمم کند و بعضی گفته‌اند که با بودن آب و نبودن علت
نیز تیمم مستحب است و نیز مستحب است از برای امام که پنج تکبیر را بلند بگوید
بجهت اعلام مأمومین بلکه هرگاه مأمومین دعاها را نتوانند که خودشان
بخوانند چنانچه بیشتر مردم چنین‌اند نیز مستحب است که امام دعاها را بلند
بخواند و اما مأمومین پس هموار بخوانند و کسیکه تنها نماز کند مختار است که
هموار بخواند یا بلند و دور نیست که هموار خواندن بهتر باشد خصوصاً در
دعاها و نیز مستحب است که کفش و نعل و امثال آنها را از پا بیرون کنند در وقت
نماز کردن بلکه اگر پا را برهنه کند بهتر است و اگر چکمه در پا باشد باکی نیست و
نیز مستحب است که در همه تکبیرها دستها را بلند کند تا برابر گوشها و نیز مستحب است
که نماز کننده خواه پیشنماز باشد یا مأموم یا کسیکه تنها نماز کند بعد از تمام
شدن نماز در جای خود بایستد تا جنازه را بردارند و اگر اتفاق افتد که همه حاضرین
نماز کنندگان باشند لابد باید که چند نفر که جنازه را حرکت میدهند از این
حکم بیرون باشند و نیز مستحب است که این نماز را بجماعت بگذارند و نیز مستحب است
که این نماز را در جائی بگذارند که عادت شده باشد که در آنجا نماز بر مرده کنند
تا جمعیت مردم بیشتر شود و بدانکه نماز کردن بر میت در مسجدها جائز است لکن
مکروه است مگر در مکه مشرفه که در آنجا مکروه نیست

مسئله چهارم

در بیان حکمهای نماز میت است بدانکه هرگاه کسی در بین نماز جماعت بر میت برسد
می‌تواند اقتدا کند اگرچه در میانه دو تکبیر باشد و لازم نیست که انتظار بکشد

بکشد تا اینکه امام تکبیر بگوید بعد از آن داخل نماز شود پس هرگاه در میانه
دو تکبیر بوده نیت میکند و تکبیر میگوید و این یک تکبیر برای او حساب میشود
و باقی تکبیرها را با امام میگوید و بعد از هر تکبیری که خودش میگوید دعا
بطریقیکه وارد شده خودش میخواند و چون پیشنماز فارغ شود باقی تکبیرها
با دعاها مختصر میخواند اگر جنازه را بر ندارند و دور نکنند از او یا اینکه او را از قبله
نگردانند در اینصورت اکتفا بتکبیرات تنها کند و آنها را پی در پی بگوید و دعا خواندن
را ترک نماید و بدانکه در نماز میت بر مأموم واجب است که تکبیرات را با امام متابعت
کند و بگوید و دعاها را نیز خودش بخواند و مثل نمازهای پنجگانه نیست که خواندن
حمد و سوره از مأموم ساقط است و بدانکه جائز است چند مرتبه نماز کردن بر یک
میت لکن مکروه است و تفصیل آن را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم و بدانکه در هر
وقتی نماز بر میت میتوان کرد در وقت نماز واجب پنجگانه پس در اینصورت اگر وقت یکی
تنگ باشد و وقت دیگری وسعت داشته باشد در اینصورت هر کدام که وقت
آن تنگ است اول میکنند و تنگی وقت نماز میت در صورتی میشود که خوف ضایع
شدن میت باشد و اگر وقت هر دو تنگ باشد نماز واجب را اول میکنند و اگر
وقت هر دو وسعت داشته باشد مختار است که هر کدام را میخواهد اول بکند
ولکن مستحب است که نماز واجب را اول بکند و ظاهر این است که حکم سایر نمازهای
واجب هم که وقت معینی دارند مثل نمازهای واجب پنجگانه باشد و در اینجا چند
مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم

فصل هشتم

در بیان دفن کردن میت و آنچه متعلق بآنست و در آن چهار مقصد است

است **مقصد اول** در بیان چیزهائی که پیش از دفن است بدانکه برداشتن
جنازه واجب کفائی است هرگاه دفن کردن واجب موقوف بران باشد و اگر دفن
واجب موقوف بر برداشتن جنازه نباشد پس برداشتن آن مستحب خواهد بود
و ثواب آن بسیار است و مستحب است که جنازه را چهار نفر بردارند که هر یک یک
گوشه از آن بگیرند و مستحب است که بردارندگان جنازه این دعا را بخوانند بِسْمِ
اللّهِ اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و مستحب است از برای کسیکه جنازه را ببیند این دعا را بخواند اَللّهُ اَکْبَرُ هَذَا
مَا وَعَدَنَا اللّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّهُ وَرَسُولُهُ اللّهُمَّ زِدْنَا اِيمَاناً وَ
تَسْلِيماً اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ و مستحب
است که مؤمنان در برداشتن میت حاضر شوند و مشایعت جنازه یعنی با جنازه
راه رفتن بسیار ثواب دارد و شرط نیست در حاصل شدن مشایعت اینکه همراه
او بروند تا او را دفن کنند بلکه هر قدر که با میت راه بروند مشایعت بعمل می‌آید
و ثواب دارد ولی افضل آنست که همراه باشد تا بر او نماز گذارد و افضل از آن
است که بمانند تا او را دفن نمایند و مستحب است که در عقب جنازه یا یکی از دو جانب
آن راه روند و مکروه است که پیش روی جنازه راه روند و مکروه است از برای
کسیکه با جنازه میرود خنده کردن و لهو کردن و بسیاری از مستحبات و مکروهات
را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ام و نیز مستحب است از برای کسیکه چهار گوشه
تابوت را بگیرد بهر طریق که باشد و افضل آنست که اول دوش راست میت که بجانب
چپ جنازه است بگیرد پس بعد از آن پای راست میت را بگیرد پس بعد از آن پای

چپ میت را بگیرد پس بعد از آن دوش چپ میت را بگیرد **مقصد دوم** در
بیان چیزهائی که متعلق بقبر است بدانکه واجب است که قبر گودالی باشد
که در زمین کنده باشند هرگاه ممکن باشد پس جایز نیست که میت را در تابوتی که
از سنگ یا غیر آن یا صندوق و مانند اینها و بر روی زمین بگذارند و همچنین
جایز نیست که او را در حجرهٔ کوچکی گذارند که بر روی زمین ساخته شود و واجب
است که وسعت قبر بقدری باشد که جسد میت خوابیده رو بقبله بطریقی که
بعد خواهیم گفت جا بگیرد و عمق آن بقدری باشد که بوی بدن بمردم نرسد
و جسد او از جانوران و درندگان محفوظ باشد و جایز است دفن کردن
در سردابی که در زیر زمین کنده شده باشد هر چند وسعت داشته باشد
و جایز است که میت را در تابوتی گذارند و آن تابوت را در زمین دفن کنند لکن
مکروه است و واجب است که زمین قبر مباح باشد و غصبی نباشد پس اگر معلوم
شود که میت در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نیست واجب
است که میت را بیرون آورند و در زمین مباحی دفن نمایند و مستحب است که عمق
قبر بقدر قامت انسانی که قامت او بحد اعتدال است بوده باشد یا اینکه عمق او بقدر
تا چنبرهٔ گردن انسان باشد و نیز مستحب است که لحدی در قبر کنده شود از
جانب قبله و مستحب است که آن لحد این قدر فراخ باشد که کسی بتواند در آن بنشیند
و اگر زمین سست باشد و کندن لحد ممکن نباشد از خشت و گل شبیه لحد
بسازند که مستحب بعمل آید و نیز مستحب است که قبر را بخشت خام و گل بپوشانند
جایز است لکن خشت خام بهتر است و مستحب است که اول از جانب سر خشت

خشت بر چینند و رخنهای خشت را محکم کنند که خاک بر روی میت نریزد و مستحب است
که در وقت چیدن خشت این دعا را بخواند اللّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ
وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ
مَنْ سِوَاكَ فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ لِلظَّالِمِينَ و نیز مستحب است که قبر را بقدر چهار
انگشت گشاده بلند کنند و آن را چهار گوشه کنند و روی آن را پهن کنند و نیز
مستحب است که سنگی در نزد قبر در بالای سر قرار بدهند که اسم میت بر
روی آن کنده باشد بجهت علامت تا آنکه او را زیارت کنند و طلب مغفرت
برای او کنند و بدانکه مکروه است که خاکی که از قبر نباشد بیاورند از موضع
دیگر و داخل قبر کنند و نیز مکروه است که باطن قبر را گچ کاری نمایند غیر از
قبرهای پیغمبران و ائمه هدی علیهم السلام و قبرهای اولاد ایشان و علما و
صلحا که گچ کاری نمودن باطن قبرهای اینها کراهیت ندارد و همچنین گچ کاری
کردن ظاهر قبرهای اینها و مردم نیز کراهیت ندارد و نیز مکروه است بنا نمودن
بر سر قبر و بسیاری از مستحبات و مکروهات را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و بدانکه
که حرام است که کفار و اولاد ایشان را در مقبره مسلمانان دفن نمایند مگر زن
ذمیه که در شکم او طفلی از مسلمی باشد که در این صورت جایز است که او را در
مقبره مسلمین دفن نمایند لکن باید او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه روی
طفل بجانب قبله باشد و بدانکه مکروه است نقل کردن میت پیش از آنکه او را
دفن کنند از شهری که در آنجا مرده است بشهرهای دیگر مگر بمشاهد مشرفه ائمه
علیهم السلام که مستحب است باتفاق علمای شیعه و شبهه نیست در اینکه هر کس خود را

بجوار ایشان نزدیک گرداند و توسل بایشان جوید بقصد شفاعت و درک
کردن برکات ایشان یقین که بثواب خود میرسد بلکه جمعی گفته اند که نقل کردن میت
بقبرهای اولاد ایشان خصوص مثل دار الایمان قم بلکه بمقابر علما و صلحا نیز جایز است
و اما نقل کردن میت بعد از آنکه او را دفن کرده باشند پس نقل کردن آن بغیر
مشاهد مشرفه حرام است باتفاق علما و اما نقل کردن آن بمشاهد مشرفه
پس ظاهر و یقین است که جایز باشد چنانچه جمعی گفته اند و جمعی دیگر بلکه مشهور جایز
ندانسته اند و آن احوط است بنابر قول بجواز جمعی مکروه دانسته اند و جمعی
گفته اند که مکروه هم نیست و هرگاه میت وصیت کرده باشد که او را بیکی
از مشاهد مشرفه ببرند و او را از روی عمد یا فراموشی در جای دیگر دفن
کرده باشند در این صورت واجب است که قبر را بشکافند و او را نقل نمایند
و هرگاه میت وصیت کرده باشد که او را در موضعی که خودش معین کرده
باشد که غیر از مشاهد مشرفه باشد دفن کنند در این صورت واجب است که
او را در همان موضع معین دفن کنند و نقل کردن او والا اگرچه بمشاهد مشرفه
باشد جایز نیست و بدانکه شکافتن قبر حرام است مگر آنکه مالی که قیمتی داشته
باشد اگرچه کم باشد در قبر افتاده باشد یا در زمین غصبی دفن کرده باشند
یا در کفن غصبی او را کفن نموده باشند که در این چند صورت شکافتن آن
جایز است و نیز هرگاه از وقت مردن میت این قدر گذشته باشد که میت
رمیم شده باشد یعنی بدن او خاک شده باشد جایز است که قبر او را بشکافند
بجهت آنکه دیگری را دفن نمایند یا بجهت کاری دیگر و بعضی مواضع دیگر هست

هست که شکافتن و بیرون آوردن جایز است که از ابها در سفینة النجاة ذکر کرده ام

مقصد سیم در بیان چیزها که متعلق بدفن کردنست بدانکه واجب
است در دفن کردن پنهان کردن میت در زمین بتفصیلی که پیش گفتیم و نیز
واجب است که میت را بر جانب راست و بقبله بخوابانند و رو بقبله بخوابانند
مگر اینکه میت زن ذمیه باشد که فرزند مسلمی در شکم او باشد که آن فرزند مرده
باشد که آن زن را پشت بقبله باید دفن کنند چنانچه پیش گفتیم و هرگاه شخصی در دریا
فوت شود واجب است که او را غسل دهند و کفن و حنوط نمایند و بر او نماز
گذارند و او را بتخته بندند اگر ممکن باشد و فسادی بر میت رو ندهد و اگر ممکن
نباشد یا بترسند که میت را رو دهد او را در خمی یا مانند آن بگذارند و سر او را
ببندند و باب بیندازند که فرو رود و واجب است که در وقت انداختن بدن یا
رو بقبله باشد و هرگاه طفلی در شکم مادر مرده باشد و مادر زنده باشد
پس اگر بتوانند طفل را درست بیرون آورند باید چنان کنند و اگر نتوانند
پس در این صورت او را پاره پاره کنند و بعد از آن بیرون آورند و هرگاه مادر
طفل مرده باشد و طفل در شکم او زنده باشد پس اگر ممکن باشد که بدون
شکافتن شکم مادر او را بیرون آورند باید چنان نمایند و اگر ممکن نباشد پس شکم
مادر را از طرف چپ بشکافند و طفل را بیرون آورند و بعد از آن شکم مادر را و آنجا
کرده بدوزند و بدانکه مستحب است که چون جنازه را نزدیک قبر رسد اگر مرد باشد
او را نزد پای قبر بگذارند و اگر زن باشد او را در برابر قبله قبر بگذارند بعرض
و مشهور آنست که میت را زمانی کمی بگذارند پس بردارند و قدری راه دو بقبر ببرند

ببرند و باز بر زمین بگذارند و زمانی کمی صبر کنند پس بردارند و بر لب قبر
بگذارند پس بعد از آن او را بردارند و داخل قبر کنند و جمعی گفته اند که کفایت
میکند که یک مرتبه او را بگذارند پس بردارند و او را بقبر گذارند و نیز مستحب است
که اگر میت مرد باشد سر او را اول پیش کنند و او را بسر بشیب داخل قبر کنند از جانب پای قبر
و اگر زن باشد بیکدفعه او را بعرض داخل قبر کنند که سر و پای او بیکدفعه داخل
قبر شود و مکروه است که اگر میت مرد باشد خویشان او داخل قبر او شوند
و او را داخل قبر کنند بنا بر مشهور و اما هرگاه زن باشد پس مستحب است که یکی از
محرمان او او را داخل قبر کنند و بعضی واجب دانسته اند که محرم او را داخل
کند و آن اگرچه ضعیف است لکن موافق احتیاط است و شوهر زن اولی تر است
از سایر محارم او و هرگاه محرم نباشد پس زن صالحه او را داخل کند و اگر زن هم
نباشد پس مرد صالحی او را داخل کند و بهتر آنست که آن مرد پیر باشد و مستحب
است که آنکسی که بقبر میرود که میت را در قبر گذارد بندهای قبای خود را
بگشاید و پا برهنه باشد و ردای خود را بیندازد و سر و پای خود را برهنه کند
و نیز مستحب است که با وضو باشد و بدانکه کسیکه داخل قبر میشود از برای گذاشتن
میت جایز است که یکی باشد و جایز است که بیشتر باشد خواه عدد ایشان جفت باشد
یا طاق باشد و مستحب است که چون میت را نزدیک قبر گذارند این دعا را بخوانند
اَللّٰهُمَّ هٰذا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ
خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ و اگر میت زن باشد بگوید اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ اَمَتُكَ وَابْنَةُ
اَمَتِكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ و کسیکه میت را داخل

داخل قبر میکند و میتکه خودش داخل قبر شود بگوید اَللّهُمَّ اجْعَلْها
رَوْضَةً مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ وَلا تَجْعَلْها حُفْرَةً مِنْ حُفَرِ النِّیرانِ و در
وقتیکه میّت را میگیرد بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ اَللّهُمَّ
اِیماناً بِکَ وَتَصْدیقاً بِکِتابِکَ هذا ما وَعَدَنا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ
اللهُ وَرَسُولُهُ اَللّهُمَّ زِدْنا اِیماناً وَتَسْلیماً و در وقتیکه میّت را داخل قبر
میکند بگوید اَللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَصاعِدْ عَمَلَهُ وَلَقِّهِ مِنْکَ
رِضْواناً و در وقتیکه میّت را در لحد میگذارد آیة الکرسی بخواند و بعد از آن
بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفی سَبیلِ اللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ اَللّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فی قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِیِّهِ اَللّهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً
فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَاِنْ کانَ مُسیئاً فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجاوَزْ عَنْهُ
واگر میّت زن باشد و در همهٔ این دعاها ضمیرها باید مؤنّث باشد و نیز
مستحبّ است که چون او را در قبر گذارند آنکسیکه داخل قبر شده است بندهای
کفن را از جانب سر و پا بگشاید و روی میّت را باز کند و طرف راست روی او را
بر زمین برساند و زیر سری از خاک برای او بسازد و خشتی بر پشتش گذارد که بر
پشت نیفتد و مُهری از تربت حضرت امام حسین باید که خاک تربت انور بگذارد
در پیش روی او گذارند و اگر قدری هم در کفن او گذارند بهتر است و نیز مستحبّ
است که اگر میّت زن باشد در وقتیکه او را بلحد میگذارند و میخواهند دفن
کنند روی قبر او را بجامه بپوشانند و نیز مستحبّ است که بعد از آنکه او را در لحد
گذاشت پیش از تلقین کردن وارث او یا کسیکه وارث او را اذن بدهد بگوید

بگوید اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ و صلوات بفرستند و بعد از آن سورهٔ
حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی
را بخواند و نیز مستحبّ است که بعد از گذاردن روی میّت بر زمین و پیش از چیدن
خشت بر لحد شهادتین و اقرار بائمه دوازده امام را تلقین میّت
نمایند و باید که تلقین را ولی بکند یا کسیکه ولی او را اذن بدهد و نیز مستحبّ
است که تلقین کننده دهان خود را نزدیک گوش میّت ببرد و دست راست
خود را در زیر دوش راست میّت بگذارد و دست چپ را بر دوش چپ میّت
بگذارد و او را حرکت بدهد و بعد از آن او را تلقین کند و در کیفیّت تلقین اخبار
مختلف است بهر یک عمل نماید خوبست و جامع‌تر از همه صورتهای تلقین آنستکه
بعضی از علما ذکر کرده‌اند و آن اینستکه در اول سه مرتبه بگوید اِسْمَعْ اِفْهَمْ
یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ و اگر میّت زن باشد بگوید اِسْمَعی اِفْهَمی یا فُلانَةَ ابْنَةَ فُلانٍ
و اسم او و اسم پدر او را بگوید و اگر اسم او را نداند اگر میّت مرد باشد یا
عَبْدَ اللهِ بْنَ عَبْدِ اللهِ و اگر زن باشد بگوید یا اَمَةَ اللهِ ابْنَةَ عَبْدِ اللهِ
پس بعد از آن بگوید هَلْ اَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ
شَهادَةِ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَیِّدُ النَّبِیّینَ وَخاتَمُ
الْمُرْسَلینَ وَاَنَّ عَلِیّاً اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَسَیِّدُ الْوَصِیّینَ وَاِمامٌ افْتَرَضَ
اللهُ طاعَتَهُ عَلَی الْعالَمینَ وَاَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَ
مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِیَّ بْنَ مُوسی وَ

موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و
القائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة المؤمنین
و حجج الله علی الخلق اجمعین و ائمتک ائمة هدی ابرار یا
فلان بن فلان اذا اتاک الملکان المقربان رسولین من عند الله
تبارک و تعالی و سئلاک عن ربک و عن نبیک و عن دینک
و عن کتابک و عن قبلتک و عن ائمتک فلا تخف و قل فی جوابهما
الله جل جلاله ربی و محمد صلی الله علیه و آله نبیی و
الاسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب امامی و الحسن بن علی المجتبی امامی و
الحسین بن علی الشهید بکربلا امامی و علی زین العابدین امامی
و محمد باقر علم النبیین امامی و جعفر الصادق امامی و
موسی الکاظم امامی و علی الرضا امامی و محمد الجواد
امامی و علی الهادی امامی و الحسن العسکری امامی و الحجة
المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم اجمعین ائمتی و سادتی
و قادتی و شفعائی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء فی الدنیا و
الآخرة ثم اعلم یا فلان بن فلان ان الله تبارک و تعالی نعم الرب
و ان محمدا صلی الله علیه و آله نعم الرسول و ان امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و اولاده الائمة الاحد عشر نعم الائمة
و ان ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله حق و سؤال منکر و

منکر و نکیر فی القبر حق و البعث حق و النشور حق و الصراط حق
و المیزان حق و تطایر الکتب حق و الجنة حق و النار حق و
ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور پس بگوید
افهمت یا فلان و در حدیث است که میت در جواب میگوید بلی فهمت
پس بگوید ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله الی صراط
مستقیم عرف الله بینک و بین اولیائک فی مستقر من رحمته
پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد بروحه
الیک و لقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک پس بعد از آن
خشت بر لحد بچیند و اگر میت زن باشد ضمیرها را باید مؤنث یاورد
و هر جا لفظ انت باشد باید بکسر تا بگوید و لفظ اتاک و ربک و نبیک و دینک
و کتابک و ائمتک و مانند اینها هر چه باشد در زن بکسر کاف بگوید و اگر
اقل بهمین طریق که گفته شد بزبان عربی او را تلقین کنند و بعد از آن بزبان
فارسی یا باشد و بزبان ترکی اگر ترک باشد او را بهمین تلقین کنند بهتر است
چنانچه بعضی از علما گفته اند و مستحب است که از جانب پای قبر بیرون آیند خوا
میت مرد باشد یا زن و در وقت بیرون آمدن بگویند انا لله و انا الیه
راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم ارفع درجته فی اعلی
علیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین یا رب العالمین و در اینجا
چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم مقصد چهارم
در بیان چیزهائی که متعلق است به بعد از دفن کردن بدانکه مستحب است که

است که حاضران به پشت دو کف دست خاک بر قبر بریزند بعد از آن بیرون آمدن
از قبر و مستحب است که سر قبر بر بندد و در وقت ریختن خاک بگویند اِنّا لله
وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُون و نیز بگویند اَللّهُمَّ ایماناً بِکَ وَتَصدیقاً بِکِتابِکَ
هذا ما وَعَدَنا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ [الله و رسوله] اَللّهُمَّ زِدنا ایماناً وَتَسلیماً و
سزاوار است که خویشان میت خاک بر قبر نریزند که باعث قساوت قلب
میشود و نیز مستحب است که بعد از هموار کردن قبر بروی قبر آب بریزند و استحباب
این ریختن مخصوص بوقت دفن کردن نیست بلکه هر وقت آب بر روی قبر
بریزند خوبست و هر نوع که آب بریزند خوبست لکن بهتر است که آب ریزنده
قبر را پیش روی خود قرار بدهد و بقبله و اول از جانب سر میت آب بریزد
و از طرف قبله دور بدهد آب و ترا چهار جانب تا بر گردد بجانب سر میت
و آب را قطع نکند تا دور تمام شود و هر چه از آب زیاد آید بریزد بر وسط قبر و نیز مستحب است
که بعد از آب ریختن حاضران دستهای خود را بر قبر بگذارند و انگشتها را در خاک
بمالند و رو بقبله باشند هفت بار بخوانند اَللّهُمَّ جافِ الاَرضَ عَن جَنبَیهِ
وَاَصعِد اِلَیکَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنکَ رِضواناً وَاَسکِن قَبرَهُ مِن رَحمَتِکَ
ما تُغنِیهِ بِهِ عَن رَحمَةِ مَن سِواکَ و اگر میت زن باشد ضمیرها را مؤنث
بیاورند و نیز مستحب است که وارث میت یا کسیکه وارث او را اذن بدهد
بعد از رفتن مردم نزد سر میت بنشیند و باواز بلند دو دفعه دیگر او را تلقین
کند بطریقیکه پیش گفتیم و نیز مستحب است که نماز هدیه از برای میت بکنند و
آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد یکمرتبه آیة الکرسی بخواند و در رکعت

و در رکعت دویم بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و در حدیث
دیگر وارد شده که در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه سوره قل هو الله
بخوانند و در رکعت دویم بعد از حمد ده مرتبه سوره الهیکم التکاثر بخوانند
و عمل باین حدیث نیز جایز است و چون سلام دهد بگوید اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَبلِغ ثوابَ هاتَینِ الرَّکعَتَینِ اِلی قَبرِ فُلانٍ و اسم میت را
ببرد و بهتر این نماز را چنین کند که دو رکعت نماز هدیه از برای فلان میت
میگذارم سنت قربة الی الله و وقت این نماز شب اول دفن میت است در شب
اول وفات او پس هر گاه میت را بیکی از مشاهد مشرفه نقل نمایند باید این نماز
را تاخیر اندازند تا شب اول دفن او بجا آورد و نیز مستحب است از برای مؤمنین
که اهل مصیبت را تعزیه گویند و ایشان را تسلی دهند و بصبر و شکیبائی امر نمایند
و ایشان را از ثواب صبر کنند که آن بیاد آورند و طلب مغفرت برای میت بنمایند
و اقل تعزیت است که بروند تا صاحب عزا ایشان را ببیند خواه پیش از دفن باشد
بعد از دفن و لکن رفتن بعد از دفن از برای تعزیت افضل است و جمعی گفته اند
که مستحب است که صاحب عزا تغییر وضع کند تا مردم او را بشناسند و اکثر علما
تحدید کرده اند نشستن از برای تعزیت را تا سه روز و بعضی گفته اند که نشستن
از برای تعزیت تا دو روز و سه روز مکروه است و اظهر است که مکروه نیست
و زن باید تا چهار ماه و ده روز از برای شوهر خود عزا بگیرد یعنی جامهای رنگین
نپوشد و زینت نکند و نیز مستحب است که تا سه روز دیگران خصوص همسایگان
از برای صاحب عزا طعام بفرستند و مکروه است چیزی خوردن نزد اهل

اهل مصیبت چنانچه جمعی گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که کراهت در صورتیست که
چیز خوردن در آنجا باین طریق باشد که اهل مصیبت را بمشقت بیندازند بجهت
ترتیب دادن طعام و مهمان داری علاوه بر آن هم و غمی که دارند پس هرگاه طعام
از خانه همسایگان بیاورند و بسیار هم باشد و کسی نباشد که بخورد و یا آنکه
رفتن و چیز خوردن در نزد ایشان باعث خوشنودی و دلاسائی ایشان باشد
و یا آنکه معین در چیز خوردن ایشان باشد در این صورتها معلوم نیست که مکروه
باشد بلکه در بسیاری از مواضع رجحان دارد و نیز گفته‌اند که دلیلی بر کراهت
طعام دادن اهل مصیبت مردم را نیافتم خصوص خیرات هرگاه از برای میت
تا آنکه اهل مصیبت ناچار باشند از این معنی بجهت آنکه مردم از راه دور آمده
باشند و کسی هم نباشد که ایشان را طعام بدهد و بدانکه گریه کردن بر میت
جایز است و در آن منعی نیست و نیز تعدید کردن بر میت یعنی اظهار کردن نیکیهای
او و شمردن آنها تا مردم طلب آمرزش از برای او کنند جایز است و نیز نوحه کردن
بطوریکه دروغی در آن نباشد[2] از برای میت و سخط اظهار نکند جایز است و جایز
نیست گریبان چاک کردن و جامه دریدن مگر برای فوت پدر و برادر که در
مصیبت آنها جایز است بنابر مشهور و بعضی گفته‌اند که از برای زنان جایز است
که در فوت همه خویشان خود خواه پدر و برادر نباشند تا غیر آنها گریبان
چاک کنند و جامه بدرند و احتیاط آنست که طپانچه بصورت و زانو و غیر آنها نزنند
و بدانکه مستحب است زیارت قبرهای مؤمنین از برای مردان و زنان هرگاه مفسده
از برای زنان نداشته باشد مثل خوف پوشیدن خود را از نامحرم یا خوف آنکه

[2] و نیز چیزهایی باید [illegible]

آنکه بسبب جزع و بی تابی و ناشکری نمایند که باعث سخط جناب الهی گردد و بعضی
گفته‌اند که از برای زنان مکروه است و آن ضعیف است و زیارت قبور در هر
وقت که باشد مستحب است خصوص در عصر روز پنجشنبه و جمعه و در احادیث بسیار
وارد شده است که هر که نزد قبر برادر مؤمن خود هفت مرتبه سوره انا انزلناه
بخواند از ترس بزرگ روز قیامت ایمن گردد و بروایت دیگر خدا او و صاحب
قبر را بیامرزد و مستحب است که در وقت خواندن انا انزلناه دست بر قبر بگذارد
و رو بقبله باشد و نیز در حدیث وارد است که هر کس در قبرستان مؤمنان
بگذرد و سوره قل هو الله احد را بخواند یازده مرتبه و ثوابش را بمردگان
آن قبرستان ببخشد بعدد آمرزیدگان اجر و ثواب یابد و نیز مرویست که هر که آیة
الکرسی را بخواند و ثوابش را هدیه اهل قبور کند حق تعالی بعدد هر حرفی ملکی
خلق کند که تسبیح گویند برای او تا روز قیامت و نیز مرویست که نزد قبر سوره
حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی
هر یک را سه مرتبه بخواند و نیز مستحب است که سوره یس یا سوره دیگر از قرآن را
بخواند و ثواب آنرا هدیه نماید برای همه اهل قبور و بعضی از دعاها وارد شده
که در زیارت اهل قبور باید خواند که آنها را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم و
بدانکه جایز است که آنچه ذکر شد ایستاده بخواند و لکن افضل آنست که نشسته
بخواند رو بقبله کرده و بقبله باشد و دو دست خود را بر قبر بگذارد و نیز
مستحب است که مؤمن مردگان خود را فراموش نکند خصوص پدر و مادر خود
را و عمل خیر از برای ایشان بجا بیاورد و هر عمل خیری که از برای آنها بکند از صدقه

از صدقه و قرآن و دعا و نماز و روزه و حج همهٔ اینها با ایشان میرسد و در حدیث
وارد شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هر شب از برای فرزند خود و در هر روز
از برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکرد و در رکعت اول بعد از حمد انا
انزلناه میخواند و در رکعت دویم انا اعطیناک الکوثر میخواند و در حدیث وارد
شده که هر که از مسلمانان برای میتی عمل صالحی بکند خدای تعالی ثواب او را اضعاف مضاعف
میگرداند و میت بآن عمل منتفع میگردد و در حدیث دیگر وارد شده که دو میت را
در دو رکعت نماز میتوان شریک نمود و در حدیث وارد شده که شش چیز بمؤمن
میرسد بعد از وفات او اول فرزندیکه از جهت او استغفار کند دویم قرآنی یا
کتابی از کتابهای علمی که از او بماند و مردم بعد از آن بخوانند سیم درختی که بکارد
و مردم از او نفع یابند چهارم آبی که جاری سازد پنجم صدقهٔ جاریه که آنرا
جاری و مستمر بنا کند مثل ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و وقف کردن
املاک و مانند اینها ششم سنتی که مردم بان عمل نمایند از ارشاد و هدایت
خلق یا تصنیف کتب و مانند اینها **مطلب دویم** در بیان غسلهای مستحبه است
بدانکه غسلهای مستحبه بسیار است و قریب بصد غسل مستحبی در سفینة النجاة
ذکر کرده ایم و در اینجا بعضی از آنها را ذکر مینمائیم پس بدانکه از غسلهای مستحبه
غسل جمعه است و آن مستحب است بنا بر مشهور و اظهر و بعضی آنرا واجب دانسته اند
و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است و وقت ادای آن از طلوع صبح جمعه است
تا وقت ظهر روز جمعه و هر چه نزدیکتر بظهر باشد که بکند افضل است و اگر تا
ظهر روز جمعه نکرده باشد از روی عمد یا فراموشی یا عذری دیگر در اینصورت

صورت مستحب است که از ظهر روز جمعه تا آخر روز شنبه بنیت قضا بکند و
اگر بعد از ظهر روز جمعه آنرا قضا بکند افضل است از اینکه در روز شنبه قضا
بکند و کسیکه در روز پنجشنبه تا شب جمعه میترسد که در روز جمعه آب یافت
نشود از برای غسل جمعه جایز است که روز پنجشنبه تا شب جمعه غسل
بکند بنیت تقدیم و کسیکه غسل را در پنجشنبه بنیت تقدیم بجا آورده باشد
هرگاه در روز جمعه آب بیابد و در وقت که مستحب باشد که دوباره بکند
چنانچه جمعی گفته اند و مستحب است که بعد از غسل بگوید اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله اللهم
صل علی محمد و آل محمد واجعلنی من المتطهرین و از جمله غسلهای
مستحبه بیست و یک غسل است که در ماه مبارک رمضان مستحب است که پانزده
غسل آن در شبهای طاق ماه مثل شب اول و سیم و پنجم مستحب است و یک غسل
دیگر در سحر شب بیست و سیم مستحب است که در آن شب دو غسل مستحب است یکی
در اول شب و یکی در آخر شب و پنج غسل دیگر در شب بیست و دویم و شب بیست
و چهارم و شب بیست و ششم و شب بیست و هشتم و شب سی ام مستحب است
و نیز از غسلهای مستحبی غسل عید روزه و غسل روز عید قربان و غسل
روز عرفه و غسل روز ترویه که هشتم ذی الحجه باشد و غسل روز عید غدیر
و غسل روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است بنا بر مشهور و غسل روز
مولود جناب رسول خدا که روز هفدهم ربیع الاول باشد و غسل روز اول
رجب و پانزدهم آن و آخر آن و غسل روز مبعث که بیست و هفتم رجب است و غسل

غسلهای مستحب

و غسل روز نوروز است و نیز از جمله غسلهای مستحبی غسل شب جمعه و غسل شب
عیدین و غسل شب پانزدهم رجب و غسل شب پانزدهم شعبان است بدانکه
این غسلهائی که گفتیم غسلهائی است که مخصوص بزمانی است و غسلهائی که متعلق بافعال اند پس
از آنجمله مستحب است غسل کردن بجهت زیارت کردن پیغمبر و هر یک از ائمه علیهم السلام
و نیز مستحب است غسل کردن بجهت ادای نماز گرفتن آفتاب یا ماه هرگاه تمام قرص آفتاب
یا ماه گرفته باشد چنانچه بعضی گفته اند و ظاهر از حدیث آنست که استحباب این
غسل بجهت گرفتن آفتاب است نه از جهت نماز او و نیز مستحب است غسل کردن بجهت
قضا نماز گرفتن آفتاب یا ماه بشرط اینکه تمام قرص آنها گرفته باشد و از روی
عمد نماز را در وقت ترک کرده باشد و بعضی این غسل را واجب دانسته اند و آن
ضعیف است لیکن موافق احتیاط است و نیز مستحب است غسل کردن بجهت توبه
و غسل کردن بجهت کشتن وزغ که کرپاسه باشد و هرگاه کسی را بر دار کشیده
باشند و کسی عمداً بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را ببیند مستحب
است که غسل کند و بعضی این غسل را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و بدانکه
هفت غسل است که متعلق بمکانست که مستحب اند و آنها غسل بجهت داخل شدن
بحرم و مکه و مسجد الحرام و کعبه و مدینه و مسجد پیغمبر است چنانچه آنها را در کتاب
حج ذکر خواهیم نمود و نیز مستحب است غسل مولود یعنی غسل دادن طفلی که تازه
متولد شده باشد و بعضی آنرا واجب دانسته اند و آن ضعیف است بدانکه
از برای اغسال زمانیه وقت خاص معینی نیست مثلاً غسل شبهای ماه رمضان و غسل
شبهای قدر که مستحب اند وقتی از برای آنها معین نشده که در چه وقت بکنند بلکه

غسل مستحب

بلکه هر وقت از شب بکنند امر مستحبی را بعمل آورده است بلی بهتر آنست که اول
شب بکنند و نیز بدانکه حدث خواه حدث اصغر باشد یا اکبر باعث شکستن
غسلهای زمانی نمیشود پس اگر در شب قدر یا شب عید فطر یا روز عید قربان
غسل کند امر مستحب را بعمل آورده اگرچه حدث از او صادر شود بعد از غسل
پس دوباره نباید غسل بکند و بدانکه غسلهائی که بعد از حاصل شدن فعلی
باید بجا آورد مثل استحباب غسل نمودن بعد از کشتن چلپاسه یا رفتن از روی
عمد بجهت دیدن دار کشیده شده یا بجهت تقصیر در نماز کسوف و خسوف
پس از برای آن غسل بعد از حصول آن فعل ظاهر اینست که وقت منقضی نباشد
بلکه در همه عمر وقت آن باقی است و بدانکه غسلی که بجهت بجا آوردن عملی است بعضی
از غسل مثل غسل از برای توبه و غسل بجهت زیارت یا بجهت نماز حاجت و مانند
اینها پس اظهر آنست که غسل در اول روز کفایت میکند از برای عمل تا آخر
روز و همچنین در اول شب غسل نمودن کفایت میکند از برای عمل تا آخر شب بلکه
قول بکفایت کردن غسل شب از برای عمل که در روز و بکفایت کردن غسل
در روز از برای عمل در شب خالی از قوت نیست لیکن افضل آنست که عمل تا آخر از
نیفتد از روز بشب یا از شب بروز و بدانکه در غسلهای مستحبی که باید پیش از
افعال مخصوصه که غسل از برای آنها مستحب است بعمل آورده شود و مقدمه
آن عمل است و آن عمل مستحب است که با غسل واقع شود مثل غسل کردن بجهت
داخل شدن در مدینه طیبه و دخول در مسجد الحرام و بجهت زیارت کردن
پیغمبر یا ائمه طاهرین و نماز حاجت و مانند اینها که مستحب است غسل کردن پیش

یا روز عید فطر

پیش از نماز ظهر است که هر حدثی که باشد شکسته میشود خواه حدث اصغر باشد
یا اکبر و خواه خواب باشد یا غیر خواب و بعضی گفته اند که بخواب شکسته نمیشود و
بدانکه آنچه گفتیم که اثر غسل از اول شب تا آخر شب است یا از برای روز تا آخر روز است
این در وقتی است که حدثی از او صادر نشود و مقصود اینست که استعداد غسل
تا آن زمان باقی است و بدانکه هیچیک از این غسلها که مستحب است که گفتیم نمی توان عملی
که باید با طهارت بجا آورد در آن عمل را با غسل مستحبی بجا آورد و در پی نماز و امثال آن
را بدون وضو که واجب شرعی است از برای آن یا نماز مستحبی با وضو بجا آورد بلی
اگر غسل مستحبی فرض شود که رافع حدث باشد مثل غسل جنابت پیش از داخل
شدن وقت نماز واجب در این صورت بجهت این غسل نماز صحیح است اما آنکه
که حدثی از او صادر نشود باب هشتم در بیان تیمم است و در آن چند
فصل است فصل اول در بیان چیزهائی که باعث جواز تیمم میشود و آن
چند چیز است اول نبودن آبست و واجب است در این صورت که طلب آب کند
پس اگر در زمین هموار باشد از طرف دست راست و دست چپ و پیش رو
و پشت سر از این چهار طرف از هر طرفی بقدر مسافت حرکت تیر انداز
معتدل با کمان معتدل طلب کند و اگر زمین ناهموار باشد که مشتمل بر بلندی
و پستی و درختان و سنگها باشد بقدر مسافت حرکت یک تیر طلب کند و
هرگاه یکطرف بعضی از آن هموار است و بعضی ناهموار پس بقدر مسافت حرکت یک
تیر و دو تیر طلب کند و هرگاه علم داشته که در هیچ طرف آب نیست طلب ساقط
است و هرگاه علم داشته باشد که در بعضی از این چهار طرف آب نیست طلب

ساقط میشود از آن طرفی که علم دارد که آب در آن طرف نیست و هرگاه یقین
کند بنبودن آب در موضعی و آن مسافت از قدر اندازه که گفتیم بیشتر یا دورتر باشد
پس در اینصورت اگر وقت وسعت داشته باشد و در طلب ضرری نباشد طلب
آن واجب است و هرگاه از برای نماز ظهر مثلا طلب کرد و آب نیافت در این صورت
از برای نماز عصر طلب واجب نخواهد بود مگر آنکه احتمال بدهد که آب تازه
پیدا شده باشد که در اینصورت طلب واجب خواهد بود و هرگاه شخصی خودش
نتواند که بطلب آب برود در این صورت باید که نایب بگیرد و اگر نایب اجرت بخواهد
داد و قدرت بر آن داشته باشد باید بدهد و باید که نایب عادل باشد و
اگر عادل ممکن نباشد غیر عادل هم کفایت میکند و اگر خودش نتواند بطلب برود
جایز نیست که نایب بگیرد مگر آنکه نایب کسی باشد که از قول او علم برای او حاصل
شود که در اینصورت جایز است و هرگاه شخصی بدون عذر شرعی طلب را ترک
نماید و در اول وقت نماز تیمم کند و نماز کند تیمم او باطل است خواه بعد
از نماز آب یافت بشود یا نشود و باید نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد
قضا نماید و هرگاه طلب را بدون عذر ترک کند تا آنکه وقت تنگ شود از طلب
کردن و یک رکعت نماز را در وقت کردن در این صورت اگرچه بسبب ترک طلب
از روی عمد گناه کرده است لکن تیمم و نماز او صحیح است و اعاده یا قضا لازم
نیست بنابر مشهور و اقوی اگرچه معلوم شود که در موضعی که باید طلب نماید
آب موجود بوده و هرگاه بقدری آب داشته باشد که کفایت نکند از برای طهارتی
که بآن محتاج است از وضو یا غسل در اینصورت واجبست که تیمم نماید و قضا بر او نیست

نیست که بعضی اعضا را با آبی که دارد بشوید و باقی را تیمم نماید و هرگاه
بدن او یا جامه او که در نماز محتاج باو است و نمیتواند که بیرون کند نجس
شده باشد بنجاستی که در نماز بخشیده نشده است و این قدر آب داشته باشد که
یا بدن و جامه را بشوید یا وضو بسازد دیگر در این صورت واجب است که بدن و
جامه را از آن آب بشوید و از برای نماز تیمم کند و جایز نیست که با آن آب وضو بسازد
و با نجاست بدن و جامه نماز کند و هرگاه شخصی آب داشته باشد و وضو ساختن
و غسل کردن هم از برای او ممکن باشد لکن از روی عمد یا فراموشی وضو یا
غسل را ترک کند تا آنکه وقت تنگ شود و این قدر وقت باقی نماند که وضو یا غسل
را بعمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد لکن این قدر وقت باقی
باشد که تیمم کند و نماز را در وقت دریابد در این صورت جمعی گفته اند که
تیمم کند و نماز را ادا میکند و جمعی گفته اند که وضو یا غسل را بعمل آورد و نماز
را قضا کند و اظهر در نزد حقیر است که تیمم بکند و نماز را ادا بکند و احوط
است که بعد از این وضو یا غسل را نیز بعمل آورد و آن نماز را قضا کند و هرگاه کسیکه
در شب جنب شده باشد از خواب وقتی بیدار شود که اگر بخواهد در خانه یا حمام
غسل بکند یک رکعت از نماز را در وقت در نیابد در این صورت باید تیمم بدل
از غسل بکند و نماز را در وقت بکند و قضای آن نماز دیگر واجب نیست لکن
احتیاط است که بعد از غسل کردن آن را قضا نماید و همچنین است حکم هرگاه
وقتی از خواب بیدار شود که اگر بخواهد وضو بسازد یک رکعت از نماز را در وقت
در نیابد پس در این صورت نیز باید تیمم بدل از وضو نماید و نماز را در وقت

در وقت بکند و قضای آن واجب نیست لکن احتیاط است که قضا نماید و هرگاه
در وقتی بجهت طلب آب بترسد از دزدان یا جانوران درنده یا از ماندن از قافله
را داشته باشد که از این جهت ترس تلف شدن نفس یا مال یا عرض یا چهارپای خود
را داشته باشد در این صورت طلب کردن آب واجب نیست بلکه باید تیمم نماید
و در مالی که ترس بردن یا ضایع شدن آن باعث ترک طلب آب و واجب بودن
تیمم میشود فرقی نیست که آن مال بسیار باشد یا اندک باشد پس هرگاه طلب
آب باعث بردن یا ضایع شدن اندک مالی باشد باید طلب کردن آب را ترک
نمود و تیمم نمود و همچنین هرگاه کسی ترس داشته باشد که عیال یا مال خود
که اینها را در منزل خود بگذارد و بطلب آب برود در این صورت نیز طلب ساقط است
و باید تیمم نماید و هرگاه ترس بدان مجرد جبن و ضعف دل و کم جرأتی باشد
باز باید طلب را ترک کند و تیمم نماید هرگاه خوف او نباید باشد بطریقیکه هرگاه
بطلب آب برود باعث ضرر جسمانی یا نفسانی از برای او بشود **دویم**
ترس داشتن از استعمال کردن آبست بهلاک شدن نفس یا زیاد شدن ناخوشی
یا دیر خوب شدن آن یا بهم رسیدن ناخوشی تازه که از آن اندیشه داشته باشد بجهت
شدت سرما یا غیر آن و در مرض فرقی نیست میانه آنکه آن مرض شامل همه بدن
باشد یا مخصوص بیک عضو باشد بلی باید که محل جبیره نباشد که اگر محل آن
باشد باید وضو یا غسل را بجا بیاورد و آن عضو مجروح را جبیره کند بتفصیلی که
در مبحث وضو گفته شد و هرگاه کسی بداند که غسل کردن باعث ضرر او است
و نمیتواند غسل بکند و با وجود این باز خود جماع نماید در این صورت گاهی

کناهی ندارد و بنابر مشهور و اظهر تیمم میکند و نماز میکند و نماز او هم صحیح است
و دیگر اعاده نمی باید بکند و بدانکه مریض رجوع میکند در شناختن اینکه
استعمال اب باعث ضرر او میشود بمظنه که از راه تجربه حاصل شده باشد یا از
خبر دادن طبیبی که اعتماد بقول او باشد اگرچه عادل نباشد و بدانکه هرگاه کسی
از شدت سرما بترسد که باب سرد غسل نماید لکن ممکن باشد که اب حمام تحصیل
نماید اگرچه بجزیه بی باشد یا انکه ممکن باشد که اب را گرم کند و غسل نماید در این
صورت واجب است که چنان کند و غسل نماید و جایز نیست که تیمم نماید و
بدانکه جماع کردن مردان با زنان در شبها با انکه یقین داشته باشند که پیش
از نماز صبح نمیتوانند زنان بحمام بروند چنانچه متعارف بیشتر ولایتها این
است که حمامی که زنان پیش از صبح بروند نمیباشد جایز است و کناهی ندارد لکن
با وجود اینکه ممکن باشد که اب گرم نمایند و غسل کنند بر زن واجب است که چنان
نماید و هم چنین اگر حمامی در ولایت بوده باشد که پیش از نماز صبح زنان نتوانند با
اگرچه راه ان دور نباشد و از برای زنان ممکن باشد که بان حمام بروند و خوف
تلف نفس یا مال یا دست درازی نامحرم بر ایشان نداشته باشند و اگر داشته باشند
ممکن باشد که مردی محرم همراه انها برود که دیگر این خوف را نداشته باشند
در این صورت واجب است که چنان نمایند خلاصه بهر طریقی که غسل کردن
ممکن باشد که ضرری نداشته باشد واجب است که زن بجا بیاورد و این بحسب
ولایتها و فصلها مختلف میشود بجهت اینکه در فصل تابستان و در ولایتهای
گرمسیر مظنه بلکه یقین حاصل است که از اب سرد غسل کردن در خانه ضرر

ضرری حاصل نمیشود خصوص نسبت ببعضی از زنان پس واجب است که
از اب سرد غسل بکنند و اگر غسل کردن باب سرد در فصلهای دیگر غیر از تابستان
یا در همه فصلها خواه تابستان باشد یا غیر ان در بعضی از ولایتها یا در بعضی
از زنان خوف ضرر داشته باشد در این صورت جایز نیست که باب سرد غسل
نمایند بلکه واجب است که اب را گرم نمایند و زن غسل کند و بر مرد واجب است
که هیزم و باقی اسباب گرم نمودن اب را از جهت زن حاضر نماید و او را امر نماید
بغسل نمودن پس با وجود این اگر زن کوتاهی کند و غسل را ترک نماید از روی
عمد و تیمم کند و نماز کند تیمم و نماز ان باطل است و کناه ان با خود او خواهد
بود و واجب است در این صورت که نماز را بعد از غسل قضا نماید و هرگاه گرم کردن
اب از برای ان ممکن نباشد یا انکه اگر ممکن باشد هوا بسیار سرد باشد و در حمام
مکانی که گرم باشد که اگر زن اب گرم هم در انجا غسل کند سرما بخورد و ضرری
بان برسد نداشته باشد یا انکه مزاج زن بطریقی باشد که در ان وقت غسل
کردن باب گرم نیز هم چیزی ضرر و بهم رسیدن بعضی از ناخوشیها بشود در این
چند صورت بر او واجب است که نجاست ظاهر را زایل نماید و تیمم بدل از غسل
بکند و نماز کند و نماز او صحیح است و دیگر نمی باید بعد از غسل قضا کند و
اگر کوتاهی کند و تیمم نکند و نماز را ترک کند از روی عمد ترک نماز کرده است
و مستحق عذاب الهی خواهد بود و بدانکه اکثر مجتهدین گفته اند که خوف شین
مثل مرض است که باعث جواز تیمم میشود و وضو و غسل با وجود خوف ان
ساقط میشود و مراد بشین انست که پوست بدن بسیار زبر میشود و بترکد

دوشیت میشود بطریقیکه مکره طبع میشود وکاهی پوست میشود وکاه
منتهی میشود بترکیدن پوست وامدن خون وحق انستکه اکر شقاق بحدی
برسد که باعث اذیت وضرر نشود و بحسب عادت متحمل شدن ان مشقت داشته
باشد خصوص هرکاه بحد ترکیدن وخون امدن برسد چنانچه در بعضی
ولایتها نسبت بعضی اشخاص بهم میرسد درین صورت واجبست که تیمم نماید خواه
استعمال اب باعث بهم رسیدن ان نشود یا باعث برخوب شدن ان نشود
ووضو وغسل ساقط است پس اکر کسی درچنین حالتی وضو یا غسل بجا اورد
وضو وغسل ان باطل است ونماز ان نیز باطل است وباید اکر وقت نماز باقی
است تیمم کند واعاده کند واکر وقت کذشته قضا نماید واکر باین حد نرسیده
باشد باعث جواز تیمم نمیشود وباید وضو یا غسل را بعمل بیاورد واکر شک
داشته باشد که باین حد رسیده است یا نه احتیاط انستکه هم تیمم نماید وهم وضو
یا غسل بجا بیاورد سیم انکه خود را باب نتواند برساند یا اینکه اب در
نزدیکی او موجود باشد بسبب بیماری یا ضعف قوة یا پیری ومانند اینها که
نتواند خود را باب برساند وکسی هم که اب از برای او بیاورد مفت یا بمزد که قدر
بقدری که قدرت بر دادن ان دارد نباشد یا بسبب انکه اب در چاهی باشد که
ترس باشد ودلو وریسمانی نداشته باشد که از ان چاه اب بکشد یا بسبب
انکه دیکری اب داشته باشد وبقیمتی بفروشد که این شخص نداشته باشد یا
داشته باشد لکن اکر در ان وقت انقیمت را بدهد خوف تلف شدن نفس را
داشته باشد که بعد از ان محتاج بان مال شود وبر طرف شدن ان باعث اضطرار

اضطرار ان نشود که در این چند صورت واجب است که تیمم نماید ولکن هرکاه
ان قیمت را بدهد خوف تلف شدن نفس یا محتاج شدن بان نباشد در این صورت
واجب است که قیمت را بدهد واب را بکیرد ووضو یا غسل نماید اکرچه انقیمتی که
میدهد چندین مقابل قیمت واقعی ان اب باشد وهرکاه کسی اب نداشته باشد
لکن دیکری اب داشته باشد وباو ببخشد واجب است بر این شخص که قبول کند
واکر قبول نکند وتیمم کند تیمم ان در این صورت باطل خواهد بود وهرکاه
اب در چاه باشد ودلو وریسمان نداشته باشد لکن بتواند شال کمر یا عمامه
خود را با قبا یا مانند ان ببندد واب بکشد واجب است که چنان نماید وتیمم
از برای او جایز نیست وهمچنین اکر کسی دلو وریسمان باو ببخشد یا عاریه باو
بدهد واجب است که قبول کند وهرکاه بتواند که جامه خود را بچاه بیاویزد و
بعد از انکه تر شد بیرون بیاورد وبفشارد وبان اب وضو بسازد باید که چنان
نماید مکر انکه هوا سرد باشد وجامه دیکر نداشته باشد وهرکاه از اهل قافله
کسی که اب داشته باشد پس اکر بداند که اکر اب از او طلب کند خواهد داد واجب
است بر او طلب نماید واکر بداند که نخواهد داد طلب کردن واجب نیست چهارم
خوف تشنه شدن است که اکر ابی که دارد بمصرف وضو یا غسل برساند خوف
داشته باشد که خودش یا رفیق مسلمانان او یا از حیوانات محترمه تشنه شوند و
خوف ضرر وهلاکت یا مشقت خود یا رفیق خود یا حیوانات را داشته باشد
کرد در اینصورت باید اب را نکاه دارد وتیمم نماید وفرقی نیست میان انکه الحال
تشنه باشد یا خوف از تشنکی بعد از این داشته باشد نیست در

هر دو صورت واجب است که تیمم نماید **فصل دوم** در بیان چیزهایی است که
تیمم کردن با آنها جایز است بدانکه تیمم کردن بخاک خالص خواه سفید باشد یا زرد باشد
یا سرخ باشد جایز است باتفاق علما و فرقی نیست در خاک میان آنکه نرم باشد
یا کلوخ باشد یا خشت باشد پس تیمم کردن بدیواری که از خاک باشد و بچیز
سخت اگرچه غباری نداشته باشد جایز است و احوط آنست که اگر بدیوار تیمم
نماید آن دیوار سوراخ و شکاف نداشته باشد و در تیمم کردن بسنگ بعد
یا سفال یا با پخته شدن خاک خلاف کرده اند مشهور آنست که جایز است و قول
مشهور خالی از قوتی نیست لکن اولی و احوط آنست که تا خاک باشد بسنگ تیمم
نکنند و جایز است تیمم کردن بزمین شوره زار و ریگ و لکن مکروه است و جایز
است تیمم کردن بر خاکی که پیش از آن بر آن تیمم شده باشد و جایز است تیمم
کردن بزمین آهک و گچ پیش از پختن آنها بنابر مشهور و اقوی و اما بعد از پختن
آنها پس اکثر مجتهدین گفته اند که جایز نیست و جمعی گفته اند که جایز است و
احوط آنست که بعد از پختن با آنها تیمم نکنند و مستحب است تیمم کردن بزمین
بلند چون تلها و صحرا بجهت آنکه دور است از نجاست و تیمم نمودن بخاک خالص
افضل است از سایر چیزهای دیگر که گفتیم و مکروه است تیمم کردن بخاکی که در
راه عبور باشد و بدانکه صحیح نیست تیمم کردن با اشنان و زرد چوبه و چیزهایی که از
زمین بیرون آمده باشد مثل گیاهها و نیز صحیح نیست تیمم کردن بچیزهای معدنی مثل نقره و
طلا و مس و آهن و سرب و زاج و یاقوت و الماس و عقیق و زرنیخ و سرمه و نمک و [illegible]
آهن و مانند اینها و نیز صحیح نیست تیمم کردن بخاکستر و در تیمم کردن با

با جو سفال اختلاف کرده اند احوط آنست که تیمم با آنها نکنند و صحیح نیست تیمم
کردن بگل در صورتی که خاک و سایر چیزهایی که تیمم بآن صحیح است بوده باشد
و هرگاه خاکی باشد که اندک رطوبتی داشته باشد لکن رطوبتش بحدی نباشد
که آنرا گل بگویند در این صورت تیمم بآن جایز است اگرچه خاک خشک نیز موجود
بوده باشد و لکن احتیاط آنست که بخاک خشک تیمم نماید و هرگاه خاک و باقی
چیزهایی که گفتیم تیمم کردن با آنها صحیح است هیچکدام نبوده باشند در این صورت
باید بچیزهایی که در آنها غباری بوده باشد بر غبار آنها تیمم نماید مثل غبار
فرش و حصیر و جامه و نمد زین و یال اسب و مانند اینها و لحیتا دارد که بر غبار
هر یک از اینها اگر میخواهد تیمم کند و ترتیبی در میان آنها واجب نیست لکن
احوط آنست که غبار فرش و رخت مقدم بدارد بر غبار یال اسب و نمد زین و هرگاه
در ظاهر جامه و فرش و مانند اینها غباری نباشد و لکن از تکان دادن آنها غبار
بهم رسد بعضی گفته اند که واجب است تکاندن یا دست بر آن مالیدن که غبار
بالا بیاید و ظاهر شود و بعد از آن تیمم کند و بعضی گفته اند که واجب نیست
و این قول اظهر است در نزد حقیر لکن قول اول احوط است و اگر اصلا در جامه و
فرش و مانند اینها غباری نباشد تیمم کردن با آنها جایز نیست و هرگاه بعضی
از آنها غبارش بیشتر باشد واجب نیست که با آن تیمم نماید لکن تیمم با آن احوط است
و شرط است در چیزهایی که بر غبار آنها تیمم میشود اینکه غبار آنها غبار خاک باشد
پس اگر غبار آنها خاکستر و زرد چوبه و اشنان و مانند اینها باشد تیمم صحیح نیست و هرگاه
هیچیک از چیزهایی که غبار داشته باشند یافت نشود در این صورت اگر گل

۲ [illegible]

کل یافت شود اگر ممکن باشد که گل را خشک نماید بهر طریقی که بوده باشد و بعد
بعد از آن بر آن تیمم نماید و واجب است که چنین کند و اگر خشک کردن ممکن نباشد
بگل تیمم نماید و در کیفیت تیمم کردن بگل خلاف است اظهر آنست که مثل تیمم بخاک کند
پس دستها را بگل میزند و بعد از آن بپاکاند و بعد از آن مسح میکند و هرگاه گل
نیز یافت نشود نماز در وقت از او ساقط است و جمعی گفته اند که قضا هم بر او واجب
نیست اظهر و اشهر آنست که قضا بر او واجب است و بعضی گفته اند که در صورت
نبودن گل هرگاه برف باشد واجب است که ببرف تیمم کند و نماز کند این قول
ضعیف است لکن موافق احتیاط است و هرگاه برف و یخ یافت شود و نتوان او را
آب کرد بهر طریقی که بوده باشد و وضو و غسل واجب است که چنان کند وضو
یا غسل را بعمل آورد و در این صورت تیمم بخاک و غیر آن اصلا جایز نخواهد
بود و اگر بهیچ طریق نتوان آب کرد وضو و غسل ساقط است و باید تیمم نمود و
احتیاط آنست که در صورتی که برف و یخ را نتوان آب کرد ببرف تیمم کند و بعد
از آن برف را یا یخ را بر اعضای وضو یا غسل بمالد و نماز کند و احتیاط آنست که بعد
از رسیدن بآب وضو یا غسل را بعمل آورد و نماز را قضا نماید و هرگاه در میان
خاک گل گاه یا جو باشد جمعی گفته اند که تیمم بآن جایز است و بعضی در آن اشکال کرده
اند و احتیاط ترک تیمم کردن بآنست و در تیمم کردن بخاک واجب نیست که خاک
بر روی زمین باشد بلکه هرگاه خاک بر روی فرش یا جامه یا در ظرفی باشد مثلا
تیمم بآن جایز است و بدانکه تیمم بخاک نجس و بخاک غصبی صحیح نیست و همچنین تیمم بخاک مباح
در مکان غصبی صحیح نیست بنابر اقوی و هرگاه کسی بجائی تیمم نماید و نماز کند

کند بعد از آن علم برای او حاصل شود که آن خاک غصبی بوده در این صورت
نماز او صحیح است لکن باید صاحب خاک را راضی نماید و در اینجا چند مسئله دیگر
هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل تیمم** در واجبات تیمم و آن هشت
چیز است **اول** نیت و غرض است که قصد کند که تیمم میکنم قربة الی الله و باید
نیت باقی باشد تا از تیمم فارغ شود چنانچه در نیت وضو گفته شد و قصد
وجوب در تیمم واجب و قصد مستحب در تیمم مستحب واجب نیست لکن موافق
احتیاط است و تفصیل احکام نیت در وضو گذشت و احوط آنست که اگر تیمم بدل
از وضو باشد نیت بدل از وضو نماید و اگر بدل از غسل باشد نیت بدل از
غسل بکند و قصد مباح بودن نماز یا هر چیز از برای او تیمم میکند واجب نیست
لکن اگر بکند بهتر است و نیت رفع حدث نباید بکند و وقت نیت بنابر مشهور
و اقوی وقت زدن دست بر زمین است و کسیکه بخواهد احتیاط را در نیت
تیمم واجب باین طریق نیت نماید در وقت زدن دست بر زمین که تیمم میکنم
جهت مباح بودن نماز بدل از وضو یا غسل از جهت آنکه واجب است قربة الی الله
دوم زدن هر دو باطن دستها است یکدفعه بر زمین و مجرد گذاردن دو
باطن دستها کفایت نمیکند بنابر مشهور و اقوی و همچنین اگر یک را پیشتر از دیگری
بر زمین زند کفایت نمیکند و هرگاه باطن هر دو دست متعذر باشد پشت
دو دست را بر زمین زند و بپیشانی مسح کند و هرگاه باطن یکی متعذر باشد
پشت آن یکی که متعذر است با باطن آن یکی که متعذر نیست هر دو را یکدفعه
بر زمین زند و هرگاه بعضی از کف یک دست یا هر دو را قطع کرده باشند آن با

۲ بر زمین

باقی مانده را بر زمین نزند و بآن مسح کند و اگر گاه هر دو دست را قطع کرده باشند
زدن آنها بر زمین ساقط میشود و پیشانی را بر زمین بمالد و اشهر و اقرب آنست که
در تیممی که بدل از وضو میباشد یکدفعه واجب است که دستها را بر زمین زند
و پیشانی را بتفصیلی که مذکور شد و پشت دو دست مسح کند و در تیممی که بدل از
غسل است دو دفعه واجب است که دستها را بر زمین زند یکی از برای مسح پیشانی
و یکی از برای پشت دستها و زدن دفعه دویم در وضو از جهت مسح پشت دستها
واجب نیست چنانچه گفتیم لکن مستحب است بلکه احتیاط است که آنرا ترک نکند
و واجب است که حایلی میان دو دست و زمین نباشد در وجوب بیرون کردن
انگشتر و مانند آن که در انگشت باشد خلاف کرده اند احوط آنست که در وقت
تیمم او را بیرون کند و مشهور و اظهر آنست که واجب نیست که چیزی از خاک بدستها
بچسبد در وقت زدن آنها بر زمین و بعضی آنرا واجب دانسته اند و آن احوط است
و مستحب است که بعد از زدن دستها بر خاک دستها را بتکاند و آنوقت مسح کند و
نیز مستحب است بسم الله و بالله گفتن و گشادن انگشتان از یکدیگر در حال زدن
بر زمین سیم مسح کردن تمام پیشانیست از رستنگاه موی پیش سر تا طرف
بالای بینی و بعضی مسح کردن دو جبین و دو ابرو هارا واجب دانسته اند و آن
ضعیف است لکن موافق احتیاط است و دو جبین یکی جبین طرف راست است
و یکی جبین طرف چپ و جبین عبارتست از لحی پیشانی تا شقیقه و شقیقه متصل
بعذار است و عذار موضعی است مقابل گوش که بر آن موی پیش میروید و واجب
است که از رستنگاه موی سر شروع در مسح کند و اگر بر عکس کند باطل است

باطل است و جمعی مسح کردن تمام رو را مستحب دانسته اند که بعد از مسح کردن پیشانی
باقی رو را مسح نماید و واجب است که مسح کردن بباطن هر دو کف دست باشد
تمام پس مسح کردن بباطن یک دست کفایت نمیکند مگر آنکه یک دست او بریده
باشند و باید هر دو باطن دست را یکدفعه بر محل مسح فرود آورد که اگر
اول یکی را بگذارد و بعد دیگری را کفایت نمیکند و واجب است کشیدن دو دست
بر پیشانی تا آنکه مسح بعمل آید پس مجرد گذاردن بر پیشانی کفایت نمیکند و هر گاه
مسح بعضی از پیشانی را ترک کند خواه کم باشد یا زیاد خواه از روی عمد باشد
یا فراموشی تیمم باطل است و مسح ید و کف دست بهر طریقیکه باشد بنابر
اقرب کفایت میکند پس کفایت میکند مسح کردن بجزئی از باطن هر دو دست
تمام پیشانی را و بعضی گفته اند که واجب است بمسح کردن بمجموع باطن هر دو کف
دست پس مسح کردن با انگشتان هر دو دست تنهائی یا با چیزی سوای انگشتان است
از باقی کف کردن تا بالای انگشتان است کفایت نمیکند و این قول ضعیف است لکن
موافق احتیاط است و باید که قدری از بالای رستنگاه موی سر را هم مسح کند
تا علم حاصل شود که از رستنگاه مسح کرده است و چونکه گفتیم مسح کردن دو
جبین و دو ابرو موافق احتیاط است پس اگر کسی بخواهد که تیمم نماید بطریقیکه
نهایت احتیاط را هم بعمل آورده باشد باین طریق تیمم کند که دو کف دستها را
بیکدیگر ضم نماید و ابتدای محل ضم را که بند دستها میباشد قدری بالای رستنگاه
موی سر گذارد پهلوی یکدیگر فرود آورد و چون عرض هر دو کف دستها اکثر مردم
مجموع عرض پیشانی است و هر دو جبین را فرو نمیگیرد بلکه در اکثر مردم دو جبین

و جبین از عرض که مهارا برون می افتد از این جهت باید در وقت فرود آوردن کفها چون ابتدای کفهای دست که در نزد بند دستها است بطرف ابروها و طرف بالای بینی رسید انها را فرو گیرد تا نوک کفها را بجا بسند و جبین مثل دو حد تا مرور جبین را مسح کند پس بعد از آن دستها را فرود آورد تا سر انگشتان بطرف بالای بینی برسد **چهارم** مسح کردن پشت دستها است بباطن کفها یعنی اول مسح کند پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بباطن دست چپ بطوریکه چیزی از پشت دست راست بدون مسح باقی نماند پس بعد از آن مسح کند پشت دست چپ را بباطن دست راست از بند دست تا سر انگشتان بطوری که چیزی از پشت دست چپ بدون مسح باقی نماند و باید قدری بالاتر از بند را مسح کند تا یقین بهم رسد که از بند دست مسح کرده است و هر گاه حایلی در پشت دستها باشد واجب است که ازاله کند و لحوط است که اگر انگشتری و مانند آن در انگشت او باشد بیرون آورد و دستها را بدن دو مبادی انگشتان واجب نیست و واجب است که مسح پشت دست راست بباطن دست چپ باشد و مسح پشت دست چپ بباطن دست راست باشد پس هر گاه به پشت دست مسح کند کفایت نمیکند بلی هر گاه باطن متعذر باشد و نتواند از آن مسح کند جایز است که از پشت دست مسح کند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ام **پنجم** ترتیب است باین طریق که در تیمم بدل از وضو اول دستها بر زمین زند بعد از آن مسح پیشانی نماید و بعد از آن مسح پشت دست راست را بکند و بعد از آن مسح پشت دست چپ را بکند و اگر تیمم بدل از غسل باشد

باشد بعد از مسح پیشانی دفعه دیگر دستها را بر زمین بزند برای مسح پشت دستها و هر گاه اول مسح دست چپ را بکند بعد از آن مسح دست راست را بکند باطل است مگر آنکه برگردد و باز مسح پشت دست چپ را بکند بشرطیکه هنوز موالات عرفی فوت نشده باشد لکن احتیاط آنست که چنین کند و تیمم را نیز دوباره هم بکند و اگر موالات عرفی فوت شده باشد واجب است که تیمم را از سر بگیرد **ششم** آنکه خود افعال تیمم را بعمل آورد و هر گاه مریض باشد و نتواند تیمم کند در اینصورت ساقط شود و واجب است که نایب بگیرد که آن نایب او را تیمم بدهد پس اگر خود مریض نتواند دستها خود را بر زمین زند آن نایب باید دستهای مریض را بر زمین زند و با آنها اعضای او را مسح بدهد و اگر دستهای او نیز بطریقی باشد که نایب هم نتواند آنها را بر زمین زند نایب بدان نایب باید دستهای خودش را بر زمین زند و بر اعضای مریض بمالد و در هر صورت نیت تیمم را واجب است که خود مریض بکند **هفتم** موالات است یعنی واجب است که پی در پی افعال تیمم را بجا بیاورد و عرف بگویند پی در پی آنها را بجا آورد پس هر گاه پی در پی بطوریکه گفتیم بعمل نیاورد تیمم او باطل است و باید از سر بگیرد **هشتم** پاک بودن موضع مسح که پیشانی و پشت دستها است و نیز باید باطن دستها که با آنها مسح میکند بنابر اظهر پاک باشد پس اگر یکی از آنها نجس باشد و ازاله نجاست ممکن باشد و نکند تیمم باطل است و اگر ازاله نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم کند و تفصیل این مسئله را در سفینة النجاة ذکر کرده ام

فصل چهارم در بیان احکام تیمم است

بدانکه پیش از داخل شدن وقت نماز بجهت نماز تیمم جایز نیست بدون خلاف و بعد از داخل شدن وقت بلا خلاف کرده

کرده اند و دران سه قول است مشهور و اظهر اینست که در اول وقت نماز تیمم جایز نیست بلکه واجب است که تیمم را تاخیر بیندازند تا آخر وقت نماز تا بوقت تیمم کند و نماز کند و ان دو قول دیگر را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و هر گاه در نماید و نماز
آخر وقت نماز تیمم کند و تیمم او باقی بوده باشد تا وقت نماز دیگر داخل شود میتواند که در اول وقت ان نماز با ان تیمم نماز را بکند و کسیکه از برای نماز واجب تیمم کرده باشد تا ان تیمم باقی است میتواند بهمان تیمم نماز واجب دیگر و نمازهای نافله را بکند و از برای هر نمازی تیمم جداگانه واجب نیست و هر گاه کسی مظنه کند که آخر وقت است و تیمم کند و نماز کند و بعد معلوم شود که آخر وقت نبوده اعاده ان نماز واجب نیست و بعضی گفته اند که واجب است که اعاده نماید و ان موافق احتیاط است و جایز است تیمم کردن از برای نماز قضا در هر وقت که بخواهد از اینجا او رد در صورتیکه قدرت[2] نداشته باشد و نیز جایز است تیمم کردن از برای نماز ماه گرفتن و آفتاب گرفتن در صورتیکه در وقت حاصل شدن اینها قدرت بر وضو یا غسل نداشته باشد و پیش از گرفتن و حاصل شدن تیمم جایز نیست و جایز است تیمم کردن از برای نماز میت اگر چه قدرت داشته باشد بر وضو ساختن پس در اینجا بعضی گفته اند که در وقتیکه جنازه را برای نماز حاضر میکنند ابو قت تیمم کند و بعضی گفته اند که بعد از غسل دادن میت جایز است که تیمم نماید اگر چه او را برای نماز حاضر نکرده باشند و بدان که هر گاه کسی آب نداشته باشد تا انکه آب داشته باشد و لکن ناخوش باشد و نتواند که وضو یا غسل بکند جایز است از برای او که با زن خود جماع نماید خواه

[2] بر وضو ساختن

خواه وقت نماز داخل شده باشد یا نشده باشد بنابر اقوی و بعضی گفته اند که هر گاه وقت نماز داخل شده باشد حرام است و ان ضعیف است و بدانکه هر چیزی که وضو و غسل را میشکند تیمم را نیز میشکند و نیز رسیدن با آب هم تیمم را میشکند بشرط انکه قدرت بر استعمال ان داشته باشد پس هر گاه کسی تیمم نماید از برای نماز و لکن پیش از شروع در نماز آب بهم رسد و قدرت بر وضو ساختن هم داشته باشد و نیز از وقت هم این قدر باقی باشد که وضو بسازد و نماز را در وقت بکند در اینصورت تیمم او باطل میشود و واجب است که وضو بسازد و نماز بکند و هر گاه بعد از قدرت داشتن بر ساختن وضو پیش از انکه وضو بسازد مانع بطریقی شود که قدرت او تمام شود و نتواند وضو بسازد در این صورت واجب است که دوباره تیمم نماید و هر گاه بعد از فارغ شدن از نماز آب بهم رسد نماز او صحیح است و نباید اعاده بکند و لکن تیمم او از برای نماز بعد می شکند و باید از برای نماز بعد تیمم نماید و هر گاه بعد از داخل شدن در نماز آب بهم رسد پس مشهور انست که واجب است نماز را تمام نماید خواه داخل رکوع اول شده باشد یا نشده باشد اگر چه بعد از گفتن تکبیرة الاحرام باشد که هنوز داخل حمد نشده باشد و نماز او صحیح است و اعاده ان واجب نیست و این قول خالی از قوتی نیست و لکن احوط انست که در این صورت نماز را تمام کند و بعد از ان وضو ساخته اگر وقت باقی است نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا نماید و در اینجا چند قول دیگر هست که همه ضعیف اند و انها را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و فرقی در میان نماز واجبی و مستحبی در اینجا گفتیم نیست و هر گاه در

در بعضی از اعضای تیمم با همراه جبیره باشد که برداشتن آن متعذر باشد
باید دوای آن را مسح نماید بتفصیلی که در وضو گفتیم و بدانکه هرگاه کسی وضو
و غسل هر دو بر او واجب شده باشد مثل آنکه غسلی بر او واجب شده باشد که غیر
از غسل جنابت باشد و وقت نماز باشد که در این صورت وضو و غسل هر
دو بر او واجب است پس در این صورت اگر بقدری آب داشته باشد که از برای وضوی
تنهائی کفایت کند واجب است که از آن آب وضو بسازد و از برای غسل تیمم نماید
بدل از آن و اگر بقدری آب داشته باشد که از برای غسل تنهائی کفایت نماید
در این صورت از آن آب غسل کند و بدل از وضو تیمم نماید و اگر از برای هیچکدام
آب نداشته باشد پس در این صورت ظاهر از کلام اکثر مجتهدین است که یک تیمم
کفایت میکند بدل از وضو و غسل هر دو و جمعی گفته‌اند که واجب است که دو تیمم
نماید یکی بدل از وضو و یکی بدل از غسل و این قول موافق احتیاط است و بدان
که هرگاه کسی تیمم نماید در صورتی که شرایط تیمم موجود بوده باشد و نماز کند
دیگر اعاده آن نماز یا قضای آن بر او واجب نیست بنا بر مشهور و اقوی و هرگاه
کسی تیمم بدل از غسل نماید بعد از آن حدثی که باعث شکستن وضو میشد از
او سر زند و تیمم را باطل کند در این صورت اگر اراده تیمم کند بجهت باقی
بودن عذر باید تیمم بدل از غسل نماید بنا بر مشهور و اقوی خواه آبی که کفایت
بجهت وضو کند داشته باشد یا نه هرگاه جنب باشد وضو جایز نیست که بسازد
بدون خلاف چنانچه بعضی تصریح بعدم خلاف نموده‌اند و اگر این تیمم بدل
از غسل حیض یا نفاس و مانند اینها باشد در این صورت اگر آب بقدر کفایت وضو

۲ علاوه تیمم

وضو نباشد باید وضو را نیز بسازد بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته‌اند که
در این صورت اگر آبی یافت شود که از برای وضو کفایت کند باید وضو بسازد
و تیمم بدل از غسل لازم نیست و اگر آب یافت نشود باید تیمم بدل از وضو
نیز تیمم بدل از غسل و این ضعیف است و بدانکه هرگاه کسی در اول وقت
نماز آبی داشته باشد و بریزد و یا آبی بگذرد و وضو یا غسل را بعمل نیاورد
و بعد از آن آبی بهم نرسد و تیمم کند و نماز کند در این صورت نماز او صحیح
است در وقت رسیدن باب اعاده آن هرگاه وقت باقی باشد یا قضای
آن هرگاه وقت گذشته باشد واجب نیست بشرطیکه در وقت ریختن آب
یا گذشتن از آب امید بهم رسیدن آب را پیش از گذشتن وقت نماز داشته
باشد و اگر این امید را نداشته باشد و چنین کند احتیاط است که بعد از
رسیدن باب نماز را اعاده یا قضا نماید و در اینجا چند مسئله دیگر هست
که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم و بدانکه هر چه وضو یا غسل از برای آن واجب
است مثل نماز واجب و طواف واجب و غیر اینها بتفصیلی که در مبحث وضو
و غسل گفتیم در صورتی که استعمال آب متعذر باشد تیمم بجهت آن واجب
میشود و نیز گاهی واجب میشود تیمم بنذر و شبه آن و علاوه بر اینها گذشت
نیز واجب میشود تیمم بر کسیکه در مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوابیده
باشد و محتلم شود که در این صورت تیمم میکند از برای بیرون آمدن و هر چه
بوضو یا غسل مباح میشود به تیمم نیز مباح میشود مثل نماز و طواف و
خواندن سورهائی که سجده واجب دارد و داخل شدن در مسجدها و مکث

۲.۸۱۴ ومکث کردن در آنها و دست مالیدن بنوشته قرآن وغیر اینها وهرچه وضو
تا غسل بجهت آن مستحب است چنانچه پیش گفته شد تیمم نیز بجهت آن در صورتی
که استعمال آب متعذر باشد مستحب است و مستحب است تیمم از برای خوابیدن
اگرچه آب موجود باشد و قدرت بر استعمال آن هم داشته باشد لکن با این تیمم
نماز نمیتواند بکند و نیز مستحب است تیمم کردن از برای نماز میت با وجود این
که آب یافت بشود و قدرت بر استعمال آن هم داشته باشد ولکن با این تیمم
هم نیز نمیتواند سایر نمازها را بکند تمام شد
تصنیف کتاب طهارت بتوفیق خداوند
عالم در شهر شوال المکرم
سنه ۱۲۷۱

وقت نمازها

۲۸۵

مطلب دویم در بیان مسائل و احکام نماز است و در آن چند باب است **باب**
اول در بیان مقدمات نماز و شرایط است یعنی در چیزهائی که مراعات آنها پیش از نماز
واجب است و آن پنج چیز است طهارت و وقت و قبله و ستر عورت و مکان و مراد بطهارت
وضو و پاک بودن جامه و بدن است که در کتاب طهارت بتفصیل گفته شد و آن چهار چیز
دیگر را با اذان و اقامه در پنج مبحث ذکر مینمائیم **مبحث اول** در بیان اوقات نمازهای
واجبه و مستحبه و احکام آنها است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
اوقات نمازهای واجبه پنجگانه است و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
بدانکه از برای هر یک از نمازهای پنجگانه دو وقت است معتبر که پیش انداختن یا
عقب انداختن آن نماز از آن وقت جایز نیست و هر یک از این نمازهای پنجگانه را دو
وقت است که بنا بر مشهور و اظهر وقت اول از برای فضیلت است که ثواب آن بیشتر
است و وقت دویم از برای مجزی بودن است یعنی در آن وقت نماز ادا است و از وقت خود
بیرون نرفته و قضا نشده است اگرچه ثواب آن کمتر است پس در حال اختیار در هر
یک از دو وقت نماز را میتوان بجا آورد اگرچه ثواب آن در وقت اول زیادتر است
مسئله دویم اول وقت نماز ظهر زوال آفتاب است و زوال آفتاب عبارتست از ۲ باتفاق [illegible]
میل کردن آن از وسط السماء و دانسته میشود آن باینکه سایه هر چیزی شروع کند
بزیاد شدن بعد از آنکه بمنتهای کمی رسیده باشد همچنانکه در غالب ولایتها چنین است
یا سایه بهم رسد بعد از آنکه بکلی تمام شده باشد همچنانکه در بعضی ولایتها
مثل مکه و صنعا در بعضی وقتها اتفاق میافتد و تفصیل این مطلب را در سفینة
النجاة ذکر کرده ایم و بدانکه مستحب است تاخیر نماز ظهر از اول وقت زوال بقدری که

بعد از آنکه نافله را بجا بیاورد و تأخیر زیاده بر این مستحب نیست و جمعی گفته‌اند که
مستحب است تأخیر نماز ظهر از برای کسیکه در حضر باشد تا وقتیکه زیادتی سایه
هر چیزی بقدر دو قدم شود و معنی قدم را بعد از این خواهیم گفت و بدانکه مشهور
و اصح آنست که از اول زوال بقدر گذاردن نماز ظهر مختص بظهر است و جایز نیست که
کسی در آن وقتی که مختص بظهر است نماز عصر را بجا بیاورد و بقدر مختص بظهر نسبت
بهر کسی این قدر از زمانست که آنچه بر او واجبست در آن زمان بجا آورد و نیز او قضا
بواجبات نماز نماید و این معنی مختلف میشود بنسبت بکسیکه در سفر باشد یا در حضر باشد
و کسیکه ناخوش باشد یا صحیح باشد و کسیکه ایمن باشد یا خائف و ترسان باشد و کسی که
قرائت را زود بخواند یا طول بدهد و کسیکه با طهارت باشد یا محتاج بطهارت باشد
خلاصه بعد از گذشتن این قدر از اول زوال مشترک میشود وقت میان نماز ظهر و عصر
لکن ظهر مقدم است و عصر تا وقتیکه بغروب آفتاب بقدری مانده باشد که مکلف نماز
بحسب حال خودش بطریقیکه گفتیم نماز عصر را بجا بیاورد که آن وقت باقی مانده مختص
بعصر میباشد جایز نیست که کسی در آن وقتی که مختص بعصر است نماز ظهر را بجا بیاورد
و بدانکه مشهور و حق آنستکه آخر وقت فضیلت نماز ظهر وقتی است که سایه هر
چیزی مثل آن چیز شود یعنی هر شاخصی که در زمین نصب باشد چون در وقت ظهر در
اکثر ولایات سایه ایشان بنهایت کمی میرسد بعد از ظهر سایه ایشان زیاد میشود از این جهت
از وقت ظهر تا وقتی که نسبت سایه شاخص بقدر آن شاخص وقت فضیلت نماز ظهر است
و چون سایه ایشان بحدی زیاد شود که بقدر آن شاخص برسد وقت فضیلت ظهر تمام شده
است و بعد از آن وقت مجزی بودن است چنانچه پیش مراد از وقت مجزی بودن را گفتیم

گفتیم و بدانکه آخر وقت مجزی بودن نماز ظهر بنا بر مشهور و اقوی هم وقتیست که از
غروب آفتاب بقدری مانده باشد که نماز کنند بحسب حال خودش بطریقیکه گفتیم نماز
عصر را بجا بیاورد که آن وقت مختص بعصر است چنانچه پیش گفته شد و در اینجا چند
قول دیگر هست که همه ضعیف‌اند و بدانکه سایه که در دانستن اوقات نماز ظهر و عصر
و نافلهای آنها اعتبار میشود سایه زیادتی است که بعد از ظهر بهم میرسد نه سایه که در اول
زوال باقی میماند حساب باید کرد بنا بر این وقت فضیلت نماز ظهر میکشد تا زمانی که آن
سایه که از وقت ظهر زیاد میشود بقدر طول شاخص یا هر چه از زمین بلند است از دیوار
و انسان و درخت و غیر اینها بشود و آن سایه باقی مانده حساب نمیشود و بدانکه مراد از شاخص
چوبی است که در زمین نصب میکنند که از آن وقت را مشخص نمایند و چون در عصر حضرت
پیغمبر صلعم شاخصی که از آن وقت را مشخص مینمودند دیوار مسجد آنحضرت بود که بقدر قامت یک
انسان بود که سه ذراع و نیم بوده باشد از این جهت در عبارات بعضی از مجتهدین و در بعضی
از احادیث تعبیر از شاخص بقامت شده است و گفته‌اند که وقت فضیلت نماز ظهر تا وقتی است
که سایه بقدر یک قامت شود و وقت فضیلت نماز عصر تا وقتیست که سایه بقدر دو قامت
شود و مراد آنستکه در صورتی که شاخص بقدر قامت انسان باشد وقت فضیلت آنستکه سایه
آن شاخص بقدر قامت که مثل آن شاخص است بشود پس با این عبارت گفتن فرقی ندارد با
این که با این عبارت گفته شود که سایه هر چیز مثل آن یا دو مثل آن شود **مسئله**
اول وقت نماز عصر وقتی است که از نماز ظهر فارغ شود بطریقیکه پیش گفتیم و مستحب است تأخیر
انداختن نماز ظهر بقدر یکه تعقیب نماز ظهر و نافله عصر را بجا بیاورد و تأخیر آن زیاده
بر این مستحب نیست و جمعی گفته‌اند که مستحب است تأخیر انداختن نماز عصر تا وقتی که وقت فضیلت

فضیلت نماز ظهر تمام شود تا تفریق حاصل شود میان وقت نماز ظهر و عصر و حق آنست که
تفریق باین معنی که تفریق بوده وقت است مستحب نیست بلی تفریق مطلق مستحب است و آن حاصل
میشود بخواندن تعقیب نماز ظهر و بجا آوردن نافلهٔ عصر و تفریق باین معنی مستحب است
باجماع علما چنانچه ذکر کرده شد بعد از حاصل شدن تفریق باین معنی یعنی بجا آوردن
تعقیب نماز ظهر و نافلهٔ عصر افضل آنستکه نماز عصر را بکنند و پیش از این تاخیر انداختن
مستحب نیست بلکه جمعی گفته اند که مرجوح است و بدانکه آخر وقت فضیلت نماز عصر بنا بر
مشهور و اقوی وقتی است که زیادتی سایهٔ هر چیز دو برابر آن چیز شود و سایهٔ باقی مانده
در وقت ظهر محسوب نیست و بعد از آن وقت فضیلت میگذرد و وقت مجزی بودن
است و آخر وقت مجزی بودن بنا بر مشهور و اقوی غروب آفتابست مطلقا یعنی خواه
در حال اختیار باشد یا در حال اضطرار و در اینجا چند قول دیگر هست که همه ضعیف اند
و در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مسئلهٔ چهارم** بدانکه اول وقت نماز مغرب
غروب آفتابست باتفاق مجتهدین و خلافی در آن نیست بلی خلاف در اینست که غروب
آفتاب بچه چیز شناخته میشود مشهور و اقوی و احوط آنستکه شناخته میشود غروب
آفتاب به برطرف شدن سرخی از جانب مشرق یعنی سرخی آفتاب که در سمت مشرق است
و حد آن اینست که بالای سر برسد پس همین که آن سرخی از سمت مشرق برطرف شد و بالای
سر رسید آنوقت اول وقت نماز مغرب است و جمعی گفته اند که غروب آفتاب شناخته
میشود به پنهان شدن قرص آفتاب در زیر افق از نظرها در ولایت شخص نماز کننده یا
بمعنی که هر گاه روشنی آفتاب از بلندیها مثل درختان و بناها و سر کوهها برطرف شود
بنوعی که هیچ باقی نماند آنوقت وقت نماز مغرب شده است موقوف بر برطرف شدن سرخی

سرخی از سمت مشرق نیست و این قول ضعیف است و در آخر وقت مغرب خلافست مشهور
و حق آنستکه وقت فضیلت آن میکشد تا برطرف شدن شفق و مراد از شفق سرخی است
که در سمت مغرب بعد از غروب آفتاب باقی میماند و وقت مجزی بودن باقیست تا وقتی که
بنصف شب یک رکعت مانده باشد که نماز خفتن را بجا بیاورد مطلقا خواه در حال اختیار
باشد یا در حال اضطرار و بعضی گفته اند که آخر وقت مغرب مطلقا خواه در حال اختیار
باشد یا اضطرار برطرف شدن سرخی است از سمت مغرب و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است
و در اینجا چند قول دیگر که همه ضعیف اند **مسئلهٔ پنجم** بدانکه اول وقت نماز خفتن بنا بر
مشهور و اظهر وقتی است که از غروب آفتاب که برطرف شدن سرخی مشرق باشد بقدر
سه رکعت بطریقی که در نماز ظهر و عصر گفتیم بگذرد و اظهر آنستکه آخر وقت فضیلت
نماز خفتن ثلث شب است که سه یک شب باشد و آخر وقت مجزی بودن بنا بر مشهور و
اصح نصف شب است مطلقا خواه در حال اختیار باشد یا اضطرار و در اینجا چند
قول دیگر هست که همه ضعیف اند و بدانکه مشهور و اقوی آنستکه بعد از غروب آفتاب
بقدر سه رکعت مختص نماز مغرب است و بعد از آن وقت مشترک است میان مغرب و خفتن
و نماز مغرب مقدم است بر خفتن تا وقتی که بنصف شب بقدر یکی باقی مانده باشد که تمام
خفتن را بجا بیاورد که آنوقت مختص بنماز خفتن است بتفصیلی که در ظهر و عصر گفتیم
و مستحب است بعد از نماز مغرب و نافلهٔ آن نماز خفتن را بجا بیاورد و تاخیر نیندازد و
بعضی گفته اند که مستحب است تاخیر انداختن نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغربی تمام شود
و این قول ضعیف است لکن احوط است **مسئلهٔ ششم** بدانکه اول وقت نماز صبح طلوع
فجر دوم است یعنی ظاهر شدن صبح صادق و آن سفیدیست که بر افق پهن میشود و

میشود و پیوسته زیاد میشود و آخر وقت فضیلت آن وقتی است که صبح خوب روشن
شود و سرخی از جانب مشرق ظاهر شود و آخر وقت مجزی بودن نماز برای مضطر تا
بنابر مشهور و اقوی تا وقتی است که آفتاب طلوع کند و افضل آنست که نماز صبح را در اول
طلوع صبح صادق بکند اگرچه صبح خوب روشن نشده باشد و بعضی گفته اند که افضل
تاخیر است تا وقتی که صبح خوب روشن شود و این قول ضعیف است **فصل دویم**
در بیان اوقات نافلههای شبانه روز است و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
بدانکه اول وقت نافله نماز ظهر زوال آفتاب است و اول وقت نافله نماز عصر بعد از فارغ
شدن از نماز ظهر است بدون خلاف بلی در آخر وقت آنها اختلاف کرده اند و مشهور و اقوی
آنست که آخر وقت نافله ظهر وقتی است که زیادتی سایه هر چیزی بقدر دو قدم شود یعنی
آن سایه که بعد از زوال بهم میرسد که از آن فیء میگویند دو قدم شود که دو هفتم یک شاخص
باشد که از جهت طلب دانستن سایه نصب کرده اند یا دو قدم انسانی باشد نسبت به تمام
قامت آن و بنابر این معنی قدم آنست که هر شاخصی را اگر از جهت طلب دانستن سایه نصب
کنند آن را هفت قسمت کنند و هر قسمی را قدم خوانند و سبب قدم گفتن آنست که چون شاخص
در عصر حضرت پیغمبر ص دیوار مسجد بود که بقدر قامت یک انسان بود و قامت هر انسانی
که معتدل القامه باشد بقدر هفت قدم خود او است از این جهت او را به هفت قسم کرده اند
و هر قسمی بقدر یک قدم انسان بود پس از آن اقسام را اقدام نامیده اند و از این جهت بعد از
آن هر شاخصی را به هفت قسم میکنند و هر قسمی را قدم میخوانند خلاصه بعد از آنکه زیادتی
سایه بعد از زوال بقدر دو قدم برسد که دو قسم از هفت قسم است از شاخص یا دو قدم
انسانی است هر گاه شاخص قامت انسانی باشد وقت نافله ظهر گذشته است باین معنی که

۲ زیادتی

معنی که نافله را بعد از دو قدم پیش از نماز واجب ظهر نمیتوان کرد بلکه باید نماز واجب
را اول بکند و نماز نافله را بعد از آن بنیت قضا بکند و لکن هر گاه پیشتر از دو قدم
از نافله ظهر فارغ شود نماز ظهر را می تواند بکند و آخر وقت نافله عصر بنابر مشهور
و اقوی وقتی است که زیادتی سایه هر چیزی بقدر چهار قدم شود و چون چهار قدم بگذرد
نافله عصر را پیش از نماز واجب عصر نمیتوان کرد بلکه باید نماز واجب را اول بکند و نماز نافله
را بعد از آن بنیت قضا بکند و بدانکه از آنچه گفته شد دانسته شد که وقت نافله
ظهر از زوال است تا وقتی که زیادتی سایه بقدر دو قدم شود و وقت فضیلت نماز
ظهر تا وقتی است که بقدر هفت قدم شود که مثل شاخص است و وقت نافله عصر
تا وقتی است که بقدر چهار قدم شود و وقت فضیلت نماز عصر تا وقتی است که چهارده
قدم شود که دو مثل شاخص است و همچنین که مذکور شد این اقدام همه در سایه
زیادتی است که در اول زوال باقی میماند حساب باید نمود پس در اینجا بیان می نمائیم
که در امثال طهران و قم و کاشان و یزد و اصفهان و خوار و همدان و نهاوند و آنچه
در عرض نزدیک باین ولایات میباشد در هر فصلی هر یک از دو قدم و چهار قدم
و هفت قدم و چهارده قدم که از جهت تعیین اوقات نماز ظهر و عصر و نافلههای آنها لابد
بآنها میباشد در چند ساعت تمام میشود بطریقی که بعضی از علما ذکر کرده اند تا
دانستن آن بر مقلدین آسان بوده باشد پس بدانکه در ولایاتی که گفتیم بنابر آنچه
بعضی گفته اند در وقت بودن آفتاب در اول برج حمل که ماه اول فصل بهار است دو
قدم سایه زیادتی بعد از یک ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بهم میرسد و چهار قدم
در دو ساعت و چهل و سه دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و بیست و شش دقیقه و چهارده

وچهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه دقیقه و در وسط حمل دو قدم در یک ساعت
و پنجاه و هفت دقیقه تمام میشود و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه
و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و سی
یک دقیقه و در اول برج ثور که ماه دوم بهار است دو قدم در هر یک ساعت و پنجاه
و پنج دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه و هفت
قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل دقیقه
و در وسط ثور دو قدم سایه زیادتی در یک ساعت و پنجاه و یک دقیقه بهم میرسد
و چهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و چهل دقیقه
و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در اول برج جوزا که ماه سیم
بهار است دو قدم در یک ساعت و چهل و نه دقیقه تمام میشود و چهار قدم در دو
ساعت و چهل و دو دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و چهارده
قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا دو قدم در یک ساعت
و سی و هشت دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه و چهارده قدم در چهار
ساعت و پنجاه و شش دقیقه و در اول برج سرطان که ماه اول تابستان است دو قدم
در یک ساعت و چهل و یک دقیقه تمام میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت
دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت
و چهل و دو دقیقه و در وسط سرطان ساعت طی شدن هر یک از دو قدم و چهار قدم
و هفت قدم و چهارده قدم مثل وسط جوزا میباشد و در اول برج اسد که ماه دوم تابستان
است ساعات طی شدن هر یک از دو قدم و چهار قدم و هفت قدم و چهارده قدم مانند

مانند اول جوزا میباشد و در وسط اسد ساعات طی شدن هر یک از دو قدم و
چهار قدم و هفت قدم و چهارده قدم مثل وسط ثور است و در اول برج سنبله که
ماه سیم تابستان است ساعات طی شدن هر یک از دو قدم و چهار قدم و هفت قدم
و چهارده قدم مانند اول ثور است و در وسط سنبله ساعات طی شدن هر یک از
دو قدم و چهار قدم و هفت قدم و چهارده قدم مثل وسط حمل است و در اول برج
میزان که ماه اول پاییز است ساعات طی شدن در هر یک از دو قدم و چهار قدم و هفت
قدم و چهارده قدم مانند اول حمل میباشد و در وسط میزان دو قدم در یک ساعت و چهل
و پنج دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و هفت قدم
در سه ساعت و نوزده دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و یازده دقیقه و در اول برج
عقرب که ماه دوم پاییز است دو قدم در یک ساعت و چهل و شش دقیقه تمام میشود و
چهار قدم در دو ساعت و سی و یک دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و نه دقیقه و چهارده
قدم در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه و در وسط عقرب دو قدم در یک ساعت و چهل
و شش دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و هفت قدم در
دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در اول
برج قوس که ماه سیم پاییز است دو قدم در یک ساعت و چهل دقیقه بهم میرسد و چهار
قدم در دو ساعت و هفده دقیقه و هفت قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و چهارده
قدم در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط قوس دو قدم در یک ساعت و سی و هشت
دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و دوازده دقیقه و هفت دقیقه و هفت
قدم در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه

دقیقه و در اول برج جدی که اول ماه زمستانست دو قدم در یکساعت و سه هفت
دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و ده دقیقه و هفت قدم در دو ساعت و چهل
و دو دقیقه و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و در وسط جدی ساعات
طی شدن هر یک از دو قدم و چهار قدم و هفت قدم و چهارده قدم مثل وسط قوس میباشد
و در اول برج دلو که ماه دویم زمستانست ساعات طی شدن هر یک از دو قدم و چهار قدم
و هفت قدم و چهارده قدم مانند اول قوس است و در وسط دلو ساعات طی شدن هر یک
از دو قدم و چهار قدم و هفت قدم و چهارده قدم مثل وسط عقرب است و در اول برج حوت
که ماه سیم زمستانست ساعات طی شدن هر یک از دو قدم و چهار قدم و هفت قدم
و چهارده قدم مانند اول عقرب است و در وسط حوت ساعات طی شدن هر یک
از دو قدم و چهار قدم و هفت قدم و چهارده قدم مثل وسط میزانست و چون حکم
اوایل بروج و وسطهای آنها دانسته شد ما بین آنها بقیاس و تخمین دانسته میشود و
بدانکه هرگاه کسی یک رکعت تمام از نافله ظهر یا عصر را در وقت خودش کرده باشد
که وقت نافله بگذرد بر مشهور و اقوی آنست که باقی مانده نافله ظهر یا عصر را پیش از
نماز ظهر یا عصر بلکه از نماز جمعه بکند بنیت ادا و بعد از آن نماز ظهر یا عصر را بکند
لکن در نافله در این صورت بخواندن حمد تنها و یک تسبیح در رکوع و سجود اکتفا کند
بلکه اگر نشستن زودتر تمام میشود نشسته بکند و بدانکه جایز نیست که کسی نافله
ظهر و عصر را پیش از زوال بکند بنابر مشهور و اقوی مگر در روز جمعه که در آن روز
جایز است بتفصیلی که بعد میاید و بدانکه افضل آنست که نماز ظهر و عصر را از اول وقت
اما تاخیر نیندازد تا وقتیکه نافلهای آنها را بجا بیاورد و لکن کسی که نافله را نکند بجهة

عذری مثل آنکه در سفر باشد یا روز جمعه باشد یا بدون عذر آنرا نکند در این صورت
افضل از برای این شخص بنابر اقرب و اشهر آنست که نماز ظهر و عصر را در اول وقت بکند
و بدانکه هرگاه کسی نافله ظهر و عصر را بجا نیاورد بلکه نماز واجب را اول بکند در این
صورت بعد از نماز واجب میتواند نافله را بکند پس اگر بعد از نماز واجب وقت نافله
گذشته باشد بلکه باقی باشد در این صورت بهتر آنست که نیت هیچیک از ادا و قضا
نکند مسئله دویم بدانکه اول وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است و در آخر
وقت آن خلافست مشهور و احوط بلکه اظهر آنست که وقت آن میکشد تا وقتیکه
سرخی مغربی برطرف شود و وقتیکه بعد از برطرف شدن سرخی باقی میماند معتبر
نیست و هرگاه نافله را بجا نیاورد تا وقت آن بگذرد در این صورت نافله را نکند
بلکه اول نماز خفتن را بکند بعد نافله مغرب را بنیت قضا بکند و در اینجا چند مسئله دیگر
هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم مسئله سیم بدانکه اول وقت نافله خفتن
که دو رکعت نشسته باشد که آنرا وتیره میگویند بعد از نماز خفتن است و آخر وقت آن
میکشد تا وقت نماز خفتن که نصف شب باشد مسئله چهارم بدانکه اول
وقت نماز شب بعد از نصف شب است باجماع علما و آخر وقت آن بنابر مشهور و اقوی
طلوع صبح صادق است و هر چه به صبح نزدیکتر باشد که بکند فضیلتش بیشتر است
و مراد از شب که در نماز شب معتبر است در همه جا که وقت ذکر کرده ایم بنابر مشهور و اقوی شب
شرعیست که از غروب آفتاب است که برطرف شدن سرخی مشرقی باشد تا طلوع صبح صادق
و بعضی گفته اند که مراد شب عرفی است که از غروب آفتاب تا طلوع آفتاب باشد و
این ضعیف است و جایز است تقدیم نماز شب بر نصف شب بنیت تقدیم از برای کسیکه در سفر

نافله را بنیت قضا یا ادا بکند و اگر وقت آن نگذشته باشد

در سفر باشد یا خواب او سنگین باشد که پیش از صبح بیدار نشود یا نا خوش باشد
یا خوف جنب شدن داشته باشد یا از سرما بترسد یا شغلی داشته باشد که در
هر یک از این صورتها جایز است که بعد از نماز خفتن در نصف اول شب نوافل را بجا بیاورد
لکن قضا کردن آن بعد از نماز صبح افضل است از تقدیم آن و هرگاه کسی چهار رکعت
از نماز شب را کرده باشد که صبح صادق طالع شود باقی نوافل را بنیت ادا تمام میکند لکن
بحمد تنها و یک تسبیح در رکوع و سجود اکتفا میکند و بعد از آن نماز صبح را میکند
و هرگاه هیچ از نماز شب را نکرده باشد یا دو رکعت را کرده باشد که صبح شود در این
صورت نافله شب را ترک کند و نافله صبح را بکند و بعد نماز صبح را بکند و بعد نماز شب را
قضا نماید و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم مسئله
پنجم بدانکه اول وقت نافله صبح بنا بر اظهر از برای کسیکه نماز شب میکند بعد از
نماز وتر است اگرچه نماز شب را بجهت یکی از عذرها که گفتیم در اول شب بکند و کسی
که نماز شب نکند هر وقت از شب که بخواهد نافله صبح را میتواند بکند و لکن تا بجا آوردن
تا طلوع فجر اول که صبح کاذب بوده باشد خواه نماز شب بکند یا نکند افضل است و
آخر وقت نافله صبح بنا بر مشهور و اقوی وقتی است که سرخی از جانب مشرق طلوع کند
و همه اطراف افق روشن شود فصل سیم در احکامی که متعلق بوقت نمازها است
و در آن چند مسئله است مسئله اول بدانکه هر نمازی که وقت معینی دارد پیش
از وقت آن جایز نیست که کسی آن نماز را بکند و واجب است که تحصیل علم بداخل شدن
وقت آن نماز بکند و هرگاه تحصیل علم ممکن نباشد مثل آنکه هوا ابر باشد در این صورت
مشهور آنست که جایز است اکتفا کردن بظنی که از بعضی علامات حاصل میشود و واجب

وقت نمازها

واجب نیست تاخیر انداختن نماز تا وقتی که علم حاصل شود و جمعی گفته اند که اکتفا
بظن نمی توان کرد بلکه واجب است که صبر کند تا یقین از برای او حاصل شود
و این قول موافق احتیاط است بلی هرگاه بطریقی باشد که اگر صبر هم بکند تا آخر وقت
یقین از برای او حاصل نمیشود مثل اینکه شخصی در مکان تاریکی محبوس باشد
یا کور باشد و هیچکس نزد او نباشد در این صورت از برای چنین شخصی جایز است اعتماد
بر ظن نماید بدانکه اشهر و اظهر آنست که در صورتی که تحصیل یقین ممکن باشد
اعتماد بظنی که حاصل از اذان مؤذنی که متدین و وقت شناس باشد نمیتوان کرد
بلی هرگاه از برای کسی که یقین بهم رسد از اذان مؤذنی که متدین و وقت شناس
و صاحب احتیاط باشد و مانعی مثل ابر و مانند آن از برای حاصل شدن علم از برای
آن مؤذن نباشد در این صورت اعتماد بآن جایز است و بدانکه بشهادت دادن دو عادل
وقت شناس جایز است اعتماد نمودن بدخول وقت و لکن احوط آنست که اعتماد بشهادت
یک عادل نمیتوان نمود مگر آنکه از قول آن علم حاصل شود مسئله دویم
بدانکه هرگاه کسی قدرت بر تحصیل یقین بداخل شدن وقت نداشته باشد و از
برای او ظن بهم رسد بدخول وقت بظن خود عمل نماید و نماز را بکند و بعد
از تمام شدن نماز بطلان ظن او ظاهر شود پس اگر معلوم شود که همه نماز آن پیش از دخول
وقت بعمل آمده است در این صورت واجب است که نماز را دوباره بکند باجماع علما
و اگر در بین نماز باشد اگرچه بخواندن تشهد آخر یا بسلام دادن مشغول باشد
که وقت نماز داخل شود در این صورت مشهور آنست که نماز را تمام نماید و نماز او
صحیح است و دوباره کردن بر او واجب نیست و جمعی گفته اند که نماز او باطل است

وقت نمازها

باطل است و بر او واجب است که دوباره بکند و قول مشهور خالی از قوتی نیست
ولکن قول دویم موافق احتیاط است **مسئله سیم** بدانکه جایز است بجا آوردن
قضای نمازهای واجبی پنجگانه یومیه و بجا آوردن باقی نمازهای واجبی مثل نماز ماه
گرفتن و آفتاب گرفتن و نماز میت و نماز طواف در هر وقتی که بوده باشد مادامی که
وقت نماز واجبی یومیه حاضره تنگ نشود که اگر وقت آن تنگ شود بجا آوردن نمازهای
دیگر جایز نیست بلکه باید نماز یومیه را اول بکند باجماع مجتهدین و هرگاه وقت
نماز واجبی غیر از یومیه مثل نماز ماه گرفتن تنگ باشد و وقت نماز یومیه وسعت
داشته باشد واجب است که اول نماز ماه گرفتن را بجا بیاورد و بعد از آن نماز واجبی
یومیه را بکند و هرگاه وقت هر دو تنگ باشد واجب است که نماز یومیه را اول بجا
بیاورد و بعد نماز ماه گرفتن را قضا کند چنانچه در مبحث خودش ان شاء الله ذکر
خواهیم کرد و هرگاه وقت هر دو وسعت داشته باشد چنانچه بر ایشان نمودیم در
این صورت هر کدام را که بخواهد جایز است که پیشتر بکند ولکن مستحب است که نماز یومیه
را پیشتر بکند و بعضی گفته اند که واجب است که نماز یومیه را پیشتر بجا بیاورد و آن
ضعیف است **مسئله چهارم** جمعی گفته اند که کسیکه بر ذمه او نماز قضای
واجبی باشد قضای نافلهای شبانه روزی و نافله مبتدئه را نمیتواند بکند و جمعی گفته اند
که میتواند بکند و قول اول خالی از رجحان نیست لکن قول دویم احوط است و بدانکه
نافله بر دو قسم است اول نافله مبتدئه است و آن نافله ایست که سبب معینی نداشته
باشد و از شارع بخصوصه نرسیده باشد بلکه هر دو رکعت نمازیست که شخص هر وقت
بخواهد بکند دویم نافله ذات سبب است و آن نافله ایست که سببی داشته باشد و بخصوصه

از شارع مقدس رسیده باشد مثل نماز زیارت و حاجت و استخاره
و نماز تحیت مسجد و شکر و طلب باران و مانند اینها **مسئله پنجم** بدانکه شکی نیست
در اینکه نافلهای شبانه روزی را در وقت نماز واجبی بتفصیلی که گفتیم میتوان بجا
آورد و لکن نافله غیر شبانه روزی خواه مبتدئه باشد یا غیر آن اکثر گفته اند
که اینها را در وقت نماز واجبی نمیتواند بکند تا آنکه نماز واجبی را بکند و جمعی گفته اند
که مادامی که وقت نماز واجبی تنگ نشده باشد میتواند بکند لکن مکروه است و این
قول قوتی دارد لکن قول اکثر موافق احتیاط است **مسئله ششم** هرگاه زنی بعد
از داخل شدن وقت نماز واجبی حیض ببیند یا آنکه در آخر وقت نماز از حیض پاک شود پس
حکم آن را بتفصیل در مبحث حیض گفتیم و هرگاه کسی بعد از داخل شدن وقت نماز واجبی
دیوانه شود یا بیهوش شود یا آنکه در آخر وقت نماز دیوانگی او رفع شود یا بهوش آید
حکم اینها نیز مثل حکم حایض است **مسئله هفتم** بدانکه هرگاه شخصی یک رکعت
از نماز را در آخر وقت نماز دریابد همان نماز را دریافته است و بر او واجب است که آن
نماز را بکند و اظهر آنست که همه آن نماز ادا خواهد بود و بعضی گفته اند که همه آن قضا خواهد
بود و آن ضعیف است و بعضی گفته اند که یک رکعت آن ادا خواهد بود و باقی قضا خواهد
بود و آن نیز ضعیف است و مراد از یک رکعت که دریافتن آن سبب دریافتن همه نماز است چیزی
است که مشتمل بر حمد و سوره و رکوع و دو سجده باشد و تشهد و سلام در آن داخل
نمیباشد و هرگاه پیش از غروب آفتاب این قدر وقت را دریابد که پنج رکعت نماز بکند
ظهر و عصر را هر دو دریافته است و واجب است که هر دو نماز را بجا بیاورد و اگر
بقدر چهار رکعت از آخر وقت را دریابد آن وقت مختص بنماز عصر است و باید همین عصر را

عصر را بکند و بعد از آن نماز ظهر را قضا کند و همچنین است حکم در نماز شام و خفتن

مسئله هشتم بدانکه بجا آوردن نماز در اول وقتها افضل است مگر در چند موضع که تاخیر از اول وقت افضل است و بعضی از آنها را پیش ذکر کردیم و بعضی دیگر در محل خودش خواهد آمد و بعضی دیگر را در این مقام ذکر مینمائیم و آن شش موضع است اول تاخیر انداختن بجهة درک کردن فضیلت نماز جماعت است که پیش نماز نماز را تاخیر اندازد تا مردم جمع شوند یا آنکه مردم تاخیر اندازند تا پیش نماز بیاید و این تاخیر افضل است در صورتی که فوت فضیلت نماز نکرده و اگر باعث گذشتن وقت فضیلت شود بهتر گذاردن نماز در اول وقت است دویم تاخیر کردن مدافع بول و غایط است که افضل از برای او این است که نماز را تاخیر اندازد تا وقتی که دفع کند آنها را سیم تاخیر کردن بجهة اینکه تاخیر باعث درک کردن صفت کمالی بوده باشد مثل آنکه هرگاه تاخیر بیندازد بتواند افعال نماز را بر وجهی که کاملتر باشد بجا بیاورد یا حضور قلب زیادتر شود یا در مکان شریفی نماز را بعمل آورد و در اول وقت اینها ممکن نشود که در این صورت تاخیر افضل است بشرطی که وقت فضیلت نماز نگذرد چهارم تاخیر انداختن مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن هرگاه در منزل نماز را بتواند بهتر بکند پنجم تاخیر انداختن نماز صبح تا وقتی که نافله شب اتمام کند بشرطی که چهار رکعت از آن را پیش از داخل شدن نماز صبح کرده باشد چنانچه پیش گفتیم ششم تاخیر انداختن نماز صبح تا آنکه نافله نماز صبح را بجا بیاورد و هرگاه پیش از صبح صادق نافله را نکرده باشد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم

مبحث دویم در بیان قبله است و در آن چند فصل است

در قبله شناختن

فصل اول در بیان حقیقت قبله است بدانکه مراد از قبله آن چیزی است که رو به آن است بر هر کسی که در نماز رو بآن نماید پس بدانکه مشهور و اقوی آنست که قبله عین خانه کعبه است از برای کسی که قدرت بر مشاهده اصل کعبه داشته باشد مثل کسانی که در مکه میباشند و اما کسانی که در غیر مکه میباشند از دور و لایتها دیگر که در اطراف عالم است قبله اینها جهت خانه کعبه است یعنی سمتی که خانه کعبه در آن سمت است نه همان سمت بلکه آن مقدار از آن سمت که نماز کننده در هر جزئی از جزئهای آن مقدار تجویز کند که خانه کعبه در آن باشد و از علاماتی که در شرع مقرر شده است یقین داشته باشد که خانه کعبه از آن مقدار بیرون نیست و بدانکه بر کسانی که در مکه اند واجب است که در وقت نماز رو باصل خانه کعبه بایستند و این از برای اینها آسان نیست بجهة آنکه بعد از رفتن به پشت بام و مشاهده اصل خانه کعبه یقین از برای اینها حاصل میشود که قبله آن طاقی که همیشه در آن نماز کنند بچه طریق نیست و اگر بعد از مشاهده و تعیین قبله محرابی بسازند یا علامتی نصب کنند همیشه میتوانند رو بآن نماز کنند دیگر احتیاج برفتن پشت بام و مشاهده تازه ندارد بدانکه مراد بکعبه مجرد بنای آن نیست بلکه آن فضائی است که خانه کعبه در او است از زیر زمین تا باسمان پس هر کسیکه بر کوهی که در شهر مکه است یا در سردابی که در تحت کعبه باشد یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است و بدانکه در جواز نماز بجانب حجر اسماعیل خلاف است و اشهر و اظهر آنست که جایز نیست و بدانکه نماز نافله را در اندرون خانه کعبه میتوان کرد و همچنین نماز واجب را در حال اضطرار در اندرون آن میتوان کرد و اما در حال اختیار پس جمعی گفته اند که نماز واجب را می

در قبله است

نمی‌توان در اندرون خانهٔ کعبه کرد و مشهور آنست که میتوان کرد لکن مکروه است و قول مشهور اقرب است لکن قول اول احوط است و بنا بر مختار باید نماز را ایستاده بکنند و رو بهر دیوار که بکنند جایز است و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم و بدانکه واجب است بر هر کسی که تحصیل علم بقبله نماید هرگاه قدرت بر تحصیل علم داشته باشد و علم بقبله حاصل میشود از مشاهده کردن یا تواتر و شیاع یا محراب معصوم مثل محراب مسجد حضرت رسول و محراب مسجد کوفه و از برای کسیکه قدرت بر تحصیل علم نداشته باشد مثل کسانی که از مکه دور اند در این صورت واجب است بر او که تحصیل ظن بقبله نماید و عمل بان ظن کند خواه ظن اجتهادی باشد که خودش از علاماتی که در شرع مقرر شده آن ظن را حاصل نماید یا ظن تقلیدی باشد که از گفتهٔ دیگری حاصل شود و علاماتی که ظن بقبله از آنها حاصل میشود بسیار است و بسیاری از آنها را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم و علاماتی که در اغلب اوقات احتیاج بانها میشود در اینجا ذکر نکردیم و از جملهٔ چیزهائی که ظن بقبله از آن حاصل میشود محرابهای مسجدها و لایتهای مسلمین است خواه آن ولایت کوچک باشد یا بزرگ و همچنین محرابهای خانهای مسلمین و محرابها در راههائی که مسلمین از آنجا عبور میکنند و همچنین قبرهای مسلمانان که اعتماد کردن بهر یک از اینها جایز است باتفاق مجتهدین و اینکه گفتیم مخصوص بولایت مسلمین است پس هرگاه در ولایتی محرابی بنا باشد که اهل آن ولایت را نشناسد و نداند که بنا کنندهٔ این محراب مسلمین بوده‌اند یا غیر ایشان بوده در این صورت اعتماد کردن بان جایز نیست و همچنین اعتماد کردن بان قبرهائی که نداند از مسلمین است یا از غیر آنها جایز نیست و نیز از جملهٔ چیزهائی که ظن

[illegible]

در قبله

که ظن بقبله از آن حاصل میشود خبر دادن دو نفر عادل است از قبله یا یک نفر عادل یا جمعی که فاسق باشند و همچنین خبر دادن صاحب خانه است از قبلهٔ خانهٔ خودش که اعتماد کردن بهر یک از اینها جایز است و هرگاه یک نفر فاسق خبر از قبله بدهد و از قول آن ظن حاصل بشود و مکلف قدرت بر علامت دیگر که از آن ظن بقبله حاصل کند نداشته باشد در این صورت دور نیست که اعتماد کردن بان جایز باشد چنانچه جمعی گفته‌اند و هرگاه ممکن باشد که زیاده از یک نفر خبر از قبله بدهند در این صورت اکتفا بقول یک نفر نکند و بدانکه هرگاه کسی از بعضی علامات تحصیل ظن کند و شخصی بخلاف آن خبر دهد که از قول آن نیز ظن حاصل شود در این صورت اظهر اینست که هر یک از آن دو ظن که قوتش بیشتر است عمل بان میکند و بدانکه هرگاه مکلف هیچ طریق ظن بقبله را نتواند حاصل کند نه از علامات و نه از قول غیر در این صورت مشهور و اقوی اینست که هر یک از نماز واجبی را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن بچهار سمت واجب است که بکند و هرگاه وقت دو نماز باشد مثل ظهر و عصر در این صورت اول نماز ظهر را بچهار سمت میکند هرگاه وقت تنگ باشد از نماز کردن بچهار سمت لکن بقدر وسعت دارد که سه نماز بسه سمت بکند یا دو نماز بدو سمت بکند در این صورت واجب است که سه نماز یا دو نماز را بکند و مختار اینست که سه نماز یا دو نماز را بهر سمتی که میخواهد بکند و هرگاه وقت بقدر دو سمت داشته باشد که یک نماز بکند تمام یا همان یک نماز بکند و بهر سمتی که میخواهد بکند و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم

فصل دوم در بیان نمازهائی که واجب است و بقبله گذاردن آنها بدانکه واجب است و بقبله گذاردن نمازهای واجب

[illegible]

واجب در صورتی که ممکن باشد خواه در سفر باشد یا در حضر و خواه نماز یومیه باشد
یا غیر آن از نماز میت و نماز ماه گرفتن و خورشید گرفتن و نماز قضا و واجب باتفاق علما
و حکم کسی که قدرت بر اینکه رو بسوی زمین و بقبله نماز کند نداشته باشد بلکه ناچار باید
در وقت راه رفتن بکند مثل آنکه خوف از دزدان یا درندگان داشته باشد مفصل
در مبحث مکان نماز انشا ذکر خواهد شد بدانکه هرگاه کسی بر روی زمین قرار داشته باشد
و بخواهد نماز نافله بکند مشهور ما بین فقها آنست که واجب است رو بقبله بکند بلکه هر
گاه رو بقبله نکند نمازش باطل است و اما هرگاه بر روی زمین قرار نداشته باشد بلکه
در حال سواری یا راه رفتن بخواهد نماز نافله بکند حکم این نیز مفصل در مبحث مکان
انشاء الله ذکر خواهد شد **فصل سیم** در بیان بعضی از احکامی است که متعلق
بقبله است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه کسی از راه عمد ترک
قبله را نماید در نماز واجب نماز او باطل است اگرچه بقدر کمی از قبله گشته باشد و بر او
واجب است که اگر وقت باقیست اعاده نماید و اگر وقت گذشته قضا نماید و هرگاه در
بعضی از نماز قبله را ترک نماید از راه عمد حکم آن مثل صورتی است که در همه نماز ترک
قبله نموده باشد **مسئله دویم** هرگاه کسی رو بجهتی نماز کند بجهت ظنی که کرده
بود و از علامات یا از خبر دادن غیر یا بفکر او قبله است و بعد از تمام شدن نماز ظاهر
شود که خطا کرده است پس در این صورت اگر بقدر کمی از قبله گشته باشد که بجانب مشرق
یا مغرب نرسیده باشد در این صورت مشهور و اقوی آنست که نماز او صحیح است و اعاده
و قضا هیچ کدام بر او واجب نیست و جمعی گفته اند که اگر وقت باقی باشد اعاده
آن واجب است و این موافق احتیاط است و اگر بقدری از قبله گشته باشد که رو بمشرق

یا مغرب نماز کرده باشد در این صورت اگر وقت باقی است واجب است بر او
که اعاده نماید و اگر وقت نماز گذشته است قضا بر او واجب نیست باتفاق مجتهدین
و اگر بقدری از قبله گشته باشد که تجاوز از حد مشرق یا مغرب کرده باشد خواه
بحد پشت رسیده باشد که پشت بقبله نماز کرده باشد یا بآن حد نرسیده باشد در
این صورت نیز اگر وقت باقی است واجب است که نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته
قضا بر او واجب نیست و جمعی گفته اند که اگر وقت گذشته باشد قضا نیز واجب
و این موافق احتیاط است و هرگاه در بین نماز ظاهر شود که خطا کرده است پس
اگر بقدری از قبله گشته باشد که بجانب مشرق یا مغرب نرسیده باشد در این
صورت روی خود را بقبله میکند و نماز را تمام میکند و نماز او صحیح است و اعاده
و قضا هیچ کدام بر او واجب نیست بدون خلاف و اگر بقدری از قبله گشته باشد
که بجانب مشرق یا مغرب رسیده باشد یا آنکه تجاوز از حد مشرق یا مغرب کرده باشد
خواه بحد پشت رسیده باشد که پشت بقبله باشد یا نه در همه این صورتها نماز را
قطع میکند و از سر میگیرد **مسئله سیم** هرگاه کسی از راه فراموشی اصل قبله
یا فراموشی وجوب آن رو بجهتی نماز کند و بعد بر او ظاهر شود که خطا کرده و از قبله
گشته بوده است حکم آن مثل کسی است که بجهت ظن بقبله رو بجهتی نماز کند و بعد خطای
او معلوم شود بتفصیلی که در مسئله سابق گفته شد **مسئله چهارم** هرگاه کسی
از راه جهل بمسئله رو بجهتی نماز کند بعد ظاهر شود که رو بقبله نبوده است
در این صورت اگر جهل او بطریقی باشد که اصلا احتمال وجوب قبله را نمیداده و بخاطر
او خطور نمیکرده واجب است که اگر وقت باقی است نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته

گذشته باشد قضا بر او واجب نیست اگرچه احتیاط است که قضا نماید و اگر بطریقی
باشد که احتمال جهت قبله را میداد و با وجود این کوتاهی در اخذ مسئله کرد در
این صورت اگر وقت باقیست واجب است که اعاده کند و اگر وقت گذشته واجب نیست
که قضا نماید و تفصیل مسئله جاهل با چند مسئله دیگر را در سفینة النجاة ذکر
کرده‌ایم **مبحث سیم** در بیان لباس نمازکننده است و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان پوشانیدن عورت است و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
بدانکه پوشانیدن عورت در نماز واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند بر او یا کسی
باشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز یا نامحرم باشد و خواه آن نماز
نماز واجب باشد مثل نماز پنجگانه شبانه‌روزی و نماز ماه گرفتن و خورشید گرفتن
و غیر اینها یا نماز مستحبی باشد بلی در نماز میت پوشانیدن عورت واجب نیست بنا
بر اظهر اگرچه پوشانیدن عورت احوط است پس هرگاه کسی از راه عمد عورت خود
را در نماز نپوشاند نماز او باطل است اگر وقت نماز باقیست واجب است که اعاده نماید
و اگر وقت گذشته باید قضا نماید و هرگاه از راه فراموشی عورت را نپوشاند و نماز
کند نماز او بنا بر اشهر و اظهر صحیح است و بعضی گفته‌اند که اگر وقت باقی است واجب است
که اعاده نماید و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است و بدانکه در غیر نماز هم واجب
است بر مرد و زن که عورت خود را از نامحرم بپوشانند و محل این مسئله در اینجا نیست
که تفصیل آن را ذکر نمائیم **مسئله دوم** بدانکه عورت مرد که پوشانیدن آن واجب
است ذکر و خصیتین و حلقه دبر است بنا بر مشهور و اقوی و اما عورت در زن همه
بدن او است پس بر او واجب است که در نماز همه بدن خود را بپوشاند مگر سه موضع که

موضع که پوشانیدن آنها واجب نیست اول رو و مراد از رو جمعی گفته‌اند که آن قدری در اینجا
از رو است که شستن آن در وضو واجب است و آنچه زیاده بر این است باید پوشانید
و جمعی گفته‌اند که مراد از رو در اینجا آن است که در عرف آن را رو بگویند و قول اول احوط است
دوم دو کف دستها است از ظاهر و باطن آنها یعنی از بند دستها تا سر انگشتان سیم
دو قدم است از ظاهر و باطن آنها و حد آنها از مفصلی است که میان ساق و قدم است
تا سر انگشتان و بعضی گفته‌اند که باطن دو قدم را نیز واجب است که بپوشانند و آن ضعیف
است لکن موافق احتیاط است و بدانکه موهائی که در سر زن است واجب است که آنها را
بپوشاند و لکن در موهائی که بر روی است که از سر آن بر روی آن فرود آمده و در موهائی
که از سر آن آویخته است و بر دوش آن باشد خلاف است جمعی گفته‌اند که پوشانیدن
آنها نیز واجب است و جمعی گفته‌اند که واجب نیست و احوط قول اول است بلکه دور نیست
که اظهر باشد و در کنیز و دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد پوشانیدن سر نیز
واجب نیست و ظاهر این است که گردن در کنیز و دختر تابع سر باشد که پوشانیدن
آن واجب نباشد و کنیزی که بعضی از آن آزاد باشد در حکم آزاد است **مسئله سیم**
بدانکه پوشانیدن عورت در مرد و همه بدن غیر از سه موضع در زن واجب است که
بطریقی باشد که جامه بر روی بدن باشد که اصل بشره و رنگ و موی آن نمایان نباشد
پس اگر جامه نازکی بپوشاند که بدن نمایان باشد اگرچه رنگ بدن خوب واضح نباشد
نماز باطل است و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم
فصل دوم در بیان شرطهای جامه است که با آن نماز می‌شود پس بدانکه در جامه نماز
کننده شش چیز شرط است شرط اول آنکه جامه که با آن نماز میکند باید پاک باشد مثل

۳۰۲ مثل بدن او که آن هم باید پاک باشد پس هر گاه کسی علم بنجاست جامه یا بدن داشته
باشد و از راه عمد با آن نجاست نماز کند نماز او باطل است باتفاق همه مجتهدین و
واجب است بر او که اگر وقت نماز باقی است اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا نماید
و در اینجا چند مسئله دیگر هست که باید ذکر شود **مسئله اول** آنکه هر
گاه کسی نجاستی در جامه یا بدن او باشد و اصلا علم بآن نداشته باشد و با آن نماز
کند و بعد از نماز معلوم او شود در این صورت اعاده و قضا هیچکدام بر او واجب نیست
خواه احتمال بدهد که آن نجاست بعد از نماز یا در بین نماز بجامه یا بدن او رسیده
است یا یقین کند که پیش از نماز با او بوده است و بعضی اعاده و قضا را واجب دانسته‌اند
در صورتی که یقین کند که پیش از نماز با او بوده است و آن ضعیف است لکن احوط است
و هر گاه پیش از نماز احتمال نجاست بدهد و با وجود این تفحص از نجاست نکند و نماز کند
و بعد از آن نجاست را بیابد در این صورت نیز اعاده و قضا هیچ یک بر او واجب نیست
و بعضی گفته‌اند که اگر وقت باقی است واجب است که اعاده نماید و آن موافق احتیاط است
مسئله دویم هر گاه کسی پیش از نماز علم بنجاست جامه یا بدن داشته باشد لکن
در وقت نماز آنرا فراموش کند و با آن نماز کند و بعد از نماز بخاطرش بیاید در این صورت
احوط بلکه اشهر و اقرب آنست که اگر وقت باقی است باید اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا
نماید **مسئله سیم** هر گاه کسی در بین نماز نجاستی در جامه یا بدن خود ببیند پس اگر
علم داشته باشد باینکه این نجاست پیش از نماز با او بوده است در این صورت خلاف است
اقرب آنست که نماز را بر هم زند و بعد از ازاله نجاست از سر بگیرد خواه ممکن باشد که
در بین نماز ازاله نجاست را بکند یا ممکن نباشد خواه علم بنجاست پیش از نماز داشته

۳۱۱ باشد و فراموش کرده باشد یا علم بآن نداشته باشد یا اینکه این نجاستی که
در بین نماز دیده است پیش از نماز با او بوده است بلکه احتمال بدهد که در بین نماز
بهم رسیده باشد یا آنکه معلوم باشد که حال بهم رسیده مثل آنکه بول یا فضله حیوانی
که بول و فضله او نجس باشد در بین نماز بآن برسد در این صورت واجب است که جامه
نجس را دور بیندازد و عورت را بجامه دیگر بپوشاند یا آنکه ازاله آن نجاست را
بکند و نماز را تمام کند بشرط آنکه دور انداختن جامه یا ازاله نجاست باعث فعلی که
باطل کننده نماز باشد مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن یا سخن گفتن نشود و اگر باعث
یکی از اینها بشود در این صورت باید نماز را بر هم زند و بعد از ازاله نجاست نماز را
از سر بگیرد و هر گاه در بین نماز نجاستی ببیند خواه علم داشته باشد باینکه
پیش از نماز با او بوده یا علم نداشته باشد لکن وقت تنگ باشد از اینکه ازاله
نجاست را بکند و نماز را از سر بگیرد در این صورت باید نماز را تمام کند و احوط
آنست که بعد از آن قضا هم بکند **مسئله چهارم** زنی که تربیت کننده پسر
صغیر باشد و یک جامه بیشتر نداشته باشد در این صورت کفایت میکند که روزی
یک دفعه آن جامه را بشوید و بعد از آن هر بولی که آن طفل در آن جامه بکند تا روز
دیگر آن وقت بخشیده شده است با آن نماز میتواند بکند و آنچه بخشیده شده
است همین بول او است که بجامه آن برسد پس اگر غایط او بجامه او برسد یا بول او
ببدن او برسد شستن آنها از برای هر نمازی واجب است و در هر وقت از روز که
بخواهد آن یک نوبت شستن را بعمل آورد جایز است لکن افضل آنست که آن یک
نوبت را آخر روز باشد که چهار نماز را با طهارت جامه یا کمی نجاست آن در یابد اکثر

واکثر فقها گفته اند که زنی که تربیت کننده دختر صغیره باشد و یک جامه داشته باشد نیز در این حکمی که گفته شد مثل زنیست که تربیت کننده پسر صغیر باشد و جمعی گفته اند که این حکم مختص به پسر است پس زنی که تربیت کننده دختر صغیره باشد باید از برای هر نمازی جامه را بشوید هرگاه بان بول کرده باشد این قول احوط است مسئله پنجم هر چیز که عورت مرد را بتنهائی نپوشاند مثل کلاه و عرقچین و بند زیر جامه و بند چاقو شود و بند جوراب و کفش و چکمه و مانند اینها و نجس باشد هرگاه با او باشد نماز با این صورت دارد و صحیح است خواه انرا پوشیده باشند یا انکه همراه برداشته باشند بشرط انکه نجاست آن بجامه یا بدن سرایت نکند که انها را نجس کند و همچنین هرگاه دستمال نجسی که کوچک باشد همراه کسی باشد یا در جیبان باشد نماز صحیح است و همچنین هرگاه چاقوی نجس یا قلمدان نجس یا کارد نجس یا پول نجس یا انگشتر نجس و مانند اینها همراه او باشد نماز او صحیح است و همچنین هرگاه برگ نجس یا علف نجس و مانند اینها همراه او باشد نماز او صحیح است و همچنین هرگاه کوزه یا شیشه که در ان نجاستی باشد که بجامه یا بدن نرسد همراه داشته باشد نماز او صحیح است و اظهر انست که عمامه هرگاه نجس باشد نماز با ان باطل است و مستحب است تطهیر هر چیزی که نجاست ان در نماز بخشیده شده است مثل این چیزهائی که ذکر کردیم مسئله ششم بدانکه خون قروح و جروح یعنی خون دمل و خون زخمهائی از مثل شمشیر و کارد و چوب و سنگ بهم میرسد در نماز بخشیده شده است یعنی هرگاه در جامه یا بدن باشد باعث بطلان نماز نمیشود و نماز صحیح است و ازاله ان بجهت نماز واجب نیست خواه کم باشد یا بسیار و خواه همیشه بیاید یا بعضی از اوقات بیاید و بعضی از اوقات قطع شود و خواه

ازاله ان دشوار باشد یا آسان و تا آن جراحت خوب نشود خونی که از ان می آید بخشیده شده است و کم بودن ان خون نیز واجب نیست و بدا کردن جامه و بستن موضع زخم بطریقی که مانع از بیرون امدن خون باشد نیز واجب نیست و خون بواسیر از قروح است و بخشیده شده است در نماز ولکن احوط آنست که انرا ازاله نمایند و مستحب است که صاحب دمل و زخم هر روز یکدفعه جامه خود را بشوید و اما شستن بدن پس ان مستحب نیست و هرگاه خون دمل یا زخم با نجاستی دیگر ملاقات کند بخشیده نخواهد بود بلکه نماز با ان باطل خواهد بود و هرگاه ان خون با چیز پاکی مثل آب یا عرق یا چرک ملاقات کند پس در این صورت جمعی گفته اند که نماز با ان آب یا عرق یا چرک باطل است و جمعی گفته اند که صحیح است خصوصا مثل چرکی که غالب اوقات با خون ممزوج بهم بیرون می اید و مثل عرق که غالب اوقات انسان در هوای گرم مبتلا است و قول اول احوط است و هرگاه خون از موضع جراحت تعدی کند و بموضع دیگر از بدن یا جامه برسد جمعی گفته اند که در این صورت بخشیده نشده است و ازاله ان واجب است و بعضی گفته اند که هرگاه بخودی خود تعدی کرده باشد ازاله ان واجب نیست و احوط قول اول است مسئله هفتم هر خونی که کمتر از درهم بغلی باشد در جامه یا بدن باشد نماز با آن صحیح است و ازاله ان واجب نیست بشرط انکه خون حیض و نفاس و استحاضه نباشد و احوط انست که خون سگ و خوک و کافر هم نیز نباشد که ازاله سه خون اول واجب است و نماز با اینها صحیح نیست اگرچه کمتر از درهم بغلی باشد و عفو در صورتیست که خون کمتر از درهم بغلی باشد چنانچه گفتیم پس اگر بقدر درهم یا زیاده بر باشد ازاله ان از جامه یا بدن واجبست و نماز با ان صحیح نیست

نیست و مراد بدرهم بغلی در اینجا مسافت است و مبنا آن بنابر اظهر و اشهر بقدر کودی کف دست است پس خونی که کمتر از این مقدار باشد و از شش خون نباشد نماز با آن صحیح است چنانچه گفته شد و هرگاه متفرق باشد در بدن یا در لباس یا در چند جامه یا در بدن و جامه هر دو پس اگر بقدری باشد که مجموع آن یعنی همان خون متفرق هرگاه بر روی هم جمع شود کمتر از درهم بغلی باشد بخشیده شده است و نماز با آن صحیح است و اگر بقدر درهم یا زیاده باشد بخشیده نشده است و ازاله آن واجب است و نماز با آن صحیح نیست بنابر اظهر بلکه احوط و بسیاری از مسائل در این مقام هست که همه را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **شرط دویم** آنکه جامه که با آن نماز میکند همه آن یا جزئی از آن از پوست مرده نبوده باشد خواه آن حیوان مرده حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و خواه پوست آن دباغت شده باشد یا نشده باشد و خواه آن جامه که از پوست مرده است بتنهائی عورت را بپوشاند یا نپوشاند و خواه آن مرده بخودی خود مرده باشد یا او را بغیر طریق شرعی کشته باشند که در همه این صورت نماز در آن باطل است و تفصیل احکام پوست را در کتاب طهارت ذکر کردیم و جمعی گفته‌اند که اگر اجزای مرده را در نماز همراه نگاه دارد که جامه یا جزء جامه نباشد باز نماز باطل است و این احوط است و نماز کردن با شپش و کیک و پشه و مانند اینها اگر مرده باشند باتفاق همه علما صحیح است و مثل پوست مرده است در باطل بودن نماز با آن همه اجزای مرده از اجزائی که حیوة در آن حلول نموده باشد بلی اجزائی که حیات در آن حلول نکرده باشد نماز با آن صحیح است بشرط آنکه اینها از مرده حیوان حلال گوشت باشد لکن اگر مو و پشم و کرک بوده باشد

باشد هرگاه اینها را از مرده کنده باشند شستن آنها واجب است چنانچه در کتاب طهارت بتفصیل گذشت و بعضی از مسائل را اینجا هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **شرط سیم** آنکه جامه که با آن نماز میکند از پوست و مو و پشم و کرک و پر حیوان حرام گوشت نباشد مثل روباه و شیر و پلنگ و سمور و غیر اینها خواه بطریق شرعی او را کشته باشند یا نه و خواه پوست او را دباغت کرده باشند یا نه و خواه آن جامه بتنهائی عورت را بپوشاند یا نپوشاند مثل بند زیرجامه و کلاه و جوراب و مانند اینها پس اگر کسی نماز کند در جامه که از پوست یا مو یا پشم یا کرک یا پر حیوان حرام گوشت باشد نماز او باطل است بلی دو حیوان حرام گوشت است که استثنا شده است و نماز در پوست و کرک آن دو صحیح است اول خز است که نماز در پوست و کرک آن صحیح است و بعضی گفته‌اند که مراد کوچکتر از سگ آبی است هرگاه اهل عرف و صاحبان وقوف آن را خز بگویند و از آن حیوان باشد نماز با آن صحیح است و اگر حیوان جداگانه حرام گوشت باشد که غیر از خز باشد نماز با آن باطل است و بعضی از پوستهای خز که دم دارد و بیخ دم از استخوان دارد از استخوان آن باید اجتناب کرد دویم سنجاب است که نماز در پوست و کرک آن صحیح است بنابر اشهر و اظهر لکن کراهت دارد و جمعی گفته‌اند که نماز با آن باطل است و این احوط است و کفایت میکند در شناختن خز و سنجاب اینکه اگر اهل عرف و تجار و اهل خبره خز و سنجاب بگویند و صحیح بودن نماز در سنجاب در وقتی است که از طریق شرعی کشته باشند بجهة آنکه از حیواناتی است که خون جهنده دارد و لکن همین که از دست مسلمان گرفته شود کفایت میکند و نماز با آن صحیح است و تفصیل احکام پوست در کتاب طهارت ذکر شد احوط آنست که

اینکه از نماز کردن در پوست حواصل و قاقم اجتناب شود و در این مقام چند مسئله
که باید ذکر نمائیم **مسئلهٔ اول** بدانکه صحیح نیست نماز در پوست و موی سمور و
خرگوش و روباه بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته‌اند که نماز در اینها صحیح است و
این ضعیف است **مسئلهٔ دویم** صحیح نیست نماز در جامه که از مو و پشم
حیوان حلال گوشت با مو و پشم حیوان حرام گوشت که غیر از خز و سنجاب باشد با هم
بافته باشند یا آنکه از موی خز و سنجاب با موی سایر حیوانات حرام گوشت با هم
بافته باشند **مسئلهٔ سیم** هرگاه موی انسان یا ناخن یا عرق یا چرک یا شیر
یا آب دهان یا آب دماغ یا اشک چشم یا وذی یا مذی او در جامه یا بدن باشد
خواه از خود شخص باشد یا از غیر خود و با آن نماز کند صحیح است باتفاق همهٔ
مجتهدین و هرگاه زنی موی گیسوان خود را بموی زنی دیگر پیوند کند اگرچه بیگانه
باشد نماز با آن صحیح است **مسئلهٔ چهارم** جمعی گفته‌اند که صحیح نبودن نماز
در مو و پشم و پر حیوان حرام گوشت مخصوص است بصورتی که اینها لباس یا جزء لباس شده
باشد پس اگر نه لباس باشد و نه جزو لباس بلکه مثل موئی باشد که از حیوان حرام گوشت
بجامه یا بدن چسبیده باشد یا مثل فضله باشد از فضلات آن که بجامه یا بدن رسیده
باشد هرگاه آن حیوان حرام گوشت نجس العین نباشد و آن فضله هم پاک باشد مثل
عرق و آب دهان و شیر آن پس در این صورت نماز با اینها صحیح است و این قول قوتی دارد
و جمعی گفته‌اند که نماز با اینها در این صورت باطل است و این قول موافق احتیاط است
مسئلهٔ پنجم هرگاه دستهٔ شمشیر یا کارد یا چاقو یا شاخ دهنه از استخوان فیل
یا از پوست لاک پشت یا از پوست سوسمار یا از صدف یا مانند اینها بوده باشد و همراه

باشد و همراه نماز کننده بوده باشد که متصل بجامهٔ او نبوده باشد یا آنکه گاهی
بجامهٔ او بر خورد مثل دستهٔ شمشیر و کارد که بر کمر او باشد یا آنکه مثل خاتم بوده باشد
که آن را در قلمدان یا در کیسه بگذارند و آن قلمدان یا کیسه را همراه نگاه دارند
نماز او صحیح است بلکه اگر متصل بجامه هم باشد اقرب آنست که صحیح است اگرچه
احوط اجتناب است **مسئلهٔ ششم** نماز کردن با پشه و مگس و شپش و مورچه و کیک
و زنبور و مانند اینها خواه زنده باشد و خواه مرده صحیح است و همچنین هرگاه
موم یا قرمز یا عسل یا ابریشم و مانند اینها همراه باشند نماز صحیح است **مسئلهٔ
هفتم** بدانکه صدف حیوان حرام گوشت است لکن نماز کردن با دُر و مروارید
که در جوف آنست صحیح است **مسئلهٔ هشتم** نماز کردن در پوست حیوان حلال
گوشت باشد صحیح است اگرچه آن را دباغت نکرده باشند بشرطی که آن را بطریق
شرعی کشته باشند و نیز صحیح است نماز کردن در جامه که از مو یا کرک یا پشم حیوان
حلال گوشت باشد اگرچه آن حیوان مرده باشد بشرطی که موضع اتصال کرک
و مو و پشم را بشویند هرگاه آنها را از آن حیوان مرده کنده باشند چنانچه پیش گفتیم
و نیز صحیح است نماز کردن در جامه که بافته باشند از چیزی که از زمین روئیده باشد
مثل کتان و پنبه و علف **مسئلهٔ نهم** هرگاه در لباس شک شود که آیا
از کرک یا مو یا پشم حیوان حرام گوشت است یا از حیوان حلال گوشت است اقرب
آنست که نماز در آن جایز است چنانچه جمعی گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که نماز در آن باطل است
و این قول موافق احتیاط است و در این مقام چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة
النجاة ذکر نموده‌ایم **شرط چهارم** آنکه جامهٔ که مردان در آن نماز می‌کنند

میکنند از ابریشم خالص نباشد پس پوشیدن جامه که از ابریشم خالص باشد از برای مردان
حرام است اگرچه در غیر حال نماز باشد و نماز آنها در ان باطل است مگر در حال ضرورت
مثل دفع سرما باشد یا بود در حال جنگ که در این دو موضع پوشیدن ان از برای
مردان جایز است و نماز آنها در آن صحیح است و در اینجا چند مسئله دیگر هست
که باید ذکر شود **مسئله اول** بدانکه حرمت پوشیدن و بطلان نماز در جامه ابریشم
مختص است بصورتی که همان ابریشم خالص باشد پس اگر مخلوط باشد مثلا با ریسمان
یا پنبه اگرچه ده و دو بلکه ده یک ان از ریسمان یا پنبه باشد پوشیدن ان جایز و
نماز در ان صحیح است **مسئله دویم** هر گاه حریر را بغیر حریر بدوزند حرمت بر طرف
نخواهد شد خواه پارچه از ریسمان را مثلا بر دگمه حریر بدوزند بطریقیکه هر دو یک
پارچه شود یا بر دگمه ان بطریق چکن دوزی ریسمان بدوزند بطریقیکه همان پارچه
را فرو گیرد و هر گاه پارچه که از ریسمان بوده باشد با ابریشم چکن دوزی نمایند بطور
که ابریشمها در خیز یکدیگر متصل شود همان پارچه را بپوشانند در این صورت
احوط بلکه اظهر انستکه پوشیدن ان حرام و نماز در ان باطل است و هر گاه روپه جامه
یا پارچه ریسمانی یا غیر ان از چیزهائی که پوشیدن ان جایز است بوده باشد و آستر
ان حریر خالص باشد یا بر عکس باشد پوشیدن ان حرام و نماز در ان باطل است و هر گاه
ابریشم را بدون بافتن بعوض پنبه در میان رویه و استر گذارند ضرر ندارد اگرچه احوط
اجتناب است و هر گاه پارچه حریر خالص را در میان رویه و استر بجای پنبه گذارند
پوشیدن ان حرام و نماز در ان باطل است **مسئله سیم** بدانکه پوشیدن جامه
حریر خالص از برای زنان جایز است و نماز انها در ان صحیح است خواه در حال اختیار باشد یا در حال

[illegible]

باشد یا در حال اضطرار بلی دور نیست که نماز کردن انها در ان مکروه باشد
چنانچه بعضی تصریح کرده اند بان **مسئله چهارم** بدانکه بر ولی کبیره
و مجنون واجب نیست که انها را از پوشیدن حریر خالص منع نماید و بعضی گفته اند
که واجب است و ان ضعیف است **مسئله پنجم** هر چیز تنهائی عورت را نپوشاند
مثل کلاه و جوراب و عرقچین و بند زیر جامه و مانند انها هر گاه از حریر خالص
باشد مشهور و اقرب انستکه پوشیدن ان از برای مردان جایز و نماز با ان صحیح
است لکن مکروه است و جمعی گفته اند که پوشیدن ان حرام و نماز با ان باطل است و این
موافق احتیاط است **مسئله ششم** بدانکه جایز است از برای مردان همراه نگاه داشتن
حریر در نماز و سوار شدن بران و فرش کردن ان و بر روی ان نشستن و خوابیدن و نماز
کردن بر روی ان بنا بر اشهر و اظهر اگرچه احوط انستکه بر روی ان نماز نکنند و جایز است
تکیه کردن بر متکای حریر و لحاف حریر را بر روی خود انداختن **مسئله هفتم** هر
گاه شک شود در جامه که ایا از حریر است یا نه پس ظاهر اینست که نماز کردن در ان
جایز نیست **مسئله هشتم** ظاهر انستکه جایز است که تکمه قبا و پیراهن و قیطون ان و
چاک پیراهن از ابریشم باشد اگرچه احوط اجتناب است و بدانکه جایز است که سجاف
قبا از حریر باشد و نماز با ان صحیح است بنا بر مشهور و اقوی و احوط آنستکه آن سجاف در
چهار انگشت که بیکدیگر ضم شده باشد بیشتر نباشد **مسئله نهم** بدانکه کج ان
ابریشم است و پوشیدن ان از برای مردان حرام و نماز انها در ان باطل است و در اینجا
چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **شرط پنجم** انستکه جامه
که مرد با ان نماز میکند از طلا نباشد پس پوشیدن جامه طلا از برای مردان حرام است خواه

[illegible]

خواه در نماز و خواه در غیر آن باتفاق علما و نماز اینها در آن باطل است بنابر مشهور و اقوی و
در چیزی که بتنهائی عورت را نپوشاند و از طلا باشد مثل کلاه و بند زیرجامه و جوراب
و مانند اینها خلاف و اشکال است و احوط آنست که پوشیدن آن حرام و نماز در آن باطل است

۲ باب سکه

و همراه نگاه داشتن طلا خواه سکه دار باشد یا نه که در حال نماز جایز است و نماز با آن
صحیح است و هرگاه در جامه که از ریسمان باشد نخ طلا بافته باشند که نخ طلای آن بسیار
کم باشد یا آنکه پولک طلا ببعضی از مواضع آن دوخته باشند در این صورت دور
نیست که ضرر نداشته باشد و همچنین هرگاه تکمه قبا و پیراهن و مثل آن از طلا
باشد دور نیست که ضرر نداشته باشد اگرچه احوط اجتناب از همه اینها میباشد
و نیز احوط اجتناب از سجاف طلا است و بر مرد حرام است که انگشتر طلا بدست نماید و
نماز با آن باطل است بنابر اشهر و اظهر و بدانکه در جامه طلا فرق نیست که تنها آن که
آن جامه از آن بافته شده همان طلا باشد یا طلا را بر دیگران مالیده باشند بنابر
اقرب و در انگشتری که در دیگر آن طلا باشد خلاف است و احوط اجتناب است و بدانکه
از برای زنان پوشیدن جامه طلا و نماز کردن در آن جایز است و در اینجا چند مسئله
دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **شرط ششم** آنکه جامه که مرد و زن
در آن نماز میکنند غصبی نباشد پس پوشیدن جامه غصبی حرام و نماز در آن باطل
است هرگاه علم داشته باشد باینکه آن جامه غصبی است و اکثر گفته اند که فرق نیست
در بطلان نماز در جامه غصبی میان آنکه عورت را بآن جامه غصبی میان آنکه عورت را
بآن جامه غصبی پوشانیده باشد و جمعی گفته اند که هرگاه عورت را بآن نپوشانیده باشد
نماز آن صحیح است و احوط قول اول است و جمعی گفته اند که اگر تکمه قبا یا پیراهن و مثل

جامه غصبی

یا بغیر آن پوشانیده باشد

و مثل آن تا اینجا آن غصبی باشد یا انگشتر غصبی در دست داشته باشد بلکه اگر ورقه
یا ابریشمی که بآن جامه را میدوزند غصبی باشد نماز باطل است و جمعی گفته اند
که نماز در اینها هرگاه غصبی باشد صحیح است و قول به بطلان احوط است و هرگاه کسی
چیز غصبی همراه داشته باشد خواه پول غصبی باشد یا غیر آن و با آن نماز کند
اکثر گفته اند که نماز آن صحیح است و جمعی گفته اند که باعث بطلان نماز است در
وسعت وقت نماز و جمعی گفته اند که باعث بطلان است مطلقا خواه وقت وسعت
داشته باشد یا نه و این قول موافق احتیاط است و بدانکه نماز کردن بر روی
فرش غصبی یا سجده کردن بر آن باعث بطلان نماز است و هرگاه کسی جاهل باشد
بغصبی بودن جامه و با آن نماز کند و بعد از آن علم بهم رساند که این جامه غصبی است
نماز آن صحیح است و هرگاه اول کسی علم داشته باشد بغصبی بودن جامه و لکن در
وقت نماز فراموش کند و با آن نماز کند نماز آن بنابر اظهر صحیح است و بعضی گفته اند
که باطل است و اعاده آن لازم است و این ضعیف است لکن موافق احتیاط است
و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و احکامی که
در وضو و غسل کردن باب غصبی در کتاب طهارت ذکر کرده ایم در جامه غصبی
نیز جاری است **فصل سیم** در مستحبات جامه نماز کننده است و آن چند چیز است
اول آنکه مستحب است نماز کردن در کفش عربی و آن کفشهای متعارف نیست که همه
پشت پا را بپوشاند و بدانکه صحیح است نماز کردن در چیزهائی که همه پشت پا را
بپوشاند یا بعضی از ساق را گرچه قدر کمی باشد مثل جوراب و کراهتی هم در آن نیست
و اما نماز کردن در چیزی که همه پشت پا را بپوشاند و لکن ساقی از برای آن نباشد

نباشد که مقصر تا بین ساق و قدم و بعضی از ساق را بپوشاند اگرچه قدری کمی از آن نباشد مثل کفش و گیوه و مانند آنها محل خلافست اظهر آنست که نماز در آن صحیح است لکن جمعی گفته‌اند که مکروه است و جمعی گفته‌اند که نماز در آن باطل است و آن موافق احتیاط است **دویم** آنکه مستحب است از برای مرد که همه بدن خود را در نماز بپوشاند مگر اعضائی که عادت بپوشانیدن آنها جاری شده است بر برهنه بودن آن مثل رو و دستها تا بند دست **سیم** آنکه مستحب است از برای مرد که با عمامه نماز کند و عمامه تحت الحنک داشته باشد و عمامه بر سر گذاردن در غیر حال نماز هم مستحب است و از حضرت رسول مرویست که فرمودند دو رکعت نماز با عمامه افضل است از چهار رکعت نماز بی عمامه و ترک تحت الحنک مکروه است و بعضی از علما گفته‌اند که دور نیست که در امثال این اعصار که بکلی تحت الحنک ترک شده است قرار دادن آن از جمله لباس شهرت که مذمت آن در اخبار وارد شده است بوده باشد و ترک آن بهتر باشد با اینکه ترک آن مکروه باشد و بعضی گفته‌اند که چون در این زمانها تحت الحنک ترک شده است اگر کسی آنرا قرار دهد باعث این میشود که مردم غیبت او را میکنند از این جهت ترک آن بهتر است **چهارم** آنکه مستحب است که مرد در جامه سفید نماز کند و جامه او از پنبه و کتان باشد بلکه پوشیدن جامه سفید در غیر نماز هم مستحب است و بعضی گفته‌اند که از برای زن هم نیز مستحب است که در نماز جامه سفید پوشد **پنجم** آنکه مستحب است جامه مرد ممزوج با ابریشم نباشد چنانچه جمعی گفته‌اند و باقی مستحبات را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ام **فصل چهارم** در مکروهات جامه نمازکننده است و آن چند چیز است **اول** آنکه جامه سیاه پوشد که نماز کردن

در آن مکروه هست مگر عمامه و عبا و چکمه که این سه چیز هرگاه سیاه باشند کراهت ندارد و بدانکه پوشیدن جامه سیاه غیر از این سه چیز در غیر نماز هم مکروه هست و دور نیست که کراهت شامل زن هم بشود چنانچه بعضی گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که کراهت مختص بمرد است و کراهت در کلاه سیاه بیشتر است خواه در نماز باشد یا در غیر نماز و لکن در این کلاههائی که از پوست سیاه است و کلاه آن چیز دیگر است بعضی از علما اشکال کرده‌اند که آیا آن داخل کلاه سیاه است که سر گذاردن آن مکروه است یا داخل آن نیست احتیاط آنست که آنرا بر سر نگذارند و بعضی از علما گفته‌اند که دور نیست که پوشیدن لباس سیاه در ماتم حضرت سید الشهداء ع مکروه نباشد **دویم** آنکه نماز کند و در دست او انگشتر آهن باشد یا آهنی همراه او باشد که ظاهر باشد از کارد و شمشیر و خنجر و زنجیر و غیر اینها لکن اگر پنهان باشد در غلافی یا چیز دیگر کراهتی ندارد و در حال ضرورت نیز مثل خوف از دشمن کراهتی ندارد و جمعی گفته‌اند که هرگاه آهنی همراه او باشد که ظاهر باشد نماز او باطل است و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است **سیم** آنکه زن نماز کند در خلخالی که صدادار باشد خواه در دست او باشد یا در پای او و پس هرگاه صدائی نداشته باشد مکروه نخواهد بود **چهارم** آنکه نماز کند در جامه کسانی که اجتناب از نجاست نمیکنند **پنجم** آنکه نماز کند در جامه که کافران جامه را بافته باشد یا دوخته باشد و بعضی گفته‌اند که دور نیست که نماز کردن در جامه‌هائی که در آن علم کفار است مثل پکرس و ناهوت و مانند اینها مکروه نباشد نظر بکثرت مبتلا بودن مؤمنین و اجتناب نکردن آنها در همه عصرها و همه ولایتها و بعضی دیگر

دیگر گفته‌اند که نماز در جامه‌ای که عمل کافر است جایز نیست مگر بعد از شستن آن و این
قول ضعیف است و تفصیل این مسئله را در کتاب طهارت ذکر کردیم **ششم** آنکه
نماز کند در جامهٔ کسی که از غصب کردن مال مردم مضایقه نداشته باشد و باقی
مکروهات را در کتاب سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **مبحث چهارم** در مکان نماز
است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه مکان نماز واجب است که
مباح بوده باشد به این طریق که از زمینهائی باشد که مالکی نداشته باشد چون زمینهای
موات یا آنکه از زمینی باشد که ملک نمازکننده باشد بحسب عین یا منفعت یا مأذون
از جانب مالک آن بوده باشد یا باذن صریح یا اذن فحوی یا اذن شاهد حال و اذن
صریح مثل آنکه مالک آن گفته باشد که در این ملک من نماز بکن و اذن فحوی مثل
آنکه کسی دیگری را به مهمانی بخانهٔ خود برده که در این صورت معلوم است که صاحب
خانه راضی است که آن مهمان در خانهٔ او نماز بکند و اذن شاهد حال مثل آنکه از
قراین و احوال ظن حاصل شود برضای صاحب ملک و ظن برضای مالک در اذن شاهد حال
بنابر اشهر و اقرب کفایت میکند و جمعی گفته‌اند که در اذن شاهد حال شرط است
که یقین حاصل شود برضای مالک و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است و
بدانکه ظاهر این است که خلافی در میان مجتهدین نیست در صحیح بودن نماز در باغهائی
که دیوار ندارند و در صحراها و کاروانسراها و حمامها و آسیاها و دشتها و مانند
اینها هرگاه مغصوب نباشند و از نماز کردن در آنها ضرری بصاحب آنها نرسد و قرینه
نباشد که دلالت کند بر راضی نبودن صاحب آنها بلی هرگاه مظنهٔ ضرر باشد
که در آن زراعت شده باشد نماز کردن در آن باعث ضرر رساندن بزراعت باشد

بزراعت باشد در این صورت نماز کردن در آن جایز نخواهد بود و همچنین هرگاه قرینه
باشد که دلالت کند بر راضی نبودن صاحب ملک بنماز کردن این شخص در آن مثل
آنکه در میان ایشان دشمنی باشد در این صورت نیز نماز کردن آن شخص در آن هم جایز نخواهد
بود و بدانکه در زمینی که مال سفیه یا دیوانه یا صغیر باشد و از نماز کردن در آن
ضرری به آن نرسد و ظن برضای ولی آنها بوده باشد میتوان در آن نماز کرد مثل آنکه
شخصی بجهت کاری بخانهٔ صغیر برود و در آنجا نماز کند یا در زمین صغیر که زراعت
در آن نشده باشد نماز گذارد و بدانکه نماز در مکان غصبی با علم بغصبی بودن
آن باطل است بنابر مشهور و اقوی و سید مرتضی و ابو الفتح کراجکی و بعضی دیگر
گفته‌اند که نماز در صحراهائی که غصب شده‌اند جایز است و این قول ضعیف است
و هرگاه کسی جاهل بغصبی بودن مکان باشد یا آنکه اول میدانسته که این مکان
غصبی است لکن در وقت نماز فراموش کرده در این صورت نماز او صحیح است و بعضی
گفته‌اند که در صورت فراموشی واجب است که نماز را اگر وقت باقی است اعاده
کند و اگر وقت گذشته قضا نماید و این قول ضعیف است لکن موافق احتیاط است
و هرگاه کسی جاهل باشد باینکه نماز در مکان غصبی باطل است اگرچه بداند که
این مکان غصبی است در این صورت اگر اصلاً احتمال اینکه نماز در مکان غصبی باطل
است ندهد و بخاطر او خطور نکند در این صورت اقرب این است که نماز او صحیح است
و اگر این احتمال را بدهد و با وجود این نماز کند نماز او باطل است و کسی که در مکان غصبی
محبوس باشد و نتواند از آنجا بیرون رود نماز او در آن مکان صحیح است و هرگاه کسی
در زیر خیمهٔ غصبی نماز کند لکن اصل زمین مباح باشد نماز او صحیح است و همچنین

وهم چنین اگر سقف مکانی که در ان نماز میکند از خشت و گل یا چوب غصبی ساخته شده باشد واصل ان مباح باشد نماز او صحیح است وهمچنین است هرگاه زمینی که در ان نماز میکند مباح باشد لکن دیوارهای ان غصبی باشد نماز او در ان صحیح است وبدانکه باطل است نماز کردن بر فرش غصبی یا تخت غصبی اگرچه انها بر زمین مباح بوده باشد وهمچنین باطل است نماز کسیکه سوار بر حیوان غصبی یا زین غصبی باشد یعنی اگر در حال سواری نماز کند نماز او باطل است ونیز باطل است نماز کردن بر فرش مباح یا تخت مباح هرگاه انها بر زمین غصبی باشند وهرگاه صاحب ملک بعد از انکه ملک او را غصب کرده باشند اذن بدهد بغاصب یا بغیر ان که در ملک ان نماز کند نماز انشخص که صاحب ملک با ان اذن داده در اینجا صحیح است وبدانکه در بطلان نماز در مکان غصبی فرقی نیست میان انکه عین انمکان را غصب کرده باشند یا منفعت انرا غصب کرده باشند پس اگر شخصی خانه کسی را چند روز غصب کند که در اینجا بنشیند وبعد از ان بصاحبش رد کند که این غصب منفعت خواهد بود در این صورت نیز نماز در ان خانه مادامی که ان غاصب انرا در تصرف دارد باطل است ونیز هرگاه کسی از راه دروغ ادعا کند که این خانه را من بفلان مدت اجاره کرده ام وباین ادعای دروغ انخانه را بگیرد مادامی که در تصرف اوست مغصوب است ونماز در ان خانه باطل است ونیز هرگاه از راه دروغ ادعا کند که صاحب اینخانه که فوت شده است در هنگام مردن وصیت کرده است که من تا فلان مدت در اینخانه ساکن باشم وباین ادعای دروغ انخانه را تصرف کند مادامیکه در تصرف اوست غصب است ونماز در ان باطل است وبدانکه فرقی نیست در بطلان نماز در مکان غصبی میان انکه ان نماز

ان نماز واجب باشد یا مستحبی باشد ونیز در نماز واجب فرقی نیست میان انکه نماز پنجگانه شبانه روزی باشد یا غیر ان وبدانکه حکم نماز کردن در مکان وقف ومکان مجهول المالک که غصب شده باشد مثل حکم وضو ساختن از آب وقف واب مجهول المالک است که غصب شده باشند بتفصیلیکه در کتاب طهارت در مبحث وضو گفتیم بدون تفاوت وهمچنین باقی احکامی که در وضو گرفتن از اب غصبی گفتیم در نماز کردن در مکان غصبی نیز ان احکام جاریست وتفاوتی نیست ودر اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم مسئله دویم بدانکه مشهور میان متاخرین انستکه هرگاه مرد در موضعی نماز کند که در پهلوی او یا پیش روی او زنی نماز بکند وحایلی در میان انها نباشد یا مقدار ده ذراع بذراع دست فاصله میان انها نبوده باشد در این صورت نماز هر دو مکروه است هرگاه هر دو مقارن هم شروع بنماز بکنند یعنی یکمرتبه تکبیرة الاحرام را بگویند واگر یک کدام پیش از دیگری داخل نماز شده باشد در نماز او کراهتی نخواهد بود وان دیگری که بعد از ان داخل نماز شده نمازش مکروه خواهد بود چنانچه جمعی از انها گفته اند ودر صورتی که در میان ایشان حایلی باشد که مانع از رویت بوده باشد مثل دیوار یا پرده یا انکه مقدار ده ذراع فاصله بوده باشد پس در این صورت کراهتی نخواهد بود وهمچنین هرگاه مرد مقدم بر زن باشد اگرچه بقدر یک وجب باشد نیز کراهتی نخواهد بود وفرقی نیست در کراهت میان انکه زن محرم آن باشد یا نامحرم ومیان انکه زوجه یا کنیز او باشد یا نه ومیان انکه نماز جماعت بکنند یا فرادی بکنند ومیان انکه نماز هر دو واجب

واجب باشد یا مستحبی یا نماز یک کدام واجب باشد و دیگری مستحبی و اکثر فقها
گفته‌اند که اگر زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز کند خواه میان ایشان فاصله نباشد یا
ده ذراع هم میان ایشان فاصله نباشد نماز هر دو باطل است هرگاه مقارن هم شروع
در نماز کرده باشند و اگر یک کدام پیشتر داخل نماز شده باشد و دیگری بعد
از آن داخل نماز شده باشد نماز آنکه بعد داخل شده باطل خواهد بود چنانچه
جمعی از ایشان گفته‌اند و قول اول در نزد حقیر قوتی دارد ولکن قول دویم موافق احتیاط
است و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **مسئلهٔ
سیم** بدانکه واجب است که مکان نماز خالی باشد از نجاستی که تعدی بجامه یا بدن
کند که اگر تعدی بجامه یا بدن نکند مثل نجاست خشک ضرر ندارد مگر در جای سجود
پیشانی که باید از هر نجاستی اگرچه خشک باشد خالی باشد و هرگاه مکان نماز
نجس باشد بخونی که در نماز بخشیده شده است و کمتر از درهم بغلی باشد چنانچه
پیش بتفصیل گفتیم سرایت آن خون بجامه یا بدن ضرر ندارد بنا بر اظهر و بعضی
گفته‌اند که واجب است که مکان نماز از این خون نیز خالی باشد و این ضعیف است
لکن موافق احتیاط است و هرگاه مکان نماز و جای سجده نجس باشد لکن جامهٔ
پاکی را بر روی آن موضع بیندازد و بر روی آن نماز کند نماز صحیح است و در اینجا چند
مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **مسئلهٔ چهارم**
بدانکه جایز نیست که کسی نماز واجبی را خواه از پنج گانه شبانه روزی باشد یا غیر آن
خواه در سفر باشد یا در حضر بر روی حیوانی که بر پشت آن سوار است بکند یا در
حال راه رفتن بر زمین بکند مگر در حال اضطرار مثل خوف از دشمن یا حیوان درنده

مکان نماز

درنده و مانند اینها که در این صورت جایز است سواره یا در حال راه رفتن بجا
بیاورد پس هرگاه در حال سواری یا راه رفتن اگر میتواند رکوع و سجود را بجا بیاورد بر او
واجب است که اینها را بجا بیاورد و اگر نمیتواند از برای اینها بسر اشاره کند و واجب
است که سر فرود آوردن از برای سجود بیشتر باشد از سر فرود آوردن از برای
رکوع و واجب است که در حال سواری یا راه رفتن روی خود را بقبله کند در نماز اگر
ممکن باشد و اگر ممکن نباشد واجب است که در وقت گفتن تکبیرة الاحرام رو بقبله کند
و اگر آنهم ممکن نباشد بهر طرف که اتفاق افتد تکبیرة الاحرام را بگوید و نماز کند
و نمازش صحیح است و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
کرده‌ایم **مسئلهٔ پنجم** جایز است نماز کردن در کشتی خواه واجبی یا مستحبی
و خواه بیرون آمدن از کشتی ممکن باشد یا نباشد بنا بر اشهر و اظهر پس هرگاه ممکن
باشد که از کشتی بیرون آید و در زمین نماز کند و باز داخل کشتی شود یا کشتی
نزدیک بخشکی باشد که تواند نماز را در خشکی دریابد بیرون آمدن و صبر کردن
مستحب است و واجب است که در کشتی ایستاده نماز کند و اگر ممکن نباشد جایز است
که نشسته بکند و واجب است که در کشتی رو بقبله نماز کند و اگر ممکن نباشد واجب
است که تکبیرة الاحرام را با نهایت رو بقبله بگوید **مسئلهٔ ششم** جایز است بجا
آوردن نماز مستحبی در حال سواری و در حال راه رفتن بر زمین خواه در سفر باشد
خواه در حضر و خواه در حال اختیار باشد یا در حال اضطرار و رو بقبله کردن واجب
نیست لکن مستحب است خصوص در تکبیرة الاحرام و از برای رکوع و سجود باشاره
میکند و باید سر فرود آوردن از برای سجود بیشتر باشد از سر فرود آوردن از

اور دن از برای رکوع و واجب نیست اشاره کردن از برای سجده کذاردن
پیشانی بر چیزی که صحیح است سجده کردن بران و اکر نماز مستحبی را در حالتیکه بر
زمین قرار داشته باشد بکند افضل است و در صورتی که بر زمین قرار داشته
باشد باید رو بقبله بجا بیاورد و رکوع و سجود را بعمل اورد چنانچه در مبحث
قبله کفته شد **مسئلهٔ هفتم** واجب است که مکان نماز بطریقی باشد
که نماز کننده بران قرار تواند کرفت و بطریقی باشد که پیشانی بر محل سجده قرار
کیرد پس اکر بر روی خرمن کاه یا علف یا پنبه بایستد نماز کند که پیشانی او بر محل سجده
قرار نکیرد نماز او باطل خواهد بود **مسئلهٔ هشتم** مستحب است برای مرد که نماز
واجب را در مسجد بکذارد و مستحب است که نماز عید روزه و عید قربان را در
ولایات دیکر غیر از مکه در صحرا بکذارند و مشهور و اظهر آنست که افضل آنست برای مرد
آنست که نماز مستحب را در خانه بکذارد و اما زن پس نماز کردن زن در خانه خواه
نماز واجب باشد یا مستحبی افضل است از نماز کردن او در مسجد بلکه نماز کردن
او در حجرهٔ اندرونی افضل است از نماز کردن در حجرهٔ بیرونی و در حجرهٔ بیرونی
افضل است از ایوان منزل و در ایوان افضل است از صحن منزل و در صحن افضل
است از بام منزل و در اینجا چند مسئلهٔ دیکر هست که در سفینة النجاة ذکر
کرده ایم **مسئلهٔ نهم** مستحب است برای نماز کننده که چیزی در برابر روی
خود قرار بدهد و ان حاصل میشود باین که نزدیک دیواری یا پایه بایستد که پیش
روی او باشد یا پالان شتر یا حیوان دیکر را پیش روی خود بکذارد یا جامه
یا سنکی یا عصائی یا امثال اینها بکذارد و اکر کلاه هم بکذارد کفایت میکند بلکه اکر

اذان

اکر هیچ نباشد و خطی بکشد نیز کفایت میکند و مستحب است که آن چیز نزدیک به نماز
کننده باشد و میان آن و نماز کننده بیش از جای کستن اسبی فاصله نباشد **مسئلهٔ
دهم** بدانکه چند موضع است که نماز کردن در آنها مکروه است اول خانهٔ که در آن
شراب یا چیز مست کنندهٔ دیکر باشد دوم جائی که آتشی یا چراغی در پیش روی او باشد
سیم جائی که در برابر روی او آهن یا سلاح بی غلافی باشد چهارم جائی که در برابر آن
صورتی باشد که بر پشتی یا دیوار یا امثال اینها نقش باشد و اکر چیزی بر روی آن
اندازند یا آنکه صورت در طرف چپ یا راست نماز کننده باشد مکروه نخواهد
بود پنجم جائی که در پیش روی انسانی باشد ششم جائی که در برابر آن دری کشاده باشد
بنا بر آنکه جمعی کفته اند هفتم حمام و مراد از آن غیر رخت کن است پس در موضع
رخت کن و در پشت بام حمام نماز کردن کراهتی ندارد هشتم زمین شوره زار
نهم جادهای راه که محل عبور مردم میباشد دهم خانهٔ کبر یا جائی که کبر در آن باشد
و در خانهٔ ارمنی و یهودی یا خانهٔ که ارمنی و یهودی در آن باشد مکروه نیست و
باقی مکروهات را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مبحث پنجم** در بیان اذان
و اقامه است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه کیفیت اذان
این است که اول چهار مرتبه الله اکبر بکوید پس دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله
بکوید پس دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله بکوید پس دو مرتبه حی علی
الصلوة بکوید پس دو مرتبه حی علی الفلاح بکوید پس دو مرتبه حی علی خیر
العمل بکوید پس دو مرتبه الله اکبر بکوید پس دو مرتبه لا اله الا الله بکوید و
کیفیت اقامه نیز باین طریق است مکر آنکه اول دو مرتبه بکوید و در آخر یک مرتبه

یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر
العمل زیاد کند و اشهد ان علیاً ولی الله از اجزاء اذان و اقامه نیست و اگر کسی بقصد اینکه آن
جزء اینها است بگوید از برای آن گناه خواهد داشت و اگر اعتقاد داشته باشد که آن
جزء اینها نیست لکن بجهت آنکه از احکام ایمان است از راه تیمن و تبرک بگوید یا بجهت آنکه
گفتن آن در میان عوام شیعه شیوع پیدا دارد و اگر کسی آن را ترک کند باعث گفتگوی
ایشان میشود باین جهت بگوید در این صورت گناهی ندارد بلکه ثواب خواهد
داشت مسئله دویم مستحب است که اذان را در اول وقت بگوید و آن را بلند
بگوید هرگاه مرد باشد و اگر زن باشد آهسته بگوید و در وقت اذان دو انگشت
خود را در دو گوش خود بگذارد و نیز مستحب است که مؤذن در وقت اذان و
اقامه رو بقبله و با وضو باشد و نیز ایستاده باشد و در بین اذان و اقامه سخن نگوید
و نیز مستحب است که اگر بعد از اقامه سخن بگوید اقامه را دوباره بگوید و نیز مستحب
است که اذان را با تأنی و اقامه را بسرعت بگوید و نیز مستحب است که در میانه
اذان و اقامه فاصله بدهد بدو رکعت نماز کردن یا بیک سجده کردن یا بگفتن الحمد
لله یا سبحان الله یا بنشستن یا بیک گام کنار دادن مسئله سیم مکروه است اقامه
گفتن در وقت سوار بودن یا راه رفتن و لکن اذان گفتن در حال سواری یا راه رفتن
کراهتی ندارد و نیز مکروه است سخن گفتن در بین اذان و اقامه و نیز مکروه است
نگاه کردن بجانب راست و چپ در حال اذان و اقامه مسئله چهارم بدانکه
گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان و اقامه بعد از حی علی الفلاح هم چنانکه مذهب
اهل سنت است حرام است هرگاه بقصد اینکه جزء اذان و اقامه است بگوید و بدون

اذان

و بدون قصد جزئیت مکروه هست و در حال تقیه مباح است مسئله
پنجم بدانکه اذان و اقامه واجب نمیباشند بنا بر مشهور و اقوی بلکه مستحب
اند از برای نمازهای پنجگانه شبانه روزی که از جمله آنها است نماز جمعه از برای مرد
و زن خواه در سفر باشند یا در حضر و خواه بتنهائی نماز بگذارند یا بجماعت
و در نماز جماعت تأکیدش بیشتر است و از برای هیچ نمازی دیگر غیر از نمازهای
شبانه روزی خواه نماز واجب باشد یا مستحب اذان و اقامه مشروع نیست و
حرام است بلکه مستحب است که در نمازهای مثل نماز آیات گرفتن و نماز زلزله و نماز
عید روزه و عید قربان و نماز میت و نماز طلب باران هرگاه اینها را بجماعت
بگذارند در وقت اراده شروع بنماز سه مرتبه الصلوة گفته شود و در گفتن
الصلوة در دو مرتبه اول هرگاه وقف نکنند بهتر است که بنصب باشد لکن
جایز است که برفع بوده باشد مسئله ششم هرگاه کسی میانه دو نماز جمع کند
مثل نماز ظهر و عصر اذان نماز دویم ساقط است خواه آن شخص مسافر باشد یا
حاضر و سقوط در اینجا بمعنی رخصت است پس جایز است که اذان را بگوید لکن ثوابش
کمتر است و بعضی گفته اند که گفتن اذان در این صورت حرام است و آن ضعیف است
لکن موافق احتیاط است پس احوط آنست که جمع کننده میانه دو نماز اذان نماز
دویم را ترک کند و مراد از جمع کردن میانه دو نماز بنا بر اقوی آنست که کسی بعد از
نماز اول بدون فاصله عرفی مشغول نماز دویم بشود و در میانه دو نماز نافله
نکند و تعقیب نخواند پس اگر در میانه دو نماز تعقیب بخواند و نماز نافله بجا آورد
در این صورت جمع کرده نخواهد بود بلکه تفریق خواهد بود چنانچه در مبحث

در مبحث وقت گفتیم پس در این صورت اذان ساقط نخواهد بود خلاصه اینست که جمع میان دو نماز باید بطریقی باشد که در عرف صدق جمع بشود و فاصله زیادی در میان آنها نباشد بطریقیکه در عرف صدق جمع نشود **مسئله هفتم** بدانکه اذان در سفر ساقط است و سقوط نیز در اینجا بمعنی رخصت است چنانچه در مسئله پیش گفتیم **مسئله هشتم** بدانکه در ساقط شدن اذان عصر روز جمعه چند قول است احوط اینستکه اذان را ترک نماید خواه نماز جمعه را بکند یا نه و خواه جمع کند میان دو نماز یا نه **مسئله نهم** هرگاه کسی اذان و اقامه مؤذنی را بشنود که در دست بهم نهد و بخواهد نماز کند خواه پیش نماز باشد یا منفرد باشد که بخواهد خودش تنها نماز کند جایز است که باین اذان و اقامه که شنیده است اکتفا نماید و دیگر اذان و اقامه نگوید و اگر با وجود شنیدن باز اذان و اقامه بگوید مستحب خواهد بود و بعضی گفته اند که جایز نیست که خودش با وجود شنیدن بگوید این قول ضعیف است بلی هرگاه آن مؤذنی که اذان او را شنیده مؤذن نماز جماعت باشد در این صورت با وجود اذان و اقامه گفتن او دیگر شنونده خودش نباید بگوید و در اکتفا کردن باقامه شرط است که بعد از شنیدن اقامه دیگر سخن نگوید که اگر سخن بگوید باید خودش اقامه را بگوید هم چنانکه اگر خودش هم اقامه بگوید باید بعد از آن سخن نگوید مگر آنچه متعلق بدرست کردن صفهای جماعت باشد **مسئله دهم** هرگاه کسی داخل موضعی شود که در اینجا نماز جماعت بشود خواه مسجد باشد یا غیر آن و خواه در بین نماز برسد یا بعد از آن اذان و اقامه از او ساقط است باین معنی که گفتن اینها بنا بر احوط بلکه اقوی جایز نیست بشرطیکه بعضی از اهل آن جماعت اگرچه یکنفر باشد در مکان خود باقی و مشغول نماز یا تعقیب بوده باشد و فرقی نیست میانه آنکه شخصی بقصد درک کردن جماعت باین موضع بیاید یا بقصد فرادی و میان آنکه این نمازیرا که میخواهد بکند بجماعت بگذارد یا بفرادی و میان آنکه آن نمازی که بجماعت شده متحد باشد با نمازی که این شخص داخل شده و میخواهد بکند مثل اینکه هر دو ظهر باشند یا مختلف باشند مثل آنکه نمازی که بجماعت شده ظهر باشد و این شخص بخواهد نماز عصر بکند و هرگاه پیشنماز از اهل سنت باشد اذان و اقامه ساقط نمیشود **مسئله یازدهم** هرکسیکه اذان را بشنود مستحب است برای او که آنرا حکایت کند یعنی آنچه مؤذن میگوید او در پیش خود بگوید بشرطیکه در نماز نباشد پس هرگاه در نماز باشد حکایت کردن آن مستحب نخواهد بود لکن هرگاه حکایت کند نمازش باطل نخواهد شد مگر آنکه یکی از حی علی را بگوید که در این صورت نماز او باطل خواهد شد و بدانکه باقی مستحبات و مسائل و احکام اذان و اقامه را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم

باب دویم در افعال نمازهای واجب شبانروزی است

و آن افعال واجبات دارد و مستحبات دارد پس در اینجا دو مبحث است

مبحث اول در بیان واجبات نماز است که حقیقت نماز عبارت از آنها است و آن هشت چیز است که نیت و تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام باشد و از این هشت چیز واجب پنج چیز از آنها رکن است بتفصیلی که ذکر خواهیم کرد پس در اینجا هشت فصل است **فصل اول** در بیان نیت است و آن رکن است باین معنی که ترک آن خواه از راه عمد باشد یا از راه سهو یا از راه جهل باعث بطلان

اذان و اقامه

بطلان نماز است و واجب است در نیت قصد قربت یعنی قصد کند که این نماز را از
برای رضای خدا و اطاعت امر او میکنم بتفصیلی که در نیت وضو گفتیم و هر گاه قصد
ریا داد در همه نماز یا بعضی از آن داشته باشد یا این که نماز کردن او از جهت ترسیدن
از مردم باشد نماز او باطل است بتفصیلی که در نیت وضو گفته شد و همچنین واجب
است در نیت هر یک از نمازها که تعیین آن نماز بشود که کدام نماز است یعنی نماز
ظهر است یا عصر یا نماز شام است یا خفتن و در نمازهای نافله باید قصد سببیت آن
نافله را اگر بجا می آورد بکند مثل آنکه قصد کند که نماز عید قربان یا دو عید یا نماز نافله صبح
یا نماز استسقا میکنم و واجب است که نیت مقارن تکبیرة الاحرام باشد یعنی آخر
نیت متصل باول تکبیرة الاحرام باشد و واجب است که تا آخر نماز بر حکم نیت باقی
باشد بتفصیلی که در نیت وضو گفتیم و بدانکه اظهر آنست که نیت وجوب یا سنت
یا ادا یا قضا واجب نیست و جمعی گفته اند که واجب است و آن احوط است و در نیت قصد
قصر یا اتمام واجب نیست پس هر گاه کسیکه در سفر باشد نیت نماز ظهر یا عصر
بکند و تعیین عدد رکعت که دو رکعت است نکند نماز او صحیح است اگر چه احتیاط
آنست که قصد قصر را بکند و همچنین احوط آنست که اگر در یکی از چهار موضعی باشد
که مسافر در اینجا مخیر است میانه قصر و اتمام یک کدام از قصر یا اتمام هر کدام را که
اراده دارد بکند در نیت تعیین کند و آن چهار موضع را در مبحث نماز مسافر ان شاء
الله ذکر خواهیم کرد و بدانکه در چند موضع است که عدول کردن از نیتی بنیت
دیگر جایز است یعنی میتوان از نمازی بنمازی دیگر نقل نیت نمود و بیان آن چند
موضع را بعد از این در مقام خودش خواهیم کرد و در اینجا چند مسئله دیگر هست

که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل دوم** در بیان تکبیرة الاحرام
است که آن عبارتست از گفتن الله اکبر بعد از نیت بدون فاصله و آن رکن است
که بترک آن یا زیاد کردن آن مطلقا خواه از راه عمد باشد یا از راه سهو یا از
راه جهل نماز باطل میشود و نباید که همزه الله را مد نمایند و نیز الف لفظ
الله را که میان لام و ها است ظاهر کند و زیاده از حد مد نمایند بطریقی
از وضع لفظ بیرون رود و واجب است که تکبیرة الاحرام را ایستاده و بقبله
بگوید مگر در نمازی که نشسته کرده میشود و هر گاه ماموم تکبیرة الاحرام را
در هنگام رکوع رفتن در بین راه بگوید نمازش باطل است و مستحب است که
در وقت تکبیرة الاحرام گفتن دستها را بحدی بلند کند که برابر رو و نزدیک
گوش برسند و مکروه است که از این حد تجاوز کند و مستحب است که کف دستها
در وقت برداشتن رو بقبله باشد و نیز مستحب است که در وقت برداشتن
دستها همه انگشتان بهم چسبیده باشند چنانکه اکثر مجتهدین گفته اند و
جمعی گفته اند که غیر از انگشت بزرگ که آنرا ابهام میگویند سایر انگشتان باید
بهم چسبیده باشند و لکن انگشت ابهام باید از آنها دور باشد و نیز مستحب است
که ابتدای دست برداشتن مقارن ابتدای تکبیر گفتن باشد و انتهای دست
برداشتن مقارن انتهای تکبیر گفتن باشد که فرود آوردن دستها بعد از تمام
شدن تکبیر باشد و نیز مستحب است که پیش نماز تکبیرة الاحرام را بلند بگوید
و ماموم آهسته بگوید و کسیکه تنهائی نماز کند مخیر است میان آنکه آهسته
بگوید یا بلند بگوید و نیز مستحب است که از برای نماز کنند که شش تکبیر دیگر بگوید

۳۳۸ بگوید غیر از تکبیرة الاحرام که واجب است که همه هفت تکبیر شود پس بدین صورت مخیر
است که هر یک از هفت تکبیر را که میخواهد[2] یعنی تکبیرة الاحرام قرار بدهد لکن
افضل است که تکبیر آخر را تکبیرة الاحرام قرار بدهد و دعاهای چند وارد شده
است که در میان این تکبیرات مستحب است که خوانده شود چنانچه بعد از این ذکر
خواهیم کرد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم

۱۲ از تکبیرات واجبه

فصل سیم در بیان قیام است یعنی ایستادن و آن واجب است با قدرت در نمازهای
واجبی خواه شبانه روزی باشد یا غیر اینها پس بدانکه اقوی آنست که قیام در حال نیت
شرط صحت نماز است و قیام در حال تکبیرة الاحرام رکن است که اگر از راه عمد یا از
راه سهو یا از راه جهل ترک شود نماز باطل میشود و قیام در حال قرائت حمد و سوره
واجب غیر رکن است که اگر از راه عمد ترک نماید نماز باطل میشود و اگر از راه سهو ترک
شود نماز صحیح است و قیام پیش از رکوع که متصل برکوع است آن نیز رکن است پس اگر
کسی نشسته رکوع کند اگرچه از روی فراموشی باشد نماز او باطل است و قیام بعد
از رکوع واجب غیر رکن است پس اگر کسی بطوریکه در رکوع است از روی فراموشی
بسجده رود بدون آنکه سر خود را از رکوع بردارد و راست بایستد نماز او صحیح است
و قیام در حال استعاذه و قنوت و تکبیر رکوع مستحب[2] هر دو باهم جایز است لکن
بجا آوردن این چیزهای مستحب بدون قیام جایز نیست و بدانکه در ایستادن چند چیز
واجب است در حال قدرت اول راست ایستادن پس اگر بدون ضرورت پشت را خم
کند و بایستد نماز او باطل است مگر آنکه بسیار کم باشد بطوریکه در عرف منافات
با راست ایستادن نداشته باشد دوم استقلال یعنی بر خود ایستادن و تکیه نکردن

۲ مستحب است [illegible] منه

قیام

نکردن بر چیزی پس هرگاه تکیه نماید بر چیزی بطوریکه اگر آن را بردارند بیفتد نماز او ۳۳۹
باطل خواهد بود سیم استقرار یعنی ساکن شدن و حرکت بسیار نکردن بطوریکه
که در عرف آن را ساکن نگویند چهارم بر هر دو پا ایستادن پس هرگاه بدون ضرورت
بر یک پا بایستد نماز او باطل است بلی هرگاه یک پا را بردارد و دفعةً بجای خودش
گذارد ضرر ندارد پنجم آنکه پاها را بسیار از یکدیگر دور نکند بطوریکه از حد ایستادن
متعارف بیرون رود و در اینجا چند مسئله است که باید ذکر شود **مسئلهٔ اول**
هرگاه کسی از ایستادن بدون تکیه عاجز باشد باید بر چیزی مثل عصا یا دیوار تکیه
نماید و نماز کند و هرگاه از مطلق ایستادن عاجز باشد واجب است که نشسته نماز
کند و اگر قدری میتواند بایستد و قدر دیگر را نمیتواند هر قدر را که میتواند بایستد واجب
است که بایستد و اگر از نشسته نماز کردن هم عاجز باشد باید بر پهلوی راست بخوابد
رو بقبله بطوریکه خوابانیدن میت در قبر و نماز کند و اگر از خوابیدن بر پهلوی راست
نیز عاجز باشد باید بر پهلوی چپ بخوابد بطوریکه روی او در برابر قبله باشد
و نماز کند و در هر دو صورت رکوع را با اشاره بجا بیاورد و از برای سجود بر
دو اشاره کند اگر تواند و اگر نتواند از برای آن هم اشاره کند و هرگاه از مطلق پهلو خوابیدن
عاجز باشد باید بر پشت بخوابد بطوریکه باطن پاهای او رو بقبله باشد [illegible]
چنانکه محتضر را میخوابانند و از برای رکوع و سجود اشاره کند و جایز بودن
اشاره از برای سجود در صورتی است که نتواند پیشانی خود را بر چیزی که از زمین
بلند باشد چون متکا و مانند آن و اگر باین طریق ممکن باشد باید چنان کند و
در این صورت واجب است که بر روی آن متکا مثلا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

بگذارد و بران چیز سجده کند و این چند صورتی که ذکر کردیم که از برای رکوع
و سجود اشاره کند باید بسر اشاره کند و باید فرود آوردن سر از برای سجود
بیشتر باشد از فرود آوردن آن از برای رکوع و احوط آنست که در وقت اشاره
کردن از برای سجود پیشانی خود را بر چیزی که سجده بران صحیح است بگذارد اگر
ممکن باشد و هرگاه از اشاره کردن بسر عاجز باشد باید اشاره بدو چشم خود کند
باین طریق که بجای رکوع دو چشم خود را برهم گذارد و بجای سر برداشتن از رکوع دو
چشم خود را بگشاید و همچنین بجای سجود دو چشم را برهم گذارد و بجای سر برداشتن
از سجده دو چشم را باز کند و تفصیل این مسائل را با بسیاری از مسائل دیگر در سفینة
النجاة ذکر کرده ایم **مسئلهٔ دوم** بدانکه کیفیت رکوع کردن کسیکه نشسته
نماز میکند آنست که بقدری منحنی شود که پیشانی او مقابل موضع سجود او شود و کمال
میکند که بقدری منحنی شود که روی او مقابل پیش زانوهای او باشد **مسئلهٔ
سیم** مستحب است از برای نماز کننده اینکه در حال ایستادن نظر او بموضع سجود
باشد و هر دو دست را بر هر دو ران گذارد بطریقیکه مقابل زانوها باشد و نیز
مستحب است از برای کسیکه نماز واجب یا مستحب را نشسته بکند این که در حال قرائت
حمد و سوره مربع بنشیند یعنی سرپا باین طریق که ساقها و رانها را نصب کند بطریقی
که اعتماد بر قدمها باشد نه بر مقعد و نیز از برای کسیکه نشسته نماز میکند مستحب
است که در حال رکوع دو زانو بنشیند و نیز از برای او مستحب است که در حال
تشهد متورک بنشیند و کیفیت تورک را بعد از این انشاء الله در مبحث تشهد
ذکر خواهیم کرد و باقی مستحبات که در این مقام هست بعد از این انشاء الله ذکر خواهد

خواهد شد **فصل چهارم** در بیان قرائت است و مراد از آن خواندن حمد و
سوره است و آن واجب است لکن رکن نیست پس ترک آن از روی فراموشی باعث
بطلان نماز نمیشود لکن ترک آن یا زیاد کردن آن از روی عمد باعث بطلان نماز است
و در اینجا چند مسئله است که باید ذکر نمائیم **مسئلهٔ اول** بدانکه واجب است
خواندن حمد در نمازهای دو رکعتی و در دو رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار
رکعتی از نمازهای واجبی و در نمازهای سنتی خواندن حمد شرط صحت آنها است
مسئلهٔ دوم واجب است که کلمات حمد و سوره بلکه همه اذکار واجبهٔ نماز را
درست بگوید و اخلال بجزئی از حروف نکند و نیز اخلال بتشدید نکند و مراعات
اعراب واجب است و اگر چیزی از اعراب تغییر بدهد نمازش باطل است خواه از تغییر
آن معنی نیز تغییر بیابد مثل اینکه کاف ایاک یا تاء انعمت را مکسور بخواند یا تغییر
نیابد مثل این که هاء الله را مضموم بخواند و مستحب است که حروف را خوب ظاهر کند
و در اداء آن تأنی بعمل آورد و ظاهر است که مراد از اعرابی که صحیح است و مراعات
آن واجب است آن اعرابی است که موافق یکی از قرائت قراء سبعه باشد نه آنکه مراد از
آن اعرابی باشد که موافق مطلق عربیت باشد و مراد از قراء سبعه نافع بن عبد الرحمن
مدنی و عبد الله بن کثیر مکی و عاصم کوفی و حمزه کوفی و علی بن حمزه الکسائی کوفی و
ابو عمرو بصری و عبد الله بن عامر شامی و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت
بخواند بلکه اگر بعضی را بقرائت عاصم مثلا و بعضی را بقرائت دیگران بخواند جایز است
و در قرائت ابو جعفر مدنی و خلف کوفی و یعقوب حضرمی اختلاف کرده اند
احوط ترک قرائت این سه نفر میباشد **مسئلهٔ سیم** بدانکه واجب است که حروف را

کرحروف را از مخارج بطریقی اخراج کند که هر کس بشنود بداند که چه حرفی گفته بگوید
که ایشخص فلانی گفته دال است یا میم است همین قدر کفایت میکند و زیاده براین
واجب نیست ضرور دراینجا قراء در مخارج حروف کمتر اند بیشتر بلی چند حرفی است
که در لغت عجم نیست که ثاء سه نقطه و ذال نخذ و صاد و ضاد و طا و ظا و قاف باشند
و باین جهت مخارج اینها را نمیشناسد یا مخرج سین و زای هوز یا تا و غین مشتبه میشوند
پس باید اینها را بطریقی از مخرج ادا کند که اگر عربی بشنود بفهمد چه حرفی گفته و از
این جهت است که جمعی گفته اند که باید مخارج این حروف را با مخارج انحروفی که با اینها
مشتبه میشوند از عربیها از کسانی که از علم قرائت سررشته دارند تعلیم بگیرند
و طریق امتحان حروف آنست که همزه مفتوح رو بسر حرف ساکن بیرون می آورند
تا تشخیص مخارج بشود و سزاوار آنست که اول عدد دندانها و اقسام آنها را بیان
کنیم تا بعد از آن مخارج حروف را بیان کنیم پس بدانکه عدد دندانها بحسب غالب سی و
دو تا میباشد ثنایا و آن عبارتست از چهار دندان پیش دو تا بالا و دو تا پایین
و رباعیات بفتح راء و تخفیف یا و آن چهار تا میباشد در جنب ثنایا از طرف راست
و چپ از بالا و پایین و انیاب و آن چهار تا است متصل برباعیات و اضراس و آن شانزده
تا است در هر طرفی هشت تا چهار تا بالا و چهار تا پایین چهار تا از این اضراس ضواحک است
پشت سر انیاب و دوازده دیگر طواحن است از دو طرف گاهی در بعضی مردم
بیرون می آید بعد از بلوغ تا سی سالگی چهار اضراس دیگر که نامیده میشوند بنواجذ
بذال معجمه نقطه دار و اینها آخر همه دندانها میباشند در هر طرفی دو تا یکی بالا و یکی
پایین و اینها را ضرس الحکم و ضرس العقل میخوانند و در فارسی دندان عقل میگویند

میگویند پس بدانکه مخارج حروف یعنی مواضعی که حروف از آنجا بیرون می آید بنا
بر اظهر شانزده مخرج است اول ابتدای حلق است از جانب سینه که آن مخرج همزه و
ها است دویم وسط حلق است که آن مخرج عین بی نقطه و حاء بی نقطه است سیم آخر حلق است
که آن مخرج غین نقطه دار و خاء نقطه دار است چهارم هوای فضای دهن است و آن
جای بیرون آمدن حروف مد است که آن واو بیست که پیش از او ضمه باشد مثل واو سوء
و یایی است که پیش از او کسره باشد مثل یاء جیء و الفی است که قلب شده باشد از
واو یا یا مثل الف قال و باع که در اصل قول و بیع بوده اند یا مطلقا هر چند اصلی
باشد مثل الف ضاد و کاف پنجم اول بیخ زبان است با آنچه برابر آنست از کام بالا
که آن مخرج قاف است ششم اندکی فروتر از آنست که آن مخرج کاف است هفتم میان
زبان است با آنچه برابر او است از کام بالا که آن جای جیم و شین نقطه دار و یای غیر
مدی است و این سه حرف را حروف شجریه مینامند بفتح شین و سکون جیم هشتم
پهلوی زبان است با شکم دندانهای آسیا که در بالای دهان است خواه از جانب راست
باشد خواه از جانب چپ و آن جای ضاد نقطه دار است و اکثر گفته اند که اخراج ضاد از طرف
چپ آسانتر است اخراج آن از طرف راست [illegible] است یعنی تا دیگری نزدیک بلند شیر
زبان است با لثه یعنی بیخ دندان پیش و رباعیات که در بالای دهان است خواه از
جانب راست و خواه از جانب چپ و آن مخرج لام است و قدری بالاتر از سر زبان با بیخ
دندان پیش بالای جای نون است و قدری بالاتر از این از زبان با مدخلیت داشتن
پشت زبان جای راء بی نقطه است دهم سر زبان است با ناهمواری کام بالا که متصل است
بگوشت بیخ دندان ثنایا و آن مخرج دال بی نقطه و طاء بی نقطه است و تاء دو نقطه

٢ و حاء بی نقطه م

٢ و خواه م

دو نقطه از بالا دارا است و تا از دهم سر زبان است با سر ثنایای بالا و این مخرج ظا نقطه دار و ذال نقطه دار و ثاء سه نقطه دارا است و از دهم سر زبان است با سر ثنایای زیری باندک فاصله و از این مخرج سین بی نقطه و صاد بی نقطه و زای نقطه دارا است سیزدهم سر ثنایای بالا است با شکم لب زیرین و از این مخرج فا یک نقطه از بالا دارا است چهاردهم میان دو لب است و از آن مخرج با و واو غیر مدی است که حرکت پیش از واو ضمه نباشد و از این مخرج میم نیز می باشد پس میان دو لب با این سه حرف است تا از درون است و واو از میان است و میم از خشکی دو لب است که متصل به بیرون است و در حالیکه با غنه بخواهند ادا نمایند میم را با نون و تنوین صدا را از سوراخ بینی بیرون می کنند و هر گاه مخرج نون و ذا دو مخرج جدا کانه دانیم چنانچه اظهار است و جمعی نیز تصریح کرده اند پس در این صورت مخارج حروف شانزده خواهد بود چنانچه در اول اشاره بان کردیم **مسئله چهارم** بدانکه در مد متصل خلاف کرده اند که آیا واجب است یا خلاف اولی و باعث بطلان نماز است یا نه جمعی تصریح بان کرده اند که واجب نیست چنانچه جمعی دیگر گفته اند و در نظر حقیر قول اول اقرب است لکن احوط قول اول است که وجوب آن باشد اما مد منفصل پس آن واجب نیست بلکه جمعی از اصحاب مستحب دانسته اند و مراعات آن اولی است و بدانکه حروف مد سه است واو ساکن که حرف پیش از او ضمه داشته باشد و یا ساکن که حرف پیش از او کسره داشته باشد و الف ساکن که حرف پیش از او فتحه داشته باشد و هر گاه پیش از واو ضمه نباشد آن واو را حرف لین گویند مثل واو خوف و همچنین هر گاه پیش از یا کسره نباشد یا را نیز حرف لین گویند مثل یا خیر و شیء و در حرف لین

٢ بات

قرائت

لین مد نیست و سبب مد متصل همزه متصله است مثل جاء یا سکون لازمی است مثل دابة و سبب مد منفصل همزه منفصله است مثل قالوا آمنا یا سکون عارضی است مثل نستعین و مراد بسکون لازم سکون ذاتی است و مراد بسکون عارض آن شد باشد بجهة وقف کردن مثل رحیم در بسم الله و در سوره حمد پس بدانکه هر گاه حرف مد و سبب مد در یک کلمه جمع شوند آن مد متصل خواهد بود مثل جاء و اولئک و ملائکة و جیء و سیء و سوء و هؤلاء و اگر حرف مد در کلمه و سبب مد در کلمه دیگر باشد آن مد منفصل خواهد بود مثل بما انزل و قالوا آمنا و فی انفسکم و انا انزلناه و لا اله و قوا انفسکم و بدانکه سکون لازم یا مدغم است یا مظهر مثال سکون لازم مدغم مثل تأمرونی و اتحاجونی و دابة و در و لا الضالین سکون لازم و سکون عارض هر دو جمع شده است پس در آن مد متصل و مد منفصل هر دو می باشد مثال سکون لازم مظهر مثل مدی که در اول سورها قرائت که حروف مقطعه دارد مثل الم و ص و ق و غیر اینها و مثل الآن بنا بر آنچه بعضی گفته اند و بعضی مثل آلان را مد ابدال و انقلاب گرفته اند و تفصیل آن را در کتاب سؤال و جواب ذکر کرده ایم و همچنین سکون عارض یا مظهر است یا مدغم مثال سکون عارض مدغم مثل قال لهم و الرحیم مالک و مثال سکون عارض مظهر مثل یوقنون و نستعین و اولوا الالباب و رب العالمین و مقدار کشیدن مد متصل را بقدر گفتن چهار الف گفته اند و مقدار کشیدن مد منفصل را اگر همزه منفصله سبب مد شده باشد نیز بقدر چهار الف گفته اند و اگر سکون عارض سبب آن شده باشد بقدر ادا کردن سه الف یا دو یا یک الف گفته اند **مسئله پنجم** بدانکه در ادغام صغیر

٢/ آنکه حرف در اصل متحرک باشد و سکون عارضی

حمعسق و کهیعص

صغیر خلاف کرده اند که آیا واجب است یا واجب نیست و لکن احتیاط آنست که آن را
ادا بکنند و اما ادغام کبیر پس آن واجب نیست و احدی از فقها را بر نخورده ام که قایل
بوجوب آن شده باشد و اکثر قراء هم آن را واجب نمیدانند و مراد به ادغام صغیر داخل
کردن حرف ساکن است که در اصل ساکن باشد و غیر حرف مد باشد در حرفی دیگر
که متحرک باشد که آن حرف مثل او باشد یا از جنس او باشد یا قریب باو باشد خواه
آن دو حرف در یک کلمه باشند مثل یدرککم و یوجهه و یکرههن یا در دو کلمه
باشند مثل اذهب بکتابی و مراد به ادغام کبیر داخل کردن حرف متحرک است بعد از
ساکن کردن آن در حرفی دیگر که آن نیز متحرک باشد یا قریب باو باشد خواه در یک
کلمه باشند مثل مناسککم و ما سلککم یا در دو کلمه باشند مثل یعلم ما بین
ایدیهم و مثل فیه هدی و مثل و طبع علی قلوبهم و مثل خذ العفو و امر بالعرف
و اما ادغام مثل دال مد و یاء ایاک و لام و لا الضالین پس اگر چه از افراد ادغام است
و لکن داخل در ادغام اصطلاحی که محل خلاف و گفتگو است نیست بلکه تعبیر از آن
نشده بلکه میشود که رعایت آن بدون خلاف واجب و اخلال آن باعث بطلان نماز است
چنانچه پیش ذکر شد بجهت آنکه افساد یکی از بنا است و ادغامی که در این مقام از او
گفتگو میشود و محل اختلاف است استعمال میشود در چیز دیگر ثابت در لفظ دو حرف یا مشدد
مثل یکرههن و یدرککم و یوجهه و بدانکه در نماز اجتناب از ادغام کبیر مثل
ادغام میم الرحیم بر میم مالک در سوره حمد اولی است بلکه جمعی تصریح بکراهت آن کرده
اند و چون که گفتیم که ادغام صغیر آنست که حرف مدغم که حرف اول است ساکن باشد و
حرف مد نباشد آن را در دوم ادغام کنند پس هرگاه حرف مدغم حرف مد باشد در

۱ اقوی آنست که واجب نیست م

۲ و از مثل او باشد یا از جنس او باشد م

در قرائت

باشد در اینجا ادغام نباید کرد بلکه باید اظهار کرد مثل والذی یوسوس و بدانکه
از آنچه گفتیم دانسته شد که ادغام صغیر که احوط مراعات آنست بر سه قسم است
اول آنکه حرف مدغم و حرف مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت مثل هم باشند و این
قسم را متماثلین میگویند مثل یوجهه و یدرککم و یکرههن و ان اضرب بعصاک
الحجر و ما زالت تلک دعویهم و قد دخلوا بالکفر و اذکر ربک و قل الذین و منهم من یقول
و هل لک و هرگاه مثلان هر دو همزه باشند مثل املأ انا امر در این صورت گفته
اند که ادغام نزد اکثر عرب ممنوع است بلکه لازم میدانند تخفیف همزه را و هرگاه
مثلان متحرک بوده باشند در کلمه واحده از جهت الحاق مثل قردد یا از جهت
التباس مثل ضرر پس در این دو صورت ادغامی نیست دوم آنکه حرف مدغم و مدغم فیه در
مخرج متحد و در صفت مختلف باشند و این قسم را متجانسین میگویند مثل ادغام
کردن ذال نقطه دار در ظاء نقطه دار مثل اذ ظلموا و ادغام کردن دال بی نقطه در
تاء دو نقطه از بالا دار مثل قد تبین و لقد تقطع و لقد ترکنا فیها و ادغام کردن
تاء نقطه دار در طاء مؤلفه بی نقطه در مثل ودت طائفة قالت طائفة اذ همت
طائفتان و ادغام کردن تاء در دال بی نقطه در مثل اثقلت دعوا الله و اجیبت
دعوتکما و ادغام کردن باء یک نقطه دار در میم در مثل ارکب معنا و ادغام کردن
ثاء سه نقطه دار در ذال نقطه دار در مثل یلهث ذلک سیم آنکه حرف مدغم و حرف
مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت قریب بهم باشند و این قسم را متقاربین میگویند
مثل ادغام کردن طاء مؤلفه بی نقطه در تاء دو نقطه از بالا دار در مثل احطت
و فرطت و لکن اطباق طاء را باید برقرار داشت و ادغام کردن قاف در کاف در مثل

۲ حرف مدغم و م

در مثل نخلقکم با باقی داشتن صفت استعلای قاف و بدانکه گاهی ادغام میکنند
ذال بنقطه را در تا دو نقطه دار در مثل اخذتم و اتخذت و لام را در را در
مثل قل ربی و بل ربکم و نون ملفوظی طسم را در میم و بدانکه تنوین و نون ساکنه
را ادغام میکنند در حروف یرملون مگر آنکه نون در وسط باشد مثل بنیان
و دنیا و قنوان و صنوان که در این صورت قراء گفته اند که ادغام نباید کرد بلکه
نون را باید اظهار کرد مثال ادغام تنوین و نون ساکنه در حروف یرملون مثل
محمد و آل محمد در اللهم صل علی محمد و آل محمد و مثل و لم یکن له در سوره قل هو
الله و مثل و لن ینفعکم الفرار من الموت و مثل من ماء و مثل من یاتیه عذاب یخزیه
و من ماء مهین و من ولی و لا و من نور هکذا ادغام تنوین و نون ساکنه در لام
و را بدون غنه است و افصح ترک است مثل من ربهم و من لبن لم یتغیر طعمه
و هدی للمتقین من ربک و لکن لا یعلمون و در حروف یمون که یا و میم و واو و نون
است ادغام با غنه است مثل من یوم و من وال و چون تنوین و نون ساکنه بحروف
حلق برسند پس قراء گفته اند که باید آنها را اظهار کرد مثل اجرا عظیما و انعمت و
من آمن و جرف هار و من حکیم حمید و من غل و من خیر و چون تنوین و نون ساکنه
بحرف با برسند پس قراء گفته اند که قلب میشوند بمیم مثل صم بکم و سمیع بصیر و من
بعد و چون بباقی حروف برسند پس باید آنها را اخفا کرد با باقی بودن غنه آنها
مثل خلق جدید و من جا و اخفا حالتی است میان ادغام و اظهار که خالی از تشدید است
و اما میم ساکنه نزد میم ادغام است مثل منکم من و در نزد با اخفا است بنا بر اینکه
جمعی از قرا گفته اند مثل بهم بره و در نزد باقی حروف اظهار است خصوص در واو و فا

قرائت

و فا مثل انما اموالکم و اولادکم فتنة خلاصه آنستکه هیچ از آنچه ذکر شد در اینجا واجب
نمیدانم بلی احتیاط اینست که مراعات ادغام صغیر بشود **مسئله ششم** در بیان
صفات حروفست که قرا گفته اند که فائده این صفات حاصل شدن فرق است میان
ذوات حروف که بسبب آنها بعضی از حرفهائی که از یک مخرج میباشند از یکدیگر
امتیاز می یابند مثل طا و تا و مثل ذال و ظا و مثل سین و صاد که جدا شدن اینها از
یکدیگر بسبب صفاتست بجهت آنکه استعلا یعنی میل دادن زبان را بکام بالا سبب تمیز
دادن طای بی نقطه است از تا و نقطه دار بالا دار که استفال گفته میشود یعنی زبان میل
بپائین میکند نیز سبب تمیز دادن ظای نقطه دار است از ذال نقطه دار و نیز باعث
تمیز دادن صاد بی نقطه است از سین بی نقطه و جمعی از فقها گفته اند که این قول ضعیف
است بجهت آنکه فرق حاصل میشود بدون مراعات صفات و نیز جمعی گفته اند که متعرض
نشدند اکثر مجتهدین مراعات صفات را نه از روی وجوب و نه از روی استحباب بجهت
آنستکه اداء حروف از مخارج خالی از صفاتی که گفته اند نیست هر چند فی الجمله بوده
باشد نه با نظر دقیقی که بعضی از قرا گفته اند خلاصه آنستکه مراعات صفات را واجب
نمیدانم و جمعی از مجتهدین مراعات صفات را مستحب میدانند حقیر هم اباء از این که
قایل باستحباب مراعات صفات بشوم ندارم لکن بشرط آنکه بحدی نرسد که موجب
استهجان یا مخل باسلوب عرب بشود یا آنکه اشتغال بآنها باعث وسواس و مانع از
حضور قلب بشود بلکه گاهی بحدی میرسد که قطع حاصل میشود باینکه عرب چنین قرائت
نمیکنند بلکه اگر بشنوند تقبیح میکنند پس اگر مراعات آنها باعث یکی از اینها بشود آنها
را ترک نماید و بدانکه صفاتی که از برای حروف ذکر کرده اند بسیار است و در اینجا اکتفا

۳۰ اکتفا میشود بدانکه هشت صفت اول استعلا یعنی میل کردن زبان بکام بالا در وقت
ادا کردن حرف و این صفت در غین نقطه دار و قاف و خا نقطه دار و طا و ظا و
صاد و ضاد است دوم استفال است یعنی میل کردن زبان بپایین در وقت
ادا کردن حرف و این صفت در باقی حرفها غیر از هفت حرف استعلا میباشد
سیم شدت است یعنی سختی و درشتی ادا کردن حرف است و این صفت در همزه و با
یکنقطه و تا دو نقطه از بالا دار و جیم و دال بینقطه و طا بینقطه و قاف و کاف میباشد
چهارم رخوه است یعنی سست بودن صدا در وقت ادا کردن حرف و این صفت
در غیر حروف شدت است که ذکر شد پنجم اطباق است یعنی جمع شدن زبان در
زمان ادا کردن حرف با میل کردن بکام بالا و این صفت در صاد و ضاد و طا و
ظا است ششم انفتاح است یعنی باز شدن زبان در زمان ادای حرف و این صفت
در غیر حروف اطباق است هفتم همس است یعنی آهسته ادا کردن حرف و این صفت
در تا دو نقطه دار از بالا و ثاء سه نقطه و حای بی نقطه و خا نقطه دار و سین بینقطه
و شین نقطه دار و صاد بینقطه و فا و کاف و ها است هشتم جهر است یعنی بلند
کردن صدا در زمان ادا کردن حرف که سبب بلندی ظاهر شدن حرف است چنانچه را
بدون تشدید مثل مکرر ادا میشود تا اینکه ظاهر نشود و این صفت در غیر
حروف همس است مسئله هفتم بدانکه وقف عبارتست از قطع کردن صوت
و قطع کردن نفس در آخر کلمه و وصل عکس وقف است و سکته قطع صوتست بدون قطع
نفس و جایز است وقف کردن بحرکت و وصل بسکون یعنی ساکن کردن آخر کلمه
بدون نفس کشیدن ولکن احتیاط شدید آنست که وقف بحرکت و وصل بسکون

بسکون نکند و بدانکه وقف بر چهار قسم است اول وقف تام است و آن آنست که آن
کلمه که وقف بر آن کرده اند ربطی نه لفظی و نه معنوی بکلمه که بعد از آن کلمه است
نداشته باشد مثل وقف بر مالک یوم الدین و این وقف اکثر در اواخر آیات
میباشد دوم وقف کافی است و آن آنست که ربط معنوی بما بعد داشته باشد نه لفظی
مثل وقف بر و ما انزل من قبلک و ابتدا کردن بما بعد آن سیم وقف حسن است
و آن آنست که ربط بما بعد بحسب لفظ داشته باشد نه بحسب معنی مثل وقف کردن
بر الحمد لله و ابتدا کردن برب العالمین چهارم وقف قبیح است و آن عکس تام است
مثل وقف کردن بالحمد و ابتدا کردن بر لله و بدانکه وقف تام و وقف حسن
از جمله مستحبات اند و از واجبات نیستند و بدانکه در سوره حمد چهار وقف تام است
اول وقف بر آخر بسمله دوم وقف بر یوم الدین سیم بر نستعین چهارم بر و لا الضالین
و اما وقف حسن در سوره حمد ده وقف میباشد اول وقف بر بسم الله دوم بر
الرحمن سیم بر الحمد لله چهارم بر رب العالمین پنجم بر الرحمن ششم بر الرحیم هفتم
بر ایاک نعبد هشتم بر المستقیم نهم بر انعمت علیهم دهم بر المغضوب علیهم بدانکه
مستحب است که در مواضع وقف وقف را بجا آورد مسئله هشتم بدانکه بسم الله
الرحمن الرحیم جزء حمد و همه سورهها است غیر از سوره برائت پس واجب است
که آن را در اول حمد و هر سوره که میخوانند که غیر از سوره برائت باشد بخوانند پس هر گاه
هر گاه آن را از راه عمد ترک نماید نماز او باطل است مسئله نهم بدانکه هر گاه
کسی گنگ باشد باید آنچه را که میتواند گفت بگوید و اگر بکلی از سخن گفتن عاجز باشد
باید بدل قصد کند و زبان را حرکت بدهد بجهت آنکه این حرکت بدل از قرائت است

وکسی که در زبانش لکنت باشد که بعضی از حروف را بعد از تردید زیاد بیرون
کند مثل تمتام که در تا مکث میکند تا ادا کند و مثل فافا که در فاء تردید میکند تا ادا
بگوید و مثل کسی که در قاف یا غیر از آن تردید بکند تا ادا نماید باید سعی کند
بقدر مقدور در اصلاح زبان خود و با وجود آنکه اصلاح ممکن باشد در اول
وقت نماز نکند و اگر از اصلاح عاجز باشد بهر قدر قدرت بران دارد کفایت
میکند و هم چنین است حکم کسی که الثغ باشد یعنی بعوض بعضی از حروف بعضی
دیگر از حروف را بگوید مثل اینکه بعوض سین ثا بگوید یا اینکه بعوض راء غین یا لام
بگوید **مسئله دهم** هرگاه کسی نتواند حمد یا سوره یا اذکار نماز را از
حفظ بخواند جایز است که از روی نوشته بخواند بلکه هرگاه در حفظ هم داشته باشد
بنابر اقوی میتواند از روی نوشته بخواند لکن در این صورت احوط آنست که از
حفظ بخواند **مسئله یازدهم** هرگاه کسی حمد یا سوره را نتواند بخواند
واجب است بر او که سعی نماید در یاد گرفتن آن و اگر یاد گرفتن آن ممکن نباشد یا وقت
نماز تنگ باشد واجب است بر او که اقتدا کند به پیشنماز عادلی هرگاه ممکن باشد
و اگر آن هم ممکن نباشد واجب است بر او که متابعت کند بکسی دیگر در قرائت و
هر چه او میخواند همراه او بخواند و تفصیل کسی که بعضی از حمد را بداند و بعضی را
نداند در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مسئله دوازدهم** واجب است خواندن یک
سوره بعد از حمد در دو رکعت نماز صبح و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و شام
و خفتن بنابر اشهر و اظهر بلی در وقت ضرورت مثل بیماری و ترس و تنگی وقت نماز
جایز است که بحمد تنها اکتفا نماید و در نمازهای مستحبی سوره واجب نیست بلکه مستحب

تردید میکند

مستحب است پس میتوان اکتفا بحمد تنها نمود بلی هرگاه تشریع نماز مستحبی مخصوص
باشد بیک سوره معینه یا از یاد زیاده و بغیر آن وارد نشده باشد در این صورت باید
اکتفا نماید بانچه وارد شده است که اگر چنین نکند آن نماز مستحبی باطل خواهد
بود و واجب است مقدم داشتن حمد بر سوره پس اگر از راه عمد سوره را مقدم بر
حمد بخواند نماز او بنابر اقرب باطل است و تفصیل این مسئله را در سفینة النجاة
ذکر کرده ایم **مسئله سیزدهم** حرام است خواندن سوره که سجده واجب در آن
است در نمازهای واجبی خواه نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر اینها بنابر اشهر و اظهر
پس اگر از راه عمد آن را بخواند نماز باطل میشود بلکه بمجرد شروع در خواندن نماز
باطل میشود و اگر از روی سهو بخواند تفصیل آن را در سفینة النجاة با تفصیل
سجده کردن از برای آیه سجده ذکر کرده ایم و خواندن سوره که سجده واجب داشته
باشد در نمازهای مستحبی جایز است و بدانکه سجده‌هائی که در قرآن است پانزده است
چهار از اینها سجده واجب است و یازده مستحب است اما سجده‌های واجب پس اینها در
چهار سوره است سوره اول بترتیب قرآن الم تنزیل است و آیه سجده در آن آیه
انما یؤمن تا قوله وهم لا یستکبرون سوره دویم حم فصلت میباشد آیه سجده در
آن بنابر مشهور و اقوی آیه ومن آیاته تا قوله ان کنتم ایاه تعبدون است و بعضی
تا آخر آیه بعد که قوله لا یسامون باشد گفته اند سوره سیم والنجم است و آیه سجده
در آن آیه آخر سوره است سوره چهارم سوره اقرأ است و آیه سجده در آن نیز
آیه آخر سوره است و اما یازده سجده مستحبی پس اینها در ده سوره است اول
در آیه آخر سوره اعراف است دویم در سوره رعد است در آیه وظلالهم بالغدو

بالغدوّ والآصال سیّم در سورهٔ نحل است در آیهٔ و یفعلون ما یؤمرون چهارم
در سورهٔ بنی اسرائیل است در آیهٔ و یزیدهم خشوعا پنجم در سورهٔ مریم است
در آیهٔ خرّوا سجّدا و بکیّا ششم در سورهٔ حج است در آیهٔ انّ الله یفعل ما یشاء
هفتم نیز در سورهٔ حج است در آیهٔ وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون هشتم در سورهٔ
فرقان است در آیهٔ و زادهم نفورا نهم در سورهٔ نمل در آیهٔ ربّ العرش العظیم دهم در سورهٔ
ص در آیهٔ وخرّ راکعا واناب یازدهم در سورهٔ اذا السّماء انشقّت در آیهٔ واذا قرئ علیهم
القرآن لا یسجدون و بدانکه در وقت گفتن کلمهٔ سجده سجده نکند بلکه وقتی
که آیه تمام شد آنوقت سجده کند چنانچه اشاره بآخر هر آیه نمودیم و بدانکه
واجب است سجده کردن بر کسیکه خود آیهٔ سجده را بخواند یا گوش بدهد
بکسیکه آیهٔ سجده را میخواند و آنرا بشنود ولکن هرگاه گوش ندهد بلکه بگوش
او بخورد پس در آن خلافست احوط آنستکه واجب است و بدانکه اقوی آنست
وضو در آن شرط نیست بلکه جنب و حایض هم هرگاه آیهٔ سجده را بشنوند سجده
میکنند و احوط آنستکه حایض گوش بآیهٔ سجده ندهد و اگر بشنود سجده را بکند
و بعد از غسل حیض نیز سجده را قضا بکند و بدانکه ستر عورت و پاک بودن
جامه و بدن و رو بقبله بودن هیچ یک از اینها واجب نیست بنابر مشهور و اظهر
و امّا در جواز سجده کردن بر چیزیکه صحیح نباشد سجده کردن بر آن پس در آن
خلافست احوط آنستکه جایز نیست بلی هرگاه در حال سواری باشد میتواند پیشانی
را بر جائی بگذارد در این صورت پیاده شود و سجده کند و اگر ممکن نباشد بسر
اشاره کند و بدانکه این سجده تکبیر در وقت سجده رفتن ندارد و تشهّد و سلام

(حاشیه: نماز است در آیهٔ ... — ۴ در آیه — ۲ در فتن)

قرائت

و سلام هم ندارد بلی در وقت راست شدن از سجده تکبیر مستحب است و بعضی
واجب دانسته اند و آن ضعیف است و مشهور و اظهر آنستکه ذکر سجده واجب
نیست بلکه مستحب است لکن احوط آنستکه ترک نکنند و هر ذکری که بکنند کفایت
میکند و ذکر سجدهٔ نماز را هم میتوان کرد و مستحب آنستکه در ذکر سجده بگوید لا
اله الّا الله حقّا حقّا لا اله الّا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الّا الله عبودیّة و
رقّا سجدت لک یا ربّ تعبّدا و رقّا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل
خائف مستجیر و احتیاط آنستکه نیّت سجده را در وقت سر فرود آوردن بنماید
و بعضی گفته اند که در وقت سر گذاردن نیّت بکند و بدانکه وجوب سجده فوری
میباشد پس بعد از تمام شدن آیه فوراً باید بکند پس اگر تأخیر بیندازد سجده
واجب را گناه کرده است و باید هر وقت که باشد بجا آورد و نیّت قضا و ادا
در این صورت لازم نیست و بدانکه از برای خواندن و شنیدن سجده جداگانه
واجب است در سجده‌های واجب و مستحب است در سجده‌های مستحبی در صورتی که
از برای مرتبهٔ پیش سجده کرده باشد هرگاه از برای مرتبهٔ پیش سجده نکرده باشد
در این صورت خلافست که آیا یک سجده از برای همه کفایت میکند یا نه احوط آنست
که از برای هر یک سجده جداگانه بکند و در این مقام چند مسئلهٔ دیگر هست
که همه را در سفینة النّجاة ذکر کرده ایم **مسئلهٔ چهاردهم** حرامست
خواندن دو سوره بعد از حمد در نمازهای واجب بنابر اشهر و اظهر پس اگر دو سوره
بخواند نماز او باطل میشود و یک سورهٔ تمام با بعضی از سوره ضرر ندارد اگرچه
احوط ترک آنست و خواندن بعضی از آیات قرآنی نیز در قنوت ضرر ندارد و در

ودر نمازهای مستحبی خوانند و سوره جایز است و بدانکه والضحی والم نشرح یک
سوره میباشند بنا بر اشهر واظهر پس اگر بعد از حمد سورهٔ والضحی را بخوانند
عقب آن سورهٔ الم نشرح را هم باید با بسم الله الرحمن الرحیم بخوانند و هم چنین
سورهٔ فیل و لایلاف یک سوره میباشند پس اگر بعد از حمد سوره فیل را بخوانند سورهٔ
لایلاف قریش را هم باید در عقب آن با بسم الله الرحمن الرحیم بخوانند مسئلهٔ پانزدهم
جایز است عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیگر مادامیکه بنصف نرسیده باشد
بدون خلاف و اگر بنصف رسیده باشد و تجاوز از آن نکرده باشد باز عدول
جایز است بنا بر مشهور و اظهر و بعضی گفته اند که در این صورت عدول جایز نیست
و آن موافق احتیاط است و اگر از نصف گذشته باشد عدول حرام است در نماز
های واجبی و بدانکه عدول کردن از سورهٔ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
حرام است خواه بنصف رسیده باشد یا نه بمجرد شروع در آنها دیگر نمیتوان از
آنها عدول نمود بلی عدول کردن از این دو سوره بسورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین
در نماز صبح روز جمعه و نماز جمعه و نماز ظهر و عصر روز جمعه جایز است مادامی
که تجاوز از نصف نکرده باشد بنا بر اظهر و هرگاه کسی بسوره شروع کند و
نتواند آنرا تمام کند بجهة آنکه بعضی از آنرا فراموش کرده باشد احوط آنست که در
این صورت بسورهٔ دیگر عدول کند و عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیگر در نماز
های مستحبی مطلقا جایز است و در وقت گفتن بسم الله باید تعیین سوره را بکند
مگر آنکه عادت او چنین باشد که همیشه بعد از حمد در همهٔ نمازها یا بعضی از نمازها
سورهٔ معینی را بخواند که در این صورت قصد آن سوره در بسم الله واجب نخواهد

قرائت

نخواهد بود و هرگاه بسم الله را بقصد سورهٔ مخصوصه بگوید و بعد از آن اراده
کند که سورهٔ دیگر بخواند در جائی که عدول جایز باشد در این صورت واجبست
که دوباره بسم الله را بگوید مسئلهٔ شانزدهم واجبست موالات در میان
آیات و کلمات یعنی نباید در میان الفاظ قرائت فاصله واقع شود خواه فاصله
بسکوت طویلی که باطل کنندهٔ نماز است بوده باشد چنانچه بعد از این خواهد آمد
و خواه بکلمهٔ باشد که غیر قرآن و دعا باشد لکن فاصله بهریک از قرآن و دعا جایز
است بشرطیکه انتظام قرآن برطرف نشود پس رد سلام و حمد کردن در نزد عطسه
و دعا کردن بمباح و طلب رحمت کردن در نزد آیهٔ رحمت باینطریق که بگوید اللهم
ارزقنی و پناه بردن بخدا از عذاب در نزد خواندن آیهٔ عذاب باینطریق که بگوید
اعوذ بالله من النار و تسمیت عاطس یعنی گفتن رحمک الله بکسیکه عطسه بکند و صلوة
فرستادن بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقت شنیدن اسم آنحضرت و امثال اینها هیچ
یک از اینها ضرر ندارد و تفصیل مسئلهٔ رد سلام و صلوات در مقام خودش ان شاء
الله ذکر خواهد شد مسئلهٔ هفدهم در رکعت سیم نماز شام و رکعت سیم
و چهارم نماز ظهر و عصر و خفتن مصلی اختیار دارد که حمد تنها بدون سوره بخواند
یا یک مرتبه تسبیحات اربع را بخواند که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر بوده باشد و جمعی گفته اند که در صورتیکه تسبیحات را بخواند واجبست که سه دفعه
این تسبیحات را بخواند و این قول احوط است و تا ممکن باشد احتیاط را از دست ندهد
و اظهر آنست که خواندن تسبیحات در این رکعات افضل از خواندن حمد است خواه امام
باشد یا ماموم یا منفرد باشد و بعضی استغفار بعد از تسبیحات را مستحب دانسته اند

دانسته‌اند و حضرترا مستحب نمیدانم و هرگاه شک کند در عدد تسبیحات کند و نداند که چند
دفعه گفته بنا را بر کمتر بگذارد و اگر از روی سهو زیادتر از قدر واجب تسبیح بگوید
بعد بخاطرش بیاید ضرر ندارد و جایز است که در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی در
یک رکعت حمد بخواند و در رکعت دیگر تسبیحات را بخواند و لکن احوط آنست که در هر دو
رکعت حمد یا در هر دو رکعت تسبیح بخواند **مسئله هجدهم** واجب است بر
مرد که حمد و سوره را در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز شام و در دو رکعت اول نماز
خفتن بلند بخواند و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر واجب است که آهسته بخواند
بنا بر مشهور و اقوی و در دو رکعت آخر ظهر و عصر و خفتن و یک رکعت آخر شام
واجب است که آهسته بخواند بنا بر مشهور و اظهر خواه حمد بخواند یا تسبیح بخواند
و بدانکه بر زن جهر یعنی بلند خواندن در مواضع جهر که نماز صبح و دو رکعت
اول شام و خفتن باشد واجب نیست پس هرگاه بلند بخواند در جائی که صدای آنرا
نامحرم نشنود جایز است و اگر صدای آنرا نامحرم بشنود و آن هم علم داشته باشد باین که
صدای اورا نامحرم میشنود و با وجود این بلند بخواند در این صورت نماز او باطل است
و احوط بلکه اقرب آنست که اخفات یعنی آهسته خواندن در مواضع اخفات بر زن
واجب است و اقل مرتبه جهر آنست که کسی که نزدیک مصلی باشد و گوش او صحیح باشد
و متوجه شنیدن باشد و مانع خارجی هم نباشد صدای اورا بشنود و اعلا مرتبه
جهر آنست که افراط در بلند کردن صدای خود نکند و اقل مرتبه اخفات آنست که مصلی
هرگاه گوش او صحیح باشد و متوجه باشد و مانع خارجی هم نباشد نفس خودش
حروف و کلمات را بشنود و اعلا مرتبه اخفات آنست که باقل جهر نرسد و بلند

و بلند خواندن یک کلمه یا دو کلمه در موضع اخفات یا آهسته خواندن یک کلمه
یا دو کلمه در موضع جهر ضرر ندارد و بدانکه وجوب جهر و اخفات بطریقیکه
گفتیم مختص بحمد و سوره است و در باقی اذکار نماز از ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم
واجب نمیباشند بلکه منفرد در همه نمازها مخیر است میان جهر و اخفات بلی مستحب
است که سمع الله لمن حمده و قنوت را بلند بخواند و از برای ماموم مستحب است که
آهسته بخواند بتفصیلیکه در نماز جماعت خواهد آمد ان شاء الله تعالی و لکن از
برای امام مستحب است که بلند بخواند و بماموین بشنواند مادامی که شنوانیدن موقوف
بر جهری که بحد افراط برسد نبوده باشد و بدانکه حکم نماز قضا در جهر و اخفات
حکم نماز اداست و هرگاه زن نماز اجاره از برای مرد میت بکند در جهر و اخفات
بطریقی که بر زن واجب است بخواند بنا بر اظهر و هرگاه مرد از برای زنی که مرده باشد
بکند بطریقیکه بر مرد واجب است بخواند و بدانکه هرگاه کسی حمد و سوره را از راه جهل
یا از راه فراموشی در موضع جهر آهسته بخواند یا در موضع اخفات بلند بخواند
نماز ان صحیح است و باطل نمیشود و در هر جا که مطلع شود از همانجا در باقی مانده
آنچه واجب است از جهر یا اخفات بعمل آورد و از سر گرفتن نماز یا قرائت بر او لازم
نیست و هرگاه از روی عمد در موضع اخفات بلند بخواند یا بر عکس نماز آن باطل
میشود و مستحب است که همه نمازهای نافله شب را بلند بخواند و همه نمازهای نافله روز
را آهسته بخواند و بدانکه اشهر و اقرب آنست که بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم
در اول حمد و سوره در مواضعیکه اخفات واجب است مستحب است خواه در دو
رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر هرگاه در دو رکعت آخر حمد بخواند و خواه

وخواه نمازکننده پیشنماز باشد یا بتنهائی خود نماز کند **مسئلهٔ نوزدهم**
حرام است آمین گفتن بعد از خواندن حمد و همچنین حرام است هر گاه پیش از حمد یا در
اثنا نماز در هر جا که بوده باشد بگوید و آمین باعث بطلان نماز است بنا بر اقوی
مسئلهٔ بیستم مستحب است از برای امام و منفرد که در رکعت اول از هر نمازی
پیش از شروع در قرائت بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مستحب است که آنرا
آهسته بگوید اگرچه در نمازهای جهریه باشد و اما از برای ماموم پس در هر جائی
که قرائت برو واجب باشد در رکعت اول او باشد از برای او مستحب خواهد بود
که آنرا بگوید و بعضی گفته‌اند که احوط آنست که ماموم آنرا ترک نماید **مسئلهٔ
بیست و یکم** مستحب است که چون نمازکننده بعد از حمد سورهٔ قل هو الله بخواند
و بعد از تمام شدن آن سه دفعه بگوید کذلک الله ربی و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر
هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ام **فصل پنجم** در بیان رکوع است و آن
در هر رکعتی یک دفعه واجب است مگر در نماز آیات مثل نماز خورشید گرفتن و
ماه گرفتن و زلزله که در هر رکعتی از آنها پنج رکوع واجب است چنانچه در مبحث خودش
ذکر خواهد شد انشاء الله و بدانکه رکوع واجب رکنی است پس زیاد کردن یا کم کردن
آن نماز را باطل میشود مطلقا خواه از راه عمد باشد یا از راه فراموشی یا جهل و از
برای رکوع واجبات و مستحبات و مکروهاتی است اما واجبات آن پس این چند چیز است
اول آنکه آنقدر خم شود که ممکن باشد که سر انگشتان او بزانوی او برسد و جمعی گفته
اند که باید آنقدر خم شود که کف دستهای او ممکن باشد که بزانوی او برسد و این قول
ضعیف است لکن احوط است و مشهور و اقرب اینست که گذاردن سر انگشتان یا کف

یا کف دستها بزانو واجب نیست و بعضی واجب دانسته‌اند و آن موافق احتیاط است
و هر گاه بجهت علتی مثل مرض و مانند آن از خم شدن عاجز باشد آنقدر ممکن باشد
بعمل آورد و اگر بکلی از خم شدن عاجز باشد از برای رکوع بسر اشاره کند بدل
از آن و اگر از اشاره بسر عاجز باشد بید و چشم اشاره کند و اشاره بچشم آنست
که از برای رکوع کردن چشم خود را بهم گذارد و از برای سر برداشتن چشم خود
را باز کند و تفصیل این مسئله را با چند مسئلهٔ دیگر که در این مقام است در
سفینة النجاة است ذکر کرده‌ام دوم طمأنینه در رکوع است یعنی ساکن شدن
در رکوع بطریقی که اعضا مستقر باشد بقدر خواندن ذکر واجب و هر گاه
بجهت مرض و مانند آن از بجا آوردن طمأنینه عاجز باشد میتواند آنرا ترک نماید
و بجا آوردن سیم ذکر کردن در رکوع است و اظهر آنست که در غیر ضرورت
واجب است که یک دفعه سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله بگوید
و اختیار دارد که هر کدام را که میخواهد اختیار کند و اما در حال ضرورت یک دفعه
سبحان الله بگوید کفایت میکند و واجب است که قدر واجب ذکر در حال رکوع بعمل
بیاید پس اگر جزئی از ذکر واجب از راه عمد در وقتی که هنوز بحد رکوع نرسیده باشد
یا در وقتی که از حد رکوع بیرون رفته باشد بعمل بیاید نماز باطل میشود و اگر
از راه فراموشی چنین کند نماز صحیح است چهارم سر برداشتن از رکوع است
پس اگر سر خود را بر ندارد و قد خود را راست ننماید بلکه بهمان طریقی که در
رکوع میباشد بسجده رود یا پیش از آنکه قد او درست راست شود بسجده برود
نماز او باطل خواهد بود و بدانکه سر برداشتن از رکوع رکن نیست لکن واجب است

واجب است چنانچه گفته شد و هرگاه بجهة علتی عاجز باشد از سر برداشتن
ساقط میشود وجوب آن و هرگاه آنرا فراموش کند تا آنکه وقت او بگذرد یعنی
داخل سجده شود نماز او صحیح است پنجم آنکه بعد از سر برداشتن و راست
ایستادن طمانینه بعمل آورد یعنی بقدر لحظه ساکن شود و بعد از آن بسجده رود
و این هم رکن نیست و اما مستحبات رکوع پس آن چند چیز است اول آنکه تکبیر بگوید
از برای رکوع یعنی الله اکبر بگوید و باید تکبیر را در حالتیکه ایستاده است بگوید
پیش از آنکه شروع بخم شدن نماید و مستحب است که در وقت گفتن تکبیر مثل
سایر تکبیرها دستها را تا برابر روی و نرمه گوشها بلند نماید دوم آنکه در حال
رکوع زانوها را بعقب برد و پیش نیاورد و دو قدم خود را برابر یکدیگر بگذارد
و بقدر یک وجب فاصله میان دو قدم قرار بدهد و جمعی گفته اند که از برای زن مستحب
است که جمع کند دو قدم خود را و از هم جدا نکند سیم آنکه پشت خود را راست
بدارد بطریقیکه هرگاه قطره آبی بر آن بریزند بجا خود بایستد چهارم آنکه
گردن بکشد بطریقیکه در برابر پشت باشد پنجم آنکه نظر خود را بمیان دو قدم
خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را از پهلوی خود دور بدارد و در زن
جمعی گفته اند که مستحب است که دستها خود را ضم کند و بچسباند بسینه خود
مکان دو پستان خود هفتم آنکه دو کف خود را بر دو زانوی خود بگذارد
و انگشتان را از یکدیگر دور کند هشتم آنکه دست راست را پیش از دست چپ بر
زانو بگذارد نهم آنکه پیش از ذکر رکوع این دعا را بخواند اللهم لک رکعت و
لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری

و ما اقلته قدمای ای حملته
والمراد الجسد والبدن
وهو من قبیل عطف العام
علی الخاص منه

و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته
قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر دهم آنکه سه دفعه سبحان
ربی العظیم و بحمده یا زیادتر بگوید و مستحب است که عدد آن طاق باشد مثل آنکه
سه دفعه یا پنج دفعه یا هفت دفعه بگوید هرچه طول بدهد افضل است
و از برای امام سزاوار نیست که طول بدهد مگر آنکه همه مامومین خودشان
دوست داشته باشند طول دادن را یازدهم آنکه پیش از ذکر رکوع یا بعد از
آن صلوات بر حضرت رسول خدا ص بفرستند باین طریق که بگوید اللهم صل
علی محمد و آل محمد یا بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد دوازدهم آنکه بلند
کند دستها را در حالتیکه بلند میکند سر خود را از رکوع و ابتدای بلند کردن
در وقتی باشد که ابتدا میکند به بلند کردن سر و انتهای آن وقتی باشد
که سر خود را بلند کرده باشد و تکبیر در این مقام ندارد و بعضی گفته اند
که تکبیر هم بگوید و آن ضعیف است سیزدهم آنکه چون سر از رکوع بردارد
و بایستد آنوقت بگوید سمع الله لمن حمده و نیز مستحب است که بعد از آن بگوید
الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة و الحمد لله رب العالمین
و اظهر و اشهر آنست که گفتن سمع الله لمن حمده مستحب است از برای مطلق نماز
کننده خواه منفرد باشد یا امام باشد یا ماموم باشد و بعضی گفته اند که ماموم
سمع الله نگوید بلکه بگوید الحمد لله رب العالمین و آن ضعیف است و لکن اولی
است و بعضی گفته اند که ماموم یا الحمد لله رب العالمین بگوید یا ربنا لک الحمد بگوید
چهاردهم آنکه زن دو کف دستهای خود را بقدر کمی بالاتر از زانوها گذارد

کذارد تا انکه بیناخم نشود و امّا مکروهات رکوع پس مکروه استکه در حال
رکوع دستهای او در زیر جامهای او باشد بلکه بهتر آنکه دستهای او برهنه
باشد پس هرگاه دستهای او زیر بعضی از زیر جامهای او و بالای بعضی دیگر بوده
باشد مثل انکه زیر عبا بوده باشد و بالای قبا یا زیر جامه بوده باشد کراهتی
ندارد و بعضی اینرا هم مکروه دانسته‌اند و بعضی دیگر مکروهاترا در سفینة
النجاة ذکر کرده‌ام **فصل ششم** در بیان سجود است بدانکه هر رکعتی از
نماز دو سجده واجب است و هر دو با هم رکن است پس اگر هر دو با هم ترک شود یا
انکه دو سجده زیاد بشود نماز باطل میشود خواه از راه عمد باشد یا از راه فرا
موشی یا جهل باشد و بدانکه زیاد کردن یک سجده یا ترک کردن یک سجده هرگاه
از راه فراموشی باشد نماز باطل نمیشود لکن هرگاه از راه عمد باشد باطل میشود
و بدانکه از برای سجود واجبات و مستحبات و مکروهاتی است پس در اینجا سه مقصد
است **مقصد اوّل** در واجبات است و آن نه چیز است **اوّل** سجده کردن
بر هفت عضو است که بر مجموع این هفت عضو باید سجده کند که آن پیشانی و دو
باطن کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها باشد کفایت میکند که
بر دو انگشت بزرگ اینکه باطن آنها یا پشت آنها یا اطراف آنها را بر زمین بگذا
بلی هرگاه سر آنها را بر زمین بگذارد افضل و احوط است و کفایت میکند در
سجده کردن بر پیشانی و مسمّی رسیدن پیشانی بر چیزیکه صحیح است سجده کردن
بران و جمعی گفته‌اند که واجب استکه بقدر یک درهم پیشانی بران چیز برسد و
این ضعیف است لکن افضل و احوط است و نیز در سجده کردن بر دو باطن

بر دو باطن دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها کفایت میکند مسمّی بنا بر مشهور
و اقوی و باید که سنگینی بدن خود را بر همه این هفت عضو بیندازد نه اینکه بعضی
از این اعضا اندازد لکن واجب نیست که سنگینی نسبت بهمه اعضا برابر بوده
باشد و هرگاه در روی لحاف پر پنبه یا نهالی پر پنبه و مانند اینها نماز کند باید که
توقّف کند تا اعضا بران قرار بگیرد و بعد از قرار سجود بجا آورد و در این مقام
چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ام دویم آنکه پیشانی
خود را بر چیزی گذارد که سجده بران صحیح است پس در اینجا چند مسئله است
مسئلهٔ اول بدانکه صحیح است سجده کردن بر خاک باجماع علما و نیز صحیح است
سجده کردن بر ریگ روان و زمین شوره زار بشرط انکه پیشانی بر آنها قرار بگیرد و
نیز صحیح است سجده کردن بر سنگ بلی احوط آنستکه بر سنگ مرمر سجده نکند
و نیز صحیح است سجده کردن بر سنگ گچ پیش از پختن آن و امّا بعد از پختن پس
جمعی جایز دانسته‌اند که بران سجده شود و احوط ترک است و احوط آنستکه بروی
آجر و سفال سجده نکند **مسئلهٔ دویم** صحیح نیست سجده کردن بر معادن
مثل سنگ سرمه و زرنیخ و نمک و مس و طلا و نقره و آهن و قیر و زاج و عقیق
و مانند اینها **مسئلهٔ سیّم** صحیح است سجده کردن بر هر چیزیکه از زمین میروید
بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پس جایز نیست سجده
کردن بر چیزهائی که خوردنی و پوشیدنی باشد بحسب عادت یعنی خوردن و پوشیدن
آن شایع و غالب بوده باشد پس هرگاه چیزیرا بحسب ندرت یا در وقت ضرورت
بخورند مثل دواهائی که داخل معجونها میکنند و گیاههای زمین که خوردن آنها

انها بحسب ندرت اتفاق می افتد پس سجده کردن برانها جایز است و اما زنجبیل
و زعفران و عناب و دارچینی و مانند اینها پس اولی آنست که سجده کردن بر آنها
جایز نیست و هرگاه چیزی در یکوقت خوردنی باشد و در وقت دیگر خوردنی
نباشد مثل پوست بادام و برگ مو و مانند اینها سجده بران در وقتی که خوردنی
میباشد جایز نیست و در وقتی که خوردنی نمیباشد جایز است و بدانکه در
خوردنی و پوشیدنی شرط نیست که بالفعل باید از ان منفعت برده شود پس هرگاه
منفعت بردن از ان موقوف باشد بر بافتن مثل پنبه یا موقوف باشد بر پختن
مثل برنج و آرد و مانند آنها باز سجده کردن بران جایز نخواهد بود پس از انچه
گفتیم معلوم شد که سجده کردن بر چوب و کاه و بادبزن و بوریا و برگ درختان
و نی و علف و پوست خربزه و پوست کدو و پوست انار و مانند آنها جایز است
و بدانکه سجده کردن بر خاکستر جایز نیست و هرگاه با حصیری که از نی یا برگ
درخت خرما یا غیر ان بافته باشند چیزی از ریسمان در ان بافته باشند پس اگر
آن ریسمان بکلی پنهان باشد یا انکه غالب آن چیز ظاهر است نی یا برگ باشد بطریقی
که مسمای پیشانی بر نی یا برگ تنها برسد در این صورت سجده کردن بران حصیر صحیح
خواهد بود و اگر ریسمان بطریقی غالب باشد که دست بدهد مسمای پیشانی بر نی یا برگ
تنها صدق نکند سجده بران صحیح نخواهد بود و بدانکه سجده کردن بر زمین
بهتر است از غیر زمین از چیزهائی که سجده کردن برانها صحیح است مثل چوب و برگ
و مانند اینها و بهترین افراد زمین تربت قبر حضرت امام حسین ع و خاک کربلا میباشد
که ثواب بسیار در سجده کردن بران وارد شده است و جمعی گفته اند که پختن آن با آتش

با آتش بجهت درست کردن تسبیح ضرر بسجده نمیرساند و باز میتوانند بان سجده
نمود بلکه گفته اند که موجب کراهت هم نمیشود ولکن افضل و احوط آنست که بر
پخته آن سجده ننماید **مسئلهٔ چهارم** جایز نیست سجده کردن بر گل
زمین که پیشانی بان فرو رود مگر در حال ضرورت لکن هرگاه گل قوامی داشته باشد
که پیشانی بران قرار گیرد سجده بران جایز است ولی هرگاه بران سجده نماید و سر خود
را بلند نماید و پیشانی او آلوده شده باشد بان واجب است که آنرا از پیشانی خود
ازاله کند و بعد از ان سجدهٔ دویم را بعمل آورد **مسئلهٔ پنجم** جایز است سجده
کردن بر کاغذ خواه از پنبه یا از کتان ساخته باشند یا از ابریشم و حکم سجده کردن بر کاغذی
که آن چیز نوشته باشد بتفصیل در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مسئلهٔ ششم**
هرگاه بجهت تقیه یا شدت حرارت یا خوف از عقرب و مار و مانند اینها نتواند بر زمین
سجده کند یا در مکانی باشد که ان چیزهائی سجده بران صحیح است یافت نشود
در این صورت صبر کند تا آخر وقت نماز پس اگر رفع تقیه و خوف شد یا چیزی که سجده
بران صحیح است بهم رسید که بران سجده کند و اگر باز بحال اول باقی باشد در این
صورت جایز است که سجده کند بر هر چیزی که یافت میشود مثل جامه و فرش و پنبه و کتان
و مانند اینها و اگر اینها هم یافت نشود بر کف دست خود سجده کند **مسئلهٔ
هفتم** هرگاه نماز کننده گذاردن مهر یا چیزی دیگر که سجده بران جایز است
فراموش کند و داخل نماز شود یا انکه مهر بگذارد لکن در بین نماز طفلی انرا بردارد
در این صورت هرگاه ممکن باشد بدون انکه فعل کثیر بعمل آید تحصیل کند
چیزی را که سجده بران جایز است واجب است که چنان نماید و اگر ممکن نباشد واجب است

واجبست که نماز را قطع کند و تحصیل آن را بکند و اگر بداند که اگر نماز را هم قطع کند یا ز چیزی که سجده بر آن صحیح است یافت نخواهد شد در این صورت نماز را قطع نکند بلکه بر هر چیز که یافت میشود از جامه و فرش و مانند آنها سجده نماید **مسئله هشتم** هر گاه کسی از روی فراموشی سجده نماید بر چیزی که سجده بر آن صحیح نیست و ملتفت نشود تا آنکه سر از سجده بردارد در این صورت اعاده سجده و نماز هیچ یک بر آن واجب نیست **مسئله نهم** هر گاه از راه سهو یا اتفاق پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده کردن بر آن جایز نیست اظهر آنست که واجبست که پیشانی خود را از آنجا بکشد بر چیزی که سجده کردن بر آن جایز است و جایز نیست که سر خود را بردارد و بر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد مگر در صورتی که کشیدن پیشانی متعذر باشد که در این صورت سر برداشتن جایز خواهد بود **مسئله دهم** جایز نیست سجده کردن بر زمین مغصوب و نجس بتفصیلی که در مبحث مکان گفته شد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم **پنجم** از واجبات سجده آنست که موضع پیشانی از محل ایستادن بیشتر از یک خشت بلندتر نباشد پس جایز نیست که پیشانی را بر موضعی گذارد که از قدر خشتی یعنی مقدار چهار انگشت که بحد اعتدال باشد و بیکدیگر ضم شده باشد بلندتر باشد و جایز است که پیشانی از محل ایستادن پست‌تر باشد اگر چه پست بودن آن از یک خشت بیشتر باشد بنا بر اقرب و لکن مکروه است و جمعی گفته‌اند که جایز نیست که پست بودن آن بیشتر از یک خشت بوده باشد و آن موافق احتیاط است و هر گاه از راه سهو یا اتفاق پیشانی را بر موضعی گذارد که از یک خشت بیشتر بلند

بلندتر بوده باشد در این صورت مخیر است میان آنکه سر خود را بردارد و بر موضعی گذارد که مساوی با محل ایستادن بوده باشد یا آنکه بیشتر از یک خشت بلندتر نبوده باشد و میان آنکه پیشانی را بکشد بر زمین تا بموضع جواز برساند و جمعی گفته‌اند که سر برداشتن جایز نیست بلکه واجبست که پیشانی خود را بکشد هر گاه ممکن بوده باشد و آن موافق احتیاط است و هر گاه عاجز باشد از گذاردن پیشانی بر زمین و لکن از اینکه چیز بلندی را بگذارد که پیشانی را بر آن گذارد عاجز نبوده باشد در این صورت واجبست که چنان کند و اگر از آن هم عاجز باشد از جهت سجده اشاره کند **چهارم** ذکر کردن در سجده است و اظهر آنست که در غیر ضرورت واجبست که یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید **پنجم** طمأنینه در سجده است یعنی واجبست درنگ کردن در سجده بقدر ذکر واجب و هر گاه متعذر باشد از جا آوردن طمأنینه وجوب آن ساقط میشود و لکن وجوب ذکر سجده بقدری که ممکن باشد باقی میماند و باید ذکر را بجا آورد **ششم** سر برداشتن از سجده اول است تا آنکه بنشیند **هفتم** اندکی درنگ کردن در نشستن **هشتم** دو مرتبه دیگر سجده کردن بطریق سجده اول **مقصد دوم** در مستحبات سجود است و آن چند چیز است **اول** آنکه بعد از سر برداشتن از رکوع پیش از آنکه خم شود از برای سجده کردن الله اکبر بگوید و از برای سجده اول که دستها را بلند نماید بطریقی که در تکبیرة الاحرام گفتیم **دوم** آنکه چون سر از سجده اول بردارد الله اکبر بگوید **سوم** آنکه چون خواهد سجده

بسجدهٔ دوم رود باز الله اکبر بگوید **چهارم** آنکه چون سر از سجدهٔ دوم بردارد
باز الله اکبر بگوید و در هر یک از این تکبیرها دستها را بلند کند بطریقی که پیشتر گفتیم
پنجم آنکه چون خواهد بسجده رود اول کف دستها را بر زمین گذارد و بعد از
آن زانوها را و این در صورتی است که نماز کننده مرد باشد و هرگاه زن باشد
اول زانوها را بر زمین گذارد و بعد از آن دستها را **ششم** آنکه در حال سجود
بازوها و مرفقها را بپهلو نچسباند و ساق دستها را بر زمین فرش نکند بلکه بازوها
را از پهلو دور دارد و ساق دستها را از زمین بلند کند بطریقی که نسبت
با او مثل دو بال بوده باشد و هرگاه نماز کننده زن باشد ذراعهای خود را بر زمین
فرش کند و بچسباند **هفتم** آنکه در حال سجود انگشتان خود را همه با هم
بچسباند و برابر روی خود بر زمین بگذارد و بر روی خود نچسباند بلکه دورتر بگذارد
و سرهای انگشتان را رو بقبله بکند **هشتم** آنکه شکم خود را بر زمین نچسباند بلکه
از زمین بلند کند **نهم** آنکه جزئی از بینی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد
و افضل آنست که بر خاک گذارد **دهم** آنکه محل سجده با محل ایستادن مساوی بوده
باشد **یازدهم** آنکه در حال سجود نظر او بر طرف بینی او باشد و در وقت نشستن
نظر او بدامن او بوده باشد **دوازدهم** آنکه پیش از ذکر سجده این دعا را بخواند
اللّهمّ لک سجدتُ وبک آمنتُ ولک اسلمتُ وعلیک توکّلتُ وانت ربّی
سجد وجهی للذی خلقه وشقّ سمعه وبصره والحمد لله ربّ العالمین تبارک
الله احسن الخالقین **سیزدهم** آنکه در سجدهای نمازها بیخ کانه شبانروزی
این دعا را بجهت طلب روزی در هر سجده که خواهد بخواند و انسب آنست که در سجده

در سجدهٔ آخر نماز بخواند یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین ارزقنی وارزق عیالی
من فضلک فانّک ذو الفضل العظیم **چهاردهم** آنکه ذکر سجده را مکرّر
بگوید بطریقی که در ذکر رکوع گفته شد **پانزدهم** آنکه صلوات بر حضرت رسول
بفرستد بتفصیلی که در ذکر رکوع گذشت **شانزدهم** آنکه در میان دو سجده
در حالتیکه نشسته است بگوید استغفر الله ربّی واتوب الیه یا آنکه بگوید اللّهمّ
اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی فانّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر **هفدهم**
در میانهٔ دو سجده بطریق تورّک بنشیند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت قدم پای
راست را بر شکم پای چپ بگذارد **هیجدهم** آنکه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ
دوم از رکعت اول هر نماز و از رکعت سیّم نماز چهار رکعتی باید برخیزد اندکی بنشیند
و این را جلسهٔ استراحت میگویند و جمعی این را واجب دانسته اند و احوط است و مستحب است
که در جلسهٔ استراحت بطریق تورّک بنشیند چنانچه در میان سجده گفتیم **نوزدهم**
آنکه چون سجدهٔ دوم تمام شود و خواهد برخیزد تکیه بر دستها کرده اول زانوها را
بردارد و بعد از آن دستها را و در حال برخواستن پشت انگشتان دست را بر زمین
نگذارد در حالتی که سر ابهامها را بکف دست چسبانیده باشد بلکه دستها را بگشاید
و بر زمین بگذارد و برخیزد و جمعی گفته اند که اگر نماز کننده زن باشد اول دستها را
بردارد و بیکدفعه راست شود بدون آنکه اول کفلهای او بالا رود و بعد از
آن راست شود **بیستم** آنکه در وقت شروع در برخواستن بگوید بحول الله
وقوّته اقوم واقعد یا آنکه بگوید بحول الله اقوم واقعد یا آنکه بگوید اللّهمّ ربّی
بحولک وقوّتک اقوم واقعد وارکع واسجد **بیست و یکم** آنکه زن در حال سجده

سجده نگذارد که موی سر او فاصله شود میان پیشانی و سجده گاه هرگاه از پیشانی او بیفتد بگیره واجب است که پیشانی گاه بر سد رسیده باشد و اگر انفتد بگیره واجب است که بسجده گاه برسد نرسیده باشد که نماز ان باطل خواهد بود

مقصد نهم در مکروهات سجود است بدانکه مکروه است که در میان دو سجده و در جلسه استراحت و در وقت تشهد بطریق اقعا بنشینند مشهور میان علما در تفسیر اقعا اینست که سرهای انگشتان پاها را بر زمین گذارد و کفلهای خود را بگذارد بر سر پاشنه پاهای خود و بعضی تفسیر کرده اند باین که کفلهای خود را بر زمین گذارد و رانها و ساقهای پا را راست کند و دستها را بر زمین بگذارد چنانچه سگ می نشیند و احوط انستکه از هر دو معنی اجتناب نمایند و نیز مکروه است که بر موضع سجده پف کند بشرطیکه دو حرف از ان حاصل نشود پس هرگاه دو حرف از ان حاصل شود نماز او باطل خواهد شد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و سجدهای واجبی و مستحبی که در قران هست همه را در مبحث قرائت با احکام ان بتفصیل ذکر کرده ایم **فصل هفتم** در بیان تشهد است و ان واجب است در نمازهای واجبی لکن رکن نیست پس هرگاه از روی فراموشی ترک نماید نماز ان باطل خواهد شد و اما در نمازهای مستحبی پس ان شرط صحت انها است و بدانکه تشهد در نماز دو رکعتی یکدفعه واجب است و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه واجب است و وقت ان چون معلوم بود ذکر نکردیم و واجب است که بقدر خواندن تشهد واجب بنشیند و نیز مراعات عربیت و ترتیب و موالات او واجب است که بکند و قدر واجب از تشهد بنا بر مشهور و اقرب آنستکه

مکروهات سجود

مجملی از آنکه بعد از سجده ...

تشهد

آنستکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بلکه میتواند بگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله که کلمه اشهد را دو دفعه نگوید و میتواند که بگوید عبده و رسوله بعوض رسول الله و لکن احوط آنستکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نیز واجب است که بعد از شهادتین صلوات بر حضرت رسول و ال او بفرستند و مراد با آل پیغمبر در نزد فرقه ناجیه شیعه اثنی عشریه علی و فاطمه و حسن و حسین میباشند و از بعضی دعاها ظاهر میشود که آل آنحضرت فاطمه و دوازده امام علیهم السلام میباشند و احوط انستکه باین عبارت بگوید اللهم صل علی محمد و ال محمد و مستحب است که پیش از شروع در تشهد بگوید الحمد لله یا انکه بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله و مستحب است که در تشهد اول بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و نیز مستحب است که در حال خواندن تشهد بطریق تورک بنشیند چنانچه کیفیت ان را در نشستن میان دو سجده ذکر کردیم و نیز مستحب است که دست راست را بر ران راست و دست چپ را بر ران چپ بگذارد و انگشتان خود را بهم بچسباند و نظر بر کنار خود کند و بدانکه صلوات فرستادن بسبب ذکر اسم یا لقب یا کنیه حضرت رسول خواه کسی خودش بگوید یا دیگری بگوید و آن بشنود خواه در نماز باشد که بشنود یا در غیر نماز پس ان مستحب مؤکد است بنا بر مشهور و اظهر جمعی واجب دانسته اند و ان موافق احتیاط است بدانکه طریقه شیعه اثنی عشریه جاری شده است به سلام فرستادن بر امام علیه السلام در وقتیکه ذکر شود اسم امام و این سلام فرستادن واجب نیست ولکن مستحب است

بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله تا انکه بگوید

مستحب است چنانچه جمعی تصریح به آن کرده اند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در
سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل ششم** در بیان تسلیم است و آن واجب است
در نمازهای واجب و لکن رکن نیست و شرط صحت است در نمازهای مستحبی پس اگر
کسی از راه فراموشی از آخر نمازهای واجبی ترک کند نمازش صحیح است و لکن هرگاه
از راه عمد آن را ترک نماید نمازش باطل است و جمعی تسلیم را مستحب میدانند بلکه این قول
مشهور میانه متاخرین است و لکن این قول ضعیف است و تسلیم بعد از تشهد در نماز
دو رکعتی واجب است و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از تشهد دوم واجب است
و قدر واجب از تسلیم السلام علیکم است بنا بر اشهر و اظهر و گفتن و رحمة الله و برکاته
مستحب است و بعضی و رحمة الله را نیز واجب دانسته اند و از بعضی نقل شده که و برکاته را
نیز واجب دانسته است و احتیاط آن است که و رحمة الله و برکاته را بگوید و بعضی گفته
اند که تسلیم واجب عبارت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و السلام
علیکم و آن ضعیف است و جمعی گفته اند که مخیر است میانه گفتن السلام علینا و
علی عباد الله الصالحین و گفتن السلام علیکم و یکی از این دو عبارت واجب است
و بهر یک از اینها بیرون رفتن از نماز حاصل میشود و هر کدام را که اول بگوید
آن واجب خواهد بود و آن دیگری مستحب خواهد بود و این قول ضعیف
است و احوط آن است که السلام علینا و السلام علیکم هر دو را بگوید و شکی
نیست که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مستحب است و واجب نیست
و آن را پیش از السلام علینا باید گفت و اگر کسی بخواهد که واجب و مستحب هر دو را
بگوید و نهایت احتیاط را بجا بیاورد بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله

و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته و مستحب است که نمازکننده قصد کند از فقره و علی عباد الله
الصالحین سلام بر مطلق صلحا از انبیا و ائمه هدی و ملائکه و مؤمنین
از انس و جن را و در السلام علیکم نیز گفته اند که قصد انبیا و ائمه کند و پیشنماز
علاوه بر قصد اینها قصد سلام بر ماموین را نیز بکند و ماموین نیز علاوه
بر قصد اینها قصد سلام بر پیشنماز را بکنند و بعضی قصد رد بر پیشنماز را واجب
دانسته اند و آن ضعیف است و واجب است که بقدر سلام گفتن بنشیند و رو بقبله
و با وضو باشد و منافیات نماز را چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد واجب است
که در حال تسلیم ترک نماید و بدانکه حکم زن مثل مرد است در همه افعال نماز مگر
در جهر و اخفات چنانچه ذکر شد و مگر در بعضی مستحبات چنانچه تفصیل
آن را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم با چند مسئله دیگر که در این مقام هست
مبحث دوم در بیان مستحبات نماز است و بسیاری از مستحبات را ذکر نمودیم
و چند چیز دیگر باقی مانده است که در اینجا ذکر مینمائیم اول آنکه مستحب است که پیش
از شش تکبیر مستحبی پیش از تکبیرة الاحرام این دعا بخواند یا محسن قد اتاک
المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا المسیء
فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم
منی و دعاهای دیگر نیز در این مقام وارد شده است که در سفینة النجاة ذکر
کرده ایم دوم آنکه مستحب است که شش تکبیر دیگر بگوید غیر از تکبیرة الاحرام
که واجب است که همه هفت تکبیر شود و دعاهائی که در میان اینها وارد شده بخواند

در مستحبات نماز

در مستحبات

بخواند باین طریق که اول سه مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از ان این دعا را بخواند
اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفر لی
ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بعد از ان دو مرتبه الله اکبر بگوید و این
دعا را بخواند لبیك و سعدیك والخیر فی یدیك والشر لیس الیك والمهدی
من هدیت لا ملجأ منك الا الیك سبحانك وحنانیك تبارکت وتعالیت
سبحانك رب البیت پس بعد از ان دو مرتبه الله اکبر بگوید و این دعا را بخواند
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا
مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریك له وبذلك امرت وانا اول المسلمین و نماز کننده مختار است که هر یك
از هفت تکبیر را که بخواهد آن تکبیر واجب یعنی تکبیرة الاحرام قرار بدهد ولکن
افضل است که تکبیر اخر را تکبیرة الاحرام قرار بدهد چنانچه در مبحث تکبیرة الاحرام
نیز ذکر شد و جایز است که هفت تکبیر را پی در پی بگوید و دعاهائی که در میان
انها وارد شده نخواند و جایز است که بعضی از ان دعاها را بخواند و بعضی را
نخواند و جایز است که اکتفا به پنج تکبیر یا سه تکبیر کند اگر چه فضیلت هفت
تکبیر با خواندن دعاها زیادتر است و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة
النجاة ذکر کرده ام بیستم مستحب است قنوت خواندن در نماز و معنی قنوت دعا است
در نماز بعد از قرائت در حالتیکه ایستاده باشد پس محل قنوت در رکعت دویم
بعد از حمد و سوره پیش از رکوع است در هر نمازی بغیر نماز جمعه و غیر ان چنانچه بعد
از این خواهیم گفت انشاء الله و نیز تفصیل قنوت نماز عید فطر و عید قربان را ذکر

در مستحبات قنوت

ذکر خواهیم کرد و بدانکه در دعای قنوت معینی ندارد بلکه هر دعائی که در حفظ داشته
باشد و بخواند کفایت میکند و در قنوت اینکه صلوات بفرستد یا استغفار کند کفایت میکند
یا سبحان الله یا الحمد لله بگوید و بهتر است که دعاهائی که از ائمه علیهم السلام
وارد شده است در قنوت انها را بخواند و بهتر از انها کلمات فرج است و ان این است
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش
العظیم والحمد لله رب العالمین و مستحب است که پیشنماز و کسیکه تنها نماز
میکند قنوت را اهسته بخواند و مستحب است که پیش از قنوت تکبیر بگوید و در وقت
تکبیر گفتن دستها را بلند کند بطریقیکه در تکبیرة الاحرام گفتیم و در حال قنوت
دستها را تا برابر رو بلند کند و انها را پهن کند بطریقیکه روی دستها بجانب
اسمان و پشت انها بجانب زمین باشد و انگشتانرا بهم بچسباند مگر دو انگشت
بزرگ که ابهام باشد که انها را از انگشتان دیگر دور بدارد و نظر خود را در
حال قنوت بر باطن دستها بیندازد و هرگاه کسی قنوت را پیش از رکوع فراموش
کند بعد از سر برداشتن از رکوع مستحب است که بجا بیاورد به نیت قضا و اگر
بعد از رکوع نیز فراموش کند تا داخل سجده شود در این صورت اظهر است که
بعد از نماز نشسته قضا کند و اگر بعد از نماز نیز فراموش کند و در وقت راه
رفتن بخاطرش بیاید همانجا بنشیند و رو بقبله کند و بجا بیاورد و بدانکه
قضا کردن قنوت در صورتی است که از راه فراموشی انرا ترك کرده باشد
پس هرگاه از راه عمد انرا در محل خودش ترك کرده باشد دیگر قضا ندارد و هم

و هم چنین هرگاه رکعت سیم امام و دویم ماموم باشد ماموم بخواند قنوت نرسد را این صورت قضا ندارد چهارم تعقیب است که آن مستحب است و ثواب فضیلت بسیار در باب آن وارد شده است و مراد از تعقیب بنابر انچه اهل لغت تفسیر کرده اند نشستن بعد از نماز است جهت دعا و سؤال و جمعی از فقها گفته اند که نشستن در آن معتبر نیست و مستحب است که در وقت تعقیب بطریق تورک بنشیند بطوری که در مبحث تشهد گفتیم و رو بقبله باشد و با وضو باشد و مستحب است که در تعقیب نماز واجب یا مستحب بعد از سلام اول سه مرتبه الله اکبر بگوید و در هر تکبیر دستها را بلند کند بطریقی که در تکبیرة الاحرام گفتیم و باید در وقت بلند کردن پشت دستها برو بر نماز کننده باشد و باطن انها بجانب قبله باشد و مستحب است که بعد از این سه تکبیر این دعا بخواند لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و دعاهائی که در باب تعقیب از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده بسیار است که علمای شیعه انها را در کتب ادعیه ذکر کرده اند و افضل از همه انها همین است که بعضی گفته اند تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام است و کیفیت آن اینست که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوید و بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله بگوید و بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و مستحب است که بعد از فارغ شدن از سبحان الله یکمرتبه لا اله الا الله بگوید و مستحب است که بعد از هر نماز واجب این دعا بخواند اللهم انی اسألک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم

سجدهٔ شکر

اللهم انی اسألک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و همچنین است که اول یکمرتبه صلوات بفرستد بعد از آن این دعا بخواند و مستحب است بعد از نماز صبح ده مرتبه این دعا را بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و نیز مستحب است که بعد از نماز صبح ده مرتبه این دعا را بخواند سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و مستحب است که بعد از نماز مغرب سه مرتبه این دعا را بخواند الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره پنجم سجدهٔ شکر است که آن مستحب است و ثواب بسیار در باب آن وارد شده است و دو سجدهٔ شکر مستحب است و اگر یک سجده هم بکند نماز مستحب را بعمل آورده خواهد بود و سجدهٔ شکر عبارتست از گذاردن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بجهت بجا آوردن شکر الهی اگر چه دعائی در آن نخواند و مستحب است که در میان این دو سجده هر یک از دو جبین و دو طرف رو بر زمین گذارده شود پس بعد از سجدهٔ اول جانب راست رو بر زمین گذارد و بعد از آن جانب چپ را و بعد از آن سجدهٔ دویم را بجا آورد و مستحب است که در سجدهٔ شکر دستها و سینه و شکم را بر زمین بچسباند و دعاهائی که وارد شده است بخواند و حاجتهای خود را طلب کند و گریه کند و الحاح در دعا و سؤال نماید و چون سر از سجده بردارد باطن دستها را بر محل سجده گذارد پس بعد از آن بردارد و بر رو و سینهٔ خود بمالد و کمتر دعائی که در سجدهٔ شکر وارد شده اینست که سه مرتبه شکرا لله بگوید و افضل از آن اینست که صد مرتبه شکرا شکرا لله یا صد مرتبه عفوا بگوید و افضل

افضل آن است که [illegible]

~~وافضل ازان اینست که صد مرتبه شکر الحمد مرتبه شکر الله ناچار مرتبه عفوا~~

بگوید وافضل ازان اینست که صد مرتبه الحمد لله شکراً شکراً بگوید و در هر ده نوبت که آنرا میگوید یکنوبت بگوید شکراً للمجیب و بهتر اینست که سجدهٔ شکر را بعد از تمام شدن تعقیب بجا بیاورد و باید که سجدهٔ شکر در هر وقتی خوبست لکن در وقت برطرف شدن شدتی و مکروهی و وقت حاصل شدن نعمتی تاکیدش بیشتر است

باب سیم در بجا آوردن نافلهای شبانروز بدانکه در احادیث تاکید بسیار از جهت بجا آوردن آنها وارد شده و در چند حدیث وارد شده که هر گاه در نماز واجبی نقصانی بواسطهٔ ترک خضوع قلب بهم رسیده باشد نماز نافله جبران آن میکند و در هر حال بجا آوردن آنها افضل است مگر آنکه هم و غم زیاد از برای او باشد یا امری از امور معیشت یا قضای حاجت مومنی از برای او رو دهد که بجا آوردن نافله باعث فوت آن شود و افضل آنها بنا بر ظاهر و بعد ازان نافله مغرب و بعد ازان نافلهٔ صبح و بعد ازان باقی نافلها و بدانکه نافلهای شبانروزی سی و چهار رکعتست هشت رکعت نافلهٔ ظهر است که وقتش پیش از نماز ظهر است و هشت رکعت نافله عصر است که وقتش پیش از نماز عصر است و چهار رکعت نافلهٔ مغربست که وقتش بعد از نماز مغربست و دو رکعت نافله عشا است که بعد از نماز عشا است نشسته باید کرد که یک رکعت حساب میشود و آنرا وتیره میگویند و بنا بر اقوی جایز نیست که آنرا ایستاده بجا بیاورند و افضل آنست که آنرا بعد از تمام شدن تعقیب نماز خفتن بجا بیاورند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نافلهٔ نماز صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و تفصیل اوقات

[illegible]

اوقات اینها را در مبحث اوقات ذکر کردیم و در اینجا چند مسئله است که باید ذکر شود

مسئلهٔ اوّل هر گاه کسی بعضی ازین نافلها را بکند و بعضی را نکند جایز است مثل آنکه نماز شب را بکند و باقی را نکند **مسئلهٔ دویم** بدانکه مشهور آنست که قنوت در دو رکعت شفع مستحب است و جمعی گفته اند که قنوت در آن ساقط است و احوط است **مسئلهٔ سیم** قنوت در یک رکعت وتر مستحب است و هر دعائی که میخواهد در آن بخواند و بعد از آن مستحب است که چهل نفر یا بیشتر از برادران مومنین را دعا کند و اسم ایشانرا ذکر کند باین طریق که بگوید اللّهُمَّ اغْفِرْ لِفُلانِ بْنِ فُلان و بهتر آنستکه طفل و زن را اگر دعا کند داخل این چهل نفر حساب نکند و اگر بعضی نتواند بگوید اولی و احوط آنستکه بعد از سلام دادن بفارسی اینها را دعا کند و بعد از دعا کردن بچهل نفر مستحب است که هفتاد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ یا اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بگوید و افضل آنستکه صد مرتبه بگوید و بعد ازان مستحب است که سیصد مرتبه اَلْعَفْو بگوید و اگر وقت تنگ باشد بحمد و سوره و قنوت مختصری اکتفا کند اصل ثواب وتر را خواهد داشت و از برای شماره کردن تسبیح را بدست راست بگیرد و دست چپ را بلند کند **مسئلهٔ چهارم** مستحب است که در دو رکعت شفع در هر یک یکمرتبه قل هو الله بخواند یا آنکه در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق بخواند و در رکعت دویم قل اعوذ برب الناس بخواند و مستحب است که در رکعت وتر سه مرتبه قل هو الله بخواند و در بعضی از اخبار هم بکتبیر وارد شده است **مسئلهٔ پنجم** نمازهای نافله هر دو رکعت بیک سلام است و زیاد کردن از دو رکعت جایز نیست مگر در نماز اعرابی چنانکه بعد خواهیم گفت انشاء الله

انشاء الله تعالی و هم چنین کم کردن آن از دو رکعت جایز نیست مکروه و نماز وتر هم چنانکه
ذکر شده **مسئلهٔ ششم** نافلهٔ ظهر و عصر در سفر ساقط است باجماع فقها و نافلهٔ
خفتن بعضی و تیره بنا بر اشهر و اظهر نیز ساقط است و باقی نافلها که نافلهٔ مغرب و
نماز شب و نماز شفع و نماز وتر و نافلهٔ صبح باشد ساقط نمیشود در سفر بلکه بر
استحباب باقی خواهند بود و بدانکه در چهار موضع است که مسافر مختار است میان
آنکه نماز را شکسته بکند یا تمام بکند که آن مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول و مسجد
کوفه و حایر حضرت امام حسین ع باشد چنانچه تفصیل آن در مبحث صلوة مسافر
ان شاء الله ذکر خواهد شد پس در این چهار موضع نافلهٔ ظهر و عصر و وتیره ساقط
نخواهد بود بلکه کردن آنها مستحب خواهد بود خواه نماز را تمام بکند یا قصر
بکند و بدانکه باقی نافلها که غیر از نافلهای شبانروزی است در سفر ساقط نمیشوند
مسئلهٔ هفتم بدانکه همهٔ نافلها را نشسته میتوان کرد اگر چه در حال اختیار
باشد و عددی کم نباشد بلکه در هنگام راه رفتن و در حال سواری نیز میتوان کرد
بتفصیلیکه در مبحث مکان گفتیم و لکن ایستاده کردن افضل است و در بعضی
از احادیث وارد شده که در وقتی که نشسته نافله را بکند هر گاه در آخر سوره
برخیزد و ایستاده سوره را تمام نماید بعد رکوع کند آن نافله بنافلهٔ ایستاده حساب
خواهد شد **مسئلهٔ هشتم** مستحب است که در میان نماز مغرب و خفتن
بغیر از چهار رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت دیگر نافله بکند که آنرا نماز غفیله
گویند و در رکعت اول بعد از حمد این آیه را بخواند وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا
فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي
الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت دوم بعد از حمد این آیه را بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ
لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا
حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و در قنوت
این دعا را بخواند اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِيَ حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللّٰهُمَّ
أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي پس حاجت خود را سؤال کند که خداوند عالم
روا میکند و در حدیث دیگر کیفیت نماز غفیله را بطریق دیگر بیان کرده که
ثوابش زیاده تر از کیفیت اول است و آن اینست که در رکعت اول بعد از حمد
سیزده مرتبه سورهٔ اذا زلزلت را بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد پانزده مرتبه
سورهٔ قل هو الله را بخواند و در نماز غفیله میتوان اکتفا بحمد تنها نمود چنانچه
بعضی گفته اند و لکن افضل است که بهمان کیفیتی که ذکر شد بجا آورد و نیز
جایز است بجای دو رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت غفیله را بکند بکیفیتی که گفتیم
و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که متعلق بنوافل است که در سفینة النجاة
ذکر کرده ایم

باب چهارم

در بیان باقی نمازهای واجب یعنی نمازهای
واجبی که غیر از نمازهای شبانروزی است و در آن چند مبحث است

مبحث اول

در بیان نماز جمعه است و در آن چند فصل است

فصل اول

در بیان حکم نماز
جمعه است بدانکه خلافی در میان مجتهدین نیست که با بودن امام معصوم یا نایب خاص او

[2] فاسئلك

نماز خاص و جمعه واجب عینی است در صورتی که سایر شرایطی که بعد ذکر خواهیم کرد
همه موجود باشد یعنی در زمان غیبت امام علیه السلام مثل این زمان محل خلاف
است مشهور و اقوی اینست که در زمان غیبت نماز جمعه واجب تخییری است یعنی مکلف
مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه یا نماز ظهر لکن گذاردن جمعه افضل است و اولی
و احوط اینست که مکلف جمع کند میان نماز جمعه و ظهر یعنی بعد از نماز جمعه نماز
ظهر را به نیت قربت بجا آورد **فصل دویم** در بیان شرطهای نماز جمعه است
گفتیم که وجوب عینی آن مشروط بحضور امام یا نایب خاص آنست و در زمان غیبت
واجب تخییری است بشروطی چند که با وجود آن شروط نماز صحیح است و اگر یکی از آن
شروط حاصل نشود نماز جمعه صحیح نیست بلکه واجب است که نماز ظهر را بجا آورد
پس بدانکه آن شروط چند چیز است شرط اول عدد است و در تعیین کمتر عددی
که با آن نماز جمعه منعقد میشود خلاف است مشهور و اظهر اینست که پنج نفر کفایت میکند
که یکی از آنها پیشنماز باشد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة
ذکر کرده ایم شرط دویم خواندن دو خطبه است پیش از نماز جمعه و واجب است که
هر یک از آن دو خطبه مشتمل باشند بر حمد الهی بر پیغمبر خدا و آل او علیهم السلام
و موعظه کردن و یک سوره کوچک از سورههای قرآن لکن خواندن سوره در خطبه
اول واجب است و دویم اگر چه احوط اینست که در خطبه دویم نیز بخواند و بهتر آنست
که در خطبه دویم طلب آمرزش از برای مؤمنین بکند و واجب است که خطیب در وقت
خطبه خواندن ایستاده باشد مگر اینکه از ایستادن عاجز باشد که در اینصورت جایز
است که نشسته بخواند و واجب است که در میان دو خطبه کمی بنشیند و اولی

۲ وصلوات

و اولی اینست که پیش از خواندن یک سوره قل هو الله بنشیند و اگر بجهت عجز از ایستادن
خطبه را نشسته بخواند باید در میان دو خطبه بسکوتی فاصله گذارد و احوط آنست
که دو خطبه را امام بخواند نه دیگری و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در
سفینة النجاة ذکر نموده ایم شرط سیم اینست که نماز جمعه واجب است که بجماعت گذارده
شود پس فرادی گذاردن آن باطلست و شروطیکه در امام جماعت معتبر است همینها
که بعد ذکر خواهد شد انشاء الله هرگاه آن شروط در امام جمعه باشد میتواند نماز
جمعه را بکند و واجب نیست که امام جمعه مجتهد باشد همچنانکه بعضی گفته اند بلکه
هر عادلی که تقلید مجتهد حی را بکند و سایر شرایط امام جماعت هم در او موجود باشد
امامت او در نماز جمعه جایز است و باید که امام جمعه در نماز جمعه نیت امامت بکند
بنا بر اظهر و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم
شرط چهارم آنکه از موضعی که نماز جمعه گذارده میشود تا موضعی دیگر که در آنجا
نیز نماز جمعه گذارده میشود کمتر از یک فرسخ نباشد بلکه باید میان دو موضعی که
نماز جمعه گذارده میشود یک فرسخ یا بیشتر فاصله باشد و در این مقام چند مسئله
دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل سیم** در بیان آنکه نماز
جمعه بر چه کسی واجب عینی یا تخییری است و از چه کسی ساقط است پس بدانکه تعلق
تکلیف بنماز جمعه مشروط است بچند چیز اول بلوغ پس بر طفل نابالغ واجب نیست
لکن از طفلیکه تمیز دهنده باشد صحیح است و بدل نماز ظهر میشود دویم عقل
پس بر دیوانه در حال دیوانگی واجب نیست سیم آزادی پس بر بنده واجب نیست لکن
هرگاه بکند صحیح است چهارم مرد بودن پس بر زنان اگر چه شوهر آنها اذن بدهد و اما

[illegible]

او واجب نیست لکن هرگاه بکند صحیح است سیم چنین بر خنثی واجب نیست پنجم
در حضر بودن پس واجب نیست بر کسیکه مسافر شرعی باشد یعنی قصر نماز بر او واجب
باشد لکن هرگاه بکند صحیح است پس مسافری که باید نماز را تمام کند چنانچه
تفصیل آنرا در مبحث نماز مسافر ان شاء الله ذکر خواهیم کرد نماز جمعه از او ساقط
نیست ششم سالم بودن از لنگی است پس کسیکه لنگ باشد بطریقیکه از راه رفتن
عاجز باشد بر او واجب نیست هفتم و هشتم بینائی و صحیح بدن است پس واجب نیست
بر کسیکه کور و بیمار باشد اگرچه حاضر شدن اینها بنماز جمعه مشقت نداشته باشد
بنابر اظهر نهم آنکه مکان او تا جائی که نماز جمعه میشود بیش از دو فرسخ نباشد که
اگر بیشتر باشد بر او واجب نیست و هرگاه دو فرسخ باشد بی کم و زیاد بر او واجب
است بنابر اشهر و اظهر **دهم** نیامدن باران پس هرگاه در وقت نماز جمعه باران
بیارد بطریقیکه باعث ضرر کسیکه بنماز میرود بشود در این صورت نماز جمعه ساقط
است و ظاهر اینست که در صورتیکه راه گل زیاد باشد یا سرما یا گرما شدید باشد که
هر یک از اینها باعث ضرر جانی یا مالی بشود از برای کسیکه بنماز جمعه میرود در این
صورت وجوب آن ساقط است **یازدهم** بسیار پیر نبودن پس بر پیری که عاجز
باشد از حاضر شدن بنماز جمعه یا بر او بسیار شاق باشد واجب نیست و در اینجا
چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل چهارم**
در بیان کیفیت نماز جمعه است و آن دو رکعت است مثل صبح مگر اینکه در نماز جمعه
دو قنوت است هم از برای امام و هم از برای ماموم که یکی از آنها در رکعت اولست
پیش از رکوع و یکی دیگر در رکعت دویم است بعد از رکوع بنابر مشهور و اقوی

بیان کیفیت نماز جمعه

و اقوی **فصل پنجم** در بیان وقت نماز جمعه است بدانکه اول وقت آن بنا
بر مشهور و اقوی زوال آفتاب است و در آخر وقت آن چند قول است مشهور آنست
که ~~آخر وقت آن چند قول است مشهور آنست~~ که آخر وقت آن وقتی است که سایه هر
چیزی مثل آن شود و احوط آنست که مبادرت نماید بگذاردن آن در وقتی که زوال
آفتاب بشود و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم
فصل ششم در بیان احکامی است که متعلق بنماز جمعه است و در آن چند
مسئله است **مسئله اول** بدانکه حرام است سفر کردن در روز جمعه بعد از زوال
آفتاب پیش از گذاردن نماز جمعه [هرگاه] وجوب آن عینی باشد لکن بنابر مختار که آن
واجب تخییری میدانیم سفر کردن حرام نخواهد بود و ظاهر اینست که حرام بودن
سفر در صورتی نیست که در آن مکان نماز جمعه نشود پس اگر در آن مکان نماز جمعه
نشود سفر کردن حرام نخواهد بود و هرگاه مضطر باشد از سفر کردن یا آنکه
سفر واجب باشد مثل سفر حج و بجهت حرکت کردن قافله در وقت زوال لابد
باشد که در آن وقت بیرون رود در این صورت سفر کردن حرام نخواهد بود
و سفر کردن در روز جمعه بعد از نماز جمعه و پیش از زوال آفتاب جایز است لکن
بعد از طلوع صبح مکروه است تا اول زوال اگرچه شرایط نماز جمعه در آن شخص
مسافر موجود نباشد و سفر کردن در شب جمعه مکروه نیست **مسئله
دویم** حرام است خریدن و فروختن کردن بعد از اذان نماز جمعه هرگاه وجوب
آن عینی باشد و لکن بنابر اینکه وجوب آن تخییری باشد همچنانکه قول مختار ماست
حرام نخواهد بود و همچنین پیش از اذان اگرچه بعد از زوال باشد حرام نیست

مبسوط است که سایر عقدها و معاملها نیز حرام است بنا بر قول بوجوب
عینی و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة اظهار آنها کرده
ایم **مسئلهٔ سیم** بدانکه اذان دوم بنا بر اشهر و اقرب در روز جمعه حرام است
و بعضی گفته اند که آن مکروه است و مراد از اذان دوم چه چیز است چند
قول است اجود آنها آنست که مراد باذان اذان دوم است از برای نماز جمعه که مؤذن
بگوید بقصد اینکه اذان دوم است و مشروع است بعد از آنکه همان مؤذن
یا مؤذن دیگر اذان دیگر از برای نماز جمعه گفته باشد **فصل هفتم**
در بیان مستحباتی که متعلق بروز جمعه یا نماز جمعه است بدانکه مستحب است غسل
جمعه کردن بتفصیلی که در کتاب طهارت گفتیم و نیز مستحب است که در روز
جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر چهار رکعت زیاد کنند که همه بیست رکعت
باشد شش رکعت را اول روز وقت پهن شدن آفتاب بجا آورد و شش رکعت
دیگر را در وقت بلند شدن آفتاب بجا بیاورد و شش رکعت دیگر را اندکی پیش
از زوال بجا بیاورد و دو رکعت دیگر را بعد از زوال متصل بزوال بکند و جایز است
که در هر وقت از روز جمعه پیش از زوال یا بعد از آن این بیست رکعت را در یک
مجلس بجا بیاورد ولکن افضل است که بطریقی که گفتیم بجا بیاورد و نیز مستحب
است بلند خواندن حمد و سوره در نماز جمعه بلکه اشهر و اظهر استحباب بلند خواندن
حمد و سوره است نیز در دو رکعت اول نماز ظهر روز جمعه خواه بفرادی گذارده
شود یا بجماعت و نیز مستحب است که در روز جمعه بهترین جامهای خود را بپوشد
و بوی خوش خود را خوشبو نماید و نیز مستحب است که در روز جمعه سر خود را

مستحبات روز جمعه

نماز عید

خود را بتراشد و آنرا بخطمی بشوید و سبیل خود را بچیند و ناخنهای خود را بگیرد
و محاسن خود را شانه کند و نوره بکشد و بعضی مستحبات دیگر را در سفینة
النجاة ذکر نموده ایم **مبحث دویم** در بیان نماز عید رمضان و عید قربانست
و در آن چند فصل است **فصل اول** در حکم این نماز است بدانکه این نماز
در زمان حضور امام اصل یا نایب خاص آن واجب عینی است بشروطی که در نماز
جمعه شرط است چنانچه پیش گفتیم و لیکن در زمان غیبت امام واجب نیست
بنا بر مشهور و اقوی بلکه مستحب است که بطریق جماعت یا فرادی بگذارند و
استحباب ثابت است از برای هر مکلفی حتی از برای جماعتی که از ایشان نماز جمعه و
وجوب این نماز در وقت اجتماع شرایط وجوب ساقط است و جایز است که در
زمان غیبت چند نماز عید در یک شهر بلکه در یک مسجد بجماعت گذارده شود
و بدانکه وقت این نماز عید از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال آفتاب بود
و هرگاه کسی نماز عید را نکند تا ظهر بشود قضا ندارد بنا بر مشهور و اقوی خواه
از راه عمد ترک کرده باشد یا از راه فراموشی و بعضی گفته اند که قضا کردن
آن مستحب است و آن ضعیف است و بعضی چیزهای دیگر گفته اند که تفصیل آنها چند
مسئله دیگر در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **فصل دویم** در بیان کیفیت
نماز عید رمضان و عید قربانست بدانکه این نماز دو رکعت است و در رکعت اول
بعد از تکبیرة الاحرام و حمد و سوره که واجب میباشند مستحب است که پنج تکبیر
بگوید و بعد از هر تکبیری یک قنوت مستحب است که بخواند که پنج قنوت میشود
و بعد از آن تکبیر ششم که تکبیر رکوع است بگوید و برکوع رود و بعد از رکوع

کیفیت نماز عید فطر و قربان

۹۰ از رکوع دو سجده را بعمل آورد و در رکعت دوم بعد از حمد و سوره چهار تکبیر
مستحب است که بگوید و بعد از هر تکبیری یک قنوت مستحب است که بخواند که چهار
قنوت میشود بعد از آن تکبیر پنجم که تکبیر رکوع است بگوید و رکوع کند و
بعد از آن دو سجده و تشهد و تسلیم را بجا آورد و اکثر گفته‌اند که این نه تکبیر و
نه قنوت واجب میباشند و آن موافق احتیاط است و بدانکه قنوت مخصوص واجب
۲ کفایت میکند — نیست بنا بر اظهر بلکه هر دعائی که در قنوت بخواند و لکن مستحب است که قنوتهائی
که وارد شده است بخواند و بهتر است که بعد از هر تکبیری از نه تکبیر این قنوت را
بخواند اللهم اهل الکبریاء والعظمة و اهل الجود والجبروت و اهل العفو
والرحمة و اهل التقوی والمغفرة اسألک بحق هذا الیوم الذی جعلته
للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و مزیدا ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد
و ان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و
علیهم اللهم انی اسألک خیر ما سألک به عبادک الصالحون و اعوذ بک
مما استعاذ منه عبادک المخلصون و هرگاه این نماز را بجماعت کنند مستحب است
که پیشنماز بعد از فارغ شدن از نماز دو خطبه بخواند بطریقی که در نماز جمعه گفتیم
مگر آنکه گوش دادن و شنیدن این خطبه بر مامومین واجب نیست بلکه مستحب است
و نیز واجب است که این دو خطبه بعد از نماز عید خوانده شود و خواندن این دو خطبه
پیش از نماز بدعت است و مستحب است که پیشنماز در خطبه عید روزه شرایط
و آداب زکوة فطره را از برای مردم بیان کند و بدانکه سوره مخصوص در این نماز

۹۱ نماز واجب نیست و اگر هر سوره بخواند کفایت میکند بلی مستحب است که در رکعت
اول بعد از حمد سوره والشمس را بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره غاشیه
را بخواند یا بر عکس کند یا آنکه در رکعت اول سوره سبح اسم ربک الاعلی را بخواند
و در رکعت دوم سوره والشمس را بخواند و قسم اول افضل است و مستحب است
بلند خواندن حمد و سوره بلکه قنوت و سایر ذکرها در این نماز خواه پیشنماز باشد
یا منفرد و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم

فصل سیم در بیان بعضی از احکام که متعلق باین نماز است و در آن چند مسئله است

مسئله اول هرگاه ماموم بعضی از تکبیرات را با امام درنیابد بعضی را درنیابد
که امام برکوع رود در این صورت باید که تا امام در رکوع است آن تکبیرات باقی مانده
را بسرعت بگوید و بعد از هر تکبیری قنوت مختصری بخواند و در آخر رکوع خود را
با امام برساند و اگر این طریق ممکن نباشد نتواند که تا امام در رکوع است همه را
بجا آورد و خود را باو برساند در این صورت بنا بر قول باینکه تکبیرها و قنوتها
مستحب اند چنانچه قول مختار است باید بجز از تکبیرها یا قنوتها که نمیرسد بگوید
ترک کند و خود را در رکوع با امام برساند و بنا بر قول بوجوب آنها پس در اینجا
اختلاف کرده‌اند بچند قول که تفصیل آنها را در سفینة النجاة ذکر کرده‌ایم

مسئله دوم بدانکه پیشنماز متحمل حمد و سوره ماموم میشود و لکن
متحمل غیر آنها نمیشود پس باید ماموم که تکبیرها و قنوتها و باقی اذکار را
خودش بگوید **مسئله سیم** هرگاه کسی شک کند در عدد تکبیرها یا قنوتها
باید بنا بر کمتر گذارد **مسئله چهارم** هرگاه نمازکننده بعضی از تکبیرها

از تکبیرها یا قنوتها یا همه اینها را فراموش کند تا برکوع رود نمازش صحیح است
و قضای آن تکبیرها یا قنوتها که فراموش شده واجب نیست که بعد از نماز بکند
مسئله پنجم مشهور و اقرب آنست که بعد از طلوع آفتاب روز عید نماز
نافله کردن مکروه است پیش از نماز عید یا بعد از آن تا وقت زوال آفتاب مگر در
مسجد حضرت رسول صلعم که هر کس در مدینه باشد و بخواهد که بنماز عید برود مستحب
است که اول بمسجد حضرت رسول صلعم برود و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن بنماز
گاه رود بجهت نماز عید و ظاهر آنست که این دو رکعت نماز جداگانه است که مستحب
است و نماز تحیت مسجد نیست و جمعی گفته‌اند که حرام است نافله کردن پیش از نماز
عید یا بعد از آن تا وقت زوال و این موافق احتیاط است و در مکروه بودن یا حرام بودن
فرقی میانه آنکه نماز عید واجب باشد یا مستحب نیست و همچنین فرقی میانه آنکه
نماز عید را بجماعت بگذارند یا بفرادی نیست بلکه این حکم شامل کسی که نماز
عید را هم اصلا نکند میشود پس در روز عید که زیارت امام حسین مستحب است
هر کس که زیارت آن حضرت را پیش از ظهر بکند نماز زیارت را اولی بلکه احوط آنست
که ترک کند و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر کرده‌ام

فصل چهارم در بیان مستحبات این نماز است علاوه بر آنچه گفته شد و آن
چند چیز است اول آنکه مستحب است که در عید فطر بعد از چهار نماز که نماز شام
و خفتن شب عید و نماز صبح عید و نماز عید باشد این تکبیر را بخواند الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا
و بعضی گفته‌اند که بعد از نماز ظهر و عصر روز عید نیز این تکبیر مستحب است

نماز عید

مستحب است و بعضی این تکبیر را واجب دانسته‌اند و آن ضعیف است لکن موافق
احتیاط است و نیز مستحب است که در عید قربان هر کس در منی باشد بعد از
پانزده نماز که اولش ظهر روز عید است و آخرش صبح روز سیزدهم و هر کس
در سایر ولایتها باشد بعد از ده نماز که اولش ظهر روز عید و آخرش صبح روز
دوازدهم باشد این تکبیر را بخواند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله
اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة
الانعام والحمد لله علی ما ابلانا و بعضی این تکبیر را واجب دانسته‌اند و آن ضعیف است
لکن موافق احتیاط است دویم آنکه مستحب است که پیش از نماز عید غسل عید را
بجا آورد چنانچه در کتاب طهارت گفته شد و مستحب است که این غسل را در زیر
سقف بکنند در زیر آسمان و پیش از غسل بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا
بکتابک و اتباع سنة نبیک صلی الله علیه و آله پس بسم الله بگوید و غسل بکند
و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله کفارة لذنوبی و طهر دینی اللهم اذهب
عنی الدنس سیم آنکه این نماز را در زیر آسمان بکند و افضل آنست که در صحرا
بکند مگر در مکه معظمه که مستحب است از برای کسی که در مکه باشد این نماز را
در مسجد الحرام بجا آورد و هر گاه عذری داشته باشد از بیرون رفتن بصحرا
یا اینکه بیرون رفتن مشقت داشته باشد مثل آنکه خوفی داشته باشد یا
سرما یا گرما یا باران یا گل باشد در این صورت در مسجد نماز کند چهارم آنکه پیاده
با پای برهنه در نهایت وقار و تکبیر گویان بنمازگاه روند و در وقت رفتن
دعاهائی که وارد شده بخوانند پنجم آنکه مستحب است که نماز عید را تاخیر بیندازند

ببندند تا آنکه آفتاب بلند شود ششم آنکه چون این نماز را بجماعت گذارند در
وقت ارادهٔ نماز مؤذن سه مرتبه بگوید الصلوة زیرا که غیر از نمازهای شبانروزی
سایر نمازها اذان و اقامه ندارد و بسیاری از مسائل را در سفینة النجاة ذکر کرده
ایم **مبحث سیم** در بیان نماز آیات است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در بیان سبب این نماز است بدانکه این نماز واجب میشود بر هر مکلفی خواه مرد باشد
یا زن و خواه آزاد باشد یا بنده و خواه مسافر باشد یا حاضر بگرفتن آفتاب و
گرفتن ماه اگرچه قدر کمی از آنها بگیرد و نیز واجب میشود بزلزله و حرکت زمین اگرچه کم باشد
و کسی از آن نترسد و نیز واجب میشود بجهت هر امر آسمانی که باعث ترسیدن بیشتر
مردم شود مثل تاریک شدن هوا یا سرخ شدن آن هرگاه بسیار باشد و مثل
بادهای بسیار شدید که خارج از طریقهٔ عادت باشد و مثل رعد شدید و برق
شدید که خارج از اندازه متعارف بوده باشند و مانند اینها از امر آسمانی
که باعث ترسیدن بیشتر مردم شود که از برای هر یک از اینها نماز واجب میشود
و بعضی گفته‌اند که در همهٔ اینها بیک طریق هست و در اینمقام چند مسئلهٔ دیگر هست که
در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل دویم** در وقت این نماز است و در آن
چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه اول وقت نماز گرفتن آفتاب و ماه
اول گرفتن آنها است بدون خلاف و در آخر وقت آن در میان مجتهدین خلافست
اظهر است چنانچه جمعی گفته‌اند که آخر وقت نماز آنها آخر انجلا و روشن شدن آنها است
و مشهور آنستکه آخر وقت نماز آنها اول شروع در انجلا و روشن شدن آنها است
و این قول موافق احتیاط است **مسئلهٔ دویم** وقت نماز باقی امرهای آسمانی

نماز آیات

آسمانی که گفته شد غیر از زلزله از اول شروع شدن آنست تا وقتی که برطرف میشود و
اما زلزله پس وقت نماز آن تمام عمر است پس در هر وقتی که این نماز را بجا بیاورد اگرچه
مدتی از زمان زلزله گذشته باشد باید بنیت ادا بکند بلی مستحب است که در همان
وقتی که زلزله میشود این نماز را بجا بیاورد و تاخیر نیندازد و اگر از آن زمان تاخیر
بیندازد بعد از آن هر چند زودتر بکند بهتر است **مسئلهٔ سیم** هرگاه کسی نماز
گرفتن آفتاب یا ماه را ترک کرده باشد تا وقت آن گذشته باشد پس اگر تمام قرص
آفتاب یا ماه گرفته باشد در اینصورت قضای آن بر او واجب است مطلقا خواه در
وقت گرفتن آنها مطلع شده باشد یا مطلع نشده باشد مثل آنکه در خواب
بوده یا آنکه بیدار بوده ولکن در جائی بوده که مطلع نشده است تا آنکه تمام
آن روشن شده و خواه در صورت مطلع شدن از راه عمد آنرا ترک کرده باشد
یا از راه فراموشی یا از راه اضطرار و اگر بعضی از قرص آنها گرفته باشد پس اگر
مطلع نشده باشد بر گرفتن آنها تا آنکه روشن شده باشد و وقت گذشته
باشد در اینصورت مشهور و اظهر آنستکه قضا بر او واجب نیست و بعضی گفته
اند که قضا بر او واجب است و این موافق احتیاط است و اگر مطلع شده باشد و ترک
کرده باشد مشهور و اظهر آنستکه قضا بر او واجب است خواه از راه عمد آنرا ترک
کرده باشد یا از راه فراموشی یا از راه اضطرار و هرگاه کسی نماز باقی امرهای آسمانی
را غیر از زلزله ترک کند تا وقت آن بگذرد پس در اینصورت اگر در وقت آن بر آن
مطلع نشده باشد تا آنکه وقت آن گذشته باشد در اینصورت قضا بر او واجب نیست
و اگر بر آن مطلع شده باشد و از روی عمد یا فراموشی آنرا ترک نموده باشد

باشد در این صورت مشهور و اظهر آنست که قضای این بر او واجب است و هرگاه کسی در وقت
زلزله بر این مطلع شده باشد و نماز از ترک کرده باشد در این صورت واجب است
که از او در هر وقت از مدت عمر که باشد بجا بیاورد بنیت ادا چنانچه گفته شد و
لکن هرگاه در وقت زلزله بر آن مطلع نشده باشد در این صورت بعضی گفته اند که
نماز ساقط است و بعضی گفته اند که ساقط نیست احوط آنست که آنرا بجا بیاورد در
هر وقت از مدت عمر که بوده باشد و باید بنیت ادا کند چنانچه گفته شد و چند
مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم

فصل سیم

در بیان کیفیت این نماز است بدانکه این نماز دو رکعت است و در هر رکعتی پنج رکوع
و دو سجود دارد و باید که در نیت تعیین سبب آن نماز را که نماز ماه گرفتن یا
آفتاب گرفتن یا نماز زلزله و مانند اینها است بکند و بدانکه این نماز را بچند طریق
میتوان کرد که تفصیل اینها را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم و دو طریق از آنها که موافق
احتیاط است و شکی در صحت اینها نیست در اینجا ذکر مینمائیم طریق اول آنست
که بعد از نیت و تکبیرة الاحرام حمد و یک سوره بخواند و برکوع رود و چون سر
از رکوع بردارد باز حمد و یک سوره بخواند و برکوع رود و چون سر بردارد باز حمد
و سوره بخواند و برکوع رود و باین طریق بکند تا پنج رکوع بجا بیاورد که پیش
از هر رکوعی حمد و سوره را بخواند پس بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود
و چون دو سجده را بعمل آورد برخیزد و رکعت دویم را بطریق رکعت اول بجا بیاورد
و بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد طریق دویم آنکه در رکعت اول
بعد از حمد بعضی از سوره را بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن از رکوع

از رکوع بعضی دیگر از سوره را از موضعی که واگذارده بخواند بدون آنکه دوباره
حمد را بخواند و باین طریق بکند تا در رکوع پنجم رکعت اول یک سوره تمام
شود که در رکعت اول یک حمد و یک سوره خوانده شود که یک سوره بر پنج رکوع قسمت
شود و بعد از رکوع پنجم بسجده رود و بعد از دو سجده برخیزد و رکعت دویم
را نیز بهمین طریق بجا بیاورد پس مثلا سوره انا انزلناه را اگر پنج آیه است هرگاه
بخواهد بخواند هر یک آیه از آنرا که میخواند برکوع رود که در هر رکعتی یک سوره
انا انزلناه بخواند پس اگر سوره که میخواهد بخواند مثلا ده آیه داشته باشد
هر دو آیه از آنرا که میخواند برکوع رود که در پنج رکوع آن سوره تمام شود و این
طریق آسانتر از طریق اول است و لکن طریق اول افضل است از این طریق و مستحب است
که نزد فرو رفتن بسوی هر رکوعی الله اکبر بگوید و نیز مستحب است که بعد از سر
برداشتن از هر رکوعی الله اکبر بگوید مگر در رکوع پنجم و دهم که چون سر بردارد سمع
الله لمن حمده بگوید و نیز مستحب است که پیش از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و
دهم قنوت بخواند که پنج قنوت در این دو رکعت بخواند و قنوت مخصوصی ندارد
بلکه هر دعائی که خواهد بخواند در قنوت و نیز مستحب است که حمد و سوره و
سایر اذکار را در این نماز بلند بخواند خواه در شب این نماز واقع شود یا در روز
و نیز مستحب است که این نماز را در موضعی که سقف نداشته باشد بجا بیاورد
و نیز مستحب است که این نماز را بجماعت بگذارند و فرادی کردن آن نیز جایز است
و نیز مستحب است که هرگاه پیش از تمام شدن انجلا از نماز فارغ شود دوباره
نماز را بجا آورد بنا بر اظهر و هرگاه دو بار بجا بیاورد مستحب است که در نماز

کردن نماز خود بنشینند و خدا را بخوانند و تمجید او را بکنند و نیز مستحب است طول
دادن نماز بقدر زمان گرفتن آفتاب و ماه مگر آنکه بجماعت گذارده شود و بر مأموم
طول دادن مشکل باشد که در این صورت طول ندادن بهتر است و بعضی دیگر
از مستحبات را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل چهارم** در بیان احکام
این نماز است و در آن چند مسئله است مسئله اول هرگاه مأموم پیش از رکوع
اول یا در اثنای آن با امام ملحق شود آن رکعت را دریافته است و اگر وقتی برسد
که امام سر از رکوع اول برداشته باشد آن رکعت از او فوت میشود بنا بر اظهر
و نمیتواند در باقی رکوعها با او اقتدا نماید **مسئله دویم** هرگاه وقت یکی
از نمازهای شبانروزی با وقت نماز آفتاب گرفتن یا ماه گرفتن یا یکی دیگر از
نمازهای آیات جمع شود پس هرگاه وقت یکی تنگ باشد و وقت دیگری وسعت
داشته باشد در این صورت واجب است که اول آن را که وقت آن تنگ است بجا بیاورد
و بعد از آن دیگری را بعمل بیاورد و اگر وقت هر دو تنگ باشد اول نماز
شبانروز را بکند و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد اختیار دارد که هر
کدام را که میخواهد اول بکند و بعضی گفته اند که واجب است که اول نماز شبانه
روز را بکند و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است **مسئله سیم**
هرگاه بعد از گرفتن آفتاب یا ماه قرص آفتاب یا ماه غروب کند پیش از آنکه منجلی
شود یا ابر قرص آفتاب یا ماه را بپوشاند یا بجهت طالع شدن آفتاب ماه از
نظر پنهان شود در هر یک از این صورتها واجب است که نماز را بنیت ادا بکند تا وقتی
که علم بتمام انجلا حاصل شود و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینه

در سفینة النجاة همه را ذکر کرده ایم **باب پنجم** در بیان نافلهها غیر از نافلههای
شبانروز بدانکه نمازهای مستحبی زیاد است و بهاء باب الدرر کتاب اربعین مذکور است و در اینجا شش نماز
از آنها را ذکر مینماییم اول نماز اول هر ماه است که در حدیث وارد شده است که هر
که در روز اول هر ماه دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سی
مرتبه قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه
را بخواند و بعد از نماز تصدق کند بآنچه میسر شود سلامتی آن ماه را خریده
است و ظاهر این است که از طلوع آفتاب روز اول ماه تا غروب آن هر وقت
بکند صحیح است و مستحب است که بعد از نماز بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا [وَمُسْتَوْدَعَهَا] كُلٌّ فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ
إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَيَجْعَلُ اللَّهُ
بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ رَبِّ
لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و در وقت صدقه دادن بگوید
اللَّهُمَّ إِنِّي اشْتَرَيْتُ بِهَذِهِ الصَّدَقَةِ سَلَامَةَ نَفْسِي وَدِينِي وَ
أَهْلِي وَمَالِي وَمَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ اللَّهُمَّ سَلِّمْنِي فِيهِ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ
دویم نماز اعرابی است و آن ده رکعت است بسه سلام دو رکعت اول

اول آن بیك سلام است و هشت رکعت باقی آن هر چهار رکعت بیك سلام است و وقت
آن چاشت روز جمعه است و کیفیت آن باین طریق است که در رکعت اول از دو رکعت
بعد از حمد هفت مرتبه سوره قل اعوذ برب الفلق بخواند و در رکعت دویم
آن بعد از حمد هفت مرتبه سوره قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از سلام هفت
مرتبه آیة الکرسی بخواند و در هشت رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از حمد یک مرتبه
سوره اذا جاء نصر الله و بیست و پنج مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و بعد
از فارغ شدن از نماز هفتاد مرتبه بگوید سبحان الله رب العرش الکریم العظیم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از حضرت رسول صلعم مرویست که
منم بدان آن خدائی که مرا بحق برای نبوت برگزید که هر مرد مؤمن و زن مؤمنه که
این نماز را در روز جمعه در وقت مذکور بجا آورد من که پیغمبر خدایم بهشت را
برای او ضامنم و از جای خود حرکت نکند صاحب این عمل مگر آنکه می‌آمرزد خدا او
و پدر و مادر او را هشتم نماز حضرت رسول است و آن دو رکعت است در هر رکعتی
بعد از حمد پانزده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند هم چنین در هر یك از دو رکوع
بعد از ذکر رکوع و در سر برداشتن از دو رکوع و در هر یك از دو سجده و در
سر برداشتن از هر دو سجده نیز پانزده مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از فارغ
شدن از نماز دعائی وارد شده که خواندن او نیز مستحب است و در کتب ادعیه
مذکور است و در حدیث است که فرمودند که چون از این نماز فارغ شوی میان
تو و خداوند عالم گناهی باقی نمی‌ماند مگر آنکه آمرزیده شده است و هر حاجت
که طلب کنی روا میشود و بعضی این نماز را از نمازهای روز جمعه شمرده‌اند و از حدیث

(حاشیه: هشتم نماز حضرت رسول صلعم — بعد از ذکر سجده)

و از حدیث مقتضای معلوم نمیشود و ظاهر اینست که این نماز را در هر روز
میتوان کرد چهارم نماز حضرت امیر المؤمنین است و آن چهار رکعت است بدو
سلام و در هر رکعت بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند و دعائی وارد
شده است که بعد از فراغ از نماز مستحب است که بخواند و در کتب ادعیه مذکور
است و در حدیث است که فرمودند هر کس این نماز را بکند از گناه بیرون آید مانند
روزی که از مادر متولد شده است و حاجتهای او بر آورده شود پنجم
نماز حضرت فاطمه زهرا است و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد صد
مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد صد مرتبه قل
هو الله بخواند و دعائی وارد شده است که بعد از نماز بخواند و در حدیث
دیگر وارد شده است که بعد از این نماز تسبیح حضرت فاطمه را که بعد از هر نماز
خوانده میشود و مشهور است بخواند و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد
و آل محمد بفرستد ششم نماز جعفر طیار است بدانکه این نماز را شیعه و
سنی روایت کرده‌اند پس ایشان هم نیز این نماز را مستحب میدانند مگر بعضی از ایشان
اما اکثر ایشان بجهت عداوت باطنی که بحضرت امیر المؤمنین و منسوبان آنحضرت دارند
این نماز را بعباس عم حضرت رسول نسبت داده‌اند و در حدیث وارد است که حضرت
رسول فرمودند بجعفر طیار برادر حضرت امیر المؤمنین که اگر هر روز این نماز را
بکنی بهتر است از برای تو از دنیا و آنچه در آن هست و اگر هر دو روز یکبار بکنی
گناهی که در میان دو نماز کرده آمرزیده شود و اگر در هر جمعه یا در هر ماه یا در هر
سال یکبار بکنی هر گناهی که در میان دو نماز کرده آمرزیده شود و در چند حدیث

(حاشیه: نماز حضرت امیر — علیها السلام — نماز جعفر طیار)

نماز جعفر طیار

حدیث دیگر وارد شده است که فرمودند که اگر بقدر کف دریاها و بعدد ریگ
بیابانها گناه بر تو باشد خدا بیامرزد و اگر از جنگ گریخته باشی که بدترین گناهان
است خدا تو را بیامرزد و در حدیث دیگر فرمودند که اگر توانی هر روز بکن و اگر
نتوانی هفته یکبار بکن[۲] و اگر نتوانی سالی یکبار بکن تا خدای تعالی گناهان کبیره
و صغیره و تازه و کهنه و عمد و خطای تو را بیامرزد و در حدیث دیگر وارد شده
است که اگر کسی حاجتی داشته باشد و این نماز را بکند و حاجت خود را از خدای تعالی
بخواهد حاجت او بر آورده میشود و بدانکه این نماز چهار رکعت است بدو سلام
و در هر رکعت بعد از حمد هر سوره که میخواهد بخواند و بهتر آنست که در رکعت
اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد سوره و العادیات
بخواند و در رکعت سیم بعد از حمد اذا جاء نصر الله بخواند و در رکعت چهارم بعد از
حمد قل هو الله بخواند و در هر رکعت بعد از فارغ شدن از حمد و سوره پانزده
مرتبه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا الله والله اکبر و در رکوع همین
تسبیحات را ده مرتبه بعد از ذکر رکوع بگوید پس سر از رکوع بردارد و ده
مرتبه بگوید و در سجده اول ده مرتبه بعد از ذکر سجده بگوید و بعد از سر برداشتن
ده مرتبه بگوید در سجده دویم ده مرتبه بگوید و بعد از سر برداشتن پیش
از آنکه برخیزد ده مرتبه بگوید و در چهار رکعت چنین میکند که در هر رکعتی هفتاد و
پنج تسبیحات گفته خواهد شد که در چهار رکعت سیصد مرتبه این تسبیحات اربع گفته
خواهد شد و بعضی از دعاها وارد شده است که بعد از این نماز مستحب است که بخوانند
در کتب ادعیه مذکور است هر چند رسیده بما به و ثواب اصل این نماز موقوف

[۲] واگر نتوانی ماهی یکبار بکن جمعه ...

موقوف بر این دعاها نیست لکن هرگاه آنها بخوانند ثواب آن بیشتر خواهد بود
و بدانکه هرگاه کسی کاری و شغلی داشته باشد که تعجیل در آن داشته باشد
جایز است که این نماز را بدون تسبیحات بکند و بعد از آن تسبیحات را در راه بخواند
و نیز هرگاه کسی دو رکعت از این نماز را کرده باشد که او را حاجتی رو دهد می
تواند که بعینه آن حاجت برود و دو رکعت دیگر را در وقت دیگر بجا آورد و
هرگاه کسی بعضی از تسبیحات را در موضع خودش فراموش کند و در موضع
دیگر بخاطرش آید بعلاوه تسبیحات آن موضع فراموش شده را نیز در آن موضع بخواند
و اگر بخاطرش نیاید تا نماز را تمام کند بعد از نماز قضا کند و چند مسئله دیگر
در این نماز هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و کیفیت نماز عید غدیر
و نافلههای ماه مبارک رمضان و نماز شب عید روزه و نماز طلب باران و نماز حاجت
و نماز شکر و نماز زیارت پیغمبر و ائمه و نماز تحیت مسجد و نماز استخاره همه را در
سفینة النجاة ذکر نموده ایم و سایر نمازهای مستحبی در کتب ادعیه مذکور است

باب ششم در بیان منافیات نماز یعنی چیزهائی که نماز را باطل میکند و در
بیان چیزهائی که در نماز مکروه است و در اینجا دو فصل است **فصل اول**
در بیان چیزهائی که نماز را باطل میکند و آن چند چیز است اول گردیدن از قبله
است پس هرگاه گردیدن از قبله از روی عمد باشد به هر نحو باشد نماز باطل
میشود اگر چه محض مشرق و مغرب نرسیده باشد اعاده آن در وقت و قضای آن
در خارج وقت واجب است و نیز هرگاه گردیدن از قبله بروی تنها باشد لکن
بحدی برسد که رو پشت به قبله باشد آن را به سهو و نیز نماز باطل است و هرگاه برو

ان تسبیحات

منافیات نماز

بروی تنها باشد لکن باین حد نرسد بلکه بجهت مشرق یا مغرب برسد در این صورت
بعضی گفته‌اند که نماز باطل است و جمعی گفته‌اند که باطل نیست و اول موافق احتیاط است
و هرگاه بروی تنها باشد لکن بجهت مشرق یا مغرب نرسیده باشد در این صورت
اظهر اینست که فعل حرام نکرده و نماز او صحیح است و هرگاه گردیدن از جمله از راه سهو
باشد پس اگر بجهت مشرق یا مغرب رسیده باشد بهمه بدن باشد یا بروی تنها باشد
که بجهت استدبار رسیده باشد در این صورت ظاهر اینست که نماز باطل میشود
و اگر گردیدن بجهت مشرق یا مغرب نرسیده باشد و از آن تجاوز نکرده باشد و
گردیدن هم بهمه بدن نباشد در این صورت هرگاه در این حال هیچ فعلی از نماز
را بجا نیاورده باشد نماز او باطل نخواهد بود مگر اینکه زمان آن طول بکشد
که در این صورت احتمال بطلان میرود و اگر در اینحال فعلی از افعال نماز را بجا
آورده باشد پس هرگاه تدارک آن ممکن نباشد مثل آنکه آن فعل رکن باشد
در این صورت اظهر بطلان نماز است و اگر تدارک ممکن باشد مثل قرائت و مانند آن
پس جمعی گفته‌اند که نماز آن صحیح است و احوط بطلان است و هرگاه گردیدن بجهت
مشرق یا مغرب نرسیده باشد خواه بهمه بدن باشد یا نه پس نماز آن صحیح است
و بعضی مسائل دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم دوم
تکفیر است یعنی دست راست را بالای دست چپ گذاردن یا بر عکس آن و این حرام
و باطل کننده نماز است هرگاه از راه عمد باشد بنا بر مشهور و اظهر و در حال
تقیه چون اهل سنت چنین میکنند جایز است سیم هر چیزی که باطل کننده
وضو یا غسل یا تیمم است چنانچه بتفصیل آنها در کتاب طهارت گفته شد

شد هرگاه یکی از آنها در بین نماز واقع شود نماز باطل است خواه از راه عمد باشد
یا از راه سهو و خواه از راه اضطرار یا اختیار مگر سلس البول و مبطون و مستحاضه
چنانچه بتفصیل احکام آنها را در کتاب طهارت گفتیم چهارم تکلم کردن
بدو حرف یا زیادتر است از روی عمد که آن باعث بطلان نماز است اگرچه آن دو
بی معنی باشد بنا بر احوط بلکه اظهر و تکلم کردن بیک حرفی که افاده معنی نکند باعث
بطلان نماز نیست و احوط بلکه اقرب اینست که تکلم کردن بیک حرفی که افاده معنی کند
مثل قِ باعث بطلان نماز است و هرگاه حرف زدن از روی سهو باشد نماز باطل
نمیشود و هرگاه کسی را تحیت کنند بحرف زدن در نماز پس رد آن واجب است و احوط
اعاده نماز است و تنحنح و سرفه در بین نماز هرگاه بی اختیار باشد باعث بطلان
نماز نیست مطلقا و اگر از روی اختیار باشد بعضی گفته‌اند که اگر مشتمل بر دو
حرف یا یک حرفی باشد که افاده معنی بکند باعث بطلان است و جمعی گفته‌اند که
باعث بطلان نیست و این قول اظهر است لکن قول اول احوط است و جایز است تنبیه
و آگاه کردن کسی را در بین نماز بخواندن آیه از قرآن و یا ذکر و دعا مثل آنکه میخواهد
کسی را که میخواهد با کفش داخل مسجد بشود منع کند بگوید اخلَع نعلَیک انّک بالواد
المقدّس طوی یا آنکه بخواهد بکسی رخصت دهد که داخل شود بگوید ادخلوها
بسلام آمنین و هرگاه کسی طلب اذن کند و او در بین نماز باشد جایز است که یا
بلند تسبیح یا ذکری دیگر بگوید که او بشنود و جایز است که بدست اشاره کند بکسی
که حاضر است و از آن اشاره باو بفهماند که فلان چیز را بکند یا بردارد یا بخانه
رود و ببیند که در خانه را کی میزند خلاصه در بین نماز از جهت فهمانیدن بعضی مطلبها

مطلبها خواندن دعا و ذکر و آیه قرآن و اشاره کردن بدست و سر جایز است اگر غیر
از تفهیم قصد دیگر نداشته باشد در اینجا دو مسئله است که باید ذکر شود
مسئلهٔ اوّل بدانکه سلام کردن بر نماز کننده جایز است لکن مکروه است بنا
بر اظهر و واجب است بر نماز کننده جواب سلام همچنانکه بر غیر نماز کننده واجب است
و جایز است برای غیر نماز کننده اینکه جواب سلام را بهر یک از هشت صیغه که میخواهد
بدهد و آن هشت صیغه اینست سلامٌ علیک سلامٌ علیکم السّلامُ علیک السّلامُ
علیکم علیک سلامٌ علیکم سلامٌ علیک السّلامُ علیکم السّلامُ و امّا نماز کننده
پس بر او واجب است که جواب را مثل آنچه سلام کننده گفته است بگوید پس هرگاه سلام
کننده سلام علیکم گفته باشد واجب است که جواب را بهمین طریق بگوید و مناسب
نیست که بطریق دیگر مثل علیکم السّلام مثلا جواب بگوید بنا بر اظهر و هرگاه سلام
کننده بگوید السّلام یا سلام و علیک یا علیکم را نگوید پس در اینصورت دور نیست
که جواب آن واجب باشد هم چنانکه جمعی گفته‌اند و لکن احوط است که هرگاه
در نماز باشد جواب را بدهد و نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را اعاده کند و بدانکه
جواب سلام واجب فوری است و بعد از آنکه سلام کننده سلام کرد بدون فاصله باید
جواب بگوید بلی اگر در میان سخن گفتن باشد یک کلمه یا دو کلمه بگوید و بعد جواب
بگوید این ضرری ندارد و هرگاه نماز کننده جواب سلام را ترک کند پس مشهور آنست
که نماز او باطل است و جمعی گفته‌اند که صحیح است و این قول اقرب است لکن احوط است که در
این صورت نماز را تمام بکند و بعد از آن اعاده کند و بدانکه جواب سلام واجب کفائی است
پس اگر یکی بر جمعی سلام کند جواب دادن یکنفر از آنها کفایت میکند لکن باید جواب

[margin:] ۳ یعنی هرگاه علیک یا علیکم را در جواب مقدم بدارد بهتر است م

جواب دهنده بالغ باشد تا وجوب جواب از آنها ساقط شود و بعد از آنکه یکنفر
جواب داد وجوب جواب از همه ساقط میشود لکن اگر آن جماعت غیر نماز کننده
باشند از برای باقی آنها مستحب خواهد بود که جواب بگویند و اگر همه آنها یا بعضی
از آنها نماز کننده باشند احوط بلکه اظهر است که در این صورت از برای نماز کننده جایز
نیست که جواب بگوید بلی پیش از آنکه آن دیگری جواب را تمام کند از برای آن نیز جایز است
که جواب بگوید و هرگاه جمعی بیکنفر یک دفعه سلام کنند یک جواب از آنها کفایت
میکند و هرگاه سلام کننده طفل ممیّز باشد جواب آن واجب است بنا بر اقوی خواه
سلام بر نماز کننده کرده باشد یا بر غیر آن و بدانکه جایز است سلام کردن زن نا
محرم بر مرد نامحرم بنا بر اظهر بلی از بعضی اخبار کراهت آن مستفاد میشود و مکروه
است سلام کردن مرد بر زن جوان هرگاه آن مرد نامحرم باشد بر زنی که جوان باشد
مکروه نیست و واجب است بر زن که جواب مرد نامحرم را بگوید همچنانکه بر مرد نا
محرم واجب است که جواب زن نامحرم را بگوید و اظهر و اشهر آنست که جواب سلام خواه
در نماز باشد یا در غیر آن باشد واجب است که بطریقی گفته شود که سلام کننده بشنود
مگر در صورتی که مانع باشد مثل اینکه سلام کننده کر باشد یا در جائی باشد که
بسبب آن صداها مانع از شنواندن باشد که در این صورت واجب است بطریقی
جواب بگوید که اگر مانع نمی‌بود سلام کننده از او می‌شنید و بدانکه سلام کردن
بر کافر جایز نیست مگر در حال ضرورت و هرگاه کافری بر مسلمانی سلام کند
احوط بلکه اظهر آنست که جواب آن واجب است لکن مشهور و اظهر آنست که اکتفا
کند در جواب آنها بعلیک یا علیکم بتنهائی و بسیاری از مسائل که متعلق

[margin:] ۲ لکن سلام کردن مرد بر نامحرم م

که متعلق بسلام است در مفتاح النجاة ذکر کرده ایم **مسئله** هر گاه
کسی عطسه کند خواه در نماز باشد یا در غیر آن مستحب است که بگوید الحمد لله رب
العالمین وصلی الله علی محمد و اهل بیته و در بعضی اخبار رسیده که انگشت
خود را بر بینی خود گذارد و حمد و صلوات بفرستد و هر گاه دیگری عطسه کند
و شخصی بشنود از برای آن شخص مستحب است خواه در نماز باشد یا غیر آن که همین حمد
و صلوة را بگوید و نیز مستحب است از برای نماز کننده و غیر آن که اگر مؤمنی عطسه
کند تسمیت او کند یعنی باو بگوید یرحمک الله یا بگوید یغفر الله لک و هر گاه
نماز کننده عطسه کند و دیگری او را تسمیت کند جایز است که جواب او را بگوید
و در این که جواب بر نماز کننده و بر غیر نماز کننده واجب است یا نه دو قول است
احوط آنست که واجب است و بهتر آنست که جواب او باین طریق بگوید یغفر الله لک
ولنا یا یغفر الله لک و یرحمک یا یغفر الله لکم و یرحمکم پنجم از چیزهائی
که باطل کننده نماز است خنده کردن بقهقهه است از روی عمد و اگر از روی سهو واقع
شود باعث بطلان نماز نیست و هر گاه بدون اختیار واقع شود نماز باطل میشود
لکن گناهی ندارد و تبسم یعنی خنده بی صدا باعث بطلان نماز نیست خواه از روی
سهو باشد یا عمد لکن مکروه است ششم خوردن و آشامیدن است از روی عمد بنا
بر مشهور پس بنا بر مشهور هر آشامیدن و خوردنی که موقوف بر جا بجا شدن باشد
باعث بطلان خواهد بود اگر چه کم باشد و جمعی گفته اند اگر خوردن و آشامیدن
بحدی کثرت برسد که داخل فعل کثیر باشد باعث بطلان خواهد بود و اگر
بحد فعل کثیر نرسد باعث بطلان نخواهد بود و این قول اظهر است لکن قول

مشهور احوط است و مراد بفعل کثیر در مسئله بعد ذکر خواهد شد و هر گاه
قند و شکر و مانند اینها را در دهن گذارد و بدون جاییدن آب شود و فرو برد
باعث بطلان نماز نمیشود و نیز فرو بردن باقی مانده غذا که در میان دندانها باقی
مانده باعث بطلان نماز نمیشود و بدانکه خوردن و آشامیدن از روی سهو باعث
بطلان نماز نمیشود مگر آنکه بحدی برسد که صورت نماز را محو کند هفتم کردن فعل
کثیر است در بین نماز بدون خلاف چنانکه بعضی گفته اند بلی خلاف کرده اند در حد
فعل کثیری که باطل کننده نماز است جمعی گفته اند که مراد بآن فعلی است که صورت
نماز را بکلی محو کند و این قول اقرب است لکن احوط ترک کردن فعل کثیری است
که صورت نماز را محو نکند و اما فعل قلیل پس آن باعث بطلان نماز نیست و هر گاه
فعل کثیر از روی سهو صادر شود پس مذهب اصحاب آنست که آن باعث بطلان نماز نمی
شود بلی هر گاه صورت نماز را بکلی محو کند اقرب آنست که نماز را باطل میکند و بسیاری
از فعلها است که از اخبار ظاهر میشود جواز اینها در نماز پس اینها ضرری بنماز
نمیرساند مثل کندن کفش و کشتن مار و عقرب و شپش و کیک و پشه و مانند اینها
و یک قدم پیش و پس رفتن و در وقت تشهد یا وقت برخاستن چیزی برداشتن
و بدست دیگری دادن و دست بر موضع سجده کردن بجهت ازاله غبار و بر پیشانی
دست مالیدن بجهت ازاله خاکی که بآن چسبیده باشد و زدن دست بر دیوار
یاران خود بجهت آگاه نمودن دیگری و انگشت به بینی کردن و خون خشک شده را
از آن بیرون انداختن و کندن گوشت از موضع جراحت خود و بلند کردن و
شیر دادن زن طفل را در حال تشهد و طفل را از نزدیک آتش دور کردن و هر گاه

۲ فعلی است که در عرف انرا کثیر گویند و جمعی گفته اند که مراد بآن

در منافیات نماز

۴۲ هرگاه طفل والش نزد او باشند وکندن دندانی که متحرک باشد وکلاه از زمین برداشتن وبر سر گذاردن ونیز بعضی افعال دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم هشتم گریه کردن از روی عمد است از جهة فوت زن وفرزند وسایر منسوبان ودوستان واز جهة فوت امور دنیا مثل تلف شدن مال ومانند این وظاهر آنست که مراد از گریه آن گریه باشد که مشتمل بر آواز باشد وبعضی گفته اند که مراد از آن مطلق گریه است خواه مشتمل بر آواز باشد یا نه بلکه مجرد بیرون آمدن اشک چشم باشد وان احوط است واظهر آنست که گریه که از روی سهو یا بدون اختیار باشد باعث بطلان نیست وگریه که از خوف خدا وترس از عذاب او باشد خواه مشتمل بر آواز باشد یا نه باعث بطلان نماز نیست بلکه از افضل اعمال است ونیز گریه بر پیغمبر صلعم وائمه علیهم السلام باعث بطلان نماز نیست اگرچه احوط ترک است نهم نقض شرطی از شروط نماز است مثل آنکه در بین نماز یقین کند که بعضی اعضا را در وضو یا غسل نشسته یا بعضی اعضا را در تیمم مسح نکرده یا آب وضو یا غسل نجس بوده چنانچه در کتاب طهارت گفته شد دهم ترک کردن جزء واجبی از واجبات نماز است بتفصیلی که بعد ذکر خواهد شد یازدهم زیاد کردن جزئی از واجبات نماز است بتفصیلی که بعد از این انشاء الله خواهیم گفت دوازدهم سکوت طویل است واظهر آنست که اگر آن بطریقی باشد که صورت نماز را محو کند باعث بطلان نماز خواهد بود ودیگر پاره از مسائل که متعلق بمنافیات است در سفینة النجاة ذکر نموده ایم وبدانکه حرام است قطع کردن نماز از روی اختیار خواه نماز واجب باشد یا مستحب بنابر اظهر بلی جایز است قطع کردن نماز بجهة ضرورت

۴۱ ضرورت مثل حفظ مالی که ضایع شدن آن مضر باشد وکشتن مار وعقربی که از آن ترس ضرر بنفس خودش یا غیر باشد ومثل ضرر کشیدن از نگاه داشتن غایط یا بول یا باد تا وقتیکه از نماز فارغ شود ومثل حفظ نفس محترمه از تلف شدن وخلاص کردن کسیکه مشرف بر غرق باشد ومانند اینها که در همه اینها از برای صوفی قطع نماز جایز است بلکه در بعضی مواضع قطع واجب است چنانچه ظاهر است

فصل دویم در بیان چیزهائی که در نماز مکروه است وان چند چیز است اول مدافعه کردن بول یا غایط یا باد هرگاه پیش از دخول در نماز اینها عارض شوند دویم جمیازه کشیدن یا خمیازه سیم کاهلی کشیدن یا خمیازه چهارم بازی کردن با ریش یا غیر آن از اعضای دیگر پنجم پف کردن بموضع سجده ششم شکستن انگشتان هفتم سنگریزه بدست بکری انداختن هشتم آب دهان انداختن خصوص رو بقبله یا طرف راست نهم قطع کردن ناخن یا موی ریش دهم ملتفت شدن بچشم یا ابرو بطرف راست یا چپ هرگاه بحدی که باطل کننده نماز است نرسد وبعضی دیگر از مکروهها را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

باب هفتم در بیان خللی که در نماز واقع میشود وان یا از راه عمد است یا از راه سهو وفراموشی ومراد بعمد آنست که از روی شعور وقصد چیزی را از نماز ترک کند یا زیاد بجا آورد ومراد از سهو در اینجا آنست که کسی یقین کند فعلی از افعال نماز را از راه فراموشی ترک کرده است یا زیاد کرده که سهو وفراموشی در اینجا بیک معنی میباشند ومراد بشک آنست که نداند فلان چیز را بجا آورده است یا نه ومراد بظن رجحان یکی از دو طرفست بر دیگری وبدانکه هرگاه کسی از راه عمد چیزی از واجبات نماز را

مکروهات نماز

۴۱۲ نماز را ترک کند نمازش باطل نمیشود خواه آن چیز را که ترک کرده جزء نماز باشد یا
شرط آن باشد یا کیفیت آن باشد و هرگاه از راه عمد تکبیرة الاحرام یا رکوع یا دو
سجده یا یکسجده را در نماز زیاد کند نمازش باطل است و نیز هرگاه تشهد را در غیر
محل خودش از راه عمد بقصد تشهد نماز بخواند یا حمد و سوره را در غیر موضع خودش
بقصد قرائت نماز از راه عمد بخواند نمازش باطل است و نیز هرگاه بنشیند در موضعی
که باید بایستد یا بر عکس از روی عمد نمازش باطل است و بدانکه باطل نمیشود نماز بگفتن
خواندن آیه از حمد یا آیه از سوره یا فقره قنوت و تشهد و مانند اینها اگرچه از روی
عمد باشد و تفصیل کسیکه از روی جهل چیزی از نماز ذکر کند یا زیاد کند در سفینة
النجاة ذکر نموده ایم و در اینجا دو مطلب است **مطلب اول** در بیان خللی است که
واقع شود بسبب کم کردن چیزی از نماز از روی سهو و فراموشی و آن بر دو قسم است

قسم اول در سهو چیزهائیست که ترک آنها موجب بطلان نماز باشد پس بدان
که هر کسیکه ترک کند رکنی از ارکان نماز را از روی سهو و بخاطرش بیاید تا داخل
رکن دیگر شود نمازش باطل است و واجبست که دوباره از ابتدا بجا آورد پس هرگاه نیت
را از روی سهو ترک کند و بخاطرش بیاید تا تکبیرة الاحرام بگوید یا تکبیر را ترک
کند و بخاطرش بیاید تا داخل سجده شود یا دو سجده را با هم ترک کند و بیادش
نیاید تا داخل رکوع رکعت بعد شود در همه این صورتها نماز باطل است و واجب
که دوباره بجا آورد و هرگاه پیش از داخل شدن در آنچه گفتیم بخاطرش بیاید
آنچیز را که ترک کرده باید آنچیز ترک شده بجا بیاورد و بعد از آن باقی نماز را
تمام کند و نمازش صحیح است و بسیاری از مسائل در این مقام هست که همه را در سفینة

در شک و سهو

۴۱۳ در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **قسم دوم** در سهو چیزهائیست که ترک آنها از
راه سهو باعث بطلان نماز نمیشود و این قسم مشتمل بر سه صورتست صورت
اول آنستکه بجا آوردن آنچیز ترک شده در بین نماز واجب است و سجده سهو
هم ندارد و آنچیز در بین نماز تدارک آن واجب است در وقتیکه یکی از واجبات
را فراموش کند و پیش از گذشتن محل یعنی داخل شدن در رکن دیگر بخاطرش
بیاید که در این صورت باید آنچیز را که فراموش کرده بعمل آورد و نماز را تمام کند
پس هرگاه حمد را فراموش کرده در بین سوره یا بعد از تمام کردن سوره و پیش
از رفتن برکوع بیادش بیاید واجب است که حمد را بخواند و همان سوره را که
خوانده بود یا سوره دیگر را بخواند و نماز را تمام کند و همچنین هرگاه سوره را
فراموش کند و پیش از رکوع بیادش بیاید واجب است که سوره را بخواند و برکوع
رود و بدانکه ظاهر اینستکه قنوت در اینجا نسبت بقرائت از قبیل فعل دیگر بوده
باشد پس مادامیکه برکوع نرفته است باید آنچیز را از قرائت که فراموش کرده است
برگردد و بخواند اگرچه داخل قنوت شده باشد و همچنین است حکم هرگاه بعضی
از حمد یا سوره را ترک کرده باشد یا اعراب را از روی سهو غلط خوانده باشد یا اینکه
حروف را از مخارج ادا نکرده باشد و پیش از رفتن برکوع بیادش بیاید که واجب است
که برگردد و آنرا اعاده نماید و بعد از آن آنچیز بعد از آنست بعمل آورد تا نماز را
تمام کند و هرگاه رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه سجده کند بیادش بیاید پس در
این صورت هرگاه در حال قیام فراموش کرده است پس برخیزد و راست بایستد
و آنوقت برکوع رود و هرگاه بعد از رسیدن بسجده رکوع فراموش کرده است

کرده است پس در این صورت بطریق احتیاط برخیزد تا بحدّ رکوع برسد و رکوع را بعمل آورد
و هرگاه سر برداشتن از رکوع را یا طمأنینه را یا ذکر رکوع را فراموش کند پیش
از آنکه داخل سجده شود بخاطرش بیاید برگردد و تدارک کند و هرگاه یک سجده
را فراموش کند یا تشهد را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع رکعت بعد برود
بخاطرش بیاید بنشیند و آنرا بجا آورد و بعد از آن برخیزد و حمد و سوره یا
تسبیحات اربع را هرگاه رکعت سیم و چهارم باشد بعمل آورد و هرگاه دو سجده
را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع رکعت بعد برود بیادش بیاید پس اظهر و اشهر
آنست که نمازش صحیح است و باید برگردد و آن دو سجده را بجا آورد و بعد از آن
باقی نماز خود را تمام کند و هرگاه صلوات بر پیغمبر را در تشهد اول فراموش کند
پس اگر بعد از رکوع بیادش بیاید بعد از سلام پس باید که بعد از نماز آنرا قضا
کند و قضا کردن تشهد با آن واجب نیست و اگر پیش از رکوع بیادش بیاید پس اظهر
آنستکه باید بنشیند و آنرا بجا آورد و بعد از آن آنچه بعد از آنست بجا آورد و نماز را
تمام کند و هرگاه دو سجدهٔ رکعت آخر یا یکی از آنها را فراموش کند و در بین تشهد
یا بعد از آن و پیش از سلام بیادش بیاید برگردد و بجا آورد و هرگاه بعد از سلام
بخاطرش بیاید که یک سجده از رکعت آخر را فراموش کرده است باید آنرا قضا کند
و تشهد و سلام بعد از آن واجب نیست و هرگاه دو سجده از رکعت آخر را فراموش
کند و بعد از سلام بخاطرش بیاید نماز آن باطل است و هرگاه تشهد آخر را فراموش
کند و بعد از سلام بخاطرش بیاید آنرا قضا کند و سلام بعد از آن واجب نیست
بنا بر اظهر و اشهر و هرگاه صلوات بر پیغمبر را در تشهد آخر فراموش کند پس

پس اگر بعد از سلام بیادش بیاید آنرا باید قضا کند بنا بر مشهور و اقوی و قضا
کردن تشهد و سلام با آن واجب نیست و اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید باید که
آنرا بجا آورد و بعد از آن سلام بگوید و هرگاه جلسهٔ استراحت را فراموش کند
تا برخیزد تدارک آن واجب نیست بنا بر قول بوجوب آن و تفصیل جلسهٔ استراحت را
پیش گفتیم و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم
صورت دویم آنستکه احتیاج بتدارک نیست بلکه بدون تدارک آنچه
ترک شده نماز صحیح است و سجدهٔ سهو هم نباید کرد و باید باقی مانده نماز را تمام
کند و این در صورتیست که یکی از واجبات غیر رکن را فراموش کند و بیادش نیاید
تا از محل آن بگذرد و مراد از گذشتن محل در اینجا آنستکه داخل فعل دیگر بشود خواه
آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و حمد و سوره یک فعل است و فعل دیگر نیست پس هر
گاه فراموش کند حمد و سوره را یا کدام را یا بعضی از آیات حمد یا سوره را یا
جهر و اخفات را در همه حمد و سوره یا در بعضی از آنها و بیادش نیاید تا برکوع
رود نماز او صحیح است و چیزی بر او واجب نیست و همچنین هرگاه ذکر رکوع یا
طمأنینه در رکوع را فراموش کند تا سر از رکوع بردارد یا فراموش کند سر بر
داشتن را تا بسجده رود یا فراموش کند ذکر سجده را یا طمأنینه در سجده را تا
سر از سجده بردارد یا فراموش کند درست سر برداشتن از سجده یا طمأنینه در سر بر
داشتن را تا بسجدهٔ دویم رود یا فراموش کند طمأنینه در نشستن از برای تشهد را
تا آنکه برخیزد نماز آن در همه این صورتها صحیح است و چیزی بر او واجب نیست
و همچنین نماز صحیح است و چیزی بر او واجب نیست هرگاه سجده کردن بر یکی از هفت

[illegible]

از هفت عضو را فراموش کند مگر سجده کردن بر پیشانی که اگر گذاردن آن را بر
چیزی که سجده بر آن صحیح است در هر دو سجده فراموش کند نمازش باطل خواهد
بود صورت سیم آنست که تدارک آن بعد از نماز واجب است و سجده سهو
نیز واجب است پس کسیکه فراموش کند تشهد اول را و بیادش نیاید تا برکوع رکعت
بعد برود واجبست که بعد از نماز آنرا قضا کند و دو سجده سهو نیز واجبست
که بجا آورد و نیز هرگاه یک سجده را فراموش کند و بیادش نیاید تا برکوع رکعت
بعد برود واجبست که آنرا بعد از نماز قضا کند و نیز واجب است که دو سجده
سهو بجا آورد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده
ایم **فصل سیم** در بیان خللی است که واقع شود بسبب زیاد کردن چیزی از
نماز را از روی سهو و فراموشی پس کسیکه زیاد کند تکبیرة الاحرام را یا رکوع یا دو
سجده را با هم نماز او باطل میشود بلا خلاف و نیز هرگاه یک رکعت از نماز را زیاد
کند نماز او باطل است و بدانکه باطل نمیشود نماز بزیاد کردن غیر این چیزهائی که ذکر
کرده ایم هرگاه از روی سهو و فراموشی باشد **مطلب دویم** در بیان
احکام شک و ظن و بنا نهادن و مواضع سجده سهو و کیفیت آن و کیفیت نماز احتیاط
و غیر اینها مبتنی است پس در اینجا چند فصل است **فصل اول** در بیان حکم شک
در عدد رکعات نماز است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه
کسی شک در عدد نماز واجب دو رکعتی کند نماز آن باطل است مثل نماز صبح و نماز سفر
و نمازی که بنذر واجب شده باشد و نذر آن دو رکعتی بوده باشد و نماز جمعه
و نماز ماه گرفتن و خورشید گرفتن و بلای آسمانی و نماز عید قربان و نماز عید

عید فطر بنابر قول کسیکه نماز عیدین را واجب میداند و فرقی نیست در باطل
شدن میان آنکه شک در زیاده باشد یا در نقصان یعنی خواه شک کند که دو رکعت
کرده باشد یا سه رکعت یا شک کند که یک نماز کرده یا دو رکعت و بدانکه شکی
که باطل کننده نماز است مثل نماز ماه گرفتن ما صورتی است که شک تعلق
بعدد دو رکعت بگیرد پس هرگاه شک تعلق بعدد رکوعها بگیرد پس در اینصورت
واجبست که بنا را بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند نماز آن صحیح است و بعضی گفته اند
که در این صورت بنا را بر بیشتر گذارد و آن ضعیف است **مسئله دویم** هرگاه
کسی شک در نماز واجب سه رکعتی کند مثل نماز مغرب نماز او باطل است خواه شک
در زیاده باشد یا در نقصان **مسئله سیم** هرگاه شک کند در دو رکعت اول
از نماز چهار رکعتی یا بنظرش نیاید که شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت نماز آن باطل
است **مسئله چهارم** هرگاه شک تعلق بهمه رکعتهای نماز چهار رکعتی
بگیرد یا بنظرش نیاید که نداند که چند رکعت بجا آورده نماز آن باطل است و باید دوباره
بجا آورد **مسئله پنجم** هرگاه شک کند میان دو و سه یا میان دو و چهار
پیش از تمام کردن دو سجده نماز او باطل است و تمام کردن دو سجده حاصل می
شود بسر برداشتن از سجده دویم بنابر اقوی و همچنین است حکم در هر موضعی
از شک که پای دو در میان باشد پیش از تمام کردن دو سجده باشد یعنی نماز
باطل میشود **مسئله ششم** هرگاه شک کند میان دو و سه بعد از تمام کردن
دو سجده واجبست که بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو
رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بکند احتیاط دارد که هر کدام را که

که می خواهد بکند اگرچه احوط آنست که یک رکعت ایستاده بکند مسئله هفتم هرگاه
شک کند میان سه و چهار در هر موضعی که بوده باشد بنا را بر چهار بگذارد
و بعد از سلام دو رکعت نماز احتیاط یا یک رکعت ایستاده بکند و احوط در اینجا
آنست که دو رکعت نشسته بکند مسئله هشتم هرگاه شک کند میان دو و
چهار بعد از تمام کردن دو سجده واجب است که بنا را بر چهار بگذارد و بعد از سلام
دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بکند مسئله نهم هرگاه شک کند میان دو و
سه و چهار بعد از تمام کردن دو سجده واجب است که بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بکند و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط نشسته بکند مسئله دهم هرگاه شک کند میان چهار و پنج
پس اگر پیش از رکوع باشد خواه پیش از قرائت باشد یا بعد از قرائت باشد در همه
این صورتها باید رکعت را بر هم زند و بنشیند تا شک میان سه و چهار شود بنا را
بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط بطریقی که در شک میان سه و چهار
گذشت بعمل آورد و مستحب آنست که در اینجا دو سجده سهو هم بجا آورد و اگر در
حال رکوع یا بعد از آن و پیش از سجده اول یا در بین آن یا بعد از سجده اول
و پیش از سجده دویم یا در بین آن یا بعد از ذکر سجده دویم یا بعد از سر برداشتن
از سجده دویم باشد در همه این صورتها واجب است که بنا را بر چهار گذارد و
نماز را تمام کند و بعد از آن دو سجده سهو واجب بجا آورد و در اینجا چند
مسئله دیگر هست در شک میان رکعات هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ام

فصل دویم در بیان حکم شکی که متعلق باعمال نماز است هرگاه نمازکننده

۲ نشسته

۲ یا در میان قرائت یا شروع

۳ است که

کننده در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد یا غیر آن پس اگر پیش از
رفتن از محل آن فعل شک کرده باشد واجب است که آن را بجا آورد و اگر محلش گذشته
باشد نماز را تمام میکند و صحیح است خواه آن فعلی که در آن شک کرده رکن باشد
یا غیر رکن و خواه شک در دو رکعت اول نماز باشد یا در دو رکعت آخر و معنای
محل در اینجا فعل بعد است خواه رکن باشد یا غیر رکن و خواه فعل واجب باشد یا مستحب
پس هرگاه شک کند در نیت بعد از تکبیرة الاحرام یا شک کند در تکبیر بعد از
شروع در حمد یا در حمد بعد از دخول در سوره یا در آیه از حمد بعد از دخول در
آیه دیگر یا در آیه از سوره بعد از دخول در آیه دیگر باید بنا را بر وقوع و صحت
گذارد و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و هرگاه شک کند در قرائت در وقتی
که شروع در قنوت کرده باشد اظهر آنست که بگذرد و نماز او صحیح است و همچنین
هرگاه شک کند در قرائت بعد از تکبیر رکوع یا بعد از خم و رفتن از برای
رکوع بگذرد و نماز او صحیح است و همچنین هرگاه شک کند در رکوع بعد از سر
برداشتن از آن یا شک کند در ذکر رکوع یا طمانینه آن بعد از سر برداشتن بگذرد
و نماز او صحیح است و همچنین هرگاه شک کند در رکوع و خم رفته باشد از برای
سجده و هنوز داخل سجده نشده باشد اظهر آنست که بگذرد و نماز او صحیح است
و همچنین هرگاه شک کند در سجده یا تشهد بعد از آنکه برخاسته است و ایستاده
باشد بگذرد و نماز او صحیح است و هرگاه شروع در برخاستن کرده باشد لکن
هنوز درست نایستاده باشد که شک کند در سجده اظهر آنست که واجب است
که بجا آورد و هرگاه شک کند در سجده در وقتیکه داخل تشهد شده

شده باشد پس اقوی آنست که بگذرد و نمازش صحیح است و هرگاه شک کند در
تشهد در وقتی که شروع در برخاستن کرده باشد لکن هنوز درست
نایستاده باشد بگذرد و نمازش صحیح است و هرگاه فعلی از افعال نماز را که در
آن شک کرده باشد در محل خودش از آنجا آورد و بعد از آنجا آوردن بخاطرش
بیاید که از آنجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن باشد نمازش باطل میشود و واجب
است که دوباره بکند و اگر رکن نبوده باشد نمازش صحیح است و هرگاه فعلی
که در آن شک کرده باشد بعد از گذشتن از محل از روی عمد از آنجا آورد نماز
او باطل است هرگاه آن فعل فعلی باشد که زیادتی آن باعث بطلان نماز باشد
بتفصیلی که پیش گفتیم و اگر از روی سهو از آنجا آورد ضرری ندارد فصل
سیم در بیان احکام ظن و باقی احکام شک و در آن چند مسئله است مسئله
اول هرگاه از برای نماز کننده در فعل و ترک بعضی از افعال نماز تردیدی
بهم رسد لکن ظن بیک طرف داشته باشد واجب است که عمل بظن کند یعنی بنا را
بر آن گذارد که نماز بر این وجه است که ظن تعلق بآن گرفته خواه ظن متعلق بعدد
رکعات بوده باشد یا متعلق بافعال و خواه در دو رکعت اول باشد یا در
دو رکعت آخر باشد و خواه در نماز چهار رکعتی باشد و خواه در نماز دو رکعتی
و سه رکعتی و اظهر آنست که بعد از حاصل شدن شک واجب است که قدری فکر کند
و در وقت فکر کردن هم چیزی از افعال نماز را بجا نیاورد پس اگر ظن او برای
او بیک طرف بهم رسید که بآن عمل کند و اگر ظن بهم نرسید و بر شک خود باقی
باشد عمل نماید بحکم شک چنانچه بتفصیل گفته شد مسئله دویم کثیر

کثیر الشک

الشک یعنی کسی که بسیار شک کند بطوری که او را در عرف کثیر الشک گویند
التفات بشک نمیکند خواه شک او در افعال باشد یا در عدد رکعات و خواه در
نماز دو رکعتی و سه رکعتی باشد یا در چهار رکعتی و خواه در دو رکعت اول باشد
یا آخر پس در جائی که اعاده نماز را باید کرد اعاده نمیکند و در جائی که باید تلافی
فعل مشکوک فیه نمود تلافی نمیکند اگر چه محل باقی باشد و در جائی که باید
نماز احتیاط کرد نمیکند و اگر هر شک موجب سجده سهو شود بر فرض اینکه کثیر
الشک نبود سجده سهو از او ساقط است بلکه در همه جا بنا بر وقوع و صحت
میگذارد و فرق نمیدهد که آنچه در آن شک کرده بجا آورده است اگر چه در محل
باشد مادامی که مستلزم زیاده در نماز نشود که در این صورت بنا بر این میگذارد
که بعمل نیامده که باعث صحت نماز بشود و در شک در عدد رکعات بنا را بر بیشتر
میگذارد مادامی که مستلزم زیاده نشود پس اگر مثلا شک کند در خواندن
سوره پیش از رکوع واجب است بر او که ملتفت آن نشود و سوره را نخواند بلکه
برکوع برود و اگر شک کند که سه رکعت کرده یا چهار رکعت بنا را بر چهار میگذارد
و بدانکه کثیر السهو یعنی کسی که در نماز بسیار سهو میکند یعنی مکرر افعال نماز
را فراموش کند بطریقی که او را در عرف کثیر السهو گویند اقوی آنست که باید التفات
بآن نکند بلکه مثل کثیر الشک است در همه آنچه گفته شد پس بنا بر اقوی تدارک
آنچه را فراموش کرده و نکرده است بر او واجب نیست هر چند محلش باقی باشد
و اگر سهو در رکن باشد و محلش بگذرد نمازش باطل نمیشود و اگر سهوی باشد که
موجب قضا باشد بعد از نماز قضا بر او لازم نیست و اگر سهوی باشد که موجب سجده

کثیر الشک

سجدهٔ سهو باشد سجدهٔ سهو براو واجب نیست بلی احتیاط انست که اگر سهوی باید که موجب نماز احتیاط یا سجدهٔ سهو یا قضا کردن فعلی بعد از نماز بشود انرا بجا اورد و باید انکه در تحدید کثیر الشک و کثیر السهو خلافست اظهر و اشهر انستکه مناط در شناختن انها عرفست و ظاهر انستکه کسیکه شک یا سهو کند در سه نماز پی در پی یا شک یا سهو کند در یک نماز یا یک فعل سه دفعه او را کثیر الشک و کثیر السهو در عرف میگویند پس باید چنین کسی در دفعهٔ چهارم عمل کند بعمل کثیر الشک السهو و این حکم از برای او ثابت است تا وقتیکه ان حالت از او برطرف شود و برطرف شدن موقوف براینست که زمانی که دران شک یا سهو از برای او بهم میرسید انقدر طول بکشد که در عرف بگویند که او کثیر الشک یا کثیر السهو نیست و شک و سهو نکردن او در سه نماز پی در پی کفایت نمیکند و هرگاه کسی در فعل مخصوص مثل رکوع مثلا کثیر الشک یا کثیر السهو باشد و در باقی افعال چنین نباشد اظهر انست که حکم کثیر الشک یا کثیر السهو از برای او مختص است بهمین فعل و در باقی افعال حکم کثیر الشک یا کثیر السهو از برای او جاری نیست و هرگاه کثیر الشک السهو ملتفت شک و سهو بشود و تدارک فعل فراموش شده یا مشکوک را بکند نمازش باطل است اگرچه بعد از تدارک ظاهر شود که ان فعل را نکرده بود و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مسئلهٔ سیم** هرگاه پیشنماز شکی بکند باید بهرچه ماموم او را اگاه نماید عمل کند خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا غیر ان و خواه در دو رکعت اول باشد یا اخر و خواه شک در افعال باشد یا در عدد رکعات و خواه ماموم مرد باشد یا زن و خواه عادل باشد یا فاسق

خواه ماموم یکی باشد یا زیاده بر و در طفل ممیز اشکالست بلی هرگاه از قول ان ظن حاصل بشود جایز است از برای امام رجوع کردن بان و در این صورت سجدهٔ سهو و نماز احتیاطی هم از برای امام واجب نمیشود و همچنین هرگاه ماموم شکی بکند و از امام شکی ظاهر نشود باید متابعت امام را بکند و حکمی از برای شک او نیست و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مسئلهٔ چهارم** هرگاه بعد از فارغ شدن از نماز شکی بکند خواه شک او در افعال باشد یا در عدد رکعات ملتفت ان نشود و نماز او صحیح است **مسئلهٔ پنجم** هرگاه شک بکند که نماز احتیاط یا سجدهٔ سهو را بجا آورده یا نه واجب است که انرا بجا اورد **مسئلهٔ ششم** هرگاه شک کند در عدد رکعت نماز احتیاط یا در عدد دو سجدهٔ سهو بنا را بر بیشتر میگذارد مگر انکه موجب زیادتی بشود مثل اینکه شک کند که نماز احتیاط را دو رکعت کرده یا سه رکعت یا شک کند که دو سجدهٔ سهو کرده یا سه سجده که در این صورت بنا را بر کمتر میگذارد که صحیح باشد و هرگاه شک یا سهو در فعلی از افعال نماز احتیاط یا سجدهٔ سهو بکند باید بنا را بر وقوع و صحت گذارد و سجدهٔ سهوی هم بجهت شک در نماز احتیاط یا شک در سجدهٔ سهو واجب نمیشود **مسئلهٔ هفتم** هرگاه در نماز سنتی شک در عدد رکعت بکند نماز باطل نمیشود بلکه در همه جا اختیار دارد که بنا را بر کمتر گذارد یا بیشتر ولکن مستحب است که بنا را بر کمتر گذارد بلی در جائی که بنای زیادتی در میان اید مثل انکه شک بکند میان دو و سه در این صورت واجب است که بنا را بر کمتر گذارد و نماز احتیاط بجهت نماز سنتی نمیباشد و حکم

در شک و سهو

و حکم شک در افعال نماز سنتی مثل حکم شک در افعال نماز واجب است و لکن سجدهٔ
سهو در نماز سنتی نمی‌باشد **مسئلهٔ هشتم** مستحب است از برای کسی که بسیار
شک یا سهو کند این که در وقتی که میخواهد مشغول نماز شود انگشت شهادت
دست راست خود را بر ران چپ خود زند و بگوید بِسمِ اللهِ وَ بِاللهِ تَوَکَّلتُ
عَلَی اللهِ اَعُوذُ بِاللهِ السَّمیعِ العَلیمِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم و در اینجا چند مسئله
دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم **فصل چهارم** در بیان احکام
نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجب است از طهارت از حدث و خبث و استقبال
قبله و ستر عورت و نیت و تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام و سایر اجزاء و شرایط
در نماز احتیاط نیز همه واجب است غیر از قیام فی الجمله و واجب است که سورهٔ حمد را بخوانند
و تسبیحات اربع بعوض حمد خواندن کفایت نمیکند لکن سوره را نباید بخوانند
بلکه حمد تنها کفایت میکند و حمد را آهسته بخوانند و بلند خواندن جایز نیست
و باید در نیت قصد احتیاط و تعیین یک رکعت یا دو رکعت و تعیین نماز بکند
احتیاط بجهت اولی است بشود و واجب است که بعد از نماز اصل بدون فاصله نماز
احتیاط را بجا آورد و اگر از روی عمد آنرا تاخیر بیندازد و هرگاه از روی سهو آنرا
تاخیر بیندازد تا وقت نماز اصل یکی بدهد نمازش باطل نیست لکن باید فصلاً آنرا
بجا آورد و هرگاه در بین نماز احتیاط بخاطرش بیاید که نماز اصل درست بوده
جایز است قطع نماز احتیاط و نماز آن صحیح خواهد بود و جایز است که آنرا بنیت
نافله تمام کند و هرگاه کسی که نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آنرا نماید
و نماز را از سر بگیرد آن نمازی که از سر کرده باطل خواهد بود و چون این نماز را

در سجدهٔ سهو

نماز را که از سر کرده فعل منافی است که در میان نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده
و چون ظاهر است که فعل منافی در بین نماز اصل و نماز احتیاط باعث بطلان
نماز است از این جهت واجب است که دوباره نماز اعاده شود و هم چنین است حکم اجزای
از نماز که فراموش شده باشد و باید بعد از نماز بجا آورد مثل تشهد و یک سجده و نماز
آنها یعنی اگر کسی اینها را بجا نیاورد و نماز را از سر بگیرد آن نماز باطل خواهد بود
و بعد از آن باید دوباره نماز را اعاده کند و هرگاه کسی نماز احتیاط واجب شود
و آنرا واگذارد و نمازی دیگر واجب یا مستحبی بکند آن نماز باطل خواهد بود و گناه
نیز کرده است و هرگاه در نماز احتیاط شک کند حکم آن پیش گذشت و هرگاه بر ماموم
و امام هر دو نماز احتیاط واجب شود نباید که هر یک تنها آنرا بجا آورند و گذاردن
آن بجماعت بنابر اظهر جایز نیست و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة
النجاة ذکر کرده‌ایم **فصل پنجم** در بیان مواضع سجدهٔ سهو بدانکه سجدهٔ سهو در
پنج موضع بنابر اقوی واجب است و در سه موضع مستحب است اما پنج موضعی که واجب
است اول بجهت فراموش شدن یک سجده است که غیر از سجدهٔ آخر باشد بتفصیلی
که پیش گفتیم دویم بجهت شک میانه چهار و پنج است بتفصیلی که گفته شد سیم
بجهت فراموش شدن تشهد اول است چنانچه گذشت چهارم بجهت سخن گفتن در
میانه نماز از روی سهو که اگر سخن را از روی عمد میگفت نماز آن باطل میشد و
تفصیل کلام مکرر باطل کننده نماز است در مبحث منافیات نماز گفته شد پنجم
بجهت سلام دادن در غیر محل خود از روی فراموشی یا بگمان تمام شدن نماز و اما
سه موضعی که مستحب است اول از برای هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود

در سجدهٔ سهو

(حاشیه: احتیاط است)

شود و باعث بطلان نماز نباشد بعضی واجب دانسته‌اند و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است
دوم از برای ایستادن در موضعی که باید بنشیند و از برای نشستن در موضعی
که باید بایستد بعضی واجب دانسته‌اند آن ضعیف است لکن احوط است سیم آن
برای شک در هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود و بدانکه سجدهٔ سهو دو
سجده است و محل آن بعد از سلام و پیش از سخن گفتن است بنا بر مشهور و اقوی
و نیت کردن واجب است باین طریق که دو سجدهٔ سهو از برای فلان سهوی که در
فلان نماز کرده‌ام بجا میاورم قربةً الی الله و احوط آنست که قصد وجوب هم
در سجدهٔ سهو کند و واجب است بکند هرگاه سجدهٔ سهو از برای نمازی باشد که
باجاره گذارد چنین نیت کند که بنیابت فلان دو سجدهٔ سهو بجا میاورم بجهة
آنکه واجب است بر او بالاصالة و بر من بنیابت قربةً الی الله و بعد از نیت مستحب است که
تکبیر بگوید و واجب است در این دو سجده کردن بر هفت عضو و گذاردن پیشانی
بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و استقبال القبلة و طهارت از حدث و خبث و ستر عورت
نیز واجب است بنا بر اظهر و احوط و وجوب نشستن میان دو سجده است و جمعی گفته‌اند
که واجب نیست و احوط قول اول است و ذکر آن است که در هر یک از این دو سجده بگوید
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا اینکه بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا اینکه بگوید بسم الله و بالله السلام
علیک و رحمة الله و برکاته و واجب است که بعد از دو سجده تشهد خفیفی بخواند
بنا بر مشهور و اقوی باین طریق که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد

(حاشیه: ۳ سجده)

(حاشیه: ۳ ایها النبی)

تتمهٔ سجدهٔ سهو

و در روایتست که تشهد بطریقی دیگر جایز نباشد و بعد از تشهد سلام واجب است
و قدر واجب آن سلام اینست که بگوید السلام علیکم و اگر و رحمة الله و برکاته
را نیز بگوید خوبست و هرگاه چند چیز در نماز واقع شود که هر یک موجب سجدهٔ
سهو باشد پس در اینجا چند قول است احوط آنست که بجهة هر یک سجدهٔ
سهوی بجا بیاورد خواه موجب سجدهٔ سهو متحد باشد مثل اینکه دو سجده
را از دو رکعت فراموش کند تا محلش بگذرد یا دو مرتبه حرف زند در نماز
از روی فراموشی یا آنکه موجب مختلف باشد مثل اینکه از روی فراموشی یک
سخن بگوید در نماز و در غیر محل سلام بگوید و تشهد را فراموش کند تا محلش بگذرد
و هرگاه دو سجدهٔ سهو را از راه عمد ترک کند یا تاخیر بیندازد اظهر آنست که
نمازش باطل نمیشود لکن واجب است که آنرا بجا بیاورد و اگر چه مدت طول بکشد
و بدانکه واجب است که دو سجدهٔ سهو را تاخیر بیندازد از بجا آوردن اجزائی که
در نماز فراموش شده است اگر چه موجب سجدهٔ سهو مقدم بر فراموشی جزء
باشد مثل اینکه ابتدا در نماز از راه فراموشی سخن بگوید و بعد از آن تشهد را
فراموش کند و بخاطرش نیاید تا محلش بگذرد و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر
هست که در سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم

باب هشتم

در بیان نماز قضا

(حاشیه: در نماز قضا)

است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه هرگاه نمازی از نمازهای
شبانروزی از کسی فوت شود واجب است بر او که آنرا قضا کند خواه از راه عمد فوت
شده باشد یا از راه سهو یا از راه نادانی یا از روی اضطرار یا از روی فراموشی
یا بجهة آنکه در وقت نماز در خواب بوده یا و مانند آن گذشته مگر نمازی که

۲ نمازی که از زن در حالت حیض یا نفاس فوت شود که آن قضا ندارد و مگر نمازی که از کافر اصلی یعنی از یهود و نصاری مطلق یا بد دینی فوت شود قضا بر ایشان واجب نیست پس هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نمازهائی که در ایام کفر نکرده قضا ندارد لکن مرتد یعنی مسلمانی که مرتد شود یا کافری که مسلمان شود و باز رجوع بکفر کند قضای نمازهای ایام ارتداد بر او واجب است و حکم نمازی که فوت شود بجهت قدرت نداشتن بر وضو یا غسل یا تیمم در مبحث تیمم گفته شد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مسئله اول** هرگاه بر ذمه شخصی نماز قضا واجب باشد هرگاه وقت فریضه حاضره تنگ باشد واجب است بر او که نماز قضا را ترک کند و نماز حاضره را بجا آورد بدون خلاف و اگر وقت فریضه حاضره وسعت داشته باشد پس در اینجا چند قول است اظهر آنست که مقدم داشتن نماز قضا بر فریضه حاضره با وجود وسعت وقت آن واجب نیست پس هرکسی که بر ذمه او نماز قضائی باشد نماز ادائی واجبی شبانروزی را در وسعت وقت آنها میتواند بجا آورد اگرچه احوط آنست که در این صورت اول نماز قضا را بجا آورد **مسئله دوم** هرگاه چند نماز شبانروزی از شخصی فوت شده باشد و ترتیب آنها را بداند که کدام اول فوت شده بعد از آن فوت شده واجب است که بترتیب آنها را قضا کند و اگر ترتیب آنها را از اول نمی دانسته یا آنکه اول میدانسته و بعد فراموش کرده ظاهر آنست که مراعات ترتیب واجب نیست بلکه هر کدام را بخواهد ابتدا کند میتواند **مسئله چهارم** هرگاه از شخصی نمازی در حضر ترک شود و در وقتیکه در سفر باشد بخواهد آنرا

از او قضا کند واجب است که از او قصر قضا نماید و هرگاه کسی در اول وقت نماز واجبی در حضر باشد و نماز نکرده بسفر برود و وقت نماز در سفر باقی باشد و نماز را بجا نیاورد تا فوت شود باید از او قصر نماید و اگر در اول وقت نماز در سفر بوده باشد و نماز نکرده وارد وطن خود شود و وقت نماز در حضر باقی باشد و از اینجا نیاورد تا وقت آن بگذرد باید از او تمام قضا نماید **مسئله پنجم** واجب است بر پسر بزرگ ترکه هر نمازی که از پدرش فوت در مرض الموت فوت شده از او قضا نماید بلکه اولی و احوط آنست که هر نمازی که از پدر فوت شده چه در مرض الموت یا در مرض دیگر یا بجهت علت دیگری همه آنها را قضا نماید و در همه این صورتها اگر پدر وصیت کرده باشد که این نمازها را از برای او استیجار کنند از پسر ساقط میشود لکن هرگاه وصیت نکرده باشد پس میتواند پسر را که بر او واجب است استیجار نماید و هرگاه میت نمازهای خود را کرده باشد لکن بعضی اجزا یا شرایط آن صحیح نباشد مثل آنکه قرائت او صحیح نبوده یا بعضی از واجبات وضو را درست بجا نیاورده و هم چنانکه غالب مردم با این طریق مبتلا باشند در این صورت ظاهر اینست که قضا کردن تمامی این نمازها بر ولی که پسر بزرگتر است واجب نیست بجهت آنکه تکلیف باین باعث عسر و حرج میشود و هرگاه میت چند پسر داشته باشد که در سن مساوی باشند و تولد همه آنها در یک وقت شده باشد پس بر همه واجب است و باید بر سبیل تساوی نماز بکران پدر آنها در حال مرض الموت فوت شده قضا نمایند و اگر یکی از آنها تبرع کند همه آن نمازها را بعمل آورد ظاهر آنست که از دیگران

از دیگران ساقط میشود و اگر شخصی کافر بتبرّع بیان کند از ولی ساقط نمیشود
و اظهر آنست که هرگاه ولی در حال فوت پدر صغیر باشد بر او واجب نیست که بعد
از بلوغ نماز یکه از پدر در مرض الموت فوت شده قضا نماید و جمعی گفته‌اند
که بر او واجبست و آن موافق احتیاط است و اکثر علما چنین گفته‌اند که این حکم
مخصوص پدر است پس اگر مادر فوت شود نماز یکه از او فوت شده بر پسر بزرگ
او واجب نیست که قضا نماید و جمعی گفته‌اند که بر او واجبست و آن موافق
احتیاط است و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
نموده‌ایم و حکم کسی که نماز را ترک کند و آن ترک را حلال داند نیز در سفینة
النجاة بتفصیل ذکر نموده‌ایم **باب ششم** در بیان نماز جماعت بدانکه
نماز جماعت افضل و اعظم مستحبات است و ثواب و فضیلت آن بسیار است
پس سزاوار است که مؤمنین بدون عذر آنرا ترک ننمایند و ما شروط و
احکام آنرا در چند فصل ذکر مینمائیم **فصل اول** در بیان نمازهائی
که جماعت در آن مستحب است و آنچه جماعت در آن جایز نیست بدانکه جماعت
واجب است در نماز جمعه و عید روزه و عید قربان با وجود شرایطی که در مبحث
آنها گفتیم و نیز واجب است بر کسیکه قرائت خود را نداند و وقت هم تنگ
باشد از تعلیم گرفتن چنانکه در مبحث قرائت گفته شد و نیز گاهی واجب
شود بنذر و مانند آن و بدانکه جماعت مستحب است در همه نمازهای واجبی
خواه نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر اینها و خواه نماز ادائی باشد یا قضائی
و تأکید استحباب در نمازهای شبانه روزی بیشتر است و بدانکه نماز جماعت

جماعت حرام است در نمازهای سنتی مگر در نماز طلب باران و نماز عید روزه
و عید قربان در صورتی که شرایط وجوب آنها موجود نباشد چنانکه در
مبحث آنها ذکر شد و نماز بر میتی که کمتر از شش سال داشته باشد چون نماز بر او واجب
نیست از این جهت گذاردن آن بجماعت حرام است **فصل دوم** در بیان
چیزهائی که نماز جماعت بآن متحقق میشود و آن دو امر است اول عدد است و کمتر
عددی که جماعت بآن متحقق میشود و فضیلت آن دریافته میشود دو نفر است
که یکی امام باشد و دیگری ماموم و لکن هرچند مامومین زیادتر باشند
ثواب آن زیادتر است دوم نیت اقتدا است که بر ماموم واجب است که بعد از
آنکه امام تکبیر احرام را بگوید نیت اقتدا کند و واجب است که اقتدا بیک نفر بکند
پس اگر کسی اقتدا بدو نفر کند نماز او باطل است و نیز واجب است که امام در نیت
ماموم در وقت نیت معین باشد پس باید در وقت اقتدا امام را باسم یا صفت
معین بکند یا آنکه قصد کند که اقتدا میکنم باین شخص حاضر اگرچه اسم و صفت
او را نداند لکن بداند که شروط صحت پیشنمازی در او موجود است و هرگاه
دو نفر امام نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا نماید نمازش باطل خواهد
بود و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم
فصل سیم در بیان شرایطیکه از برای امام است و آن چند چیز است اول
آنکه بالغ باشد پس صحیح نیست پیشنمازی طفل از برای طفل ضروری ندارد دوم
آنکه عاقل باشد در حال پیشنمازی پس امامت دیوانه صحیح نیست مگر آنکه در
وقت نماز عاقل باشد که در این صورت صحیح است لکن بنا بر مشهور و اظهر مکروه

نماز جماعت

مکروه است سیم آنکه مؤمن باشد یعنی شیعهٔ اثنا عشری باشد پس صحیح نیست
امامت مخالف مذهب اثنی عشر هر فرقه که باشد چهارم حلال زاده بودن است باین
معنی که علم باینکه امام ولد الزنا است حاصل نبوده باشد پس هر گاه متهم باشد
باینکه ولد الزنا است لکن علم شرعی باین حاصل نبوده باشد امامت او ضرری
ندارد و همچنین هر گاه ولد شبهه باشد یا پدر او معلوم نبوده باشد پیشنمازی
او ضرری ندارد پنجم آنکه عادل بوده باشد پس اقتدا کردن بفاسق جایز نیست
ششم آنکه مرد باشد هر گاه ماموبین مرد باشند یا مرد و زن با هم باشند
پس جایز نیست پیشنمازی زن از برای مرد خواه محرم باشد یا نامحرم بدون
خلاف و جایز است که مرد پیشنمازی زنان را بکند که ماموبین همه زن باشند
که مردی با آنها نباشد و جایز است از برای زن که پیشنمازی زنان را بکند در نماز
هائی سنتی که جماعت در آنها جایز است چنانچه ذکر شد و مشهور است که جایز است
که زن پیشنمازی زنان را در نمازهای واجب بکند و جمعی آنرا جایز ندانسته اند
و آن موافق احتیاط است و طفل ممیز مثل مرد است پس زن پیشنمازی طفل
ممیز را نمی تواند بکند هفتم آنکه تواند ایستاده نماز کند پس اگر بجهت عذری
نتواند که ایستاده نماز کند جایز نیست از برای کسیکه بتواند ایستاده نماز کند این
که باو اقتدا نماید بلی هر گاه ماموم هم بجهت عذری نتواند ایستاده نماز کند
در اینصورت جایز است که باو اقتدا نماید هشتم آنکه حمد و سوره و اذکار واجبه را
درست بتواند بخواند و در زبان او آفتی نباشد که بعضی حروف را نتواند درست
بگوید و بدل بحرف دیگر کند نهم اینکه ختنه او شده باشد یا آنکه تا حین

نماز جماعت

تا حین ترک ختنه او باختیار او نبوده و خود متمکن از ختنه نشده باشد پس
هر گاه با وجود قدرت بر ختنه کردن او ترک نموده باشد امامت او جایز نخواهد
بود بنا بر اظهر و بدانکه مشهور میانه متاخرین آنستکه مکروه است امامت کسی
که گناهی کرده باشد که موجب حد شرعی باشد و باین جهت او را پیش از این حد
زده باشند و بعد از آن توبه نموده باشد و عادل شرعی شده باشد و جمعی
گفته اند که امامت چنین شخصی جایز نیست و این موافق احتیاط است و بدانکه
مکروه است امامت کسیکه مبتلا بناخوشی برص و جذام باشد بنا بر مشهور
و اقوی و بعضی امامت اینها را حرام دانسته اند و آن ضعیف است و نیز مکروه
است پیشنمازی کسیکه بواسطه علتی نتواند وضو بسازد و نماز را بتیمم گذارد
بجهت ماموبی که وضو داشته باشند **فصل چهارم** در بیان
شرایط صحت نماز جماعت است و آن چند چیز است اول آنکه میان ماموم و امام
و میان ماموم و بعضی ماموبین حایلی که مانع از دیدن باشد نباشد پس اگر
چنین حایلی میان ماموم و امام باشد که ماموم امام را نبیند و نیز بعضی از
ماموبین را هم نبیند نماز او باطل است لکن هر گاه یکنفر از ماموبین را
از پیش رو یا طرف راست یا چپ ببیند نماز او صحیح است و اگر حایل دیوار
مشبک و مانند آن باشد یا شیشه و مثل آن باشد که مانع از راه رفتن باشد
و مانع دیدن امام نباشد اقتدا جایز است و بعضی منع کرده اند و آن موافق
احتیاط است و بدانکه این شرط در صورتی است که ماموم مرد باشد پس اگر زن
بمرد اقتدا کند و حایل در میان آنها باشد نماز زن صحیح است هر گاه بتواند [illegible]

شرایط صحت نماز جماعت

نماز جماعت

بعهد کند امام چه وقت برکوع و سجود میرود و بر میخیزد و بعضی از مسائل دیگر اینها
هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم دوم آنکه مکان ایستادن امام از مکان
ایستادن ماموم بلندتر نبوده باشد در قدر بلندی که جایز نیست رجوع بعرف
میشود ولکن احوط آنست که بلندتر از یک وجب نباشد واحوط از آن آنست که
کمتر از یک وجب باشد و بدانکه این شرط در صورتیست که نماز در زمینی مستوی
گذارده شود پس هرگاه در زمین منحدر و سراشیب باشد بلند بودن مکان امام
از ماموم بهر طریقی که بوده باشد ضرر ندارد و هرگاه مکان امام زیادتر از آن
قدری که جایز است از ماموم بلندتر باشد نماز ماموم باطل است لکن نماز امام
صحیح است و بدانکه جایز است بدون خلاف که مکان ماموم بلندتر از مکان امام
بوده باشد بهر قدر که باشد بلکه هرگاه امام در زمین بایستد و ماموم در بالا
خانه و مانند آن اقتدا کند جایز است و نماز او صحیح است بلی مستحب است که مکان
ماموم و امام مساوی باشد و بعضی از مسائل دیگر اینجا هست که در سفینة النجاة
ذکر کرده ایم سیم آنکه ماموم از امام یا از ماموم دیگر که پیش روی او است بسیار
دور نباشد بحدیکه در عرف بگویند که بسیار دور است که اگر این قدر دور باشد
نماز ماموم باطل است و بعضی گفته اند که احتیاط آنست که دوری زیادتر از قدری
نباشد که یکنفر بتواند میان ایشان بخوابد و یا بگذرد یعنی از محل سجده شخص
عقبی تا محل ایستادن شخص پیش و بعضی گفته اند که این قدر دوری باعث بطلان است
بلکه باید کمتر باشد و این ضعیف است لکن احوط است و احوط از آن آنست که
زیاده از یک گام برداشتن فاصله میان موضع سجود شخص عقبی و محل ایستادن

ایستادن شخص پیش نباشد و بدانکه شرط دور نبودن در وقتی است که این دوری
در اول نماز ماموم باشد پس هرگاه در میان نماز بهم رسد مثل اینکه بعضی از
مامومین مسافر باشند و از نماز فارغ شوند یا آنکه بجهة عذری قصد فرادی
کنند و پیش رو خالی بماند ضرری ندارد بلی احوط از برای آنکسیکه پیش روی
او خالی شود آنست که خود را اگر کم بدون اینکه فعل کثیری بعمل بیاورد بصف
پیش برساند و بدانکه هرگاه صف منعقد باشد جمعی گفته اند که مادامی که صف
پیش تکبیر احرام نگویند جایز نیست که صف عقب تکبیر احرام بگویند یعنی
هر کسی نمیتواند تکبیر احرام بگوید تا آنکه شخصی که در پیش روی او است تکبیر
احرام بگوید و جمعی گفته اند که میتوانند بگویند اگر چه هنوز آنکسیکه پیش
روی او است آن نگفته باشد و این قول اظهر است لکن قول اول موافق
احتیاط است و بدانکه طول صف عقب از صف پیش زیادتر باشد بطریقی
که یکطرف یا هر دو طرف آن از صف پیش در گذرد در مقابل آنچه در گذشته
ماموم نباشد دور گاهها بسیار شود در این صورت ضرر ندارد بلکه همین قدر
که بعضی از اهل صف عقب نزدیک بصف پیش باشند کفایت میکند پس هر
گاه در صف اول مثلا یکنفر یا دو نفر باشند و در صف عقب پنجاه نفر
یا زیادتر باشند جایز است و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة
النجاة ذکر کرده ایم چهارم آنکه ماموم پیشتر از امام نه ایستاده باشد که اگر از امام
مقدم بایستد نماز او باطل است و جایز است مساوات یعنی ماموم پهلوی
امام بایستد بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته اند که واجب است تاخر ماموم قدری

بقدر رکنی از امام وان ضعیف است لکن موافق احتیاط است و اظهر اینست که در
دانستن تقدم و تاخر و تساوی رجوع بعرف میشود **فصل پنجم**
در بیان لوازم نماز جماعت است و دران چند مسئله است مسئلهٔ اول بدانکه
خلافی نیست درینکه غیر قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع از اذکار واجبه مثل
تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام بر ماموم واجب است
باید انها را بگوید خواه خواندن امام را بشنود یا نشنود و بجا آوردن امام
انها را از ماموم ساقط نمیشود و در وجوب حمد یا تسبیحات اربع بر ماموم در
رکعت سیم نماز سه رکعتی و دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی یا سقوط انها از او محل
خلافست و چند قول درانست اظهر اینست که براو واجب است که حمد تنها یا تسبیحات
اربع را بخواند لکن تسبیحات افضل است بتفصیلیکه در مبحث قرائت گفته شد
و در خواندن ماموم حمد و سوره را در دو رکعت اول نماز جهریه و اخفاتیه
در عقب امامی که اقتدا باو جایز باشد هرگاه در اول نماز امام باو ملحق شود
و باو اقتدا کند خلافست و اقوال بسیار درانست احوط و اظهر اینست که حرام
است بر ماموم خواندن حمد و سوره در دو رکعت اول نماز جهری هرگاه صوت امام
یا همهمهٔ او را بشنود و در صورتیکه صوت و همهمهٔ او هیچکدام را نشنود
مستحب است از برای او که حمد و سوره را خودش بخواند بنابر مشهور و اظهر
و اما در دو رکعت اولی نماز اخفاتی پس مشهور و اقوی اینست که خواندن حمد و
سوره از برای ماموم مکروه است و احوط ترک است بلی مستحب است در
این دو رکعت که ماموم سبحان الله بگوید و اگر الحمد لله بگوید یا صلوات

یا صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد اینهم خوبست و جمعی گفته اند که مستحب است
از برای ماموم که در دو رکعت اول نماز جهریه هرگاه صوت امام یا همهمهٔ او را
نشنود آهسته سبحان الله بگوید و احوط اینست که در این صورت سکوت نماید
و هیچ نگوید و قرائت امام را استماع کند و بدانکه هرگاه ماموم در جائی
که جایز است در عقب امام حمد و سوره بخواند فارغ شود از حمد و سوره پیش
از انکه امام از حمد و سوره فارغ شود درین صورت مستحب است که ماموم
سبحان الله بگوید تا امام حمد و سوره را تمام کند و بدانکه اینچه گفته شد
در صورتی بود که ماموم در رکعت اول امام باو ملحق شود و هرگاه در
در رکعت دویم یا سیم یا چهارم امام برسد حکم ان بتفصیل بعد از این ذکر
خواهد شد انشاء الله تعالی و درین مقام چند مسئلهٔ دیگر هست که در سفینة
النجاة ذکر نموده ایم **مسئلهٔ دویم** واجب است بر ماموم که متابعت امام
را بکند در افعال یعنی در رفتن برکوع و سجود و در سر برداشتن از انها
و در برخواستن بعد از سجود و مراد بمتابعت در اینجا اینست که هیچ یک از
انها را پیش از امام بجا نیاورد بلکه یا بعد از او بجا بیاورد ولکن بعد از او بجا
۲ یا با او بجا بیاورد
آوردن بهتر است و اما متابعت در اقوال پس ان واجب نیست بر ماموم مگر
در تکبیرة الاحرام که واجب است که انرا بعد از انکه امام تکبیرة الاحرام را بگوید
انوقت ماموم انرا بگوید پس هرگاه ماموم تکبیرة الاحرام را مقارن تکبیر
امام بگوید یا پیش از ان بگوید اگرچه از روی سهو باشد نماز ان منعقد نمی
شود بلکه باید نیت کند و تکبیرة الاحرام را بگوید اگر دوباره

دوباره نگوید و بهمین احوال نماز را با امام تمام کند نمازش باطل است و جایز
است پیش افتادن ماموم از امام در حمد و سوره هر جائی که خواندن آن برای ماموم
جایز باشد و همچنین جایز است پیش افتادن او در ذکر رکوع و سجود و تشهد و
سلام و غیر اینها لیکن احوط آنست که در اینها نیز ماموم متابعت کند و پیش
نیفتد و تفصیل سلام گفتن ماموم پیش از امام بعد از این ذکر خواهد شد
ان شاء الله تعالی و بدانکه واجب نیست که ماموم با امام در ذکر رکوع و سجود
و غیره با هم موافق باشند بلکه جایز است که مختلف باشند مطلقا خواه
اختلاف در اصل ذکر باشد یا در عدد آن **مسئله سیم** هرگاه ماموم پیش
از امام از راه عمد سر از رکوع یا سجود بردارد پس مشهور و اظهر آنست که باید
توقف کند و بر همان حال باقی بماند تا امام باو برسد پس تابع او شود و نماز را
تمام کند نمازش صحیح است و هرگاه در این صورت رجوع کند برکوع یا سجود
اقرب آنست که نمازش باطل است و هرگاه سر برداشتن از رکوع یا سجود از راه
سهو یا فراموشی باشد پس در این صورت مشهور و اقوی آنست که واجب است
که دوباره برکوع یا سجود برود و با امام ملحق شود هرگاه وقت رجوع و ملحق
شدن با امام را داشته باشد و اگر فرصت ملحق شدن نشود بلکه پیش از رجوع
ماموم امام باو برسد ضرری ندارد بلکه بعد از رسیدن امام باو پس تابع
امام میشود و نماز را با او تمام میکند و نمازش صحیح است و هرگاه با وجود
ممکن بودن رجوع از راه عمد رجوع را ترک کند اظهر آنست که نمازش باطل است
و هرگاه ماموم پیش از امام برکوع یا سجود برود پس اگر از راه عمد چنین کند

کند پس واجب است که بر همان حال باقی بماند تا امام باو برسد بتفصیلی که ذکر
شد و اگر از راه سهو یا فراموشی باشد پس واجب است که رجوع کند بنا بر
مشهور و اقوی بتفصیلی که گفته شد و در هر حال اگر ماموم پیش از آنکه امام حمد
و سوره را تمام کند از روی عمد برکوع رود نماز او باطل است و در اینجا چند
مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **فصل ششم**
در بیان مستحبات نماز جماعت است و آن چند چیز است اول ایستادن امام در
وسط صف دویم آنکه در صف اول اهل فضل و تقوی بایستند در صف
دویم جماعتی که از اهل صف اول پست تر و از اهل صف سیم بهتر باشند
بایستند و همچنین تا آخر صفها و صف اول افضل از باقی صفها است و طرف
راست هر صفی افضل از طرف چپ است و در نماز میت صف آخر افضل است سیم
آنکه صفهای نماز جماعت را راست بدارند و میان اطفال در صفها جدائی بیندازند
چهارم آنکه نماز امام در مختصر کردن مثل نماز ضعیف ترین مامومین باشد
پنجم آنکه امام ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام را بلند بگوید بطوریکه
بماموین بشنوانند و ماموین آهسته بگویند بطوریکه امام نشنود ششم
آنکه در وقت فارغ شدن امام از سوره حمد ماموم بگوید الحمد لله رب العالمین
هفتم آنکه ماموم در وقتی که امام قد قامت الصلوة بگوید برخیزد از جهت
و سایر مستحبات را در کتاب سفینة النجاة ذکر نموده ایم **فصل هفتم**
در بیان مکروهات نماز جماعت است و آن چند چیز است اول آنکه یک ماموم در
عقب صفها تنها بایستد و داخل صف نشود مگر آنکه در هیچ یک از آن صفها

صفها خالی نبوده باشد که در این صورت هرگاه در عقب صفها مقابل امام تنها
بایستد کراهتی ندارد و مکروه نیست که یک زن در عقب صفهای مردان تنها بایستد
هرگاه زن دیگر با او نبوده باشد بلکه مستحب است از برای او که چنین کند و دویم
آنکه اطفال را در صف اول جا دهند سیم آنکه امام بعد از فارغ شدن از نماز
در همان موضعی که نماز گذارده نافله بجا بیاورد بلکه اگر بخواهد که نماز نافله
بکند مکان خود را اندکی تغییر دهد و نافله را بجا آورد و باقی مکروهات را در
سفینة النجاة ذکر نموده ایم **فصل هشتم** در باقی احکام نماز جماعت
و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه ماموم پیش از رکوع رفتن امام
برسد و تکبیرة الاحرام بگوید و اقتدا کند در اینصورت آن رکعت را دریافته است
بدون خلاف اگرچه اقتدا در وقتی بوده باشد که امام از قرائت فارغ شده باشد
و هرگاه در وقتی برسد که امام در رکوع باشد پس اقتدا کند و برکوع رود و
یک تسبیح رکوع را بگوید پیش از آنکه امام سر خود را بلند کند اگرچه در وقت گفتن
ماموم یک تسبیح را امام ذکر رکوع را تمام کرده باشد و ساکت باشد لکن هنوز
در رکوع باشد که ماموم یک تسبیح را بگوید پیش از آنکه او سر خود را بلند کند
در این صورت ماموم آن رکعت را بنا بر اقوی درک کرده است و اگر وقتی که ماموم
بحد رکوع رسید هنوز امام در رکوع باشد و سر خود را بلند نکرده باشد
لکن پیش از آنکه یک تسبیح بگوید امام سر خود را بلند کند در اینصورت در اینکه این
رکعت از او فوت شده یا آنکه او را درک کرده محل خلاف و اشکال است و اول
موافق احتیاط است و بدانکه هرگاه امام در رکوع باشد که ماموم اقتدا نماید

نماید و بترسد که اگر تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع که مستحب است هر دو را بگوید
امام را در نیابد در این صورت اکتفا نماید به تکبیرة الاحرام که واجب است و
تکبیر رکوع را نگوید و هرگاه ماموم بمکانی که نماز جماعت میشود برسد در وقتی که
امام در رکوع باشد و خوف داشته باشد که اگر خود را بصف ماموین برساند
امام سر از رکوع بردارد در این صورت جایز است که همانجا که رسیده نیت اقتدا
کند و تکبیرة الاحرام را بگوید و برکوع رود و در حال رکوع خود را بصف
برساند و اگر امام بسجده رود پیش از آنکه ماموم خود را بصف برساند
در اینصورت جایز است از برای ماموم که در همان موضع سجده نماید و بعد از آن
که از سجده برخواست خود را بصف برساند و بهتر آنست که در وقت رفتن بجانب
صف پاهای خود را بر زمین بکشد و گام بر ندارد و در وقت رفتن جایز است که
ذکر رکوع را بکند اگرچه احتیاط آنست که در آن وقت ذکر نکند و بدانکه هرگاه
ماموم وقتی برسد که امام سر از رکوع برداشته باشد در اینصورت آن رکعت
از او فوت شده و نمیتواند دریابد بلی مشهور و اظهر آنست که در این صورت مستحب است
که ماموم تکبیر احرام را بگوید و با امام سجده کند و اگر آن رکعت رکعت آخر امام
نبوده باشد چون امام از برای رکعت بعد برخیزد ماموم نیز با او برخیزد و نیت
اقتدا کند و دوباره تکبیر احرام بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر رکعت آخر امام
بوده باشد چون امام سلام بگوید ماموم برخیزد و نیت فرادی کند و تکبیر
احرام بگوید و نماز خود را بکند و تفصیل این مسئله را با چند مسئله دیگر که
در این مقام است در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مسئله دویم** هرگاه

نماز جماعت

هرگاه ماموم مطلع شود بر فاسق بودن امام یا کافر بودن او یا بی وضو بودن
یا بر هر چیزی که باطل کننده نماز و منافی پیشنمازی بوده باشد پس اگر این اطلاع
ماموم بعد از فارغ شدن از نماز باشد نماز او صحیح است و اعاده بر او واجب نیست
بنا بر مشهور و اقوی و اگر در بین نماز باشد مشهور و اقوی است که عدول کند بفرادی
و از سر گرفتن واجب نیست چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم **مسئله سیم** هرگاه کسی در نماز واجب سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد
که در آن مکان نماز جماعت برپا شود و امام داخل نماز شود یا اقامه را بگوید
و آن شخص بترسد که اگر نماز خود را تمام کند یک رکعت یا بیشتر از نماز جماعت از او فوت
شود در اینصورت مستحب است که عدول بنافله کند و هرگاه از محل سلام دادن
نگذشته باشد یا اینکه داخل رکعت سیم نشده باشد و نافله را تمام کند و اقتدا
کند و هرگاه از محل سلام گذشته باشد یا اینکه داخل در رکعت سیم شده باشد
در اینصورت عدول جایز نیست بلکه نماز خود را تمام کند و هرگاه در نماز واجب
دو رکعتی باشد که نماز جماعت برپا شود جایز نیست عدول کردن بنافله و قطع
آن هم جایز نیست بلکه باید نماز خود را تمام کند و هرگاه کسی در نافله باشد که
اقامه نماز جماعت گفته شود و بترسد که اگر نافله را تمام کند یک رکعت یا زیاده
از نماز جماعت از او فوت شود در اینصورت مستحب است از برای او که نافله را قطع
کند و اقتدا نماید و بعضی از مسائل هست در اینمقام که در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم **مسئله چهارم** هرگاه ماموم در وقتی برسد که امام در
رکعت دویم باشد اقتدا میکند و با امام آن رکعت را تمام میکند بدون قرائت

قرائت یعنی قرائت بر او واجب نیست بتفصیلی که پیش گفته شد و چون امام قنوت
بخواند مستحب است که ماموم هم بخواند در محل قنوت خودش نیز قنوت را اهسته بخواند
و چون امام بتشهد نشست بر ماموم هم واجب است که بنشیند و مستحب است که در
نشستن تجافی بعمل آورد یعنی بر زمین متمکن و مستقر نشود بلکه بر قدم بنشیند
و ساقها را از پهلوی خود جدا کند و کفهای دست را بر زمین گذارد و بعضی آنرا
بخاطر واجب دانسته اند و آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است و مستحب است
که ذکر تشهد را هم بخواند و در رکعت سیم امام که دویم ماموم است بر ماموم
واجب است که حمد و سوره را بخواند و اگر وقت از خواندن سوره تنگ باشد اکتفا
کند بحمد تنها و اگر امام برکوع رود و حمد او باقی باشد در اینصورت اظهر
آنست که حمد را تمام میکند و برکوع میرود و خود را با امام میرساند اگرچه در
سجده باشد و در محل تشهد خود هر وقت امام برخواسته کمی بایستد و
تشهد را میخواند و خود را با امام ملحق میکند و در رکعت چهارم امام که سیم
ماموم است ماموم حمد تنها یا تسبیحات اربع را میخواند چنانچه پیش گفته شد
و نیز بر ماموم واجب است که چون امام از برای تشهد اخر مینشیند و مستحب است
که بطریق تجافی بنشیند و مستحب است که ذکر تشهد را هم بخواند و مستحب است
که در وقت سلام گفتن امام و ماموم بنشیند و مستحب است که در اینجا هم
تجافی بعمل آورد لکن جایز نیست از برای او که سلام را بگوید پس بعد از آن ماموم
برخیزد و دو رکعت اخر نماز خود را تمام کند و هرگاه ماموم در رکعت سیم
امام برسد اگر امام در رکوع باشد اقتدا میکند و برکوع میرود و تا

ودر این رکعت قرائتی بر او نیست بلکه در رکعت چهارم امام که دویم او است
واجب است که خود قرائت کند بتفصیلی که گفته شد نماز را تمام کند و اگر وقتی
برسد که امام برکوع رفته باشد در اینصورت اقتدا کند و نباید قرائت را بخواند و
اگر انحمد او باقی باشد که امام برکوع رود اظهر اینست که حمد را تمام کند و برکوع
رود و خود را با امام برساند و احتیاط اینست که در این صورت نماز را اعاده کند
و بعضی گفته اند که اگر وقتی برسد که علم یا ظن داشته که حمد را نمی تواند تمام
کند از کثیر اقتدا نکند و بعضی دیگر گفته اند که اولی و احوط اینست که اگر بداند
که حمد را نمی تواند تمام بکند صبر کند تا وقتیکه امام برکوع رود در انوقت اقتدا
کند و این خوبست و هرگاه ماموم در رکعت چهارم امام برسد پس یا این است
که وقتی برسد که امام در رکوع است یا اینکه وقتی برسد که امام برکوع نرفته
است و حکم هر دو صورت از انچه پیش گفته شد معلوم میشود و در رکعت دویم که
خودش بتنهائی میکند واجب است که حمد و سوره را بخواند پس اگر نماز جهری است
باید قرائت را بلند بخواند و اگر نماز اخفاتی است باید آهسته بخواند و بدانکه ماموم
در جائی که واجب است قرائت بخواند هرگاه نماز اخفاتی باشد باید آهسته بخواند
و هرگاه نماز جهری باشد جمعی گفته اند که در اینصورت مستحب است که آهسته
بخواند و جمعی گفته اند که واجب است که آهسته بخواند و این قول موافق احتیاط
است و بدانکه در جائی که قرائت بر ماموم واجب است هرگاه فراموش کند قرائت را
و در وقتیکه امام تکبیر رکوع را میگوید بخاطرش بیاید قرائت از او ساقط است
و نماز او صحیح است و هرگاه ماموم اقتدا کند با امام و یقین داشته باشد باینکه

با اینکه این رکعت اول یا دویم امام است که قرائت میخواند و از این جهت ماموم
قرائت را ترک کند پس بعد از انکه محل قرائت بگذرد ظاهر شود که رکعت سیم
یا چهارم امام بوده در این صورت قرائت از ان ساقط است و نماز او صحیح است
و هرگاه ماموم داخل نماز شود و بعد از ان شک کند که آیا این رکعت اول یا
دویم امام است تا قرائت را ترک کند یا اینکه رکعت سیم یا چهارم او است تا اینکه
قرائت را بخواند و قدرت هم نداشته باشد که معین نماید که چه رکعتی است در این
صورت دور نیست که قرائت از او ساقط باشد و لکن احتیاط اینست که اگر نماز
جهری باشد قرائت را بخواند **مسئله پنجم** جایز است برای ماموم اینکه
بعد از سجده اخر از رکعت اخر و نشستن امام از برای تشهد ماموم تشهد را
پیش از امام بخواند و سلام را پیش از امام بگوید بجهت عذری یا اینکه عذری
نداشته باشد لکن نیت فرادی کند و سلام را پیش بگوید بلکه اقرب اینست که
جایز است که سلام را پیش بگوید اگرچه بدون عذر باشد و اگرچه نیت فرادی
نکند و لکن احوط اینست که بدون عذر سلام را پیش نگوید و اگر عذری داشته
باشد نیت فرادی کند سلام را پیش بگوید و در اینمقام چند مسئله دیگر هست
که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مسئله ششم** هرگاه شخصی نماز خود
را فرادی بکند پس بعد از ان نماز بطریق جماعت میسر شود مستحب است که آن نماز را
بجماعت اعاده کند خواه بطریق امامت میسر شود که خود این شخص امام شود و
دیگران با او اقتدا کنند یا اینکه بطریق ماموميت که این شخص اقتدا کند بدیگری
و اظهر و اشهر اینست که در نیت نماز اعاده باید قصد سنت بشود و هرگاه شخصی

شخصی نماز را بطریق جماعت گذارده باشد که خود او امام بوده و دیگران باو
اقتدا کرده باشند بعد از آن جمعی دیگر حاضر شوند و اراده کنند که این شخص
دو باره نماز خود را اعاده کند و بجهت ایشان امامت کند بعضی گفته اند که
مستحب است برای او که دو باره همان نماز را با ایشان بجماعت اعاده کند و جمعی
گفته اند جایز نیست برای او که نماز خود را اعاده نماید و این قول احوط بلکه
اظهر است بنابر قول اول جایز خواهد بود از برای امام که چند نوبت نماز خود
را اعاده کند هر نوبت از برای جمعی که بعد حاضر شوند و لکن این قول ضعیف
است و خلاف احتیاط است هرگاه شخصی نماز خود را اقتدا با مامی کرده باشد
و بعد از آن نماز جماعت دیگر یافت شود احوط بلکه اظهر اینست که جایز نیست که همان
نماز را که بجماعت گذارده اعاده نماید باز بجماعت دیگر و باقی مسائل نماز جماعت
را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و نیز مسائل متعلقه بمساجد را در آنجا بیان کرده ایم

باب دهم

در بیان نماز سفر است بدانکه در سفر واجب است که نماز ظهر
و عصر و خفتن را با وجود شرایطیکه بعد خواهیم گفت قصر نماید یعنی دو رکعت
اول را بجا آورد و دو رکعت آخر را ترک کند و در نماز صبح و مغرب قصر جایز نیست
و بدانکه نافله ظهر و عصر و خفتن در سفر ساقط است و سایر نافلها خواه نافلهای
شبانروزی باشد یا غیر آن ساقط نیست بدانکه سخن گفتن در نماز مسافر یا در
شرایط آن است یا در احکام آن پس در اینجا دو مبحث است

مبحث اول

در شرطهای قصر است و آن چند چیز است شرط اول مسافت است و آن هشت فرسخ
است و خلافی نیست در اینکه اگر مسافت هشت فرسخ شرعی باشد قصر واجب

واجب است و اگر مسافت کمتر از چهار فرسخ باشد خلافی نیست که واجب است که نماز را تمام
کند و بدانکه فرسخ سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست
مستوی الخلقه پس فرسخ شرعی دوازده هزار ذراع است و هر ذراع را علما تقسیم
کرده اند به بیست و چهار انگشت که بعرض در پهلوی یکدیگر باشند و هر انگشتی را
بهفت جو متوسط که بعرض در پهلوی هم باشند و هر جوی را بقدر هفت مو از موهای
یال یابو که بعرض در پهلوی یکدیگر بوده باشند و هرگاه مسافت چهار فرسخ
یا زیادتر بوده باشد و لکن بهشت فرسخ نرسیده باشد بلکه کمتر از هشت فرسخ
بوده باشد در این صورت اگر میخواهد که در همان روز یا همان شب برگردد مشهور
و اقوی اینست که واجب است که نماز را قصر کند و اگر اراده برگشتن آن روز یا آن
شب را نداشته باشد بلکه قصد ماندن یکروز یا زیادتر از آن داشته باشد و
لکن قصد ماندن ده روز را نداشته باشد بلکه بخواهد پیش از ده روز مراجعت
کند در این صورت چند قول در مسئله است اقوی اینست که در این صورت مخیر
است میانه قصر و اتمام چه در راه وقت رفتن و برگشتن و چه در منزل یعنی میخواهد
نماز را شکسته میکند و میخواهد تمام میکند اگر چه افضل و احوط اینست که شکسته
بکند و حکم روزه هم در این صورت مثل نماز است پس میخواهد روزه را میگیرد
و میخواهد افطار میکند و بعد از آن قضا میکند و هرگاه قصد ماندن ده روز
را در آنجا داشته باشد در این صورت جایز نیست که قصر بکند بلکه واجب است که نماز
را چه در بین راه و چه در منزل تمام بکند و روزه را نیز بگیرد و همچنین هرگاه
سفر او بعد از چهار فرسخ منتهی بوطن او بشود واجب است که نماز را در راه و در منزل

و در منزلی که وطن او است تمام کند و روزه را بگیرد و هرگاه در این صورت بداند
که بیش از ده روز بر خواهد گشت تا بعد از آن در اینصورت اگرچه قول بتخییر میان
قصر و اتمام قوتی دارد لکن احوط آنستکه جمع کند میان قصر و اتمام یعنی هر دو را
بعمل آورد چه در بین راه و چه در منزل او و در اینجا چند مسئله دیگر است که باید ذکر
شود مسئله اول بدانکه فرقی میان سفر خشکی و سفر دریا در آنچه گفتیم نیست پس
هرگاه بسفر دریا برود و مسافت بقدر هشت فرسخ بوده باشد واجب است که قصر
کند اگرچه آن مسافت را در یکساعت یا کمتر برود مسئله دوم بدانکه جمعی از فقها
گفته اند که هر شهری که بحسب عرف کوچک یا وسط بوده باشد ابتدای مسافت را
از آخر آن شهر یعنی از دروازه که مسافر از آن بیرون میرود باید قرار داد و هر شهری
بحسب عرف بزرگ باشد مثل اصفهان ابتدای مسافت را از آخر محله که آن شخص مسافر
در آنجا ساکن است باید قرار داد و بعضی گفته اند که ابتدای مسافت را از ابتدای
سیری که مسافر بقصد سفر میکند باید قرار داد و این قول در نزد حقیر اظهر است
مسئله سیم هرگاه علم حاصل شود از برای مسافر باینکه مسافتی که رفتن آنرا اراده
دارد بحد مسافت شرعی که قصر در آن واجب میباشد رسیده در اینصورت واجب است
که قصر نماید خواه از پیمودن راه علم از برای او حاصل شده باشد یا از شهادت
دو نفر عادل یا از شیاع و تواتر میان مردم یا از قراین خارجیه و هرگاه از شهادت
یک عادل یا چند نفر غیر عادل یا از شیاع میان مردم مظنه از برای آن حاصل شود
در اینصورت بعضی گفته اند که قصر جایز نیست بلکه باید تمام نماید و بعضی گفته اند
که قصر جایز است و احوط آنستکه مادامی که علم از برای او حاصل نشود قصر نکند بلکه

نکند بلکه تمام بکند و هرگاه علم نداشته باشد باینکه این مسافت بحد مسافت شرعی
رسیده یا نه در اینصورت واجب است بر او که تفحص کند بپیمودن راه یا بغیر آن
هرگاه از برای آن ممکن بوده باشد یا آنکه جمع کند میان قصر و اتمام و بعضی گفته
اند که تفحص بر او واجب نیست و آن ضعیف است و در اینجا چند مسئله دیگر هست
که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **شرط دویم** قصد مسافت است که باید
مسافر در ابتدای سفر قصد مسافت شرعیه را داشته باشد خواه قصد مسافت وجوبی
را که آن هشت فرسخ یا زیاده است داشته باشد که قصر در آن واجب است یا قصد
مسافت جوازی را داشته باشد که قصر در آن جایز است چنانچه پیش گفته شد پس اگر
کسی در ابتدای سفر قصد مسافت شرعیه را نداشته باشد بلکه قصد کمتر از مسافت
شرعیه را داشته باشد مثل قصد سه فرسخ داشته باشد و بعد از رفتن سه فرسخ
باز قصد سه فرسخ دیگر نماید و باینطریق تا چند مقابل مسافت شرعیه برود در این
صورت واجب است که نماز را تمام کند و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه قصد
مسافت معینی را نداشته باشد مثل آنکه بقصد استقبال مسافری از منزل
خود بیرون برود بقصد اینکه هر جا باو برسد برگردد یا آنکه بطلب غلام گریخته
خودش بیرون برود بقصد اینکه هر جا که غلام را ببیند برگردد در اینصورت
اگرچه پنجاه فرسخ یا زیاده برود قصر جایز نیست بلکه باید نماز را تمام کند و روزه
را بگیرد بلی بعد از برگشتن اگر از آن محلی که رجوع میکند تا منزل خودش بقدر
هشت فرسخ یا زیاده باشد واجب است که بعد از شروع در برگشتن قصر کند
و هرگاه کسی بدون قصد مسافت شرعیه براهی برود و بعد از آن در بین راه قصد

قصد هشت فرسخ یا زیادتر را از همان موضع بین راه بکند که برود در این صورت
از همان موضعی که این قصد را کرده واجب است که قصر نماید و بدانکه شرط دوم
در وجوب قصر استمرار و باقی بودن بر قصد مسافت است تا اینکه مسافت تمام شود پس
هرگاه در وقت بیرون رفتن از منزل قصد مسافت شرعیه داشته باشد و در بین
راه پیش از آنکه چهار فرسخ برسد از آن قصد برگردد یا از برای او تردد بهم رسد
در این صورت جایز نیست که نماز را قصر کند بلکه باید تمام کند و هرگاه بعد
از رسیدن بهشت فرسخ از قصد خود برگردد یا تردد از برای او بهم رسد در این
صورت دور نیست که قصر بر آن واجب باشد خواه در همان موضع که از قصد خود
برگشته نماز کند یا در برگشتن بمنزل در بین راه نماز کند و هرگاه در صورت
اول پیش از آنکه از قصد خود برگردد یا از برای او تردد بهم رسد نماز را
قصر کرده باشد در این صورت اظهر است که اعاده آن هرگاه وقت نماز باقی
باشد یا قضای آن هرگاه وقت گذشته باشد واجب نیست بلی اعاده آن یا
قضای آن مستحب است و هرگاه دست و پای شخصی را ببندند و او را بر جوالی سوار
کنند و بسفر ببرند در این صورت هرگاه آن شخص علم داشته باشد که او را الی حد
مسافت شرعی یا زیادتر خواهند برد واجب است بر او که نماز را قصر کند و روزه
را افطار نماید و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم **شرط سیم** آنکه در ابتدای امر که قصد مسافت شرعیه میکند
قصد او این نباشد که پیش از رسیدن بهشت فرسخ که مسافت وجوب قصر است
یا پیش از رسیدن بچهار فرسخ که مسافت جواز قصر است چنانچه تفصیل آن گذشت

گذشته در موضعی در بین راه قصد اقامت ده روز نماید یا وطنی در آن بین
راه دارد یا بجا برود و اگر قصد او هر یک از این دو صورت باشد جایز نیست بر
او قصر کردن در راه اگر موضع قصد اقامه یا وطن او پیش از رسیدن بچهار فرسخ
باشد بلکه باید تمام کند و واجب نخواهد بود قصر بلکه مخیر خواهد بود میان
قصر یا تمام کردن تا اگر موضع قصد اقامه یا وطن او بعد از رسیدن بچهار فرسخ
یا زیادتر و پیش از رسیدن بهشت فرسخ بوده باشد و در این موضعی که قصد اقامه
میکند و در وطن در هر دو صورت واجب است که تمام کند پس بعد از آنکه از آن
موضع اقامه یا وطن میخواهد بسفر برود ابتدای سفر او از همانجا خواهد
بود پس از همانجا اگر قصد هشت فرسخ یا زیادتر را دارد واجب است که قصر
نماید و اگر قصد کمتر از چهار فرسخ را دارد واجب است تمام نماید و اگر قصد چهار
فرسخ یا زیادتر از آن که کمتر از هشت فرسخ باشد دارد در این صورت مخیر است
میان قصر و اتمام و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم **شرط چهارم** آنکه بعد از رفتن هشت فرسخ یا زیادتر در بین
سفر بوطن خود نرسد که اگر در بین سفر بجائی که وطن او باشد برسد در این صورت
واجب است که تا در آنجا هست نماز را تمام کند هر چند قصد اقامه ده روز نکند
و پیش از آنکه بآنجا برسد در بین راه واجب است که نماز را قصر کند و وقتی که از
آنجا میخواهد بجهت رفتن بسفر بیرون رود یا اگر قصد مسافت وجوب قصر یا جواز
قصر را دارد میتواند قصر کند در راه و اگر ندارد باید تمام کند و در تعیین
وطنی که سبب تمام کردن نماز است هشت قول است اقوی آنست که وطن جائی

جائی است که اینجا را مسکن و ماوای خود قرار داده باشد و در عرف او را از اهل
اینجا شمرند خواه همه سال در اینجا باشد یا بعضی از آن و این وطن را وطن عرفی مینامند
و ظاهر اینست که صدق وطن عرفی لازم دارد که منزلی در اینجا داشته باشد اگر
چه ملک آن نباشد بلکه باجاره یا عاریه یا مانند اینها باشد و بدانکه شخص اگر
در شهری یا قریه بدون قصد اینکه آنجا را مسکن و وطن خود قرار بدهد،
بجهت تجارت یا تحصیل علم یا غیر اینها اگر چه چند سال طول بکشد و عیال او هم با
او باشد آن موجب تمام بودن نماز هر وقت وارد اینجا بشود بدون قصد اقامه
ده روز نخواهد شد بلکه در چنین جائی هر وقت وارد اینجا بشود اگر قصد
اقامه ده روز بکند واجبست که نماز را تمام کند و اگر این قصد را نکند واجب
است که نماز را قصر کند و بدانکه ممکن است که کسی دو وطن یا زیاده داشته باشد
و مشهور میان مجتهدین آنست که وطن عبارتست از هر موضعیکه کسی در اینجا ملکی
از خود داشته باشد و شش ماه در مدت عمر خود در اینجا مانده باشد خواه آن
شش ماه متفرق باشد یا پی در پی بوده باشد این وطن را وطن شرعی میگویند
و این قول ضعیف است لکن احتیاط آنست که در چنین جائی هر وقت وارد اینجا
بشود و قصد اقامه ده روز نکند جمع کند میان قصر و اتمام و چند مسئله دیگر
در اینمقام هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **شرط پنجم** آنکه سفر
او بعد از هشت فرسخ یا زیاده منقطع نشود بجائی که در اینجا قصد اقامه ده روز
داشته باشد پس اگر در بین سفر در مکانی قصد اقامه ده روز بکند واجبست
که بعد از داخل شدن باینجا نماز را تمام کند و فرقی نیست در وجوب تمام کردن میان

میان آنکه آن مکانی که در اینجا قصد اقامه میکند آن شهر باشد یا قریه یا صحرا
و بدانکه بعد از ماندن مدت قصد اقامه ده روز وقتیکه از محل اقامه بیرون
میرود اگر قصد هشت فرسخ یا زیاده دارد بعد از رسیدن بحد ترخص باید نماز
را قصر کند و معنی حد ترخص را بعد خواهیم گفت و اگر قصد چهار فرسخ یا بیشتر
و کمتر از هشت فرسخ را دارد مخیر است میان قصر و اتمام و اگر قصر را اختیار کند
باید بعد از رسیدن بحد ترخص قصر کند و اگر قصد کمتر از چهار فرسخ را دارد
باید تمام کند و تفصیل اینمسائل را پیش گفتیم و در اینجا چند مسئله است که باید
ذکر شود **مسئله اول** بدانکه وقتی واجب میشود که نماز را تمام کند که قصد
اقامه ده روز تمام بکند پس هر گاه کمتر از ده روز قصد کند اگر چه یکساعت
کمتر قصد کند باید نماز را قصر کند و شب هم در اینجا داخل در روز است لکن
هر گاه اول طلوع آفتاب از روز اول وارد شود و قصد ده روز بکند و اول غروب
آفتاب روز دهم بیرون رود که ده روز تمام و نه شب مانده باشد کفایت می
کند برای تمام کردن بدون خلاف و هر گاه در بین روز داخل موضعی که قصد
اقامه در اینجا میکند بشود و در بین روز هم از اینجا بیرون رود در این صورت
میان مجتهدین خلافست و چهار قول در مسئله هست مثلا بعضی گفته اند که باید قصد
نماید در این صورت که تا میان روز یازدهم در اینجا بماند که یکروز از ده روز
ملفق از روز داخل شدن و روز بیرون رفتن خواهد بود و احوط بلکه
اظهر چنانچه جمعی گفته اند آنست که روز داخل شدن و روز بیرون رفتن را
که در بین روز داخل شده و در بین روز بیرون میرود بیندازد و حساب نکند

نکند و قصد او چنین باشد که بغیر روز داخل شدن و روز بیرون رفتن ده روز
تمام بماند **مسئله دویم** بدانکه کسیکه قصد اقامه ده روز در مکانی میکند
باید در وقت قصد اقامه او این باشد که در بین مدت اقامه از آنجا بجائی دیگر نرود
که بحسب عرف خارج از مکان اقامه باشد و کمتر از مسافت شرعیه باشد و اگر در وقت
قصد اقامه قصد او این باشد که در بین ده روز بچنین جائی که بحسب عرف خارج
از مکان اقامه است برود در این صورت قصد اقامه او باطل است و باید نماز
را قصر کند اگرچه قصد او در وقت قصد اقامه این باشد که بعد از آنکه یکدفعه یا
زیادتر باین موضعیکه بحسب عرف خارج از مکان اقامه است برود و برگردد آن
وقت قصد اقامه ده روز تمام در آن مکان اقامه بکند که در آن ده روز اصلا
باین موضع نرود پس در این صورت تا آن قصد اقامه تازه را بطریقیکه گفتیم نکند
در حکم مسافر است و واجب است که قصر نماید و اگر در وقت قصد اقامه قصد او
این باشد که در بین مدت اقامه از مکان اقامه بجائی برود که بحسب عرف خارج
از مقام اقامه نباشد مثل آنکه برود ببعضی از باغها یا مزرعهائی که متصل
بمکان اقامه است در این صورت قصد اقامه او صحیح است و باید نماز را تمام بکند
و بدانکه هرگاه در وقت قصد اقامه اینکه از مکان اقامه در بین ده روز
بجائی برود که عرفا خارج از مکان اقامه باشد نداشته باشد بلکه قصد او این
باشد که ده روز را در آنجا بماند و بچنین جائی نرود ولکن بعد از قصد اقامه
و بجا آوردن یک نماز تمام یا زیادتر از رأی خود برگردد و بیرون رود بجائی
که عرفا خارج از مکان اقامه باشد و کمتر از مسافت شرعی باشد مثل اینکه بجائی

۲ فصل

برود که یک فرسخ یا دو فرسخ مثلا باشد در این صورت اگر وقت بیرون رفتن
از موضع اقامه قصد او این باشد که از این موضع دویم برگردد به همان موضع اقامه
و قصد اقامه ده روز تمام در آن موضع اقامه بکند که دیگر بهیچ جا در این ده روز
بهیچ جا نرود در این صورت واجب است که در وقت رفتن باین موضع دویم و در
همانجا و در برگشتن از آنجا و در موضع اول که موضع اقامه است نماز را تمام
کند فرقی نیست در این صورت میان آنکه یکدفعه بموضع دویم برود و برگردد
یا چند دفعه برود و برگردد پس اگر قصد او این باشد که چند دفعه برود و برگردد
و بعد از آن در این موضع اول که موضع اقامه است قصد ماندن تا ده روز تمام
را بکند در این صورت نیز در رفتن و همانجا و برگشتن و موضع اقامه در همه اینها
باید نماز را تمام بکند و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اقامه قصد داشته باشد
که از موضع دویم برگردد بموضع اول که موضع اقامه است لکن قصد اقامه
ده روز تمام در آن موضع اول نداشته باشد در این صورت ظاهر است که بعد
از بیرون رفتن از موضع اقامه و بموضع دویم چون بحد ترخص رسد باید
در رفتن باین موضع و در همانجا و در برگشتن و در موضع اول در همه نماز را قصر
نماید و بدانکه آنچه گفتیم در همه صورتی است که قصد اقامه ده روز بکند و بعد
آنکه یک نماز تمام بکند از آنجا بموضع دویم بیرون رود پس هرگاه بعد از قصد
اقامه پیش از آنکه در آن مکان اقامه یک نماز تمام کند بیرون رود بموضع دویم
در همه صورتها چه در رفتن و چه در موضع دویم و چه در برگشتن و چه در
موضع اول باید نماز را قصر کند خواه قصد برگشتن بموضع اول داشته

داشته باشد تا آنکه بعد از برگشتن بموضع اول قصد اقامه ده روز تازه را در
اینجا داشته باشد بنا بر خلاف اصل است که در همه این صورتها باید قصر کند در
وقت رفتن بموضع دیگر و بیرون رفتن اگرچه هنوز بحد ترخص نرسیده باشد ۲ بمجرد
باید قصر کند **مسئله سیم** هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامه ده روز بکند
و از آن رجوع کند از قصد خود و اراده کند که پیش از ده روز از اینجا برود پس در
این صورتها اگر بعد از قصد اقامه یک نماز واجبی را تمام کرده باشد یعنی نمازی را که
در سفر باید قصر کند مثل نماز ظهر و عصر و خفتن یکی از آنها را بعد از قصد
اقامه تمام بجا آورده باشد در اینصورت واجب است که تا در آن موضع هست هر
نمازی که میکند تمام بکند و روزه را هم بگیرد تا وقتی که از آن موضع بیرون برود
و بعد از آنکه از آنموضع بیرون رفت اگر قصد هشت فرسخ یا زیاده تر دارد باید
بعد از رسیدن بحد ترخص نماز را قصر کند و اگر قصد چهار فرسخ یا زیاده تر و کمتر
از هشت فرسخ دارد در اینصورت مخیر است میان قصر و اتمام و اگر قصر را اختیار
کند باید بعد از رسیدن بحد ترخص قصر کند و اگر قصد کمتر از چهار فرسخ را
داشته باشد باید تمام کند و اگر بعد از قصد اقامه پیش از آنکه یک نماز واجبی را
تمام کند از قصد خودش رجوع کند و اراده کند که پیش از ده روز برود واجب است
که هر نمازی را که در آنموضع میکند قصر نماید و روزه را بخورد و بعد از بیرون
رفتن از اینجا نیز باید نماز را قصر کند و روزه را بخورد خواه قصد هشت فرسخ
داشته باشد یا کمتر بلکه اگر قصد یک فرسخ هم در این صورت داشته باشد باید قصر
کند و هرگاه بعد از قصد اقامه پیش از آنکه یک نماز تمام بکند تردید از برای او

بهم رسد از رجوع کردن از قصد خود و رفتن پیش از ده روز و رجوع نکردن
و ماندن تا ده روز در اینصورت بنا بر پیش است که قصر کند بلکه باید تمام کند
و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **شرط
ششم** آنکه مسافر در بین سفر بجائی برسد که در اینجا سی روز تمام پی در
پی بدون قصد اقامه ده روز بماند یا بنحوی که تردید داشته باشد در قصد اقامه
ده روز و ماندن ده روز در اینجا و امروز و فردا کند در رفتن تا این تردید
باقی باشد تا سی روز بکند در اینصورت واجب است که بعد از سی روز نماز را
تمام کند و روزه را بگیرد اگرچه یک نماز در اینجا باشد لکن در آن سی روز که
تردید داشته واجب است که نماز را قصر کند و روزه را بخورد و باید که این
سی روز پی در پی بوده باشد پس هرگاه در بین سی روز از آنموضع بیرون
رود و بجائی برود که عرفا خارج از آنموضع باشد حکم این سی روز بهم میخورد
و بدانکه حکم داخل شدن و بیرون رفتن در موضعی
که سی روز متردد در اینجا میماند مثل حکم داخل شدن و بیرون
رفتن است در موضعیکه قصد ماندن ده روز میکند چنانچه
گذشت و همچنین حکم بیرون رفتن بعد از سی روز از آنموضع بجائی که عرفا
کمتر از مسافت شرعیه باشد مثل آنکه یک فرسخ یا دو فرسخ مثلا باشد و اراده
برگشتن داشته باشد مثل حکم بیرون رفتن در بین ده روز است از موضعی
که قصد اقامه ده روز کرده که یک فرسخ یا دو فرسخ مثلا باشد بتفصیلی که پیش ۲ بجائیکه
گفته شد **شرط هفتم** آنکه سفر او سفر معصیت نبوده باشد که اگر

که اگر سفر او سفر معصیت بوده باشد واجبست که نماز را تمام کند و روزه
را بگیرد بدون خلاف و سفر معصیت بر دو قسم است اول سفریست که غایت آن
حرام باشد یعنی مقصود و غرض از آن سفر و غرض حرامی باشد یعنی این سفر را بآن جهت
بکند مثل سفری که باعث بر آن ضرر رسانیدن بمسلمانی باشد یا بجهت اعانت
ظالمی باشد در ظلمی که میکند یا بجهت تحصیل منصب حرامی باشد و مانند اینها
دویم سفریست که نفس آن سفر بالذات شرعا حرام بوده باشد مثل سفر بگردد
راه خوفناکی برود که ظن غالب این باشد که باعث هلاک یا فنا شدن عرض او یا ضایع
شدن مال او باشد و مثل سفر کسی که ناخوش باشد و ناخوشی آن بطریقی باشد
که سفر کردن برای او ضرر داشته باشد که در اینصورت سفر آن سفر حرام است
و مثل سفر عامل دیوان در عمل دیوانی و مثل سفر بنده که از آقای خود گریخته
باشد و مثل سفر زنی که بدون اذن شوهر باشد در غیر سفر حج واجب و مثل سفر
فرزند با منع کردن پدر یا مادر هرگاه آن سفر بر او واجب نباشد و مانند اینها
که در همه این سفرها خواه از قسم اول باشد یا قسم دویم واجبست که نماز را تمام
کند و روزه را بگیرد و هرگاه نفس سفر حرام نباشد و غایت آن حرام نباشد
ولکن اتفاق بیفتد که در سفر گناهی بکند در اینصورت جایز نیست که نماز را
تمام کند بلکه واجبست که قصر نماید و همچنین هرگاه زین و پالان حیوانی
که در سفر بر او سوار است غصبی باشد یا کفش غصبی در پای او باشد باید قصر
کند بنا بر اقوی و هرگاه در سفر مباحی سوار حیوان غصبی باشد اظهر آنست
که باید نماز را قصر کند و جمعی گفته‌اند که واجبست که نماز را تمام کند و احوط

واحوط آنستکه جمع کند میان قصر و اتمام یعنی هر دو را بعمل آورد و هرگاه بسفر
شکار برود از جهت لهو و لعب واجبست که نماز را تمام نماید و روزه را بگیرد و
هرگاه شکار رفتن از جهت قوت خودش یا عیالش باشد واجبست که نماز
را قصر نماید و روزه را بخورد و هرگاه شکار رفتن بجهت تجارت و زیاد
کردن مال باشد اقوی آنست که باز واجبست که نماز را قصر کند و روزه را
بخورد و هرگاه کسی در رفتن بسفر معصیت مجبور باشد که نتواند نرود که
اگر نرود ضرر جانی یا مالی یا آبروئی باو برسد در اینصورت باید در سفر
قصر کند و هرگاه کسی تابع ظالمی باشد در سفر معصیت مثل بنده و نوکر
و لشکر اگر مجبور باشد در رفتن آن سفر باید قصر کند چنانچه ذکر شد
و اگر مجبور نباشد پس در اینصورت اگر قصد او از سفر کردن با آن ظالم اعانت
آن ظالم باشد در ظلم کردن در اینصورت باید نماز را تمام کند اما هرگاه
همراه رفتن او با آن ظالم بعض از برای همراه بودن در راه باشد و قصد اعانت ظالم
نداشته باشد یا اینکه قصدش از متابعت او این باشد که عمل مباحی از برای آن
ظالم بکند یا اینکه قصدش از متابعت او بجهت این باشد که کاری با او داشته
باشد از دفع ظلمی از خودش یا از دیگری پس در همه این صورتها باید نماز را قصر
کند و هرگاه رفتن بسفر معصیت از راه جبر باشد و لکن بر آن سفر معصیتی
مترتب شود که کردن آن معصیت و نکردن با اختیار او باشد مثل آنکه ظالمی
کسی را بجبر بفرستد بسفری که در آن قتل و غارت کند و لکن آن شخص بتواند که قتل
و غارت نکند و قصد او هم این باشد که قتل و غارت نکند در اینصورت ظاهر اینست

این است که تمام کردن جایز نیست بلکه واجب است که قصر نماید و هرگاه کسی در
اول سفر قصد معصیت داشته باشد بعد در بین سفر از قصد معصیت بر
گردد در این صورت اگر باقی مانده راه تا منزلی که میخواهد برود هشت فرسخ باشد
واجب است که قصر کند و اگر چهار فرسخ یا بیشتر و کمتر از هشت فرسخ باشد مخیر
است میان قصر و اتمام و اگر کمتر از چهار فرسخ باشد باید تمام کند و هرگاه در اول
سفر قصد معصیت نداشته باشد بلکه بجهة امر مباحی بسفر برود و در بین سفر
قصد معصیتی کند در این صورت باید نماز را تمام کند و هرگاه شخصی در سفر معصیت
که باید تمام نماید در ماه مبارک باشد و روزه گرفته باشد و در وقت سیم یا
چهارم نماز عصر باشد که از معصیت رجوع نماید و از روی قلب توبه کند در این
صورت نماز را بر هم زند و افطار نماید و نماز را دو رکعت بطریق قصر بجا آورد و در
اینمقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **شرط**
هشتم آنکه مسافر از کسانی نباشد که سفر را شغل و عمل خود قرار داده باشد
مثل کسیکه شغل خود را گوسفند چرانی یا ساربانی یا قاصدی یا چهارپاداری که
از آنها مکاری میگویند که حیوان بکرایه میدهد و خودش همراه میرود یا مانند
اینها قرار داده باشد و همچنین کسیکه شغل خود را گردش بولایات و دهات
قرار داده باشد از برای گدائی یا تجارت یا طبابت یا کاری دیگر و از این قبیل اند
صحرانشینان و خانه بدوشانی که پیوسته از جهة آب و گیاه از جهة حیوانات
در گردش میباشند و هر چند در یکموضع میباشند پس هر یک از اینها که گفتیم
همین که سفر را شغل و عمل خود قرار بدهد که در عرف بگویند شغل او سفر است

رفتن در فاصله کم یا ساربانی و مانند اینها است در این صورت واجب است که همیشه
در سفر نماز را تمام کند و روزه را بگیرد پس کسیکه سفر را شغل و عمل خود
قرار نداده باشد اگر چه ده سفر پی در پی برود باید نماز را قصر کند و روزه را
بخورد و در صورتی که سفر را شغل و عمل خود قرار بدهد در همان سفر اول
که بقصد شروع در این شغل و عمل خود میرود باید تمام کند بنا بر اظهر و
بعضی گفته اند که در سفر اول باید قصر کند و در سفر دویم و بعد از آن باید
تمام کند و بعضی گفته اند که در سفر اول باید قصر کند و در سفر دویم احتیاط
کند بجمع کردن میانه قصر و اتمام و در سفر سیم و سفرها بعد از آن واجب است
که تمام کند و چند مسئله دیگر در اینمقام هست که باید گفته شود **مسئله اول**
هرگاه یکی از کسانی که سفر را شغل خود قرار داده اند ده روز در وطن خود بماند
که در این ده روز از آنجا بجائی که عرفاً خارج از آنجا باشد نرود در این صورت
بعد از ماندن ده روز که بسفر میرود باید در سفر اول نماز را قصر کند و روزه
را بخورد یعنی در رفتن تنها که آن سفر اول است قصر کند بنا بر اظهر و در برگشتن
از آن سفر که شرعاً سفر دویم است و در سفر بعد از آن باید تمام کند مادامی که
ده روز دیگر در وطن خود نمانده است و بعضی گفته اند که رفتن و برگشتن
هر دو یکسفر است و در هر دو باید قصر کند و آن ضعیف است لکن احوط است
که در برگشتن جمع کند میانه قصر و اتمام و فرقی نیست در این حکم میان آنکه قصد ماندن
ده روز را در وطن داشته باشد یا نداشته باشد بلکه بعنوان اتفاق مانده باشد
و معتبر است در این ده روز آنچه معتبر است در ده روز قصد اقامه از اینکه تمام باشد

باشد و ملفّق نباشد چنانچه پیش گفته شد و اظهر آنستکه اگر یکی از کسانی که
سفر را شغل خود قرار داده اند در غیر وطن خود نیز قصد اقامهٔ ده روز بکند
و ده روز بماند ایشان هم در حکم ده روز ماندن در وطن خود است و در سفر اوّل
باید قصر کند و لکن قصد اقامه در غیر وطن شرط است که اگر بدون قصد بماند
در سفر اوّل نیز باید تمام کند و اقرب آنستکه سی روز مردّد ماندن هم بایشان
ایشان در غیر وطن خود حکم ده روز ماندن در غیر وطن که قصد اقامه کرده باشد
دارد پس در این صورت در سفر اوّل باید قصر کند و هرگاه یکی از ایشان ارادهٔ سفری
دیگر کند که غیر از سفری که شغل او است بوده باشد مثل اینکه مکاری ارادهٔ
سفر حج یا زیارت پیغمبر صلی یا یکی از ائمه علیهم السّلام نماید در این صورت اظهر آنست
که واجب است که در آن سفر نماز را قصر کند و روزه را بخورد و هرگاه یکی از
کسانی که سفر را شغل خود قرار داده است دست از شغل خود بردارند و ترك آنرا
نمایند پس بعد از آن اگر سفری بکنند که بقدر مسافت شرعی سبیل باشد باید
قصر کنند و هرگاه مکاری یا ساربانی بسیر غیر راه برود بطریقی که از اندازهٔ متعارف
بیرون باشد مثل اینکه دو منزل را یکی کند در اینصورت باید در بین راه نماز را
قصر نماید و در منزل تمام نماید و هرگاه در منزلی دیگر بطریق متعارف زیاده
برود در آن منزل باید تمام نماید و چند مسئلهٔ دیگر در این مقام هست که در
سفینة النجاة ذکر نموده ایم شرط نهم آنستکه مسافر از وطن خود که بسفر
میرود یا از موضعی که قصد اقامهٔ ده روز کرده و بعد از آن از آنجا بسفر میرود
این قدر دور شود که بحد ترخص برسد پس اگر پیش از آنکه بحد ترخص برسد بخواهد

نماز سفر

قصد اقامه

بخواهد نماز بکند واجب است که آن نماز را تمام کند و بعد از آنکه بحد ترخص رسید
باید قصر کند و جمعی رسیدن بحد ترخص را در موضعیکه قصد اقامه کرده و بعد
از اینجا بسفر میرود شرط نمیدانند و آن ضعیف است لکن احتیاط آنستکه در این
صورت نماز را در اصل اول بنیت ما فی الذمه بکند و بعد بیرون رود یا بعد از رسیدن
بحد ترخص نماز را قصر کند و مراد از حد ترخص آنستکه آنقدر از آن شهر یا قریه
که بیرون میرود دور شود که اذان آن نشنود یا دیوارهای آن شهر یا قریه را نه
بیند یعنی یك کدام از نشنیدن اذان یا پنهان شدن دیوارها از برای جواز
قصر کفایت میکند بنا بر اظهر پس حد ترخص هر یك از این دو چیز پنهانی متحقق میشود
و معتبر در اذان اذان آخر آن شهر یا آن قریه است که در طرف سفر واقع است و در فرقی
میانه شهر بزرگ و کوچك نیست بنا بر اقوی و مراد بر نشنیدن اذان آنست که تمیز
کلمات و فقرات آن نتواند بدهد و معتبر در دیوارها دیوارهای آخر آن شهر یا
قریه است که در طرف سفر واقع است و فرقی میانه شهر بزرگ و کوچك در این باب
نیست بنا بر اظهر و مراد به پنهان شدن دیوارها پنهان شدن هیئت صورت آنها
است و تمیز ندادن دیوارها را از یکدیگر یا اینکه کدام بلند است و کدام کوتاه و کدام
از کاه گل است و کدام از آجر است و مانند اینها پس اعتباری به دیدن سواد دیوارها
و شبح آنها نیست بلکه همین که صورت دیوارها را تمیز نکند بحد ترخص رسیده
است اگرچه شبحی از آن بنظر بیاید و همچنین دیدن دیوارها یا باغهای بیرون شهر
یا مانند اینها فایده ندارد و اعتباری به آنها نیست و بدانکه در وقت برگشتن
از سفر که رو بوطن خود میرود نماز را باید قصر کند تا داخل حد ترخص شود و

شود و همین که داخل حد ترخص شد باید نماز را تمام کند بنا بر مشهور و اقوی ولکن
احوط آنست که اگر وقت نماز وسعت داشته باشد او را صبر بباید کرد تا داخل منزل
شود و بدانکه هرگاه مسافر در جائی که وطن او نیست اراده داشته باشد که بعد از
داخل شدن بآنجا قصد اقامهٔ ده روز نماید در این صورت تا داخل آنجا نشده باید
نماز را قصر کند و حد ترخص در اینجا اعتبار ندارد است و در این مقام چند مسئله
دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **مبحث دویم** در بیان حکم
نماز مسافر است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اول** بدانکه قصر کردن
از برای مسافر در سفر با وجود شرایطی که گفتیم واجب است مگر در چهار موضع
که آن شهر مکه و شهر مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر حضرت امام حسین بوده باشد
که اگر مسافر بیکی از این چهار موضع برسد و قصد اقامهٔ ده روز نکند بر او واجب
نیست که قصر نماید بلکه مخیر است میانه قصر کردن یا تمام کردن بلی تمام کردن افضل
است و ثواب آن زیادتر است و اظهر آنست که تخییر میانه قصر و اتمام در مسجد کوفه
و حایر حضرت امام حسین مختص اصل مسجد و اصل حایر است چنانچه اشاره بآن نمودیم
پس در همهٔ شهر کوفه و شهر کربلا اگر قصد اقامهٔ ده روز نکرده باشد واجب است
که در بیرون مسجد کوفه و بیرون حایر امام حسین نماز را قصر نماید و لکن در مکهٔ
معظمه و مدینهٔ مشرفه اظهر آنست که تخییر در همهٔ شهر مکه و همهٔ شهر مدینه هست
و مختص اصل مسجد الحرام و اصل مسجد مدینه نیست پس در هر موضعی از شهر
مکه و شهر مدینه مسافر می تواند نماز را تمام کند و مراد از حایر زمینی است که
متوکل ملعون آب فرات را در آن سر داده بود که قبر حضرت امام حسین را

خراب نماید و آب بر دور آن زمین بر پا ایستاده و اصلا داخل آن زمین نشد و
بجهة آنکه آب حیران وار بر دور آن موضع ایستاد و نتوانست داخل آنجا شود از این جهة
آن موضع را حایر می نامند و بعضی حایر را تحدید کرده اند باین که آن عبارتست از مو
ضعی که دیوار مشهد حضرت امام حسین و مسجد بر آن احاطه کرده است و چون
دیوار مشهد و مسجد بهم خورده است از این جهت حالا تشخیص حایر را نمیتوان داد
و بعضی گفته اند که حایر وسعتی دارد و قبر شهدا در میان حایر است و مراد از مسجد
چنانچه بعضی گفته اند آن مسجدی است که در پشت سر مبارک آنحضرت بوده که حالا
داخل در روضهٔ مقدسه شده است و بعضی گفته اند که حایر حالا صحن آستانهٔ مقدسه است
با عماراتی که در آنست از گنبد و رواقها و مساجد و احوط آنست که تخییر میانه قصر
و اتمام را مختص داخل روضهٔ مقدسه آنحضرت دانسته باشند خصوصا مواضعی که
نزدیک است بقبر منور آنجناب و بدانکه تخییر میانه قصر و اتمام در این چهار موضع
مختص نماز است و شامل روزه نیست پس ظاهر این است که مسافر در این چهار موضع
روزه نگیرد مگر آنکه قصد اقامهٔ ده روز بکند و در اینجا چند مسئلهٔ دیگر هست که
در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مسئلهٔ دویم** مستحب است از برای مسافر که در
عقب هر نماز یکه قصر میکند سی مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر **مسئلهٔ سیم** هرگاه کسی در وطن یا موضعیکه قصد اقامهٔ
ده روز کرده است بوده باشد که وقت نماز داخل شود از اول وقت بقدر گذاردن
نماز باید بگذرد و در آنجا نماز را نکند و بسفر برود پیش از بیرون رفتن وقت
نماز و بعد از رسیدن بحد ترخص بخواهد نماز کند در این صورت مشهور و اقوی آنست

است که باید نماز را قصر کند و اگر در اول وقت نماز در سفر نباشد و بقدر گذاردن
نماز بگذرد و نماز را نکند تا داخل وطن یا موضعی که قصد اقامهٔ ده روز در آنجا
میکند بشود در اینصورت واجب است که نماز را تمام کند بنا بر مشهور و اقوی

مسئلهٔ چهارم هرگاه کسی که میداند که در سفر باید نماز را قصر کرد از
راه عمد در سفر آن نماز را که باید قصر کرد از راه تمام بجا بیاورد در اینصورت نمازش
باطل است پس اگر وقت نماز باقی است باید آنرا اعاده کند و اگر وقت آن گذشته
است باید آنرا قضا نماید و اگر از راه فراموشی آن نماز را که باید قصر کند تمام بجا
بیاورد پس در اینصورت اگر وقتیکه بخاطرش بیاید وقت نماز باقی باشد واجب
است که آنرا اعاده کند و اگر وقت آن گذشته باشد نمازش صحیح است و قضا
کردن بر او واجب نیست و هرگاه کسی از راه فراموشی نماز را که باید تمام کند آنرا
قصر بجا بیاورد در اینصورت نمازش باطل است پس اگر وقت نماز باقیست باید آنرا
اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد باید آنرا قضا نماید و در اینمقام چند مسئله
دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم بدانکه نماز خوف بر چند قسم است
و همهٔ اقسام آنها را با کیفیتهایش در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و همچنین کیفیت
نماز کسیکه بگل فرو رفته باشد یا بغرق نشسته
باشد در آنجا ذکر کرده ایم

تمام شد کتاب نماز
بتوفیق خداوند
عالم

کتاب روزه

و در آن چند بابست **باب اول** در بیان ماهیت روزه و تعریف
آنست و آن عبارتست شرعا از باز داشتن نفس از چیزهای چند از خوردن
و آشامیدن و غیر اینها از چیزهائی که بعد خواهیم گفت با نیت از اول طلوع
صبح صادق تا اول مغرب از برای اشخاص مخصوصه بتفصیلی که بعد گفته خواهد
شد و در آن چند فصل است **فصل اول** در نیت روزه است
بدانکه نیت در روزه مثل سایر عبادات واجب است پس بی نیت روزه بگیرد
روزهٔ آن باطل است خواه از راه عمد نیت را ترک کند یا از راه سهو و معنی
نیت و تفصیل آن را در نیت وضو و نیت نماز گفتیم و حقیقت نیت روزه
قصد روزه گرفتن است قربة الی الله و در روزه واجب قصد وجوب واجب
نیست بلکه قصد قربت کفایت میکند و همچنین در روزهٔ سنت قصد
اینکه سنت است واجب نیست بنا بر اقوی لکن هرگاه در روزهٔ واجب قصد
وجوب کند و در روزه سنتی قصد سنت کند موافق احتیاط است و بهتر است
و در روزه که در خارج معین است مثل روزه ماه رمضان و روزه نذر
معین که روزه از روز مخصوصی نذر معین شده باشد احتیاج بقصد تعیین
ندارد که قصد کند که روزهٔ ماه رمضان یا روزه نذر معین میگیرم بلکه
همین قدر که میداند که فردا رمضان است روزهٔ او واجب است و قصد کند
که فردا روزه میگیرم یعنی باز میدارم خود را از چیزهائی که بعد خواهیم گفت
از طلوع صبح تا مغرب قربة الی الله کفایت میکند بلی قصد تعیین در روزهٔ ماه

کتاب روزه

ماه رمضان و نذر معین مستحب است پس اگر قصد کند در شب که روزه میگیرم
فردا روزه ماه رمضان را قربة الی الله بهتر است و موافق احتیاط است و در روزه
غیر ماه رمضان و نذر معین مثل روزه قضای رمضان و روزه کفاره و روزه
نذر مطلق و روزه مستحبی و روزه اجاره که برای میت میکنند قصد تعیین واجب
است پس باید که قصد کند که فردا فلان روزه را میگیرم و در روزی که شک شود
که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان بنیت اول رمضان نمیتوان گرفت و اگر
بنیت اول رمضان بگیرد مشهور و اقوی آنست که روزه او باطل است اگرچه ظاهر
شود که آن روز بعد از آن که اول رمضان بوده بلکه باید بنیت آخر شعبان
بگیرد و همین که بنیت آخر شعبان بگیرد هر گاه ظاهر شود در روز که اول ماه
رمضان است عدول کند از نیت روزه آخر شعبان بروزه اول ماه رمضان و روزه
او صحیح است و هر گاه تا شب ظاهر نشود که اول رمضان است و بعد از آن ظاهر شود
که اول رمضان بوده کفایت میکند و بعوض روزه رمضان حساب میشود و قضا
ندارد و وقت نیت روزه ماه رمضان و روزه روزی که آن بنذر یا غیر آن مخصوص
واجب شده باشد از اول شب است تا آخر شب که مقارن صبح است یعنی باید در
جزئی از شب نیت روزه فردا را بکند و تا طلوع صبح قصد ترک روزه را نکند
پس اگر از راه عمد نیت را ترک کند در روزه رمضان و روزه واجب معین تا صبح
داخل شود روزه او باطل است هر گاه علم باینکه رمضان است یا روزی است که
روزه آن واجب معین است داشته باشد و در این صورت قضای آن واجب است
لکن کفاره واجب نیست بنا بر اقوی و اما هر گاه فراموش کند یا نداند که فردا ماه مبارک

مبارکست

کتاب روزه

مبارک است یا فردا روزه نذر معین است وقت نیت میکشد تا اول ظهر پس مادامی
که ظهر داخل نشده میتواند نیت کند و روزه او صحیح است بشرط آنکه چیزی
که باعث بطلان روزه است بعمل نیاورده باشد و همین که ظهر داخل شد روزه
آن روز از او فوت میشود و آنچه گفته شد حکم نیت روزه ماه رمضان و نذر
معین بود و اما قضای روزه ماه رمضان و روزه نذر مطلق پس وقت نیت آنها
کشد تا اول شب تا وقت ظهر پس مادامی که ظهر نشده است میتواند نیت کند اگرچه
در شب قصد روزه گرفتن را نداشته باشد و در روز اراده کند که روزه قضای
ماه مبارک را بگیرد که در این صورت پیش از ظهر میتواند نیت کند بشرط آنکه از
چیزهائی که باعث بطلان روزه است بعمل نیاورده باشد و اگر در این صورت
تا ظهر نیت نکند پس بعد از آن دیگر نیت نمیتواند بکند و روزه آن روز از او فوت
میشود بنا بر مشهور و اقوی و وقت نیت روزه مستحبی بنا بر اقوی میکشد تا
وقتی که زمانی باقی مانده باشد که بعد از نیت کردن یک جزء بوقت افطار مانده باشد
بشرط آنکه از چیزهائی که باعث بطلان روزه است بعمل نیاورده باشد و وقت
نیت باید چیزهائی که ترک آنها بر روزه دار واجب است و کردن آنها بر او حرام است و باعث
بطلان روزه است بنظر در آورد اگرچه بر سبیل اجمال باشد و از روزه قصد ترک
کردن آنها را بکند و همین قدر که همه آنها را از مجتهدی که تقلید او را میکند شنیده
باشد یا در کتاب آن مجتهد دیده باشد و قصد ترک آنها را که شنیده یا در کتاب
دیده بکند کفایت میکند اگرچه در آن وقت همه بتفصیل در خاطر آن نباشد و بعضی
از مسائل نیت را در کتاب سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل دوم** در بیان

کتاب روزه

چیزهائی که بر روزه دار در روزهٔ واجب معین فعل آنها حرام است و ترک آنها واجب
است خواه موجب قضا و کفاره هر دو باشد یا موجب قضا تنهائی باشد یا موجب
هیچ کدام نباشد و آنها چند چیز اند **اوّل و دوّم** خوردن و آشامیدن
است خواه چیزی باشد که خوردن و آشامیدن آن متعارف باشد مثل نان و آب
و چیزهای دیگر یا متعارف نباشد مثل سنگ و چوب و خاک و مانند آنها و خواه
کم باشد یا زیاد خواه بطریق خوردن باشد یا بطریق بلعیدن که در همهٔ این صورتها
هرگاه از راه عمد باشد موجب بطلان روزه است و در روزهٔ واجب حرام است
و باعث وجوب قضا و کفاره هر دو می باشد جایز است مضمضه کردن از برای روزه
دار خواه در وضو باشد یا در غیر وضو اگرچه بجهت خنک شدن باشد بنا بر مشهور
و اقوی و افضل ترک آنست در غیر وضو و مستحب است که بعد از مضمضه کردن تف
آب دهان خود را بیرون اندازد و مکروه است مبالغه و تکرار کردن در مضمضه
و هرگاه در حال مضمضه آب بحلق او فرو رود حکمش بعد خواهد آمد و فرو بردن
آب دهان اگرچه در دهان جمع شده باشد ضرری از برای روزه ندارد بلی هرگاه آب
دهان را از دهان بیرون بیاورد و بعد فرو برد روزه او باطل میشود و در فرو
بردن بلغم که داخل فضای دهان شده باشد لکن از دهان بیرون نیامده باشد خلاف
است اظهر اینست که فرو بردن آن ضرری از برای روزه ندارد خواه آن بلغم از دماغ
باشد یا از سینه باشد لکن احوط آنست که آنرا فرو نبرد و هرگاه از دهان بیرون آمده
باشد و بعد آنرا فرو برد باعث بطلان روزه خواهد بود بدانکه غذائی که در بین
دندانها باقی میماند هرگاه در روز از روی عمد آنرا فرو برد باعث بطلان روزه و موجب

موجب

کتاب روزه

موجب قضا و کفاره میشود و هرگاه از راه سهو آنرا فرو برد ضرری ندارد اگرچه خلال
را از راه عمد ترک کرده باشد بلی احوط آنست که خلال را ترک نکند هم چنانکه احوط
آنست که اگر خلال را از روی عمد ترک کرده باشد و آن غذای بین دندان را از روی
سهو فرو برده آن روزه را قضا نماید و هرگاه صبح طالع شود و در دهان او غذائی
باشد آنرا از دهان بیرون کند و بدانکه جاییدن علک مکروه است بنا بر مشهور و
اظهر بشرط آنکه چیزی از او جدا نشود که بحلق فرو رود و احوط آنست که مطلقا آنرا
ترک نماید و مکیدن انگشتر از برای دفع تشنگی و غیر آن ضرری ندارد و جاییدن طعام
از برای طفل دادن یا بحلق مرغ کردن یا چشیدن نمک آب گوشت و آش و مانند
آنها ضرری برای روزه ندارد مادامی که از راه عمد چیزی از آنها فرو نبرد و هرگاه چیزی
از آنها بدون اختیار بحلق او فرو رود روزه او باطل نمیشود و بهتر بلکه احوط آن
است که بدون ضرورت آنها را بعمل نیاورد و هرگاه پشه و مگس بدون اختیار او بحلق
او فرو رود روزه او باطل نمیشود سیّم رسانیدن غباریست که اجزاء آن مشاهده
و محسوس باشد بحلق از راه عمد و اختیار پس هرگاه از راه عمد بقدر ذره از غبار بمعدهٔ
خود برساند فعل حرام کرده است و روزه او باطل است و باعث وجوب قضا و کفاره
است و اگر غبار غبار خاک باشد که خوردن آن بر غیر روزه دار نیز حرام است در وجوب
کفارهٔ جمع که سه کفاره را باید بدهد یا یک کفاره اشکال است و احوط آنست که کفارهٔ
جمع را بدهد و هرگاه غبار بحلق او برسد لکن بمعدهٔ او نرسد یا اینکه علم از برای او
حاصل نشود باینکه بمعدهٔ او رسیده است در این صورت در باطل شدن روزه و
باطل نشدن آن اشکال است و اول موافق احتیاط است و هرگاه شخص روزه دار اسباب

باکنم

تا گندم عزیان زن تا کار کن خرمن یا آرد بیز باشد و کسب او یکی از اینها باشد که اگر در روز رمضان کار نکند امرش نمیگذرد و در شب هم برای آن ممکن نشود یا باعث حرج باشد در این صورت اگر از برای او ممکن باشد که دهان و دماغ خود را بر بندد باید چنین کند که حرجی از برای او نباشد باید چنین کند و اگر ممکن نباشد بستن انها در این صورت اگر غباری داخل حلق او شود ظاهر این است که گناهی نداشته باشد و قضا و کفاره بر او واجب نمیشود بلی اولی و احوط است که قضای آن را بجا بیاورد و هر گاه غبار بدون اختیار او بحلق او رود روزه او باطل نمیشود و در حکم غبار است در اینجا که گفتیم بخار دیگ و دودی که حاصل میشود از اجزاء و بخاری که میکند بحلق بنا بر اظهر و اقوی آن است که در بیان غبار بیخ این حکم را ندارد و باعث بطلان روزه نمی شود لکن احوط آن است که از آن دوری کند **چهارم** جماع کردن است اگر چه بدخول کردن حشفه بتنهائی باشد یعنی سر ذکر خواه جماع کردن در قُبُل زن باشد یا در دُبُر آن و یا در دُبُر پسر باشد و خواه جماع با انسان باشد یا غیر انسان چون حیوانات و خواه انزال منی بشود یا نشود که در همه این صورتها فعل حرام کرده است و روزه او باطل میشود و باعث وجوب قضا و کفاره است و همچنانکه روزه فاعل یعنی کننده باطل میشود بسبب جماع همچنین روزه مفعول یعنی کرده شده نیز باطل میشود و حکم جماع کردن با مرده انسان مثل حکم جماع کردن با زنده آن است و هر گاه منی مرد در روز از فرج بیرون آید روزه زن باطل نمی شود و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینه ذکر نموده ایم **پنجم** استمنا است یعنی طلب بیرون آمدن منی از خود بغیر جماع

خواه ببازی کردن مرد باشد با ذکر خود بدست خودش یا بغیر آن مثل مالیدن ذکر خود را بموضعی از بدن زن خود یا زن اجنبیه یا کنیزی یا پسری و همچنین هر گاه ببوسیدن زن یا کنیز یا پسر باشد یا بدست بازی کردن با زن خود یا غیر آن باشد که در هر یک از این صورتها هر گاه منی از خود بیرون آورد بدون جماع این حرام است و باعث بطلان روزه و موجب قضا و کفاره است و همچنین است حکم هر گاه زن بیکی از اینها طلب منی کند و منی از آن بیرون بیاید و هر گاه روزه دار عادت نداشته باشد که با این چیزها منی از او بیرون آید و قصد بیرون آمدن منی هم نداشته باشد با اینها لکن اتفاق بیفتد که بعمل آوردن یکی از اینها منی از او بیرون بیاید در این صورت گناهی ندارد لکن در اینکه قضا و کفاره بر او واجب است یا واجب نیست دو قول است قول اول موافق احتیاط است و هر گاه بنظر کردن بزن یا کنیز یا پسر منی از او بیاید هر چند در آن چند قول است اظهر این است که اگر از روی عمد نظر کند و عادت او هم این باشد که هر وقت نظر کند منی او بیاید یا اینکه از راه عمد نظر کند بقصد اینکه منی او بیاید و لکن عادت او این نباشد که بنظر کردن منی او بیاید یا اینکه بقصد بیرون آمدن منی نظر کند و عادت او هم این باشد در هر یک از این سه صورت هر گاه بعد از نظر کردن منی او بیاید فعل حرام کرده و موجب قضا و کفاره است و اما هر گاه بعد از نظر کردن از روی عمد منی او بیاید و لکن قصد آمدن منی را نداشته باشد و عادت او هم این نباشد در این صورت هیچ چیز بر او نیست اگر چه مکرر نظر کند و حکم آمدن منی بسبب گوش کردن بسخن زن یا پسر یا خیال کردن زن یا پسر مثل حکم آمدن منی است

منی است بنظر کردن بتفصیلی که گفته شد و هرگاه طلب بیرون آمدن منی کند
بدست خودش یا بغیر آن چنانچه گفته شد منی بیرون بیاید روزهٔ او باطل میشود
اگرچه آن فعل کردن بقصد منی آوردن حرام است و هرگاه در روز بخوابد و محتلم
شود روزه او باطل نمیشود و واجب نیست تعجیل کردن در غسل بجهت روزه
بلی هرگاه پیش از غسل کردن بخوابد مکروه است و هرگاه بعد از محتلم شدن
استبرا نماید روزهٔ او باطل نمیشود و مکروه است برای روزه دار بوسیدن
زن خود و دست بازی کردن با او و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة
النجاة ذکر نموده ایم **ششم** باقی ماندن بر جنابت است از روی عمد تا صبح صادق
طالع شود در روزهٔ ماه رمضان و قضای آن که آن حرام و موجب قضا و کفاره است
پس در غیر روزه رمضان و قضای آن خواه روزه واجبی باشد یا روزه مستحبی باقی
ماندن بر جنابت تا صبح از روی عمد باعث بطلان روزه نمیشود بنا بر اظهر لکن
احوط آنست که از روی عمد غسل را ترک نکند تا صبح شود و جماع کردن در شب
روزه جایز است تا وقتی که بطلوع فجر بقدری زمانی باشد که جماع کند و غسل کند
پس هرگاه بداند که وقت تنگ است جماع جایز نخواهد بود و اگر در چنین صورتی
جماع کند روزه او باطل خواهد بود و هرگاه در شب جنب شود پس قصد کند
که غسل را تا صبح ترک کند و از روی اختیار بخوابد و قصد ترک غسل را داشته باشد
و بیدار نشود تا صبح شود در این صورت فعل حرام کرده و قضا و کفاره نیز بر او
واجب است و هرگاه در شب جنب شود و از روی اختیار بخوابد و لکن قصد غسل
کردن و غسل نکردن هیچ کدام را نداشته باشد و بیدار نشود تا صبح شود در این صورت

در این صورت اظهر آنست که قضا و کفاره بر او واجب نیست و بعضی واجب دانسته اند
و آن موافق احتیاط است و هرگاه در شب جنب شود پس اگر بخوابد بقصد اینکه بعد از
بیدار شدن غسل کند و بیدار نشود از این خواب تا صبح شود در این صورت گناه
بر او نیست و قضا و کفاره هم بر او واجب نمیشود و اگر بخوابد بقصد اینکه بعد از
بیدار شدن غسل کند پس بیدار شود و بعد از آن باز بخوابد بقصد غسل کردن
بعد از بیدار شدن دویم و بیدار نشود تا صبح شود در این صورت قضای آن روز
بر او واجب است و لکن کفاره بر او واجب نیست و خوابیدن دویم جایز است بنا بر
اقوی و بعضی آن را حرام دانسته اند و آن ضعیف است بلی اولی و احوط آنست که
پیش از خوابیدن دویم غسل کند و اگر بخوابد بقصد غسل کردن بعد از بیدار
شدن و عادت بیدار شدن هم داشته باشد پس بیدار شود و بعد از آن باز
بخوابد بقصد غسل کردن بعد از بیدار شدن دویم و عادت به بیدار شدن
هم داشته باشد پس بیدار شود و بعد از آن باز بخوابد بقصد غسل کردن بعد
از بیدار شدن سیم و عادت هم[۲] داشته باشد و بیدار نشود از این خواب تا صبح
طالع شود در این صورت گناهی ندارد و لکن قضا و کفاره بر او واجب است
و اگر جنابت او از محتلم شدن باشد پس در این صورت آن خوابی که واقع میشود بعد
از جنب شدن پیش از بیدار شدن از خواب احتلام و مطلع شدن بر جنابت آن خواب داخل در
عدد این خوابهائی که گفتیم نخواهد بود و هرگاه حایض یا صاحب نفاس پیش از صبح
پاک شود واجب است بر او که پیش از صبح غسل کند پس هرگاه از راه عمد غسل را
ترک کند تا صبح شود اظهر آنست که روزه او باطل است و واجب است که از قضا

[۲] به بیدار شدن ح

قضا کند لکن کفاره بنا بر اقوی بر او واجب نیست اگرچه احوط است که کفاره را
بدهد و این حکم مختص بروزه ماه رمضان است پس در روزه قضای رمضان و غیر
آن خواه واجب باشد یا مستحب هرگاه غسل را ترک کند تا صبح شود روزه او باطل
نمیشود اگرچه احوط است که پیش از صبح غسل را بکند و اما صاحب استحاضه کثیره
پس شکی نیست که هرگاه همه غسلها را از راه عمد ترک کند روزه او باطل است
ولکن خلاف است در اینکه هرگاه غسل نماز صبح و غسل نماز ظهر و عصر را ترک
کند و غسل شب را بجا بیاورد یا بر عکس کند روزه او صحیح است یا باطل است اظهر
آنست که اگر غسلهای روز را که غسل صبح و ظهر باشد ترک کند از راه عمد روزه او
باطل است و گناه کرده است و باید آنرا قضا نماید ولکن کفاره بر او واجب نیست و اما
غسل شب آینده پس آن دخلی در صحت روزه آن روز ندارد و اما غسل شب گذشته
پس بعضی گفته اند که صحت روزه روز بعد از آن موقوف است بر کردن آن مگر اینکه
تداخل کند آنرا با غسل صبح و آن موافق احتیاط است و بدانکه این حکم که گفته شد
مختص استحاضه کثیره است و شامل استحاضه متوسطه نیست بلی در استحاضه متوسطه
که یک غسل دارد از برای نماز صبح هرگاه آن غسل را از راه عمد ترک نماید احتیاط
آنست که روزه آن روز را قضا نماید و بدانکه این حکمها که گفتیم از برای استحاضه مختص
روزه ماه رمضان است و شامل غیر آن نمیشود و ظاهر اینست که غسل صبح واجب
نیست که پیش از صبح کرده شود بجهت صحت روزه بلکه اگر بعد از داخل شدن صبح
برای نماز صبح آنرا بکند روزه او صحیح است و از آنچه گفتیم معلوم شد که هرگاه زن
خون استحاضه ببیند بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر غسل بر او واجب
نیست برای صحت روزه آن روز او تا وقت نماز دیگر داخل شود و هرگاه از برای

از برای جنب یا حایض یا صاحب استحاضه یا صاحب نفاس در شب بجهت نبودن آب یا
سردی هوا و ضرر داشتن غسل یا عذر دیگر ممکن نشود که غسل بکند در این صورت
جمعی گفته اند که واجب است بر او که تیمم نماید بدل از غسل و اگر از راه عمد آنرا ترک
کند قضا و کفاره بر او واجب است و جمعی گفته اند که تیمم بر او واجب نیست و قول اول
موافق احتیاط است و بنا بر قول بوجوب تیمم جمعی گفته اند که واجب است بر او که
بر تیمم باقی بماند تا صبح شود پس نباید که بخوابد از راه عمد مگر آنکه بی اختیار بخواب
رود که در این صورت باز باید تیمم نماید و جمعی گفته اند که واجب نیست بر او که بر
تیمم باقی باشد و قول اول موافق احتیاط است و بدانکه صحت روزه موقوف نیست
بر کردن غسل مس میت **هفتم** دروغ گفتن بر خدا یا رسول یا یکی از ائمه علیهم
السلام است خواه در امر دین باشد یا در امر دنیا که آن حرام و باعث بطلان روزه است
و موجب قضا و کفاره است بنا بر مشهور و اقوی و دروغ گفتن بر غیر ایشان خواه از سایر
پیغمبران باشد یا دیگران اگرچه [۲] لکن باعث بطلان روزه نمیشود و فرقی نیست در
باطل شدن روزه بدروغ گفتن بر خدا یا رسول یا ائمه علیهم السلام میان آنکه در
ماه مبارک رمضان باشد یا غیر آن و مثل دروغ گفتن بر خدا یا رسول یا ائمه است فتوی
دادن کسی که مجتهد نباشد مگر اینکه نسبت بمجتهدی بدهد که در این صورت ضرری
ندارد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **هشتم**
فرو کردن سر است در آب باختیار که آن حرام و موجب قضا است و کفاره واجب نیست بنا بر مشهور و
اقوی و جمعی آنرا واجب دانسته اند و آن موافق احتیاط است و هرگاه از راه فراموشی
فرو کند روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست و همچنین هرگاه بدون اختیار خود

۲ حرام است

خود شی کند روزه او صحیح است بلی در این دو صورت هرگاه این چیزها که بدهان
او می‌آید فرو برد از راه عمد فرو برد گناه خواهد داشت و قضای آن روز بر او واجب
خواهد بود بلکه احوط آنست که کفاره را نیز بدهد اگرچه قول بواجب نبودن آن رجحان
دارد و هرگاه بجهت ناخوشی از راه عمد قی کند گناهی ندارد لکن احوط آنست که قضای
آن روز را بجا آورد و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر
کرده‌ایم **هفتم** ارتماس در آب است و آن هرگاه از روی عمد باشد حرام است و موجب
قضا و کفاره است بنا بر مشهور و اظهر و اگر از راه فراموشی باشد روزه او صحیح است
و گناهی بر او نیست و هرگاه بجهت غسل واجب یا مستحب از راه عمد ارتماس کند در آب
غسل او باطل خواهد بود مگر اینکه فراموش کند که روزه است یا فراموش کرده باشد
که ارتماس در آب از برای روزه دار جایز نیست که در این دو صورت غسل او صحیح
خواهد بود و آنچه گفته شد در صورتی است که افطار حرام باشد مثل روزه ماه
رمضان و روزه نذر معین و روزه قضای رمضان هرگاه ظهر داخل شده باشد
که بعد از ظهر افطار آن حرام است و روزه اجاره معین پس هرگاه افطار جایز باشد
مثل روزه مستحبی یا روزه واجبی غیر از آنچه گفته شد غسل باطل نخواهد بود
و بدانکه باطل شدن روزه بارتماس مخصوص بروزه ماه رمضان نیست بنا بر اقرب
بلکه هر روزه که باشد خواه واجب یا مستحبی بسبب آن باطل میشود که حرمت ارتماس مخصوص
است بروزه که واجب باشد پس در روزه مستحبی هرگاه از روی عمد ارتماس در آب
کند گناه نخواهد داشت اگرچه روزه او باطل خواهد شد **و بدانکه** جمعی گفته
گفته‌اند که مراد بارتماس فرو بردن سر است بتنهائی در آب اگرچه باقی بدن او از آب

[illegible]

از آب بیرون باشد و مراد بسر در اینجا همان چیزیست که بالای گردن است پس بنا بر این
قول هرگاه سر را بتنهائی در آب فرو برد از راه عمد روزه او باطل میشود بلی هرگاه
بعضی از سر را در آب فرو برد روزه او باطل نخواهد شد و جمعی دیگر گفته‌اند
که مراد بارتماس فرو رفتن شخص در آب است که تمام سر و بدن را در آب فرو برد
بیک دفعه عرفی که هیچ جزئی از آن بیرون نباشد که در این صورت روزه او باطل
خواهد شد و این قول در نزد حقیر اظهر است بلی احتیاط آنست که سر را بتنهائی
نیز در آب فرو نبرد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده
ایم **دهم** اماله کردن بچیز روانست که آن حرام است و احوط بلکه اظهر آنست
که موجب قضا نیز هست و لکن کفاره بسبب آن واجب نمیشود و جایز است شاف بر
داشتن و لکن مکروه است و باعث بطلان روزه نمیشود و قضا و کفاره بسبب آن واجب نیست
و هرگاه بسبب ناخوشی لازم شود اماله کردن بچیز روان پس در این صورت جایز خواهد
بود و گناهی نخواهد داشت و لکن واجب است که قضای آن روزه را بجا آورد و
هرگاه بجهت ناخوشی شاف بردارد کراهتی نخواهد داشت و جایز است در روز روزه
چکاندن دوا بگوش و باعث بطلان روزه نمیشود اگرچه مکروه است مگر در حال
ضرورت که کراهت نخواهد داشت و مکروه است دوا کردن در بینی از برای روزه دار
مثل انفیه که متعارف است خواه تعدی بکند بحلق یا نکند بنا بر مشهور و اقوی
و بعضی آن را حرام و موجب قضا و کفاره دانسته‌اند و آن ضعیف است و چند مسئله
دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة بیان نموده‌ایم

فصل سیم

در بیان چیزهائی که کردن آنها بر روزه دار حرام نیست لکن هرگاه آنها را بجا آورد

فصل سیم

بنا بر ... ورد بر او واجب است که قضای آن روزه را بعمل آورد ولکن کفاره بر او واجب
نیست و آن چند چیز است اول آنکه هرگاه آب داخل دهان خود کند پس او را از روی
سهو فرو برد پس اگر بجهت خنک شدن و فرو نشاندن حرارت یا بعبث آب داخل دهان
کرده در این صورت قضا بر او واجب است و اگر بجهت مضمضه وضوی نماز واجبی یا مداوا
کردن دهان یا شستن آن از ازاله نجاست کرده در این صورت روزه او صحیح است و قضا
بر او واجب نیست و اگر بجهت مضمضه وضوی نماز مستحبی کرده قضا بر او واجب است
ولکن در هیچ کدام از این صورتها کفاره بر او واجب نیست و گناهی بر او نخواهد
بود مگر اینکه از راه عمد آب را داخل حلق خود کند و فرو برد که در این صورت گناه
کرده و قضا و کفاره هر دو بر او واجب خواهد بود و هرگاه استنشاق کند و آب
از راه بینی او بی اختیار بحلق او فرو رود قضا و کفاره هیچ کدام بر او واجب نیست
دویم آنکه هرگاه کسی پیش از صبح بدون اینکه خودش تفحص بکند که صبح شده است
یا نه چیزی که روزه را باطل میکند بعمل آورد جایز است و گناهی بر او نخواهد بود خواه
مظنه داشته باشد باینکه شب باقی است یا نداشته باشد یا آنکه شک در داخل شدن
صبح داشته باشد و بهر حال تا یقین بصبح نکند جایز است از برای او خوردن و آشامیدن
و مانند آن و گناهی ندارد ولکن هرگاه بعد از چیز خوردن مثلا یقین کند که در وقت
چیز خوردن صبح بوده است در این صورت هرگاه بعد از تفحص خود از تفحص و حاصل
کردن اطمینان باینکه شب باقی است چیز خورده است قضا بر او واجب نیست و اگر
بدون تفحص چیز خورده است واجب است بر او که قضای آن روز را بجا آورد ولکن
کفاره بر او واجب نیست در هر حال اگر روزه واجب معین باشد مثل ماه رمضان و نذر

در چیزهائی که بروزه دار حرام است

و نذر معین و اجاره معین پس باید که آنروز را روزه بگیرد و اگر از رمضان باشد
واجب است که قضای آنرا نیز بجا بیاورد و اگر نذر معین یا اجاره معین باشد قضای
آنرا بنا بر اظهر واجب نیست اگرچه احوط است که قضای آنرا نیز بجا بیاورد و اگر روزه غیر
واجب معین باشد خواه واجب باشد یا مستحب و خواه تفحص کرده باشد یا نکرده باشد
آنروز را روزه بگیرد بلکه روزه او باطل است و هرگاه اعتماد کند بخبر کسی یا بقرینه
یا بساعت که شب باقی است و تفحص نکند و چیز بخورد و بعد ظاهر شود که در آن وقت
چیز خوردن صبح بوده در این صورت قضا بر او واجب است و لکن کفاره بر او واجب
نیست بلی هرگاه دو عادل خبر بدهند باینکه شب باقی است و بی تفحص چیز بخورد و
بعد ظاهر بشود که صبح بوده در این صورت حکم بوجوب قضا مشکل است و جمعی او را
ساقط دانسته اند و احوط قضا کردن است و هرگاه عاجز باشد از تفحص کردن مثل
اینکه در حبس باشد یا کور باشد و مانند اینها و چیز بخورد و بعد معلوم شود که
در آن وقت صبح بوده در این صورت قضا بر او واجب نیست و هرگاه هوا ابر باشد
یا مانعی دیگر باشد که بداند که تفحص کردن ثمری ندارد و با وجود این تفحص کند
و ظاهر نشود از برای او که صبح شده است پس چیز بخورد مثلا و بعد معلوم شود
که در آن وقت صبح بوده در این صورت قضا بر او واجب نیست بلکه ظاهر این است
که در این صورت اگر تفحص هم نکند و چیز بخورد و بعد ظاهر بشود که صبح بوده قضا
نیز بر او واجب نخواهد بود و هرگاه کسی باو بگوید که صبح است و او مظنه کند که او دروغ
میگوید یا شوخی میکند و چیز بخورد و بعد معلوم شود که در آن وقت صبح بوده
در این صورت قضا بر او واجب است و لکن کفاره بر او واجب نیست بنا بر اظهر و چند

فصل چهارم

وچند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم بیستم آنکه
هرگاه شخص مظنه کند بداخل شدن وقت افطار و افطار کند پس اگر خلاف مظنه‌اش
ظاهر نشود که چیزی براو نیست و اگر خلاف آن ظاهر شود پس علما در آن خلاف کرده‌اند
بچند قول و اظهر آنست که در این صورت اگر تفحص ممکن او بوده و تفحص نکرده و ابر
یا غباری هم که باعث این شود که مظنه بداخل شدن شب بهم رساند نبوده در این صورت
واجبست براو که قضا آنرا بعمل بیاورد بلکه احوط آنست که کفاره را نیز بدهد و
اگر تفحص کرده یا آنکه تفحص ممکن نبوده یا ابر و غباری که گفتیم بوده پس در این صورت
قضا براو واجب نخواهد بود و جمعی در این صورت قضا را واجب دانسته‌اند و آن ضعیفست
لکن موافق احتیاط است و هرگاه شک کند در داخل شدن وقت افطار و افطار کند
گناه خواهد داشت پس اگر ظاهر شود که در آن وقت روزه بوده یا بر شک خود باقی باشد
در این صورت قضا براو واجبست بلکه ظاهر اینست که کفاره نیز براو واجب باشد و
اگر ظاهر شود که در آن وقت وقت افطار بوده روزه او صحیح است و قضا براو واجب نیست
و هرگاه کسی یقین کند بداخل شدن وقت افطار خواه یقین او از خبر دادن یک نفر یا
زیادتر بهم رسیده باشد یا از چیز دیگر بهم رسیده باشد و افطار کند و بعد ظاهر
شود که در آن وقت روز بوده در این صورت گناهی ندارد و قضا و کفاره هم براو واجب
نیست **فصل چهارم** در بیان چیزهائی است که از برای روزه دار مکروه است
غیر از آنچه پیش گفته شد و آن چند چیز است اول نشستن زنانست در میان آب که آن مکروه
است خواه باکره باشد یا بیوه باشد بنابر مشهور و اقوی و بعضی آنرا حرام دانسته‌اند
و آن ضعیفست دویم مسواک زدنست نزد بعضی که بچوب تر هرگاه باشد آنرا مکروه

در چیزهائی که بر روزه‌دار مکروه است

مکروه دانسته‌اند و اگر بچوب خشک باشد گفته‌اند که مکروه نیست و لکن مشهور و اظهر
آنست که مسواک کردن خواه بچوب خشک باشد یا بچوب تر کراهتی ندارد بلکه مستحبست
و لکن هرگاه مسواک کند چوب مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره داخل دهان
کند آبی که بچوب بوده وقت بیرون آوردن از دهان آنرا داخل حلق نکند و فرو نبرد
که اگر آنرا فرو دهد روزه او باطل خواهد شد سیم شعر خواندنست که آن مکروه
است در ماه رمضان خواه در شب بخوانند یا در روز بلی شعر حق که مضمون آن حکمت
یا موعظه یا مدح پیغمبر و ائمه علیهم السلام یا مرثیه ایشان بوده باشد آن کراهتی ندارد
چهارم تر کردن جامه مثل پیراهن و زیر جامه و پوشیدن آنست بجهت خنک شدن
که آن مکروه است و لکن تر کردن بدن و آب بر بدن ریختن بران کراهتی ندارد اگرچه در خنک
کردن اثرش بیش از تر کردن جامه میباشد پنجم سرمه کشیدن بچشم است هرگاه بوی یا
طعم آن در حلق که آن مکروه است و هرگاه در سرمه صبر یا مشک بوده باشد کراهتش
بیشتر است ششم حمام رفتن است هرگاه باعث ضعف شود که اگر باعث ضعف نشود
کراهتی ندارد هفتم رگ زدن یا حجامت کردن است هرگاه باعث ضعف شود که اگر
باعث ضعف نشود مکروه نخواهد بود هشتم بوئیدن نباتاتی است که از زمین میروید
و ساق دارد و خوش بو است مثل ریحان و گل مریم و گل زنبق و گل نرگس که آن مکروه
است و نیز مکروه است خوش بو ساختن خود را بمشک و بوئیدن عنبر و سیب و مانند
اینها کراهتی ندارد و خوش بو ساختن خود را بغیر مشک مثل گلاب و روغنهای خوش
بو و عرق بید مشک و بهار نارنج و مانند اینها کراهتی ندارد بلکه مستحب است و از حضرت
صادق منقولست که طیب تحفه روزه دار است و نیز فرموده است که هر روزه دار

داری که در اول روز خود را خوشبو کند عطرش زایل نگردد و هفته سفر کردن در ماه مبارک است که آن مکروه است مگر بجهت ضرورت مثل حج و محافظت کردن مال یا آبرو یا جان تا بعد از گذشتن بیست و سه روز از ماه که در همه این صورتها اگر رفتنی خواهد داشت و نیز مکروه نیست سفر کردن و افطار کردن بجهت مشایعت مؤمنی که بسفر میرود یا بجهت استقبال رفتن مؤمنی که از سفر می‌آید یا از بجهت زیارت پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام

و بدانکه حرام نیست سفر کردن در ماه مبارک هر سفری که نفس آن سفر حرام باشد

بتفصیلی که در کتاب نماز در مبحث نماز سفر گفته شد با فی مکروها را در سفینة

النجاة ذکر نموده ایم

فصل پنجم در بیان اینکه چیزهائی که گفتیم بر روزه دار حرام است و باعث بطلان روزه و موجب قضا و کفاره یا قضای تنها است این در صورتی است که در خاطرش باشد که روزه است و حکم آنرا بداند و از راه عمد اینها را بعمل آورد پس بدانکه هرگاه فراموش کرده باشد که روزه است و یکی از اینها را یا بیشتر بعمل آورد روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست خواه روزه او واجب باشد یا مستحب و خواه اداء باشد یا قضا و خواه روزه معین باشد یا غیر معین و هرگاه بجبر و زور کسی چیزی در حلق شخصی که روزه دارد بکند یا باو بریزد یا او خودش چیزی بخورد در این صورت روزه او صحیح است و بدانکه کسیکه جاهل بحکم باشد یعنی نداند که جماع کردن مثلا یا یکی دیگر از چیزهائی که باطل کننده روزه است باعث بطلان روزه است و جماع کند مثلا در روز روزه پس در این صورت اگر بطریقی است که شک نداشته است در اینکه ضرری بر روزه دار دیدن او نمیکند شد و کوتاهی هم در تحصیل حکم مسئله نکرده باشد در این صورت گناهی ندارد و قضا و کفاره هیچکدام بر او واجب نیست و اگر

یعنی حرام نیست سفر کردن

[illegible]

و اگر احتمال میداده که برای روزه ضرر دارد و تحصیل حکم آنرا نکرده بعمل آورده در این صورت روزه باطل است و قضا بر او واجب است بلکه احتمال میرود که کفاره بر او نیز واجب باشد و هرگاه در خاطرش باشد که روزه است لکن چیزی بخورد از راه سهو بدون اینکه اراده چیز خوردن داشته باشد در این صورت روزه او صحیح است و چیزی بر او نیست و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

فصل ششم در بیان وقت روزه است بدانکه اول وقت آن طلوع فجر دویم است یعنی ظاهر شدن صبح صادق و آن سفیدی است که بر افق پهن میشود و پوستش پاک میشود و پیش از آن همه چیزهائی که باطل کننده روزه است میتوان بجا آورد مگر جماع اگر اراده روزه دارد باید بقدری که بتواند بعمل آورد که این قدر بصبح مانده باشد که جماع و غسل هر دو را بتواند بجا آورد و تفصیل آنرا در مسئله باقی بودن بر جنابت از روی عمد تا صبح گفتیم و آخر وقت روزه غروب آفتاب است بدون خلاف بلکه خلاف در این است که غروب آفتاب بچه چیز شناخته میشود مشهور و اقوی و احوط آنست که شناخته میشود غروب آفتاب به برطرف شدن سرخی از جانب مشرق یعنی سرخی آفتاب که در سمت مشرق است و حتا آنست که بالای سر برسد پس همین که آن سرخی از سمت مشرق برطرف شد بالای سر رسیدن وقت افطار است و جمعی گفته اند که غروب آفتاب شناخته میشود به پنهان شدن قرص آفتاب در زیر افق از نظرها در ولایت شخص روزه دار یا بمعنی که هرگاه روشنائی آفتاب از بلندیها مثل درختان و بناها و سر کوهها برطرف شود بنوعی که هیچ باقی نماند آن وقت وقت افطار است و موقوف نیست افطار به برطرف شدن سرخی از سمت مشرق و این قول ضعیف است و بدانکه مستحب

فصل هفتم

مستحب است از برای روزه دار که اول نماز مغرب را بکند و بعد از آن افطار کند مگر آنکه
گرسنگی و تشنگی بر او غالب باشد که مانع حضور قلب او باشد در نماز یا آنکه جمعی منتظر
او باشند بجهة افطار کردن که در این دو صورت بهتر است که اول افطار کند و بعد
نماز مغرب را بجا بیاورد **فصل هفتم** در بیان اینکه واجب شدن روزه بر کسی و صحیح
بودن آن از آن چند شرط دارد اول بالغ بودن است پس واجب نیست روزه بر کسی که
بالغ نشده باشد و صحیح نیست روزه از طفلی که تمیز دهنده نباشد و اما طفلی که
تمیز دهنده باشد پس روزه او بنابر اظهر شرعی است یعنی مطلوب شارع است و
جمعی گفته اند که روزه او محض تمرین است یعنی محض واداشتن طفل است تا عادت کند
و بعد از بلوغ بر آن آسان باشد و مستحب است از برای ولی که او را امر کند در ماه رمضان
بروزه گرفتن پس اگر پسر باشد در نه سالگی او را امر کند بروزه گرفتن و اگر دختر باشد
پیش از آنکه بالغ شود او را امر کند بروزه گرفتن و اگر در میان روز گرسنه و تشنه شود
افطار نمایند خواه پیش از ظهر باشد یا بعد از آن و اظهر آن است که طفل میتواند در روزه
که میگیرد نیت استحباب کند و نیز میتواند که نیت وجوب کند و از او صحیح است و بدانکه
بلوغ دانسته میشود بیکی از چند چیز اول احتلام که عبارت است از بیرون آمدن منی از
فرج مرد یا زن در خواب یا در بیداری خواه بجماع باشد یا بطلب منی کردن یا دست خود
یا بغیر اینها دویم روئیدن موی درشت است در اطراف فرج مرد و زن که احتیاج
بتراشیدن باشد و موی ضعیف در اطراف فرج و همچنین در بغل و ران اعتبار ندارد
و بعضی روئیدن موی ریش و شارب را نیز از علامت بلوغ مرد گفته اند سیم تمام
شدن سال پانزدهم است از برای مرد و تمام شدن سال نهم است از برای زن پس هرگاه

در وقت روزه

هرگاه احتلام یا روئیدن مو حاصل شود انتظار تمام شدن سال را نباید کشید و
هرگاه یا اینها حاصل نشود سن را اعتبار باید کرد و اما حایض شدن زن یا حامله شدن
آن این دو نیز علامت بلوغ او است هرگاه سن او مجهول باشد بلکه علامت سبق بلوغ است
در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم دویم عاقل بودن است
پس واجب نیست روزه بر کسی که دیوانه باشد و صحیح نیست روزه او و هرگاه دیوانگی
در میان روز عارض شود اگر چه یک لحظه باشد پس اظهر آن است که روزه او باطل است
و بدانکه صحیح نیست روزه کسیکه بیهوشی عارض او شود بنابر مشهور و اقوی خواه
در همه روز یا در بعضی از روز و خواه در اول روز باشد یا میان روز یا آخر روز و
واجب است روزه بر کسی که مست باشد بنابر اقوی ولکن روزه او صحیح نیست و
صحیح است روزه بر کسی که در خواب باشد در تمام روز بشرط آنکه پیش از صبح نیت
روزه را کرده باشد سیم مؤمن بودن است پس صحیح نیست روزه غیر مؤمن خواه
از اهل سنت بوده باشد یا غیر اینها از اقسام کفار اگر چه روزه و سایر عبادات
بر غیر مؤمن واجب است نزد ما که طایفه شیعه اثنی عشریه میباشیم و هم چنین صحیح نیست
روزه کسیکه ایمان بیاورد در میان روز در همان روز خواه پیش از ظهر ایمان بیاورد
یا بعد از آن بنابر اقوی و هرگاه مؤمنی در میان روز مرتد شود روزه اش باطل میشود
اگر چه در همان روز توبه کند چهارم خالی بودن زن در تمام روز است از حیض و نفاس
پس اگر یک لحظه بعد از طلوع صبح صادق پاک شود از حیض یا نفاس یا یک لحظه پیش از
وقت افطار حیض یا نفاس ببیند روزه او باطل است و واجب است که قضا اش را
بجا بیاورد پنجم مسافر نبودن بسفری که باید نماز را در آن قصر کند پس هر سفری که

سفری که مسافر نماید نماز را در آن قصر کند چنانچه در کتاب نماز بتفصیل گفته شد در همان
سفر باید روزه را بخورد پس اگر روزه را بگیرد فعل حرام کرده است و روزه اش باطل است
پس صحیح نیست روزه واجبی در سفر مگر در سه موضع که دو موضع آنرا در سفینة
النجاة ذکر کرده ایم و در این رساله در کتاب حج انشاء الله گفته خواهد شد و یک موضع
دیگر آن این است که کسی نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد و مقید
کرده باشد که آنرا در سفر بگیرد یا در سفر و حضر هر دو بگیرد که در این صورت صحیح است
گرفتن آن روزه در سفر و همچنین روزه مستحبی هم صحیح نیست در سفر مگر در یک موضع
که آنرا در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و در این رساله انشاء الله در کتاب حج گفته خواهد شد
و هرگاه در سفری که افطار واجب باشد از راه عمد با اینکه بداند که افطار واجب است
روزه بگیرد روزه او باطل است و قضای آن بر او واجب است و هرگاه جاهل بحکم باشد
و روزه بگیرد روزه او صحیح است و قضا بر او واجب نیست مثل آنکه جاهل بحکم قصر
نماز باشد چنانچه در بحث نماز مسافر گفته شد و بدانکه در وقتیکه مسافر هرگاه
در آن وقت بیرون رود افطار بر او واجب خواهد بود خلاف است و چند قول است و
٣ و اظهر اظهر آنست و مشهور آنست که اگر پیش از ظهر از وطن یا موضع قصد اقامه بیرون رود و
از حد ترخص بگذرد واجب است بر او افطار نماید و اگر بعد از ظهر بیرون رود واجب
است که روزه را بگیرد و قضای آن روز هم بر او واجب نیست و هرگاه کسی در سفر باشد
و خواهد داخل وطن یا موضع قصد اقامه شود تا داخل حد ترخص نشده جایز است
از برای او که افطار نماید اگرچه بداند که پیش از ظهر داخل خواهد شد و اگر در بیرون
افطار نکند تا داخل حد ترخص شود پس اگر پیش از ظهر داخل شود واجب است بر او که

بر او که روزه را بگیرد و روزه او صحیح است و قضا بر او واجب نیست و اگر بعد از
ظهر داخل شود روزه او صحیح نیست و واجب است که قضای آنرا بگیرد و لکن مستحب
است که آن روز را امساک نماید و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة
ذکر نموده ایم ششم خالی بودن از ناخوشی است که روزه از برای او ضرر داشته باشد
پس هرگاه روزه گرفتن باعث ناخوشی شود یا باعث زیاد شدن ناخوشی یا طول
کشیدن آن شود در این صورت هرگاه روزه بگیرد روزه او باطل خواهد بود و قضای
آن واجب خواهد بود و بدانکه هرگاه مظنه بضرر داشتن روزه بهم رسد واجب
است که افطار نماید خواه آن مظنه از تجربه حاصل شده باشد یا از قول طبیب حاذق و
خواه آن طبیب حاذق عادل باشد یا فاسق باشد یا کافر باشد پس همین که از برای خود
ناخوش مظنه حاصل شد که روزه برای او ضرر دارد واجب است بر او که افطار نماید
و بدانکه مرضی که بجهت آن روزه را باید خورد اعم است از اینکه تب باشد یا درد چشم
و درد گوش و درد گلو و مانند اینها باشد و هرگاه کسی بگمان اینکه روزه برای او ضرر
ندارد روزه بگیرد و بعد معلوم شود که برای او ضرر داشته است روزه
او صحیح است و لکن هرگاه گمان داشته باشد که برای او ضرر دارد و با وجود این
بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته است که در این صورت روزه او باطل است و قضای
آنرا باید بگیرد و هرگاه ناخوش پیش از ظهر خوب شود از ناخوشی و چیزی که باطل
کننده روزه است بجا نیاورده باشد واجب است بر او که آن روز را روزه بگیرد
و هرگاه بعد از ظهر خوب شود و چیزی که باطل کننده روزه است بعمل نیاورده باشد
در این صورت مستحب است از برای او که امساک کند و قضای آنرا باید بگیرد و بدانکه

و بدانکه زنی که حامله باشد نزدیک زائیدن او باشد اگر در روزه گرفتن از خود ضرر از برای خود آن زن یا از برای طفلیکه در شکم اوست بوده باشد واجب است بر او که افطار نماید و از برای هر روزی یکچهاریک بوزن تبریز طعام مثل گندم یا نان یا جو بمسکین بدهد و بهتر است که گندم بدهد بعد از زائیدن و برطرف شدن عذر واجب است که قضا انرا بکیرد و همچنین زنی که شیر دهد کم شیر باشد از روزه گرفتن خوف ضرر بر خود آن زن یا طفل باشد از بی شیری در این صورت واجب است بر او که افطار نماید بشرطیکه زنی دیگر نباشد که بجای او آن طفل را شیر بدهد و از برای هر روزی از آن زن یک چهاریک بوزن تبریز طعام از مال خودش بمسکین بدهد بعد از اتمام شدن عذر قضا انرا باید بجا بیاورد و بدانکه کسیکه ناخوشی تشنکی داشته باشد و عاجز از روزه گرفتن باشد یا انکه بمشقت بسیار باید بکیرد در این صورت باید روزه را بخورد و از برای هر روزی یکچهاریک طعام بمسکین بدهد اگر تا رمضان دیگر در این میانه ناخوشی او خوب شود باید قضا انرا بکیرد و بدانکه مردی که پیر باشد و زنی که پیر باشد و عاجز باشند از روزه گرفتن یا بمشقت بسیار باید بکیرند که متحمل شدن انرا در عرف مشکل باشد واجب است بر انها که روزه را بخورند و از برای هر روزی یکچهاریک طعام بفقیر بدهند و احوط انست که اگر بعد از این استطاعت از برای ایشان روزه گرفتن قضا انرا بجا بیاورند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

باب دوم

در بیان اقسام روزه است و آن چهار قسم است روزه واجب و روزه مستحب و روزه مکروه و روزه حرام و ما انها را در چهار فصل بیان میکنیم

فصل اول

در بیان روزه واجب است و آن هفت قسم است اول

روزه ماه مبارک رمضان است دوم روزه قضا واجب معین است سیم روزه اجاره است که حکم آن ظاهر میشود از حکم نماز اجاره چنانچه در کتاب نماز گفته شد چهارم روزه نذر است پنجم روزه بدل هدی است در حج تمتع که در کتاب حج خواهد آمد انشاء الله ششم روزه کفاره است هفتم روزه اعتکاف است و ما در اینجا روزه ماه رمضان و روزه قضا ماه رمضان و قضا نذر معین را در دو مبحث ذکر میکنیم

مبحث اول

در بیان روزه ماه رمضان است و آن واجب است بر کسیکه همه شروطی که خواهیم گفت در آن جمع باشد بداخل شدن ماه رمضان باتفاق شیعه و سنی بلکه وجوب آن ضروری دین است و داخل شدن ماه رمضان دانسته میشود بیکی از چهار چیز اول رؤیت هلال است یا اینکه کسی خود هلال را ببیند و یقین بدیدن آن بکند که در این صورت واجب است بر او که روزه را بکیرد اگر چه کسی دیگر انرا ندیده باشد پس در این صورت اگر روزه را بخورد واجب است بر او که انرا قضا کند و کفاره نیز بدهد هم چنان که هرگاه در شب عید فطر هلال را خودش ببیند واجب است بر او که روزه را بخورد و اگر بکیرد فعل حرام کرده است و مستحب است طلب هلال کردن و ان واجب نیست لکن احوط انست که انرا ترک نکند و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم دوم گذشتن سی روز از اول ماه شعبان است که بعد از آن واجب است روزه بکیرد و هم چنین سی روز که از ماه رمضان بکذرد واجب است که روز بعد از انرا که روز عید است افطار نماید سیم شهادت دادن دو عادل بدیدن هلال بشرط انکه شهادت انها موافق باشد با یکدیگر که در این صورت شهادت انها قبول است و واجب است روزه گرفتن بر هر کسی که شهادت انها را بشنود

بشنود و آنها را عادل بدانند و احتیاج بحکم حاکم شرع در این مقام نیست و اگر شهادت
بر دیدن هلال شب عید باشد واجب است افطار کردن و فرقی نیست بنا بر مشهور و
اقوی در قبول شهادت آنها میانه آنکه هوا صاف باشد یا ابر باشد و میانه آنکه آن دو عادل
از اهل شهر دیده باشند و در اینجا چند قول دیگر در مسئله هست که همه ضعیف
میباشند هرگاه شهادتها مختلف باشد مثل آنکه یکی بگوید هلال را در طرف جنوب دیدم
و دیگری بگوید در طرف شمال دیدم یا یکی بگوید آن را ضعیف دیدم و دیگری بگوید
از قوی دیدم در این صورت شهادتها قبول نخواهد بود بلی هرگاه یکی بگوید از پیش
از غروب آفتاب دیدم و دیگری بگوید بعد از غروب آفتاب دیدم در این صورت
شهادت آنها قبول است هرگاه دو عادل شهادت بدهند که دو عادل دیگر دیدن
هلال را نزد ما شهادت دادند در این صورت ظاهر است که شهادت آنها قبول است
و هرگاه دو عادل شهادت بدهند بآنکه آنها دیدن هلال را شنیده اند از جمع کثیری
که قول آن جمع مفید علم باشد در این صورت قبول شهادت آنها واجب است و در این
مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ام چهارم شیاعی است
که مفید علم باشد باین که جمعی کثیر خواه مرد باشند یا زن و خواه صغیر باشند یا کبیر خبر بدهند
بدیدن هلال بحدی که از قول آنها یقین حاصل شود که در این صورت هلال ثابت
میشود خواه هلال شب اول رمضان باشد یا هلال شب عید و احوط آنست که بشیاعی که
مفید ظن باشد اکتفا نکنند و اعتباری بشهادت یکنفر عادل و شهادت زنان و حساب
نجوم و غیر اینها نیست و ظاهر آنست که واجب است قبول حکم حاکم شرع در ثابت شدن
هلال در نزد آن مادامی که علم بخطاء آن بهم نرسیده باشد خواه شهادت دو عادل بر آن

ق اگرچه در شهر دیده نشده باشد منه

بر آن ثابت شده باشد یا بشیاعی که مفید علم باشد یا اینکه خود حاکم هلال را دیده
باشد و بدانکه وجوب قبول حکم حاکم در صورتی است که حکم بثابت شدن هلال بکند
پس مجرد ثابت شدن نزد او بدون اینکه حکم بکند کفایت نمیکند و بدانکه جمعی
گفته اند که هرگاه هلال در روز دیده شود پس اگر پیش از ظهر دیده شود پس از آن شب
گذشته است و اگر بعد از ظهر دیده شود پس از آن از شب آینده است و مشهور آنست که
دیدن هلال در روز اصلا اعتباری ندارد و قول اول خالی از قوت نیست لکن
قول مشهور موافق احتیاط است و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة
ذکر نموده ام **مبحث دویم** در روزه قضائی است بدانکه قضا نیست مگر در
روزه که وقت آن معین بوده باشد مثل روزه ماه رمضان و روزه نذر معین
مثل آنکه نذر کرده باشد که هر پنج شنبه را روزه بگیرد و اتفاق افتد که در یک
پنج شنبه مثلا چیزی که باطل کننده روزه است بعمل آورد در این صورت باید قضا
آن را بگیرد و اما روزه نذر مطلق مثل آنکه نذر کرده باشد که یک روز روزه بگیرد
ولکن روز آن را معین نکرده باشد و روزه کفاره و روزه قضای ماه رمضان پس در
هر یک از اینها هرگاه چیزی که باطل کننده روزه است بعمل بیاورد باید روز دیگر
را بگیرد و لکن آن را قضا نمیگویند همچنین روزه مستحبی قضا ندارد بلی هر کس که
روزه سه روزه هر ماه را که مستحب مؤکد است که آن پنج شنبه اول دهه روز اول
و چهارشنبه اول از دهه روز دویم و پنج شنبه آخر از دهه روز آخر بوده باشد آن را
تأخیر کند مستحب است از برای او که قضای آنها را بجا بیاورد و بدانکه شرط است
در وجوب قضای روزه ماه رمضان بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس بر طفل و

طفل و دیوانه قضا کردن روزه که در زمان طفولیت و زمان دیوانگی از ایشان فوت شده واجب نیست و مشهور و اقوی آنست که هرگاه بجهت بیهوش شدن روزه از کسی فوت شده باشد قضای آن واجب نیست بلی هرگاه بیهوشی از فعل خود آنشخص شده باشد که آنرا قضا نماید و واجب نیست بر کافر اصلی بعد از آنکه مسلمان شود اینکه قضا نماید روزه زمانی را که کافر بوده است و هرگاه کسی مرتد شود و از دین اسلام بیرون رود بعد از آنکه باز مسلمان شود واجب است بر او که هر قدر روزه از او که در زمان ارتداد فوت شده قضا نماید خواه مرتد فطری باشد یا ملی و هرگاه کسی در شب نیت روزه را بکند و در روز مرتد شود و پیش از وقت افطار از ارتداد برگردد و دین اقوی آنست که در این صورت روزه او باطل است و هرگاه سنی یا شیعه شود یا یکی از فرقهای اسلام که آنها را کافر میدانیم مثل خوارج و مانند اینها ایمان بیاورند واجب نیست بر اینها اینکه قضا نمایند روزه ماه رمضان را که گرفته اند در زمانی که سنی یا خارجی بوده اند بلی هرگاه در آن زمان روزه را ترک کرده باشند یا آنکه روزه را بشرایطی که در مذهب خودشان صحیح است نگرفته باشند در این صورت قضا بر اینها واجب خواهد بود و هرگاه کسی از راه عمد روزه ماه مبارک را افطار کند یا فراموش کند روزه گرفتن آنرا واجب است بر او که آنرا قضا نماید و هرگاه کسی بجهت عذری مثل حیض یا نفاس یا سفر یا ناخوشی روزه ماه رمضان را بخورد واجب است بر او که آنرا قضا نماید بلی هرگاه حایض یا صاحب نفاس پیش از پاک شدن فوت شوند یا ناخوش پیش از خوب شدن فوت شود یا مسافر در همان سفر فوت شود در این صورت قضا بر ولی او واجب نیست و هرگاه کسی بجهت ناخوشی یا عذر دیگر مثل سفر خواه

خواه سفر واجب باشد یا مباح روزه ماه رمضان را بخورد و آن ناخوشی یا آن عذر از رمضان که افطار کرده متصل باشد تا رمضان آینده در این صورت قضا کردن بر او واجب نیست اگرچه احوط آنست که در سفر غیر واجب آنرا قضا نماید و واجب است که بجهت هر روزی یک چهار یک بوزن تبریز طعام بمسکین بدهد در این مقام جایز است که بیشتر از کفاره یک روز را بیک مسکین بدهد لکن کمتر از کفاره یک روز به یک مسکین دادن جایز نیست و همچنین اگر آن عذری که بجهت آن افطار کرده متصل نباشد تا رمضان آینده لکن عذر دیگر رو دهد که آن متصل باشد تا رمضان آینده مثل اینکه ماه رمضان در سفر افطار کند و مدتی بعد از رمضان بوطن بیاید و بمجرد آمدن بوطن ناخوش شود و ناخوشی او خوب نشود تا رمضان آینده که در این صورت نیز قضا ساقط است بلی احتیاط در قضا کردن است و هرگاه قضای روزه ماه رمضان را بدون عذر تاخیر بیندازد و در تهاون تا رمضان آینده واجب است بر او که بعد از رمضان دویم آنرا قضا کند و نیز بر او واجب است که بجهت هر روزی یک چهار یک بوزن تبریز طعام بمسکین بدهد و هرگاه تاخیر انداختن از راه تهاون نباشد مثل اینکه قصد قضا کردن را داشت و چون وقت آن وسعت داشت تاخیر انداخت که بعد بکند و بعد از آن ناخوش شد یا سفر واجبی پیش او آمد یا عذر دیگر رو داد و نتوانست قضا کند تا رمضان دویم رسید پس در این صورت کفاره بر او واجب نیست بلکه بعد از رمضان دویم باید آنرا قضا کند و بعضی در این صورت نیز کفاره را واجب دانسته اند و آن موافق احتیاط است و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و هرگاه شخصی فوت شود و روزه ماه رمضان بجهت عذری مثل مرض یا سفر

تا سفر از او فوت شده باشد در حالیکه خودش قدرت بر قضا کردن بهم رسانیده
باشد ولکن اهمال کرده باشد در گرفتن آن تا فوت شود پدر در این صورت واجب است
بر ولی او که بنابر اظهر پسر بزرگتر آن باشد که قضای آنرا بنیابت پدر بجا آورد و قضا
کردن روزه که از مادر فوت شده باشد از برای پسر بزرگتر او جایز است که بنیابت آن
بعمل آورد لکن بر او واجب نیست بلی احوط است که از او ترک نکند و اظهر است که
شرط است در وجوب قضا بر پسر بزرگتر اینکه آن پسر در حال فوت پدر بالغ و عاقل
باشد پس هرگاه در آن حال صغیر یا دیوانه باشد قضا کردن بر او بعد از بالغ شدن
یا عاقل شدن واجب نخواهد بود اگرچه احوط در این صورت قضا کردن است و
در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و بدانکه قضای
روزه ماه رمضان واجب فوری نیست که باید بعد از عید روزه بدون تأخیر بگیرد
بلکه جایز است که تأخیر بیندازد تا وقتیکه آن عدد روزه که باید قضا کند همان
قدر مانده باشد تا اول رمضان آینده و بدانکه واجب نیست ترتیب در قضا کردن روزه
بلکه جایز است که قضای روزه روز اول را مثلا پس بیندازد و قضای روزه دویم را مثلا
اول بگیرد ولکن مستحب است که بترتیب قضا نماید و بدانکه کسیکه قضای روزه ماه
رمضان را بگیرد تا ظهر میتواند افطار نماید خواه بجهة عذری باشد یا بدون عذر بنا
بر مشهور و اقوی و لکن بعد از ظهر دیگر جایز نیست که افطار کند و اگر افطار کند بدون
عذر فعل حرام کرده است و واجب است بر او که کفاره بدهد و کفاره آن طعام دادن
ده مسکین است که هر مسکینی را یک چهاریک بوزن تبریز باید بدهد و اگر قدرت
بر کفاره دادن نداشته باشد سه روز روزه بگیرد و احوط آنست که این سه روز را

روزه را پی در پی بگیرد و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم

فصل دوازدهم در بیان روزه مستحبی است و آن بسیار است و در کتب علما
مذکور است و بعضی از آنها در اینجا پیش گفته شد و بسیاری را در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم و بعضی دیگر را در اینجا ذکر مینمائیم بدانکه مستحب است روزه ایام البیض
از هر ماهی و آن بنابر مشهور و اقوی روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماهی
است و نیز مستحب است روزه روز عید غدیر که هیجدهم ماه ذی الحجة باشد
و نیز مستحب است روزه روز ولادت حضرت رسول ص و آن روز هفدهم ماه ربیع
الاول است بنابر مشهور و اقوی و نیز مستحب است روزه گرفتن روز مبعوث شدن
پیغمبر به پیغمبری و آن روز بیست و هفتم ماه رجب است و نیز مستحب است روزه گرفتن
روز ترویه که روز هشتم ذی الحجة باشد و نیز روزه روز عرفه که نهم ذی الحجة است مستحب
است هرگاه باعث ضعف از خواندن دعا نباشد و اشتباهی هم در اول ماه نباشد
پس هرگاه باعث ضعف از خواندن دعا بشود یا اشتباهی در اول ماه باشد روزه
گرفتن مکروه خواهد بود و نیز روزه گرفتن اول ذی الحجة تا هفتم آن نیز مستحب است
و نیز مستحب است روزه گرفتن روز مباهله که روز بیست و چهارم ذی الحجة باشد
و نیز روزه گرفتن روز عاشورا بقصد حزن و اندوه نه بجهة فضل و تبرک مستحب است
و بهتر آنست که یکساعت بعد از عصر بشربتی از آب افطار نماید و نیز روزه گرفتن
هر پنجشنبه و هر جمعه مستحب است و نیز روزه گرفتن ماه رجب و ماه شعبان همه آنها
یا بعض آنها مستحب است و نیز روزه روز اول محرم مستحب است و نیز روزه روز عید نوروز
مستحب است و مستحب است از برای کسیکه روزه مستحبی گرفته باشد اینکه هرگاه کسی

فصل نهم

کسی بخواند او را با فطار کردن افطار نماید در هر وقت از روز که بوده باشد بلکه
روزه گرفتن در این صورت مکروه است و افضل آنستکه اظهار اینکه روزه هستم
نکند و خودش هر گاه طعامی حاضر کردند افطار نماید و در احادیث معتبره وارد شده
که هر کس بمنزل برادر مؤمن خود وارد بشود و قصد روزه مستحبی کرده باشد و او
طعامی حاضر سازد و او را تکلیف کند ثواب افطار کردن هفتاد برابر بیشتر از ثواب
روزه گرفتن است و اگر اظهار نکند که روزه میباشم و افطار کند ثوابش بیشتر است
برابر یکسال روزه است و بدانکه کسیکه بر ذمه او قضای روزه ماه رمضان بوده باشد یا
بر ذمه او روزه واجبی دیگر بوده باشد جایز نیست از برای او که روزه مستحبی بگیرد
فصل نهم در بیان روزه حرام است بدانکه حرام است روزه عید فطر و روزه روز
عید قربان و نیز حرام است روزه ایام تشریق از برای کسیکه در منی بوده باشد و آن روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است و تفصیل آن را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و نیز
حرام است روزه مسافر و ناخوش بتفصیلی که گفته شد و نیز حرام است روزه غلام و کنیز
هرگاه مستحبی باشد بدون اذن مولی و باطل است و نیز روزه زن بدون اذن شوهر
خواه زن دائمه باشد یا متعه باشد خواه شوهر آن حاضر باشد یا غایب حرام و باطل
هرگاه روزه مستحبی باشد و نیز حرام است روزه اولاد با منع کردن پدر و مادر هرگاه
روزه مستحبی باشد و هرگاه پدر و مادر منع نکنند لکن اولاد بدون اذن گرفتن از آنها
روزه مستحبی بگیرد در این صورت مکروه خواهد بود و احوط آنستکه بدون اذن
پدر و مادر روزه مستحبی نگیرند و نیز حرام است روزه روزیکه شک باشد در آن
که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان است هرگاه بنیت رمضان بگیرد و لکن هرگاه بنیت

در روزه

بنیت آخر شعبان بگیرد پس آن مستحب است چنانکه تفصیل آن در نیت روزه گفته
شد و چند روزه دیگر هست که حرام است که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **فصل
چهارم** در روزه مکروه است و بعضی از اقسام آن پیش گذشت و نیز مکروه است
روزه مستحبی مهمان بدون اذن مهماندار و روزه مهماندار بدون اذن مهمان نیز مکروه است
و احوط آنستکه روزه گرفتن شش روز پی در پی بعد از عید روزه بدون فاصله
مکروه است **باب سیم** در بیان کفاره روزه است بدانکه واجب میشود کفاره
بسبب افطار کردن روزه ماه رمضان و نیز واجب میشود کفاره بسبب افطار کردن قضای
ماه رمضان بعد از ظهر چنانکه بتفصیل گفته شد و نیز واجب میشود کفاره بسبب افطار
کردن روزه نذر معین و روزه عهد و یمین و روزه اعتکاف در بعضی مواضع
ذکر کفاره اینها در کتاب نذر و کتاب اعتکاف است و واجب نمیشود کفاره بجهة افطار
کردن روزه دیگر غیر از این چند روزه که گفتیم پس جایز است افطار کردن در غیر این
چند روزه خواه پیش از ظهر باشد یا بعد از ظهر و بدانکه کسیکه روزه ماه رمضان
را از راه عمد بدون عذر افطار کند بیکی از چیزهائی که گفتیم که کفاره در آنها
واجب میشود چنانچه بتفصیل گفته شد در این صورت واجب است بر او که کفاره بدهد
و کفاره آن یکی از سه چیز است که مختار است که هر یک از این سه چیز را میخواهد اختیار
کند یا آزاد کردن یک بنده شیعه اثنی عشری خواه غلام باشد یا کنیز و خواه کبیر باشد
یا صغیر یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت نفر مسکین طعام دادن مثل گندم
یا نان یا جو و بهتر آنستکه گندم بدهد و هر نفر را یک چهار یک بوزن تبریز بدهد
و بهتر آنستکه نیم من بدهد و قیمت آن را نمیتواند بدهد بلکه همان طعام را باید بدهد

بدهد و مقدار طعام شصت نفر را بکمتر از این عدد نمی تواند بدهد بلکه باید بشصت
نفر بدهد و هرگاه کسی در ماه رمضان بچیز حرامی افطار کند مثل مال حرام یا شراب یا
زنا یا لواطه یا استمنا یا جماع کردن بزن خود در حال حیض یا دروغ گفتن بر خدا
یا رسول او یا یکی از ائمه علیهم السلام و غیر اینها در این صورت واجب است بر او که هر سه کفاره
را بدهد و اینکه گفته شد که مختار است میان سه کفاره که هر کدام را میخواهد بعمل
آورد این در صورتی است که قدرت بر هر سه داشته باشد پس هرگاه قدرت بر هر سه
نداشته باشد پس اگر قدرت بر دو چیز دارد بر او واجب است که یکی از آن دو چیز را
بعمل آورد و اگر قدرت بر یک کدام دارد پس همان یکی بر او واجب است و هرگاه
از هر سه عاجز باشد اقوی آنست که تصدق کند بهر چیز که قدرت بر آن دارد و
جمعی گفته اند که باید در این صورت هیجده روز روزه بگیرد و بعضی از اینها گفته اند
که باید این هیجده روز را پی در پی بگیرد و هرگاه از اینها نیز عاجز باشد توبه و استغفار
کند بقصد کفاره و هرگاه کسی در ماه رمضان چیزی که باعث وجوب کفاره میشود
دو بار مثلا بعمل آورد پس اگر در دو روز است پس باید دو کفاره بدهد اگر چه هنوز
کفاره روز پیش را نداده باشد بدون خلاف و اگر در یک روز دو بار بعمل آورد
مثل اینکه دو دفعه نان بخورد یا آنکه هم نان بخورد و هم آب یا آنکه نان بخورد و جماع
هم بکند و همچنین پس در آن چند قول است اظهر در نزد حقیر آنست که کفاره
مکرر نمیشود بلکه همان یک کفاره واجب است که بدهد ولکن اولی و احوط آنست که
اگر جماع را مکرر کند مثل اینکه دو دفعه در یک روز جماع کند دو کفاره بدهد
بلکه احوط آنست که در چیزهای دیگر هم هرگاه مکرر کند مثل اینکه دو دفعه نان

بخورد دو کفاره باید بدهد و هرگاه کسی چیزی که باعث وجوب کفاره است بعمل
بیاورد پس بعد از آن در همان روز حایض شود یا ناخوش شود یا بسفر برود
در این صورت واجب است بر او که کفاره را بدهد بنا بر مشهور و اقوی و هرگاه
کسی در ماه رمضان از روی جبر با زن خود جماع کند خواه دایمی باشد یا متعه
و هر دو روزه باشند واجب است بر شوهر که دو کفاره بدهد یکی برای خودش
و یکی برای زوجه اش و بر زوجه اش واجب نیست که کفاره بدهد و تعزیر بر شوهر
که پنجاه تازیانه است حاکم شرع باید بزند و هرگاه زوجه هم راضی باشد هر دو باید
کفاره بدهند و هر روزه که در آن شرط پی در پی شده است از روزه کفارات و
و غیر آن چنانچه گذشت پس هرگاه اخلال کند بگرفتن پی در پی و افطار کند در ما
بین آن از راه عمد پس باید از سر بگیرد و هرگاه افطار کند در میان اینها از جهت عذر
شرعی مثل ناخوشی یا حیض یا نفاس یا سفر ضروری و مانند اینها پس در این صورت
واجب نیست از سر گرفتن آن روزهایی که گرفته است بلکه اینها را حساب میکند و باقی
را هم بعد از تمام شدن عذر میگیرد لکن باید تاخیر نیندازد بلکه بعد از تمام شدن
عذر بدون فاصله بگیرد تا تمام شود بلی سه موضع است که هرگاه در میان آن افطار
کند بدون عذر شرعی از سر گرفتن لازم نیست دو موضع از آن در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم و یک موضع دیگر آن اینست که در دو ماه پی در پی هرگاه کسی یک ماه و یک
روز از آن را پی در پی گرفته باشد در این صورت جایز است تفریق کردن در باقی بدون
عذر شرعی و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

باب چهارم در بیان زکوة فطره است یعنی صدقه از بدن و آن واجب مؤکد

فصل سیم

مؤکد است باتفاق همه مجتهدین و ترک آن با تحقق شرایط وجوب از گناهان کبیره است
و شرط قبول روزهٔ ماه مبارک رمضان است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمودند تمامی روزه دادن زکوة فطره است چنانچه صلوات بر محمد و آل محمد از
تمامی نماز است زیرا که هر کس روزه بدارد و زکوة فطره ندهد روزه او مقبول نیست
هر گاه از راه عمد آنرا ترک کند چنانچه اگر صلوات را در تشهد ترک کند نمازش مقبول نیست
و بدانکه چنانچه اگر زکوة مال باعث پاکیزگی مال میشود و مال از تلف شدن محفوظ میماند
چنانچه منقولست که هیچ مالی در دریا و صحرا تلف نمیشود مگر بندادن زکوة همچنین
فطره زکوة بدن است و بدن را پاکیزه میگرداند از بخل و سایر کثافات معنویه و او را
تا یکسال دیگر از بلاها محافظت میکند چنانچه بسند معتبر روایت شده است که حضرت
امام جعفر صادق ع با معتب وکیل خرج خود فرمودند که برو و فطره جمیع عیال و غلامان
و کنیزان ما را بده و یکی از ایشان را ترک مکن که زکوة او را ندهی زیرا که اگر یکی را ترک
کنی میترسم که در عرض سال بمیرد و بدانکه مسائل زکوة فطره را در چند مبحث بیان
میکنیم **مبحث اول** در بیان کسیست که زکوة فطره براو واجب است و آن واجب نمیشود
بجز با شرط اول بلوغ و عقل است پس واجب نیست زکوة فطره بر طفل و دیوانه نه از
برای خود ایشان و نه از برای کسیکه داخل در عیال ایشان باشند مثل غلام یا کنیز یکی یا بدث
بصغیر یا دیوانه رسیده باشد و در حکم دیوانه است کسیکه بیهوش باشد در وقت
دیدن ماه شب عید و زیرا پس بر کسیکه در آن وقت بیهوش باشد واجب نیست و هر گاه
بعد از دیدن ماه و پیش از نماز عید بهوش آید احتیاط آنست که بدهد دوم آزاد بودن
است پس بر بنده واجب نیست مگر آنکه جزئی از آن آزاد باشد که در این صورت بقدر آن

در فطره است

آن جزء براو واجب است سیم غنی بودن است پس بر فقیر واجب نیست و مراد بفقیر کسی است
که اخراجات یکساله خود و عیال واجب النفقه خود را نداشته باشد و کسبی و صنعتی
هم که گذران سال خود و عیال خود را بآن بتواند بکند نداشته باشد پس چنین کسی
فقیر است و زکوة فطره براو واجب نیست که بدهد و جایز است که زکوة فطره و زکوة
مال را بچنین کسی بدهند و غنی که زکوة فطره براو واجب است که بدهد آنکسی است که
اخراجات یکساله خود و عیال خود را داشته باشد یا کسبی و صنعتی داشته باشد
که گذران سال او و عیالش از مداخل آن کسب یا صنعت بشود پس بر چنین کسی واجب
است که زکوة فطره خود و عیال خود را بدهد و جایز نیست که زکوة فطره یا زکوة
مال را بچنین کسی بدهند و تفصیل مسئلهٔ فقیر و غنی را در کتاب زکوة مال انشاء الله
خواهیم گفت و بعضی گفته اند که کسیکه زیاده از قوت روز و شب خود و عیالش
بقدر فطره داشته باشد واجب است براو که بدهد و آن ضعیف است لکن موافق
موافق احتیاط است و هر گاه کسی بجهة ناخوشی یا رفتن بسفر روزه ماه مبارک را
بخورد و غنی باشد باز واجب خواهد بود براو که زکوة فطره را بدهد و بدانکه
زکوة فطره بر کافر واجب است لکن هر گاه بدهد صحیح نیست از او و هر گاه مسلمان
شود بعد از دیدن ماه شب عید روزه زکوة از او ساقط خواهد بود لکن مستحب
است در این صورت از برای او که بدهد بلی هر گاه مسلمان شود پیش از دیدن ماه
شب عید در این صورت واجب است براو که بدهد و هر گاه طفل پیش از دیدن ماه شب
عید بالغ شود یا دیوانه پیش از دیدن ماه بحال خود باز آید یا فقیر پیش از دیدن ماه
غنی شود در این صورت بر هر یک از اینها واجب است که فطره را بدهند و هر گاه یکی از

فصل سیم

یکی از اینها بعد از دیدن ماه حاصل شود بر هیچ یک از اینها فطره واجب نخواهد بود ولکن
مستحب خواهد بود چهارم غروب شب عید است که جزو آخر از روز آخر ماه رمضان مقرون
بجزو اول شب شوال باشد در صورتی که همه شرایط در او جمع بوده باشد پس کسیکه درک
نکند او را با شرایط زکوة فطره بر او واجب نخواهد بود و بدانکه از برای فقیر مستحب است
که زکوة فطره خود را بدهد نیز مستحب است از برای فقیری که پیش از فطره بکفر قوت نداشته
باشد که بدهد اینکه یک فطره را دست بدست بکنند با عیال خود و آن شخص آخر یکی از آن
ها با بفقیری دیگر بدهد بهتر است که بفقیری دیگر بدهد احوط بلکه اظهر آنست
که این حکم مختص است بصورتی که صغیر در میان عیال او نباشد **مبحث دویم**
در بیان کسانی که فطره ایشان را باید داد و بدانکه واجب است بر هر کسیکه غنی باشد
و شرایط دیگر در آن جمع باشد اینکه فطره خود و هر کسیکه در وقت غروب آفتاب
شب عید عیال او باشد یعنی صرف نفقه شب عید از او داشته باشد و نفقه آنرا
بدهد خواه واجب النفقه او باشد مثل زن و غلام و کنیز و فرزند و غیره و پدر و مادر
و جد و جده یا واجب النفقه او نباشد بلکه بتبرع نفقه او را بدهد مثل خویشان
یا بیگانگان یا آنکه او را اجیر کرده باشد شرط کرده باشد که نفقه او را بدهد
که فطره اینها را باید بدهد خواه بزرگ باشند یا طفل باشند مرد باشند یا زن
باشند کافر باشند یا مسلمان باشند و در حکم عیال است مهمان بشرط آنکه پیش
از دیدن ماه شب عید یعنی پیش از غروب داخل خانه او شود و در آنجا افطار کند
و غذا بخورد که در این صورت فطره او بر صاحب خانه واجب است که بدهد و در مقدار
ضیافتی که بسبب آن فطره لازم میشود خلاف کرده اند و چند قول در آنست لکن اظهر

در زکوة فطره است

اظهر آن بود که گفتیم و هرگاه بعد از دیدن ماه و دخول شب عید داخل خانه او شود فطره
او بر صاحب خانه واجب نخواهد بود خواه در آنجا افطار کند و غذا بخورد یا در آنجا غذا
نخورد و هرگاه پیش از غروب داخل خانه او شود و بماند لکن افطار از مال صاحب
خانه نکند اظهر آنست که در این صورت بر صاحب خانه واجب نیست لکن احوط آنست که فطره
را هر دو بدهند یا یکی از ایشان با اذن دیگری بدهد و هرگاه کسی متحمل نفقه خورنده
در خانه دیگر منزل داشته باشد و این شخص نفقه دهنده غله یا پول و غیره برای او
بفرستد و او بمصرف خود رساند فطره او بر این شخص نفقه دهنده واجب نخواهد بود
بلی هرگاه هر روز در وقت نهار و شام نان و نان خورش بطریق متعارف نفقه عیال
برای او بفرستد و او از آن گذران کند و در شام شب عید هم برای او غذا بفرستد
و او در شام شب عید هم غذای این شخص نفقه دهنده را بخورد و آن شب مهمان دیگری
نشده باشد در این صورت فطره او بر این شخص نفقه دهنده واجب خواهد بود و
بدانکه عیال شخصی در شب عید پیش از غروب وارد بر خانه کسی دیگر شود و در آنجا
بماند و مهمان او شود و در آنجا غذا بخورد فطره او بر آن شخص واجب نخواهد بود بلکه
بر صاحب خانه واجب خواهد بود و هرگاه کسی پیش از شام عید برای همسایگان
طعامی بفرستد یا بفقیری طعام بدهد و آنها از آن بخورند فطره اینها بر صاحب
طعام واجب نیست که بدهد و هرگاه کسی افطار بدهد کسی دیگر را در شام شب عید
بیک لقمه غذا یا یک شربت آب یا یک دانه خرما یا بشربتی دیگر در این صورت فطره
آن شخص بر افطار دهنده واجب نیست بلکه بر آن شخص است و بدانکه هر کسیکه فطره
او بر غیر خودش واجب شد چنانچه گفتیم از خود او ساقط میشود اگرچه خودش غنی باشد

فصل سیم

۵۶

باشد بلی هرگاه آن شخص نفقه دهنده فقیر باشد این شخص نفقه خورنده غنی باشد
در این صورت اقرب آنست که فطره از نفقه دهنده ساقط میشود و بر خود آن شخص واجب
خواهد بود فطره خود را بدهد و بدانکه واجب است دادن فطره طفل شیرخواره بر
هر کسیکه متکفل خرج شیر خوردن او میشود خواه پدر یا جد او باشد یا کسی دیگر
باشد و هرگاه خرج شیر خوردن او از مال خود طفل باشد در این صورت فطره او
واجب نیست که از مال او بدهند بر کسی دیگر هم واجب نیست که بدهد بلی هرگاه مادر
طفل خودش او را شیر بدهد از روی تبرع همچنانکه در این زمان متعارف است در
این صورت محل اشکالست که آیا فطره او بر مادرش واجب است که بدهد یا بر پدرش
که نفقه مادر را میدهد واجب است و از آن مشکلتر صورتی است که پدرش نفقه
مادر را ندهد و احتیاط در این دو صورت آنست که مادر و پدر هر یک جداگانه فطره
او را بدهند و بدانکه فطره طفلی که در شکم باشد واجب نیست بلی هرگاه پیش از
دیدن ماه شب عید متولد شود فطره او واجب خواهد بود و هرگاه بعد از دیدن
ماه شب عید و پیش از ظهر روز عید نیز فطره او واجب نخواهد بود بنابر مشهور و اظهر
ولکن مستحب خواهد بود و مسائل دیگر در این مقام هست که همه را در سفینة
النجاة ذکر نموده ام **مبحث سیم** در بیان جنس زکوة فطره و قدر آنست بدانکه
در جنس فطره خلافست و در آن چند قول است اظهر و اشهر آنست که هرچه قوت غالب
او است از گندم و جو و خرما و کشمش و کشک و شیر و برنج و نخود و عدس و ذرت
و غیر اینها باید بدهد احوط آنستکه گندم یا جو یا خرما یا کشمش بدهد افضل
آنستکه خرما بدهد بعد از آن کشمش افضل است و در حدیث وارد است که اگر یکصاع

۵۷

یکصاع خرما بدهم در فطره دوست تر میدارم از آنکه یکصاع طلا بدهم و اما دادن
نان را بجهة آنکه قوت غالب میباشد میتوان داد و قیمت این اجناس را میتوان داد
بعوض اینها و فرقی نیست در جواز دادن قیمت میانه آنکه طلا و نقره بعوض این اجناس
بدهند یا پول سیاه یا جنس دیگر مثل قماش و غیر آن بنابر مشهور و اقوی اگرچه احوط
آنستکه طلا و نقره بدهند و معتبر در قیمت آنستکه آن بلدی که فطره را میدهد در وقت
جدا کردن فطره هر قیمتی که جنس فطره در بازار آن بلد هست قیمت آن را جدا کنند و بدانکه
مقدار فطره از برای هر نفری یکصاع است از هر جنسیکه بدهد و صاع ششصد و
چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و چون من تبریزی در این زمان ششصد و
چهل مثقال صیرفی است پس صاع یک من تبریز است به بیست و پنج مثقال و سه ربع
مثقال کم و سنگ تبریز در زمان قدیم ششصد مثقال بوده است و حالا شش
صد و چهل مثقال است و احوط آنستکه یکمن و نیم تبریز بدهند نهایت احتیاط آنست
که دو من تبریز بدهند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
کرده ام **مبحث چهارم** در بیان وقت فطره است بدانکه خلاف کرده اند در
ابتدای وقت بیرون کردن فطره مشهور میانه متأخرین و اظهر آنستکه وقت بیرون
کردن آن شام شب عید است و در آخر وقت آن نیز خلافست اقوی آنستکه
آخر وقت آن تا وقتی است که نماز عید بشود اگر زکوة دهنده نماز عید را بکند
باید در آن موضعی که او هست نماز عید بجماعت بشود و اگر خودش نماز عید را نکند و
در آن موضعی هم که هست نماز عید بجماعت نشود آخر وقت آن تا ظهر روز عید است
و اگر در وقت واجب است بنیت که فطره را از مال خودش جدا کند بقصد فطره

فصل سیم

فطره و اما دادن آن بفقیر پس آن واجب نیست بلکه جایز است تأخیر آن از وقت
هرقدر که بگذرد خصوص هرگاه مستحق حاضر نباشد یا عذر دیگر باشد و احوط
آنستکه در شب عید جدا کند و پیش از نماز عید بدهد و هرگاه فطره را جدا نکند
تا وقت آن بگذرد در این صورت ظاهر آنستکه ساقط میشود و احوط آنستکه در این
صورت فطره را بدهد بقصد قربت و باین طریق قصد کند که این فطره را میدهم
بقصد قربت که اگر وقت آن باقی است ادا باشد و اگر وقت آن گذشته باشد و اگر قضا
ندارد بقصد قربت باشد و بدانکه هرگاه فطره را جدا کند از مال خودش بقصد فطره
دیگر جایز نیست بدل کردن آن بغیر آن بنا بر اقوی و بعضی مسائل دیگر در این مقام
هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **مبحث پنجم** در بیان مصرف فطره است
بدانکه مشهور آنستکه مصرف فطره همان مصرف زکوة مال است و هشت طایفه که
زکوة مال را میتوان داد چنانچه در کتاب زکوة مال خواهیم گفت فطره را نیز بآن هشت
طایفه میتوان داد و ظاهر فتوی بعضی از علما آنستکه مصرف فطره مختص است بفقرا
و مساکین و آن اولی و احوط است و بدانکه باید فطره را بفقیری داد که شیعه اثنی عشری
باشد و پیغمبر و دوازده امام خود را بشناسد و بغیر شیعه اثنی عشری نمیتوان داد
و جایز است دادن زکوة فطره باطفال شیعیان اثنی عشریه که فقیر باشند و تفصیل
آن را در کتاب زکوة مال ذکر خواهیم نمود و بدانکه فطره غیر سید را بسید نمیتوان
داد و لکن فطره سید را بسید و غیر سید هر دو میتوان داد و بعضی گفته اند که مراد
بفطره غیر سید آنستکه دهنده فطره سید نباشد هرچند آن شخص فطره را از برای
سید که عیال او است بدهد و بعضی دیگر گفته اند که مراد عکس این است یعنی کسیکه از

در فطره است

کسی از برای او فطره میدهند سید نباشد هرچند فطره دهنده سید بوده باشد
پس سید فطره غیر سید را اگر عیال او است بسید نمیتواند بدهد و احتیاط آنست
که میان این دو قول جمع نمایند باین طریق که سید نگیرد فطره از کسیکه غیر سید باشد
اگرچه فطره را از برای سید بدهد و همچنین سید نگیرد فطره از سید هرگاه فطره را
از برای غیر سید بدهد و بدانکه حکمی که از برای سید گفتیم مختص بکسیست که پدرش
سید باشد و کسیکه مادرش تنها سید باشد که او را شریف میگویند این حکم
از برای او نیست و هرگاه سیدی باشد که خمس بقدری که کفایت او را بکند باو نرسد
یا آنکه خمس نرسد که باو بدهند و مضطر باشد در این صورت جایز است از برای او
که زکوة فطره بگیرد و احوط آنستکه بقدر ضرورت بگیرد و زیاده نگیرد و بدانکه
که جمع کثیری گفته اند که فطره را بفقیر عادل باید داد و بغیر عادل نمیتوان داد و جمعی از
قدما و اکثر متاخرین شرط نکرده اند عدالت را و این قول اظهر است لکن احوط آنستکه
بفقیری بدهند که ظاهر الصلاح باشد و احوط از آن آنستکه بفقیری بدهند
که از گناهان کبیره خصوص شرب خمر دوری کند و احوط از همه آنستکه بفقیری بدهند
که عادل باشد و بدانکه فطره را باید بفقیری داد که واجب النفقه دهنده فطره نباشد
پس جایز نیست که فطره خود یا یکی از عیال خود را بواجب النفقه خود بدهد اگرچه
فطره آن واجب النفقه بگردن شخص دیگر باشد بجهة آنکه مثلا در شب عید مهمان آن
شخص دیگر شده باشد و جایز است دادن فطره بخویشانی که واجب النفقه او نیستند
و فقیر اند بلکه دادن بایشان افضل است و هرگاه صاحب فطره فقیری که واجب النفقه او
نیست او را عیال خود کرده باشد یا در شب عید او را مهمان کرده باشد میتواند

باب اوّل

میتواند فطره خود و عیال خود را باین فقیر که از عیال خود کرده تا او را همان کرده
بدهد و میتواند دادن همان فطره که صاحبانش از برای خود این شخص فقیر میدهند بخود
این شخص خلاف است احوط آنستکه بخود او ندهند بلکه بدیگری بدهند و بدانکه جمعی
گفته‌اند که جایز نیست نقل کردن فطره به بلد دیگر هرگاه فقیر در آن بلد بوده باشد و
بعضی گفته‌اند که جایز است نقل کردن به بلد دیگر اگرچه فقیر در همان بلد بوده باشد
و این قول اقرب است لکن افضل و احوط آنستکه در همان بلد بفقرای آن بدهند و بدانکه
جایز است از برای فطره دهنده که خودش فطره را بفقیر بدهد و واجب نیست که
بمجتهد بدهد و بعضی گفته‌اند که واجب است که بمجتهد بدهد و این ضعیف است لکن
دادن بمجتهد عادل اگرچه مستحب است بجهة آنکه آن مصارف را بهتر میداند بلکه احتیاطا
آنستکه بمجتهد بدهند و بدانکه مشهور و اقوی آنستکه بیک فقیر کمتر از فطره یک
نفر جایز نیست که بدهند بلی هرگاه فقرا بسیار جمع شوند و آنچه موجود است وفا بآنها
نکند در این صورت اظهر آنستکه جایز است که کمتر بدهند و بدانکه جایز است که از
فطره بیک فقیر بدهند که غنی شود و بدانکه مستحب است که خویشان را هرگاه
فقیر باشند مقدم بدارند در دادن فطره بآنها بر غیر آنها و بعد از آن همسایگان
را مقدم بدارند بر غیر ایشان و بدانکه زکوة فطره در احکام با زکوة مال یکی
میباشد و تفصیل احکام زکوة مال را در کتاب زکوة مال انشاء الله ذکر خواهیم نمود

تمام شد کتاب روزه و مسائل زکوة فطره

کتاب زکوة

بدانکه زکوة واجب است بآیات قرآن و اخبار و اجماع بلکه
وجوب آن ضروری دین است و آن بر دو قسم است زکوة مال است و زکوة فطره و زکوة

[illegible]

در زکوة است

و زکوة فطره را بعد از کتاب روزه ذکر نمودیم و زکوة مال را در اینجا ذکر میکنیم
پس در اینجا چند باب است **باب اوّل** در بیان کسیکه زکوة بر او واجب میشود
و بیان شرطهای وجوب زکوة و آن چند شرط است اوّل و دوم بلوغ و عقل است
پس واجب نیست زکوة در مال طفل و مجنون خواه طلا و نقره باشد یا غلات و
حیوانات باشد بلی مشهور آنستکه از برای ولی طفل و مجنون مستحب است که زکوة غلات
و حیوانات آنها را از جانب آنها بدهد و بعضی گفته‌اند که مستحب نیست و قول مشهور دلیلی
از رجحان نیست و نیز مشهور است که هرگاه ولی طفل یا مجنون در مال آنها از برای
آنها تجارت کند مستحب است از برای ولی که زکوة آنرا از جانب آنها بدهد و در اینجا
چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم سیم آزادی است پس
واجب نیست زکوة بر غلام و کنیز خواه بگوئیم که مالک مال میشوند یا نگوئیم
که مالک مال نمیشوند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر
نموده ایم چهارم ملکیت است پس واجب نیست بر شخص زکوة مالی که مالک آن نیست
بدون خلاف و بعضی مسائل در این مقام هست که در سفینة النجاة گفته‌ایم پنجم
تمکن از تصرف است پس شرط است در وجوب زکوة که مالک قدرت بر تصرف در
مال داشته باشد و در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است مثل طلا و نقره و شتر
و گاو و گوسفند باید که در تمام سال او را مانعی از تصرف کردن نباشد امّا
آنچه گذشتن سال در آن معتبر نیست مثل گندم و جو و کشمش و خرما پس باید در
وقت تعلق وجوب بآن وقتی که دانه تمیز است قدرت بر تصرف در آن داشته
باشد که بهمین قدر زکوة در آنها واجب میشود و بدانکه فقر مانع وجوب زکوة نمیشود

نمیشود بلکه هرگاه فقیر بغیر از نصاب هیچ چیز دیگر نداشته باشد با وجود این بر او
واجب است که زکوة آنرا بدهد و بدانکه زکوة بر سفیه واجب است و بدانکه قرض داشتن
مانع وجوب زکوة نمیشود بلکه هرگاه کسی مالک نصاب شود و بغیر از نصاب هم چیز دیگر
نداشته باشد و قرض او هم بیشتر از نصاب باشد با وجود این واجب است بر او که زکوة
او را بدهد و بدانکه زکوة بر کافر نیز واجب است مثل سایر عبادتها ولکن صحیح نیست
از ایشان بجهة اینکه نیت قربت نمیکنند و نیت قربت شرط صحت است و این در کافر محقق نمی
شود و بسیاری از این مسائل در این مقام هست که همه را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

باب سوم در بیان چیزهائی است که زکوة بر آنها واجب میشود بدانکه زکوة
واجب میشود در نه چیز شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و خرما
و کشمش و در غیر اینها واجب نیست بنا بر مشهور و اقوی و در این باب چند مبحث است

مبحث اول در بیان زکوة گاو و گوسفند و شتر و در آن دو فصل است **فصل
اول** در شرطهای وجوب زکوة است و در آن چند شرط است شرط اول
حولان حول است یعنی سال باید که یک سال دور اینها بگذرد در ملک این شخص مالک تا زکوة
بر اینها واجب شود پس اگر یک سال نگذرد اگرچه یک ساعت کمتر باشد زکوة واجب
نخواهد بود و مراد از سال در باب زکوة گذشتن یازده ماه و داخل شدن در ماه
دوازدهم است بنا بر مشهور و اقوی پس همین که ماه دوازدهم داخل شد واجب میشود
بر مالک اینها که زکوة اینها را بدهد اگرچه ماه دوازدهم تمام نشده باشد بلکه اقوی
اینست که ماه دوازدهم از سال بعد حساب میشود و بدانکه بچههائیکه در میان سال از
مادران خود متولد میشوند از شتر یا گاو یا گوسفند اینها را از مادران خود شماره

نمیکنند بجهة دادن زکوة بلکه سال اینها جداگانه است هرگاه بحد نصاب
رسیده باشند و هرگاه بحد نصاب نرسیده باشند زکوة ندارد و هم چنین است
حکم گوسفندی یا شتری یا گاوی که در میان سال بخرد و داخل گوسفند یا شتر
یا گاو خود کند که در این صورت هرگاه آنچه را که تازه خریده است بحد نصاب نرسیده
است زکوة ندارد و اگر بحد نصاب رسیده است سال آن از وقتی است که اینها را خریده
است و در این مقام چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

شرط دویم آنست که اینها سائمه باشند یعنی در علف صحرا بچرند و معلوفه
نباشند یعنی علف و کاه مالک را نخورند و معلوفه بودن حاصل میشود باینکه علفی
که مال مالک است با اینها بدهند خواه دستی با اینها بدهند یا در زمین مالک که در آن
علف کشته است بچرند یا در علف باغ مالک بچرند یا در زمینیکه مال غیر باشد
و مالک علف آنرا خریده باشد در آنجا بچرند پس هرگاه معلوفه باشند زکوة در اینها
واجب نخواهد بود و شرط است در واجب بودن زکوة آنکه در تمام سال در چرا باشند
پس هرگاه در بین سال چریدن اینها قطع شود زکوة واجب نخواهد بود و هرگاه
در غالب سال یا نصف سال علف مالک را بخورند و در باقی آن بچرند در این صورت
اینها سائمه نخواهند بود و زکوة واجب نخواهد بود بدون خلاف بلکه خلاف کرده اند
مجتهدین بچند قول در اینکه هرگاه علف خوردن اینها در عرض سال کمتر از چریدن
اینها باشد اقرب آنست که در این صورت رجوع بعرف میشود اگر بعرف صدق سائمه
در تمام سال بر اینها بشود و بگویند همه سال میچرند در این صورت کفایت میکند و
زکوة واجب خواهد بود پس هرگاه در عرض سال اتفاق بیفتد که یک روز یا

باب دویم

۲۱۴

یا نه یا در تمام سال علف یا کاه بانها بدهد این ضرر ندارد و باز صد و نوزده فرع بر اینکه
سائمه اند خواهد بود و اگر در عرف نگویند اینها معلوفه اند زکوة واجب نخواهد
بود و ظاهر اینست که ابتدای سال بچه شتر و گاو و گوسفند از وقت زائیدن اینهاست
و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **شرط سیم**
اینست که شتر و گاو کارکن نباشند یعنی با اینها کار نکنند خواه زراعت باشد یا بار
کشیدن یا سواری یا آب کشیدن یا آسیا گردانی و غیر اینها پس هرگاه همه سال یا بعض آن کار
کن باشند زکوة واجب نخواهد بود اگرچه سائمه باشند و فرقی میانه اینکه شتر و
گاو ماده باشند یا نر نیست و باید که در تمام سال کارکن نباشند و این رجوع بعرف
میشود که در عرف نگویند در تمام سال کارکن نیستند هرگاه در عرض سال
یک کار جزئی از آنها بکشند انها را در عرف بسبب این کار جزئی کارکن نخواهند گفت
شرط چهارم نصاب است بدانکه از برای گاو دو نصاب است اول سی پس هرگاه
بسی رسید آن وقت زکوة واجب میشود و زکوة آن یک گوساله یکساله است که
یکسال تمام داشته باشد خواه نر باشد و خواه ماده دویم چهل است پس هرگاه
بچهل رسید زکوة آن یک گوساله ماده دوساله یا در سه است و هرگاه بشصت
برسد دو گوساله یکساله باید داد و هرگاه بنود برسد سه گوساله یکساله باید داد
و هرگاه بهشتاد برسد دو گوساله ماده دوساله یا در سه باید داد و هرگاه بیک
صد و بیست برسد اینجا اختیار دارد که چهار گوساله یکساله بدهد یا سه گوساله
ماده دوساله یا در سه بدهد و همچنین هرچه بالا رود نصابی از این دو امر
خواهد بود و هر نحو که متحقق شود باید اعتبار نمود و بدانکه از برای گوسفند

در زکوة است

۱۵۰

گوسفند پنج نصاب است اول چهل است پس هرگاه بچهل رسید زکوة آن واجب است
و آن یک گوسفند است دویم یکصد و بیست و یکست و در آن دو گوسفند است
سیم دویست و یکی است و در آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یکی است و در
آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد است و در آن نیز چهار گوسفند است که هر صد
یکی باید داد و بعد از آن هرچه بالا رود هر صد گوسفند یکی باید داد و بدانکه از برای
شتر دوازده نصاب است اول پنج است و در کمتر از آن زکوة نیست و هرگاه به پنج رسید
زکوة واجب است و در آن یک گوسفند است دویم ده است و هرگاه بده رسید دو
گوسفند باید داد سیم پانزده است و در آن سه گوسفند است چهارم بیست است و در
آن چهار گوسفند است پنجم بیست و پنج است و در آن پنج گوسفند است ششم بیست و
شش است و در آن یک شتر ماده یکساله که داخل در سال دویم شده باشد باید بدهد
که آنرا بنت مخاض میگویند هفتم سی و شش است و در آن یک شتر ماده که دو سال
داشته باشد و داخل در سال سیم شده باشد باید بدهد که آنرا بنت لبون میگویند
هشتم چهل و شش است و در آن یک شتر ماده سه ساله که داخل در سال چهارم شده
باشد باید بدهد که آنرا حقه بکسر حاء میگویند نهم شصت و یکی است و در آن
یک شتر ماده که داخل در سال پنج شده باشد باید بدهد که آنرا جذعه میگویند
بفتح جیم و ذال دهم هفتاد و شش است و در آن دو بنت لبون است یازدهم
نود و یک است و در آن دو حقه است دوازدهم یکصد و بیست و یک است تا
هرچه بالا رود و در این صورت پس در هر پنجاه یک حقه باید داد و در هر چهل
تا یک بنت لبون باید داد و در این باب اختیار دارد که هر کدام را میخواهد اختیار

فصل دویم

اختیار کند بنابر انچه جمعی قایل شده اند ولکن احوط بلکه اظهر انستکه در نصاب دوازده هم چهل را اختیار کند یعنی هر چهل تا یك بنت لبون بدهد و اگر زیاد تر شده جمع کند ما بین چهل و پنجاه باین طریق که دو بنت لبون بدهد بجهة هشتاد تا و یکحقه بدهد بجهة پنجاه تا و همچنین جمع کند میان چهل و پنجاه بطریقیکه گفتیم هرگاه بصد و چهل تا صد و هفتاد برسد پس در صد و چهل دو حقه و یك بنت لبون بدهد و در صد و هفتاد سه بنت لبون و یکحقه بدهد و هرگاه بصد و پنجاه برسد در این صورت پنجاه را اختیار کند و سه حقه بدهد و هرگاه بدویست تا چهار صد برسد در این صورت چون چهل و پنجاه هر دو را اعتبار میتوان کرد از این جهت مختار است که هر چهل تا یك بنت لبون بدهد یا هر پنجاه تا یك حقه بدهد و همچنین است حکم تا هر چه بالا رود

فصل دویم در بیان احکام زکوة گاو و شتر و گوسفند

است بدانکه انچه میان دو نصاب زیاد میشود در هر یك از شتر و گاو و گوسفند زکوتی ندارد پس همینکه بحد نصاب اول رسید زکوة انرا باید داد و انچه زیاد شود بعد از ان تا بنصاب دویم نرسیده است ان زیادتی زکوة ندارد و همینکه بنصاب دویم رسید زکوة نصاب دویم را باید داد و بعد از ان انچه زیاد شود ان زیادتی تا بنصاب سیم نرسیده است زکوة ندارد و همچنین و بدانکه مشهور و اظهر انستکه گوسفندی که باید داده شود در زکوة خواه در زکوة شتر باشد یا در زکوة گوسفند اقل ان جذع است بفتح جیم و ذال از میش و ثنی است از بز و در تفسیر جذع و ثنی اختلاف بسیار است احوط انستکه اگر میش میدهد داخل در سال دویم شده باشد و اگر بز میدهد داخل در سال سیم شده باشد و اگر

میدهد داخل در سال سیم شده باشد و اقرب انستکه اختیار با مالك است از هر یك از میش و بز که میخواهد بدهد یا بگیان گوسفند برا که میدهد معیوب نباشد و مریض نباشد و پیر نباشد و بدانکه میش و بز از یك جنس است و همچنین گاو و گاومیش از یك جنس است و احوط انستکه گوسفندان خانگی که از برای خوردن گوشت آنها مهیا شده اند و همچنین توچ و تکه که بجهة تخم است داخل در نصاب حساب میشود و زکوة انها را باید داد و بسیاری از مسائل در این مقام هست که هیچ را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم

مبحث دویم در بیان زکوة طلا و نقره است و در ان دو فصل است

فصل اول در بیان شرایط انست و در آن چند چیز است

اول نصاب است پس بدانکه از برای طلا دو نصاب است نصاب اول آن بیست دینار است که بیست مثقال شرعی باشد بیست مثقال شرعی پانزده مثقال صیرفی است که هر دیناری هیجده نخود صیرفی است و نصاب دویم ان چهار دینار است پس مادامی که به بیست دینار نرسد اگر چه یك نخود کم باشد زکوة آن واجب نخواهد بود و همینکه به بیست دینار رسید زکوة ان چهل یك است که نصف دینار است و بعد از آن تا بچهار دینار نرسد زکوة ندارد و زکوة چهار دینار نیز چهل یك است و همچنین هر چه بالا برود هر چهار دینار و نیم یك دینار است که چهل یك باشد باید داد و در کمتر از چهار دینار چیزی نیست پس مثلا هرگاه سی دینار باشد بیست و هشت دینار ان زکوة دارد که چهل یك انرا باید داد و دو دینار دیگر زکوة ندارد و اگر سی و دو دینار برسد ان وقت زکوة همه را چهل یك باید بدهد و بدانکه از برای زکوة نقره نیز دو نصاب است نصاب اول ان دویست درهم است

درهم است که یک صد و چهل مثقال شرعی باشد یک صد و چهل مثقال شرعی یک صد و پنج مثقال صیرفی است پس بدانکه تا بدویست درهم نرسد اگرچه یک نخود از آن کمتر باشد زکوة ان واجب نخواهد بود و همین که بدویست درهم رسید پنج درهم زکوة آنست که چهل یک باشد نصاب دوّم آن چهل درهم است که بعد از دویست درهم تا بچهل درهم نرسد زکوة ان کمتر از چهل درهم واجب نیست و چهل درهم بیست و هشت مثقال شرعی است و بیست و هشت مثقال شرعی بیست و یک مثقال صیرفی است و زکوة چهل درهم یک درهم است و همچنین هر قدر زیاد شود هر چهل درهم یک درهم باید داد و در کمتر از چهل درهم چیزی نیست بتفصیلی که در طلا گفتیم و مراد برسیدن طلا به بیست دینار و نقره بدویست درهم رسیدن وزن آنها است شرط نیست اینکه اسم آنها دینار و درهم باشد یا این علت خاص باشد بلکه هر اسمی که داشته باشند مثل اشرفی یا باجاقلو یا امپیریال یا پنج هزاری یا قران یا پناباد همین که باین وزن رسیده سکه معامله داشته باشند زکوة آنها واجب است **شرط دوّم** آنکه طلا و نقره سکه معامله داشته باشند خواه نقش و سکه آنها بحرف و کلمه باشد یا بصورت و غیر آن باشد پس طلا و نقره بی سکه زکوة ندارد اگرچه متعارف شود که بی سکه با آنها داد و ستد نمایند مثل شمش طلا و نقره که آنها زکوة ندارد و هرگاه سکه طلا و نقره سکه زمان سابق بوده باشد که در این زمان مثلا معامله با این ترک شده باشد پس در آن خلاف است ظاهر آنست که زکوة آن را باید داد و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ام **شرط سیّم** گذشتن سال است برآنها تا سال برآنها نگذرد زکوة واجب نخواهد بود و مراد بسال را پیش گفتیم فصل

فصل دوّم در احکام زکوة طلا و نقره است بدانکه هرگاه طلا یا نقره مخلوط بمس یا قلع یا برنج یا چیز دیگر بوده باشند باید ملاحظه نمود اگر طلا یا نقره خالص آن بحد نصاب رسیده است زکوة آن بحد نصاب رسیده است واجب خواهد بود و اگر خالص آن بحد نصاب نرسیده باشد واجب نخواهد بود و هرگاه طلا و نقره مخلوط بهم باشد خالص هر یک را جدا جدا اعتبار میکنند اگر بحد نصاب رسیده باشد زکوة واجب خواهد بود بدانکه واجب نیست زکوة زیورهائی که زنان از طلا و نقره میسازند مثل دستبند و گوشواره و خلخال و مانند آنها و همچنین واجب نیست زکوة ظروفی که از طلا و نقره میسازند اگرچه حرام است چنانچه تفصیل آن در کتاب طهارة گفته شد و هرگاه در بین سال طلا و نقره مسکوک را بقصد فرار از زکوة شمش کنند اقوی آنست که زکوة آن واجب نیست ولی خود را از فضیلت و ثواب بزرگی محروم خواهد کرد و بعضی در این صورت زکوة آن را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و بدانکه مستحب است زکوة زیور زنان و لکن زکوة آنها عاریه دادن آنها است بزن مؤمنه که طلب عاریه کند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ام **مبحث سیّم** در بیان زکوة گندم و جو و خرما و کشمش است و در آن دو فصل است **فصل اوّل** در بیان شرایط وجوب زکوة است بر آنها و آن دو شرط است شرط اوّل رسیدن هر یک از آنها بحد نصاب است و این چهار چیز در نصاب یکی میباشند و نصاب هر یک از آنها سیصد صاع است و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و مجموع سیصد صاع بمن تبریزی که در این زمان متعارف است که ششصد و چهل مثقال صیرفی است دویست و هشتاد و هشت من

فصل دویم

هشت من تبریزی است بچهل و پنج مثقال کم و بمن شاهی که دو مقابل تبریزی است یك صد و چهل و چهار من است بچهل و پنج مثقال کم و بدانکه همین که بحد نصاب رسید زکوة واجب است و اکر کمتر از نصاب باشد اکرچه قدر کمی بوده باشد زکوة واجب نیست و بدانکه در زاید بر نصاب اندازه نیست بلکه همین که از نصاب زیاد شد اکرچه بسیار کم باشد زکوة ان واجب است و معتبر در رسیدن بحد نصاب وقتی است که خرما و انکور و کندم و جو خشك شده باشد پس انوقت باید بمقدار نصاب بوده باشد نه وقتیکه تر میباشند شرط دویم انکه ان غله یا خرما یا کشمش پیش از وقت تعلق وجوب زکوة بان یعنی پیش از انکه در عرف او را کندم یا جو یا خرما یا کشمش بکویند در ملك او در امده باشد خواه مالك شدن او از خریدن باشد یا کسی باو بخشیده باشد و بنابر ملکیت او هم باقی باشد تا وقت تعلق وجوب زکوة بران که در این صورت زکوة براو واجب است اکرچه بعد از ان بدیکری منتقل نماید و هرکاه بعد از تعلق وجوب زکوة در ملك او درآید پس زکوة ان براو واجب نیست بلکه بر مالك اول واجب است **فصل دویم** در بیان احکام زکوة غلات است هرکاه این چهار چیز از رودخانه یا از قنات یا از چشمه آب داده شود یا از رشح آب خورند مثل این که در کنار نهری باشد زکوة ان ده یك واجب است که داده شود و همچنین هرکاه از باران بتنهائی آب داده شود که از ان دیمی میکویند باز زکوة ان ده یك واجب است که داده شود و هرکاه بچرخ و دلو یا شتر یا کاو آب بکشند در این صورت زکوة ان بیست یك واجب است که بدهند که ده نیم باشد و بدانکه وقت وجوب بیرون کردن زکوة وقتی است که کندم و جو صاف شده باشد و خرما و مویز خشك شده باشد و بدانکه اخرا

در بیان زکوة است

اخراجاتی که از برای زراعت میشود مثل تخم واجرت زمین شکافتن و آب یاری و پاسبانی و اجرت درو کردن و مانند اینها بنابر مشهور و اظهر بیرون میکنند از غله و آن وقت باقی مانده اکر بحد نصاب رسیده است زکوة از امید هند و تقیه نیز که بجهت زراعت باشد داخل در خرج زراعت است و تقیه قنات ظاهر انستکه داخل در خرج زراعت نیست بلکه از جهت حفظ قنات است و همچنین هرکاه نوکری کنند مکر در صورتیکه از جهت حفظ زراعت بوده باشد و اظهر انستکه انچه پادشاهی که بر در از نقد و غله که از اموال ایشان میکویند خواه پادشاه عادل باشد یا نباشد سنی باشد یا شیعه باشد و خواه زمینیکه زرع شده است از اراضی که مفتوح العنوة باشد یا نباشد اینهم از جمله داخل اخراجات زراعت است و باید صنع نمود بلی احوط انستکه اول ملاحظه کنند که غله بحد نصاب رسیده است یا نرسیده است اکر رسیده است مال دیوان را از ان وضع کنند بعد انچه باقی میماند زکوة آنرا بدهند اکرچه باقی مانده کمتر از نصاب باشد هرکاه کسی در دو ولایت یا زیاده زراعت داشته باشد یا بجای دیکر داشته باشد که زکوة بان تعلق میکیرد در این صورت اعتبار نصاب در همه بر روی هم میشود پس اکر هر یك از انها که در دو ولایت جدا کانه است بحد نصاب نرسیده است لکن همه بر روی هم بحد نصاب یا زیاده رسیده است زکوة ان واجب خواهد بود و هرکاه کسیکه زراعت کرده باشد فوت شود بعد از زمان تعلق وجوب زکوة بان زرع در این صورت واجب است که زکوة را از همان زراعت بدهند هرکاه بحد نصاب رسیده باشد و هرکاه فوت شود پیش از زمان تعلق وجوب و منتقل شود ان زراعت بسوی وارث در این صورت اکر حصه هیچ کدام بحد نصاب نرسد

فصل دویم

رسیده باشد زکوة واجب نخواهد بود و اگر حصه بعضی از ایشان بحد نصاب رسید
باشد زکوة در آن حصه بتنهائی واجب خواهد بود و هرگاه حصه هیچکدام پیش از قسمت
کردن بحد نصاب رسیده باشد و لکن زرع مختص یکی از آنها بشود و بحد نصاب هم
رسیده باشد در این صورت اگر پیش از زمان تعلق وجوب قسمت کرده باشند زکوة
بر او واجب خواهد بود و اگر بعد از زمان تعلق وجوب قسمت کرده باشند زکوة بر
او واجب نخواهد بود و هرگاه کسیکه زراعت کرده باشد قرض داشته باشد
فوت شود بعد از زمان تعلق وجوب زکوة بان زرع در این صورت واجب است
بیرون کردن زکوة از اصل مال خواه همه ترکه او بقدر قرض او باشد یا نباشد
و تفصیل این مسئله را با مسئله اینکه پیش از زمان تعلق وجوب فوت شود و قرض
داشته باشد در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و شکی نیست در واجب بودن زکوة در زراعت
و مساقات در حصه مالک و در وجوب زکوة در حصه عامل خلاف است مشهور و اقوی
آنست که زکوة در حصه او هم نیز واجب است و بدانکه جایز است در غلات و طلا و نقره
اینکه عوض عین زکوة آنها قیمت بدهند بدون خلاف و همچنین جایز است و کفایت میکند
دادن قیمت عین زکوة در گاو و گوسفند و شتر بنا بر مشهور و اقوی ولی احوط آنست
که در گاو و گوسفند و شتر همان جنس زکوة را بدهند و افضل آنستکه در همه اینها
زکوة را بدهند و در جواز دادن قیمت فرقی نیست میانه آنکه طلا و نقره عوض عین
زکوة قیمت آن بدهند یا جنسی دیگر از قبیل قماش و غیر آن بدهند و بدانکه معتبر
در قیمت قیمت وقت بیرون کردن زکوة است که هر قیمتی که در آن وقت هست
آنرا باید داد و بسیاری از مسائل در این مقام هست که همه را در سفینة النجاة ذکر

در زکوة است

ذکر نموده ایم و بدانکه چیزهائی که زکوة در آنها مستحب است همه را در سفینة النجاة
ذکر نموده ایم **باب سیم** در بیان مستحقین زکوة و مسائل احکام آنست و در آن
چند فصل است **فصل اول** در بیان اشخاص مستحقین است که زکوة را بآنها باید
داد و آنها هشت طایفه اند اول و دویم فقرا و مساکین اند و اظهر آنستکه مسکین بد
حال تر و پریشان تر است از فقیر و مسکین آن محتاجی است که سؤال میکند
و فقیر آن شخصی است که سؤال نمیکند و فقیر و مسکین بنا بر اقوی کسانی هستند که آن محتاج ایشان
که اخراجات یک ساله خود و عیال واجب النفقه خود را نداشته باشند و غنی که زکوة
نمیتوان باو داد کسی است که اخراجات یکساله خود و عیال واجب النفقه خود را
داشته باشد و هرگاه کسی ملکی داشته باشد که منفعت آن وفا بخرج او نکند
در این صورت زکوة باو میتوان داد و واجب نیست بر او که ملک خود را بفروشد
و خرج کند و همچنین هرگاه کسی سرمایه داشته باشد که بآن معامله کند
از نفع آن گذران او نشود میتوان زکوة باو داد و واجب نیست بر او که آن سرمایه
را خرج کند بلی هرگاه بآن سرمایه معامله نکند و از نقد آن گذران سال او
هم بقدر باشد که گذران سال او بشود در این صورت بلکه احوط و اقرب آنست
که زکوة باو نمیتوان داد و هرگاه شخصی کسبی یا صنعتی داشته باشد که گذران
سال خود و عیال واجب النفقه خود را بآن میتواند بکند او مثل غنی است
و زکوة باو نمیتوان داد ولی شرط آنست که آن کسب یا صنعت لایق بحال او باشد
و نیز او هرگاه مشغول شدن آن کسب عسر و مشقتی برای او لازم نیاید بجهة پیری یا نا
خوش بودن یا ضعف داشتن یا مانند اینها و هرگاه صاحب کسب یا صنعت محتاج

باب سیم

محتاج باشد بتحصیل مسائل دینیه و جمع نتواند بکند میان کسب و تحصیل در این
صورت جایز است برای او که زکوة بگیرد و تحصیل مسائل بکند و همچنین جایز است
گرفتن زکوة در تحصیل علمی که واجب کفائی باشد مثل اجتهاد و تحصیل مقدمات
ان پس طلبه علوم دینیه جایز است که زکوة بگیرند و مشغول تحصیل شوند اگرچه
قدرت بر کسب داشته باشند و هرگاه کسب او وفا بخرج سال او و عیال او نکند باقی
خرج او را از زکوة باو میتوان داد بلکه بنابر اظهر زیادتر هم باو میتوان داد بقدری
که غنی شود و هرگاه کسی خانه داشته باشد که در ان سکنی نموده باشد یا غلام
و کنیزی داشته باشد که لایق او این باشد که خادم داشته باشد یا بجهت مرض یا
ضعف محتاج باینها باشد یا کتب علمیه داشته باشد که محتاج باینها باشد یا ثیاب
تجمل داشته باشد یعنی جامهائی که بیرون بجهت حفظ آبرو میپوشد یا اسب قاطر
داشته که لایق او این باشد که سوار شود یا بجهت ضعف محتاج باینها باشد یا ظروف
و فروش و سایر اسباب خانه که محتاج باینها است بقدری که لایق بحال خود داشته باشد
اینها هیچیک مانع از گرفتن زکوة نمیشود و او را امر نمیکنند که اینها را بفروشد
و خرج کند بلکه هرگاه موجود نداشته باشد و محتاج باینها باشد و تنخواهی داشته
باشد که اینها را بخرد او را امر نمیتوان کرد که ان تنخواه را خرج کند و زکوة نگیرد
بلکه جایز است که از ان تنخواه اینها را بخرد و زکوة بگیرد برای خرج خود و عیال
خود و همچنین هرگاه تنخواهی داشته باشد که محتاج باشد بزن خواستن جایز است
که ان تنخواه را زن بگیرد و برای اخراجات خود زکوة بگیرد و در اینجا چند
مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم سیم ادای دین است

۲ باشد

در مستحقین زکوة است

پس کسیکه قرض داشته باشد عوض انرا از زکوة میتوان داد بشرط انکه ان قرض
را صرف معصیت نکرده باشد و تفصیل این مسئله را در سفینة النجاة ذکر نموده
ایم چهارم در راه خدا است و مشهور و اظهر انستکه مراد از ان صرف کردن زکوة
است در هر مصرفی که وسیله خیر و ثوابی و مصلحت مسلمین باشد مثل اعانت کسانی
که بجهاد میروند و اعانت حجاج و زوار و ساختن مسجد و مدرسه و پل و کاروانسرا
در بین راهها بجهت منزل کردن مسافرین و تعمیر هر یک از اینها و زن دادن
کسانی که زن ندارند هرگاه خودشان قدرت نداشته باشند بر زن گرفتن و
خریدن کتب علمیه و وقف کردن انها و بیرون آوردن قنات و وقف کردن
ان بر مسلمین و مانند اینها و تفصیل این مسئله را نیز در سفینة النجاة ذکر نموده ایم
پنجم ابن سبیل است و مراد از ان کسی است که در بلد خود غنی باشد و در سفر
فقیر باشد و خرجی او تمام شده باشد که در این صورت زکوة باو میتوان داد بشرط
اینکه سفر او سفر معصیت نباشد و قرض کردن هم در سفر از برای او ممکن نباشد
و نیز فروختن ملکی یا چیزی دیگر که در بلد خود دارد از برای او ممکن نباشد بنابر مشهور
و اقوی و این قدر زکوة با ابن سبیل باید داد که بولایت خود برسد یا بجائی
دیگر که در اینجا مالی دارد و تفصیل این مسئله را نیز در سفینة النجاة ذکر نموده ایم
ششم طایفه دیگر را که از جمله هشت طایفه میباشند که زکوة را باینها میتوان داد
در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و واجب نیست قسمت کردن زکوة میان این هشت
طایفه بلکه همه زکوة را بیک طایفه از اینها مثل فقرا میتوان داد فصل دوم
در بیان اوصاف مستحقین است و اینها چند چیز است اول ایمان است و مراد با یمان

بایمان در اینجا معنی خاص است که آن شیعهٔ اثنی عشری بوده باشد که باید زکوة را بفقیری داد که شیعهٔ اثنی عشری پس جایز نیست دادن زکوة بغیر شیعهٔ اثنا عشری و این شرط در بعضی از هشت طایفه که زکوة بایشان میتوان داد شرط نشده است چنانکه در سفینة النجاة ذکر نموده ایم و جایز است دادن زکوة باطفال شیعیان اثنا عشریه که فقیر باشند خواه پدر ایشان زنده باشند یا مرده و خواه پدر ایشان فاسق باشد یا نباشد و جایز نیست دادن زکوة باطفال مخالفین و کفار و طریق دادن زکوة باطفال آنست که صاحب زکوة آنرا باطفال بخوراند یا رخت برای ایشان و جنس با ایشان بپوشاند یا بولی ایشان که پدر یا جد پدری یا وصی شرعی یا حاکم شرع بوده باشد بدهد که صرف ایشان نماید و اگر ولی نباشد بشخص عادلی بدهد که صرف ایشان نماید و اگر عادل ممکن نشود جایز است که بدهد بکسی که اطمینان باو باشد که صرف طفل میکند مثل مادر او یا کسی دیگر اگرچه فاسق باشد بلکه جایز است که بخود طفل بدهد هرگاه بداند که طفل بمصرف خود میرساند چیزی بخرد ولی بمصرف او میرساند و در اینجا چند مسئله دیگر هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم دوم عدالت است که جمع کثیری آنرا اعتبار کرده اند و گفته اند که زکوة را بفقیر عادل باید داد و جمعی از علما و اکثر متاخرین شرط نکرده اند عدالت را و این قول اظهر است لکن احوط آنست که بفقیری بدهند که از گناهان کبیره خصوص شرب خمر دوری نماید و احوط از همه آنست که بفقیری بدهند که عادل باشد و بدانکه بعضی اوقات میتوان حیله کرد بجهت رعایت احتیاط باین طریق که در وقتیکه فقیر مضطری باشد که عادل نباشد زکوة را بفقیر عادل سخی طبعی بدهد و با و التماس کند که او باین فقیر از روی رضا

و رضای قلبی ببخشد و آن فقیر عادل هم بعد از آنکه آن زکوة را مال خود دانست و تصرف کرد از روی رضای قلبی باو ببخشد و دو باب از زکوة باو جهی دیگر بآن فقیر عادل بدهند تا رفع احتیاج آن هم بشود و بعضی مسائل دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم سیم آنکه گیرندهٔ زکوة واجب النفقهٔ دهنده زکوة نباشد پس واجب نیست از برای صاحب زکوة که زکوة خود را بکسانیکه واجب النفقهٔ او هستند بدهد مثل پدر و مادر و جد و جده و اولاد و بنین و غلام و کنیز و زن دائمی و جایز است دادن زکوة بخویشانی که واجب النفقهٔ او نیستند مثل برادر و عم و خال و غیر اینها بلکه دادن باین‌ها هرگاه فقیر باشند افضل است و هرگاه صاحب زکوة کسانی که واجب النفقهٔ او نیستند ایشانرا عیال خود کرده باشد میتواند که ایشان خرج ایشان می کند از خوراکی و پوشاکی بعوض زکوة حساب کند و در این جا چند مسائل باقی هست که همه را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم چهارم آنکه گیرندهٔ زکوة سید نباشد هرگاه دهندهٔ زکوة غیر سید باشد پس غیر سید زکوة خود را بسید جایز نیست که بدهد ولی هرگاه دهندهٔ زکوة سید باشد جایز است که زکوة خود را بسید و غیر سید بدهد و هرگاه سیدی باشد که خمس باو نرسد که کفایت اخراجات او را بکند یا آنکه خمس بهم نرسد در این صورت جایز است که زکوة بگیرد و احوط آنست که بقدر ضرورت بگیرد و زیاده نگیرد و حیله که سابق گفتیم در اینجا نیز میتوان کرد بجهت سید بفقیر سخی الطبعی بدهد که از زکوة آن بهمیده شود که از روی رضای قلبی ببخشد و او بآن سید

سیّد فقیر ببخشد و بعد از آن از برای خود زکوة بگیرد بتفصیلی که گفته شد
و بدانکه صدقهٔ مستحبّی خواه زکوة مستحبّی باشد مثل زکوة برنج و عدس و
نخود و مانند اینها یا صدقهٔ مستحبّی دیگر باشد پس اینها از برای سیّد حلال
است اگرچه صاحب صدقه غیر سیّد باشد بدون خلاف بلی در صدقهٔ واجبه
غیر از زکوة واجبه مثل نذر و کفّاره و مانند اینها خلافست اظهر اینست که
حلالست از برای سیّد ولکن احوط اینست که سیّد از اینها نگیرد مگر در
صورت ضرورت که در این صورت بقدر ضرورت بگیرد و بدانکه حکمی که
از برای سیّد گفتیم مختصّ بسیّدی است که پدرش سیّد باشد و کسیکه
مادرش تنها سیّده باشد که او را شریف میگویند این حکم از برای او نیست
و چند مسئلهٔ دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم

فصل سیم

در بیان احکام زکوة است بدانکه افضل بلکه احوط آن
است که بهر فقیری کمتر از آنچه در نصاب اوّل واجب میشود ندهند ولکن از
برای زیادتی اندازه نیست بلکه جایز است که آنقدر زکوة بفقیر بدهند که
غنی شود و زیاد شود بر غنای او هرگاه یکدفعه باو بدهند پس هرگاه بدفعات
باو بدهند همین که بقدر کفایت یکسالهٔ خرج اخراجات او و عیالش را
بکنند دیگر زیادتر جایز نیست باو بدهند و بدانکه کسی که هرگاه ادّعای فقر کند پس اگر
دهندهٔ زکوة بداند که راست میگوید جایز است که زکوة باو بدهد و اگر
میداند که دروغ میگوید جایز نیست که زکوة باو بدهد و اگر هیچ یک از راستی
و دروغ او را نداند پس در این صورت اگر نداشته باشد که این شخص در اوّل

در اوّل مالی داشته است باز جایز است که زکوة باو بدهد و اگر بداند که در اوّل مال
داشته است لکن ادّعا کند که آن مال تلف شده است در این صورت مشهور آنست که
قول او در تلف شدن آن مال مسموع است میتوان زکوة باو داد و بعضی گفته
اند که قول او در تلف شدن قبول نمیشود مگر بشهادت دو نفر عادل یا علامات
و قراینی که افادهٔ علم بکند و بعضی گفته اند که او را قسم باید داد بر تلف شدن مال
و احوط آنست که از حال او تفحّص نمایند هرگاه ظنّ غالب بر راستی گفتن او بهم رسید
جایز است که زکوة باو بدهند و احوط از آن است که با وجود تحصیل ظنّ او را
قسم نیز بدهند بر تلف شدن مال و اگر شاهد داشته باشد که ثابت نماید که
مال او تلف شد آن هم موافق احتیاط است و بدانکه واجب نیست از برای دهندهٔ
زکوة که بفقیر بگوید که آنچه میدهد زکوة است بلکه مستحبّ هم نیست خصوص
هرگاه باعث اذیّت فقیر شود بلکه در این صورت نگفتن مستحبّ است و هرگاه دهندهٔ
زکوة از کسی طلبی داشته باشد که فقیر باشد جایز است که آن طلبی که دارد از آن
شخص او را بعوض زکوة حساب کند و ذمّهٔ آن شخص را بری کند و فرقی نیست
میان آنکه آن مدیون زنده باشد یا مرده باشد و مستحبّ است از برای دهندهٔ زکوة
که خویشان خود را ترجیح بدهد هرگاه فقیر باشند بر سایر فقراء و نیز مستحبّ است
که صاحبان عقل و فضل را زیادتر از سایر فقرا بدهند نیز مستحبّ است که ترجیح
بدهد فقیری که سؤال نمیکند بر فقیری که سؤال میکند و نیز مستحبّ است که بقدری
زکوة بفقیر بدهد که غنی شود و بدانکه جایز است که صاحب زکوة خودش زکوة را
بفقرا بدهد بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته اند که در زمان غیبت امام واجب است

افادهٔ علم

واجب است که زکوة را بمجتهد عادل بدهند که او بفقرا برساند و آن ضعیف است
لکن افضل و احوط آنستکه بمجتهد عادل بدهند که او بمستحقین برساند و هرگاه
زکوة را بمجتهد بدهند و پیش از آنکه مجتهد بمستحق برساند زکوة تلف شود ذمهٔ
مالک از زکوة بری خواهد بود و دوباره واجب نیست براو که بدهد و مسائل بسیار در
این مقام هست که همه را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **فصل چهارم**
در بیان وقت بیرون کردن زکوة و دادن آن بمستحق است بدانکه وقت وجوب بیرون
کردن زکوة در چیزی که معتبر است کذشتن سال بر آن چنانچه پیش کفته شد
وقت واجب شدن زکوة است و در گندم و جو وقت صاف کردن است و در خرما
و کشمش وقت خشک شدن است باین معنی که در این وقت صحیح است بیرون کردن
زکوة و اما وجوب فوری پس تا بند دران سه قول است اقرب آنستکه بیرون کردن و جدا
کردن زکوة واجب فوری نیست در این وقت لکن دادن آن واجب فوری نیست بلکه تاخیر
آن جایز است لیکن نباید اهمال در دادن بدون عذر مثل انتظار فقیر یا قدرت نداشتن
بر صرف کردن در آن یا مانند اینها نکند و بدانکه در بیرون کردن زکوة و دادن
آن بفقیر یا بمجتهد نیت واجب است و در نیت کذراندن بدل واجب نیست بلکه داعی
کفایت میکند بنا بر اقوی بتفصیلی که در مبحث وضو و غسل گفته شد و واجب است
مشتمل بودن نیت بر قربت و معین کردن زکوة که زکوة واجب است یا مستحب است
و زکوة مال است یا زکوة فطره است هرگاه اینها همه بر ذمه او بوده باشد و از خارج
هم معین نباشد بدانکه هرگاه کسی زکوة بر ذمه او باشد پیش از آنکه آثار مرگ بر او ظاهر
شود مستحب است از برای او که وصیت کند که فلان قدر زکوة بر ذمه من است بدهید و بعد

و بعد از ظاهر شدن آثار مرگ واجب است بر او که وصیت کند و احوط آنستکه زکوة
را از مال خود جدا کند و در اینجا مسائل بسیار هست که همه را در سفینة النجاة ذکر
کرده ایم تمام شد کتاب زکوة مال و زکوة فطره بعد از این کتاب خمس ذکر نموده میشود
کتاب خمس و آن واجب است باتفاق همه علما و در آن چند باب است **باب اول**
در بیان چیزهائی است که خمس در آنها واجب است و آن هفت چیز است اول غنایم دار
الحرب است یعنی چیزی را که مسلمانان در جنگ از کفاری که تابع اسلام نیستند
گرفته باشند خواه در خانه اینها باشد که از اینها گرفته باشند یا در غیر خانه اینها
مادامی که چیزی را که از اینها میگیرند غصب نکرده باشند از مسلمانی یا کسی که در امان
مسلمانان باشد فرقی نیست بنا بر اظهر در وجوب خمس میان آنکه چیزی را که از کفار
میگیرند منقول باشد مثل امتعه از نقد و جنس و اسب و اسلحه و اسیر از غلام و کنیز
یا غیر منقول باشد مثل زمین و عمارات و درختها و در اینجا چند مسئله دیگر هست
که در سفینة النجاة ذکر کرده ایم دویم معادن است که خمس در اینها واجب است باتفاق
علما و معدن چیزی را گویند که بیرون آورند از زمین از چیزی که خدا تعالی در آن خلق کرده است
مثل طلا و نقره و برنج و یاقوت و زبرجد و الماس و زمرد و فیروزج و لعل و عقیق
و مس و آهن و سرب و قلع و بلور و زاج و زرنیخ و نمک و سنگ سرمه و قیر و نفط و
کبریت و سنگ مرمر و زیبق و مانند اینها و مثل سنگ گچ و سنگ آهک و سنگ
اسیا و گل ارمنی و گل سرشور جمعی توقف کرده اند که آیا اینها داخل در معدن میباشند
یا نه بجهت آنکه اینها مثل زمین نیستند جمعی قطع کرده اند بدخول اینها در معدن
و احوط ملحق کردن اینها است بمعدن اگرچه اظهر جایز بودن حکم معدن نیست بر اینها

برا اینها لکن واجب است خمس در اینها از بابت منافع مکاسب و غنیمت و فایده و ظاهر

انست که رشته کیاها مثل عود و چوب چینی و مانند اینها داخل در معدن نیست

ششم کنز است یعنی واجب است خمس در کنجی که بیابند باتفاق علما و ان عبارتست از

مالی که ذخیره کرده باشند در زیر زمین از جهت ذخیره کردن نه بجهت مجرد محافظت و

جمعی گفته اند که فرقی نیست در وجوب خمس میانه اقسام کنج از طلا و نقره و مس و برنج

و غیر اینها و اکثر گفته اند که وجوب خمس مختص است بان کنجی که طلا یا نقره

باشد و این قول در نظر حقیر اظهر است پس بدانکه هرگاه کنجی یافت شود در بلاد

کفار یعنی در بلادی که در تصرف کفار است و نیست از برای اهل اسلام تسلطی بر اینها

نیست در این صورت باید ان کسیکه انرا پیدا کرده است خمس انرا بدهد و باقی مال

خود او است خواه ان کنج سکه اسلام را داشته باشد که اسم شریف حضرت رسول

یا یکی از ائمه علیهم السلام یا یکی از سلاطین اسلام باشد یا انکه سکه اسلام را

نداشته باشد خواه در زمین اباد پیدا کرده باشد یا در زمین خرابه و هرگاه

در بلاد اسلام پیدا کرده باشد یعنی در بلادی که در تصرف پادشاه اسلام است

پس در این صورت اگر در زمینیکه صاحب ندارد انرا پیدا کرده است مثل زمین

خرابه پس در این صورت اظهر انستکه خمس انرا باید بدهد و باقی مال خود او است خواه

سکه اسلام را داشته باشد یا نه و اگر در زمینی پیدا کرده باشد که صاحب

داشته باشد و صاحبش هم معلوم باشد پس در این صورت اگر صاحب آن زمین

خود انشخص است پس در این صورت اگر این شخص این زمین را بسبب احیا مالک شده

است که خرابه بوده است انرا اباد کرده است پس در این صورت باید خمس آنرا او باقی مال خود

خود او است و اگر بارث بان رسیده باشد و وارثش هم منحصر بخود او باشد

در این صورت مال خود او است و اگر وارث متعدد باشد باید قسمت نمایند بر آنها

خمسی نیست و اگر همه ورثه علم داشته باشند که این مال مورث ایشان نیست پس باید

رجوع کنند بصاحبی که پیش از مورث ایشان بوده است پس باو بگویند پس اگر او بگوید

که مال من نیست و صفات او را بگوید باو بدهند و بر مالک خمسی واجب نیست و اگر

آنهم بگوید مال من نیست پس در این صورت جمعی گفته اند که بصاحب سابق بر این صاحب

بگویند و هم چنین و هرگاه همه بگویند مال ما نیست پس در این صورت باید انکسیکه

انرا پیدا کرده خمس آنرا بدهد و باقی مال خود او است و اگر این زمین را از دیگری خریده

باشد پس بر او واجب است که بصاحب زمین بگوید اگر او بگوید که مال من نیست و اوصاف

انرا بگوید باید باو بدهد و بر مالک خمس نیست و اگر صاحب زمین بگوید مال من نیست

پس جمعی از علما گفته اند که بصاحب پیش از این صاحب بگویند و هم چنین هرگاه همه

بگویند مال ما نیست پس در این صورت انشخصی که انرا پیدا کرده خمس انرا باید بدهد

و باقی مال خود او است و اگر چنانچه صاحب این زمین خود انشخصی که کنج را پیدا کرده

نباشد بلکه زمین مال دیگری باشد در این صورت مشهور و اظهر انستکه حکم ان

مثل صورتیست که زمین را از دیگری خریده باشد چنانچه گفته شد و مسائل دیگر

در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم چهارم هر چیز یکه بیرون میاورند

از دریا بغوص مثل مروارید و مرجان پس خمس در ان واجب است باجماع علما و مراد

بغوص انستکه فرو روند در دریا و از برای چیزی بیرون اورند و در نیست

که ملحق باین باشد هر چیزیرا که از آب بیرون اورند مثل عنبر و مانند ان و لکن چیزی

چیزی را که از روی آب میگیرند یا از کنار دریا بر دارند داخل غوص نیست بنا بر
اظهر اگر چه از چیزهائی باشد که بغوص بیرون می آورند مثل مروارید پس خمس آن
از جهت اینکه غوص است واجب نیست بلی خمس آن از جهت اینکه منافع مکاسب است واجب
است که بعد از وضع اخراجات سال باید داد و هر گاه ماهی یا حیوان دیگر بطریق
غوص از دریا بیرون آورند پس اظهر اینست که حکم غوص را دارد و خمس آن واجب
است و لکن ظاهر اینست که نصاب در حیوانی که بغوص بیرون آورند معتبر نیست
بلکه اگر قیمت آن کمتر از نصاب هم باشد خمس آن واجبست و هر گاه عنبر را از دریا
بیرون آورند خمس آن واجب است لکن در اینکه نصاب در آن معتبر است یا نه و اگر
معتبر باشد مقدار نصاب آن چه قدر است چند قول است اظهر اینست که نصاب در آن معتبر
نیست بلکه هر قدر که باشد خمس آن واجب است و هر گاه کشتی بشکند و اسباب آن یا
بریزد یا از کشتی چیزی بدریا بیفتد و فرو رود و آن مال را کسی دیگر غیر از صاحبش بغوص
از دریا بیرون آورد در این صورت هر گاه صاحبش اعراض از آن مال کرده باشد آن
مال از کسی است که آنرا بیرون آورده است و لکن خمس آنرا باید بدهد بجهت آنکه چیزی
را که صاحبش اعراض از آن کند کسی دیگر بتواند آن مال را بر دارد و قصد تملک آنرا
بکند پس در این صورت هر گاه صاحبش اعراض از آن مال کند و دیگری آنرا بغوص
از دریا بیرون آورد و قصد تملک آنرا کند اظهر اینست که صاحبش دیگر تسلط
ندارد که از او بگیرد پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعات است که خمس
آن بعد از وضع اخراجات سال واجب است و تفصیل وضع اخراجات بعد خواهد
آمد پس بدانکه هر منفعتی و مداخلی که از برای شخص حاصل شود از هر کسبی و شغلی

و شغلی که بوده باشد مثل منفعت و مداخل ملک و زمین و درخت و کوسفند و تجارت
و درخت نشاندن و شکار کردن و هیزم کشیدن و خیاطی کردن و عطاری و بقالی
و بزازی و قصابی و نانوائی و حمامی و قنادی و جراحی و کحالی و طبابت و بنائی و
مزدوری و نجاری و آهنگری و زرگری و سمن فروشی و سقائی و مکتب داری و
استیجار نمودن و حج و غیر اینها از هر منفعتی که شخص بکسب کردن از هر کسبی و شغلی
که بوده باشد آنرا تحصیل کند در همه اینها واجبست که بعد از وضع اخراجات سال
آنچه زیاد بیاید خمس آنرا باید بدهد اما منفعتی که بغیر کسب حاصل شود مثل شکاری
که بخودی خود داخل خانه کسی شود و یا مرغی که از هوا بکف دست کسی بنشیند
پس خمس در آن واجب نیست بلی بهتر احتیاط اینست که خمس آنرا بدهد و هم چنین واجب
نیست خمس در بسیار منافع که بدون کسب حاصل شود مثل ارثی که باو برسد یا مالی
که باو هبه یا صلح نمایند یا هدیه که برای او بیاورند و مثل مهر زن و عوضی که
شوهر در طلاق خلعی از زن خود میگیرد و مثل زکوة یا خمسی که باو بدهند و مثل
صدقه دیگر که باو بدهند و مثل مالی که کسی وصیت کرده باشد که باو بدهند و
مثل منفعتی که از ملک وقف باو برسد که وقف بر او شده باشد و مثل مالیکه یافته
باشد در بعضی صورتهائی که مال یافته شده مال کسی است که یافته باشد که در
همه آنچه گفته شد خمس نیست بلی در نمائی که از هر یک از اینها حاصل میشود بعد
از وضع اخراجات آنچه زیاد بیاید خمس آن واجب است و بعضی مسائل در این مقام
هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ام و ظاهر اینست که منافعی که در مال بهم میرسد
از زیاد شدن خواه متصل باشد مثل چاق شدن کوسفند و بزرگ

۲ و علاقه فروشی

و بزرگ شدن درخت یا نمو منفصل باشد مثل شیر و پشم و بره و کره خمس در اینها
واجب میشود اگرچه اصل آن مال خمس نداشته باشد یا خمس آنرا داده باشد و بدانکه
هرگاه ملکی یا حیوانی یا متاعی بخرد و بعد از آن آن چیزی که خریده قیمت بازار آن ترقی
کند و زیاد شود در این صورت ظاهر آنست که آن زیادی قیمت پیش از آنکه آن چیز را
بفروشد خمس ندارد بلی بعد از فروختن آن چیز پول نقد یا جنس آن وقت واجب است
که آنچه نفع کرده خمس آنرا بدهد بعضی مسائل دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة
ذکر کرده ایم ششم زمینی است که اهل ذمه از مسلمانان بخرند خواه زمینی باشد
که در آن زراعت کنند یا زمین خانه و باغ و غیر اینها باشد بنا بر اقرب که واجب است
بر ذمی که خمس آن زمین را که از مسلمان خریده بعینه در زمان غیبت امام عم بحاکم
شرع بدهد مصرف این خمس مثل سایر خمسها است و حاکم شرع مختار است بعد از
گرفتن خمس آن زمین میانه آنکه آنرا بفروشد هرگاه مصلحت باشد و ذمی هم بآن راضی
باشد پول آنرا تقسیم کند میانه مستحقین خمس یا آنکه همان زمین را بمستحقین خمس
بدهد و هرگاه آن زمینی که ذمی میخرد مثل خانه یا حمام یا باغ باشد و حاکم شرع
مصلحت در فروش خمس آن داند پس چونکه خمس در اصل زمین واجب است نه در
بنا و درختی که در آنست از این جهة آن زمین باین طریق قیمت میشود که خمس این زمین
با وجود بودن این بنا یا درخت همیشه در آن قیمت آن چه قدر است پس مطالبه
خمس این قیمت را از ذمی میکند و آنچه گفته شد در صورتیست که ذمی بصیغه بیع
زمین را از مسلمان بخرد لکن هرگاه مسلمان آن زمین را بذمی هبه کند یا بصیغه
مصالحه باو منتقل کند در این صورت ظاهر آنست که خمس آن واجب نیست بر ذمی

بر ذمی و جمعی واجب دانسته اند و بعضی فرموده اند که احتیاط آنست که در چنین
صورتی در ضمن عقد هبه یا مصالحه شرط کنند بر ذمی که خمس آنرا بدهد و این خوبست
و چند مسئله دیگر در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر نموده ایم هفتم
مال حلالیست که مخلوط بمال حرامی شده باشد و قدر مال حرام هر دو و مجهول
باشند و هیچ کدام معلوم نباشند در این صورت مشهور و اظهر آنست که خمس این مالی
که حرام داخل است واجب است که بدهد بعد از دادن خمس باقیمانده آن مال
شرعا حلال میشود و تصرف در آن جایز میشود و اگر خمس آنرا ندهد تصرف در آن حرام
خواهد بود و اکثر از علمائی که این خمس را واجب دانسته اند گفته اند که مصرف این
خمس مثل سایر خمسها میباشد و جمعی گفته اند که این خمس را بفقرا باید داد بجهة آنکه مال
مجهول المالک است و از جمله رد مظالم است و این قول بعید نیست و لکن احوط آنست
که بفقرای سادات بدهند و فرقی نیست در مال حرام میانه اینکه بظلم از کسی گرفته باشد
یا بمعامله باطله مثل ربا و غیر آن یا بقمار بدست آورده باشد یا دزدی کرده باشد
و فرقی نیست در وجوب دادن خمس بجهة حلال شدن میانه اینکه مخلوط شدن نزد خود
این شخص شده باشد یا نزد کسی دیگر مثل اینکه مالی را که یقین دارد که قدری از آن
حرام بوده و قدری حلال مخلوط بهم شده و قدر حرام و صاحبش معلوم نبوده این مال
بارث باو رسیده در این صورت نیز باید که خمس آنرا بدهد و بدانکه ظاهر احادیث
آنست که خمسی که باید بدهد متعلق بعین آن مال است که از همان مالی که مخلوط شده
باید بدهد مثل اینکه آن مال مخلوط گوسفند است لکن نمیداند که چند گوسفند
حرام داخل گوسفندهای او شده و آن گوسفند حرام را هم بعینه نمیداند کدام است

کدام است در این صورت خمس این کوسفندها را باید بدهد نه آنکه کوسفند از خارج بخرد
وبدهد بعضی جایز دانسته‌اند که از خارج بخرد وبدهد بلکه قیمت آنرا هم جایز دانسته
اند که بدهد واین خلاف احتیاط است و هرکاه مال الحرام داخل مالی شود که خمس در
ان واجب میشود مثل معادن یا منافع تجارت وکسب بکرد در این صورت یک خمس کفایت
نمیکند بلکه دو خمس باید داد و در طریق دادن خمس خلاف و اشکال است اظهر آنستکه
اوّل خمس تمام مال را بدهد جهت خلاص شدن از حرام که سبب وجوب خمس است در این قسم
وبعد از آن خمس مال الحلال را بدهد یا آنکه در مقدار حلال بنا را بر ظنّ غالب بگذارد
وخمس آنرا بدهد که یقین ببرائت ذمّه از برای او حاصل شود و بدانکه حلال شدن تمام
مال بدادن خمس آن در صورتیست که قدر مال الحرام وصاحبان آن از همه جهت مجهول
باشند پس هرکاه کسی یقین داشته باشد باینکه آن مال الحرامی که داخل مال الحلال شده
بیشتر از خمس آن مال مخلوط شده است لکن مقدار قدر زاید را نداند در این صورت
باید خمس را بدهد و نیز آنچه ظن غالب او است که از خمس بیشتر است آنرا هم بدهد و هرکاه
یقین کند که آن مال الحرامی که داخل مال الحلال شده کمتر از خمس است لکن نداند که چه قدر کمتر است
در این صورت ظاهر اینست که دادن خمس واجب نباشد بلکه اکتفا کند بدادن آن قدری که
ظن غالب او است که مال الحرام داخل مال الحلال شده پس همان قدر را بدهد و هرکاه مال الحرامی
که داخل مال الحلال شده قدر مال الحرام وصاحب آن هر دو معلوم باشند پس قطعی است
که باید آنرا بصاحبش برساند و هرکاه قدر مال الحرامی که داخل مال الحلال شده مجهول باشد
ولکن صاحب آن معلوم باشد در این صورت واجب است که آن قدر را که یقین میداند که حرامست
ومال خودش نیست بصاحبش بدهد احوط آنست که بقدری بدهد که یقین ببرائت

ذمّه از برای او حاصل شود و هرکاه قدر مال الحرامی که داخل مال الحلال شده باشد معلوم باشد
لکن صاحب آنرا نداند که کیست پس اقوی آنستکه در این صورت واجب است که آنرا از جانب
صاحبش بفقیر بدهد در صورتی که مایوس باشد از معلوم شدن صاحبش و همین
آنستکه مشهور به ردّ مظالم است و چون در کتاب زکوة کفتیم که زکوة واجبه را
بسادات نمیتوان داد ولکن غیر از زکوة واجبه از زکوة مستحبه وکفّاره ونذر و
غیر اینها را بنا بر اظهر میتوان بسادات داد بنا بر این مال الحرامی که قدر آنرا
بداند ولکن صاحب آنرا نداند که داخل مال المجهول المالک است میتوان بسادات
داد پس اینمال را بسادات و غیر سادات هر دو جایز است که بدهند بعضی کفته‌اند
که در تصدّق کردن اینمال المجهول المالک بفقیر احتیاج باذن حاکم شرع یا مباشر
بودن حاکم شرع در زمان غیبت امام ع نیست وهم چنین عدالت شخص متصرّف
هم شرط نیست و بعضی کفته‌اند که باید باذن مجتهد بفقیر بدهد یا اینکه بدهد بمجتهد
که او خودش برساند و این قول موافق احتیاط است بلکه خالی از قوّة نیست و بسیاری
از مسائل در اینمقام هست که همه را در سفینة النجاة ذکر نموده ایم **باب دوّم**
در بیان شرایط وجوب خمس است در چیزهائی که خمس در اینها واجبست و آن چند شرط
است **شرط اوّل** آنکه معتبر است در کنج رسیدن بقدر نصاب و آن بیست دینار
است در طلا و دویست درهم است در نقره و رسیدن بقدر نصاب را بعد از وضع
اخراجات عمل اعتبار باید کرد بنا بر اقرب و تفصیل وزن دینار و درهم را در کتاب
زکوة کفتیم و بنا بر قول بوجوب خمس در کنجیکه غیر از طلا و نقره باشد نصاب آن است
که آن چیز قیمتش بقدر بیست دینار یا بقدر دویست درهم بوده باشد پس کنجیکه کمتر

۵۴ کمتر از نصاب باشد خمس در آن واجب نیست و همین که به قدر نصاب رسید خمس آن واجب
است و آنچه زیادتر از نصاب بوده باشد خمس در آن زیادتی نیز واجب است خواه کم
باشد یا زیاد و نیز شرط شده است در معادن رسیدن آن به قدر نصاب و آن بیست دینار
است بنا بر اقوی پس تا به قدر نصاب نرسد خمس آن واجب نیست و همین که به قدر نصاب رسید
خمس آن واجب است و آنچه زیاده بر نصاب شود خمس آن زیادتی واجب است اگرچه کمتر از نصاب
باشد و نصاب دویم ندارد و رسیدن به قدر نصاب را بعد از وضع اخراجات عمل باید
اعتبار نمود بنا بر اقرب و هرگاه جمعی در بیرون آوردن معدن شریك شوند پس شرط
است در وجوب خمس رسیدن قیمت هر یك جداگانه به حد نصاب بنا بر اظهر و هرگاه
کسی دیگری را به جهت بیرون آوردن معدن اجیر نماید آنچه بیرون آید مال مستأجر است
و خمس بر او است و دخلی به اجیر ندارد **و بدانکه** معدن تابع زمین است هر کس مالك
زمین باشد مالك معدن میشود پس هرگاه معدن در ملك کسی باشد آن مال او خواهد
بود و آنچه از آن بیرون آورد خمس آن را باید بدهد و باقی مال خود او است و هرگاه
معدن در زمین مباحی باشد پس هر کس آن را پیدا کند و بیرون آورد خمس آن را باید
بدهد و باقی مال خود او است و نیز شرط شده است در آنچه از دریا به غوص بیرون
آورند رسیدن آن به قدر نصاب و آن قیمت یك دینار است و رسیدن به قدر نصاب را بعد از
وضع خرج عمل باید اعتبار کرد بنا بر اقرب پس مادامی که به قدر نصاب نرسید خمس آن
واجب نیست و آنچه زیاده بر نصاب شود خمس آن زیادتی نیز واجب است اگرچه دینار کم باشد
پس آنچه زیاده بر نصاب است اعتبار نصاب در آن نشده و خمس آن را باید داد و هرگاه جمعی
شریك شوند در بیرون آوردن پس شرط است در وجوب خمس رسیدن قیمت هر یك

هر یك جداگانه به قدر نصاب و در وجوب خمس در منافع تجارت و زراعت و صناعت و غیر اینها ۲ اجاره
اینها از اقسام کسب و همچنین شرط نشده است رسیدن به قدر نصاب در زمینی که ذمی از
مسلمان بخرد و همچنین شرط نشده است رسیدن به قدر نصاب در مال حلالی که با حرام خلط
شده باشد و همچنین شرط نشده است رسیدن به قدر نصاب در غنایم دار حرب
پس در هر یك از این چهار چیز خمس واجب است خواه کم باشد یا زیاد و بسیاری از مسائل در این
مقام هست که همه را در سفینة النجاة ذکر کرده ایم **شرط دویم** بدانکه شرط شده
است در وجوب خمس در غنایم و معدن و کنج و غوص و منافع تجارت و غیر آن از اقسام
کسب اینکه وضع نمایند اخراجاتی که به جهت تحصیل اینها میکنند از محافظت کردن غنیمت
و نقل آن و مزد کندن و بیرون آوردن معدن و آلاتی که به جهت آن لازم است و مزد ۲ معدن
بیرون آوردن کنج و شمش کردن آن و آلات غوص و مزد آنکسی که به دریا فرو میرود
و بیرون می آورد و غیر اینها و خرج تجارت از کرایه بار و کرایه منزل و اجرت دلال
و خرج سفر و راهداری و غیر اینها و خرج زراعت و صنعت و آلاتی که برای صنعت لازم
است پس این مخارج را باید اول وضع نمایند و بعد از آن آنچه بماند خمس آن را بدهند
و اما اخراجات نفقه خود و عیالش پس آن وضع نمیشود از غنایم و معادن و
کنج و غوص و لکن وضع میشود از منافع تجارت و غیر آن از اقسام کسب به تفصیلی که گفته
میشود و هرگاه موضعی را بکند برای بیرون آوردن آب یا ساختن حوض یا آب انبار
یا مانند اینها و گنجی پیدا شود پس آنچه خرج کندن نموده وضع نباید بکند بلکه خمس
همه آن کنج را هرگاه به حد نصاب رسیده باشد باید بدهد و در اینجا چند مسئله است
که باید ذکر نماییم **مسئله اول** بدانکه شرط شده است در وجوب خمس در منافع

در منافع تجارت و غیر آن از اقسام کسب آنکه زیاد بیاید آن منفعتی که از کسب تحصیل
کرده از اخراجات سالیانه خودش و عیالش خواه عیال باشند که واجب النفقه او باشند
یا آنکه واجب النفقه او نباشند بلکه آنها را عیال خود قرار داده باشد و خرج آنها
متحمل بشود پس آن منفعتی که در مدت سال کرده است بجز اخراجات خودش و عیالش
شده بیرون میکند و آنچه زیاد بیاید خمس آنرا باید بدهد و داخل میشود در اخراجات
او اخراجاتی که بجهة مهمان میکند و خرج بیماری خودش و عیالش داخل در اخراجات است
بدانکه مشهور آنست که این اخراجات سالیانه که گفته شد هر کسی بحسب حال خودش
باید خرج کند بطریقیکه متعارف و لایق او باشد پس اگر اسراف کند و زیادتر از
اندازه و شان خودش خرج کند برا حساب میشود و خمس آنچه زیادتر از شان خودش
خرج کرده باید بدهد و اگر بر خود و عیالش تنگی بدهد و کمتر از شان و حال
خودش خرج کند آن تفاوت باید از برای او وضع شود و خمس آنرا ندهد اگر چه
احوط آنست که در این صورت که بر خود تنگ گرفته خمس آنرا باید بدهد **مسئله**
دویم بدانکه داخل میشود در اخراجات سالیانه قیمت غلام و کنیزی که برای
خدمت بخرد و قیمت حیوانی که بر آن سوار شدن بخرد و قیمت رخت پوشاکی خودش
و عیالش و قیمت ظروف و کتاب و فرش و رخت خواب و سایر اسبابی که احتیاج بآنها
داشته باشد بجهة گذران و قیمت خانه که برای نشستن خود و عیال بخرد و در
آخر سال خمس آنها را نباید بدهد لکن باید اینها لایق بحال او بوده باشد و زیاده از
اندازه و شان او نباشد چنانچه گفته شد و همچنین خرج زن گرفتن از برای خودش
یا اولادش و خرج دختر شوهر دادن اینها نیز داخل در اخراجات سالیانه است و همچنین

خمس

و همچنین داخل در اخراجات سالیانست بنابر اظهر صدقات و خیرات و صله رحم
و خرج سفرهای طاعت مثل زیارات قبور ائمه طاهرین علیهم السلام و خرج حج مستحبی
اگر چه مکرر بزیارت برود ولی در اخراجات سفر باید ملاحظه شان و اندازه خود را
بکند و زیاده روی نکند و همچنین داخل در اخراجات است تعارفات و سمیه و هدیه
فرستادن برای دوستان و آشنایان بشرطیکه لایق بحال او بوده باشند و بعضی گفته اند که
مطلق امور خیریه مثل ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و وقف کتب علمیه و قرآن
و اعانت اهل علم و خرج تزویج عزبهای مؤمنین و وقف بر تعزیه حضرت سید الشهدا
و خرج تعزیه آنحضرت و وقف بر سادات و علما و فقرا و مانند اینها داخل در اخراجات
است و بعضی گفته اند که اینها داخل در اخراجات نیست و این موافق احتیاط است و بعضی
دیگر گفته اند که حج مستحبی و زیارات ائمه علیهم السلام و صدقه و هدیه و مهمانی و صله
رحم نیز هر گاه بدون ضرورت و حاجت بوده باشد داخل در اخراجات نیست
و آن نیز موافق احتیاط است **مسئله سیم** بدانکه هر گاه خانه بخرد که احتیاج
بسکنای آن نداشته باشد و زیاده بر قدر حاجت او باشد قیمت آن داخل اخراجات
حساب نمیشود و همچنین خرج سفر معصیت و خرج نقش کردن خانه بصورتهائی که صاحب
روح میباشند و خرجی که باعث اعانت ظالم باشد و مانند اینها داخل در اخراجات
نیست و آنچه خرج این امور بکند خمس آنرا باید بدهد **مسئله چهارم** بدانکه
داخل در اخراجات است آنچه را که ظالم بقهر و غلبه از او بگیرد یا باختیار خودش
باو بدهد بجهة کاریکه باو دارد که اگر ندهد مظنه ضرر از برای او باشد **مسئله**
پنجم هر گاه در مدت سال بعضی از تجارتها و زراعتها او نفع نکند و بعضی ضرر

و خرج معصیت

ضرر کند تدارک ضرر را از نفع میکند خصوص هرگاه ضرر و نفع در یک تجارت و یک
زراعت بوده باشد مثل آنکه متاعی را بصد تومان بخرد و نصف از آن را بصد و پنج تومان
بفروشد و نصف دیگر را بچهل تومان مثلا بفروشد پس در این صورت تدارک ضرر
از نفع میشود و در آخر سال حساب میکند هرگاه از نفع چیزی زیاد آمده باشد بعد از
وضع اخراجات سال خمس آن را میدهد بلی هرگاه ضرر و نفع در دو تجارت باشد احوط
آنستکه تدارک ضرر از نفع نشود مثل آنکه یک متاعی را بصد تومان بخرد و یک متاع
دیگر را هم بصد تومان بخرد و آن متاع اول را بصد و پنجاه تومان بفروشد و متاع دوم
را به پنجاه تومان بفروشد. **مسئله ششم** بدانکه داخل در اخراجات است آنچه بر
او لازم شود از کفاره و خمس و نذر و مانند آن **مسئله هفتم** بدانکه از جمله اخراجات
سال است اخراجات حج واجب که در آن سال بر او واجب شده باشد و همه خرج آن را از نفع
همان سال میتواند وضع نماید در صورتی که استطاعت در همان سال حاصل شود پس
هرگاه استطاعت حج از برای او از زیادتی منافع چند سال بتدریج حاصل شود بهر قدر
از آن که در سالهای پیش از تمام شدن استطاعت بهم رسیده خمس آن واجب است و بر آن قدری
که تتمه استطاعت است که در سال آخر بهم رسیده خمس آن واجب نیست و هرگاه عذری
از برای او بهم رسد که در سال استطاعت نتواند روانه شود باز باید خمس بدهد لکن
هرگاه بدون عذر رفتن بحج را در آن سال ترک نماید خمس از آنها باید بدهد اگر چه بسبب
تاخیر معصیت کرده است **مسئله هشتم** هرگاه شخصی خرج همه سال یا بعضی از سال
کسی را بکشد بمهمانی یا غیر آن پس مهمان این خرج را از منافع کسب خود بیرون نباید بکند
بلکه باید خمس منافع کسب خود را بدهد مگر خمس آن نفعی که خرج شده است و داخل در خرج سال

سال او بوده است **مسئله نهم** بدانکه هرگاه چیزی خریده باشد از منافع کسب از
برای اخراجات سال آینده پس هرگاه در آخر سال چیزی از آنها باقی باشد از خوراکی باشد
مثل گندم و نخود و برنج و عدس و روغن و سرکه و مانند اینها باید خمس آنها را بدهد
و هرگاه مثل اسب و قاطر و رخت و فرش و ظرف و غلام و کنیز و خانه نشیمن و
مانند اینها باشد پس اینها خمس ندارد و چنانچه بیش از شأن شد **مسئله دهم**
بدانکه اظهر آنستکه هرگاه از منافع کسب مزرعه یا دکانی یا گوسفندی مثلا بخرد
بجهت منفعت بردن از منافع آنها پس قیمت آنها را نمیتواند از اخراجات سال حساب
بکند و همچنین هرگاه محتاج بسرمایه باشد برای کسب کردن نمیتواند اندازه سرمایه
از منافع کسب بر میدارد داخل در اخراجات سال خود حساب کند **مسئله**
یازدهم بدانکه اقوی آنستکه شرط نشده است در وجوب خمس در معدن و گنج
و غوص بلوغ و عقل و آزادی پس واجب میشود خمس بر هر کسی که بیابد معدن و گنج
و غوص را خواه صغیر باشد یا بالغ و خواه آزاد باشد یا بنده و خواه عاقل باشد یا
دیوانه و خواه مرد باشد یا زن و خواه مسلمان باشد یا ذمی لکن هرگاه یابنده یکی
از اینها صغیر یا دیوانه باشد ولی شرعی آنها باید خمس آن را بیرون کند و بدهد و هرگاه
یابنده یکی از اینها مملوک باشد چون اظهر آنستکه مال مملوک مال مولای او است
از این جهت خمس آن را مولای او باید بیرون کند و بدهد و شاید اینکه مراد بصغیر و دیوانه در
اینجا صغیر و دیوانه باشند که تمیزی داشته باشند که قدرت بر تملک اینها داشته
باشند و اما در غنایم و منافع و مکاسب و زمینی که ذمی از مسلمانی بخرد و حلال
مخلوط بحرام پس اقوی آنستکه شرط شده است در وجوب خمس در اینها بلوغ و عقل

وعقل وآزادی پس خمس در این چهار چیز هرگاه مال صغیر و دیوانه باشد واجب نیست
بلی هرگاه مال مملوک باشد چون ظاهر است که مال مملوک مال مولای او است از این
جهت خمس آن بذمه مولی تعلق خواهد گرفت و او باید بدهد **مسئله دوازدهم**
بدانکه اعتبار نشده است در وجوب خمس در غنایم و کنج و معدن و غوص و زمینی که
ذمی از مسلمان بخرد و حلالی که داخل حرام شده باشد گذشتن سال بلکه همین که
هر یک از اینها حاصل شد واجب است که فوراً خمس آن را بدهد اما در منافع
مکاسب خلاف است که گذشتن سال در آن معتبر است یا نه بعضی گفته‌اند که معتبر است
در آن گذشتن سال و پیش از تمام شدن سال نباید خمس آن را بدهد و مشهور و اظهر آنست
که گذشتن سال و تمام شدن سال در وجوب دادن خمس منافع مکاسب معتبر نیست
بلکه هرگاه پیش از تمام شدن سال خمس بدهد و در آخر سال تعلق گرفتن خمس بذمه
او ظاهر شود صحیح است و کفایت میکند و همچنین هرگاه خمس را نه دهد و تاخیر
بیندازد تا آخر سال جایز است بجهت مراعات اینکه شاید خرجی زیاد شود در بین سال
مثل خراب شدن خانه که در آن سکنی دارد و محتاج شدن بکنیزی مثلاً و مانند
اینها و بدانکه مراد از سال در اینجا سال هلالی تمام است که دوازده ماه هلالی تمام
شود پس کفایت میکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه در زکوة گفتیم و
بدانکه ابتدای سال ابتدای شروع در کسب کردن است بنابر اظهر پس کاسب از وقت
شروع در کسب حساب میکند همینکه سال تمام شد حساب خود را میکند آنچه منفعت
کرده است بعد از وضع اخراجات سال اینها آنچه زیاد بیاید خمس آن را میدهد و اگر
پیش از سال خمس را داده باشد از حساب میکند و در اینجا مسائل بسیاری هست که هم

٧ عمر با

که در رساله سفینة النجاة ذکر نموده‌ایم **باب سیم** در بیان قسمت خمس و مصرف
آن و شرایطی که در تقسیم آن است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه
خمس بر شش قسمت میشود سه سهم آن از برای خدا تعالی و حضرت رسول صلعم و ذی القربی
یعنی امام است و این سه سهم در حیوة حضرت رسول از برای او بود و بعد از آن
جناب از مال امام است که الحال این سه سهم از مال حضرت قائم عجل الله فرجه میباشد
و سه سهم دیگر از مال یتامی و مساکین و ابناء سبیل است **مسئله دوم**
بدانکه شرط است در یتامی و مساکین و ابناء سبیل اینکه اینها از سادات بوده باشند
و بعضی گفته‌اند که بغیر سادات که از این سه طایفه باشند میتوان داد و آن ضعیف
است و مراد بسادات کسانی هستند که از اولاد عبد المطلب بوده باشند و عبد
المطلب پسر هاشم بود و عبد المطلب ده پسر داشت یکی عبد الله بود که پدر
جناب رسول صلعم و ساداتی که از اولاد عبد المطلب‌اند در این زمانها چنانچه جمعی گفته
اند منحصر است در اولاد ابوطالب و عباس و حارث و ابولهب که اینها پسرهای عبد المطلب
اند و الحال که سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت است در بلاد عجم از اولاد عباس
و حارث و ابولهب کسی که معروف باشد ندیده‌ایم بلکه الحال ساداتی که منتسب
بعبد المطلب‌اند از اولاد ابوطالب‌اند و بدانکه مشهور و اظهر آنست که باید انتساب
سادات بعبد المطلب از جانب پدر باشد پس هرگاه مادر او از اولاد عبد المطلب
باشد و پدر او از غیر اینها بوده باشد جایز نیست خمس دادن باو و بعضی گفته‌اند
که جایز است و آن ضعیف است و بدانکه هرگاه کسی ادعا کند که من سید میباشم
قول او بدون شاهد مسموع است خصوصاً با مظنه براست گفتن آن بلی هرگاه

[illegible]

هر کاه متهم باشد از او شاهد بخواهند و هر کاه سیّد ادعای فقر نماید حکم این مثل
عامی است که ادعای فقر کند بتفصیلی که در کتاب زکوة کفتیم **مسئلهٔ سیوم**
بدانکه مشهور و اظهر آنست که جایز است دادن نصف خمس که سهم یتامی و مساکین و ابنا
سبیل است بدو طائفه از این سه طائفه یا بیک طائفه از این سه طائفه پس واجب نیست
وجمعی کفته اند واجب است که بهر سه طائفه داده شود و این ضعیف است لکن موافق
احتیاط است و بدانکه واجب نیست که سهم هر طائفه را بهمه اشخاص آن طائفه بدهد بلکه
هر کاه سهم هر طائفه را ببعضی از اهل آن طائفه بدهد جایز است **مسئلهٔ چهارم**
بدانکه معنی مسکین را در زکوة کفتیم و همچنین معنی ابن سبیل و احکام آن را در
زکوة کفتیم و اما مراد از یتیم طفل نابالغی است که پدر او مرده باشد و مشهور و اظهر
آنست که فقر شرط است در سیّد یتیمی که خمس باو میدهند پس خمس را بسیّد یتیمی که
غنی باشد نمیتوان داد **مسئلهٔ پنجم** بدانکه شرط است در مستحق خمس این
که او شیعهٔ اثنی عشری باشد بنابر مشهور و اقوی و شرط نیست عدالت پس بسیّدی
که عادل نباشد خمس میتوان داد باجماع علما **مسئلهٔ ششم** بدانکه هر کاه مستحق
در بلد نباشد جایز است نقل کردن خمس ببلدی دیکر بدون خلاف و لکن هر کاه
مستحق در بلد باشد پس در آن خلافست جمعی کفته اند که جایز نیست نقل کردن ببلدی
دیکر و جمعی کفته اند که جایز است و این قول دور نیست لکن قول اول موافق احتیاط
است **مسئلهٔ هفتم** بدانکه اختلاف کرده اند در نصف خمس که مال یتامی و مساکین
و ابنا سبیل است در زمان غیبت امام ع مشهور میان متقدمین و متاخرین و
اقوی آنست که واجب است دادن آن لکن واجب نیست که بهر سه طائفه داده شود بلکه هر کاه بدو

هر کاه بدو طائفه یا بیک طائفه از آنها اعطا نمایند جایز است چنانچه پیش کفته شد
و اما نصف دیکر خمس که مال امام ع است پس در آن نیز خلاف کرده اند در چند قول
از قدما و اکثر از متاخرین از علما کفته اند که در زمان غیبت نیز دادن آن واجب است
که سهم آن حضرت را بدهند میان فقراء سادات بر سبیل تتمهٔ احتیاجات آنها باین معنی که
هر کاه سهم خود آنها وفا باخراجات سال آنها نکند تتمهٔ اخراجات سال آنها را از سهم
امام ع بدهند و جمعی کفته اند که سهم امام را در زمان غیبت جایز است که بفقرا و
صلحای شیعه که سیّد نباشند بدهند و تخصیص بسادات ندارد پس بفقرای غیر
سادات و بفقرای سادات هر دو میتوان داد و این قول در نظر حقیر اقرب است
لکن احوط آنست که بفقرای سادات بدهند بلکه کاهی احتیاط بر عکس میشود مثل
اینکه شیعهٔ فقیر صالح صاحب عیالی باشد که امر معیشت آن بسیار تنک باشد
و جمیع براو بد بکذرد بطریقی که سادات باین احوال نباشند در این صورت
دادن باو احوط و اولی خواهد بود و همچنین هر کاه عالم فقیر پریشان باشد
باشد که از راهی دیکر چیزی باو نرسد و امر معیشت او بسیار تنک باشد و اکر از
سهم امام ع بقدر رفع احتیاج او باو بدهند خدمت شرع بهتر میکند و هر کاه
باو ندهند بخدمت شرع نمیتوانند اقدام نمایند در این صورتها سهم
امام ع باو دادن که باعث ضعف شرع نشود و از خدمت شرع باز نماند
البته بهتر خواهد بود و خلاصه مقامات مختلفست حاکم شرع که سهم امام را می
دهد یا وکیلان او خود مالک که باذن حاکم شرع میدهد باید که ملاحظهٔ احوال
و مقامات را بکند و بدهد و بدانکه نصف خمس که سهم یتامی و مساکین و ابناء

در خمس است

و ابناء سبیل است مالک بنابر اقوی خودش میتواند بدهد بدون آنکه بمجتهد بدهد
یا اذن از او بگیرد و جمعی گفته‌اند باید بمجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد و جایز نیست
که بدون اذن خودش بدهد آن ضعیف است لکن موافق احتیاط است و اما
سهم امام را پس مشهور میان متاخرین و اقوی آنست که شرط است که بمجتهد یا
وکیل او بدهد که او برساند یا خودش باذن مجتهد برساند پس اگر مالک خود
بدون اذن مجتهد بدهد واجب است که دوباره بدهد چنانچه جمعی تصریح کرده
اند و احوط از برای مجتهد آنست که خودش مباشر تقسیم شود **مسئله هشتم**
بدانکه خمس تعلق بعین مال میگیرد نه بذمه و صاحب مال باید تسلیم نماید و خمس
از آن بیرون کند و بدهد جمعی گفته‌اند که جایز است که قیمتا بدهد خصوص هرگاه
مالی که خمس تعلق بان گرفته پول نقد نباشد بلکه جنس باشد و بعضی گفته‌اند
که جایز نیست دادن قیمت مگر آنکه عین آن مال را بمستحق بدهد بعد از آن از
او بخرد و این قول موافق احتیاط است لکن ظاهر اینست که از برای مجتهد جایز است
تبدیل کردن خصوص آنکه از برای فقرا باشد بلکه بهتر باشد خصوصا در سهم امام
که تبدیل آن از برای مجتهد قطعا جایز است **مسئله نهم** بدانکه اظهر آنست که
از سهم یتامی و مساکین و ابناء سبیل جایز است بیک سید فقیر زیادتر از اخراجات
یکساله او بیک دفعه بدهند یعنی پیش از بیرون رفتن او از فقر و اما از سهم امام
پس بیک سید فقیر زیادتر از اخراجات یکساله او بهر وجه مبارک قطعا جایز نیست که
بدهند در صورتی که مستحق دیگر هم باشد بلکه هرگاه مستحق بسیار باشند و خمس
بقدری که کفایت اخراجات سال همه ایشانرا بکند نباشد مشکل است که بیک فقیر

خرج تمام سال او را بتوان داد و بدانکه بابن سبیل زیادتر از رفع حاجت او نمیتوان
داد بتفصیلی که در زکوة گفتیم **مسئله دهم** بدانکه شرط است در صحت خمس
نیت نمودن که خود مالک یا وکیل آن در وقت دادن نیت بکند بتفصیلی که در
نیت زکوة گفتیم بلی ذمی در زمینیکه از مسلم میخرد که خمس آنرا باید بدهد در اینجا
نیت لازم نیست و چند مسئله در این مقام هست که در سفینة النجاة ذکر کرده
ایم و بدانکه تفصیل انفال یعنی اموالیکه مختص بامام ع است در
سفینة النجاة ذکر نموده ایم تمام شد
تصنیف کتاب خمس در
شهر رجب
سنه ۱۲۷۷

کتبه العبد الحقیر الفقیر میرزا محمد حسن بن محمد علی محمد [illegible] آقای ملا محمد نقی فاضل کاشانی [illegible]
مقابله شد فی سنه ۱۳۱۷ هجری

بسمه تعالی

احوال سرکار مصنف اینکتاب از این قرار است جناب شامخ الالقاب
جامع المعقول والمنقول قدوة المحققین مجتهد العصر والزمان اعلم العلماء
حجة الاسلام سرکار آقای آخوند ملا محمد تقی فاضل کاشانی وطن ایشان
در اصل شهر دار المؤمنین کاشان است و تولد ایشان در اصل شهر دار المؤمنین
کاشان شده است و والد ایشان حاجی محمد حسین تاجر بوده است و دو عم ایشان
نیز تاجر بوده ولکن یک عم دیگر ایشان ملا محمد حسن از علما بوده چون
در ابتدا حال ایشان که سن پنج و شش بوده اند ایشان را بمکتب داده بودند
از روزیکه شروع بخواندن حروف هجا نموده بودند تا وقتیکه تمام قرآن را
فراگرفتند بطوریکه هیچ غلط نمیخواندند سه ماه طول کشیده بود عم عالم
ایشان که این فهم و هوش و استعداد را از ایشان دیده بودند بوالد ایشان
گفته بود که این حیف است که درس عربی نخواند پس ایشان شروع بعلم
کردند و روز بروز آثار ترقی از ایشان بروز میکرد تا سن پانزده رسیدند
والد ایشان بهمدان برای تجارت میرفت خواست ایشان را ببرد بتجارت والده
ایشان گفته بود یکبار پدر داشتی اورا بهمدان بردی آنجا فوت شد ما دیگر

این را نمیدهم نمیگذارم که اورا ببری در این نزاع بودند والده
ایشان که بیبا مقدسه بودند شب در خواب دیده بودند که چند سوار که
عمامه سبز بر سر دارند و صورت ایشان نورانی است براهی میروند یکی از
آنها که جلو آنها بوده اسم والده ایشان زهرا بوده فرموده ملا تقی را اذیت
نکرده بود برود و در حیرت بود که این کیست که اسم مرا میداند یکی از آنها که در
عقب بوده اند گفته بود بیا و منزل والده ایشان پیش رفته آن شخص بزرگ
ردائی که بردوش مبارک داشته بود از دوش برداشته بوالده ایشان داده
بود و فرموده بود این خلعت را بمحمد تقی بده والده ایشان گرفته بود بعد
از آن یکی از آن سوارها که عقب آن شخص بزرگ بودند گفته بود که ایشان را
شناختی گفته بود نشناختم فرموده بود این امام زمان است که خلعت
برای محمد تقی داده اند والده ایشان از خواب بیدار شده صبح خواب را برای
ملا محمد حسن عم ایشان نقل کرده بود او گفته بود که خلعت امام زمان منصب
اجتهاد و نیابت عامه است باید مجتهد مقدسی بشود که ترویج شریعت
بکند و صاحب تصانیف بشود و از جانب خدا و امام زمان افاضه باو بشود بعد
از آن عم ایشان بوالد ایشان گفته بودند که محمد تقی را بسفر نبر و کتبی که
لازم است برای او مهیا کن والد ایشان اسباب تحصیل ایشان را مهیا نمودند
و روز بروز ترقی نمودند و سفری هم باصفهان رفتند و جمعی از فحول
علماء اصفهان و کاشان و غیرهما تصدیق اجتهاد ایشان را نمودند و اجازه بایشان
دادند و تصدیق و تصریح در اینکه مجتهد مطلق میباشد نمودند و اجازات ایشان را
بطریقی نوشته اند که از این بهتر نمیشود بعد از آن از کاشان بقصد
مشرف شدن بزیارت حضرت امام ثامن بطهران آمدند هنگام ورود ایشان بطهران

بطهران خبر رسید که در مشهد وبای شدیدی است و این اثنا در کاشان و
طهران هم وبا شد و حرکت نتوانستند بکنند چندی در طهران توقف نمودند بعد
از رفع وبا از مشهد مانع شد و متمکن بحرکت نشدند و در طهران از تقدیرات خداوندی
و قضای الهی عیالی از خانواده علما اعلام گرفتند که صبیه مرحوم خلد آشیان
حجة الاسلام سرکار آقای حاجی ملا احمد جعفر آبادی مشهور بشریعتمدار
اعلی الله مقامه بوده باشد و متوطن در دار الخلافه گردیدند و اشتغال بامر
و ترویج دین و اقامه جماعت دارند و پنجاه سال زیادتر است که در طهران میباشند
شب و روز بی عائق مشغول تصنیف شدند و تصنیفات متعدده از
ایشان هست و از الجمله کتاب سفینة النجاة است که در فقه بعربی نوشته اند
که عبادات آن سالها است تمام شده و بسیاری از معاملات را هم نوشته اند و
فروعات نادره زیاد دارد که کتاب باین جامعی نادر است و از الجمله
رساله معین العوام است که عبادات را فارسی کرده اند و فروعات زیاده دارد
و چهار جلد است و آنرا چاپ کرده اند و تجارات را نیز چاپ کرده اند و از الجمله
رساله هدایة الشیعه است که مختصر است و فارسی است در اصول دین و اصول
مذهب و علامات بلوغ و طریق شناختن مجتهد و مسائل تقلید که در فروع
دین واجب است تقلید نمایند همه را در آن نوشته اند و آنرا چاپ کرده اند
و از الجمله رساله در اصول دین نوشته اند که مختصر تر از هدایة الشیعه است
که مسمی بمعین الاصول است و از الجمله رساله هدایة الطالبین است
که آن مبسوط و فارسی و عوام فهم است که آن نیز در اصول دین و اصول مذهب است
که بدلیل عقلی و نقلی نوشته اند و پانزده هزار بیت کتاب است و آنرا هم
دو دفعه چاپ کرده اند و جبها خوب نوشته اند و آیات توریه و انجیل را که

که دلیل است بر نبوت پیغمبر ما و ائمه طاهرین همه را نوشته اند و این اصول دین را
بطریقی نوشته اند که تا بحال باین خوبی نوشته نشده است و در بطلان مذهب
یهود و نصاری و مجوس را از روی کتب خودشان ثابت کرده اند و نیز بطلان
مذهب اهل سنت را از روی کتب خودشان ثابت کرده اند و از الجمله کتاب
بحر الفوائد است و آن هفت جلد است که در غالب علوم نوشته اند که اگر کسی بخواهد
مطالب علوم را بداند نوشته شود چند هزار بیت خواهد شد و از الجمله
کتابی در اصول فقه نوشته اند مسمی بجامع الاصول که آن تمام است و
از الجمله کتاب سؤال و جوابی نوشته اند که از مسائل فقهیه هر چه سؤال
کرده اند و استفتا نموده اند در اینجا سؤال و جواب را نوشته اند و غالب انها را
باستدلال نوشته اند و این کتاب سؤال و جواب مسائل مشکله بسیار دارد
و از الجمله کتاب جامع المواعظ است که در موعظه و علم اخلاق نوشته
اند و آن بسیار مبسوط است و هشت جلد است و از الجمله رساله شق
القمر است که هدایة الجاحدین نام دارد که چند سؤال کرده اند و جواب آنها
نوشته اند سؤال اول پادری نصرانی رساله برد دین اسلام نوشته است
و در آن نوشته است که معجزه شق القمر در وقوع است از قبیل محالات است
سؤال دویم آنست که پادری در همین رساله نوشته است که در قرآن
چیزی از معجزات محمد ذکر نشده است سؤال سیم آنست که جمعی از حکمای
یونان گفته اند که شق قمر مخالف قواعد علم ریاضی است زیرا که خرق و
التیام در افلاک جایز نیست سؤال چهارم آنست که نصاری منکر رد
شمس برای خاتم انبیا و حضرت امیر المؤمنین شده اند و نیز منکر معراج
جسمانی شده اند سؤال پنجم آنست که حکمای هند و فرنگیان این زمان

۲ و یکهزار و هشتصد
جلد از این رساله
بطبع رسیده است هم

زمان منکر وجود آسمانها شده اند و گفته اند که این تاریکی که در جانب بالا محسوس
میشود رنگ آسمان نیست بلکه تاریکی دودیست که بصورت آسمان مینماید
سؤال ششم آنست که فرنگیان بلکه مطلق نصاری منکر طوفان نوح
و سد یاجوج و ماجوج و بهشت شداد شده اند **سؤال هفتم** آنست
که توریة و انجیل را بزبان فارسی و عربی ترجمه کرده اند و مکرر آنها را
چاپ کرده اند و همه ولایات فرنگستان مفت بمردم داده اند و در آنها نوشته است
که خدا دیده میشود و نسبت بت پرستی و زنا و شرب خمر به پیغمبران داده اند
و نصاری نیز خدا را قائلند خلاصه جواب این نامربوطها را در این رساله
از روی کتب خودشان داده اند و بعد در فصل جداگانه نصیحت بآنها کرده اند
و از انجمله رساله نوشته اند که رد بر نصاری که مسمی بهدایة المسترشدین
است و آن مشتمل بر هشت فصل است **اول** در جواب رساله که پادری در رد
بودن اسلام نوشته است و در بیان مباحثه که حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس
مامون با جاثلیق نصاری و سایر علمای دینهای دیگر نمودند **دویم** در بیان
چند آیه از آیات انجیل است که عیسی خبر از نبوت پیغمبر ما داده است
سیم آنکه علمای یهود و نصاری بسیاری از آیات توریة و انجیل را که
خبر از نبوت پیغمبر ما داده اند تغییر داده اند و تغییرات دیگر نیز در کتب پیغمبران
داده اند و بعضی مطالب دیگر **چهارم** در بیان مطاعن توریة که حالا
باطل شده است و جواب از نسبت دادن گناهان به پیغمبران و بیان اینکه این
توریة آسمانی نیست و بعضی مطالب دیگر **پنجم** در مطاعن یهود و بطلان عبادات
آنها و بعضی مطالب دیگر **ششم** در مطاعن چهار انجیل و اینکه این انجیلها
آسمانی نیستند و بعضی اقوال و اعمال باطله ایشان **هفتم** در مطاعن نصاری

نصاری و اعتقادات باطله آنها و بطلان اعتقادات آنها نسبت به خدا و اثبات توحید الهی و
بیان اصول دین و فروع دین باطله آنها **هشتم** در نصیحت به یهود و نصاری و سایر
کفار و انزجار کرده اند **و از انجمله** رساله در تفسیر آیه شریفه رب المشرقین و
رب المغربین و آیه شریفه فلا اقسم برب المشارق و المغارب نوشته اند و توضیح
الآیات نام است و آنهم دو دفعه طبع کرده اند **و از انجمله** رساله وسیلة النجاة
است که چند سؤال کرده اند و جواب آنها را نوشته اند **سؤال اول** آنست که آیا صدقه
و دعا باعث طول عمر و دفع بلاها میشود یا نه **و سؤال دویم** آنست که حدیث است
که قلم آنچه شدنی است تا روز قیامت نوشته است و این منافات دارد با آیه یمحوا
الله ما یشاء و یثبت و آیه کل یوم هو فی شان **و سؤال سیم** از معنی آیه فاذا
جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون **و سؤال چهارم** از معنی نسخ و بدا است
و سؤال پنجم آنست که مکانی از برای خدا نیست پس سبب دعا کردن رو بسوی
آسمان چه چیز است **و سؤال ششم** از معنی الله اکبر است **و این**
رساله را نیز دو دفعه طبع کرده اند **و از انجمله** رساله نجم الهدایه
است که چند سؤالات مشکله کرده اند که همه متعلق بعلم نجوم است
که همه را جواب نوشته اند **سؤال اول** آنست که تعلیم و تعلم علم نجوم
جایز است یا حرام است **و نیز** تعلیم و تعلم علم هیئت جایز است یا نه
و سؤال دویم آنست که جمعی از علما گفته اند که از برای نجوم دلالتی
بر حدوث بعضی امور هست از قبیل بلاها و غیر آنها آیا جایز است که خدا
از آن تغییر بدهد بصدقه و دعا یا نه **و سؤال سیم** آنست که خداوند
قران هفت آسمان ذکر فرموده است و حکما و منجمین نه آسمان قائلند
و این منافات با قران دارد **و سؤال چهارم** آنست که همه منجمین گفته اند

کفته اند شمس و قمر در آسمان چهارم است و از کجا این معین شده است که
در آسمان چهارم باشد و سؤال پنجم اینست که منجمین بعضی از ستارها را
کفته اند که سعد اند و بعضی را کفته اند که نحس اند آیا این سعد و نحس
ستارکان حقیقت دارد یا نه و سؤال ششم اینست که از شریعت مطهره
ظاهر است در این که همه ستارها در آسمان اول میباشد و منجمین بر
خلاف این کفته اند و سؤال هفتم اینست که برد العجوز که پیش از
عید نوروز است مراد از آن چه چیز است و چند روز است و این رساله
هم که بچاپ نوشته شده انشاء الله طبع خواهد شد و از آنجمله
رساله سؤال و جواب است که سؤال کرده اند که مسلمان بولایت کفر
برود جایز است یا نه و مال فرنک پوشیدن آن جایز است یا نه و
اهل کتاب پاکند یا نه و ظرفهای اهل کتاب را میتوان کرفت یا نه و ظرف
کفار پاکست یا نه و مسائل دیکر بسیار در این رساله هست که همه را جواب
نوشته اند و شرحی در عدالت و ظلم ملوک نیز در آن نوشته اند و
توضیح المسائل نام است و از آنجمله رساله در بیان کلمات مشتبهه
قرآن نوشته اند در جواب امیر کبیر عبد الرحمن خان سلطان افغانستان
که چند سال قبل جمعی از علمای شیعه و سنی را در شیعه بقتل رسانیده
بود و فرمانی نوشته بود بعلما و رعایای اهل سنت که من اولوا
الامر هستم و اطاعت من مثل نماز بر همه شما واجب است و حکم
میکنم که طائفه شیعه واجب القتل اند و آنها را بقتل برسانید جهت
آنکه من شنیده ام آنها لعن بر خلفا میکنند خلاصه چند فقره در فرمان
نوشته بود که جواب همه را نوشته اند و چون نصیحت در این رساله بدین طرز

۲ و از آنها رساله [illegible] الخلافه در [illegible]

رساله [illegible]

بسلاطین کرده اند اسم آن هدایة الملوک نهاده اند و از آنجمله
رساله هدایة العباد است که در باب اینکه اهل ایران همه لباس خود را
از مال فرنک کرده اند و این مایه خرابی و تمام شدن اهل ایران است
و آن را چاپ کرده اند و چند رساله دیکر هم نوشته اند که تفصیل
آنها اکر مرقوم شود بطول میانجامد و کتاب بحر الفوائد
که هفت جلد است مشتمل است بر حکایاتی که باعث است بر اشتیاق قلوب
سامعین و ضیاء عیون ناظرین و مشتمل است بر لطایفی که مسرور
میشود بسبب آن خاطرهای حزین و مطایباتی که صافی تر است از آنها
معین و مشتمل است بر اشعار و ابیات و غزلیات عربیه و فارسیه
مشکله و غیر مشکله و حل مشکلات آنها و مشتمل است بر ظرایف و
مکالمات نیکو و پسندیده و مشتمل است بر عبارات مشکله و مغالطات
منطقیه و مسائل مشکله نحویه و صرفیه و حل آنها و مشتمل است
بر کلمات عجیبه که بشوق میآورد نفوس را بسوی عالم انوار و مشتمل است
بر آیات مشکله قرآنیه و آیاتی که ظاهر آنها دلالت میکند بر صدور معصیت
از انبیا و تفسیر و توجیه آنها و مشتمل است بر امثال و معمیات
و الغاز و حل آنها و مشتمل است بر حل مشکلاتی که نرسیده است
بآنها افکار و مشتمل است بر احادیث معضله که قاصر است
از آنها انظار و حل و توجیه آنها و مشتمل است بر ذکر چیزهائی که
برطرف میکند غبار ملال را از دلها و زائل میکند غم و اندوه را
از صفحه خاطرها و مشتمل است بر شرح معضلاتی که کشف نشده
بود الی الآن و از آنها نقاب و مباحثی که مخفی و غائب بود تا بحال در حجاب

۲ و از آنجمله رساله در حرمت ربا نوشته اند و نیز رساله در حرمت اسراف نوشته اند

در حجاب و مشتمل است بر قواعد کلیه مختلفه و فواید جزئیه منفرقه
و مشتمل است بر نصایح حسنه و حکایات موثره و مشتمل است
بر چیزهائیکه میل میکند باینها طبایع منزجره و مشتمل است
بر مسائل عقلیه و نقلیه و فواید عجیبه و دقایق غریبه و مشتمل است
بر تفصیل هفتاد فرقه مجوس و هفتاد و یک فرقه یهود و هفتاد و دو
فرقه نصاری و هفتاد و سه فرقه اهل اسلام و اینکه از هر یک از این
طوائف یک فرقه ناجیند و تتمه هالک اند و از اهل اسلام فرقه اثنی
عشریه بر حقند و ناجیند بدلیل و برهان و تتمه هالکند و
مشتمل است بر علوم غریبه مانند علم رمل و علم نجوم و علم اکتاف
و علم عقود و علم انفاس و علم حنا و علم اعداد و علم حروف و علم عروض
و علم اختلاج اعضا و بعضی از مسائل کلامیه و حکمیه و مشکلات ریاضیه
و غیرها از علوم دیگر و مشتمل است بر انواع قلمها و اقسام خطوط و
مشتمل است بر سؤالات و اجوبه نیکو و مشتمل است بر ادعیه وارده
از ائمه دین و علماء راشدین و اکابر مهذبین و مجربین بجهه مداوا و دفع
جمیع علل و امراض و اوجاع و نیز مشتمل است بر ادعیه وارده از ائمه
دین بجهه برآمدن حوائج مشروعه مؤمنین و غیرها از ادعیه و غیره
از عبیر از فوائد منفرقه که حصر شمردن آنها ممکن نیست و چنانچه
مطالبی که در بحر الفوائد است نوشته شود کتاب بزرگی
میشود هذه نبذة من احوال الائمه
الشریفه و شرذمة من تصنیفاتهم
المنیفة

رساله

معین العوام که از تصنیفات جناب مستطاب شریعتمدار حاوی الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول فخر المجتهدین حجة الاسلام سرکار آقای ملا محمد تقی فاضل کاشانی سلمه الله تعالی ساکن طهران میباشد

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا الی الدین المبین بمتابعة شریعة خاتم النبیین وسید المرسلین والائمة المعصومین بالدلایل والبراهین ونجانا برحمته من غباوة الغوایة بارشاد سید الاولین والاخرین وکشاف الکربات فی یوم الدین والصلوة والسلام علی افضل السالکین واکمل الراشدین المبعوث علی الاولین والاخرین محمد وعترته امناء الدین وائمة الموحدین اولهم علی واخرهم محمد بن الحسن المهدی صاحب العصر والزمان صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین ولعنة الله علی اعدائهم ومبغضیهم ابد الابدین **اما بعد** چنین گوید بنده خاطی عاصی بدرگاه خداوند باقی محمد تقی بن الحاج محمد حسین الکاشانی سامحهما الله یوم یؤخذ بالنواصی که این رساله ایست مسمی به معین العوام در بیان مسائل شرعیه وفروعات نادره که علم بانها بر هریک از افراد مکلفین واجب ومتحتم

در بیان آب مطلق

است که این بی بضاعت با عدم استطاعت بجهة طالبین توشه روز معاد وسالکین راه رشاد برشته تحریر وتالیف بیرون آورده که بفهم عوام نزدیک باشد وملتمس از ارباب انصاف واشخاصی که بزیور علم وحلیه فضل آراسته وپیراسته اند آنکه چون سهو ونسیان از لوازم ذات انسانی است چنانچه بخطائی برخورند ومطلع کردند از طریقه طعن وجدال منحرف بلکه بذیل عفو ملبوس ومستور دارند وباصلاح آن کوشند تا در دایره فمن عفی واصلح فاجره علی الله داخل کردند وبنای این رساله بر دو مجلد گذارده شد مجلد اول در بیان مسائل طهارت ونماز ومجلد دویم در بیان مسائل روزه وزکوة فطره وخمس وزکوة مال وحج وعلی الله التوکل وبه الاعتصام **بدانکه** مجلد اول مشتمل بر دو مطلب **مطلب اول** در بیان مسائل طهارت **مطلب دویم** در بیان مسائل نماز مطلب اول در بیان مسائل طهارت ودر آن چهار باب است **باب اول** در اقسام آبها بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف پس در اینجا دو مبحث است **مبحث اول** در آب مطلق ومراد از آب مطلق آن است که در عرف بتوان آنرا آب گفت بدون اینکه احتیاج شود باضافه کردن بچیزی اگرچه آنرا گاهی اضافه بچیزی کنند چون آب دریا وآب چاه واز برای آب مطلق اقسامی است بسبب اختلاف حکم شرعی چون آب جاری وآب ایستاده وآب حمام وآب مستعمل یعنی آبی که استعمال در ازاله نجاست یا رفع حدث شده باشد که از اغسال میگویند وآب باران وآب سؤر وآب مشتبه وآب چاه وآب [illegible] وآب غصبی واز برای این آبها احکامی است که همه در آن شریک میباشند واحکامی